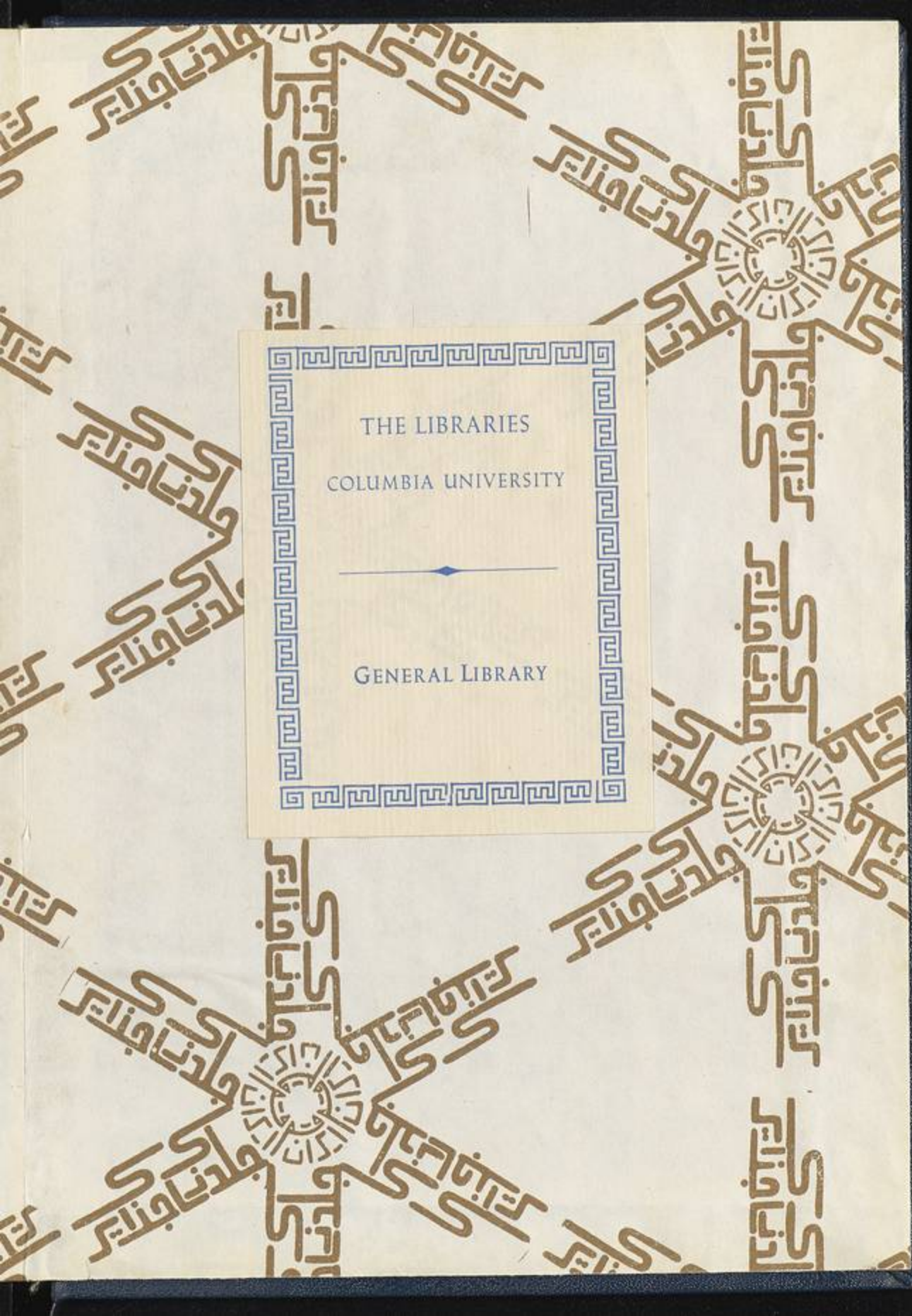
دائرة المعارف

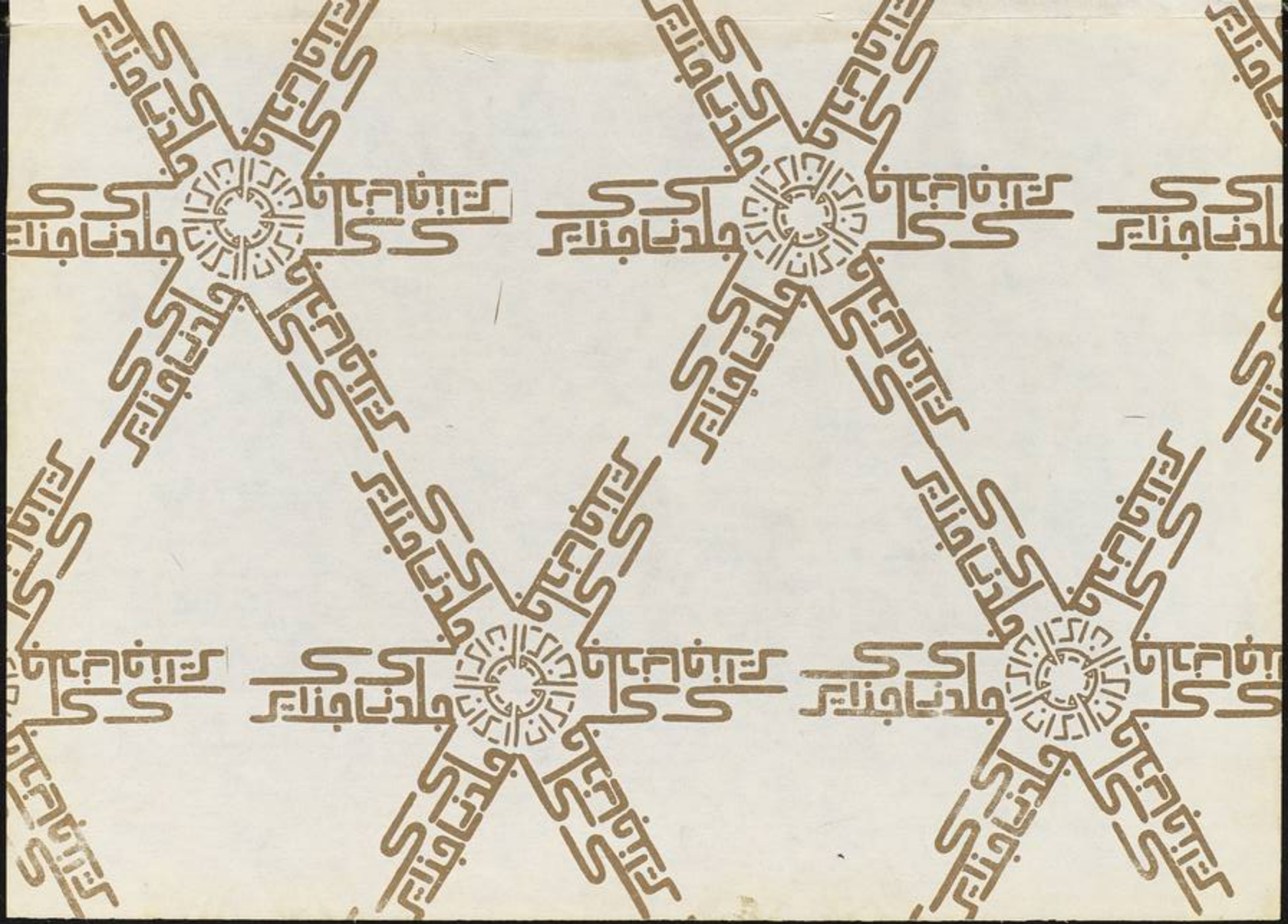
لعلماء بلغ القرن الرابع عشر

من أعلام القرن الرابع عشر

للمتوفى سنة ١٣٦٣هـ

أحمد الأعلمي


THE LIBRARIES
COLUMBIA UNIVERSITY
GENERAL LIBRARY



✡ (الجزء الخامس والعشرون) ✡

✡ (فی الکعبة وتاریخها ومعنی کل شیء) ✡

✡ (من کتاب) ✡

دائرة المعارف

المسماة

بمقتبس الاثر ومجدد ما درس

تألیف

الشیخ محمد حسین الشیخ سلیمان الاعلمی

المهرجانی الحائری دام توفیقه

من منشورات

مؤسسة الاعلمی للمطبوعات - طهران ، قم ، کربلاء ، بیروت

الطبعة الاولی

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع فی سنة ۱۹۷۱ - م - ۱۳۹۱ ه

AE
90
.A7
A55
v. 25-26

رفتم بدر کعبه کفن برگردن ✡ آنقدر گریستم که ترشد دامن

گفتم که شفیع ما گنهکاران کیست ؟ ✡ شاه نجف ازمیانه برخاست که من!

بسم الله الرحمن الرحیم

[الکعبة] بفتح الکاف والموحدة بینهما عین مهملة هو البیت المربّع المرتفع منصرف اولا الی بیت الله الحرام سمیت به لانها مکعّبة علی خلق الکعب ، و قیل التکعیب التربیع وقیل سمیت به لا رتفاع بنائه وکل بناء مرتفع فهو کعبة ومنه کعب ثدی الجاریة اذا علا فی صدرها و ارتفع ، ویناسب فی هذا المقام ذکر ما کتبه محمد بن عبد الکریم التبریزی الشهیر بمولانا فی کتابة المسمی مصباح السالکین وزاد المسافرین بالفارسیة (۱)

✡(فهرست رسالة)✡

(۱) فصل اول در ذکر بعض آیات واخبار مناسبه بمطلوب .

(۲) فصل دوم در تصویر وضع کعبه و بیان ارکان واضلاع آن .

(۳) فصل سوم در بیان موقع توجه اهالی بلاده مشهوره بضلع معین .

(۴) فصل چهارم در بیان نسبت بلد مطلوب طولا وعرضا بامکه معظمه .

(۵) فصل پنجم در بیان مقدار وجهات انحراف بلاد مشهوره .

(۶) فصل ششم در بیان مقدار طول وعرض بلاد مشهوره .

(۷) فصل هفتم در بیان دائره هندیه واستخراج ظهر وقبله بادائره مزبوره .

(۸) فصل هشتم در بیان استخراج مقدار انحراف بادائره هندیه .

(۹) فصل نهم در بیان جدی وطریق معرفت آن .

(۱۰) فصل دهم در بیان کیفیت علامتی جدی بقبله .

(۱۱) فصل یازدهم در علامتی مشرق ومغرب بقبله . ←

U6F AUG 29 1979

وفی الحدیث اول ما خلق الله تعالی فی الارض مکانا لکعبة و دحی الارض من تحتها فهی سرة الارض و وسط الدنیا - و ام القری او لها الکعبة ، و بکه حول مکة ، وحول مکة الحرم ، وحول الحرم الدنیا وعن علی علیه السلام انه قال خلق الله البیت

- (۱۲) فصل دوازدهم در کیفیت علامتی قمر بقبله.

(۱۳) فصل سیزدهم در بیان تشخیص قبله باقبور ومحاریب مساجد مسلمین ووجه آن .

(۱۴) فصل چهاردم در بیان استحباب تیاسر قایل باهل عراق واشکال وتوجیه آن.

(۱۵) فصل پانزدهم در وجه اقرب بودن استخراج قبله بادائره هندیه در وقت بودن آفتاب در درجه هشتم جوزا ویا بیست وسیم سرطان.

(۱۶) فصل شانزدهم در بیان حدود اقالیم سبعة باذکر بعض بلاد واقعه در هریك .

(۱۷) فصل هفدهم در بیان مقدار اختلاف مابین الساعات بلاد مشهور .

(۱۸) فصل هجدهم در بیان موجبات اختلاف رؤیت هلال در بعض بلاد دون بعض وبیان ضابط تقارب وتباعد آفاق وبیان حکم رؤیت ، و **خاتمه** در بعض فوائد نافعه.

وبعد میگوید چون استقبال کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً علاوه از استحباب و کراهة آن درموارد عدیده درصورت امکان در بعض موارد واجب مثل حال احتضار و غسل وصلوة ودفن اموات ودر بعضی حرام مثل حال تخلی و در برخی شرط صحت مثل صلوات فرائض ودر بعض موارد شرط حلیت کمادر مذبوح و منحور پس علم بمحاذاة کعبه درصورت امکان لازم ودراماکن بعیده که غالباً تحصیل علم بغالب اشخاص غیر مقدور میباشد امارات مفیده ظن با تقدیم الاقوی فالاقوی کفایت مینماید از آنجائیکه غالب اشخاص مثل اعمی از اجتهاد ظنی بقبله بازعاجر میباشد کفایت میکنند درحق اوظن حاصل ازقول اهل خبره ولوفاسق یاکافر بوده باشد وکفایت نمیکند قول عدل واحد و لو صاحب منزل باشد درصورت عدم حصول ظن ازقول اوواعتماد بقول عدلین باتمکن از تحصیل علم محل اشکال است کما اینکه اعتماد بقول عدلین باوجود ظن برخلاف محل کلام وبهتر احتیاط است ونظر بمراتب مزبوره علماء اعلام علیهم رضوان الله الملك العلام در تعیین قبلهٔ اغلب بلاد زحمات بسیار کشیده اندواین حقیر کثیر التقصیر طلباً لمرضاة الله وطمعاً فی

قبل الارض باربعين عاماً وكان غثاءة على الماء و روى أن قواعده خلقت قبل الا رض بألفى سنة ثم بسطت الارض من تحت الكعبة وعن ابن عباس قال لما كان العرش على الماء قبل ان يخلق الله السموات بعث ريحاً فصفقت الماء فابرزت عن خسفة فى موضع

ـ غفرانه همين كتاب موسوم بمصباح السالكين وزاد المسافرين را در تعيين قبلهٔ اكثر آفاق تأليف وبافصول عديده مرتب ساخته از ناظرين محترمين ملتمس ادعيه خيريه ميباشم.

فصل اول درذكر بعضى آيات واخبار مناسبه بمقام منها قوله تعالى فى سورة البقرة (قدنرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ماكنتم فولوا وجوهكم شطره وان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون) مراد ازقبله وشطر المسجد الحرام كعبهٔ معظمه است بموجب اخبار صريحه وآنچه دربعض اخبار معتبره وارد شده كعبه قبلهٔ اهل مسجد و مسجد قبلهٔ حرم وحرم قبله اهل دنيا است اشاره باتساع جهة است بعنوان تقريب بافهام زيراكه اجرام مقابله هرقدرابعد باشد در محاذات اتساع پيدا مينمايد پس قبلهٔ قريب و بعيد و اهل مسجد و غيرهم نفس كعبه است و محاذاة كعبه بكافهٔ اهل عالم واجب و محاذاة عقليه غيرلازم وعرفيه كافى ميباشد ومراد ازنفس كعبه بنيه بيت نيست بلكه مراد فضاى بيت است ازتحوم ارض تاعنان سماء كما اينكه در بعض اخبار معتبره تصريح باين شده پس لازم مراعاة فضاى مزبورست خواه مقرشخص اسفل ازبنيهٔ كعبه باشد يااعلى ازآن وخواه بنيه باقى يا العياذ بالله منهدم باشد پس موضوع احكام فضاى بنيه است ازتخوم ارض الى عنان سماء نه نفس بنيه و(منها) قوله تعالى فى سورة البقرة ايضاً (ولله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم) مضمون اين آيهٔ شريفه اگرچه على الظاهر منافى مدلول آيهٔ سابقه است لكن بعداز اطلاع باخبار وتفاسير توهم منافات مرفوع و توافق واضح ميباشد زيراكه مورد نزول آيهٔ ثانيه صلوة نافله است مطلقا بموجب بعض اخبار يادرحال سفر بموجب بعض آخر ياقبله متحيّر كما اينكه مفاد بعض اخبار است علاوه از وجوه مزبوره ممكن است دفع تنافى بنا بارتكاب حذف مفعول تولوا اى (فاينما تولوا وجوهكم شطر المسجد الحرام) پس مقصود ازآيهٔ شريفه بيان اينست كه خداوند ←

البیت کأنها قبة فدحی الارض من تحتها فما دت فاوتدها بالجبال ، و قد جاء فی الاخبار ان اول ما خلق الله فی الارض مکان الکعبة (ثم) دحی الارض من تحتها فهی سرة الارض ووسط الدنیا ، وفی العلل ط٢ باب ١٥٨ ص ١٤٥ قال عليه السلام لما هبط آدم عليه السلام

ـ احدیت رب جمیع بلاد وعباد است درهر بلدی ازمشرق که نصف دنیااست ویا ازمغرب که نصف آخراست هرگاه تولیة وجه نمائید بشطر مسجدالحرام که عبارت ازکعبه باشد فثم وجه الله ای رضوانه (ومنها) قوله تعالی فی سورة الانعام (وهوالذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الایات لقوم یعلمون) (ومنها) قوله تعالی فی سورة النحل (وبالنجم هم یهتدون) وعن العیاشی فی تفسیر النجم فی تلك الایة عن النبی صلی الله علیه وآله (هوالجدی لانه نجم لایزول وعلیه بناء القبلة وبه یهتدی اهل البر والبحر)

ومنها مافی التهذیب عن جعفر بن سماعة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سئلته عن القبلة قال علیه السلام ضع الجدی فی قفاك وصل .

ومنها مافی الفقیه قال رجل للصادق علیه السلام انی اکون فی السفر ولااهتدی القبلة باللیل قال اتعرف الکواکب الذی یقال له جدی قلت نعم قال اجعله علی یمینك واذا کنت فی طریق الحج فاجعله بین کتفیك قال فی الوافی بعد ذکر هذین الخبرین ما هذا لفظه هذه العلامة انما تستقیم لاهل العراق وراوی الخبر الاول وهو محمد بن مسلم عراقی و انما سأل عن قبلة بلاده ولکل ناحیة علامة غیر علامة الاخری .

ومنها مافی التهذیب عن سماعة قال سئلته عن الصلوة باللیل والنهار اذا لم تر الشمس ولا القمر ولا النجوم قال اجتهد رأیك وتعمّد القبلة جهدك .

ومنها مافی التهذیب عن زرارة قال قال ابوجعفر علیه السلام یجزی التحری ابداً اذا لم یعلم وجه القبلة

فصل دوم در تصویر وضع کعبه مبارکه بدان که کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً مشتمل برچهار ضلع وچهار رکن است یکی ازرکنان که حجراسود بر آن منصوبست رکن حجر مینامند و تسمیهٔ اینرکن بعراقی خالی از وجه است رکن حجراسود از محاذاة شرق اعتدال قلیلی بجانب جنوب مایل بمقداریکه مشرق اعتدال محاذی مابین باب کعبهٔ و حجرالاسود واقع شده پس انسب تسمیهٔ اینرکن است برکن شرقی ورکن دیگر که رکن ←

من الجنة اهبطه علی ابی قبیس فشکی الی ربه الوحشة و انه لایسمع ماکان یسمع فی الجنة فاهبط الله الیه یاقوتة حمراء فوضعها فی موضع البیت وکان یطوف بها آدم علیه السلام وکان ضوئها یبلغ موضع الاعلام فعلمت الاعلام واضوئها فجعله الله حرماً ، و فی حدیث

حجرالاسود ازطرف باب کعبهٔ بآن منتهی میشود رکن عراقی و بعضی شامی مینامندورکن دیگرکه رکن عراقی از طرف حجراسمعیل بآن منتهی میشود رکن غربی مینامندکه مقابل حجرالاسود است و رکن چهارم که ازرکن غربی بآن منتهی میشود رکن یمانی مینامندکه مقابل رکن عراقی است پس بیت ذات ارکان واضلاع اربعه است ضلع واقع مابین رکن حجرالاسود ورکن عراقی بیست وچهار ذراع وشبری است ازرکن حجرالاسود تادم باب بیت چهار ذراع وعرض باب بیت ایضاً چهارذراع و بقیهٔ این ضلع از یمین باب تارکن عراقی شانزده ذراع ویکوجب است و ضلع ثانی که ازعراقی تارکن غربی باشد ومیزاب بیت دروسط آن واقع است (بیست ودو) ذراع است که عرض بیت باشد وضلع ثالث که مابین رکن غربی و یمانی است موافق ضلع اولست وضلع چهارم که مابین رکن یمانی ورکن حجرالاسود است از مقابل خودکه ضلع ثانیست یکوجب کمتراست وعرصهٔ مسجد الحرام محیط است باطراف کعبه لکن بااختلاف در سعه وضیق وکذلك احاطهٔ حرم بمسجد الحرام اختلاف داردزیرکه قدرحرم ازطرف یمین کعبه چهارمیل وازطرف یسارآن هشت میلست پس طول حرم بنابراین دوازده میل که عبارت از چهار فرسخ باشد و مراد از یمین بیت رکن ثالث است که رکن غربی مینامند و مراد از یسار رکن اولست که عبارت ازرکن حجرالاسود باشد

فصل سوم در ذکرموقع توجه اهالی بلاد مشوره از حجرالاسود تا باب کعبه که قریب بسدس ضلع طولیست موقع توجّه اهل بعض بلادهند است مانند نهلوا رهوحوالی آن وفضای باب که آن نیزقریب بسدس است موقع توجّه اهل چین و دبیل و بنارس و منصوره سند واکرودهلی وهرمزوتهامه و حوالی آنها است وازباب تا نصف آن ضلع که نهایت سدس ثالث است موقع توجه اهل لحا ولهارود ومولتان وقطیب وبحرین وقندهار وکشمیروبست وسیستان وکرمان و بدخشان و تبّت وخان بالغ وشیراز وبلخ وفاریاب

آخر لما بنی آدم البیت قال یا رب ان لکل عامل اجراً فما اجر عملی قال اذا طفت به غفرت لك ذنوبك الحدیث ، وفی حدیث آخر ان الله تعالی اوحی الی جبرئیل انا الله الرحمن الرحیم انی قد رحمت آدم وحواء لما شکیا الیّ ما شکیا فاهبط علیهما بخیمة من الجنة فأنی قد

- است وسدس رابع موقع توجه اهل هرات وختن و پیش بالغ ویزد و مرو وقرا قرم و ترشیز وتون وسمرقند وکاشغر وسرخس وکش وخجنده وبخارا ورامهرمز وطوس ونباکت والمالغ وسبزوار است وسدس خامس موقع توجه اهل اصفهان وکاشان وبصره واستراباد وکرکانج وقم وری وساری وقزوین وساوه ولاهیجان وهمدانست وسدس سادس که منتهی است برکن ثانی موقع توجه اهل بادکوبه مدینه روس وشماخی وبلغار وباب الابواب (شیروان) وبردعه وتفلیس واردبیل وتبریز وبغداد وکوفه و سرمن رأی است پس موقع توجه عراق عرب وعجم باین رکن اقرب است و لذا اهل تحقیق اینرکن رارکن عراقی مینامند وتسمیهٔ اینرکن بشمالی ایضاً خالی ازوجه نیست واز اینرکن تارکن غربی که ضلع عرضی بیت است سدس اول آن موقع توجه اهل موصل و ارزن الروم و حوالی آنها است وسدس ثانی موقع توجه اهل ارزنکان و حلب وحوالی آنها است وسدس ثالث که منتهی بمیزاب میشود موقع توجه اهل انطاکیه وملطیه و رومیه کبری و طرابلس شام و دمشق وحمص وقنسرین وقسطنطنیة ومدینه مشرفه وقونیه وصور وعسقلان وبیت المقدس است وبجهة قرب توجه اهل شام باین رکن ازسایرارکان رکن عراقی را رکن شامی هم نامند وسدس رابع موقع توجه اهل اسکندریه واندلس ومصر وحوالی آنهاست وسدس خامس موقع توجه اهل طرابلس غرب وقیروان وطاهرت وقومس وسوس اقصی ونواحی آنهاست وسدس سادس که منتهی به رکن غربی است محاذی چیزی از بلاد مشهوره نیست وتسمیهٔ اینرکن بغربی بجهة قرب آنست ازمغرب اعتدال ویا بجهة قرب موقع توجه اهل بلاد مغرب است باینرکن از سایرارکان زیراکه موقع توجه ایشان سدس خامس این ضلع است وازرکن غربی تارکن یمانی که ضلع دیگر طول بیت وثالث اضلاعست سدس اول آن موقع توجه اهل دمقله واکثر بلاد نوبه است وسدس ثانی موقع توجه اهل جرمی وسائر بلاد حبشه است وسدس ثالث محاذی با بلاد مشهوره نیست وسدس رابع وخامس -

رحمتهما لبکائهما ووحشتهما و وحدتهما فاضرب الخیمة علی الترعة التی بین جبال مکة قال و الترعة مکان البیت و قواعده (قوائمه)التی رفعتها الملائکة قبل فهبط جبرئیل بالخیمة علی مقدار ارکان البیت وقواعده (قوائمه) فنصبها .

ـوسادس موقع توجه اهل بعضی از بلاد یمن است مثل زبید که از بلاد یمن و در زمان مأمون بناء شده واز رکن یمانی تا رکن حجرالاسود که ضلع دیگر عرض بیت ورابع اضلاعست سدس اول آن موقع توجه اهل صنعای یمن وحوالی آنست پس اینرکن ازدو جانب با بلاد یمن محاذاة دارد ولذا رکن یمانی نامند واگر جنوبی هم نامند خالی از وجه نیست و سدس ثانی وثالث ورابع وخامس این ضلع محاذی با بلاد مشهوره نیست و سدس سادس که منتهی به حجرالاسود است موقع توجه اهل سومنات وسرندیب وحوالی آنها است وبرعارف بروضع کره واهل فن پوشیده نیست که مراتب مزبوره در حکم مشاهد باعیان است پس مقالات مخالفة بامراتب مزبوره در نزد اهل فن محل اعتماد نمیباشد مثل آنچه ابن شاذان از قراریکه حکایت شده در رسالهٔ قبله ذکر نموده که قبلهٔ مولتان وکابل و قندهار مابین رکن یمانی وحجرالاسود است ومثل آنچه درشرایع ذکر نموده که موضع توجه اهل عراق رکن حجرالاسود است ومثل آنچه ازشهید ثانی در مسالك در شرح و توجیه عبارت محقق صادر شده بعداز حمل عبارت شرایع به تقریب حکم فرموده که قبله و موقع توجه اهل عراق بباب کعبه است و حال آنکه رکن حجرالاسود قریب بمحاذی مشرق اعتدال است والحال خلافی نیست در اینکه قبلهٔ اهل عراق عرب و عجم بجنوب نزدیکتر بلکه بعضی مثل موصل به عین جنوبست این چگونه ملایم میشود باجعل رکن حجر الاسود قبله وموقع توجه اهل عراق و چگونه مناسب میشود با استحباب تیاسر نسبت باهل عراق و اما بنا به تحقیق مزبور که سدس سادس از ضلع اول موقع توجه اغلب اهل عراق عرب وعجم است گرچه تیاسر نسبت باهل عراق باز خالی از اشکال نمیباشد بتقریبی که درفصل چهاردهم مشروحاً معلوم خواهد شد لکن قول به تیاسر در قرب مکه که موجب ادخلیت در محاذاة باشد خالی از قوه نمی باشد کما اینکه درفصل مزبور روشن خواهد شد .

فصل چهارم دربیان نسبت هریك از بلاد مطلوبه با مکه معظمه زادهاالله ←

وفی حدیث آخر سألت الملائکة الله ان یبنی لهما مکان الخیمة بیتاً علی موضع الترعة حیال بیت المعمور فیطوفون حوله کما کانوا یطوفون فی السماء حول البیت المعمور فاوحی الله تعالی ارفع الخیمة فقال آدم علیه السلام رضینا بتقدیر الله و نافذ امره

ـ شرفاً از جهت طول وعرض بدانکه نسبت هریك از بلاد مطلوبه با مکه معظمه خالی از اقسام هشت گانه نیست زیراکه بلد مطلوب بامکه یا مساوی است در طول فقط یا درعرض فقط یا اینکه درهردو مخالف است وبرتقدیراول یاعرض بلد مطلوب زاید ازعرض مکه است یا بعکس آن وبرتقدیر ثانی طول بلدمطلوب یازائداز طول مکه است یا ناقص ازاو وبرتقدیر ثالث طول وعرض بلدمطلوب یازائداست از طول وعرض مکه یا بالعکس ویا اینکه بلد مطلوب زائد است از مکه وطولا وناقص است عرضاً یا بعکس آن چون صور ممکنه خالی از اقسام هشت گانه نیست پس بیان حکم هریك از اقسام مزبوره لازم است ـ اما قسم اول که بلدمطلوب بآنکه طولا مساوی و عرضاً زائد باشد تقریباً مثل موصل و ما یقربه پس قبلهٔ آن نقطه جنوب میباشد، واماقسم دویم که عرض بلد مطلوب ناقص از عرض مکه باشد با تساوی در طول پس قبلهٔ آن نقطهٔ شمال میباشد .

واما قسم سیم که بلی مطلوب عرضاً مساوی بامکه و طولا زائد باشد یعنی مکه درغرب بلد مطلوب واقع شود پس قبلهٔ بلد مطلوب نقطهٔ مغرب خواهد بود .

واما قسم چهارم که بلد مطلوب با مکه در عرض مساوی لکن طول مکه از آن زائد باشد یعنی مکه در شرق بلدمطلوب واقع شود پس قبلهٔ بلد مطلوب نقطهٔ مشرق خواهد بود ، واین چهارقسم بقرار یکه صاحب جواهر ره فرموده محتاج بذکر علامت نمیباشد بخلاف اقسام چهارگانهٔ آتیه بجهة فرض انحراف وعیل آنها از نقطه شرق وغرب وجنوب وشمال مکه محتاج بذکر علامت میباشد ، واما قسم پنجم که طول و عرض بلد مطلوب زائداز طول وعرض مکه میباشد پس قبلهٔ آن درمابین نقطهٔ جنوب ومغرب مکه میباشد.

واماقسم ششم که طول وعرض مکه زائد ازطول وعرض بلد مطلوب است پس قبلهٔ آن بلددرمابین نقطهٔ شرق وشمال مکه خواهدبود، واما قسم هفتم که طول بلد مطلوب زائدازطول مکه و عرض آن ناقص ازعرض مکه باشدپس قبلهٔ آن بلددرمابین نقطه←

فینا فرفع القواعد البیت الحرام بحجرمن الصفا وحجرمن المروة وحجرمن طورسینا وحجرمن جبل السلام وهو ظهرالکوفة فاوحی الله تعالی الی جبرئیل ان ابنه و اتمه فاقطع جبرئیل الاحجار الا ربعة بامرالله تعالی عن مواضعها بجناحه فوضعها حیث امر

← مغرب وشمال مکه میباشد، واماقسم هشتم که طول بلدمطلوب ناقص ازطول مکه وعرض آن زائد ازعرض مکه میباشد پس قبلهٔ آن درمابین نقطهٔ جنوب وشرق مکه خواهد شد پس دراین اقسام اربعهٔ اخیره لابدیم ازمعرفة مقدار انحراف بلدمطلوب تاظن بقبله آن حاصل آید ومرادازطول وعرض بلادمشروحاً درفصل ششم بیان خواهدشد .

فصل پنجم در بیان مقدار انحراف بلاد مشهوره مایله از نقاط اربعة مذکورة بقراریکه حضرات اهل فن وفقهاء اعلام درکتب مبسوطه بعنوان تحقیق یاتقریب مظنون حاصل ازتحرّی مأموربه دربعض اخبار معتبره استخراج وضبط نموده اندگرچه در عالم انصاف بملاحظه اختلافات صادره ازحضرات اعلام مثل مجلسی و والد بهائی و صاحب مستند ورضی الدین قزوینی وغیرهم و ملاحظه سائرمبعدات که اهل تروّی بآنها ملتفت میباشد علم بمحاذاة سهل است که ممکن است ظن بمحاذاة راهم منع نمائیم لیکن علم لااقل اطمینان بجهة از ملاحظه کلمات ایشان حاصل خواهد شد و اگر نسبت باهل بلاد بعیده استقبال جهة راکافی دانیم درنهایت آسوده میباشیم والا باملاحظه ضم سائرعلامات ومؤیدات آتیه ممکن است علم یاظن معتبر بمحاذاة حاصل گردد . فعلی هذا بایددانست که انحراف باعتبار بلاد واقعه در مابین نقاط اربعه چهار نوع است : نوع اول بلادیکه انحراف قبله آنها ازنقطه جنوب بسمت مغرب است که عبارت ازبلادیست که طول وعرض آنهازائد ازطول وعرض مکه میباشدکمااینکه اکثربلاد مشهوره بدینقرار است :

﴿نوع اول ازفصل پنجم﴾

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	اسامی بلاد	درجه	دقیقه
سلماس	۷		خوی	۸	
مداین	۸	۳۰	سرمن رأی	۹	۵۶ -

الله تعالی فی ارکان البیت علی قواعدها التی قدّرها الله تعالی و نصب اعلامها (ثم) اوحی الی جبرئیل ابنه و تمه من حجار من ابی قبیس واجعل له بابین باباً شرقاً وباباً غرباً فاتمه جبرئیل فلما فرغ طافت الملائکة حولها فلما نظر آدم وحواء الی الملائکة

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	اسامی بلاد	درجه	دقیقه
بلغار	۹		رضائیه	۹	
نهروان	۱۱		شمکوره	۱۱	
مرند	۱۲		حله	۱۲	
کربلا	۱۲		بغداد	۱۳	
نجف	۱۳		الان	۱۴	
نحیار	۱۴		کنجه	۱۵	
رستمکوره	۱۵		تبریز	۱۵	۴۰
مراغه	۱۶	۱۷	تفلیس	۱۶	
اردبیل	۱۷	۱۳	مغان اردبیل	۱۸	
نخجوان	۱۸		دربند باب الابواب	۱۸	
بردعه	۱۸		بیلقان	۱۸	
قره باغ	۱۸	۵۰	قصر شیرین وموقان	۱۹	
بادکوبه	۲۰		شماخی	۲۰	۹
حلوان وواسط	۲۱		همدان	۲۲	
دینور	۲۲		کرمانشاه	۲۳	
دماوند	۲۳	.	لاهیجان	۲۳	
نهاوند	۲۳		شهرزور	۲۴	
سهرورد	۲۴		کوپاشهرروس	۲۴	
اسدآباد	۲۴	۳۴	دیلم	۲۴	۵۶
فومن	۲۴	۵۶	دلیجان	۲۴	۵۶

حول البيت انطلقا فطافا سبعة اشواط ثم خرجا يطلبان ما يأكلان. و فى حديث آخر قال عليه السلام ان آدم شكى الى ربه الوحشة فى الارض فنزل جبرئيل بياقوتة من الجنة كان اذا مر عليها فى الجنة ضربها برجليه فلما رآها عرفها فبادر يلمثها ثم صار الناس يلمثون الحجر

اسامى بلاد	درجه	دقيقه	اسامى بلاد	درجه	دقيقه
زنجان و خوار	٢٥		بروجرد	٢٥	
هوسم طبرستان	٢٦		رودسر	٢٧	
قزوين	٢٧	٣٤	طالقان	٢٧	٣٤
ساوه	٢٨		انزلى والموت	٢٩	٣٧
كنكور	٣٠		كرج	٣٠	
آوه	٣٠		ساری	٣١	.
كورج	٣١		ری	٣١	
قم	٣٢		كلار	٣٢	.
سلطان آباد	٣٢		آمل	٣٢	
كجور	٣٢		گلبايگان	٣٢	
سيمرم	٣٣		ساريه	٣٤	
شوشتر	٣٣	٢٤	خوارما بين طهران وسمنان	٣٤	
ديمه	٣٤		جنابد	٣٥	.
كاشان	٣٥		استرآباد	٣٦	
ايروان	٣٦		فراوه	٣٦	
بصره	٣٦		عسكر مكرّم	٣٦	
ابسكون استرآباد	٣٧		سمنان	٣٧	
طهران	٣٧		كركانج	٣٧	.
دورق	٣٧		خوارزم	٣٧	
دامغان و بهبهان	٣٨		ابلّه بصره	٣٨	←

و نقل الحموی فی المعجم ج۷ ص۲۵۶ س۱۵ عن البشاری قال فی صفة الکعبة هو فی وسط المسجد الحرام مربع الشکل بابه مرتفع علی الارض بقدر خمسة اذرع تقریباً نحو قامة علیه مصراعان ملبسة بصفائح الفضه قد طلیت بالذهب مقابلا للمشرق ؛ وطول المسجد

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	اسامی بلاد	درجه	دقیقه
جرفادقان	۳۸		اصفهان	۳۹	
بسطام	٤۰		عبادان بصره	۴۰	
بارفروش	۴۰	.	رامهرمز وجرجان	۴۰	
مزنیان ودورق	٤۱		طراز	۴۲	
بیارجمند	۴۲		سبزوار	۴۲	
قیساریه	۴۳		شیروان واسفراین نیشابور	۴۴	
نیشابور	۴۴	۲۵	ابرقووطوس	۴۵	
نباکت	۴٦		المالغ	۴٦	
سرخس	۴۷		یزد	۴۸	۲۹
تون	۴۸		ترشیز	۴۸	
خجندة	۴۸	.	سمرقند	۴۹	
بخارا	۴۹		نوبندجان	٤۹	
بلاد شاپور	۴۹		کش	۵۰	
دهدشت	۵۰		شیراز	۵۱	
زوزن	۵۱		هرات	۵۱	.
کازران	۵۱	۵۷	بوشنج هرات	۵۲	
بادغیس هرات	۵۲		مرو	۵۲	
طبس	۵۲	۱۵	اسروشنه واصطخر	۵۳	.
ورقان	۵۴		کاشغر ترکستان	۵۴	
سیراف	۵۵	.	فاریاب	۵٦	←

الحرام ثلثمأة ذراع وسبعون ذراعاً ، وعرضه ثلثمأة و خمسة عشر ذراعاً ، وطول الكعبة اربعة و عشرون ذراعاً و شبر و عرضها ثلاثة و عشرون ذراعاً و شبرو ذرع دور الحجر (بكسر المهملة) خمسة وعشرون ذراعاً ، وذرع دور الطواف مأة ذراع وسبعة اذرع ، و

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	اسامی بلاد	درجه	دقیقه
صنعانیان	۵۷		هجر بحرین	۵۷	
خبیص وفیروزآباد	۵۸	.	ختن	۵۸	
کرمان	۵۸		بلخ	۵۹	.
اشروقان بلخ	۵۹	.	کابل	۵۹	
قاین	۶۰		بحرین	۶۰	
پش بالغ	۶۱		فراقرم	۶۱	
سیستان	۶۲	.	سجستان	۶۳	۱۸
تبت	۶۴		بست	۶۵	
قبادیان	۶۵	.	اندراب	۶۵	
بامیان	۶۶		جوزجان	۶۸	
لهاوروقندهار	۶۸		نرماسیر کرمان	۶۸	.
قطیف واحسا	۶۹	.	کشمیر	۶۹	
خان بالع وغزنین	۷۱		جیرفت کرمان	۷۱	
هرمز کرمان	۷۲		مولتان وبندرعباس	۷۲	
تهامه	۷۳	.	یمامه	۷۴	.
بردسیر کرمان	۷۵		لاهور	۷۵	
اورکنج ترکستان	۷۸		منصوره سند	۸۱	
دبیل ودهلی	۸۳	.	اکره	۸۴	
بنارس هند	۸۶				

تمامی بلاد مزبوره که قبلهٔ آنها منحرف از نقطهٔ جنوب بسمت مغرب است در ←

سمکها فی السماء سبعة و عشرون ذراعاً ، و الحجر (بکسر المهملة وهو حجر اسمائیل) من قبل الشام فیه یقلب المیزاب شبه الا ندر قد البست حیطانه بالرخام مع ارضه و ارتفاعها حقوویسمونه الحطیم و الطواف من ورائه و لا یجوز الصلوة الیه ، والحجر

ـ ما بین نقطهٔ شمال و نقطهٔ مشرق واقع شده وموقع توجه اهالی بلاد مزبوره از اول سدس ثانی ضلع اول گرفته تا آخر سدس سادس ضلع مزبور یعنی از اول فضای باب بیت تا رکن عراقی شمالی که رکن شامی مینامند .

نوع دوم از فصل پنجم بلادیکه انحراف قبلهٔ آنها از نقطهٔ جنوب بسمت مشرق است که عبارت از بلادیست که طولا ازمکه ناقص وعرضاً زائد باشد .

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	اسامی بلاد	درجه	دقیقه
طایف اردبل	۱	.	ملازجرد وخلاط	۴	.
ارزان الروم وتکریت	۵		سیواس عثمانی	۵	
نصیبین	۶	.	ارزنکان وعانه	۸	.
قرقیا	۹		سنجار	۱۰	
دیار بکرورأس العین	۱۱	.	ماردین دوامد (دماوند)	۱۱	
رقه	۱۴		حرلان (خولان)	۱۵	
حلب	۱۶		شمشاط	۱۸	
انطاکیه	۱۹		ملطیة	۲۰	.
سرمین	۲۲	.	بعلبك	۲۳	
مدینهٔ منوره	۲۸		دمشق	۲۸	
طرابلس شام وحمّص	۲۹		قنّسرین	۳۰	.
عموریه ورومیه کبری	۳۱		سواس	۳۳	
طرسوس	۳۵	.	قسطنطنیه	۳۶	
سقلب وصور شام	۳۷		قونیه عثمانی	۳۸	
ماقدونیه	۴۲		عسقلان	۴۴	ـ

الاسود على الركن الشرقى عند الباب على لسان الزاوية فى مقدار رأس الانسان ينحنى اليه من قبّله يسيراً ، وقبة زمزم تقابل الباب و الطواف بينهما ، و من ورائهما قبة الشراب فيها حوض كان يسقى فيه السويق و السكر قديماً .

اسامى بلاد	درجة	دقيقه	اسامى بلاد	درجه	دقيقه
طور سينا	٤٥		بيت المقدس	٤٧	
صيدا	٥٦		اسكندريه	٥٨	
دمياط مصر	٥٩		قلزم	٦٥	
قومس وطرابلس غرب	٧٦		قرطبه دار الملك اندلس	٧٧	
مهدية	٨٠		قسروان	٨١	
تاهرت عليا	٨٧				

تمامى بلاد مزبوره كه قبلهٔ آنها از نقطهٔ جنوب بسمت مشرق انحراف دارد ما بين نقطه شمال و نقطه مغرب واقع شده و موقع توجه اهالى بلاد مزبوره از اول سدس ثانى ضلع ثانى گرفته تا آخر سدس خامس ضلع مزبور منتهى شده يعنى از اول سدس ثانى ركن عراقى شمالى مزبور كه ركن شامى هم گويند گرفته تا يك سدس بركن غربى مانده ختم شده

نوع ثالث از فصل پنجم بلادیکه انحراف قبلهٔ آنها از نقطه شمال بسمت مشرق است.

صنعاى يمن وعدن	١	زبيد	٢٢
جرمى دار الملك حبش	٥٣	ومقله	٦٤
سوس اقصى	٧٥	طنجه مغرب	٨٤

بلاد مزبوره كه قبلهٔ آنها از شمال بمشرق انحراف دارد ما بين نقطهٔ مغرب و جنوب واقع شده وموقع توجه اهالى آنها از اول ضلع ثلث ثالث گرفته بآخر آن منتهى شده يعنى ما بين ركن غربى و ركن يمانى جنوبى است .

نوع رابع بلاديكه انحراف قبلهٔ آنها از نقطه شمال بسمت مغرب است .

سرنديب	٦٦	سومنات	٧١
ماچين دار الملك جين	٨٤	نهلواره	٨٨

←

ومقام ابراهیم علیه السلام بازاء وسط البیت الذی فیه الباب وهوأقرب الی البیت من زمزم یدخل فی الطواف أیام الموسم علیه صندوق حدید طوله أکثر من قامة مکسوّ و یرفع المقام فی کل موسم الی البیت فاذا رد جعل علیه صندوق خشب له باب یفتح

- بلاد مزبوره منحرفه ازشمال بمغرب ما بین نقطهٔ جنوب و نقطهٔ مشرق واقع شده وموقع توجه اهالی آنها بضلع رابع است که ما بین رکن یمانی جنوبی و رکن حجر الاسود باشد

فصل ششم در بیان طول و عرض بلاد مشهوره از آنجائیکه در معرفت قبله دانستن مقدار طول و عرض بلاد مدخلیت تامه دارد فلذا صرف عنان قلمرا به بیان طول و عرض بلاد معروفه لازم دانسته بدانکه طول بلاد را یونانیون از جانب مغرب از جزائر خالدات ملاحظه نموده اند که جزائر است وجزائر سعدهم گویند که فعلا بحر محیط غربی احاطه بآنها کرده وما بین ساحل بحر غربی محیط و جزائر خالدات را ده درجه ملاحظه مینمایند یعنی جزائر مزبوره از ساحل دریاده درجه بمغرب نزدیکتر است لیکن علمای هند طول بلد را ازمشرق ملاحظه مینمایند مادر اینرساله عمل بمشهور که منصور ما بین یونانین است مینمائیم .

واماعرض بلد را تمامی علما نسبت بخط استواء ملاحظه میکنند وباید دانست که تفاضل بیکدرجه عرضاً ما بین اهل حساب وفن کما اینکه تصریح نموده اند موجب تفاوت مسافت بیست و دوفرسخ و دوتسع فرسخ است در صورت اختلاف عرضی فقط نه اختلاف طولی فقط یا اختلاف در هردو مگر اینکه هردو بلد در خط استواء باشند چه در آفاق مایله باعتبار تضایق نصف النهار این ضابطه جاری نمی شود و از آنجائیکه نسبت سائر بلاد بامکه از جهت طول وعرض خالی از چهار نوع نیست زیرا که سائر بلاد یازائد است از مکه طولا و عرضاً یا بعکس آن ویا اینکه ناقص است از مکه عرضاً و زائد است طولا و یا بعکس آن پس انسب آنست که هریك از انواع چهارگانه را مستقلا ذکر نمائیم و باید دانست که نوع اول که عبارت باشد از بلادیکه طول وعرض آنها زائد از طول و عرض مکه است حتماً این بلاددر مابین نقطه شمال و شرق مکه واقع خواهندشد .

اوقات الصلوة فاذا سلم الامام استلمه ثم اغلق الباب ، و فيه اثر قدم ابراهيم عليه السلام وهو اسود واكبر من الحجر الاسود ، وفرش الطواف بالرمل ، والمسجد بالحصى وادير على صحنه اروقة ثلاثة على اعمدة رخام حملها المهدى من الاسكندرية في البحر الى جدة

← ﴿نوع اول از فصل ششم در طول و عرض مکه﴾

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
احسا	۲۲		۸۴	۲۴	بحرین
قطیف	۲۵		۸۴		بحرین
دیبل	۲۵	۱۰	۸۸	۲۰	سند
هجر	۲۵	۴۵	۸۳		بحرین
قنّوج	۲۶	۳۵	۸۷	۵۰	هندوستان
بنارس	۲۶	۵۵	۱۰۷		هندوستان
بید(زبید)	۲۷	۱۵		۹۸	مکرمان
جیرفت	۲۷	۳۰	۹۳		کرمان
منصورة	۲۸		۸۸		سند
کنج	۲۸	۵	۹۳		مکرمان
فیروزآباد	۲۸	۱۰	۸۷	۳۰	فارس
بم	۲۸	۲۰	۹۴		کرمان
سیراف	۲۹		۸۸		فارس
نرماسیر	۲۹		۹۴	۲۰	کرمان
کازران	۲۹	۱۵	۸۸		فارس
شیراز	۲۹	۳۶	۸۸	۳۰	فارس
بردسیر	۲۹	۵۰	۹۲	۲۰	کرمان
مولتان	۳۰		۸۸	۳۵	هندوستان

و فی حدیث آخر لما أهبط الله عزوجل آدم علیه السلام من الجنة الی الارض حزن و اشتد بکاؤه علیها فعزاه الله بخیمة من خیامها فجعلها له بمکة فی موضع الکعبة قبل ان

-اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
بصره	۳۰		۸۴		عراق عرب و بحرین
عبّادان	۳۰		۸۴	۳۰	بحرین
سابور	۳۰		۸۷	۵۵	خوزستان
اصطخر	۳۰		۸۸		فارس
نوبندجان	۳۰	۱۰	۸۷	۱۵	فارس
ابلّه	۳۰	۴۵	۸۴		عراق عرب
خبیص	۳۱		۹۳		کرمان
اهواز	۳۱		۸۵		خوزستان
رامهرمز	۳۱		۸۵	۴۵	خوزستان
جندیسابور	۳۱	۰۵	۸۴	۵	خوزستان
عسکرمکرّم	۳۱	۱۵	۸۴	۳۰	خوزستان
کوفه	۳۱	۳۰	۷۹	۳۰	عراق عرب
یزد	۳۲		۸۹		فارس
لاهور	۳۲	۵۰	۸۹		هندوستان
ششتر	۳۲	۳۰	۸۵		خوزستان
جرّبادقان	۳۲	۱۵	۸۵	۳۰	عراق فارس
واسط	۳۲	۲۰	۸۱	۳۰	عراق عرب
اصفهان	۳۲	۲۵	۸۷		عراق فارس
زرنج (زرند)	۳۲	۳۰	۹۷		سجستان
نرماسیر	۳۲	۳۰	۹۴	۲۰	کرمان

←

تكون الكعبة وكانت ياقوتة حمراء وقيل درة مجوفة من جوهر الجنة فيها قناديل من ذهب ونزل معها الركن يومئذ وهو ياقوتة بيضاء وكان كرسياً له عليه السلام

اسامى بلاد	درجه	دقيقه	درجه	دقيقه	ناحيه
طبس عناب	٣٣	١٥	٩٤	١٥	قوهستان
مداين	٣٣	١٠	٧٩		عراق عرب
ميمنه	٣٣	٢٠	٨١	٥٥	افغان
طبس كبريت	٣٣	٣٠	٩٢		قوهستان
غزنه	٣٣	٣٥	٨٨	٢٠	زابلستان
قاين	٣٣	٤٠	٩٣	٢٠	قوهستان
سرمن رأى	٣٤		٧٩		عراق عرب
كاشان	٣٤		٩٦		عراق فارس
رحبه	٣٤	١٠	٧٨	٣٠	عراق عرب
رباط امير	٣٤		٨٥		مكران بلوجستان
سنير (بكسر المهملة)	٣٤	١٥	٨٥	٤٠	بين فارس وبصره
باميان	٣٤	١٥	١٠٢		افغانستان خراسان
نهاوند	٣٤	٢٠	٨٣	١٥	عراق فارس
موصل	٣٤	٣٠	٧٧	١١	ارمينية
مراغة	٣٤	٢٠	٨٠		آذربايجان
تكريت	٣٤	٣٠	٨٨	٢٠	ارمينية
ناين	٣٤	٤٠	٨٥		فارس
بوشنج	٣٤	٥٠	٩٤	٥	افغانستان خراسان
اربل	٣٥		٧٧	٢٠	ارمينية
طهران	٣٥		٨٧	٤٠	عراق فارس

←

فلما کان زمن الطوفان رفع ومکثة الارض خراباً الفی سنة اعنی الموضع البیت حتی امر الله نبیه ابراهیم ﷺ ان یبنیه فجائت السکینة کأنها سحابة فیها رأس یتکلم فبنی هو و

ـاسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
ترشیز	٣٥		٩٢		خراسان
دینور ماکوفه	٣٥		٨٣		عراق عرب
کشمیر (قشمیر)	٣٥		٨٤		هندوستان
همدان	٣٥	١٠	٨٥		عراق فارس
زوزن	٣٥	٢٠	٩٣	٣٠	خراسان
تون	٣٥	٣٠	٨٨	٣٠	قوهستان
بادغیس	٣٥	٣٠	٩٤	٢٠	افغان ازهرات
جویبار	٣٥	٣٠	٩٨		از اطراف مرو خراسان
ارمجان	٣٥	٣٠	٨٧	٣٠	فارس
شهرزور	٣٥	٣٠	٨٨	٢٠	فارس
هرات	٣٥	٣٠	٩٤	٢٠	افغانستان خراسان
خوار	٣٥	٤٠	٨٧	١٠	عراق فارس
سار	٣٥	٤٢	٨٩	٥٠	قومس
سمنان	٣٦		٨٨		جرجان
اندراب	٣٦	.	٩٦	.	خراسان از اطراف بلخ
سمنجان	٣٦		١٠٢		طخارستان
سهرورد	٣٦	.	٨٣	٢٠	ابهر قریب زنجان
کرخ	٣٦		٨٢	٤٥	عراق فارس
سبزوار	٣٦	٥	٩٢	٣٠	خراسان
طالقان	٣٦	١٠	٨٥	٤٥	طبرستان خراسان ←

اسماعيل البيت على ما ظللته ولم يجعل له سقفاً و حرس الله آدم و البيت بالملائكه فالحرم مقام الملائكة يومئذ ، وقدروى ان خيمة آدم لم تزل منصوبة فى مكان البيت

اسامى بلاد	درجه	دقيقه	درجه	دقيقه	ناحيه
ديمه	٣٦	١٠	٨٧	٢٠	دماوند
بسطام	٣٦	١٠	٨٩	٣٠	قومس
قم	٣٦	١٥	٨٧	٤٠	عراق فارس
نيشابور	٣٦	٢١	٩٣	٢٠	خراسان
كجه وكلار	٣٦	٢٥	٨٦	٥٠	طبرستان
دامغان	٣٦	٢٠	٨٨	١٥	قومس
ديكان	٣٦	٣٠	٨٣	٤٠	عراق فارس
مروالروذ	٣٦	٣٠	٩٧		خراسان
ابهر	٣٦	٤٥	٨٣	٣٠	من محال خمسة
فارياب	٣٦	٤٥	٩٩		جرجان
ولوالج بالفتح ثم السكون	٣٦	٤٥	١٠٢	٢٠	طخارستان
استرآباد	٣٦	٥٠	٩٠	٣٥	طبرستان
بلخ	٣٦	٥١	٨١		خراسان
جوغان	٣٦	٥٥	١٥		جرجان
سرخس	٣٧		٩٧	٣٠	خراسان
طوس	٣٧	.	٩١	٣٠	خراسان
مزنيان	٣٧		٨٨		خراسان
بذخشان	٣٧	.	١٠٤	٤٥	طخارستان
سارونية	٣٧		٨٨		طبرستان
هوسم ارملان	٣٧	.	١٥	٤٥	طبرستان ←

الی ان قبض فلما قبض رفعت فبنی بنوه فی موضعها بیتاً من الطین و الحجارة (ثم) نسفه الغرق فغیّر مکانه حتی بعث الله تعالی ابراهیم علیه السلام فحفر قواعده و بناه علی ظل الغمامة فهو اول بیت وضع للناس کما قال الله تعالی . (ان اول بیت وضع للناس للذی

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
بلور	۳۷		۸۸		طبرستان مازندران
ابسکون	۳۷	۱۵	۸۹	۳۰	طبرستان
جرجان	۳۷	۱۵	۸۹	۳۰	طبرستان
قبادیان	۳۷	۱۵	۱۰۲		خراسان از اطراف بلخ
الموث	۳۷	۲۱	۸۵	۳۷	گیلان
آمل	۳۷	۱۵	۸۸		طبرستان
سلماس	۳۷	۴۰	۷۹	۱۵	آذربایجان
خوی	۳۷	۴۰	۷۹	۴۵	آذربایجان
اشفورقان	۳۷	۴۵	۹۶	۳۰	ترکستان خراسان
بیش بالغ	۳۷	۵۰	۸۲		ترکستان خراسان
تبریز	۳۸		۸۲		آذربایجان
بست	۳۸	.	۸۰	.	زابلستان
اردبیل	۳۸		۸۸	۳۰	آذربایجان
مغان	۳۸	.	۸۹		آذربایجان
قندهار	۳۸		۸۸	۴۰	افغان چین
بغداد	۳۸	۲۵	۸۰		عراق عرب
نسف	۳۹		۹۸		ماوراءالنهر قرب سمرقند
نخجوان	۳۹	۴۰	۸۱	۱۵	اقصی آذربایجان
بادکوبه	۴۰	۳۰	۸۸	۳۰	روسیه
کش	۴۰	۳۰	۸۰	۳۰	جرجان

ببكة مباركاً وهدى للعالمين فيه آيات بيّنات مقام ابراهيم ومن دخله كان آمناً ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غنى عن العالمين) .
وكان الناس قبله يحجون الى مكة والى موضع البيت حتى اراد الله تعالى من عمارته

اسامى بلاد	درجه	دقيقه	درجه	دقيقه	ناحيه
سمرقند	٤٠	٣٧	٩٩	١٦	تركستان خراسان
درغان	٣٩	٤٠	٩٤	١٥	خوارزم
بيلقان	٣٩	٥٠	٥٣	٣٠	ارمينيه كبرى قرب شروان
بخارا	٣٩	٥٠	٩٧	٣٥	ماوراءالنهر
تبّت	٤٠		٩٨		مجاور چين
اشروسنه	٤٠	٤١	٨٣	.	ماوراءالنهر
بردعه	٤١	٣٠	٨٨		ارمنيه روسيه
شماخى	٤١	٥٠	٨٥	٣٠	روسيه قرب شروان
آنى	٤١		٧٩		ارمينيه
هزاراسب	٤١	.	٩٥	.	خوارزم
كاث	٤١		٩٥		خوارزم
چنكره	٤١	٢٠	٨٣	.	ارمينيه روسيه
شمكوره	٤١	٥٠	٨٣		ارمينيه روسيه
خجنده	٤١	٥١	٩٧	٣٥	ماوراءالنهر
اوركنه	٤٢		٨٢	٥٠	ماوراءالنهر
شاش	٤٢		٨٩		ماوراءالنهر
كركانج	٤٢	١٢	٩٥	٣٠	خوارزم
اخسيكت قصبه فرغانه	٤٢	٢٥	٨١	٢٠	ماوراءالنهر
نوزكاث	٤٢	٣٠	٩٣	١٥	خوارزم
طراز	٤٢	٣١	٩٥	٥٠	ماوراءالنهر ←

واظهار دینه و شعائره فلم یزل البیت منذ اهبط آدم الی الارض معظماً محرماً تتناسخه الامم و الملل امة بعد امة و ملة بعد ملة ، وکانت الملائکة تحجه قبل آدم ـ فلما اراد ابراهیم علیه السلام بنائه عرج به الی السماء فنظر الی مشارق الارض و مغاربها و قیل اختر

ـ اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
اسفیجاب	۴۲	۳۶	۹۸	۵۰	ماوراءالنهر
سقسین	۴۳		۸۶	۳۰	روسیة
تونکث ایلاق	۴۳	.	۹۰		ماوراءالنهر
تونکت شاس	۴۳		۸۱		ماوراءالنهر
اوش	۴۳	۱۰	۸۲	۲۰	ماوراءالنهر
المالغ	۴۴		۸۲	۳۰	ترکستان
قبالغ	۴۴		۸۸		ترکتسان
اوشککوران	۴۶	.	۸۳		ترکستان
خان بالغ	۴۶		۸۴	.	ترکستان
قراقرم	۴۶		۹۵		ترکستان
بیش بالغ	۴۷	۵۰	۸۲		ترکستان
تفلیس	۴۸		۹۸	.	ارمینیه روسیه
دربند	۴۸		۸۵		روسیه
کاشغر	۴۸	.	۸۷		ترکستان وماوراءالنهر
ختن	۴۸		۸۷	.	ترکستان وماوراءالنهر

نوع دویم از فصل ششم بلادیکه طول وعرض آنها ناقص ارطول وعرض مکه میباشد وآنها بدینقرار است ومعلوم است که این بلادما بین نقطهٔ جنوب وغرب مکه واقع شده اند .

برمی	۹	۳۰	۶۵		دارالملك حبشه سودان
عدن	۱۱		۷۶		یمن
وبوجه (ویوجه)	۱۴		۶۵		بربرستان ←

فاختار موضع مكة وحرم الله الله تعالى فى الارض فباه و جعل اساسه من سبعة اجبل او من خمسة او من اربعة . و كانت الملائكة تأتى بالحجارة الى ابراهيم من تلك الجبال ، فأسس ابراهيم زوايا البيت من اربعة احجار حجر من حراء ، وحجر من ثبير،

اسامى بلاد	درجه	دقيقه	درجه	دقيقه	ناحيه
زبيد	١٤	١٠	٧٤	٢٠	يمن
ومقله	١٤	٣٠	٥٣	٤٠	نوبه
صنعاء	١٤	٣٠	٧٧		يمن

نوع سوم از فصل ششم بلاديكه طولا زائد از مكه وعرضاً ناقص وحتماً مابين نقطهٔ شرق وجنوب مكه واقع بجهة قلت عمران اين خط در نهايت قليل است مثل بلاد ذيل

سرنديب	١٠		٨٤		هندوستان
سومنات	٢٠		٨٢		هندوستان
طائف	٢١	٢٠	٧٧	٣٠	حجاز

نوع چهارم از فصل ششم بلاديكه عرضاً زائد و طولا ناقص از مكه و حتماً در ما بين نقطهٔ شمال و غرب مكه واقع شده و قبله آنها از نقطهٔ جنوب بنقطهٔ شرق منحرف ميباشد بدينقرار است :

يمامه	٢٣		٥٢	٣٠	بحرين
مدينه منوره	٢٥		٧٥		يثرب
قوس	٢٥	.	٧٢	.	صعيد مصر
صور شام	٢٥		٦٩		سوريه
دمشق	٢٥		٦٠		سوريه
تاهرات عليا	٢٩		٣٥		من بلاد مغرب
تاهرات سفلى	٢٩	.	٣٦	.	من بلاد مغرب
قلزم مصر	٢٩		٦٤		صعيد مصر
مصر	٣٠	.	٦٥	.	مصر

←

و حجر من طور سینا ، و حجر من الجودی الذی بارض الموصل و هو الذی استقرت علیه سفینة نوح عليه السلام ، وقواعدها خلقت قبل الارض بالفی سنة ثم بسطت الارض من تحت الکعبة وجعل ابراهیم طولها فی السماء سبعة اذرع ، وعرضها فی الارض اثنین وثلاثین ذراعاً

اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
ملطیه	٣٠		٧٠		روم
اسکندریه	٣١	.	٦٢	.	اسکندریه
دمیاط مصر	٣١		٦٣		صعید مصر
سجلماسه	٣١		٣٧		سودان
سوس اقصی	٣١	.	١٧	.	مغرب
طبریه	٣٢		٥٨		سوریه
قیساریه	٣٢	.	٦٧	٣٠	فلسطین ساحل بحر شام
مهدیه	٣٢		٤٢		من بلاد مغرب
صنعای دمشق	٣٢	.	٥٨	٢٥	سوریه
رمله	٣٢	١٠	٦٦	٢٠	سوریه
بعلبك	٣٣		٦٠	٣٥	سوریه
عانه	٣٤		٦٠	٣٥	سوریه
حلف	٣٤	.	٧٢		شامات
قیروان	٣٥		٤١		من بلاد مغرب
بیت المقدس	٣٥		٦٥		سوریه شام
طرابلس غرب	٣٥	.	٣٥	.	مغرب
طرابلس شام	٣٥		٦٩		سوریه
عسقلان	٣٥		٦٦	٣٠	سوریه از ثغور شام
حمص	٣٥	.	٦٠		سوریه
قرطبه دار الملك اندلس	٣٥		٤٨		اندلس

وجعل بابها فى الارض غير مبوب حتى كان تبّع الحميرى يؤبيها ، و جعل عليها غلقاً و كساها كسوة تامة - فلما فرغ ابراهيم من البناء اتاه جبرئيل فقال له طف فطاف هو و اسماعيل سبعاً و يسلمان الا ركان ، و صليا خلف المقام ركعتين ،وقام معه جبرئيل و

-اسامى بلاد	درجه	دقيقه	درجه	دقيقه	ناحيه
شرمين	٣٥	.	٦١	٧	من اطراف حلب
انطاكيه	٣٥		٦١	٢٦	سوريه
قنّسرين	٣٦		٤٢		من اعمال حلب
راس العين	٣٦		٧٤		جزيرة من شام
مالقه	٣٦	.	٧٣	١٥	اندلس
سنجار	٣٦		٧٦		قرب ارمينيه
منج	٣٦	.	٧٢	١٥	من عمال حلب
حرلان(خولان)	٣٦		٧٣		شامات
مصيصه	٣٦		٦٩	١٥	من ثغور شام
طرسوس	٣٧		٦٩		من ثغور شام
مقيله	٣٧	.	٦٥		من ثغور روم
نصيبين	٣٧		٧٥	٢٠	جزيرة بين شام و موصل
قرقيا	٣٧		٧٢	٤٠	من شامات
ماردين	٣٧	.	٧٤		من جزائر شامات
آتينا	٣٧		٦٥	٤٠	يونان
ارزن الروم	٣٨		٧٧		من ثغور روم
ارزنكان	٣٨	.	٧٦		من ثغور روم
ارجيش	٣٨		٧٧		من ارمينيه كبرى
سناجرد	٣٨	.	٧٥	.	از ارمينيه كبرى
قاليقلا	٣٩		٧٣	٢٥	از ارمينيه كبرى
قونيه	٣٩	.	٦٥		تركيه اناطولى روم ←

اراده المناسك كلها الصفا والمروة ومنى و مزدلفة - فلما دخل منى وهبط من العقبة مثل له ابليس عند جمرة العقبة فقال له جبرئيل ارمه فرما بسبع حصيات مثل حصى الخذف (ثم) مضى جبرئيل يعلمه المناسك حتى انتهى الى عرفات فقال اعرفت مناسكك

-اسامی بلاد	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	ناحیه
شمشاد	۴۰		۷۲	۳۵	رم
ماقدونیه	۴۱		۶۰		روم
رومیه کبری	۴۱	.	۷۵		رومیه کبری
عموریه	۴۳		۶۴		روم
قسطنطنیه	۴۸	.	۶۰		روم

وباید دانست بملاحظه اختلافات واضحه درخصوص طول و عرض بلاد مابین ارباب فن علم بمحاذات کعبه بلکه ظن برآن غیرممکن بلی اطمینان بجهة قبله حاصل میباشد و اگر استقبال جهة را نسبت بسائر بلاد کافی دانیم از اغلب محذورات مستریح میباشیم واینکه میگویند انحراف بسیردر بلاد بعیده بلکه قریبه موجب انحراف کثیر از نفس کعبه بلکه بلدمکه میشود خالی از اشکال میباشد - واما بنا باعتبار محاذاة نفس کعبه حتی نسبت باهالی سائر بلاد درصورت امکان علم یاظن بمحاذاة نفس کعبه انحراف یسیرهم محققاً غیرجائز میباشدواز آنجائیکه بامجردعلم بمقدار تفاضل طولی و عرضی مابین مکه وسائر بلاد مقدارانحراف معلوم نمی شد فلذا ارباب فن دائره هندیه را بجهة تعیین مقدارانحراف تصدیق وتصویب نموده اند .

فصل هفتم دربیان دائره هندیه و استخراج ظهروقبله با دائره مزبوره با انضباط مقدار وجهة انحراف بلد مطلوب بدانکه دائره هندیه عبارت است ازاینکه در روی زمین مسطح باطراز اولارسم دائره نموده ودر مرکزآن عمودی بمقدار ربع قطردائره درطول که شاخص ومقیاس گویند نصب کرده وبمدخل ومخرج ظل شاخص علامت گذاشته وقوس مابین مدخل ومخرج را تنصیف نموده واز منتصف قوس مزبور خطی کشیده واز مرکزمرور داده تا بنقطه مقابل قوس مزبور بآنطرف دائره رسیده که دائره را بدو قسم-

فقال له ابراهیم نعم فسمیت عرفات لذلك (ثم) امره ان یؤذن فی المسلمین بالحج فقال یا رب و ما یبلغ من صوتی فقال الله تعالی أذّن وعلیّ البلاغ - فعلا علی المقام فاشرف به حتی صار اعلی الجبال و اشرفها ، و جمعت له الا رض یومئذ سهلها وجبلها

← متساوی قسمت نموده واین خط را خط نصف النهار جغرافی ونجومی نامند کما اینکه نقطه آخر این خط راکه در آخر دائره مابین مدخل ومخرج ظل واقع شده نقطه شمال و نقطه مقابل از اینخط مرسوم را نقطه جنوب مینامند وقتیکه سایه شاخص بانتها رسید واز خط نصف النهار مایل بجانب مشرق شد اول وقت ظهر همان بلد میباشد وبعد از این خط عمودی ازموقع شاخص برخط نصف النهار در روی دائره نصب کرده واین دوخط دائره رابچهار قسم متساوی تقسیم مینماید ونقطه آخر خط ثانی راکه بادائره تلاقی میکند ازطرف طلوع آفتاب نقطه شرق جغرافی ونجومی مینامند و دیگری راکه مقابل آنست نقطه مغرب جغرافی و نجومی مینامند وهریك ازمابین نقاط اربعه رابنود (۹۰) قسم متساوی تقسیم نموده هرقسمت را درجه گویند و هردرجه را بشصت قسم متساوی مقسوم داشته هرقسمت رادقیقه نامند پس تمامی دائره بسیصدوشصت درجه و هردرجه بشصت دقیقه تقسیم میشود وبعداز ترتیب دائره مزبوره وانضباط مقدار وجهات انحراف بلادقبله بلد مطلوب معین میباشد زیراکه خطی که بنطقه انحراف ازموضع شاخص وصل میشود قبله میباشد و اگرهمان خط را بین القدمین قراردهد مواجه قبله خواهد شد و قطب نمای منصوب دردائره باملاحظه نقاط اربعه معلومه مربوره وتقسیم همان دائره باقسام مزبوره وتعیین مقداروجهات انحراف ایضاً تعیین قبله بلدرا میتوان نمودلکن تقریباً نه تحقیقاً زیراکه ازقراریکه بعض ارباب فن ذکر نموده نصف النهار نجومی با نصف النهار مقناطیسی اندك اختلافی دارد یعنی عقربه جنوبی قطب نما چهاردرجه تقریباً از جنوب نجومی بجانب مشرق مایل است پس بعداز تشخیص جنوب باقطب نما باید چهار درجه بجانب مغرب مایل شد تاجنوب نجومی مطابق حاصل ازظل شاخص بعمل آید .

فصل هشتم در بیان استخراج قبله بادائره هندیه با جهل بمقدار انحراف قبله بلدمطلوب با فرض معرفت طول و عرض بلدمزبور بدانکه نسبت بلدمطلوب بامکه ←

وبرّها و بحرها و جنّها و انسها حتی اسمعهم جمیعا و قال یا ایها الناس (کتب علیکم الحج الی بیت الله الحرام فاجیبوا ربکم فمن اجابه ولبّاه فلابدّ له من ان یحجّ ومن لم یجبه لا سبیل له الی ذلك .

- معظمه طولا وعرضاً در بادی نظر خالی از اقسام چهارگانه نیست قسم اول توافق بلد مطلوب ومکه عرضاً وطولا قسم ثانی توافق بلدمطلوب بامکه عرضاً باتخالف در طول قسم ثالث توافق بلدمطلوب بامکه طولا باتخالف درعرض قسم رابع تخالف بلدمطلوب بامکه طولا وعرضاً اماقسم اول عقلاغیر ممکن میباشد زیراکه دو نقطه درسمت واحد ازدوخط یکی ممتد بجزائرخالدات و دیگری ممتد بخط استواء ممکن نیست با هم دیگری طولا وعرضاً مساوی باشند واما قسم ثانی اگربلد مطلوب طولا زائد از مکه باشد قبله آن نقطه مغرب خواهد شدکما اینکه اگر ناقص باشد قبله آن نقطه مشرق میباشد بنابرمختارکه میزان درطول بلاد جزائرغربیه است نه شرقیه - واماقسم ثالث اگر بلد مطلوب زائد باشد عرضاً از مکه سمت نقطه جنوب قبله بلد مطلوب میباشد و الا نقطه شمال ،واما قسم رابع اگر بلد مطلوب زائد باشد ازمکه طولا و عرضاً پس تفاوت مابین طول مکه و بلد را بحسب درجات و دقایق ملاحظه و مقدار مابه التفاوت را از نقطه جنوب دائره هندیه تا سمت مغرب حساب کرده بهرجاکه رسید علامت گذاشته و کذلك از نقطه شمال دائره هندیه تا سمت مغرب همان مابه التفاوت را ملاحظه نموده وحساب کرده بهرجاکه رسید علامت گذارد و بعداز این آن دو علامت راباخط مستقیم بهمدیگری وصل مینماید واین خط راخط نصف النهار مکه مینامند وبعدذلك تفاوت مابین عرض مکه وعرض بلدمطلوب را ملاحظه نموده ومابه التفاوت بین العرضین را از نقطه مشرق دائره هندیه حساب کرده تاسمت جنوب دائره بهرجاکه رسید علامت گذارد وکذلك از نقطه مغرب دائره مزبوره تا سمت جنوب آن مابه التفاوت راملاحظه نموده وبهرجاکه رسید علامت گذارد وبعدذلك این دوعلامت را باز باخط مستقیم بهم وصل نماید واین خط راخط مشرق ومغرب مکه مینامند ولامحاله این خط باخط سابق دریك موضع تقاطع مینماید وموضع تقاطع را محل مکه قرارمیدهدو ازمرکزدائره ←

وفی البحار ط۱ ج۵ ص ۱۳۶ روی عن ابن عباس قال فی ذیل آیة و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت) ای اصول التی قد کان آدم بناه ثم عفی اثره فجدده ابراهیم قال ابراهیم یا رب فی ایّة موضع قال فی البقعة التی انزلت علی آدم و هی قائمة حتی کان

ـ مزبوره خط مستقیم اخراج نموده بمحل مکه ومحیط دائره میرساند واین خط را خط سمت قبله مینامند، واما اگر طول وعرض مکه زائد ازطول وعرض بلدمطلوب باشد پس مابه التفاوت بین الطولین را ملاحظه و حساب کرده از نقطه جنوب دائره هندیه همان مقدار را بسمت مشرق رسانیده وبهرجاکه رسید علامت گذارد وکذلك از نقطه شمال تا سمت شرق همان مقدار را ملاحظه نموده بهرجاکه رسد علامت گذاشته وعلامتین را با خط مستقیم بهم وصل نماید واین خط راخط نصف النهار مکه قرار بدهد وبعدذلك مابه التفاوت عرضین راحساب نموده وهمان مقدار را از نقطه مشرق دائره مزبوره تاسمت شمال آن ملاحظه کرده بهرجاکه رسد علامت گذارد وکذلك از نقطه مغرب تاسمت شمال ملاحظه مابه التفاوت کرده بهرجاکه رسد علامت گذارد وبعدازآن این دو علامت را باخط مستقیم بهم وصل نموده واین خط را خط مشرق ومغرب مکه قرار دهد ولامحاله این خط باخط سابق دریك موضع تقاطع مینماید وموضع تقاطع خطین را محل مکه قرارداده پس ازآن از مرکز دائره مزبوره خط مستقیم اخراج نموده تا محل تقاطع و محیط دائره واین خط راخط سمت قبلهٔ بلدقرار میدهند ، وبعبارة اخری اگر این خط را بین القدمین ومحل سجدهٔ خود قراردهد مواجه کعبه خواهدشد، و توضیح این با ترسیم دائره هندیه بقراراست لکن درقسم رابع که طول وعرض بلدمطلوب بامکه مخالف باشد اعمال این قاعده درصورت بودن آفتاب دردرجهٔ هشتم جوزا یادرجهٔ بیست وسیم سرطان اقرب بتحقیق میباشد واگر این عمل را درکرهٔ جسمی که یکی ارضی ودیگری سماوی که حشوسماوی موافق عظیمهٔ کرهٔ ارضی باشد بقراریکه فاضل قزوینی درقبله ألافاق مذکور داشته تحصیل مقدار انحراف وقبله بلد در نهایت سهل میباشد لکن این امر بهرکس درهمه اوقات ممکن نخواهد شد بخلاف دائره هندیه که باعلب اشخاص ممکن و بمقصدهم وافی میباشد وباستخراج قبا باهمین دائره اشاره فرموده سید درمنظومه خود حیث قال ـ

یوم الطوفان واغرقت الدنیا رفع الله تلك القبة وغرقت الدنیا الا موضع البیت فسمیت بیت العتیق لانه اعتق من الغرق ولم یدر ابراهیم فی ای مکان یبنیه فبعث الله جبرئیل فخط له موضع البیت فانزل الله تعالی القواعد من الجنة الحدیث .

وتعلم القبلة فی بحر وبر ✡ فی غیر مسطور بشیء مستطر - والله العالم

فصل نهم در بیان جدی وطریق معرفت آن که ازجمله امارات تعیین قبله میباشد بدانکه جدی بافتح جیم وسکون دال بوده لکن منجمین بجهة تمییز آن از جدی که یکی از بروج دوازده گانه است باضم جیم وفتح دال وتشدید یاء بروزن سمی خوانده اند، وآن نجم باضیاء ودر حول قطب شمال معدّل النهار واقع است واز شدة قربش بقطب غیر متحرك بنظر میآید با اینکه متحرك با حرکة یسیرهٔ غیر محسوسه است و حقیر حرکت یسیرهٔ آنرا باشبه عضاده اسطرلابی ملاحظه نموده چون تفاوت یسیر در بلد مطلوب موجب تفاوت کثیر میباشد نسبت بکعبه کما اینکه درفصل(۱۴) مبرهن میشود فلذا جدی را در حال ارتفاع و انخفاض فقط باید علامت قرار داد مگر اینکه محاذاة عرضیه را کافی دانیم واقرب ازجدی بقطب یك نجم خفیست که غیر حدید البصر از رؤیت آن عاجز میباشد واحقر اورا بواسطه دوربین دیده وحرکت آن ازجدی کمتر وبعضی آنرا واقع در قطب و غیر متحرك میدانند بلکه بعضی آنرا جدی دانسته ونجم باضیاء را علامت آن قرار داده لکن اظهر آنست که جدی همان نجم باضیاء است که باهل بروبحر و بتعیین قبله سبب هدایت است فکیف کان آن نجم باضیاء درمقطع وطرف ذنب هیئت جامعه هفت کوکب که بنات نعش اصغر ویادب اصغر خوانند واقع است وچهار کوکب از هفت کوکب مزبور که وضع مربع دارد نعش اصغر گویند واز آن چهار دو کوکب باضیاء راکه دراول واقع شده فرقدان گویند وسه کوکب از آن هفت کوکب که بشکل ذنب واقع شده بنات اصغر نامند وآن کوکب نیّر راکه در مقطع ذنب واقع است جدی خوانند ودرغایت ارتفاع جدی در طرف سماء وفرقدان درطرف ارض ودرغایت انخفاض جدی درطرف ارض وفرقدان در طرف سماء ودر مابین حالت ارتفاع و انخفاض گاه جدی در طرف مشرق و فرقدان در طرف مغرب وگاه بعکس آن میباشد ودریك طرف هیئت جامعه دب اصغر هیئت جامعه

وقدروى ان خيمة آدم لم تزل منصوبة فى مكان البيت الى ان قبض آدم فلما قبض رفعت فبنى بنوه فى موضعها بيتاً من الطين و الحجارة ثم نسفه الغرق فغيّر مكانه حتى بعث الله ابراهيم عليه السلام فحفر قواعده وبناه على ظلّ الغمامة فهو أول بيت وضع للناس كما قال الله عزوجل فى القرآن وكان الناس قبله يحجون الى مكة والى موضع البيت حتى بوّأ الله به مكانه لابراهيم لما أراد الله من عمارته واظهار دينه وشعائره فلم يزل البيت منذ أهبط آدم الى الارض معظماً محترماً تتناسخه الامم والملل أمة بعد أمة وملة بعد ملة وكانت الملائكة

← دب اكبر كه بنات نعش اكبر هم گويند واقع است وآن دب اكبر هم مشتمل بهفت كوكب چهار عدد از آن مربع الوضع و باضياء واين چهار را نعش اكبر گويند و سه عدد از اين كواكب سبعه كه بشكل ذنب واقع است بنات نعش اكبر نامند وآن كوكب راكه در مقطع ذنب واقع شده قاعد گويند وآنراكه دروسط ذنب است عناق نامند ودرقرب عناق كوكبى خفى هست كه اورا سهى گويند واشخاص حديد البصر را با آن امتحان مينمايند حقير آنرا باچشم مسلح مشاهده نموده ونعم ماقيل: وقال السهى للشمس انت خفية ـ وقال الدجى للنور لونك حائل وفرقدان همه اوقات بادوذنب دب اكبر كه عناق وما قبل آن كه جون مينامند محاذى ميباشد وكيف كان در يك طرف دب اصغر هيئت جامعهٔ دب اكبر واقع شده ودرطرف آخر آن هيئت جامعهٔ ذات الكرسى كه عدد آن سيزده ومشتمل بشش كوكب باضياء است واقع گشته وكوكب نيّر را از آن شش كوكب كه بر كرسى قرار يافته كف الخضيب نامند گاهى ذات الكرسى درجهة سماء ودب اكبر درجة ارض وگاهى بعكس آن وگاهى ذات الكرسى درجهة شرق ودب اكبر درجهة غرب وگاهى بعكس ميباشد و در جميع احوال مزبوره دب اصغر درمابين هيئت جامعهٔ ذات الكرسى ودب اكبر واقعست بعد از احاطه باوضاع اين سه هيئت جامعه معرفت جدى درجميع فصول واوقات شب سهل ميباشد

فصل دهم در بيان كيفيت علامت بودن جدى نسبت باهل عالم از آنجائيكه با اختلاف امكنهٔ بلاد كيفيت علامتى جدى اختلاف پيدا مينمايد آنسب آنست كه بعض اماكن را باكيفيت علامتى جدى در آن بالاستقلال عنوان نموده تا ما بقى بالمقايسه معلوم شود بدانكه بلاد واماكنى كه درشمال كعبه واقع وقبلهٔ آنها موافق قطب جنوبى وعرض ـ

تحجه قبل آدم فلما أراد ابراهیم بناءه عرج به الی السماء فنظر الی مشارق الارض و مغاربها وقیل له اختر ای ماشئت فاختار موضع مکة فقالت الملائکة یاخلیل الله اخترت موضع مکة وحرم الله فی الارض فبناه وجعل أساسه من سبعة أجبل و یقال من خمسة اومن أربعة وکانت الملائکة تأتی بالحجارة الی ابراهیم من تلك الجبال :

وسئل الصادق علیه السلام ای شیء کان موضع البیت حیث کان الماء فی قول الله تعالی (و کان عرشه علی الماء) قال علیه السلام کان مهاة بیضا یعنی درة ، و فی حدیث آخر قال ان الله

-آنها زائد ازعرض مکه وطول آنها باطول مکه مساوی باشد و لو تقریباً مثل موصل و اربل وارزن روم وارجیش وعانه وماوالیها پس جدی رااگر مابین دوکتف خودقراردهد استقبال کعبه حاصل آید،واما بلاد و اماکنی که در جنوب مکه واقع و قبله آنهاموافق قطب شمالی وطول آنها موافق باطول مکه ولوعرض آنهاناقص از عرض مکه باشد مثل صنعای یمن وعدن دارالملك یمن وطایف وماوالیها پس جدی را اگرمابین دوچشم خود قراردهد استقبال کعبه حاصل آید،واما بلاد واقعه در ناحیهٔ غرب که قبلهٔ آنها موافق با نقطهٔ مشرق میباشد مثل دمقله و اکثر بلاد نوبه اگراهالی آنها جدی را بمحاذی روی چپ خود قراردهنداستقبال کعبه حاصل میباشد،واماماکن وبلادواقعه درناحیه مشرق که قبله آنها موافق نقطه غرب میباشد مثل نهلواره وغیره از بلاد هندپس اهالی آنهااگر جدی را برمقابل روی راست خودقراردهند محاذات کعبه حاصل میگردد، وامادراماکن وبلاد واقعه درمابین نقطه شمال ونقطه مشرق مکه بالنسبه ببلاد واقعه در قرب نقطه شمال مثل اوساط عراق ازبغداد وکوفه ونجف ومثل آذربایجان و امثال آنهاپس جدی را از مابین کتفین خودمنحرف نموده بجانب اول پشت شانه راست خود ودرنقاط شرقیه عراق ومایقاربها مثل بصره واصفهان وکاشان وقم وری واستراباد و سمنان ودامغان جدی را بروسط پشت شانه راست خود قرار میدهد ودرزائداز اینمقدار باهمین ترتیب انحراف را زیاده مینماید بااختلاف بلاد واماکن تادرنقطه مقابل روی راست خود قرارمیدهد واما دربلاد واقعه مابین نقطه شمال ونقطه غرب مکه بالنسبة ببلاد واقعه درقرب نقطه شمال پس جدی را ازمابین دوکتف خود مائل مینماید بجانب اول پشت شانه چپ خود

تعالى انزل الحجر لادم من الجنة وكان البيت درة بيضاء فرفعه الى السماء وبقى اسّه وهو بحيال هذا البيت على القواعد يدخله كل يوم سبعون الف ملك لايرجعون اليه ابداً فامر الله ابراهيم واسماعيل ببنيان البيت على القواعد .

وفى حديث آخر قال ان الله دحى الارض من تحت الكعبة الى منى ثم دحاها من منى الى عرافات ثم دحاها من عرفات الى منى ومن منى الى الكعبه ، وقال كان موضع الكعبة ربوة من الارض بيضاء تضيء كضوء الشمس و القمر حتى قتل ابنا آدم احدهما

← مثل انطاكيه وحلب وارزنكان ورحبه وسرمين وملطيه وسيواس ونصيبين و تكريت و حمّص وقرقيسا ودياربكر وسنجار وبعدذلك هرقدر ازنقطه شمال زائد ازاينمقدار دور شده وبنقطه غرب نزديك باشد باترتيب سابق درانحراف عمل مينمايد تادر نقطه غرب جدى مقابل روى چپ اوواقع ميباشد، واما در بلاد واقعه در مابين نقطه مغرب ونقطه جنوب پس بااختلاف مراتب انحراف بلاد جدى را ازمقابل روى چپ مايل مينمايد تا درنقطه جنوب درمقابل مابين دوچشم خود قرار ميدهد .

واما دراماكن واقعه درمابين نقطه جنوب ومشرق پس باملاحظه مقدار انحراف اماكن وبلاد جدى را ازمابين دو چشم خود منحرف ميسازد تادر نقطه مشرق مقابل روى راست اوواقع ميباشد ازآنجائيكه مابين خط استواء ونقطه جنوب چندان ازبلاد معموره واقع نشده جدى درقسمين اخيرين نفع بخش نخواهد شد وبعدازاندك تروّى وتجربه بااعمال همين امارة تمامى مطالب مزبوره ازبديهيات اوليه ميباشد ، وفاضل نراقى قدس سره درمستند تفصيلا بتقريب مزبور تصريح فرموده اند ونعم ماقال السيد فى منظومته :

ويعرف البعيد سمت القبله ✡ من العلامات التى سبقت له
فالجدى منها وهو اعلى آية ✡ حساً و بالاية و الرواية
وفى سهيل مايزيح العلة ✡ عكس الجدى فى بيان القبلة

فصل يازدهم درتشخيص قبله بلدمطلوب بامشرق و مغرب كما اينكه بعض اعلام مذكور نموده اند وممكن است استفادهٔ اين مطلب ازخبر شريف كه درفصل اول ازسماعة مذكور شد قال سئلته عن الصلوة بالليل والنهار اذا لم تر الشمس ولا القمر ولا النجوم قال عليه السلام -

صاحبه فاسودت فلما نزل آدم رفع الله الارض کلها حتی رآها وقال هذه لك کلها وقد جعلت علیك ان تطوف بها کل یوم سبعة ءاة طواف وفی حدیث آخر قال.

خطّ ابراهیم بمکة ما بین الخرورة الی المسعی فذلك الذی خطّ ابراهیم یعنی المسجد - وفی حدیث آخر سئل الصادق علیه السلام عما زادوا فی المسجد الحرام فقال علیه السلام ابراهیم و اسماعیل حدّا المسجد الحرام ما بین الصفا والمروة .

وفی حدیث آخر سئل عما زید فی المسجد امن المسجد قال نعم انهم لم یبلغوا مسجد

← اجتهد رایك وتعمّد القبلة جهدك وممکن است استفادهٔ علم بقبله از خود آفتاب در وقت ظهر در بلادیکه طولا بامکه متوافق باشد که نصف النهار این هر دو یکی باشد بشرط اینکه بلد مطلوب در خارج منطقه و دور تر از میل کلی واقع شود پس در صورت مفروضه در وقت ظهر اگر بجهتی قائم شود که آفتاب از ما بین دوچشم او رد شود همان جهة قبله خواهد شد و باین مطلب اشاره نموده سید بحر العلوم اعلی الله مقامه در منظومهٔ خود (والشمس للمشرق اذ تزول ☜ بمیلها عن انفه دلیل) وتقریب اماره بودن شرق وغرب بشرح ذیل خالی ازوجه نیست بدانکه بلاد واقعه در شمال مکه در صورت توافق در طول اگر اهالی آنها مشرق را در یسار و مغرب را در یمین خود قرار دهند قهراً مواجه جهة کعبه میباشند کما اینکه در بلاد واقعه درجنوب مکه در صورت توافق در طول اگر مشرق بیمین و مغرب را بیسار خود قرار دهند باز مواجه سمت قبله میباشد ودر بلاد واقعه درغرب مکه باتوافق درعرض اگر نقطهٔ مشرق را بما بین دوچشم خود قرار دهد وکذلك در بلاد واقعه درشرق مکه با توافق درعرض مغرب را بما بین دوچشم خود قرار دهد باز مواجه سمت قبله میباشد ودر بلاد واقعه درما بین نقاط اربعة باملاحظهٔ مقدار انحراف بلد مطلوب اگر خود را منحرف نماید نظیر آنچه درجدی مذکور گردید باز میتواند تحصیل علم یاظن بقبله نماید لکن بعد از التفات براینکه ما بین مشارق ومغارب در ظرف سال اقلا چهل وپنج درجه باملاحظهٔ میل کلی شمالی وجنوبی اختلاف حاصل میباشد معلوم میشود که ازمراتب مزبوره زیاده از علم بجهة یاظن بر آن چیزی حاصل نخواهد شد بلی شخص عارف بدرجات مطالع ومغارب یومیه ومقدار انحراف بلد وتطبیق در عمل وعدم غفلت-

ابراهیم واسماعیل ثم الحرم کله مسجد، قال المجلسی ره لعل المعنی ان المسجد فی زمانه ﷺ کان محاذاة لما بین الصفا والمروة متوسطاً بینهما وان لم یکن مستوعباً لما بینهما فیکون الغرض بیان ان مازید من جانب الصفا حتی جازه کثیراً لیس من البیت- او المعنی ان المسجد فی ذلك الزمان کان اکثر حتی کان ما بین الصفا و المروة داخل فی المسجد ، ومارواه فی التهذیب ان الناس یحجون من المسجد الی الصفا ای یقصدون ولا یلزم من ذلك ان یکون للزائد حکم المسجد .

- میتواند مواجهة نفس کعبه را ازشرق و غرب آفتاب تحصیل نماید کما اینکه اگر این ترتیب را درمشرق ومغرب اعتدالین معمول دارد اوفق بمقصود میباشد و لقد اجاد السید فی منظومته حیث قال (ویجعل الغرب لدی اعتدال ☆ عن ایمن والشرق عن شمال) .

فصل دوازدهم درتشخیص قبله با اوضاع قمریة کما اینکه از خبر سماعه مزبور میتوان اماره بودن آنرا استفاده نمود بدانکه حضرات اعلام علامتی آنرا بدین ترتیب مذکور نموده اند اگر شخص ماه راشب هفتم ازهرماه باشد دروقت غروب آفتاب ویا در شب چهاردهم هرماه دروقت انتصاف لیل و یا در شب بیست ویکم هرماه در وقت فجر بمابین دو چشم خود قرار دهد مواجه قبله میباشد . و باید دانست که این تقریب در بلادیست که بامکه درطول متوافق و عرضاً ازمیل کلی دور تر باشد، واگر شخص عارف باوضاع نجوم باشد ممکن است بعدازاحاطه بمقدارطول وعرض وارتفاع وانخفاض و سائر حالات آنها ومعرفت موقع بلد ازهریك ازنجوم استفادهٔ علم یاظن بقبله بنماید .

فصل سیزدهم درتشخیص قبله باقبورمسلمین ومحاریب موضوعه ومعمولهٔ ایشان درمساجد ومشاهد وسرای وطرق مسلوکه ویاباضرایح مقدسه بدانکه دراین باب نصی درکتاب وسنة وارد نشده گرچه کلمات بعض اعلام در یك اندازه ظاهر بلکه صریح در اعتبار آنها است ممکن است نظراین بعض بسیرهٔ معموله بین المسلمین باشد لکن آنچه بعدازتروی وجمع کلمات اعلام وقواعد معلومه بنظرمیرسد کما اینکه بعض ارباب تحقیق هم ملتفت شده امورمزبوره ابداً موضوعیت ندارد بلکه اعتبار آنها دائرمدار علم یاظن برطباق است و بدون حصول ظن اعتماد برآنها مشکل بلکه غیرجائزمیباشد وتوهم ←

ویحتمل ان یکون المراد ان المسجد فی زمانه ﷺ کان حدّ منها ما یحاذی الصفا ، وحدّ منها ما یحاذی المروة فیکون اکثر مما فی ذلك الزمان من جانب المروة ، و قیل کان المسجد الحرام بشکل الدائرة وکان مسافة المحیط بقدر ما بین الصفا والمروة ویکون من مرکز الکعبة الی منتهی المسجد من کل جانب بقدر سدس ما بینهما الان قطر

← تصحیح اعتماد وتسهیل امر بااجراء قاعدهٔ حمل فعل مسلم برصحت خالی ازوجه میباشد زیراکه حمل فعل مسلم برصحت درامور اجتهادیه غیرجاری میباشد ولذا تعویل بقبلهٔ شخص واحدرا حضرات علماء کافی نمی دانندکما اینکه شیخ جواهر قدس سره تصریح باین فرموده وازآنجائیکه وضع امور مزبوره غالباً باتساهل یااجتهاد ظنی شده اختلافات کثیره درمحاریب و ضرایح بلادمتحدة القبله او القریبه مثل عراق واقع گشته : ومثل محراب مسجدکوفه نسبت بمسجد سهلة و نجف الاشرف وضریح عسکریین علیهما السلام نسبت بضرایح مقدسهٔ نجف و کربلا و کاظمین و مثل محراب مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت بمحراب مسجد شجره ومحراب بعض مساجد واقعه درمدینه وقرب آن کمااینکه صاحب مقامع وغیره تصریح براین نموده و فرموده اندکه ضرایح مقدسهٔ نجف وکربلا و کاظمین اقرب بقواعد واقع گشته ، و اما ضریح مقدس عسکریین علیهما السلام از یسار نصف النهار تقریباً بیست درجه منحرف واقع شده ومحراب مسجد سهلة قریب برقواعد میباشد واما محاریب مسجد کوفه ازیمین نصف النهار تقریباً چهل درجه واقع گشته و محراب مسجد شجره وغیره ازبعض مساجد قرب مدینه مطابق قواعد واقع شده ، و اما محراب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطابق خط نصف النهار واقع گشته وحال آنکه قبلهٔ مدینه سی وهفت درجه ازجنوب بسمت مشرق منحرف میباشد . وصاحب جواهر قدس سره ازبعض ارباب فن نقل نموده که مسجد دمشق ومرو بخلاف قواعد واقع شده ودرهردو امر به تیاسر رااز بعض اعلام مذکور داشته اجمالا بعد از اطلاع براینکه اغلب مساجد در زمان عدم بسط یدرؤسای حقه بناشده ویا اینکه بعداً در زمان سلاطین جور تجدید وضع شده با ضم مسامحهٔ مباشرین ازمعماروغیره بمجرد امورمزبوره علم یاظن برطباق حاصل نخواهد شد بلی اگراز قرائن خارجیه علم یا ظن برطباق حاصل شود البته امور مزبوره مناط-

الدائرة قريث من ثلث المحيط، وان معدبن عدنان خاف ان يدرّس الحرم فوضع انصابه وكان اول من وضعها ، وغلب على جرهم بمكة على ولاة البيت - وروى الزمخشرى فى ربيع الابرار باب ٩ عن النبى ﷺ قال لرجل من اهل مكه تبيعنى دارك ازيدها فى مسجد الكعبة ببيت اضمنه لك ببيت فى الجنة فأبى فبلغ عثمان فلم يزل زاد حتى اشترى داره بعشرة آلاف دينار وضمن له النبى ﷺ بيتاً فى الجنة .

- اعتبار خواهد شد وممكن است باملاحظهٔ امور خارجة غالباً ظن حاصل آيد الحق شخصيكه جهت كعبه رادر استقبال كافى ميداند از بداقه دراين امور مستريح ميباشد .

فصل چهاردهم در بيان استحباب تياسر قليل نسبت باهالى عراق وبيان اشكال معروف برآن بدانكه مشهور مابين اعلام استحباب تياسر قليل است باهل عراق و مدرك اين حكم دو خبر شريف است يكى خبر مفضل بن عمر قال سئلت اباعبدالله ﷺ عن التحريف لاصحابنا ذات اليسار عن القبلة وعن السبب فيه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة ووضع فى موضعه جعل انصاب الحرم من حيث يلحقه النور نور الحجر فهى عن يمين الكعبة اربعة اميال وعن يساره ثمانية اميال كله اثنا عشر ميلا فاذا انحرف الانسان ذات اليمين خرج عن حدالقبلة لقلة انصاب الحرم واذا انحرف ذات اليسار لم يكن خارجاً عن حدالقبلة وديگرى مرفوعه على بن محمد قيل لابى عبدالله ﷺ لم صار الرجل ينحرف فى الصلوة الى اليسار فقال لان للكعبة ستة حدود- اربعة منها على يسارك، واثنان منها على يمينك فمن اجل ذلك وقع التحريف الى اليسار ومحقق طوسى بمحقق حلى در انيباب ايراد نموده بتقريبى كه حاصل آن اينست حكم باستحباب انحراف هرچند قليل باشد يا مستلزم حكم باستحباب واجب اگر مواجهة حرم قبل از انحراف بعمل نيامده وموقوف بانحراف بوده باشد ويا مستلزم حكم حرام كه عبارت از خروج مواجهة حرم باشد بر تقدير حصول مواجهة حرم قبل از انحراف وتوضيح همين اشكال بقراريكه رضى الدين قزوينى قدس سره درقبلة الافاق ذكر فرموده بدين تقريب است اگر فرض كنيم كه توجه مصلى در كوفه مثلاكه اقرب بلاد عراق است بمكه معظمه برنهايت حد يمين حرم باشد و بقدر يك اصبع كه اقل از آن قدر محسوسى ندارد منحرف شود بجانب يسار همين تفاوت در امتداد-

قال السیوطی فی الکنز ص۱۳۱ س۵ حدالحرم مما یلی المدینة نحو من اربعة امیال الی منتهی التنعیم ومما یلی العراق ثمانیة امیال الی مکان یقال له المقطع، ومما یلی عرفة تسعة امیال ، ومما یلی طریق الیمن سبعة امیال الی موضع یقال له اضاط، ومما یلی جده عشرة امیال الی منتهی الحدیبیة، وقیل الحدیبیة فی الحرم وقد جمعها بعض الناس فی قوله :

وللحرم التحدید من ارض طیبة ✡ ثلاثة امیال اذا رمت اتقانه

و سبعة امیال عراق وطائف ✡ وجدة عشر (ع) تسع جعرانه

-مابین مقام معلی ومسجد اوکه تخمیناً دوذراع است مستلزم آنست که درامتداد چهل وهشت ذراع بیست وچهار اصبع شود که یك ذراع است وباین نسبت درچهل وهشت فرسخ یك فرسخ میشود پس ازکوفه تاحرم که تخمیناً دویست وچهل فرسخ است قریب به پنج فرسخ میشود واین زیاده ازقدر طول حرم است و در سائر بلاد عراق فاحش میشود لکن صاحب جواهر قدس سره درقول باستحباب ورفع اشکال اصرار اکیددارد و حل اشکال رابدین نحو تقریر فرموده که تیاسر ازقبله بقبله است وآن ادخل در حصول محاذاة است کمااینکه از تعلیل مذکور در خبرین شریفین این تقریب روشن میشود لکن انصافاً اگر شخص اندك تأملی در تقریب مزبور قبلة الافاق نماید واضح میشود که با جواب صاحب جواهر قدس سره حلی اشکال نمیشود و لعلّ بجهة تفطن باین امرموید سماوی بحرالعلوم اعلی الله مقامه در منظومهٔ خود رموده .

و المیل للیسار فی هذا اشتهر ✡ و ساعد النقل علیه لا النظر

بلی اشخاصیکه استحباب را منع نموده اند بجهت نسبت ضعف بخبرین مزبورین مثل علامه در منتهی و سید در مدارك و محقق سبزواری در ذخیره از این اشکال آسوده میباشند لکن بعض اعلام مثل صاحب مقامع ومستند این دو خبر را بتقیه حمل نموده اند نه بملاحظهٔ اینکه استحباب تیاسر مذهب عامه بوده بلکه بملاحظهٔ اینکه اغلب مساجد عراق در زمان سلاطین جور منحرفاً بر یمین تاسیساً یا تجدیداً بنا شده و اظهار خطاء ایشان محل خطر بوده فلذا امر به تیاسر نموده و تعلیل فرموده اند بنحویکه همان تعلیل در نزد ایشان هم مرضی میباشد اگر شخص ملاحظه وضع مسجد کوفه راکه جامع اعظم ←

ومن يمن سبع وكرز لها اهتدى ✡ فلم يعد سيل الحل اذ جاء بنيانه
وكرز فنسبته ابن علقمة الذى ✡ ابوه هلال من خزاعة عريانه

ومعنى قوله وكرز لها اهتدى ان الذى اقام اعلام الحرم ايام معوية كرز بن علقمة الخزاعى وقيل لما ولى عمر بعث اربعة من قريش و نصبوا اعلام الحرم وهم مخرمة بن نوفل وازهر بن عبد عوف وسعيد بن يربوع وحويطب بن عبد العزى و اول من نصب هذه الاعلام قصى* وقوله ولم يعد سيل الحل اشارة الى قول ابن الحاجت وقوله وعلامة الحرم ان

ـ میباشد نماید ممکن است این توجیه را وجیه بشمرد پس بنا براین تیاسر در موارد مزبوره واجب میباشد کما اینکه ظاهر کلام شیخ در خلاف و نهایه وصریح آن در مبسوط حکم بوجوب تیاسر پس بعد از احراز قبله حکم باستحباب تیاسر در نهایت مشکل بلی در قرب مکه در موارد یکه انحراف ادخل در محاذاة باشد حکم باستحباب تیاسر محذوری ندارد کما اینکه فاضل قزوینی این توجیه را از بعض اساتید خود در این باب نقل نموده و الله اعلم .

فصل پانزدهم در بیان وجه آنچه ارباب فن در تشخیص قبله بادائره هندیه مذکور نموده اند که این عمل در وقت بودن آفتاب در درجهٔ هشتم جوزاء یا درجهٔ بیست و سیم سرطان اقرب به تحقیق میباشد بدانکه توضیح و تقریب این مطلب محتاج به فهم امور عدیده است (اول) اینکه باید دانست در وقت بودن آفتاب در این دو درجه که هردو از درجات شمالیه میباشند مساوی می باشد عرض آفتاب یعنی مقدار بعد آن از معدل النهار با عرض مکه که عبارت میباشد از بیست و یك درجه و چهل دقیقه پس در هریك از این دو درجه ظل شاخص منصوب در مکه در وقت نصف النهار مکه منعدم میباشد (دوم) اینکه باید فهمید در موقعی که وقت نصف النهار ظل شاخص منعدم شد در همان وقت در مواقع آخر که ظل شاخص آنها بارض منبسط می شود اگر از سمت همان اظله منبسطه خط مستقیمی وصل بدائره افق بشود لابد این خط از موقع شاخص منعدم الظل مرور خواهد نمود و این امر بعد از اندك تأمل از بدیهیات شمرده میشود پس در صورت بودن آفتاب در همان دو درجه در وقت نصف النهار مکه اگر در بلد مطلوب سمت ظل ـ

سیل الحل اذا اتی وقف دونه ثم قال حد حرم مکة من جهة المدینة علی ثلاثة امیال من التنعیم مکة ومن جهة الیمن اضاة علی سبعة امیال من مکة ومن الطائف علی عرفات بطن لمرة علی تسعة امیال من مکة و من طریق جده منقطع الاعشاش علی عشرة امیال من مکة و فی جم ج ۱ ص ۱۳۵ س ۵ قال احتفرت کل قبیلة من قریش فی رباعهم بمکه بئراً فاحتفرت بنو عبدالعزی شفیة و بنو عبدالدار ام احراد و بنو جمع السنبلة و بنو تیم بن مرة الجفر و بنو زهرة الغمر.

- شاخص منصوب را قبله خود قرار دهد مواجه کعبه خواهد شد.

سوم اینکه باید دانست هریك از دوائر عظام را بسیصد وشصت متساویه تقسیم نموده اند در هر درجه را چهار دقیقه و هر پانزده درجه را که شصت دقیقه یك ساعت فرض نموده اند پس سیصد و شصت درجه عبارت میباشد از بیست و چهار ساعت فلذا مقدار سیر آفتاب با حرکت قهریه که هر شبانه روز سیصد و شصت درجه است عبارت می باشد از بیست و چهار ساعت. (چهارم) اینکه مقدار فاصله ما بین نصف النهار مکه و بلد مطلوب از ملاحظهٔ ما بین التفاضل بین الطولین روشن میباشد پس اگر بلد مطلوب بفاصلهٔ پانزده درجه در غرب مکه واقع شود آنوقت حکم مینمائیم براینکه نصف النهار مکه یکساعت قبل از نصف النهار بلد مطلوب میباشد و اگر بلد مطلوب بفاصله پانزده درجه در شرق مکه واقع شود نصف النهار مکه یك ساعت بعد از نصف النهار بلد مطلوب می باشد و بعد از احاطه بامور مزبوره واضح میشود اینکه در روز بودن آفتاب در درجهٔ هشتم جوزا یا بیست و سیم سرطان اگر ظل شاخص بلد مطلوب را در وقت نصف النهار مکه علامت گذارد و سمت ظل شاخص را مابین قدم و مسجد خود قرار دهد قهراً مواجه کعبه خواهد شد فلذا این ترتیب را اهل فن اقرب به تحقیق شمرده اند.

فصل شانزدهم در بیان مواقع اقالیم سبعه و بیان مقدار طول وعرض آنها باذکر بعض بلاد واقعه درهریك از آنها بدانکه تمامی اقالیم سبعه درجانب شمال خط استواء واقع گشته و مبدء طول هریك از آنها از مغرب تامشرق می باشد وارباب فن هریك-

فی فضل الکعبة وفی الحدیث ان کثیر الخیر والنفع لمن حجه واعتمره واعتکف عنده وهدی للعالمین لانه قبلتهم و معبدهم و فی آیات عجیبة و آیات بینات کانحراف الطیور عن موزرات البیت و ضواری السباع فی الحرم و لا تتعرض لهم و ان کل جبار قصده بسوء قهره کأصحاب الفیل و غیرهم .

وفی شرح ابن عبده ص٢٧ عن علی عليه السلام قال فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبلة للانام یردون و رود الانعام ، ویلهون الیه ولوه الحمام جعله سبحانه علامة

ـ از اقالیم سبعه را از جهت طول باجزاء عشرة متساویه تقسیم نموده و آنچه هریك از اجزاء مزبوره بآن مشتمل است از بلاد و جبال و بحار و انهار مشروحاً مذکور نموده اند طالبین بکتب مبسوطه این فن مثل نزهة المشتاق علوی ادریسی وغیره رجوع نماید و در مقدمه ابن خلدون هم قدری مشروح گشته و مبدء عرض هریك از اقالیم نسبت بخط استواء بدین قراراست ـ اما مبدء اقلیم اول در نزد بعضی از خط استواء است و در نزد جمهور مبدء آن بعد از دوازده درجه و چهل دقیقه از خط استواء است و در نزد فریقین آخر عرض اقلیم اول الی بیست درجه و بیست هفت دقیقه است و بلاد واقعه در این اقلیم بسیار است من جملة بعض بلاد بربر مثل غانه که معدن الذهب هم گویند و بعض بلاد نوبه مثل دمقله و بعض بلاد حبشه مثل جرمی و بعض بلاد حجاز مثل معلا و نجران و صحار قصبه عمان واکثر بلاد یمن مثل زبید وعدن و شهاره وصنعا وسبا وظفار وخدام وحضرموت و بعض بلاد هند مثل سرندیب وسقطردی در بعض بلاد صین مثل خانکو و غیرها ، و در جزء اول غرب این اقلیم چهار فقره از جزایر خالدات و در جزء عاشر آن که جزء شرقی است جزائر سیلان واقع گشته و جزیره سرندیب که مدورة الشکل است در جزء سابع شرقی این اقلیم واقع است ، و اما مبدء اقلیم ثانی بعد از بیست درجه و بیست و هفت دقیقه گرفته تا بیست و هفت درجه و نیم از خط استواء منتهی میشود و دو فقره از جزائر خالدات در غرب این اقلیم واقع و طرف شرق آن متصل به بحر محیط می باشد و از جملهٔ بلاد واقعه در این اقلیم است مکه معظمه و مدینه منوره و ینبع و جده وخیبر وطایف وقید و نوع و یمامه ـ

لتواضعهم لعظمته ، واذعانهم لعزته ، و اختار من خلقه سماعاً اجابوا اليه دعوته ، و صدقوا كلمته ، و وقفوا مواقف انبيائه ، وتشبّهوا بملائكته المطيفين بعرشه- يحرزون الارباح فی متجر عبادته ويتبادرون عند موعد مغفرته جعله سبحانه وتعالى للاسلام علماً ، و للعائذين حرماً - فرض حجه و اوجب حقه وكتب عليكم وفادته فقال سبحانه (ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا) الاية .

فی ابتلاء الخلق واختيارهم بالكعبة اتى ابن ابی الاوجاع الصادق عليه السلام و قال

← احساو قطيف وبحرين وقفط و دبيل و مكران و منصوره سند و سومناب و ماهورة و هرمز و اكثر بلاد هند و سند وچين و عمان ونجه و افريقا و بعض بلاد بربروقنوج وجيرفت ونهلواره و احمد آباد و اسلام آباد و مرشد آباد و بنارس و كلكته وغيرها و اما مبدء اقليم ثالث از آخر بيست و هفت درجه و نيم شروع نموده و آخرسی و سه درجه و سی و هفت دقيقه ختم می شود .

و در غرب اين اقليم جبل درن معترض گشته و در شرق آن بلاد نهرجيحون واقع شده و از بلاد واقعهٔ اين اقليم است بلاد طنجه و بعض بلاد بربرو افريقاوسوس وقيروان و طرابلس و اسكندريه و مصرو دمياط و مدين و بيت المقدس وطبريه ودمشق شام و كوفه و مداين و بغداد و واسط و قادسيه وحيرة و بابل كه معروف بحله است و نهروان و قصرابن هبيره و فلسطين و بعلبك و اكا و پرت سعيد و صور و صيدا و قلزم و عسقلان ورمله وقصراحمد وفاس و اهواز و اصفهان و فارس و يزد و برد سير مدينهٔ كرمان و خبيص كرمان و سجستان وكنج مكران و بست وزابل ومولتان سند و زرنج ونرماسيروقشميرودار الملك چين وحلوان وابلّه و ميمنه وغزنين وششترودهلی واكره و بندر عباس ولاهور واذرعات و هيت وعسكرمكرّم كه معروف به را مهزاست واره جان معروف به بهبهان و سيف البحرو ابرقووكازران و نوبندجان وفيروز آباد وشيراز و داراب جرد وطبس وفيروز كوه وكابل وقندهار، واما مبدء عرض اقليم رابع از آخرسی وسه درجه وسی وهفت دقيقه گرفته در سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقيقه ختم ميشود جزاول آن در طرف غرب بحرمحيط و جزيرهٔ خضراء وجزء عاشر-

افتأذلی فی الکلام قال عليه السلام تکلم فقال الی کم تدوسون هذا المدر وتلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البیت المعمور بالطوب والمدر وتهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفران من فکر فی هذا وقدر علم ان هذا فعل اسسه غیر حکیم ولاذی نظر فقل فانك رأس هذا الامر وسنامه وابوك اسّه وتمامه - فقال عليه السلام ان من اضله الله واعمی قلبه استوخم الحق ولم یستعذبه وصار الشیطان ولیه وربه یورد مناهل الهلکة ثم لا یصدره وهذا بیت استعبدالله

← درطرف شرق متصل بجبل یأجوج ومأجوج واز بلاد واقعه در این اقلیم است طرسوس و طرابلس شام و انطاکیه و حلب و ملطیه دوامد و نصیبین و موصل و سرمن رای و رضائیه (ارومیه) ومراغه و تبریز وخوی واردبیل ونهاوندو سهررود و زنجان وسلطانیه وهمدان وقزوین و دیلم وساوه وقم والموت وکرخ وآمل وطهران وکاشان وساریه وسمنان و دامغان و سبزوار و نیشابور و طوس وتون و بسطام و جرجان و شهرستان و استراباد و سرخس و مرو و فاریاب و غرجستان و بلخ و ترمزو بدخشان و تبت و جبال کشمیر وبعض بلاد ختاوختن و شمال بلاد صین وجیلان و طبرستان و بروعه و کاخد وکاسد و طبربه وطالقان ورباط امیر وتکریت وحمص وگنجه ودیار بکر وکرمانشاه وجوی باروغیرها .

و اما مبدء عرض اقلیم خامس از آخرسی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه گرفته درآخرچهل وسه درجه وبیست ودو دقیقه ختم میشود . واز جملهٔ بلادمشهوره این اقلیم است خوارزم و بخارا و کاشغرو سمرقند و فرغانه و حدود طراز و شیروان وارزان الروم ونسف وکش وشاش وختن واوزکند وذرعان وکرکانج وهزار اسب وبعض بلاد روم مثل عموریه وقونیه و انکوریه و قیساریه و غیرها و جزء اول این اقلیم از جانب غرب متصل به بحرمحیط و جزء عاشرآن که طرف شرق است متصل به بلاد یأجوج ومأجوج می باشد .

و اما مبدء اقلیم سادس از آخرچهل و سه درجه و بیست و دو دقیقه گرفته در آخرچهل و هفت درجه ودوازده دقیقه خاتمه می یابد و از جملهٔ بلاد واقعه این اقلیم است قسطنطنیه وموقان وسقین وخزر وآلمالنع وپش بالغ وخان بالغ وقراقرم واندلس واسفیجاب واماسیه و بعض بلاد روس وجزء اول غربی این اقلیم متصل به بحرمحیط-

به یدخله کل یوم سبعون الف ملك لایرجعون الیه ابداً فامرالله تعالی ابراهیم واسماعیل ببنیان البیت علی القواعد لیختبر الخلق طاعتهم فی اتیانه فحثهم علی تعظیمه و زیارته وجعله محل انبیائه و قبلة للمصلین الیه فهوشعبة من رضوانه وطریق یؤدی الی غفرانه منصوب علی استواء الکمال ومجمع العظمة والجلال خلقه الله قبل دحوالارض بالفی عام فاحق من اطیع فیما امروانتهی عمانهی عنه .

-و اراضی بریطانیه وجزء تاسع شرقی آن متصل بسد اسکندر و جزء عاشرش متصل باراضی یأجوج ومأجوج وبحرمحیط می باشد .

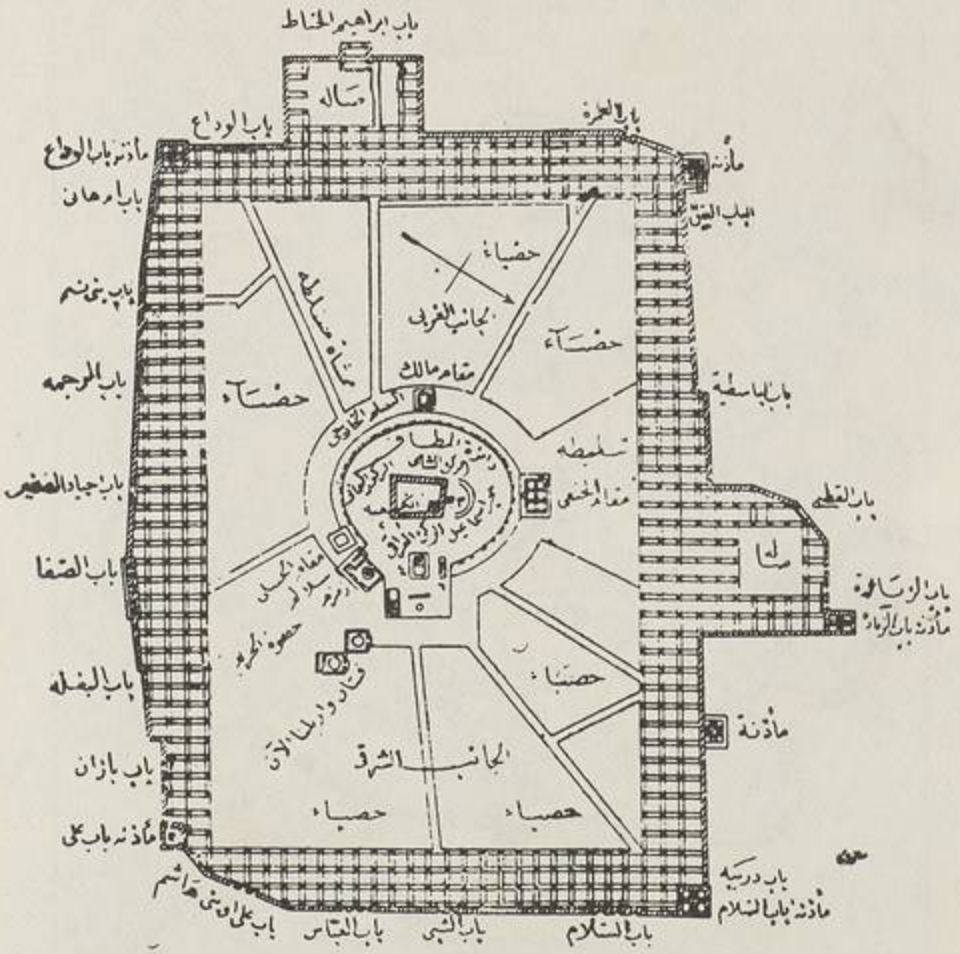
واما مبدء اقلیم هفتم از آخرچهل وهفت درجه ودوازده دقیقه گرفته ودرآخر پنجاه درجه و بیست دقیقه که آخر عمارت است خاتمه می یابد و از بلاد واقعه این اقلیم است بعضی اراضی صقلیه مثل اقلیلیه که به بیست وسه شهرمشتمل است وبعض بلاد روس وبلغار وغیرها وجزء اول وثانی از طرف غرب این اقلیم معمور در بحرمحیط و متصل به جزیرهٔ انکاتره وجزء عاشرش از طرف شرق معمور در بحرمحیط و در جزء تاسع این اقلیم بلاد خفشاخ وجبل قوقیا وسد یأجوج ومأجوج واراضی آنها واقع است ودر جزء ثامن شرقی این اقلیم عجائب عظیمه نقل نموده اند والله العالم چون در ذکر بلاد اقالیم باعتقاد احقر مختصراً اشتباه شده فلذا در تشخیص واقع و رفع اشتباه اگر رجوع به فصل چهارم شودکه طول وعرض بلاد در آن مضبوط شده بهترومعین در تعیین اقلیم بلد میباشد مگراینکه در استخراج عرض آن بلداشتباه شده باشد وذکراین فصل گرچه چندان محل حاجت نبوده لکن بملاحظهٔ اینکه خالی از معاونت در تعیین عرض بلد نبود در ذکر آن تأسی بربعض اعلام حاصل آمد .

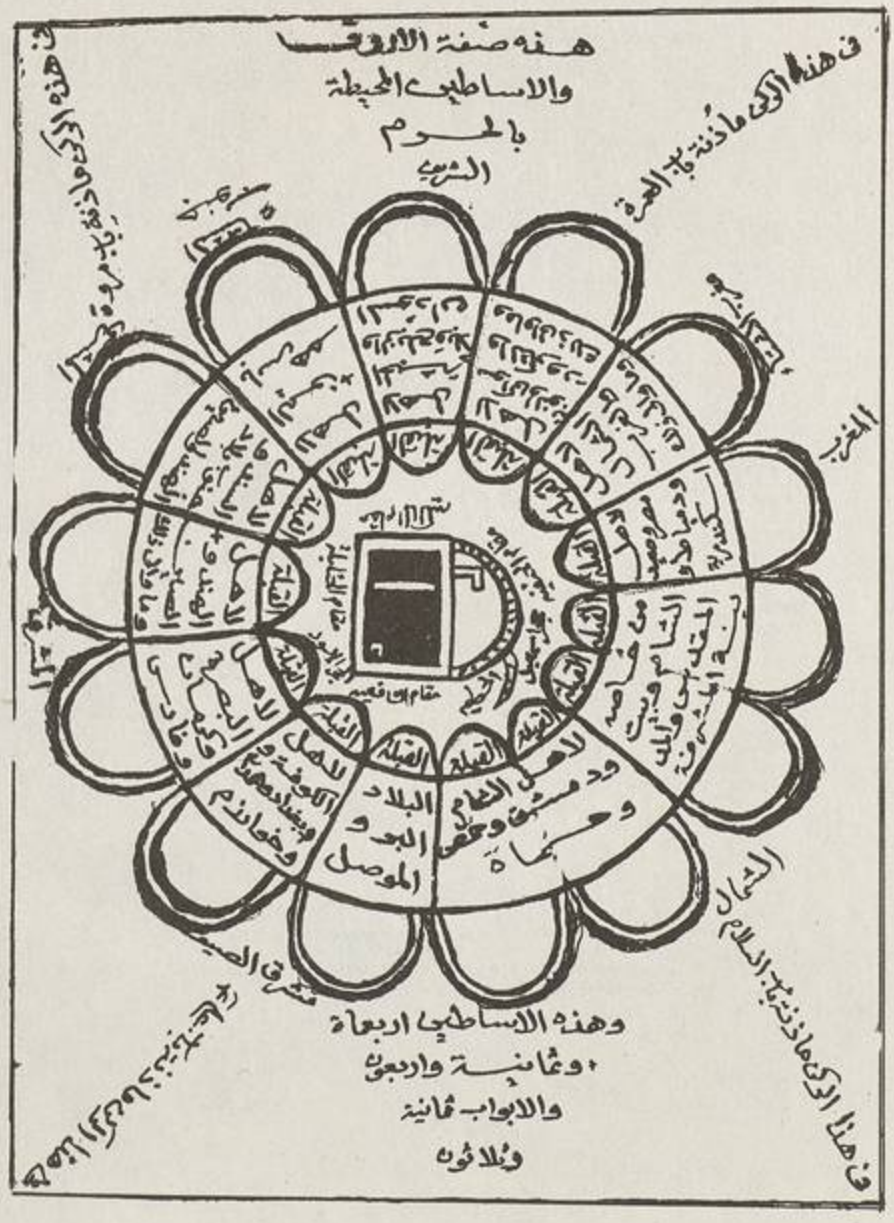
فصل هفدهم در بیان مقدار اختلاف ما بین ساعات بلاد مشهوره که از جملهٔ آنها مکه معظمه است الحق این امرعمده وسیله می باشد در تشخیص جهات و مقدار طول بلاد وتعیین ما به التفاضل طولی مابین مکه معظمه وبلد مطلوب زیراکه مقدار بیست وچهار ساعت نظیرسیصد و شصت درجه ویکساعت نظیرپانزده درجه ویکدرجه نظیرچهار دقیقه خواهد بود فلذا در وقت نصف النهار طهران اگربنصف النهار مکهٔ-

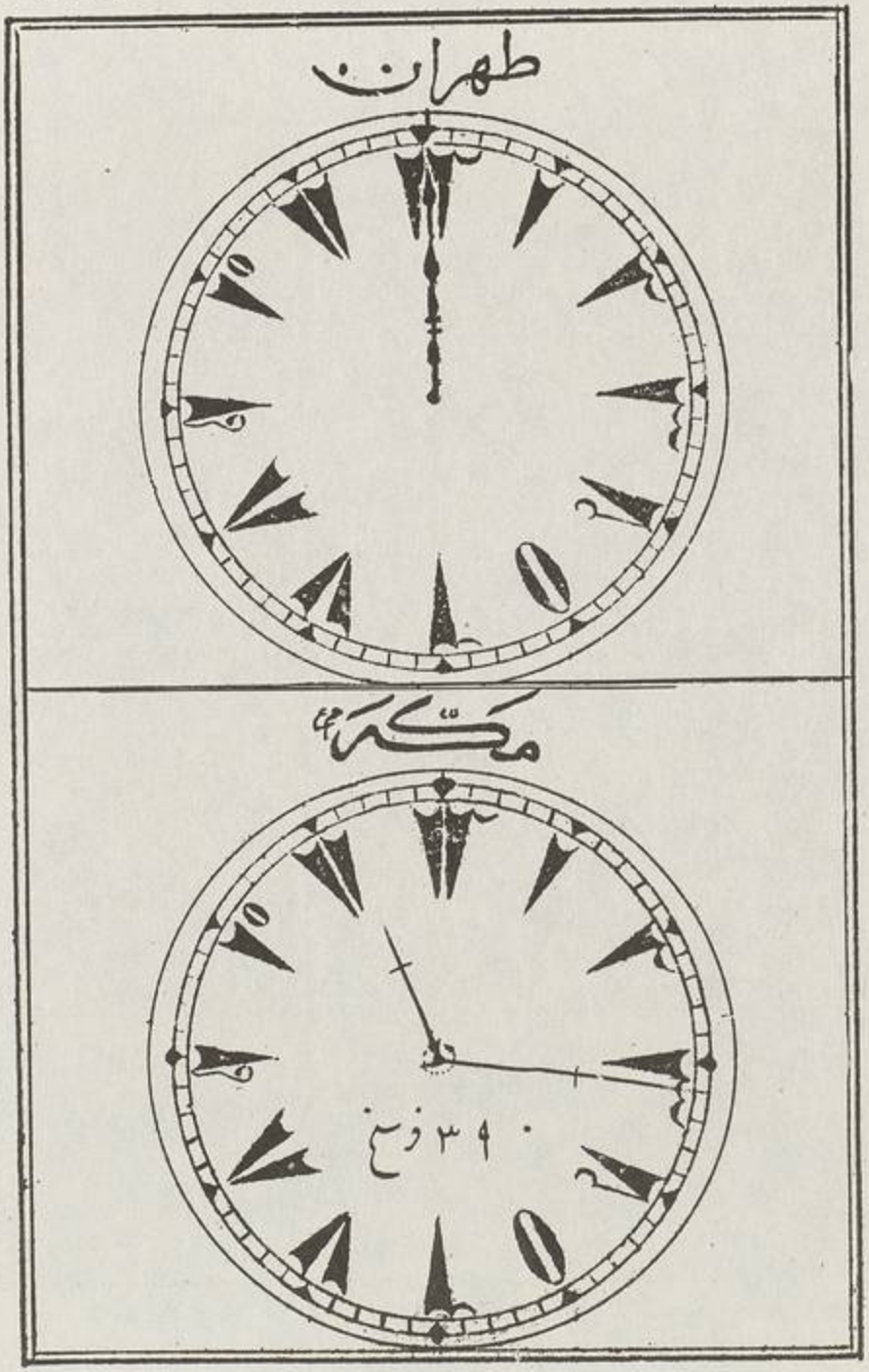
وعن علی عليه السلام قال لوارادالله تعالی بانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان ومعادن البلدان ومعارس الجنان ، وان یحشر طیرالسماء ووحش الارض معهم الفعل ،واو فعل لسقط البلاءوبطل الجزاء واضمحل الا بتلاء، و لما وجب للقائلین اجوز المبتلین ولاحق المؤمنین ثواب المحسنین ولزمت الاسماءاهالیهاعلی معنی مبین ولذلك لوانزل الله

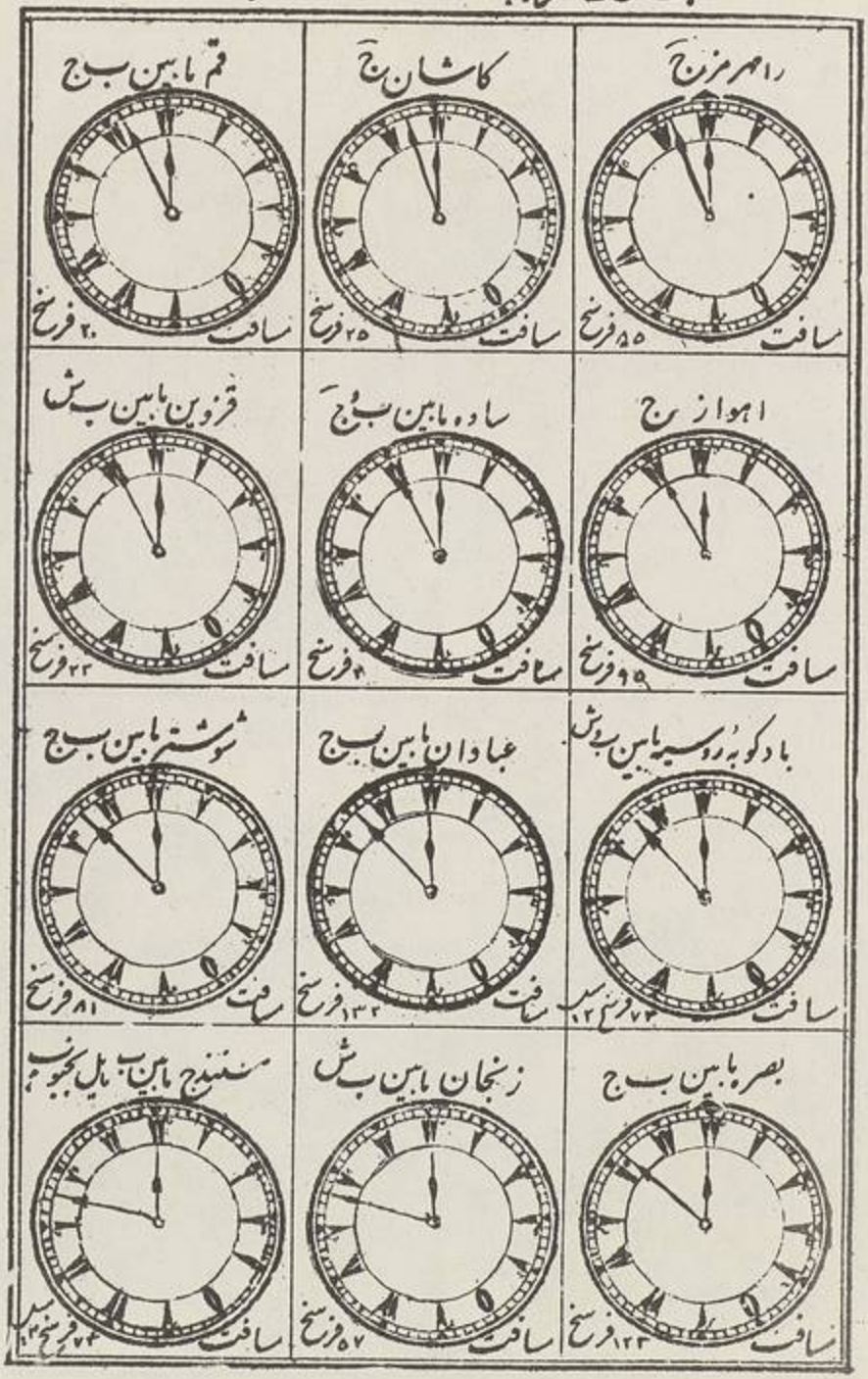
-معظمه چهل وچهار دقیقه بماند معلوم می شودکه مکه در یازده درجه طولادر غرب طهران واقع شده ودر فرض مزبور اگردر تبریزهیجده دقیقه بنصف النهارمانده باشد معلوم میشودکه مکه شش درجه و نیم در غرب تبریز واقع شده و اگردر فرض مزبور مکه از نصف النهار مشهد رضوی بیست و پنج دقیقه گذشته باشد معلوم میشودکه مکه در هفده درجه ویکربع در طول غربی مشهد واقع گشته زیرا که در مثال ثانی ما به التفاوت مابین مکه وتبریز بیست وشش دقیقه خواهد شد و در مثال ثالث مابین مکه و تبریز بیست و شش دقیقه خواهد شد و در مثال ثالث ما بین مکه و مشهد رضوی یکساعت ونه دقیقه می باشد و چندی قبل بعض ارباب فن از زیجات ایرانی و خارجة از ملاحظهٔ طول وعرض بلاد مقدار اختلاف ساعات و مسافات ما بین طهران و بعض بلاد مشهور را بقرار تفصیلات ذیل استخراج نموده اگرشخص با اندك تأمل درمقدار مابه التفات ساعات بلاد ذیل صرف دقت نماید با کمال سهولت جهت بلد مطلوب و مقدار طول وانحراف آنرا نسبت بمکه معظمه تعیین خواهد نمود و ممکن است با ملاحظهٔ مراتب مزبوره تقارب وتباعد مابین افق بلاد را که در خصوص رؤیت هلال عنوان شده استخراج بنماید لکن بعد از تروی معلوم می باشدکه این استخراج راجع بمیزان الساعات با استخراج طول و عرض بلاد که در فصل ششم مذکور شد نسبت ببعض بلاد خالی از تخالف یسیر نیست البته این تخالف ناشی از اشتباه در حساب میباشد ومع ذلك در خصوص علم بجهت کعبهٔ معظمه غیرمضر بلی در تعیین مقدار انحراف محل ومشکك میباشد وعلامات جهات اربعه که در فوق ساعات ضبط می شود بدینقرار است :(ق) علامت شرق(ب)علامت غرب(ج)علامت جنوب (ش) علامت شمال وضمناً مقدار مسافت بلاد مزبوره نسبت بطهران درمابین ساعات مضبوط شده والله المعین-

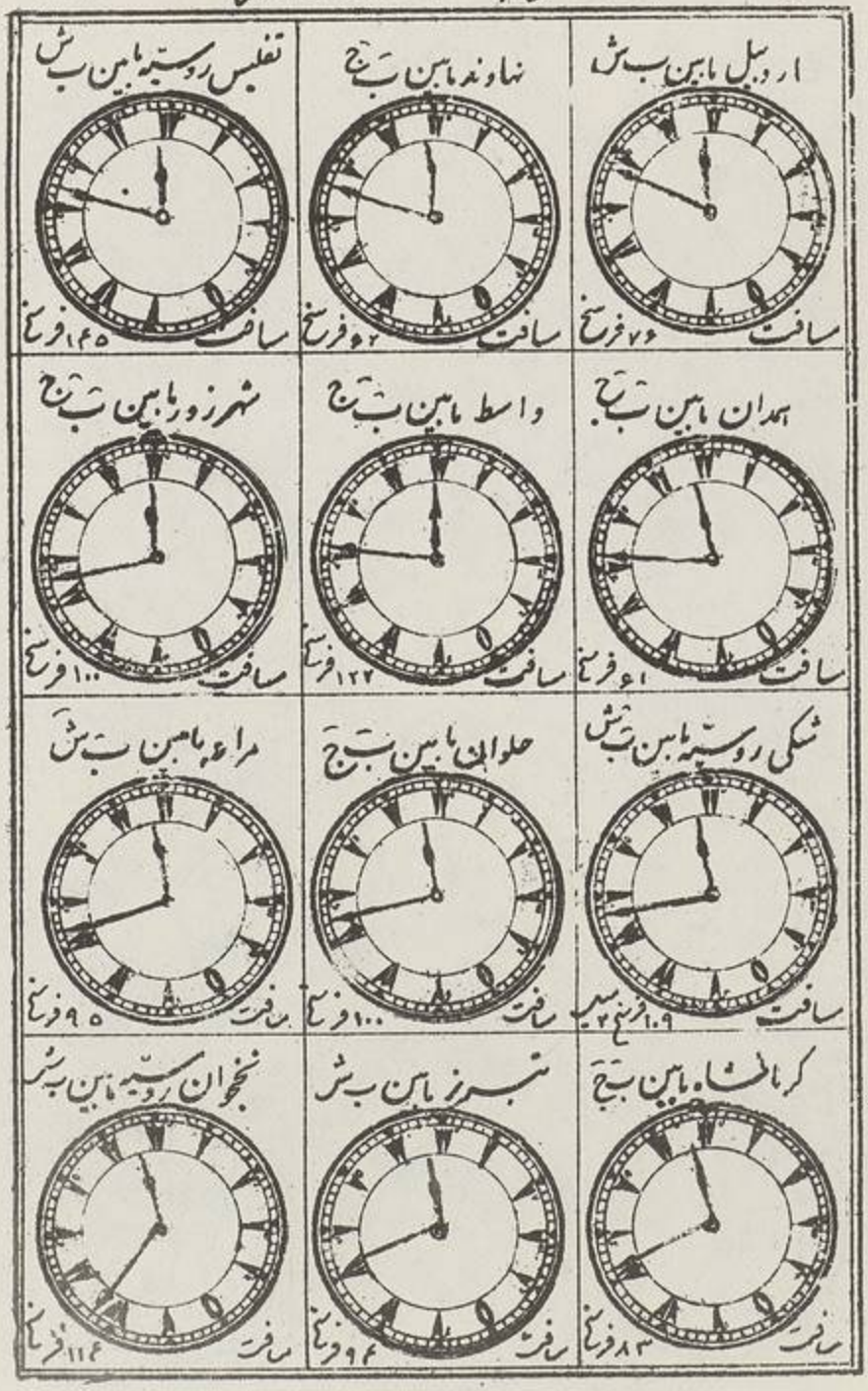
المسجد الحرام بمكة المكرمة


باب ابراهيم الخياط
مئذنة
باب الوداع
مئذنة باب الوداع
باب الحزورة
مئذنة
باب الزيادة
باب العمرة
باب الوداع
باب مهان
باب بني شيبة
باب المرجمة
باب جياد الصغير
باب الصفا
باب العمرة
باب الزيادة
مئذنة باب الزيادة
باب الصفا
باب العمرة
مئذنة
باب بازان
مئذنة باب علي
باب درسية
مئذنة باب السلام
باب علي
باب العباس
باب النبي
باب السلام
حضباء
الجانب الغربي
مقام مالك
حضباء
حضباء
مقام الحنفي
باب الباسطية
باب القطبي
صفا
حضباء
مئذنة
الجانب الشرقي
حضباء
حضباء
مقام ابراهيم
زمزم
الكعبة المشرفة
الحجر الأسود
الركن الشامي
الركن العراقي
الركن اليماني
الركن الغربي
مقام المصلى
حجرة زمزم
قناديل الأنوار
مقام سليمان
مقام جبريل
مقام اسماعيل
مقام هاجر
مقام الشافعي
مقام الحنبلي
مقام المالكي
مقام الحنفي

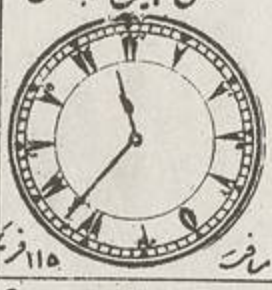

هذه صفة الاروقة
والاساطين المحيطة
بالحرم
الشرق
المغرب
الشمال
القبلة
البلاد
البحر
الموصل
وهذه الاساطين اربعمائة
وثمانية واربعون
والابواب ثمانية
وثلاثون


طهران
مكة
٣٩٠ وسع


راهرمز ج
مسافت ۵۵ فرسخ
کاشان ج
مسافت ۲۵ فرسخ
قم مابین ب ج
مسافت ۲۰ فرسخ
اهواز ج
مسافت ۹۵ فرسخ
ساوه مابین ب و ج
مسافت ۴ فرسخ
قزوین مابین ب ش
مسافت ۲۲ فرسخ
بادکوبه رود سیه مابین ب و ش
مسافت ۷۲ فرسخ سپید ۱۲
عباوان مابین ب ج
مسافت ۱۳۲ فرسخ
شوشتر مابین ب ج
مسافت ۸۱ فرسخ
بصره مابین ب ج
مسافت ۱۲۳ فرسخ
زنجان مابین ب ش
مسافت ۵۷ فرسخ
مسقط مابین ب مایل بجنوب
مسافت ۲۴ فرسخ سپید ۱۴


اردبیل ما بین ب ش
مسافت ۷۶ فرسخ
نهاوند ما بین ب ج
مسافت ۹۲ فرسخ
تفلیس روسیه ما بین ب ش
مسافت ۱۴۵ فرسخ
همدان ما بین ب ج
مسافت ۱۶ فرسخ
واسط ما بین ب ج
مسافت ۱۲۲ فرسخ
شهرزور ما بین ب ج
مسافت ۱۰۰ فرسخ
شکی روسیه ما بین ب ش
مسافت ۱۰۹ فرسخ
حلوان ما بین ب ج
مسافت ۱۰۰ فرسخ
مراغه ما بین ب ش
مسافت ۹۵ فرسخ
کرمانشاه ما بین ب ج
مسافت ۸۳ فرسخ
تبریز ما بین ب ش
مسافت ۹۴ فرسخ
نخجوان روسیه ما بین ب ش
مسافت ۱۱۴ فرسخ

خوی مابین ب ـ ش



١١٥ فرسخ

سرمن رای مابین ب ـ ج



١٤٠ فرسخ

بغداد مابین ب ـ ج



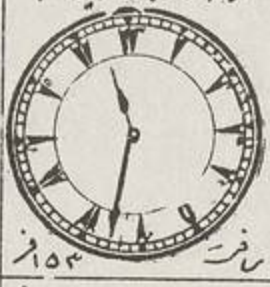
١٣٨ فرسخ

عدن عربستان مابین ب ـ ج



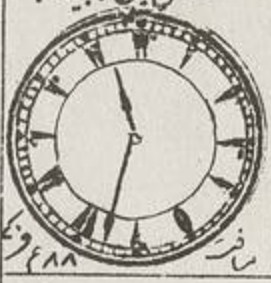
٥٣٩ فرسخ

کوفه و کربلاء مابین ب ـ ج



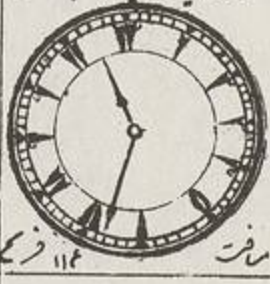
١٥٣ فرسخ

صنعای یمن مابین ب ـ ج



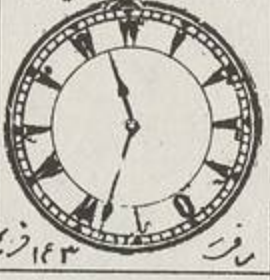
٤٨٨ فرسخ

رضائیه مابین ب ـ ش



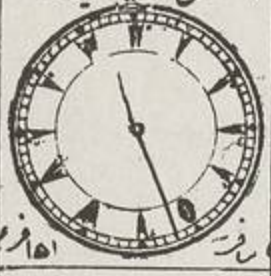
١١٤ فرسخ

ایروان روسیه مابین ب ـ ش



١٤٣ فرسخ

موصل ارمنیه مابین ب ـ ش



١٥١ فرسخ

تلاذجرد ارمنیه مابین ب ـ ش



١٦٥ فرسخ

ارزن الروم مابین ب ـ ش

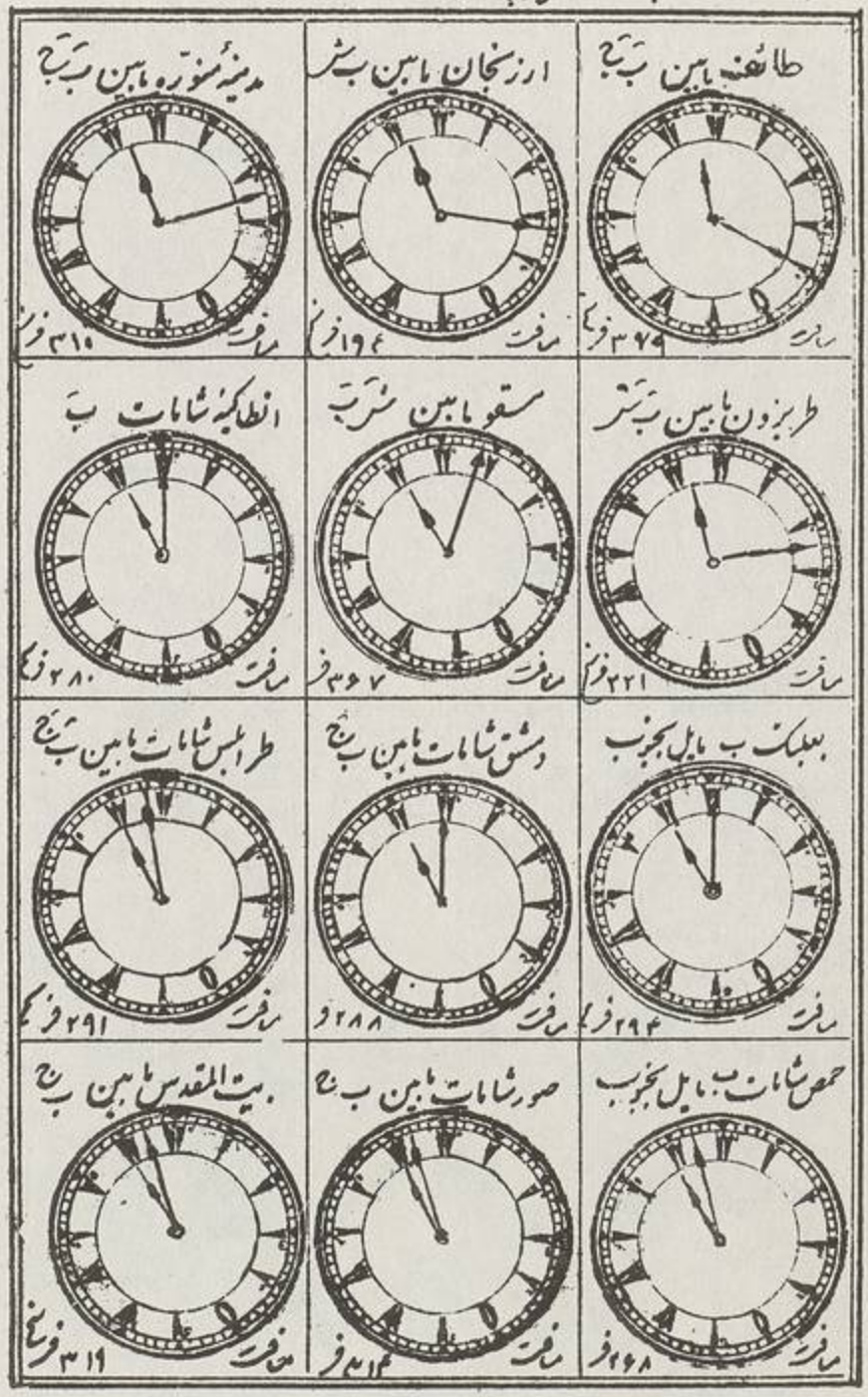


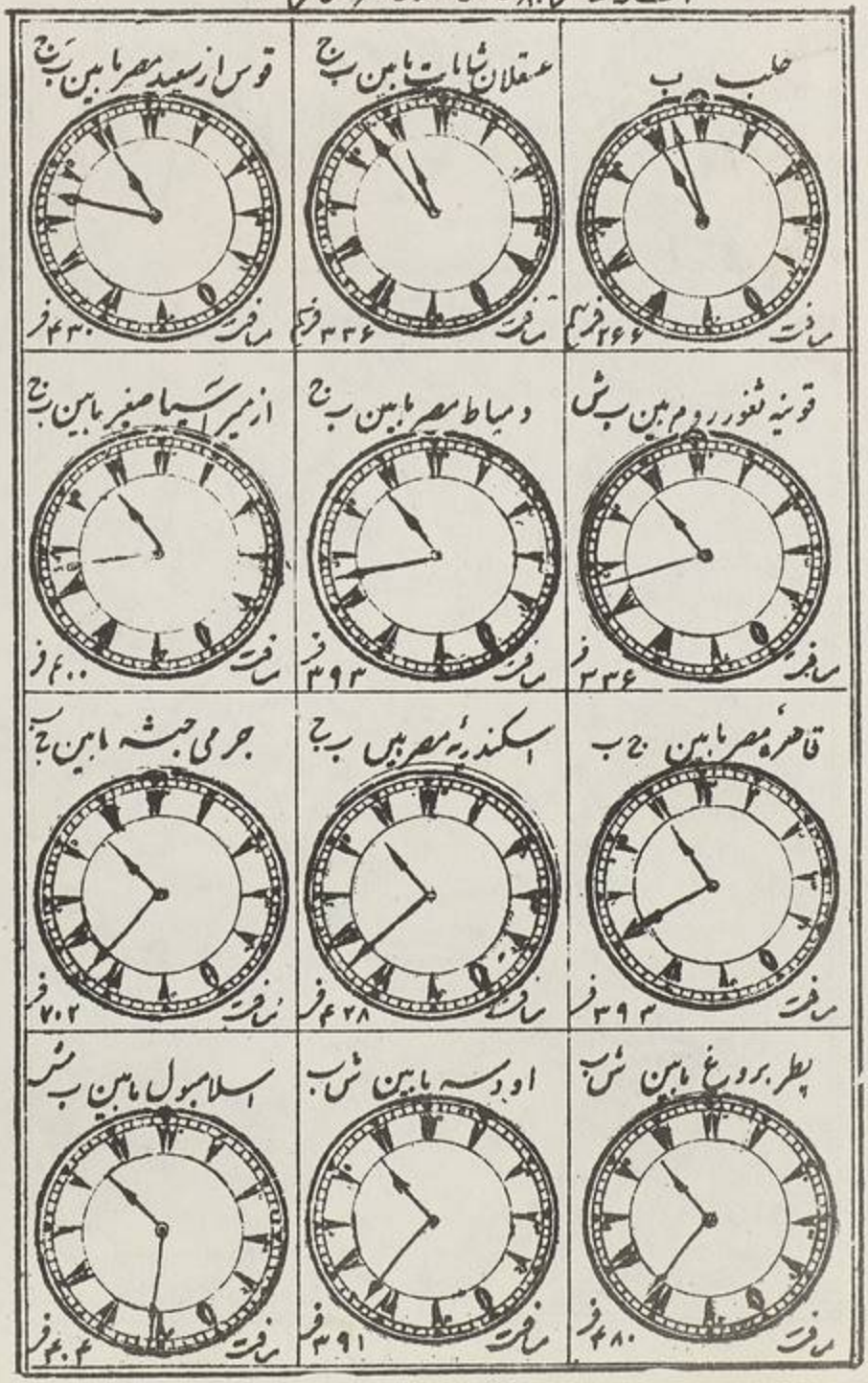
١٨٠ فرسخ

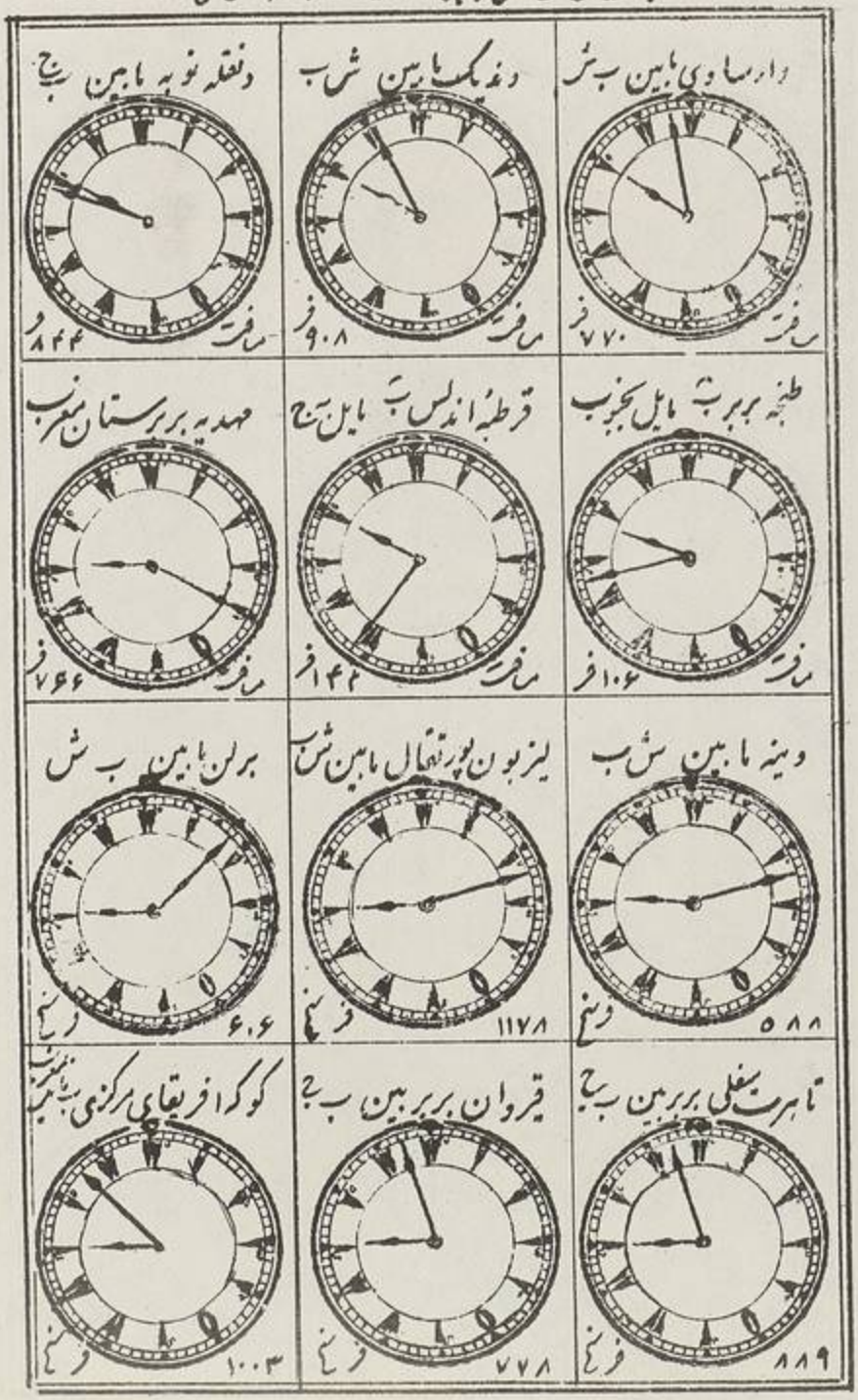
طایف مابین ب ـ ج



٣٧٩ فرسخ


طائف ماہین ب ب ج
۳۷۶ فرسخ
ارزنجان ماہین ب ش
۱۹۴ فرسخ
مدینهٔ منوره ماہین ب ب ج
۳۱۰ فرسخ
طرابزون ماہین ب ش
۲۲۱ فرسخ
مسقو ماہین ش ب
۳۶۷ فرسخ
انطاکیه شامات ب
۲۸۰ فرسخ
بعلبک ب ماہل بجنوب
۲۹۴ فرسخ
دمشق شامات ماہین ب ج
۲۸۸ فرسخ
طرابلس شامات ماہین ب ج
۲۹۱ فرسخ
حمص شامات ب ماہل بجنوب
۲۶۸ فرسخ
صور شامات ماہین ب ج
۳۱۴ فرسخ
بیت المقدس ماہین ب ج
۳۱۹ فرسخ


حلب ب
مسافت ۲۶۶ فرسخ
عسقلان شامات با بین ب ج
مسافت ۳۳۶ فرسخ
قوس از سعید مصر با بین ب ج
مسافت ۴۳۰ فرسخ
قونیه ثغور روم بین ب ش
مسافت ۳۳۶ فرسخ
دمیاط مصر با بین ب ج
مسافت ۳۹۲ فرسخ
ازمیر آسیا صغیر با بین ب ج
مسافت ۴۰۰ فرسخ
قاهره مصر با بین ج ب
مسافت ۳۹۲ فرسخ
اسکندریه مصر بین ب ج
مسافت ۴۲۸ فرسخ
جرمی حبشه با بین ج ب
مسافت ۷۰۲ فرسخ
پطربروغ با بین ش ب
مسافت ۴۸۰ فرسخ
اودسه با بین ش ب
مسافت ۳۹۱ فرسخ
اسلامبول با بین ب ش
مسافت ۴۰۴ فرسخ


وارسا وی مابین ب ش
۷۷۰ فرسخ
وینه مابین ش ب
۵۸۸ فرسخ
تاهرت بسفلی بربرین ب ج
۸۸۹ فرسخ
دنقله نوبه مابین ب ج
۸۴۴ فرسخ
دمدیک مابین ش ب
۹۰۸ فرسخ
قرطبهٔ اندلس ب مابین ج
۱۴۲ فرسخ
لیزبون پورتقال مابین ش ب
۱۱۷۸ فرسخ
قیروان بربرین ب ج
۷۷۸ فرسخ
طنجه بربر ب مایل بجنوب
۱۰۶ فرسخ
مهدیه بربرستان مغرب
۷۶۶ فرسخ
برلن مابین ب ش
۶۰۶ فرسخ
کوکر افریقای مرکزی ب مایل بمغرب
۱۰۰۳ فرسخ

پاریس ما بین ش ب



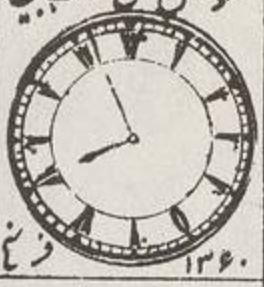
۷۸۵ فرنخ

لندن ما بین ب ش



۸۵۱ فرنخ

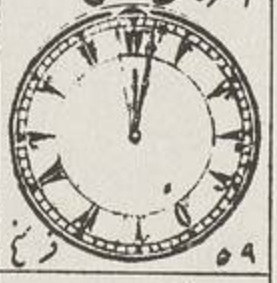
سوئس اقصی مغرب بین ج



۱۳۶۰ فرنخ

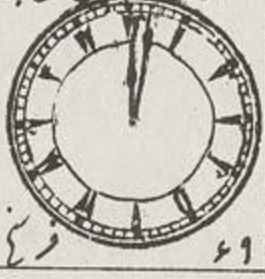
بلاد شرقیهٔ طهران

اصفهان ج



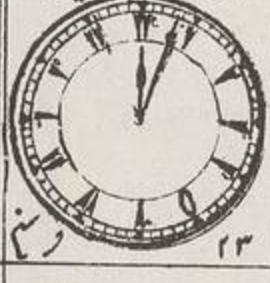
۵۹ فرنخ

اردوجان بین ق ج



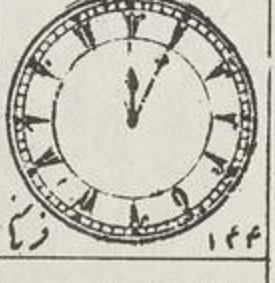
۶۹ فرنخ

اهل بازندران ما بین ق ش



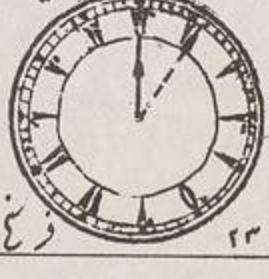
۲۳ فرنخ

فیروزآباد ما بین ق ج



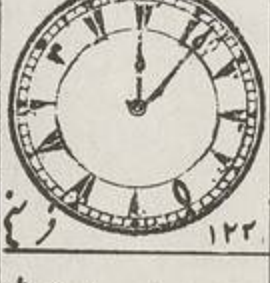
۱۴۴ فرنخ

ساری بازندران ما بین ق ش



۲۳ فرنخ

شیراز ما بین ق ج



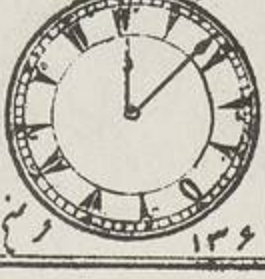
۱۲۲ فرنخ

سمنان ق ج



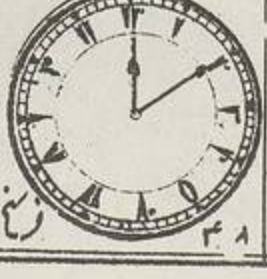
۳۹ فرنخ

اصطخر فارس ما بین ق ج



۱۳۶ فرنخ

دامغان ما بین ق ش



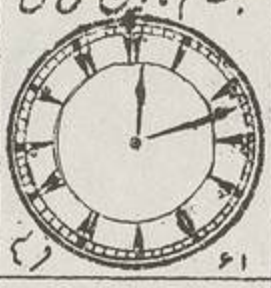
۴۸ فرنخ

یزد ما بین ق ج



۱۰۴ ق ج

بسطام ما بین ق ش



۶۱ ق ج

استرآباد ما بین ق ش



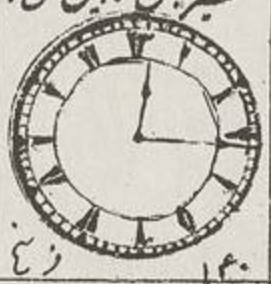
۶۶ ق ج

جرجان ما بین ق ش



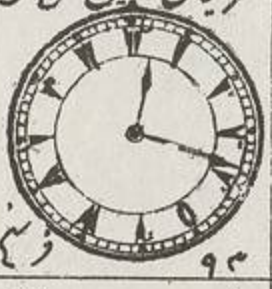
۶۱ ق ج

سبزجان ما بین ق ج



۱۴۰ ق ج

مزینان ما بین ق ش



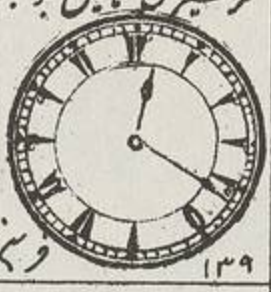
۹۴ ق ج

سبزوار ما بین ق ش



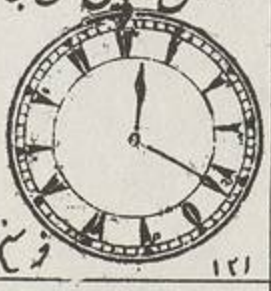
۱۱۸ ق ج

ترشیز ق ما بین بجنوب



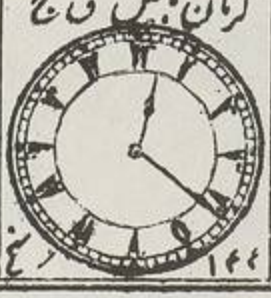
۱۳۹ ق ج

طبس ما بین ق ج



۱۲۱ ق ج

کرمان ما بین ق ج



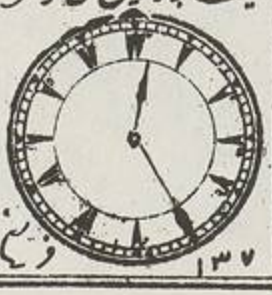
۱۴۴ ق ج

بم ما بین ق ج

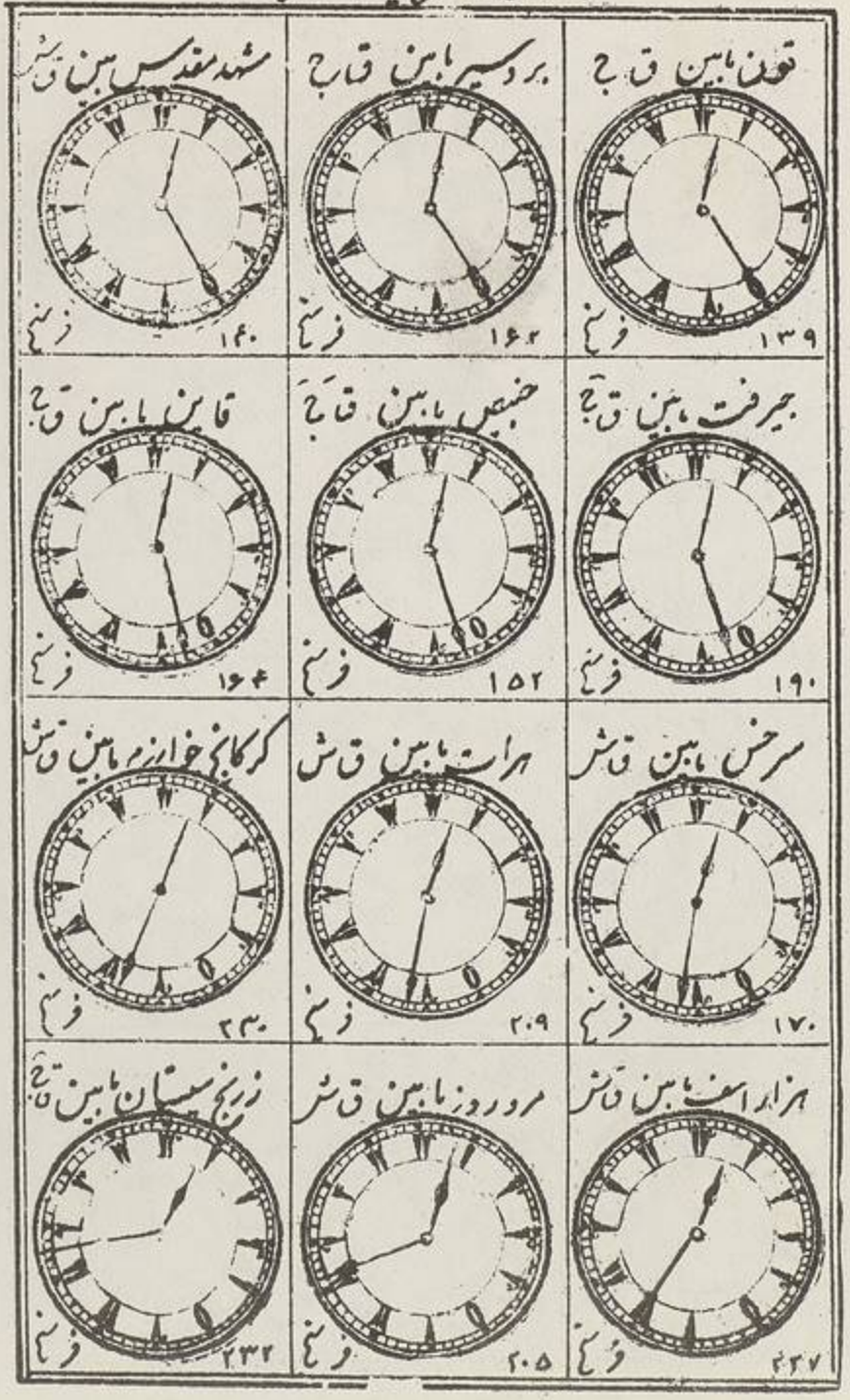


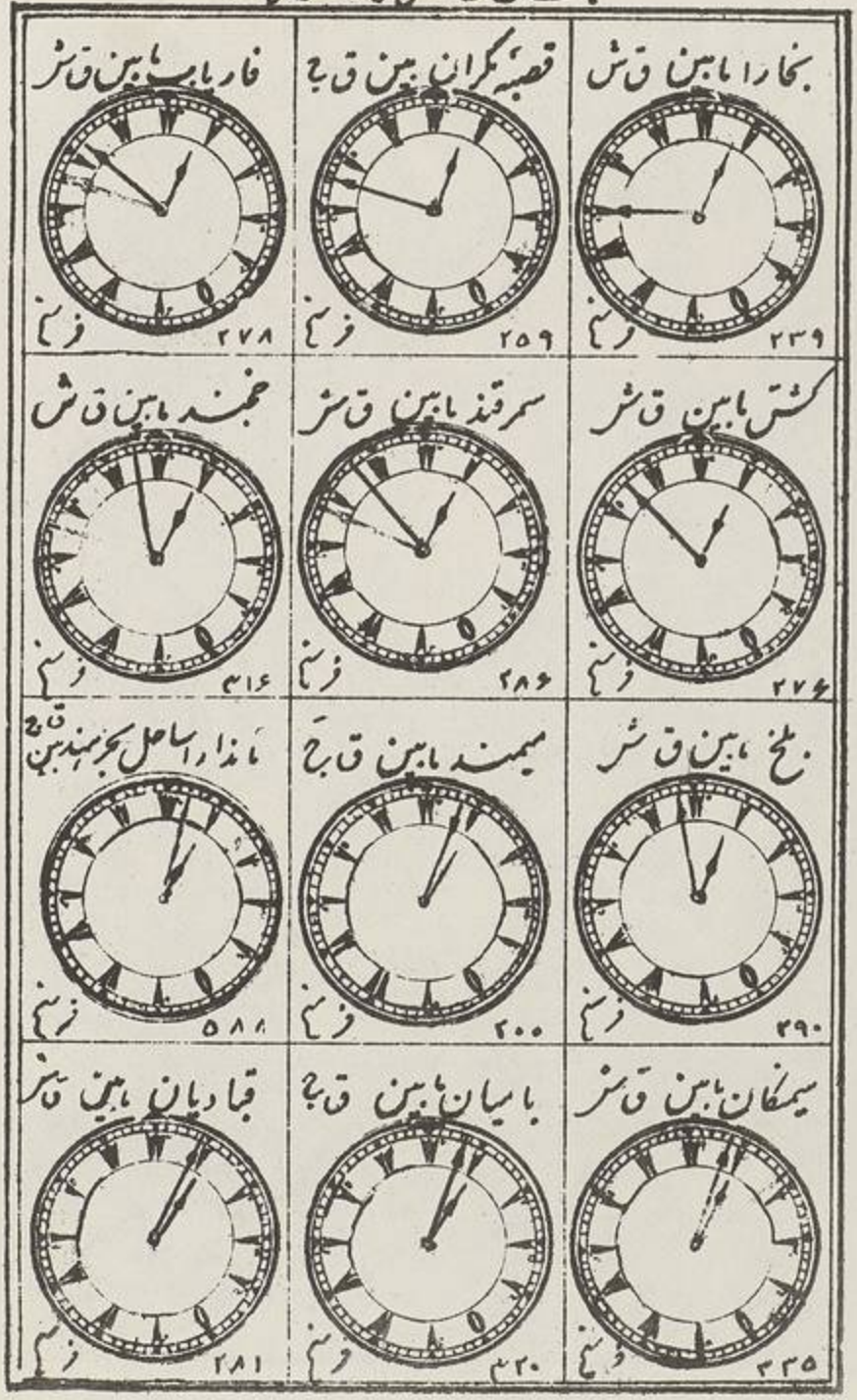
۱۸۳ ق ج

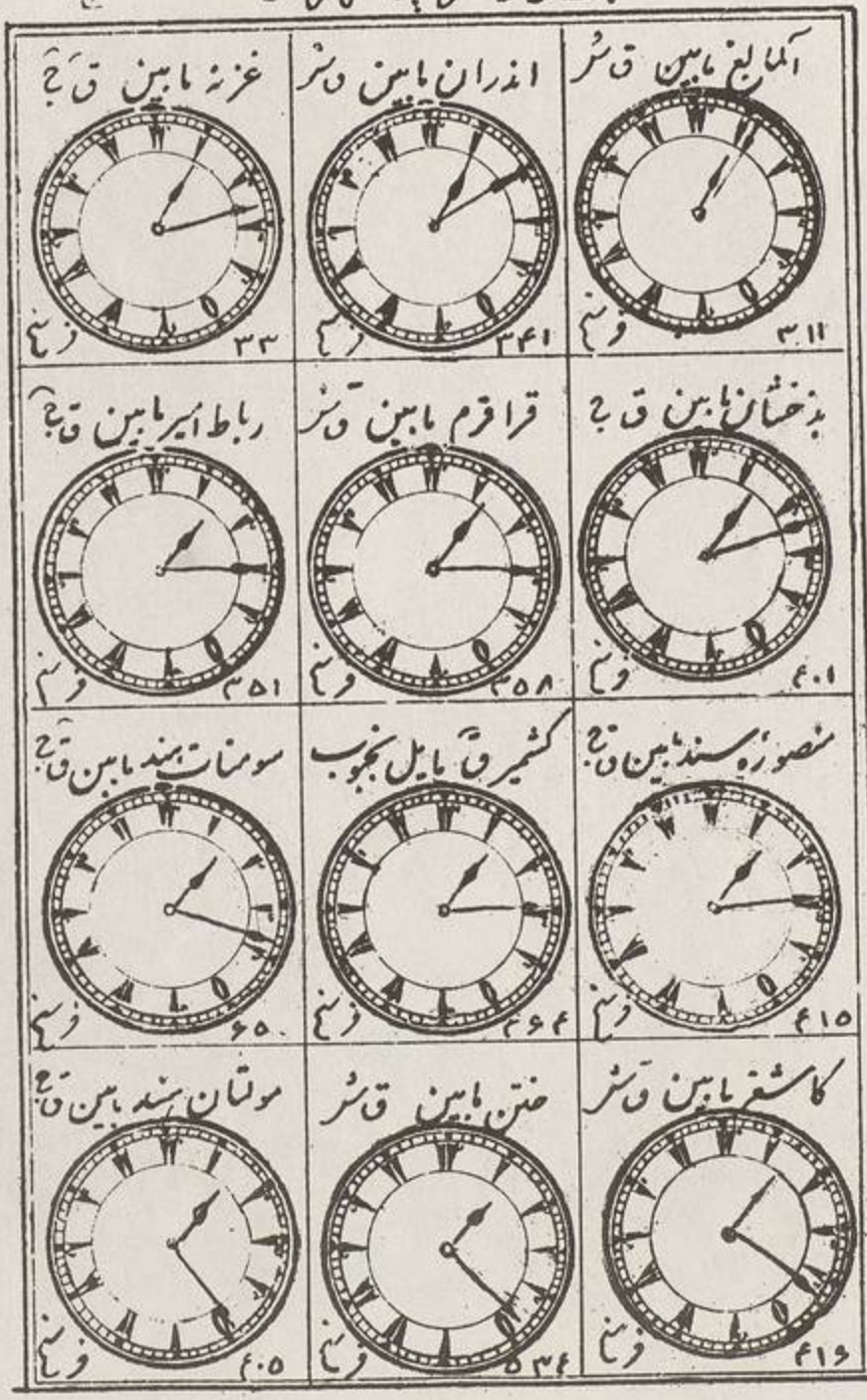
نیشابور بین ق و ش

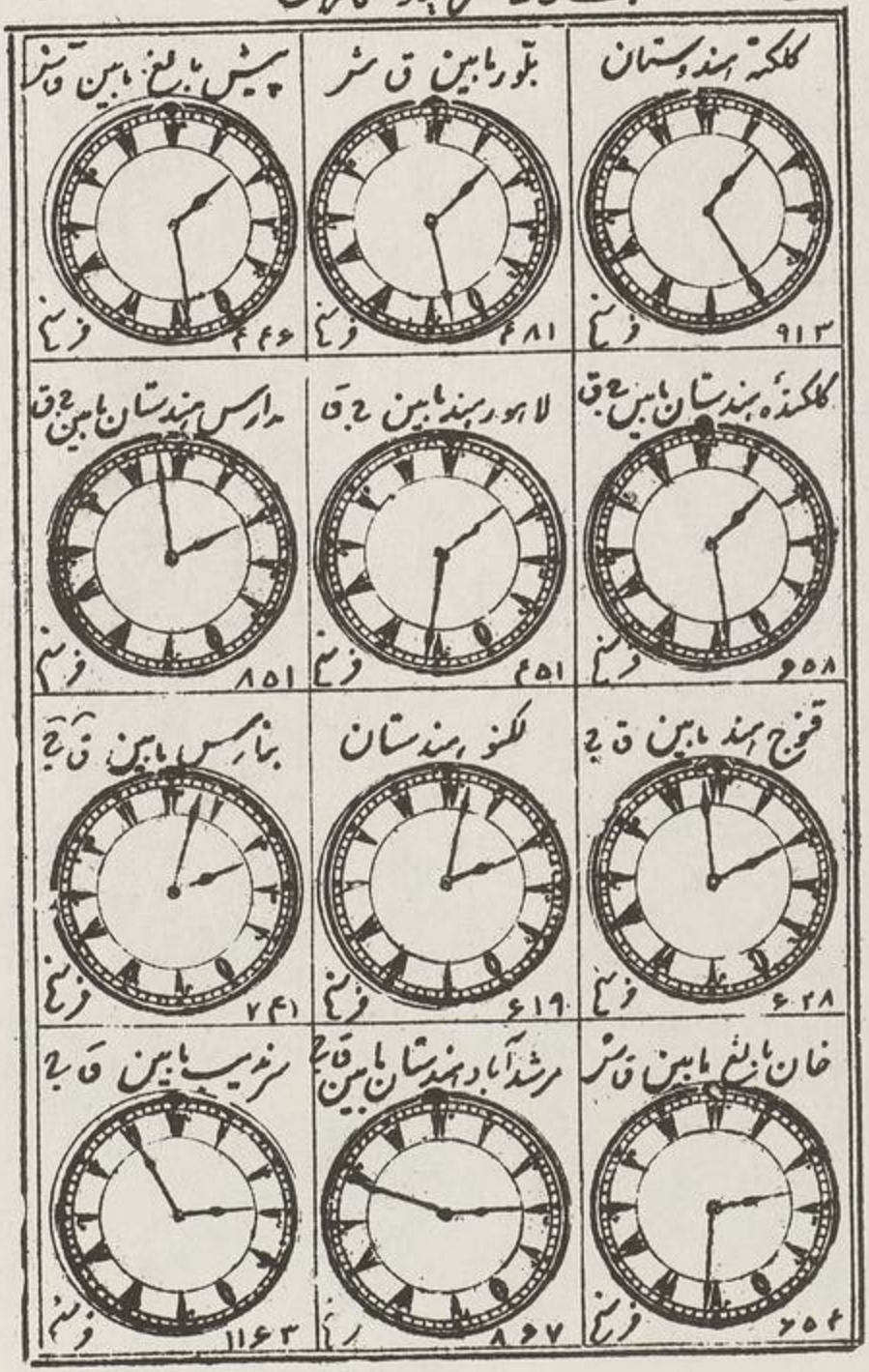


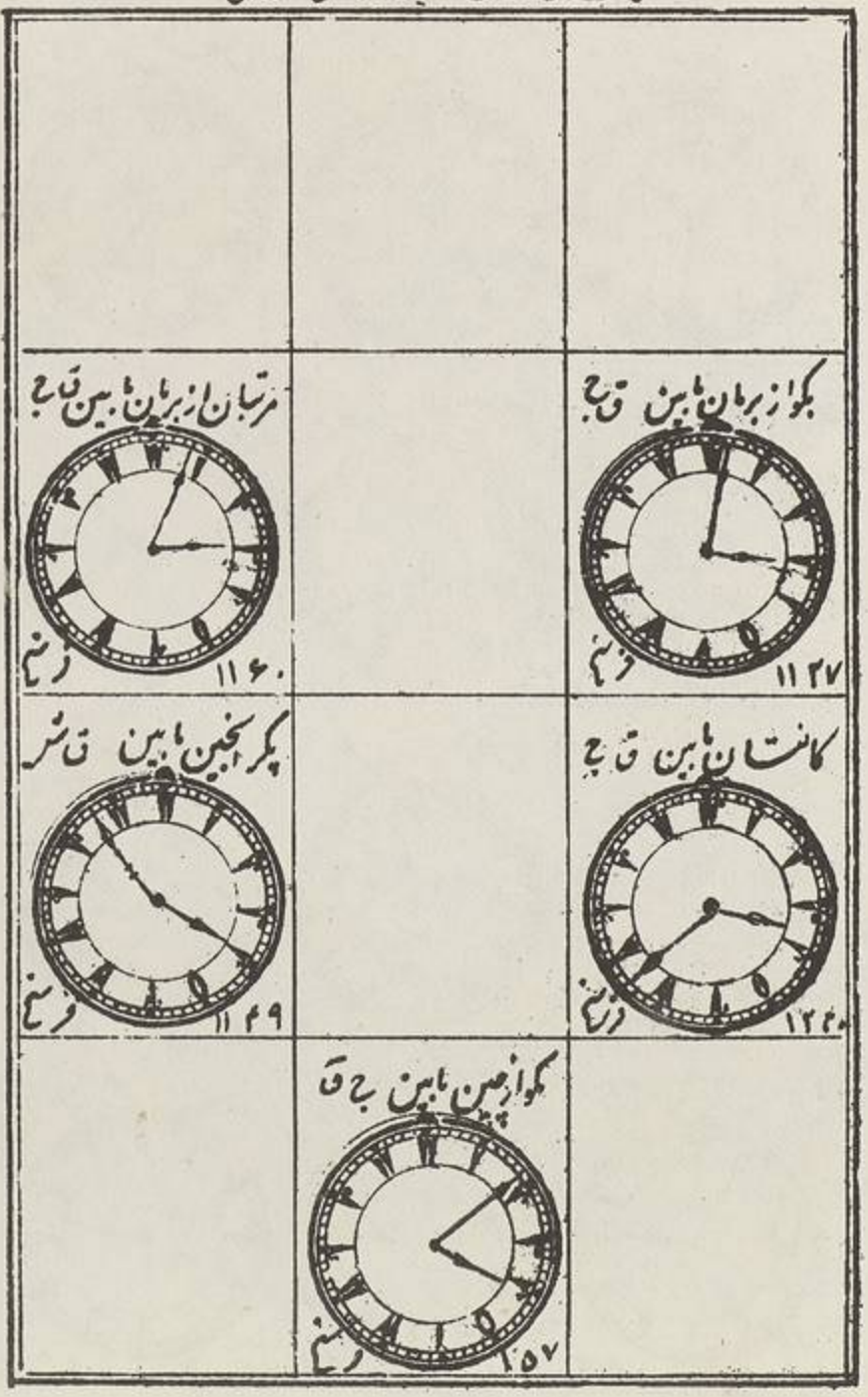
۱۳۷ ق ج


قوش خانه تا بین ق ج
۱۳۹ فرسخ
برد سیر تا بین ق ج
۱۶۲ فرسخ
مشهد مقدس تا بین ق ش
۱۴۰ فرسخ
جیرفت تا بین ق ج
۱۹۰ فرسخ
جنبص تا بین ق ج
۱۵۲ فرسخ
قاین تا بین ق ج
۱۶۴ فرسخ
سرخس تا بین ق ش
۱۷۰ فرسخ
هرات تا بین ق ش
۲۰۹ فرسخ
کرکاچی خوارزم تا بین ق ش
۲۴۰ فرسخ
هزار اسف تا بین ق ش
۲۲۷ فرسخ
مرو روز تا بین ق ش
۲۰۵ فرسخ
زرنج سیستان تا بین ق ج
۲۳۲ فرسخ


بخارا ما بین ق ش
۲۳۹ ق ش
قصبه کران بین ق ج
۲۵۹ ق ش
فاریاب ما بین ق ش
۲۷۸ ق ش
کشش ما بین ق ش
۲۷۶ ق ش
سمرقند ما بین ق ش
۲۸۶ ق ش
خجند ما بین ق ش
۴۱۶ ق ش
بلخ ما بین ق ش
۲۹۰ ق ش
میمنه ما بین ق ج
۲۰۰ ق ش
مانداراسا حل بحر هند بین ق ج
۵۸۸ ق ش
سیمگان ما بین ق ش
۳۳۵ ق ش
بامیان ما بین ق ج
۳۲۰ ق ش
قبادیان ما بین ق ش
۲۸۱ ق ش


آمل تا بغ مابین ق ش
٣١١
اندران مابین ق ش
٣٤١
غزنه مابین ق ج
٣٣
بدخشان مابین ق ج
٤٠١
قراقرم مابین ق ش
٤٥٨
رباط امیر مابین ق ج
٤٥١
منصوره سند مابین ق ج
٤١٥
کشمیر ق مایل بجنوب
٤٦٤
سومنات هند مابین ق ج
٤٥٠
کاشغر مابین ق ش
٤١٦
ختن مابین ق ش
٥٣٤
مولتان هند مابین ق ج
٤٠٥


کلکتهٔ هندوستان
۹۱۳ ف ن
بلور مابین ق ش
۸۱۴ ف ن
پیش مبلغ مابین ق ش
۴۴۶ ف ن
کلکتهٔ هندوستان مابین ج ق
۵۵۸ ف ن
لاهور هند مابین ج ق
۴۵۱ ف ن
مدارس هندستان مابین ج ق
۸۵۱ ف ن
قنوج هند مابین ق ج
۴۲۸ ف ن
لکنو هندستان
۱۹۰ ف ن
بنارس مابین ق ج
۲۴۱ ف ن
خان مبلغ مابین ق ش
۶۵۴ ف ن
مرشد آباد هندستان مابین ق ج
۸۶۷ ف ن
سرندیب مابین ق ج
۱۱۶۳ ف ن


بگواز برمان تا بین ق ج
۱۱۲۷
مرتبان از برمان تا بین ق ج
۱۱۶۰
کامنستان تا بین ق ج
۱۲۴۰
پکر انجین تا بین ق ش
۱۱۴۹
بگواز چین تا بین ج ق
۱۵۷

من السماء آیة فظلّت اعناقهم لها خاضعین، ولو فعل لسقط البلوی علی الناس اجمعین لکن الله جعل رسوله اولی قوة فی عزائم نیاتهم وضعفة فیما تری الاعین من حالاتهم من قناعة یملا القلوب و العیون غنائه ، وخصاصة یملا الاسماع و الابصار ادائه ، و لو کانت

ـــ فصل هجدهم در بیان موجبات اختلاف رؤیت هلال در بعض بلاد دون بعض و بیان ضابط تقارب وتباعد آفاق بلاد وبیان حکم رؤیت در بعض نسبت به بلاد متباعده که در آنها رؤیت حاصل نشده و توضیح حال در اینمقال محتاج برسم امور است .

امر اول در بیان موجبات اختلاف رؤیت بدانکه سبب اختلاف رؤیت تارة اوضاع ارضیه می باشد مثل تسطیح و تضریس آن از جهت اشتمال بجبال شامخه و نحو ذلك وتارة ثانیة بجهت اوضاع هوائیه می باشد مثل صحو و غیم وصفا وکدورة وعلظت انجرة ورقة آن ، وتارة ثالثه بجهت اختلاف اوضاع سماویه می باشد مثل بودن هلال در تحت شعاع وخروج از آن ومرجع این قسم فی الواقع بقسم رابع می باشد کما اینکه واضح خواهد شد، وتارة رابعه بجهت تباعد آفاق بلاد می باشد در طول فقط یا در عرض فقط و یا در هر دو

امر دوم در بیان اشاره بکلمات جمعی از اعلام خاصه در مقام بیان تقارب و تباعد بلاد که از جهت قناعت بذکر مثال توهم میشود که ملاك تباعد و تقارب را تباعد و تقارب عرفی دانسته اند مثل اینکه شیخ الطایفه علیه الرضوان در مبسوط ببلاد متقاربه بغداد وواسط وکوفه وتکریت وموصل را وببلاد متباعده بغداد وخراسان وبغداد ومصر را تمثیل آورده ومع ذلك آنمرحوم اتفاق درعرض را شرط تقارب بلاد دانسته .

و مثل علامه در تذکره که بغداد و کوفه را بتقارب بلاد و بغداد و خراسان و حجاز و عراق را ببلاد متباعده مثال آورده .

ومثل محقق در معتبر گرچه آنمرحوم در ظاهر مثال ذکر نکرده لکن از استشهاد آنمرحوم بفتوی عبدالله بن عباس معلوم میشود که مثل شام ومدینه را نسبت بهم از بلاد متباعده دانسته زیرا که عبدالله بن عباس فتوای مزبور را در خصوص مدینه داده که رؤیت هلال در شام دلیل باهل مدینه نمیباشد .

و مثل شهید اول در دروس که بلاد متقاربه بغداد و بصره را و ببلاد متباعده

الانبياء اهل قوة لترام وعزة لانتظام ،وملك تمدّ نحوه اعناق الرجال وتشد اليه عقد الرحال لكان اهون على الخلق فى الاختبار وابعد لهم فى الاستكبار ولامنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مائله بهم ، و كانت النيات مشتركة و الحسنات مقتسمة ولكن ارادان يكون

← بغداد ومصروامثال زده ومعذلك احتمال داده كفايت رؤيت هلال را در بلاد شرقيه نسبت باهالى بلاد مغربيه حيث قال ما لفظه و يحتمل ثبوت الهلال فى البلاد المغربية برؤيته فى المشرقية و ان تباعدت للقطع بالرؤية عند عدم المانع انتهى .

امرسوم در بيان ميزان تقارب وتباعد نزدجماعتى از شافعيه بدانكه علامه اعلى الله مقامه در تذكره بايشان مسالك عديده نسبت داده و فرموده بعضى از ايشان ميزان تقارب را اتفاق اقليم و ميزان تباعد رااختلاف اقليم مى داند وبرخى از ايشان ميزان تقارب را اقل از مسافت تقصيرو ميزان تباعد را بلوغ بمقدار مسافت تقصيرمى داند و مراد از مقدار مسافت قصردر نزد اين بعض كما اينكه علامه در منتهى تصريح فرموده عبارت است ازچهل وهشت ميل كه شانزده فرسخ مى باشدوبعضى از ايشان ميزان تقارب را اتفاق مطالع مثل كوفه وبغداد و ميزان تباعدرا اختلاف آن مثل حجاز و عراق دانسته و بعضى از ايشان ميزان تقارب را اتفاق در مناظرو ميزان تباعد را تفاوت در مناظر دانسته بجهت ارتفاع وانخفاض بلاد ولوبا فرض مجاورت وعدم بلوغ بمسافت قصر واين قول راجع بتفصيل با اوضاع ارضيه مثل تسطيح و تضريس مى باشد و لذا علامه اعلى الله مقامه بعد از نسبت اين قول ببعض شافعيه نفى قائل نموده .

امرچهارم در بيان مختار در خصوص ضابط تقارب و تباعد بدانكه آنچه از كلمات ارباب تحقيق در ميزان تباعد مستفاد ميشود عبارتست از اينكه اقلا فاصله مابين الطولين دوبلد بالغ باشد بمقدارپانزده درجه كه موجب تفاوت يكساعت درمطالع ومغارب است زيراكه هريك ازآفتاب وماه با حركت سريعة فلكيه دوره راكه عبارت باشد از سيصدوشصت درجه در بيست وچهارساعت تمام مى نمايدو بعداز تقسيم عدد درجات بعدد ساعات خارج قسمت پانزده درجه مى باشد .

وضمناً بايد دانست ماه هرروز پنجاه دقيقه ويا چيزى بيشتر تاقريب بيك ساعت-

الاتباع لرسله والتصدیق بکتبه و الخشوع لوجهه والاستکانة لامره و الاستسلام الیه اموراً له خاصة لایشوبها من غیرها شائبة ،

وکلماکانت البلوی والاختباراعظم کانت المثوبة والجزاء اجزل الاترون ان الله

-در طی راه از آفتاب عقب میماند فلذاهلال در شب رؤیت یعنی در اول هرماه بمقدار مزبور در طی راه از آفتاب عقب می افتد و ایضاً باید فهمید که ماه در فلك خود با حرکت خاصه هربرج را در ازید از دوروز و کمتراز سه روز قطع مینماید و بعد از دانستن این دو امرواضح می‌شود امکان رؤیت در یکی از بلدین که بفاصلهٔ پانزده درجه در طول هم واقع شده اند وعدم امکان درآخر بلحاظ اینکه در فاصلهٔ مزبوره تفاوت غروبین آفتاب در بلدین مفروضین بالغ بمقداریکساعت می باشدپس دربلادیکه غروب آفتاب یکساعت قبل واقع شده ممکن است ماه در همان محل در تحت شعاع مانده رؤیت آن غیرمیسورشودبخلاف بلدیکه غروب آفتاب یکساعت بعداز بلد اول واقع شده بملاحظهٔ حرکت خاصه ماه و ازدیاد بعد آن از آفتاب ماه از تحت شعاع خارج گشته رؤیت آن درهمان محل میسورخواهد شدوازواضحاتست که هرقدر در مابین هلال وآفتاب مسافت زیاد باشد رؤیت ماه اسهل می‌باشد واز مجموع مراتب مزبوره معلوم گردیدکه ممکن است رؤیت هلال در بلد غربی دون شرقی مگرفاصلهٔ مابین غروب آفتاب بلدین کمتراز یکساعت باشد پس باینصورت منحصرمی باشد استلزام رؤیت هلال در بلد شرقی رؤیت آنرا دربلد غربی و از اینجا واضح میشود احتمالی که شهید اول در دروس داده علی اطلاقه غیرصحیح می باشدو ایضاً از اینجا ظاهرمی‌شودوجه نظردر قول ناظم(اذا بدا الهلال فی المغارب ۞ فی اللیلة الا ولی یری فی الغالب) مگر اینکه لفظ غالب اشاره بتفصیل مذکور باشد از تمامی مطالب فوق روشن گردید که اقل میزان تباعد آفاق بلاد از جهة طول عبارتست از بلوغ ما به التفاضل به پانزده درجه و هرچه ازید باشد تباعد افحش خواهد شد کما اینکه ما بین غروبین لندن و پونهٔ هند پنج ساعت الا چهار دقیقه فرق‌میباشد زیراکه‌بلدین مزبورین با همدیگری هفتاد وچهار درجه تفاوت طولی دارند یعنی لندن غربی‌پونه واقع‌شده وبدین‌منوال-

تعالى اختبر الاولين من لدن آدم عليه السلام الى آخرين من هذا العالم باحجار ما تضر ولا تنفع ولا تبصر ولا تسمع فجعلها بيته الحرام الذى جعله للناس قياماً (ثم) جعله باعز بقاع الارض حجراً ، واقل نتائق الدنيا مدراً ، واضيق بطون الاودية معاشاً ، واغلظ محال المسلمين

← است ضابط در اختلاف عرضى بلاد مثل اينكه بلدیكه رؤيت هلال در آن شده در مبدء اقليم اول واقع شود در بلد آخر كه در مبدء اقليم ثالث واقع شده فاصلهٔ ما بين الغروبين بالغ بمقدار يكساعت ميباشد زيرا كه بفاصلهٔ هريك از اقاليم مطالع ومغارب نيم ساعت فرق مينمايد ولذا ما بين بلاد واقعه در اقليم اول و بلاد واقعه در اقليم سابع سه ساعت ونيم در مطالع ومغارب فرق مى باشد واگر تباعد هم در طول وهم در عرض باشد اختلاف مطالع و مغارب ابين وافحش ميباشد خصوصاً در صورت تزايد تفاوت .

وبعد از احاطه بمراتب مزبوره در تحقيق ضابط تقارب و تباعد ممكن است كه امثله صادره از بعض اعلام خاصه كه در امر دويم مذكور گرديد اشاره بضابط مزبور باشد گرچه بعضى از امثلهٔ منقوله خالى از خدشه نخواهد شد .

امر خامس در نقل بعضى از اخبار وارده در خصوص رؤيت هلال .

منها ما عن ابى عبدالله عليه السلام انه سئل عن الاهلة فقال هى اهلة الشهور فاذا رأيت الهلال فصم، واذا رأيته فافطر قلت ارايت ان كان الشهر تسعة و عشرين يوماً اقضى ذلك اليوم فقال لا الا ان يشهد لك بيّنة عدول فان شهدوا انهم رؤا الهلال قبل ذلك فاقض ذلك اليوم و(منها) ماعن ابى جعفر عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه وآله اذا رأيتم الهلال فافطروا اوشهد عليه عدول من المسلمين (الى ان قال) وان غمّ عليكم فعدّوا ثلاثين ليلة ثم افطروا و(منها) ماعن ابى عبدالله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذى يقضى من شهر رمضان فقال لا تقضه الا ان يثبت شاهدان عدلان من جميع اهل الصلوة متى كان رأس الشهر و قال لا تصم و(منها) ما عن عبدالرحمن بن ابى عبدالله قال سئلت اباعبدالله عليه السلام عن هلال رمضان يغمّ علينا فى تسع وعشرين من شعبان فقال لا تصم الا ان تراه فان شهد اهل بلد آخر فاقضه

ومنها ما عن محمد بن عيسى قال كتب اليه ابو عمر اخبرنى يا مولاى انه ربما اشكل علينا هلال شهر رمضان ولا نراه ونرى السماء ليست فيها علة ويفطر الناس ونفطر -

مياهاً بين جبال خشنة ، ورمال دمثة ، وعيون مثلة ، وقرى منقطعة وآثار من مواضع قطر السماء دائر ـ ليس يزكو به خف ، ولاظلف ، لاحافر .

ثم امر آدم وولده ان يثنوا اعطافهم نحوه فصار مثابة لمنتجع اسفارهم وغاية الملقى

← معهم ويقول قوم من الحسّاب قبلنا انه يرى في تلك الليلة بعينها بمصر و افريقه و الاندلس هل يجوز يا مولاى ما قال الحسّاب في هذا الباب حتى يختلف الفرض على اهل الامصار فيكون صومهم خلاف صومنا و فطرهم خلاف فطرنا فوقّع عليه السلام لا تصو من بالشك افطر لرؤيته و صم لرؤيته .

ومنها ما رواه كرب بن ام الفضل بنت الحارث بعثت الى معاوية بالشام قال فقدمت الشام فقضيت بها حاجتي واستهل علينا الرمضان فرأينا الهلال ليلة الجمعة ثم قدمت المدينة في آخر الشهر فسئلني عبدالله بن عباس و ذكر الهلال فقال متى رأيتم الهلال فقلت ليلة الجمعة فقال انت رأيته قلت نعم ورآه الناس وصاموا وصام معاوية فقال لكنا رأينا ليلة السبت فلا نزال نصوم حتى نكمل العدد او نراه فقلت افلا يكتفي برؤية معاوية و صيامه قال لا هكذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله .

امر سادس در بيان مختار در صورت رؤيت هلال در بعض بلاد متباعده دون بعضى بدانكه هرگاه ثابت شد رؤيت هلال در بلدى ثابت ميشود حكم رؤيت باهل بلد آخر كه با آن بلد متقارب در افق باشد بدون خلاف و اما ثبوت حكم رؤيت نسبت باهل بلد آخر كه متباعد در افق باشد محل خلاف است مشهور عدم ثبوت حكم رؤيت و منصور ثبوت آن مى باشد و كفايت مى كند از جهت دلالت برمنصور اطلاق تعليق صوم و افطار برؤيت در اخبار عديده واطلاق كفايت رؤيت اهل بلد باهالى بلد آخر در اخبار متعدده و دعوى انصراف ببلد متقارب مدفوع است مضافاً براينكه موضوع شهر از امورات عرفيه است نه از مخترعات پس مدار در ثبوت بعرف است وفرق مابين بلاد متقاربه و متباعده در عرف ثابت العدم است، و اما نهى وارد از صوم در روايت محمد بن عيسى از جهت شك در رؤيت در بلاد متباعده مى باشد بلكه تعليق افطار و صوم برؤيت بعد از نهى از عمل برطبق شك در روايت مزبوره باينكه بلاد مسئول

رجالهم تهوى اليه الافئدة من مفاور قفار متصلة ، وجزائر بحار منقطعة ، ومهاوى فجاج عميقة حتى يهزوا مناكبهم ذلالا للدخول ، ويرملوا على اقدامهم شعثاً غبراً .

قد نبذوا القنع والسرابيل وراء ظهورهم وحسروا بالشعور حلقاً عن رؤسهم ابتلاءاً

← عنها از بلاد متباعده است نسبت ببلد سائل دليل برمنصور است كه عبارت از اتحاد حكم بلاد متباعده باشد در صورت تحقق رؤيت در بعض .

و اما حكم ابن عباس منافى با منصور نيست زيراكه كرب بن ام الفضل علاوه از اينكه شاهد واحد است ممكن است در نزد ابن عباس هم مقبول الشهاده نبوده باشد. و اما استدلال صاحب جواهر برمنصور از جهت منع اختلاف در مطالع ومغارب رأساً در ربع مسكون ومنع كروية ارض يا از جهت بلوغ اختلاف بمقدار اعتداد نسبت به علو سماء پس مردود است با وجدان و برهان و اما تمسّك او بمختار بقوله عليه السلام در دعاى معروف وجعلت رؤيتهما لجميع الناس مرأى واحداً مخدوش است باينكه مراد عدم تفاوت واختلاف در رؤيت نيست زيراكه اين خلاف واقع است بلكه مراد بيان اتقان صنع وتدبير واظهار قدرت حضرت احديت است كه شمس وقمر را بجميع اهل ارض سراج قرار داده و همه مخلوقات از شمس وقمر استفاده مينمايند و همهٔ اهل عالم يك شمس ويك قمر را در جميع بلاد مشاهده مينمايند پس بعد از تروى در مراتب مزبوره واضح ميشود اتحاد حكم رؤيت ولو در بلاد متباعده و اينكه ميزان بلد مكلف يا بلاد متقارب به او نيست و از اينجا ساقط مى‌شود قول بامكان بودن شهر صيام سى ويك ويا بيست وهشت روز كه تفريع برقول مشهور نموده‌اند تبدل حكم را درحق شخصيكه هلال صيام را در بلد خود ديده بعداً با سفر منتقل شده ببلديكه مخالف است با بلد مزبور در حكم حيث قال العلامة فى المنتهى ما لفظه فرع على قول المفيد رحمه‌الله لو سافر من رأى الهلال فى بلده الى بلد لم يرى الهلال فيه بعد ثلثين يوماً فالوجه انه يصوم معهم بحكم الحال وقال فى الدروس ما لفظه .

فروع الاول لو راى الهلال فى بلد وسافر الى آخر يخالفه فى حكمه انتقل حكمه اليه فيصوم زايداً و يفطر على ثمانية وعشرين حتى لو اصبح معيداً ثم انتقل امسك و-

عظیماً واختباراً کبیراً وامتحاناً شدیداً ، وتمحیصاً بلیغاً ، وقنوتاً مبیناً - جعله الله سبباً لرحمته ، ووصلة ووسیلة الی جنته ، وعلت لمغفرته ، و ابتلاءاً للخلق برحمته - و لو کان الله تعالی وضع بیته الحرام و مشاعره العظام بین جنات و انهار و سهل و قرار جم

← لو اصبح صائماً للرؤیة ثم انتقل ففی جواز الافطار نظر ولو روعی الاحتیاط فی هذه الفروض کان اولی انتهی ✡ خاتمة در بعض فوائد نافعة .

فائدة اذا اردت معرفة برج القمر فاضعف مامضی معك من الشهر العربی وزد علی ذلك خمسة فالق لکل برج خمسة ایام وابدء بالعدد من برج الشمس فاذا انتهیت الی برج لایتم خمسة فالقمر فی ذلك البرج مثل ان یکون الشمس فی برج الدلو وقد مضی من الشهر احد عشر ضعفناها صارت اثنین وعشرین وزدناها خمسة صار الجمیع سبعة و عشرین یوماً قلنا خمسة وعشرون لخمسة بروج یبقی یومان نضربهما فی ستة یکون اثنا عشر درجة فنقول الدلو والحوت والحمل والثور والجوزا فالقمر فی اثنا عشر درجة من برج السرطان .

هرچه از ماه شد مثنّی کن ونعم ما قیل پنج دیگری فزای برسر آن
پس بهر پنج از آن زخانه شمس ✡ خانه گیر و جای مه میدان
وآنچه ماند در آخرین منزل ✡ ضرب کن در شش و درج در میدان

وقیل فی ذلك زد علی الایام التی مضت معك من الشهر العربی مثلیها و اقسم علی البروج سبعة سبعة ففی ای برج تنتهی القسمة فیه فالقمر فی ذلك البرج .

وقیل ایضاً فی معرفة ذلك انظر الی الشهر العربی فی ای جزء من اجزاء الشهر الرومی استهل ثم انظر کم مضی من الشهر العربی الذی انت فیه ثم اقسم هذه الایام علی المنازل وابدء من المنزل الذی استهل القمر من مقابله من اجزاء الشهر الرومی ففی ای منزل تنتهی القسمة فیه فالقمر فی ذلك المنزل فی الیوم الذی حسبت فیه .

فائدة اذا اردت معرفة برج الشمس فاضعف مامضی معك من الشهر العربی وزد علیه الخمسة والق لکل برج خمسة وابدء بالعدد من موضع القمر بالعکس الی جهة المغرب فاذا انتهیت الی برج لایتم خمسة فالشمس فی ذلك البرج .

فائدة اذا اردت ان تعرف ان زحل فی ای برج خذ سنی الهجرة الی السنة التی تریده

الاشجار دانى الثمار ملتف النبات متصل القرى من برة سمراء ، وروضة خضراء وارياف محرقة وعراض زورقة و زروع ناظرة وطرق عامرة و حدائق كثيرة لكان قد صغر الجزاء على حسب ضعف البلاء ثم لو كانت الاساس المحمول عليها الاحجار المرفوع بها بين زمردة

← تقويم زحل منها ثم زد عليه ثمانى سنين ثم اطرح المجموع ثلثين ثلثين الى ان يبقى ثلثون او اقل ثم اقسم الباقى على البروج مقهقرى وابدء من برج الجدى لكل برج سنتين ونصف سنة (فائده) اذا اردت ان تعرف ان المشترى فى اى برج زد على الهجرة سنتين ثم اطرح المجموع اثنا عشر اثنا عشر الى ان يبقى اثنا عشر او اقل ثم اقسم الباقى على البروج مقهقرى وابدء من الجوزاء لكل برج سنة .

فائدة اذا اردت ان المريخ فى اى برج اطرح سنى الهجرة ثلثة ثلثة الى ان يبقى ثلثة او اقل ثم اجعله شهوراً ثم اطرح الشهور تسعة تسعة الى ان يبقى تسعة او اقل ثم اقسم الباقى على البروج مقهقرى وابدء من القوس لكل برج شهراً او نصف شهر .

فائدة اذا اردت ان الزهرة فى اى برج اطرح سنى الهجرة خمسة خمسة الى ان يبقى خمسة او اقل واجعل الباقى شهوراً ثم زد حلى هذه الشهور ستين يوماً ثم اطرح المجموع عشرة اشهر عشرة اشهر الى ان يبقى عشرة او اقل ثم اقسم الباقى على البروج مقهقرى وابدء من الميزان لكل برج خمسة اشهر وعشرة أيام .

فائدة اذا اردت ان عطارد وفى اى برج اطرح سنى الهجرة ثلثة ثلثة الى ان يبقى ثلثة او اقل واجعل الباقى شهوراً ثم اطرح سبعة اشهر وستة ايام ثم زد على الباقى ستين يوماً ثم اقسمه على البروج مقهقرى وابدء من السنبلة لكل برج ثمانية ايام.

فائدة شرف الشمس فى تسعة عشر من الحمل وشرف القمر فى ثلثة من الثور وشرف زحل فى احد وعشرين من الميزان وشرف المشترى فى خمسة عشر من السرطان و شرف المريخ فى ثمانية وعشرين من الجدى وشرف العطارد فى خمسة عشر من السنبلة وشرف الزهرة فى سبعة وعشرين من الحوت وشرف الذنب فى ثلثة من الجدى و شرف الرأس فى ثلثة من الجوزاء (فائدة) آذار احد وثلثون يوماً وفى اثنا عشر يوماً منه تدخل الشمس فى برج الحمل وعنده تستوى الليل والنهار (نيسان) ثلثون يوماً وفى اثنا عشر يوماً منه تدخل-

خضراء وياقوتة حمراء ونوروضياء لخفف ذلك مصارعة الشك فى الصدور ولوضع مجاهدة ابليس عن القلوب ، ولنفى معتلج الريب من الناس ولكن الله تعالى يختبر عبيده بانواع الشدائد ويتعبدهم بالوان المجاهدة ويبتليهم بضروب المكاره اخراجاً للتكبر من قلوبهم و اسكاناً للذلل فى انفسهم وليجعل ذلك ابواباً الى فضله ، واسباباً ذللا لعفوه ، وفتنة كماقال الله تعالى (الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين)

وفى الحديث ان اسماعيل دفن امه فى الحجر وحجره عليها لئلا يوطأ قبرامه و هو

← الشمس فى برج الثور فتصير ساعات النهار ثلثة عشر وساعات الليل احد عشر (ايار) احد وثلثون يوماً وفى ثلثة عشر منه تدخل الشمس فى الجوزا فيصر ساعات النهار اربعة عشر وساعات الليل عشرة (حزيران) ثلثون يوماً و فى اربعة عشر يوماً منه تدخل الشمس فى السرطان فتصير ساعات النهار خمسة عشر وساعات الليل تسعة (تموز) احد وثلثون يوماً وفى ثلثة عشر يوماً منه تدخل الشمس فى الاسد فتصير ساعات النهار اربعة عشر و ساعات الليل عشرة (آب) احد وثلثون يوماً وفى ثلثة عشر منه تدخل الشمس فى السنبلة فتصير ساعات النهار ثلثة عشر وساعات الليل احد عشر (ايلول) ثلثون يوماً وفى ثلثة عشر منه تدخل الشمس فى الميزان ويستوى الليل والنهار ثانياً (تشرين اول) احد وثلثون يوماً وفى ثلاثة عشر يوماً منه تدخل الشمس فى العقرب فتصير ساعات النهار احد عشر وساعات الليل ثلثة عشر.

تشرين ثانى ثلثون يوماً وفى اربعة عشر منه تدخل الشمس فى القوس فتصير ساعات النهار عشر اوساعات الليل اربعة عشر (كانون اول) احد وثلثون يوماً وفى ثلاثة عشر منه تدخل الشمس فى الجدى فيصير ساعات النهار تسعة وساعات الليل خمسة عشر.

كانون ثانى احد وثلثون يوماً وفى احد عشر يوماً منه تدخل الشمس فى الدلو فتصير ساعات النهار عشراً و ساعات الليل اربعة عشر (شباط) ثمانية وعشرون يوماً وفى عشرة ايام منه تدخل الشمس فى الحوت فتصير ساعات النهار احد عشر وساعات الليل ثلثة عشر. قيل:

دو تشرين ودو كانون وپس آنگه	☼	شباط وآذر ونيسان ايار است
حزيران وتموز وآب وايلول	☼	نگه دارش كه از من يادگار است

باق الى اليوم سنة ١٣٩١ ودفن هو فيه بعدامه ، وعذارى من بناته وقبور الانبياء ، ولم يزل بنو اسمعيل ولاة البيت ويقيمون للناس حجهم وامر دينهم ويتوارثونه كابراً عن كابر حتى كان زمن عدنان بن ادد فطال عليهم الامد فقطت قلوبهم و فسدوا واحدثوا فى دينهم واخرج بعضهم بعضاً (فمنهم) من خرج فى طلب المعيشة و(منهم) من خرج كراهية القتال وفى ايديهم اشياء كثيرة من الحنيفية ، وكان فى ايديهم الحج والتلبية والغسل من الجنابة حتى غلب جرهم بمكة واستحلوا حرمتها واكلوا مال الكعبة وظلموا من دخل مكة وكانت مكة فى الجاهلية لا يظلم ولا يبغى فيها ولا يستحل حرمتها ملك الا هلك مكانه (ثم) غلب عليهم خزاعة حتى جاء قصى بن كلاب وولى البيت .

وقال ابن خلدون فى مقدمته كانت الامم منذ عهد الجاهلية تعظم البيت و تبعث اليه الملوك بالاموال ، وقصة الاسياف والغزالى الذهب الذين وجدهما عبد المطلب حين احتفر زمزم معروفة وقد وجد النبى ﷺ حين افتتح فى الجب الذى كان فيها سبعون الف اوقية من الذهب مما كان الملوك يهدون للبيت فيها الف الف دينار مكررة مرتين بمأتى قنطار وزناً ، وقال له على عليه السلام لو استعنت بهذا المال على حربك فلم يفعل ، وقال اليعقوبى فى تاريخه ج٣ ص٢٩ س٣ بعث عبد الملك الى خالد القسرى وهو على مكة بثلاثين الف دينار فضربت صفائح وجعلت على باب الكعبة وعلى الاساطين التى داخلها وعلى الاركان والميزاب فكان اول من ذهّب البيت فى الاسلام قال الشاعر بالفارسية :

اى قبله ارباب ارادت كويت	✡	روى همه مقبلان عالم سويت
مردم بتمناى سر كوى تومن	✡	تا بلكه در آنجهان ببينم رويت

و فى حديث آخر قال عليه السلام دفن ما بين الركن اليمانى و الحجر الاسود سبعون نبياً اماتهم الله تعالى جوعاً وضرراً . ومر موسى فى سبعين نبياً على فجاج الروحاء عليهم العباء القطوانية وفى حديث آخر مر على جمل احمر حطامه من ليف عليه عبائتان قطوانيتان ويقول لبيك ياكريم ، ويجيبه الجبال . وفى حديث آخر مر ومعه سبعون نبياً حطم ابلهم من ليف ومر داود بعرفه وكذا ابنه سليمان مر بها مع حشمه وغير ذلك من الانبياء ومر بها تبّع ومعه جماعة من العلماء والانبياء واتى البيت وكساه و اطعم الطعام

ثلاثين يوماً كل يوم مأة جزور حتى حملت الجفان الى السباع فى رؤس الجبال و نثرت الاعلاق فى الاودية للوحوش ثم انصرف من مكة الى المدينة .

فلما اقبل صاحب الحبشه او اليمن بالفيل يريد هدم الكعبة مروا بابل لعبد المطلب فاستاقوها فلما انتهوا الى اطراف الحرم امتنع الفيل من الدخول فضربوه فامتنع من الدخول وبعث الله تعالى عليهم الطير كالخطاطيف فى مناقيرها حجر كالعدسة فكانت تحاذى براس الرجل ثم ترسلها على راسه فخرج من دبره حتى لم يبق منهم احد الارجل هرب وجعل يحدث الناس بما راى اذ طلع عليه طائر منها فرفع راسه فقال هذا الطير منها وجاء الطير حتى حاذى براسه ثم القاها عليه فخرجت من دبره فمات.

وارادت قريش ان يهدموا الكعبة ويبنوها ويزيدوا فى عرضها قبل مبعث النبى ﷺ بثلاثين سنة فقصد الوليد بن المغيرة على الكعبة و حرك منها حجراً فخرجت عليه حية و انكسفت الشمس فلما رأوا ذلك بكوا و تضرعوا و قالوا اللهم انا لا نريد الا الاصلاح فغابت عنهم الحية .

وقال الوجدى فى الدائرة ج٨ ص١٤٢ ـ الكعبة بناء مرتفع زواياها الى الجهات الاربع لكى تتكسر عليه الرياح ولا تضرها مهما اشتدت (الى ان قال) و منزلة الكعبة قبل الاسلام فى اعين العرب ماليس لمعبد غيره اذ كانوا يعتبرونه بيت الله و من العجيب ان قدم هذا البناء ومقام بانية حمل الامم الاجنبية من العرب كالفرس و الهنود واليهود و النصارى على تعظيمه ، وكان اليهود يحترمون الكعبة ويعبدون الله فيها على دين ابراهيم، وكان بها صور وتمثل منها تمثالا ابراهيم واسماعيل وبأيديهما الازلام و صورتا العذراء والمسيح ، وكان للعرب بها ٣٦٠ صنما ، ويقال أن اول من جعلها بيتا للاوثان عمرو بن لحى كبير خزاعة حينما ولى أمر البيت ضاهى بذلك ما يفعله الوثنيون بهياكلهم فلما فتح النبى ﷺ مكة هدم الاصنام التى بها و طهرها لعبادة الاله الحق وحده وفى السنة الثانية من الهجرة جعل الله الكعبة قبلة للمسلمين وكانوا قبل ذلك يصلون الى بيت المقدس

قيل فى علة رفع باب البيت من الارض مخافة السيل وأن لا يدخل فيها الا من أحبوا وبقى على ذلك الى أيام عبدالله بن الزبير فحدثته عائشة قالت سألت النبى ﷺ عن الحجر

(بكسر الحاء) أمن البيت هو قال نعم قالت قلت فما بالهم لم يدخلوه فى البيت قال ان قومك قصّرت بهم النفقة قلت فما شأن بابه مرتفعاً قال فعل ذلك قومك ليدخلوا من شاؤا ويمنعوا من شاؤا ولولا قومك حديثو عهد فى الاسلام فاخاف ان تنكر قلوبهم لنظرت ان ادخل الحجر فى البيت وان الزق بابه بالارض قيل لما أراد ابن الزبير ان يهدم البيت و يبينه قال للناس اهدموا فأبوا وخافوا أن ينزل العذاب عليهم و ارتقى ابن الزبير على جدار الكعبه هو بنفسه فهدم البيت، فلما قدم الحجاج تحرم ابن الزبير بالكعبة فأمر بوضع المنجنيق على أبى قبيس و قال ارموا الزيادة التى ابتدعها هذا المكلف فرموا موضع الحطيم ـ فلما قتل ابن الزبير وملك الحجاج رد الحائط كما كان قديماً وأخذ بقية الاحجار فسدّ منها الباب الغربى ورصف بقيتها فى البيت حتى لا تضيع فهى الى الآن على ذلك .

ويقال فى وصفها مدينة فى وادى الجبال مشرفة عليها من جميع النواحى محيطة حول الكعبة وبنائها من الحجارة واغلب دورها سبع طبقات لطيفة هوائها حار الاان ليلها لطيف طيب ، والكعبة فى وسط المسجد والمسجد حول الكعبة والحرم حول المسجد والمواقيت حول الحرم ومن حدث حدث فى غيرها و دخلها كان آمناً و يحج اليها ملوك حمير وكنده وغسان ولخم وغيرها من المسلمين وقال ابراهيم عليه السلام (ربنا انى اسكنت من ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم) وقال النبى لما خرج من مكة الى المدينه لا علم انك احب البلاد الىّ و انك ارض الله الى الله و لولا ان المشركين اخرجونى منك ماخرجت ، وقال ابن ام مكنوم وهو اخذ بزمام ناقة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يطوف ويقول:

يا حبذا مكة من فى واد ✡ ارضو بها اهلى و عوّادى

ارض بها ترسخ او تادى ✡ ارض بها امشى بلا دهادى

وكان العرب يكسون الكعبة من عهد بعيد وأول من كساها تبّع ابو بكر أسعد ملك حمير سنه ٢٢٠ قبل الهجرة كساها بالبرود المطرزة بأسلاك الفضة ، وتبعه خلفاؤه فكانوا يكسونها بالجلد والقباطى والخصف و هى حصر من خوص النخل ثم رأى فى المنام ان اكسها أحسن من هذا فكساها الانطاع فرأى فى المنام ان اكسها أحسن من ذلك فكساها المعافر والوصائل وتجدد ثوب الكعبه كل عشرين سنة مرة ، وكلما يتجدد سلطان يرسل

الى الكعبة بكسوة وهى ثمانية ستائر من الحرير الاسود و المكتوب من كل مكان منه لااله الاالله محمد رسول الله وطول الستارة نحو (١٥) متراً متوسطاً و عرضها خمسة امتار مكتوب بها بخط الجميل آيات القرآن وعلى بابها . بسم الله الرحمن الرحيم الايات .

وسئل الصادق عليه السلام يصل الينا ء من ثياب الكعبة هل يصلح لنا ان نلبس شيئاً منها قال عليه السلام يصلح للصبيان و المصاحف والمخدة تبتغى بذلك البركة انشاء الله تعالى ، وقال لاينبغى لان يأخذ من تربة ماحول الكعبة وان اخذ من الحصاة شيئاً رده ، ولا ينبغى للرجل ان يقيم بمكة سنة لانه يقسى القلوب، ولاينبغى لاحد بنى فوق الكعبة، ولا يأخذ اللقطه من الحرم الاان يعرفها و بعد اليأس فالمحتاج يأخذ ثلثاها وتصدق بمثلها وان كان غنياً تصدق بالكل، والنظر الى الكعبة عبادة كالنظر الى الوالدين والامام والعالم ، وقال ان الله جعل حول الكعبة ١٢٠ رحمة منها ستون لمن طاف بها اوحن قلبه اليها، و٤٠ للمصلين و٢٠ للناظرين و قيل ما الحكمة فى كسوة الكعبة سوداء قيل لان لسان حالها يقول كانت انبياء الله تطوف حولى ففقدتهم فلبست السواد حزناً عليهم وقال السيوطى فى الكنز ص ٩٩ س٥ قيل ما الحكمة فى سواد الحجر الاسود بعد بياضه كالثلج قيل تنبيهاً للامة على ان المعصية اذا اثرت فى الحجر بمجرد التقبيل له كيف لاتوثر فى القلب وهو اترق جسداً منه ثم قال ما الحكمة فى ان البيت يجعل على يسار الطائف قيل لان القلب فى جهة اليسار فيكون مما يليه، وقيل ان من طافه ياتى يوم القيمة متعلقاً به كما طافه بشماله و بيمينه الصحيفة.

ولما ظفر النبى صلى الله عليه وآله وسلم يوم الفتح دخل المسجد و الاصنام منصوبة حول الكعبة و جعل يطعن بسن قوسه فى عيونها و وجوهها و يقول (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا) ثم امر بها ان لقيت على وجوهها (ثم) اخرجت من المسجد فاحرقت وكبيرهم الهبل وكان من عقيق احمر على صورة انسان مكسور اليد اليمنى قال الشاعر:

قالت هلم الى الحديث فلست لا ✡ يأبى الاله عليك و الا سلام
اما رايت محمداً و قبيله ✡ بالفتح حين تكسر الاصنام
و رايت نور الله اصبح ساطعاً ✡ و الشرك يغشى وجهه اقتام

وكان هبل صنم لبنى كنانه وبكر ومالك وملكان وكانت قريش تعبده ، وكانت كنانة

تعبد ما تعبده قريش و هو اللات و العزى ، و قيل لقريش اصنام فى جوف الكعبة و حولها واعظمها هبل وعن ابن عباس قال لما فتح الله تعالى مكه خرجنا و نحن ثمانية الف رجل ، فلما امسينا صرنا عشرة الف رجل من المسلمين فرفع رسول الله الهجرة فقال لا هجرة بعد فتح مكة (ثم) قال انتهينا الى هوازن فقال النبى صلى الله عليه وآله لعلى عليه السلام قم فانظر كرامتك على الله تعالى كلم الشمس اذا طلعت الحديث وقال الحموى فى المعجم ج٧ ص٢٢٢ كداء بالفتح و المدّ دار النبى صلى الله عليه وآله بأعلى مكة عند المحصب من ذى طوى اليها (جم) ثم قال كدى بضم الكاف باسفل مكة عند ذى طوى بقرب شعب الشافعيين ثم قال فكأنه ضرب دائرة فى دخوله و خروجه بات بذى طوى ثم نهض الى اعلى مكة فدخل منها و فى خروجه خرج من اسفل مكة ثم رجع الى المحصّب بشد الصاد.

وفى البحار ط١ ج١٣ ص ٢٠٣ س٦ قال المفضل للصادق عليه السلام فما يصنع الحجة عليه السلام باهل مكة قال يدعوهم بالحكمة و الموعظة الحسنة فيطيعونه ويستخلف فيهم رجلا من اهل بيته و يخرج يريد المدينة ، وقال فيما يصنع بالبيت قال عليه السلام ينقضه فلا يدع الى القواعد التى هى اول ببيت وضع للناس ببكة فى عهد آدم عليه السلام والذى رفعها ابراهيم واسماعيل منها ، و ان الذى بنى بعدهما لم يبن نبى ولا وصى نبى (ثم) يبنيه كما يشاء الله ، وليعفين آثار الظالمين بمكة والمدينة والعراق وسائر الاقاليم، وليعهد من مسجد الكوفة وليبنيه على بنيانه الاول ، وليعهد من القصر العتيق ملعون ملعون من بناه ـ فقال يا سيدى فاين يكون دار المهدى ومجتمع المؤمنين قال عليه السلام دار ملكه الكوفة و مجلس حكمه جامعها ، و بيت ماله ومقسم غنائم المسلمين مسجد السهلة ، و موضع خلواته الذكوات البيض من الغريين (الى ان قال) .

ياسيدى كيف تكون دار الفاسقين فى ذلك الوقت قال بغداد فى لعنة الله و سخطه تخربها الفتن فتركها جماءاً ـ فالويل لها ولمن بها كل الويل من الرايات الصفر ورايات المغرب ولمن يجلب الجزيرة ، ومن الرايات التى تسير اليها من كل قريب وبعيد ـ والله لينزلن بها من صنوف العذاب ما نزل بسائر الامم المتمردة من اول الدهر الى آخره ، و لينزلن بها من العذاب ما لا عين رأت ولا اذن سمعت بمثله ، ولا يكون طوفان اهلها الا

بالسیف ـ فالویل لمن اتخذبها مسکنا فان المقیم بها یبقی لشقائه ، و الخارج منها یرحمه الله ـ والله لیبقی من اهلها فی الدنیا حتی یقال انها هی الدنیا ، وان دورها وقصورها هی الجنة ، وان بناتها هن الحور العین ، وان ولدانها هم الولدان وان الله لم یقسم رزق العباد الا بها ، ولیظهرن فیها من الامراء علی الله وعلی رسوله ویحکم بغیر کتابه ، و من شهادات الزور وشرب الخمور والفجور واکل السحت وسفك الدماء مالا یکون فی الدنیا کلها الا دونه (ثم) لیخربها الله فتلك الفتن و تلك الرایات حتی لیمر علیها المار فیقول هاهنا کانت الزوراء . و قال ان الحرم محترم بـالسموات السبع مقداره مـن الارض والهوی من العرش ، وقال لان اذنب سبعین ذنباً برکبة ای بین مکة و الطائف احب الی من ان اذنب ذنباً واحداً بمکة ، وقال استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل ان یرفع، وقال الله تعالی اذا اردت ان اخرب الدنیا بدئت ببیتی فخربته ثم اخرب الدنیا علی اثره ومن خصائص الحرم ان کل من علا الکعبة من عبیدهم وهو حر، واذا اصاب المطر الباب من شق العراق کان الخصب بالعراق تلك السنة ، وکذلك اذا عم من جوانب البیت عم الخصب فی کل البلاد. وروی الزمخشری فی ربیع الابرار باب٩ عن ابن عباس قال ما اعلم علی وجه الارض بلدة تدفع فیها بالحسنة مأة سیئة الا مکه ولا اعلم بلدة یکتب لمن یصلی فیها رکعة ماة رکعة غیر مکة ، ولا اعلم بلدة یتصدق فیها بدرهم فیکتب له الف درهم الا مکه ، ولا اعلم بلدة هی مأوی الابرار ومصلی الاخیار غیر مکه ، ولا اعلم بلدة مامس منها شیء الا وفیه تکفیر للخطایا الا مکه ، ولا اعلم بلدة تکتب لمن نظر الی بنیانها عبادة الدهر وصیام الدهر الا مکه ؛ ولا اعلم بلدة ینزل فیها کل یوم من روح الجنة ما ینزل بمکة ـ والمراد بفضل البقاع والاوقات ان ثواب عمل طاعة فیها اکثر من ثواب عمل مثلها فی غیرها لما علم الله من صلاح المکلفین فی ذلك .

فی ثواب الحج والعمرة وزیارة البیت وفوائدها عن الصادق علیه السلام قال حجوا و اعتمروا تصح ابدانکم وتتسع ارزاقکم لیس شیء افضل من الحج الا الصلوة و فی الحج صلوة ـ وقال والحاج اذا اخذ فی جهازه لم یخط خطوة فی شیء من جهازة الا کتب الله له عشر حسنات ، ومحی عنه عشر سیئآت ، ورفع له عشر درجات حتی یفرغ من جهازه و اذا

قضى نسكه غفرالله له ذنوبه - والحاج هم و فدالله ان سالوه اعطاهم ، وان دعوه اجابهم ، وان شفعوا شفعهم ، وان سكتوا ابتدئهم ويعوضون بالدرهم الف درهم و فى حديث آخر عشرين الف درهم . والحجة افضل من عتق سبعين الف رقبة والدرهم افضل من الف الف درهم وخصائص الكعبة كثيرة و فضائلها لاتحصى ولايسع كتابنا و ليست امة فى الارض الا وهم يعظمون ذلك البيت و يعترفون بقدمه و فضله كما مر الا شارة اليها فى ج ١٣ ص٢٠٣ بعنوان بكة وفى ص٢٨٣ بعنوان بيت الله وفى ج١٥ ص٢٦٤ بعنوان الحج وفى ج ٢٤ ص٣ بعنوان القبلة ويأتى فى مكة وغير ذلك من المواضع انشاءالله تعالى .

[الكعبى] بالفتح منسوب الى سابقه بنى كعب وهم اربع قبائل والمعروف منهم ابوالقاسم عبدالله بن احمد اومحمد بن محمود المعتزلى المتوفى سنة ٣١٩ ، وابوالمثنى الخزاعى المعروف بابن نبية ، وانس بن ثابت . وانس بن مالك ، وبشر بن الحارث ، وحراش بن امية وجبلة بن الاشعر وجديع بن نزير ، والحسين بن نصر الشافعى ، وسليمان بن يزيد ، و على بن احمد وغيرهم .

[الكعكى] هو الحسين بن الحسن المصرى (الكفار) بالضم مبالغة من الكفر كما يأتى

[الكفارات] بالفتح هى اسقاط ما الزم على الذمة بسبب الذنب والجناية .

[الكفاف] بالكسر هو ماكان بقدر الحاجة من غير زيادة وسمى به لانه يكفى السؤال ويمنعه (الكفالة) بالكسر ذمة الكفيل والاصيل.

وفى الخصال ط١ ج١ ص٩ س٢٤ عن الصادق عليه السلام قال لابى العباس البقباق ما منعك من الحج قال كفالة كقلت بها قال مالك والكفالات اما علمت ان الكفالة هى التى هلكت القرون الاولى. (الكفجين) بالفتح ثم السكون من قرى الذرق العليا منها احمد بن خالد بن هارون (الكفران) بالضم ثم السكون ستر نعمة المنعم بالانكار صريحاً او دلالة كمخالفة المنعم والعمل بخلاف رضاه بل وصرف الهمة فى ايذائه بقدر الوسع .

[الكفراوى] هو الحسن بن على الشافعى الازهرى ، ومحمد افندى كامل الدكتور (كفربطنا) بفتح الكاف والراء بينهما فاء ساكنة من قرى دمشق منها الحسين بن على بن روح

[كفر بيّا] بالتحريك وشد التحتانية مدينة بمصيصة على شاطىء جيحون (جم) ج٧

[كفرتوثا] بالتحريك قرية بفلسطين واخرى بين داراوراس العين (جم) ج٧ ص ٢٦٣

[كفرجديا] بالتحريك من قرى حران وفيل من قرى الرهان كفرحجر بلد بالجزيرة جم

[الكفر] بالضم ضد الايمان قيل الكفرة ملة واحدة لان شريعة محمد ﷺ هى الحق بلاشك والناس بالنسبة اليها فرقتان فرقة تقرّ بها وهم المؤمنون قاطبة ، وفرقة تنكر باجمعهم وهم الكفار كافة فبهذا الاعتبار كالملة الواحدة وان اختلفوا فيما بينهم فصاروا كاهل الاهواء من المسلمين- والكفر قد يحصل بالقول تارة وبالفعل اخرى والقول الموجب للكفر انكار مجمع عليه فيه نص ، ولافرق بين ان يصدر عن اعتقاد اوعناد اواستهزاء اوالفعل الموجب للكفر وهو الذى يصدر عن تعمد ويكون الاستهزاء صريحاً بالدين كالسجود للصنم و القاء المصحف فى القاذورات نعوذ بالله .

(ثم) ان الكفر اما كفر انكار وهو ان يكفر بقلبه و لسانه و ان لا يعرف ما يذكر له من التوحيد - اوكفر جحود وهو ان يعرف بقلبه ويقرّ بلسانه ككفر ابليس ، اوكفر عناد وهو ان يعرف بقلبه ويقرّ بلسانه ولا يدين به ، اوكفر نفاق وهو ان يقرّ بلسانه ولا يعتقد بقلبه - والجميع سواء فى ان من لقى الله تعالى بواحد منهم لا يغفر له - و مأخذ التكفير تكذيب الشارع لامخالفته مطلقا ، ومن ينكر رسالة النبى ﷺ مثلا فهو كافر لامشرك ، ومن اخل بالاعتقاد وحده فهو منافق ، ومن اخل بالاقرار بالحق فهو كافر ، وبالعمل بمقتضاه فهو فاسق وفاقاً ، وكافر عند الخوارج وخارج عن الايمان غير داخل فى الكفر عند المعتزلة .

والكافر اسم لمن لا ايمان له وان اظهر الايمان فهو المنافق ، و ان طرء كفره بعد الايمان فهو المرتد وان قال بألهين اواكثر فهو المشرك ، وان كان متديناً ببعض الاديان والكتب المنسوخة فهو الكتابى ، وان قال بقدم الدهر واسناد الحوادث اليه فهو الدهرى ، وان كان لا يثبت البارى فهو المعطل ، وان كان مع اعترافه بنبوة النبى يبطن عقائده هى كفر بالاتفاق فهو الزنديق - وعدم تكفير اهل القبلة موافق لكلام الاشعرى و الفقهاء - لكن اذا فتشنا عقائد فرقهم الاسلاميين وجدنا فيها ما يوجب الكفر قطعاً فلا تكفر اهل القبلة مالم يأت بما يوجب الكفر وهذا من قبيل قوله تعالى (ان الله يغفر الذنوب جميعاً)

مع ان الكفر غير مغفور ، ومختار جمهور اهل السنة من الفقهاء و المتكلمين عدم اكفار اهل القبلة من المبتدعة المؤولة فى غير الضرورية يكون التاويل شبهة كما هو المسطور فى اكثر المعتبرات . واصل كفر الفلاسفة الايجاب الذاتى على ماهو المشهور ، واصل كفر البراهمة من الفلاسفة التحسين العقلى حتى نفوا النبوة، وكذا اصل ضلالة المعتزلة حيث اوجبوا على الله الاصلح لخلقه الى غير ذلك من الضلالة ، واصل كفر عبدة الاوثان و غيرهم التقليد الردى حتى قالوا (انا وجدنا آبائنا على امة وانا على آثارهم مقتدون) و لهذا قال المحققون لا يكفى التقليد فى عقائد الايمان ، واصل كفر الطبائعيين ومن تبعهم من الجهلة الربط العادى حتى راوا ارتباط الشبع بالاكل و الرى بالماء ونحو ذلك، واصل ضلالة الحشوية التمسك فى اصول العقائد بمجرد ظواهر الكتاب والسنة من غير بصيرة فى العقل حيث قالوا بالتشبيه والتجسيم والجهة عملا بظواهر النصوص .

وجميع ما نقل عن الفلاسفة قد نطق فريق من فرق الاسلام فمذهبهم فى الصفات الهية و اعتقادهم التوحيد فيها من مذاهب المعتزلة كما ان مذهبهم فى تلازم الاسباب الطبيعية هو الذى صرح به المعتزلة فى التوليد الا صول الثلاثة التى يكفر بها و هى القول بقدم العالم ، و الجواهر كلها ، و بعدم احاطة علم البارى تعالى بالجزئيات الحادثة من الاشخاص ، و بعدم القول ببعث الاجساد و حشرها - فان هذا هو الكفر الصراح الذى لم يعتقده احد من فرق المسلمين .

واما الامور التى قال بها الحكماء خاصة ولم يوافقهم طائفة من المسلمين (فمنها) جعل الملائكة عبارة عن العقول المجردة و النفوس الفلكية و (منها) جعل الجن جواهر مجردة لها تصرف وتأثير فى الاجسام العنصرية من غير تعلق بها تعلق النفوس البشرية بابدانها و (منها) جعل الشياطين القوى المتخيلة فى الانسان من حيث استيلائها على القوة العاقلة وصرفها عن جانب القدس الى الشهوات و اللذات الحسية الوهمية ، وقد انعقد اجماع الاراء على وجود الملائكة والجن والشياطين. ونطق بها كلام الله تعالى وكلام الانبياء، وصاحب الكبيرة معتزلياً كان اوخارجياً يكفر لما ارتكبها مع اعتقاد انه يكفر بها فيكفر ولزوم الكفر المعلوم كفر، لان اللزوم اذا كان بيناً فهو فى الا لتزام لا اللزوم مع عدم

العلم به وخرق الاجماع القطعي الذي صار من ضروريات الدين كفر ولا نزاع في اكفار منكر شيء من ضروريات الدين - و انما النزاع في اكفار منكر القطعي بالتأويل - فقد ذهب اليه كثير من اهل السنة من الفقهاء المتكلمين ، ومختار جمهور اهل السنة و منهما عدم اكفار اهل القبلة من المبتدعة المؤلة في غير ضرورية لكون التأويل الشبهة كما في خزانة الجرجاني و المحيط البرهاني و احكام الرازي و غيرها كما في كليات ابي البقاء ص ٢٧٩ .

وفي الكافي و المرآة ج٢ ص ٣٧٣ قال الراوي قلت للصادق عليه السلام سنن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كفرائض الله قال ان الله تعالى فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترك فريضة من الموجبات فلم يعمل بها وجحدها كان كافراً وامر رسول الله بامور كلها حسنة فليس من ترك بعض ما امر الله به عباده من الطاعة بكافر ولكنه تارك للفضل منقوص من الخير والله ان الكفر لا قدم من الشرك و اخبث واعظم فمن اختار على الله تعالى وابى الطاعة و اقام على الكبائر فهو كافر ، ومن نصب ديناً غير دين المؤمنين فهو مشرك ، ومن شك في الله و في رسوله فهو كافر ، قال لعن الله المرجئة والقدرية و الحرورية لعن الله تلك الملل الكافرة المشركة التي لا تعبد الله على شيء ، و قال كل شيء يجره الاقرار و التسليم فهو الايمان ، وكل شيء يجره الانكار و الجحود فهو الكفر ، وقال ان العباد اذا جهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا .

وعن علي عليه السلام قال بني الكفر على اربع دعائم (١) الفسق ، والغلو ، والشك ،

---

(١) وروى الطريحي في المجمع في مادة كفر عن الصادق عليه السلام قال الكفر في كتاب الله على خمسة اوجه كفر الجحود و هو على وجهين جحود بالربوبية وان لا جنة ولا نار كالزنادقة و الدهرية الذين يقولون و ما يهلكنا الا الدهر و الوجه الاخر من الجحود هو ان يجحد الجاحد وهو يعلم انه حق واستقر عنده كما قال تعالى (وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم و)(الثالث (كفر نعمة قال تعالى (ولان شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي الشديد) (الرابع) ترك ما امر الله به وعليه قوله تعالى (افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض) (الخامس) كفر البرأة وعليه قول ابراهيم عليه السلام لقومه كفرنا -

و الشبهة ـ و الفسق على اربع شعب على الجفاء ، و العمى ، و الغفلة ، والعتوّ ـ فمن جفا احتقر الخلق و مقت الفقهاء واصر على الحنث العظيم ، ومن عمى الحق نسى الذكر و اتبع الظن و بارز خالقه والحّ عليه الشيطان ، و طلب المغفرة بلا توبة و لا استكانة ولا غفلة ، ومن غفل جنى على نفسه ، والقلب على ظهره وحسب غيّه رشداً وغرّته الامانى ، و اخذته الحسرة والندامة اذا قضى الامر وانكشف عنه الغطاء و بداله مالم يكن يحتسب و من عنى عن امر الله شك ، ومن شك تعالى الله عليه فاذلّه سلطانه ، وصغّره بجلاله كما اغتر بربه الكريم و فرط فى امره .

والغلو على اربع شعب على التعمق بالرأى ، والتنازع فيه ، والزيغ ، والشقاء فمن تعمق لم يثب الى الحق و لم يزدد الا غرقاً فى الغمرات و لم تنحسر عنه فتنة الاغشيته اخرى ، و انخرق دينه فهو هوى فى امر مريج ، ومن نازع فى الرأى و الدين خاصم شهر بالعثول او العثل اى الحمق عن طول اللجاج ، ومن زاغ قبحت عنده الحسنة

← بكم وفى الفقيه قال تارك الصلوة كافر وذلك لانه استخف بالشرع ومكذب له ومن كان كذلك فهو كافر و قد بيّن الصادق عليه السلام الفرق بين تارك الصلوة و فاعل الزنا بعد تسميته كافراً بحصول الاستخفاف عند ترك الصلوة دون الزنا .

وروى الصدوق فى لس ٦٥ ص ٢٥١ عن الصادق عليه السلام عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال اركان الكفر اربعة الرغبة والرهبة والسخط والغضب ، واصول الكفر ثلثة الاستكبال والحرص والحسد قيل لم جعل الله الكفار اكثر من المؤمنين قيل ليريهم انه مستغن عنهم و عن طاعتهم كلهم لان اعدائه اكثر من اوليائه وايضا ليظهر عن المؤمنين لان الشيىء اذا قل وجوده عزّ و ايضاً ليريهم قدرته انه حفظ الحبيب بين الاعداء الكثيرة وايضاً ليبين لنا ان النصر من عنده وان القليل يغلب الكثير بقوته و عنايته وقال السيوطى فى الكنز ص ١٨٢ الكفر اربعة انواع كفر انكار وهو ان يكفر الانسان بقلبه ولا يقر بلسانه ككفر ابليس وكفر عناد وهو ان يعرف بقلبه ويقرّ بلسانه ويابى ان يقبل الايمان بالتوحيد و كفر نفاق وهو ظاهر وقال بنى الكفر على اربع شعب على التعمّق بالراى والتنازع فيه والزيغ والشقاق ، وفى حديث آخر قال بنى الكفر على اربع دعائم على الفسق والغلو والشك والشبهة ـ

و حسنت عنده السيئة ، و من شاق اعوزت او عرت عليه (ضد السهل) طرقه واعترض عليه امره فضاق مخرجه اذا لم يتبع سبيل المؤمنين .

و الشك على اربع شعب على المرية و الهوى و التردد و الا ستسلام و هو قول الله تعالى (فبای الاء ربك تتمارى) وفي رواية اخرى على المرية والهول من الحق و التردد والا ستسلام للجهل و اهله فمن حاله اوحالهابين يديه نكص على عقبه ،ومن امترى في الدين تردد في الريب و سبقه الاولون من المؤمنين ، و ادركه الاخرون ، ووطئته سنابك الشيطان ، و من استسلم لهلكة الدنيا و الاخرة هلك فيما بينهما ، ومن نجى من ذلك فمن فضل اليقين و لم يخلق الله خلقاافضل من اليقين .

-وفي حديث آخر قال الكفر على اربع دعائم على التعمق ، والتنازع ،والزيغ والشقاق - فمن تعمّق لم يثب الى الحق ، و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق، و من زاغ ساءت عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة ، ومن شاق اعودت اوعرت عليه طرقه واعترض عليه امره فضاق مخرجه .

والشك على اربع شعب - على التمارى والهول والترددوالاستسلام-فمن جعل المراء ديدناً لم يصبح ليله، ومن هاله مابين يديه نكس على عقبيه ومن تردد في الريب وطئته سنابك الشياطين ، ومن استسلم لهلكة الدنياوالاخرة هلك فيهما-وقال ابن ميثم في شرحه اما الكفر فرسمه انه جحد الصانع وانكاراحد رسله عليهم السلام اماماعلم مجيئهم بالضرورة- وله اصل وهو ماذكرناه ، وكمالات ومتمات هي الرذيلة التي جعلها دعائم له وهي الرذائل من الاصول الاربعة الفضائل الخلقية (فاحدها) التعمق وهو الغلوفي طلب الحق،والتعسّف فيه بالجهل والخروج الى حدالافراط-وهورذيلة الجوروفضيلة الحكمة ويعتمد الجهل بمظان طلب الحق،ونفرّ عن هذه الرذيلة بذكر ثمرتها وهوعدم الانابة الى الحق و الرجوع لكون تلك الرذيلة صارت ملكة (الثانية) التنازع و هو رذيلة الافراط من فظيلة العلم ويسمى جريرة-ويعتمد الجهل المركب ولذلك نفرّ عنه بما يلزمه عند كثرته وصيرورته ملكة من دوام العمى عن الحق (الثالثة) الزيغ و يشبه ان يكون رذيلة الافراط عن فضيلة العفة وهوالميل عن حاق الوسط (منها) الى رذيلة الفجور و ←

و الشبهة على اربع شعب - اعجاب بالزينة ، و تسويل النفس ، و تأول عوج ، ولبس الحق بالباطل - وذلك بان الزينة تصدف عن البينة و ان تسويل النفس يقتحم على الشهوة ، و ان العوج يميل بصاحبه ميلا عظيماً ، و ان اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلك الكفر ودعائمه وشعبه و عن علي عليه السلام قال كفران الاحسان يوجب الحرمان وكفر النعم مزيلها ومجلبة لحلول النقم ، وقال كفروا ذنوبكم وتحببوا الى ربكم بالصدقة وصلة الرحم ، وكفران النعم بزل القدم ويسلب النعم ، وكفر النعمة لوم ، وصحبة الاحمق شوم :

← يعتمد الجهل ولذلك لزمه قبح الحسنة وحسن السيئة وسكر الضلالة - واستعار لفظ السكر لغفلة الجهل باعتبار مايلزمه من سوء التصرف وعدم وضع الاشياء مواضعها ، و يحتمل ان يكون اشارة الى رذيلة التفريط من فضيلة الحكمة المسماة غباوة .

[الرابعة] الشقاق وهو رذيلة الافراط من فضيلة الشجاعة المسمى تهوراً او مستلزم له ويلزمها توعر المسالك على صاحبها وضيق مخرجه من الامور لان مبدء سهولة المسالك واستنباع المداخل والمخارج في الامور هو مسالمة الناس والتجاوز عما يقع منهم ، والحلم عنهم ، و احتمال مكروههم ، واما الشك فعبارة عن التردد في اعتقاد احد طرفي النقيض ويقابل اليقين ، وله اربع شعب (احدها) التمارى وظاهر ان مبدء المراء الشك ونفى من اتخذه ملكة بكونه لا يصبح ليله وذلك كناية عن عدم وضوح الحق له من ظلمة ليل الشك والجهل (الثانى) الهول لان الشك فى الامور يستلزم عدم العلم بما فيها من صلاح او فساد و ذلك يستلزم الفزع منها والخوف من الاقدام عليها وثمرتها النكوص والرجوع على الاعقاب (الثالث) التردد فى الشك اى الانتقال من حال الى حال ومن شك فى امر شك فى اخر من غير ثقة بشيء وذلك دأب من تعود التشكك فى الامور ونفر عن ذلك بما يلزمه مما كنى عنه بوطى السنابك الشياطين وهو ملك الوهم والخيال حتى يكون سلطان العقل بمعزل عن الجزم بما من شانه الجزم به .

[الرابع] الاستسلام لهلكة الدنيا والاخرة ولزومه من الشك وان الشاك فى امور الدنيوية والاخروية المتعود لذلك غير عامل بشيء منها ولا يهتم لاسبابها وبحسب ذلك يكون استسلامه لما يرد منهما عليه ولزوم هلاكه فيهما لاستسلامه ظاهر وبالله التوفيق انتهى

وفى ص٣٨٣ منه قال الكلينى، رمفى صفة النفاق والمنافق النفاق على اربع دعائم - الهوى والهوينا والحفيظة والطمع - فالهوى على اربع شعب البغى والعدوان ، والشهوة و الطغيان فمن بغى كثرت عوامله و تخلى منه و قصر عليه ، و من اعتدى لم يؤمن بوائقه و لم يسلم قلبه ، و لم يملك نفسه عن الشهوات ، و من لم يعدل فى الشهوات خاض فى الخبيثات ، ومن طغى ضل على عمد بلاحجة اوالهوينا على اربع شعب على غرة والامل، والهيبة ، والمماطله - وذلك لان الهيبة تردعن الحق ، و المماطلة يفرط فى العمل حتى يقدم عليه الاجل ،ولولا الامل علم الانسان حسب ماهوفيه ، ولوعلم حسب ماهوفيه مات خفاتاً على الهول والوجل والغرة تقصر بالمرء عن العمل ، - و الحفيظة على اربع شعب على الكبر والفخر والحمية والعصبية فمن استكبر ادبر عن الحق ،ومن فخر فجر ، ومن حمى امر على الذنوب ،ومن اخذه العصبية جار فبئس الامر امر بين ادبار وفجور و اصرار وجور على الصراط - والطمع على اربع شعب الفرح والمرح واللجاجة والتكاثر فالفرح مكروه عندالله ، و المرح خيلاء ، و اللجاجة لمن اضطرته الى حمل الانام ، والتكاثر لهو ولعب وشغل واستبدال الذى هوادنى بالذى هوخير فذلك النفاق ودعائمه ، وشعبه والله قاهرفوق عباده تعالى وجهه واحسن كل شيء خلقه انبسطت يداه و وسعت كل شيء رحمته وظهرامره واشرق نوره وفاضت بركته واستضائت حكمته وهيمن كتابه وفلجت حجته وخلص دينه واستظهر سلطانه وحققت كلمته (الى ان قال) فمن ظفر بطاعته اجتلب كرامته ، ومن دخل فى معصيته ذاق وبال نقمته وعما قليل ليصبحن نادمين .

[كفرروما] من قرى معرة النعمان هى غير (كفرزمار) التى من قرى الموصل وغير كفرزنّس و(كفرسابا) قرية بين نابلس وقيسارية ويقال لها كفرسلام هى غير كفرسوت

[كفرسوسية] من قرى دمشق منها ابراهيم بن محمد بن خالد المتوفى سنة ٢٢٤ واسحاق بن يعقوب الوراق ، و محمد بن عبدالله، ومحمد بن عثمان بن حماد الانصارى .

[كفرطاب] بالتحريك بلدة بحلب منها احمد بن على بن الحسن المعرى المتوفى سنة ٤٥١ (كفرعاقب) من قرى بحيرة طبرية باردن هى غير كفرعزا قرية باربل وغير كفركنّا بفلسطين (كفرلاب) بلد بالشام هى غير كفرلا ثا التى من بلاد حلب و غير كفر

لهثا و غيرها من القرى المذكوره فى (جم) ج٧ ص ٢٦٧ .

[الكفشكى] بالتحريك و سكون الشين المعجمة هو ابو العباس احمد بن الحسين المعاذى (كفعم) كزمزم من قرى جبل عامل خرج منها جماعة من الفحول العلماء منهم العالم المتبحر الشيخ تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد المعروف بالكفعمى صاحب كتاب المصباح فى الادعية وغيره امامى ثقة كما مر ذكره فى ج٢ ص ٣٤٠ كان فى سنة ٨٩٥ وذكره القمى فى القابه ج٣ ص٩٥ وفى الروضات ط١ ص٦

[الكف] بالفتح والشد مؤنثة معروفة من الزند الى اطراف الاصابع ظهراً وبطناً

[الكفن] بالتحريك معروف يلبسه الميت رجلا كان او امرأة او خنثى صغيراً كان اوكبيراً بثلاث قطعات الاولى الميزر يجب ان يكون من السرة الى الركبة ، و الافضل من الصدر الى القدم (الثانية) القميص يجب ان يكون من المنكبين الى نصف الساق و الافضل الى القدم (الثالثة) الازار يجب ان يغطى تمام البدن و التفصيل فى الكتب الفقهية قال البحر العلوم ره فى منظومته:

تكفين من تغسيله فرض ازم ✡ بما صلوة المرأ فيه تنتظم
فلا يجوز بالحرير و الذهب ✡ ولا بشىء نجس او مغتصب
و لا بشىء من حرام اللحم ✡ وهكذا الحاكى للون الجسم
كفنّه با لميزر فالقميص ✡ فشامل ما عنه من محيص
وفى اضطرار شاملا كل الجسد ✡ قدم و ان فات به جل العدد
ثم عليك بعده بالا ستر ✡ مثل القميص ان يدر مع ميزر
و خص بالعورة ثم بالقبل ✡ ما هو قدر بعضها اوقدر كل
و اخترله البياض من معتاد ✡ قطناً و جنّبه عن السواد
ويكره الكتان و المخلوط ✡ بالقزّ مالم يزد الخليط
و يستحب ان يزاد فى الكفن ✡ حبرة عبرية من نسج اليمن
ان وجدت فان فقدتها فزد ✡ لفافة ثانية مما تجد
وخرقة شدّ بها الفخذين ✡ بالغة بلفّها الحقوين

و عمم الرجال فهى سنة ✡ و فى القناع عوض العمّة
و زد لتذييها لكى ينضبطا ✡ لفافة اخرى و زادوا النمطا
ضرب له طرائق من الكسا ✡ غليظه خصوا بذلك النسا
و الحد فيما يشمل الشمول ✡ وما عداه فاسمه المفول
واندب بطول شامل ما يعقد ✡ من طرفيه فيسن الازيد
وللقميص الانتهاء الى القدم ✡ كذلك الميزران للصدر لم
له و للشامل عرضا ان يقع ✡ حنب على جنب عن الفضل منع
مدّ على يمينه بالايسر ✡ والمدّ للايمن ندباً آخر
لخرقة الفخذين طولا جدد ✡ سبعة انصاف ذراع باليد
وخذلها شبراً ونصفاً عرضاً ✡ اوانقص النصف لنص يرضى
و قدر ما يندب للعمامة ✡ ماعم بالنشر جميع الهامة
ينشر مثنّياً عليها ويلف ✡ من وسط ثم يدار بالطرف
من جانبيه لتجاه النحر ✡ فنازلا فبالغاً للصدر

وقدمر الكتابة على الكفن فى ج٢٤ ص١٧٠ وروى الصدوق ره فى مجالسه ص١٩٧ س آخر عن النبى ﷺ قال اذا اعد الرجل كفنه كان ما جوراً كلما نظر اليه وفيه عن على بن الحسين عليه السلام قال كان فى بنى اسرائيل رجل ينبش القبور فاعتلّ جار له فخاف الموت فبعث الى النباش فقال كيف كان جوارى لك قال: احسن جوار قال فان لى اليك حاجة قال قضيت حاجتك قال فأخرج اليه كفنين فقال احب ان تاخذ احبهما اليك فاذا دفنت فلا تنبشنى فامتنع النباش من ذلك وابى ان يأخذه فقال له الرجل احب ان تأخذه فلم يزل به حتى اخذ احبهما اليه ومات الرجل فلما دفن قال النباش هذا قد دفن فما علمه بانى تركت كفنه اواخذته لاخذنه فأتى قبره فنبشه فسمع صائحاً يقول و يصيح به لاتغفل ففزع النباش من ذلك فتركه وترك ما كان عليه ـ وهو الذى قال لولده اى أب كنت لكم قالوا نعم الاب كنت لنا قال فان لى اليكم حاجة قالوا قل ماشئت فانا سنصير اليه انشاءالله ـ قال واحبّ اذا انامت ان تأخذونى فتحرقونى بالنار فاذا صرت رماداً فدقونى ثم تعمدوا بى ريحاً عاصفاً فذوروا

نصفى فى البر و نصفى فى البحر قالوا نفعل ـ فلما مات فعل به ولده ما اوصاهم به ـ فلما ذرّوه قال الله تعالى للبر اجمع ما فيك وقال للبحر اجمع مافيك فاذاً الرجل قائم بين يدى الله تعالى فقال ماحملك على ما اوصيت به ولدك ان يفعلوه بك ـ قال حملنى على ذلك وعزتك خوفك فقال الله تعالى فانى سأرضى خصومك وقد آمنت خوفك وغفرت لك [الكفورى] هو ابو القاسم الحسينى. ومحمد بن سليمان المالكى والكفوى هو محمد بن حميد

[كفى] بالقصر بمعنى حسب يقترن بالباء لتاكيد الاتصال الاسنادى الاضافى وعن على عليه السلام قال : (كفى) بالاجل حارسا ،وبالالحاح محرماً ،وكفى بالاغترار جهلا، وبالامل اغتراراً ، وبالايثار مكرمة ،وكفى بالتبذير سرفاً و بالتجارب مؤدباً ، و كفى بالتكبر تلفاً وضعة ،وكفى بالتواضع رفعة وشرفاً ،وكفى بالجهل ضعة ، وبالجهنم نكالا وكفى بالحلم وقاراً ، و بالحمق عناءاً و بالخشية علما ، و بالرجل غفلة ، و بالرضا غناءاً و بالسخط عناءاً ، و بالسفه عاراً و بالشر هلكاً و بالشكر زيادة ، و بالشيب نذيراً و واعياً وبالصحبة اختباراً و بالظفر شافعاً للمذنب ، وبالظلم طارد اللعمة وجالباً للنقمة ، وبالعالم جهلا ان ينافى علمه عمله ، و بالعدل سايساً وعظمة لذوى الالباب ماجربوا: وبالعقل غنى وبالعلم رفعة ، وبالغفلة ضلالا ،وبالفكر رشداً ، وبفعل الخير حسن عادة ، وكفاك فى مجاهدة نفسك ان لاتزال ابداً اليها مغالباً وعلى اهويتها محارباً وكفاك من عقلك ما ابان لك رشدك من غيك ، و كفاك مؤبخاً على الكذب علمك بانك كاذب، وكفى بالقرآن داعياً ، وبالقناعة ملكاً ،وكفى بالله ظهيراً و مجيراً ومنتقماً ونصيراً ،وكفى مخبّراً عن مابقى من الدنيا مامضى منها ،وكفى بالمرء جهلا ان يجهل عيوب نفسه وكفى بالمرء جهلا ان يجهل عيبه وكفى بالمرء جهلا ان يرضاه عن نفسه ، وكفى بالمرء جهلا ان يضحك من غير عجب وكفى بالمرء جهلا ان يجهل قدره ، وكفى بالمرء جهلا ان ينكر على الناس ما يأتى مثله ، وكفى بالمرء رذيلة ان يعجب بنفسه ، وكفى بالمرء سعادة ان يعرف عما يفنى ويتوله بما يبقى ، وان يوثق به فى امور الدين والدنيا ، وكفى بالمرء شغلا بعايبه عن معائب الناس ، وكفى بالمرء عقلا ان يجمل فى مطالبه، وكفى بالمرء غباوة ان ينظر عيوب الناس الى ماخفى عليه من عيوبه ، وكفى بالمرء غروراً ان

يثق بكل ما تسول له نفسه، وكفى بالمرء غفلة ان يصرف همه فيما لا يعنيه ، وكفى بالمرء غواية ان يأمر الناس بما لا يأتمر به وينهاهم عما لا ينتهى عنه ، وكفى بالمرء فضيلة ان ينقص نفسه ، وكفى بالمرء ان يعرف معايبه ، وان يغلب الهوى و يملك النهى ، و ان يقتصد فى مآربه ويحمل فى مطالبه ، و ان يقف على معايبه و يقتصد فى مطالبه ، وكفى بالمرء معرفة نفسه، وكفى بالمرء منقصة ان يعظم نفسه وكفى مشاورة ظهيراً وكفى معتبراً لاولى النهى ما عرفوا وكفى مؤدباً لنفسك تجنب ما كرهته لغيرك وكفى بالميسور رفداً و باليقين وعبادة

[كلا] بالكسر والقصر لفظه مفرد ومعناه مثنى موضوعة للدلالة على اثنين كلتا ولا ينفصلان من الاضافة ، وبالمد العشب رطباً كان او يابساً والجمع اكلاء مثل سبب واسباب

[كلا] بالفتح وشد اللام كهلا مركبة من كاف التشبيه ولاء النافية و انما شددت لامها لتقوية المعنى ولدفع توهم معنى الكلمتين على مذهب تغلب وعند غيره بسيطة و عند البصريين انها حرف معناها الردع والزجر، وقد جاء بمعنى حقاً لقوله تعالى (كلا ان الانسان ليطغى) وكلاباً لمدمحلة وسوق بالبصرة منها ابو الحسن احمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد الكلائى (كلاباذ) بالفتح محلة ببخارى منها ابو محمد عبدالله بن محمد بن يعقوب ، و ابو نصر احمد بن محمد الحافظ المتوفى سنة ٣٩٨ و محلة بنيسابور منها احمد بن السرى بن سهل الجلاب (جم) ج٧ ص٢٦٩ .

[الكلاب] بالضم اسم ماء بين البصرة والكوفة واسم مواضع المذكور فى (جم) ج٧

[الكلاب] بالكسر جمع الكلب واسم قبائل منهم كلاب بن امية الكنانى الليثى الصحابى هو وابوه (كلاب) بن تليد بفتح المثناة المدنى الراوى عن سعيد بن المسيب تابعى (يب) ج ٨ ص ٤٥١ (كلاب) بن حمزة العقيلى ابو الهيذام الحرانى المتوفى سنة ٣٠٠ محدث لغوى شاعر خلط المذهبين له مؤلفات والتفصيل فى معجم الادباج ١٧ ص ٢٠

[كلاب] بن ربيعة شاعر هو غير الصوفى الشاعر كما ذكره الجاحظ فى البيان ج ١

[كلاب] بن جعفر العامرى عامى هو غير الحنفى التابعى المذكور فى (يب) ج٨ ص٤٨٣

[كلاب] بن مرة بن كعب بن مرة بن كعب بن لوى بن غالب بن فهر اسمه حكيم خامس اجداد النبى صلى الله عليه وآله سمى كلاباً لانه كان يحب الصيد يجمع كلاباً كثيرة يصتاد بها

وكان اذا مرّ على قريش قالوا هذا كلاب بن مرة يعنون حكيماً فغلب عليه وآباؤه وابناؤه زهرة وصبرة وقصيّ قدمرّ ذكرهم في ج ١ ص٧٩ وغيره في مواضيعها .

[الكلابي] هم جماعة منهم ابراهيم بن زياد ، واحمد بن عيسى ، وجبير بن الحويرث ، والحارث بن عمران ، و عبدالغفار بن محمد الكوفي ، وعبيدالله بن كثير الوحيدي، وعثمان بن عيسى ،ومحمد بن ايوب، ومحمد بن بكير الكوفي وغيرهم .

[كلار] بالفتح مدينة في جبال طبرستان الظاهر اتحادها مع كلارجة الواقعة على ثلاثة مراحل بالرى منها محمد بن حمزة ، ومحمد بن رستم وغيرهما .

[كلاع] بالفتح محلة بنيسابور (منها)ايفع بن عبد ،والسائب بن حبيش وعاصم ابن مهاجر ومحمد بن يعقوب (الكلالة) بالفتح يطلق على الاخوة والاخوات كما يظهر من ظاهر آية الشريفة في آخر سورة النساء وفي الحديث ان جابر بن عبدالله كان مريضاً فعاده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يارسول الله ان لي كلالة فكيف اصنع في مالي فنزلت (قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرأ هلك ليس له ولد) الاية وظاهرها اذا مات رجل ولم يخلف ولداً ولا والداً فقد مات عن ذهاب طرفيه فسمي ذهاب الطرفين كلالة انظر كتب الفقهية قال ابن الاعسم:

اذا الكلالات الثلاث اجتمعت ✡ كلالة لاب منها منعت

و اقتصرت كلالة الام على ✡ سدس او الثلث على ما فصلا

واعطى الباقي الذي قد انتسب ✡ من الكلالات بام وبأب

و هذه القسمة لامحالة ✡ جارية في مطلق الكلالة

ثم قال تطلق الكلالة على مطلق القرابة عدا الوالد والولد ومراده هنا الاخوة والاخوات .

[الكلام] بالفتح القول والتلفظ والتكلم عبارة عن اصوات متتابعة بمعنى مفهوم وهو المعنى القائم بالنفس و في اصطلاح النحاة هو اسم لما تركب من مسند و مسند اليه وليس هو عبارة عن فعل المتكلم وربما جعل كذلك- وقال بعضهم الكلام ينقسم الى مفيد وغير مفيد انما اراد لفظ المفيد لان النحاة يقولون الكلام لا يكون الا مفيداً قال ابن مالك

كلامنا لفظ مفيد كاستقم ✡ واسم وفعل ثم حرف الكلم

واحده كلمة و القول عمّ ✡ وكلمة بها كلام قد يؤمّ(١)

و قد يطلق و يراد به ما يتكلم به قليلا كان او كثيراً و فى اصطلاح النحاة لفظ تضمن كلمتين بالاسناد مقصدا لذاته اولا (فح) بين الكلام والجملة ترادف ، واما كلام اللفظى فهو المركب من الالفاظ والحروف الدالة على معنى فى نفس المتكلم ، واما الكلام النفسى فهو معنى فى نفس المتكلم تدل عليه العبادة او الكتابة او الاشارة ،و المراد بالمعنى مايقابل النظم والالفاظ لامافيه مقابل الذات قال الشاعر :

ان الكلام لفى الفؤاد وانما ✡ جعل الفؤاد على اللسان دليلا

وهل يطلق الكلام على المعانى النفسانية اطلاقاً حقيقياً ام هو مجاز قولان اصحهما الثانى وقولهم والله تعالى متكلم والمراد به الحروف المسموعة المنتظمة انه اوجد فى بعض الاجسام كما اوجد فى الشجرة التى كلمت بها موسى عليه السلام ومازعم انه متكلم بلسان وشفتين بديهى البطلان

---

(١)وفى معجم الادباء ج١٤ ص٣٩ عن ابى الاسود الدؤلى قال دخلت على علىّ عليه السلام فرأيته مطرقاً مفكراً فقلت فيم تفكّر ياامير المؤمنين قال انى سمعت ببلدكم هذا لحناً فأردت ان اصنع كتاباً فى اصول العربية فقلت ان فعلت هذا احييتنا و بقيت فينا هذه اللغة (ثم) أتيته بعد ايام فالقى الىّ صحيفة فيها .

بسم الله الرحمن الرحيم الكلام كله اسم وفعل وحرف ، والاسم ما أنبأ عن المسمى والفعل ما انبأ عن حركة المسمى . و الحرف ما أنبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل (ثم) قال لى تتبعه و زد فيه ما وقع لك واعلم ياابا الاسود ان الاشياء ثلاثة ـ ظاهر ، ومضمر وشيىء ليس بظاهر ولامضمر (ثم) قال فجمعت منه أشياء وعرضتها عليه وكان من ذلك حروف النصب فكان منها ان وأن وليت ولعل وكان و لم اذكر لكن فقال لى لم تركتها فقلت لم احسبها منها فقال بل هى منها فزدها فيها و قال ابو القاسم قوله عليه السلام الاشيا ثلاثة ظاهر ومضمر وشيء ليس بظاهر ولا مضمر ـ فالظاهر رجل وفرس وزيد وعمرو. وماأشبه ذلك المضمر نحو اناوانت ، والتاء فى فعلت و الياء فى غلامى ، والكاف فى ثوبك، وما اشبه ذلك و(اما) الشيء الذى ليس بظاهر ولامضمر فالمبهم نحو هذا وهذه و هاتا و هاته ومن ومن وماوالذى واىّ وكم ومتى واين وماأشبه ذلك .

لانه لوكان كذلك لكان ذاحاسة ولو كان ذاحاسة لكان جسماً ولو كان جسماً لكان محدثاً وهو محال ، وكذا مازعمه بعضهم من ان الكلام معنى قائم بالنفس ليس بامر و لانهى ولاخبر ولا استخبار ـ وكلام الله تعالى حادث بدليل قوله (ومايأتيهم من ذكر من الرحمان محدث) الاية والمراد بالذكر هوالقرآن بدليل قوله (وانه لذكر لك ولقومك) .

واما ثواب الكلام و القول واللفظ فى اعمال الحسنة فحسن بخلاف اللغويات و المهملات بل والمباحات سيما فى اعمال القبيحة فهو قبيح مذموم وعن الصادق عليه السلام قال لاتزال العبد المؤمن يكتب محسناً مادام ساكتاً فاذا تكلم كتب محسناً او مسيئاً ويجيء الكلام بمعنى الصمت وهو وقار ومنجاة ، وكثرة الصمت وقار ، وكثرة الكلام يمل السمع ، وكثرة المال يفسد القلوب ـ ومر علي بن ابى طالب عليه السلام برجل يتكلم بفضول الكلام فوقف عليه ثم قال يا هذا انك تملى على حافظيك كتاباً الى ربك فتكلم بما يعينك و دع مالا يعينك قال الشاعر بالفارسية :

فرستاده باید که دانا بود ✡ بگفتن دلیر توانا بود
فرستاده باید فرستادهٔ ✡ جهان دیده مرد آزادهٔ
ازوهرچه پرسند گوید جواب ✡ بنوعیکه باشد طریق صواب
سخنهای خویش آشکارا کند ✡ بد انسانکه مجلس تقاضا کند
بساکس که ازیك حدیث درشت ✡ بهمزد جهانی و خلقی بکشت
یکی دیگر از گفتهٔ دلپسند ✡ میان دوصد طرح باری فکند
چه خوش گفت دانای آموزگار ✡ مکن بد که بدبینی ازروزگار

وعن علي عليه السلام قال تعرف خساسة المرء بكثرة كلامه فيما لا يعينه واخباره عما لا يسال عنه ، وقال كلام العاقل قوت ، وجواب الجاهل سكوت ، وكلام الرجل ميزان عقله ، وقال كلامك محفوظ عليك مخلد فى صحيفتك فاجعله فيما يزلفك واياك ان تطلقه فيما يوبقك وقال القول الحسن يثرى المال وينمى الرزق و ينسى فى الاجل و يحبب الى الاهل و يدل اى الجنة وقال فى الديوان :

فلاتكثرن القول فى غيروقته ✡ وادمن على الصمت المزين للعقل

يموت الفتى من عثرة بلسانه ✡ وليس يموت المرء من عثرة الرجل
فلاتك ميثاقاً لقولك مفشياً ✡ فتستجلب البغضاء من زلة النعل

وروى الصدوق فى المجالس ص٦٧ س١٤ عن على عليه السلام قال جمع الخير كله فى ثلاث خصال النظر والسكوت والكلام فكل نظر ليس فيه اعتبار فهو سهو، وكل سكوت ليس فيه فكرة فهو غفلة وكل كلام ليس فيه ذكر فهو لغو فطوبى لمن كان نظره عبرة وسكوته فكرة وكلامه ذكر وبكى على خطيئته وامن الناس من شره ، وفى مج٥٠ ص١٨٢ س١٧ قال قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصيام والقيام قالوا بآبائنا وامهاتنا يارسول الله هؤلاء اولياء الله قال ان اولياء الله سكتوا فكان سكوتهم فكراً وتكلموا فكان كلامهم ذكراً ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة لولا الاجال التى قد كتب عليهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم خوفاً من العذاب وشوقاً من الثواب ، وقال الزمخشرى فى ربيع الابرار باب٢١ كان واصل بن عطاء ياتى مجلس الحسن فى اوائل الناس وينصرف فى اواخرهم وهو لا يتكلم فيه بكلمة قط وكان عمرو بن عبيد لا يكاد ان يتكلم فان تكلم لم يكد يطيل وقيل انما يهلك الناس فى فضول الكلام و فضول المال وكانوا يتعلمون السكوت كما يتعلمون الكلام قال الشاعر :

لعمرك ان الحلم زين لاهله ✡ وما الحلم الا عادة وتحمل
اذا لم يكن صمت الفتى من قدامة ✡ وعى فان الصمت اهدى واسلم

اقول قال الاستاد الشيخ محمد حسين الشهير بالكنپاهانى الاصبهانى فى آخر مجالس بحثه بالنجف الاشرف سنة ١٣٥٥ اناحضرت البحث فى مجالس المشايخ العظام منهم الآخوند محمد كاظم الخراسانى صاحب الكفاية ولم اتكلم فى مجالس الدرس والمباحثة الا كان يوماً من الايام ولى مسئلة مشكلة تخطر ببالى فلما قام الاستاد من مجلس البحث سالت منه فى الطريق ومثل هذا المثال لجماعة الذين تتكلمون فى مجلس البحث كثيراً فتامل وصحب رجل الربيع بن خثيم فقال انى لارى الربيع لم يتكلم منذ عشرين سنة الا بكلمة تصعد وكان لا يتكلم فى الفتنة فلما قتل الحسين عليه السلام قالوا ليتكلمن اليوم فقالوا يا ابا يزيد قتل

الحسين فقال اوقد فعلوا (اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون) ثم سكت وكان يقول ان شاء ذكر ربه وهو ضام شفتيه وسمع رجلا يتكلم فقال له اسكت فما ازعم ان متكلما تبر أو قيل طوبى لمن امسك الفضل من كلامه وانفق الفضل من ماله، وفي رواية عجبت من ابن آدم وملكاه على نابيه فلسانه قلمهما وريقه مدادهما كيف يتكلم فيما لا يعنيه، وقال لا تكثروا الكلام في غير ذكر الله فان كثرة الكلام في غير ذكر الله يقسو القلب ولكن لا يعلمون وان ابعد الناس من الله القلب القاسي ، و قال لقمن لابنه لان تكون اخرس عاقلا خيراً لك من ان تكون نطوقاً جاهلا، وقيل تمسك باطراف السكوت . وقف مطية الكلام، وقيل الكلمة اسيرة في وثاقها . ولما قال الله تعالى لنوح عليه السلام اني اعظك ان تكون من الجاهلين قال نوح استحييت من ربي فنكست راسي اربعين سنة حياء من ذلك القول واجتمع اربعة من الملوك فتكلموا فقال ملك الفرس ماندمت على مالم اقل مرة وندمت على ما قلت مراراً ، و قال قيصر انا على رد مالم اقل اقدر مني على ردما قلت ، و قال ملك الصين مالم اتكلم بكلمة ملكتها فاذا تكلمت بها ملكتني ، و قال ملك الهند العجب ممن يتكلم بكلمة ان رفعت الى السماء ضرت (خرت) وان لم ترفع لم تنفع ،وقيل الكلام مثل الدواء ان اقلت منه نفع وان اكثرت منه قتل وقال لقمن لابنته اذا افتخر الناس بحسن كلامهم فافتخر انت بحسن صمتك

اصم عن الكلم المحظات ✡ واحلم والحلم بي اشبه
واني لاتركت جل الكلام ✡ لئلا اجاب بما اكره
اذا ما خبرتم سفاه السفيه ✡ علي فاني انا الاسفه

وقيل لرجل ان نفسي قد ذلت بصيام هذا اليوم الشديد الحر البعيد الطرفين ولم تذل بترك الكلام في مالا يعنيني، وقيل قبح اكثار تنسط حواشيه وتنقبض معانيه لا يرى له امد ولا ينتفع به احد وقال اعرابي نحن امراء الكلام فينا وشجت عروقه ولنا تعطفت اغصانه وعلينا تهدلت ثماره، وقال المهدي للربيع اخبرني ان ارق بيت قالته العرب قال بيت امرء القيس وقال ذرفت عيناك) فقال هذا بيت قد داسته العرب ولكن

ومما شجاني انها يوم اعرضت ✡ تولت وماء العين في الجفن حائر

فلما اعادت من بعيد فنظرة ✡ الى التفاتة اسلمته المحاجر

وقيل ان الكلام الطيب حول العرش دوياً كدوى النحل وقيل العجلة قيد الكلام وقال على اللسان سبع ان خلى عنه عقر ومعيار اطاشه الجهل وارجحه العقل وقال معوية لرجل بلغنى انك لهجت بقول الشعر وقال هوذاك قال فاياك والمدح فانه طعمه الوقاح من الرجال ، واياك والهجاء فانك تحنق به كريماً وتستشير به لئيماً واياك والتشبب بالنساء واياك ان تفضح الشريفة وتعرف العفيفة ولكن افخر بمفاخر قومك وقل من الاشعار ما تزين به نفسك وتؤدب بصغرك وقيل لاعرابى ما بال مراثيكم اجود فقال لانا نقولها واكبادنا محترق وسمع خالدين صفوان مكثاراً يتكلم فقال يا هذا ليست البلاغة بخفة اللسان ولا بكثرة الهزيان ولكنها اصابة المعنى والقصد الى الحجة ، وقال لاتكون بليغاً حتى تكلم امتك السوداء فى المليلة فى الحاجة المهمة بما تتكلم به فى نادى قومك واما اللسان عضوا ذا مرنته مرن واذا اهملته حار وقيل من كثر كلامه كثر سقطه وقسى قلبه ومن قسى قلبه قل ورعه وقيل لرجل ما احسن كلامك لولا انك تكثر ترداده قال اردده حتى يفهمه وقال خير الكلام حمد من خلق ورزق وانطق ووفق وكان ايوب يقول ما احد سمع كلام الحسن الا ثقل عليه كلام الرجال وعده ، وقال الاحنف ما سمعت كلام ابى بكر حتى مضى وكلام عمر حتى مضى وكلام عثمان حتى مضى وكلام على حتى مضى لا والله ما رايت فيهم ابلغ من عايشة وقيل اذا اراد المتكلم بكلامه غير الله زل عن قلوب جلسائه كما يزل الماء على الصفا وقال دع الكلام وانت عليه قادر وقال على عليه السلام واذا هممت بالقول فى الباطل فاجعل مكانه التسبيح ، وكلم ابا مسلم بعض قواده فلحق فقال الا تنظروا فى العربية قال ان من نظر فيها قل كلامه ، وقال ويحك لان يقل كلامه بالصواب خير من ان يكثر بالخطاء وقال عليه السلام شعر لا تبدان بمنطق فى محفل قبل السؤال فان ذاك يشنع وقال نعم القرين الصمت وبئس الصاحب الكلام ما ندم ساكت الا قليلا ولا اغتبط متكلم الا قليلا والسكوت سلامة والكلام ندامة واستعينوا على الكلام بالصمت وعلى الصواب بالفكر وعلى صحة الفكر بالخلوة وقيل الندم على السكوت خير من الندم على الكلام ، وقال على عليه السلام خير الكلام ما دل وجل وقل ولم يمل وكثرة المقال تمل السمع وقال حكيم الكلام

يحتاج الى ثلاثة اشياء مكان وزمان وانسان وقال الكلام المهذب كالسيف المجرب وقيل من اقبح الكلام منادمة اللئام، وقيل قول لا يدفع البلاء وقول نعم يزيد النعم :

وروى الكليني ره في الكافي والمرآة ج٢ ص١٢٣ باب الصمت عن ابي الحسن عليه السلام قال من علامات الفقه العلم والحلم والصمت ان الصمت باب من ابواب الحكمة يكسب المحبة وانه دليل على كل خير، وعن الصادق عليه السلام قال لغلامه يا سالم احفظ لسانك تسلم وتعز ولا تحمل الناس على رقابنا، وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال امسك لسانك فانها صدقة تصد بها على نفسك، وعن لقمان قال لابنه ان كنت زعمت ان الكلام من فضة فان السكوت من ذهب، وعن ابي ذر قال ان هذا اللسان مفتاح خير ومفتاح شر فاختم على لسانك كما تختم على ذهبك وورعك، وعن علي بن الحسين عليه السلام قال لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كل صباح فيقول كيف اصبحتم فيقولون بخير ان تركتنا، وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال احفظ لسانك فانه يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئاً من الجوارح فيقول له اي رب عذبتني بعذاب لم يعذب به شيئاً - ويقول له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها فسفك بها الدم الحرام وانتهك بها الفروج الحرام، وقال ان كان في شيء من الشوم ففي اللسان - وكان الرجل في بني اسرائيل اذا اراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنين، وقال صلى الله عليه وآله وسلم من راى موضع كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه كما اشرنا الى بعضها في ج٢٠ ص٢٣٥ وفي ج٢٣ ص٢٦٩ في فيض الكاشاني .

[كلام] النفس والنفسي هو كل يحصل في النفس من حيث يدل عليه بعبارة او اشارة او كناية هو كلام النفس سواء كان علماً او ارادة او اذعاناً او خبراً او استخباراً او غير ذلك وليس كلام النفس نوعاً من المعاني مغايراً لما هو حاصل في النفس و كلام الرجل ميزان عقله - وعلم الكلام تقرير اصول الدين بالفلسفة العقلية التي قاعدتها علم المنطق وعلوم الاوائل ، و بعبارة اخرى علم يقتدر به على اثبات العقائد الدينية بايراد الحجج عليها او دفع الشبة عنها ، وموضوعه ذات الله تعالى وصفاته وغير ذلك .

[كلام] بالضم قلعة قديمة في جبال طبرستان في ايام الاكاسرة ملكها الملاحدة (جم) ج ٧ ص ٢٧٢ (كلامين) من قرى زنجان منها عبدالصمد بن الحسين بن عبدالغفار

المعروف بابن البديع مات سنة ٥٨١ .

[الكلب] بالفتح حيوان من السباع شديد الرياضة كثير الوفاء و شم الرائحة الجيفة احب اليه من اللحم الغريض وله عداوة مع الضبع يأكل لحمه اذا صاده و من طبعه يحرس صاحبه و يحمى حرمه شاهداً و غائباً وهو ايقظ الحيوان عيناً وغالب نومه بالنهار، ومن طبعة البسبسة والترضى والتودد والتألف ويقبل التأديب والتعليم ويصبر على الجوع والعطش ويقتل كل شىء عضته الاالانسان فانه قد يعالج فيسلم، والكلب على نوعين اهلى وسلجوقى تنسب الى سلجوق اليمن قال الشاعر .

الكلب احسن عشرة ✡ وهو النهاية فى الخساسة
ممن ينازع فى الريا -✡- سة قبل اوقات الرياسة
لكلب الناس ان فكرت فيه (وله) اضر عليك من كلب الكلاب
لان الكلب لا يؤذى جليساً ✡ وانت الدهر من ذا فى عذاب
ليت الكلاب لنا كانت مجاورة (وله) وليتنا لا نرى ممن نرى احدا
ان الكلاب لتهدى فى مرابضها ✡ والناس ليس بهاد شرهم ابدا

وفى البحار ط١ ج ٥ ص ٥٦ وفى العلل ط٢ ص ١٦٩ سئل النبى ﷺ مما خلق الله تعالى الكلب قال خلقه من بزاق ابليس لما اهبط الله آدم وحواء الى الارض اطلبهما كالفرخين المرتعشين فعدا ابليس الى السباع وكانوا قبل آدم فى الارض فقال لهم ان طيرين قد وقعا من السماء لم يرى الراؤن اعظم منهما تعالوا فكلوهما فتعادت السباع معه و جعل ابليس يحثهم و يصيح و يعدهم بقرب المسافة فوقع من فيه من عجلة كلامه بزاق فخلق الله تعالى من ذلك البزاق كلبين احدهما ذكر والاخر انثى فقاما حول آدم وحواء - الكلبة بجدة و الكلب بهند فلم يتركا السباع ان يقربوهما ومن ذلك اليوم الكلب عدو السبع والسبع عدو الكلب، وفى حديث آخر قال لما وكب نوح عليه السلام السفينة القى الله تعالى السكينة على مافيها من الدواب والطير و الوحش فلم يكن شىء منها يضر شيئاً كانت الشاة تحتك بالذئب والبقرة تحتك بالاسد والعصفور يقع على الحية فلا يضر شىء شيئاً ولا يهيجه ولم يكن فيها ضجر ولا صخب ولا سبة ولا لعن قد

اهمتهم انفسهم و اذهب الله عزوجل حمة كل ذى حمة فلم يزالوا كذلك فى السفينة حتى خرجوا منها الحديث . قال الشاعر:

تخيّرت من الاخلاق ما ينفى من الكلب ✡ فان الكلب مجبول على النصرة والذب
وفى يحفظ الدار وينجيك من الكرب ✡ فلو اشبهته لم تك طاعوناً على القلب

قيل ما بال الكلب يشغرای يرفع رجله اذا بال فقيل يخاف ان يتلوّث دراعته قال اذا نح كلب على رجل بالليل والح عليه ولاحارس ولاسبيل الى الفراد فدوائه ان يقعد بين يديه فانه اذا رآه كذلك شغر عليه ولم يهجه وقيل مس ولمس احداظفاره على الاخرى وعن على عليه السلام قال الكلبة كانت من ضعفة الجن فاذا غشيكم منها شيء فالقوه اليه شيئاً اواطردوه فان لها انفس سوء ، وقيل الكلبة تحيض فى كل سبعة ايام واكثر ماتضع اثنى منه عشر جروا وقيل تحمل انثى فى ستين يوماً وتضع جروها عمى فلا تفتح عيونها الا بعد اثنى عشر يوماً والذكر منه تنزو اذا كمل له سنة والتفصيل فى حياة الحيوان للدميرى ط مصر ج٢ص ٢٧٨ وقال السيوطى فى الكنز ط ايران ص٩٧ س٣٠ قيل ان الكلب اذا شرب مرقة طبيخ الهليون مات وفى دائرة الوجدى ج٨ ص ١٦٢ .

[كلب] بن ماجد العامرى العقيلى شاعر هو غير ابن وبرة الجاهلى (قاموس الاعلام

[الكلبى] منسوب الى قبيلة بنى كلب وهم جماعة(١) منهم ابو المنذر هشام بن ابى النضر محمد بن السائب الكوفى يعرف بابن الكلبى النسابة الامامى كان اعلم الناس بعلم الانساب توفى سنة ١٤٦ بالكوفة كما ذكره ابن خلكان فى الوفيات ط مصر ص٤٩٣ وص٧٠٤ مع سلسلة نسبه الى ثور بن كلب وبنوه السائب، وعبدالرحمن . وعبيدالذين

(١) وفى قاموس تراجم الاعلام ج٦ ص ٨٩ قال الكلبى يطلق على ابراهيم بن خالد ، واحمد بن الحسن . واحمد بن يوسف ، وجابر بن على . وجعفر بن محمد . وجعفر بن يوسف ، والحسن بن على ، و الحسن بن يوسف ، و حنظلة بن صفوان ، ودحية بن خليفة ، وعبدالله بن محمد . وعطية بن الاسود ، وعلى بن الحسن ، ومحمد بن احمد ، ومحمد بن السائب ، و محمد بن محمد ، وهشام بن محمد (ثم) قال وكلبى ابن ماجد العامرى لعقيلى والكبيون هم يصيريون .

شهدوا الجمل وصفين مع علي عليه السلام وابوه شهد الجماجم وحفيداه سفيان ، ومحمد ابنا السائب وفي دائرة الوجدي ج٨ص١٦٩ ابو النصر بالصاد اشتباه وقد يطلق الكلبي على ابراهيم بن يحيى بن عثمان، واسامة بن زيد، واسماعيل بن عمر بن ابان ، والحسن بن علوان . وخالد بن كلثوم النحوي ، وعلي بن الحسن ، ووهب بن عبدالله شهيد الطف ويحيى بن محمد بن عليم ، وذكره ابن حجر في لسان الميزان ج٦ ص١٩٦ والخطيب في تاريخه ج١٤ص٤٥ والقمي في الكنى والالقاب ج٣ص٩٥ (الكلبيون هم نصيريون .

[الكلثوم] بضم الكاف والمثلثة بينهما لام ساكنة الكثير لحم الخدين والوجه و اسم جماعة منهم (كلثوم) الاقمر الوادعي اخو علي تابعي يحتمل اتحاده مع ابن جبر ابي جبر البصري والخزاعي الكوفي (كلثوم) بن جوشن القشيري الرقي تابعي هو غير ابن حصين الغفاري الصحابي ابي رهم (كلثوم) بن زياد قاضي دمشق عامي هو غير ابن زيد الامامي وغير ابن عبدالمؤمن الحراني الامامي .

[كلثوم] بن علقمة بن ناجية الخزاعي المصطلقي صحابي وفد على النبي صلى الله عليه وآله مع عشرين في قومه (كلثوم) بن عمرو العتابي بالفتح وشد المثناة الشامي ابو عمرو شاعر اديب مصنف كان حسن الاعتذار في رسائله وشعره يشبه المحدثين بالنابغة في الجاهلية صحبت البرامكة والمأمون قيل له لو تزوجت فقال اني وجدت مكابدة العفة خير من الاحتيال لمصلحة العيال والتفصيل في معجم الادباء ج١٧ ص٢٦ وفي فهرس ابن النديم ص١٧٥ والخطيب في تاريخه ج١٢ ص٤٨٨ قال حدثني كلثوم بن عمرو بن كلثوم التغلبي قال انشدني ابي عن جده كلثوم بن عمرو انشده لنفسه :

انى لاخفي من علمي جواهره ✡ كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا
ورب جوهر علم لو ابوح به ✡ لقيل لي انت ممن يعبد الوثنا
ولاستحل رجال دينون دمي ✡ يرون اقبح ما يأتونه حسنا
وقد تقدم في هذا ابو حسن ✡ اوصى حسيناً بما قد خبّر الحسنا

[كلثوم] بن محمد بن ابي سدرة الحلبي عامي هو غير ابن مرثد الكوفي الراوي عن المنصور (كلثوم) بن عياض القشيري امير الافريقية هو غير ابن وبرة الجاهلي.

[كلثوم] بن هدم بالفتح ثم السكون وميم ابن امرء القيس هوالذى نزل عليه النبى ﷺ حين قدم المدينة حسن (الكلح) الضبى امير الرجالة يوم صفين فى جيش على عليه السلام حسن (الكلحم) بكسر الكاف والخاء التراب .

[كلدة] بالتحريك ابن حنبل او ابن عبدالله بن حنبل الجمحى ابو عبدالله تابعى لا باس به

[گلستان] و گلستانة بضم الكاف و كسر اللام كلمة فارسية لقب شرفشاه بن عباد بن ابى الفتوح محمد بن ابى الفضل والحسين بن على بن الحسن بن القاسم بن محمد ابن القاسم بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام وحيدر بن محمد بن حيدر بن اسماعيل ابن على بن الحسن بن على بن شرفشاه الحسنى المتوفى سنة ٧٧٩ و مجد الدين عباد ابن احمد بن اسماعيل بن على بن الحسن بن على بن شرفشاه القاضى باصبهان ، وابنه يحيى ، وحفيده مجدالدين عباد بن يحيى بن عباد المتوفى سنة ٧٩٠ وابنه ابوالفتح نظام الدين ، و بنته همايون امها فاطمة بنت محمد بن محمد الاصبهانية ، و منهم علاء الدين الميرزا محمد اخو الزوجة المجلسى (ره) المتوفى سنة ١١٠٠ وغيرهم المعروفون بسادات كلستانه باصبهان .

[كلطة] بن الفرزدق اخوحبطة ولبطة كانوا من شعراء الشيعة كمامر فى ج٢٣ ص١٩٠ (ن) ج٣ ص ١٨٥ (كلكلته) هى عاصمة بلاد الهندية مدينة مستطيلة انظر دائرة الوجدى ج ٨ ص ١٧٣ وبستان السياحة وغيرهما من كتب البلدان

(الكل) بالضم و شد اللام المجموع لفظه مفرد و معناه جمع والكلى الافرادى شامل للافراد على سبيل البدل يعنى على الافراد و هو من الالفاظ الغيبية اضيف ويتعدّى الى غيره واذا دخل التنوين على مدخوله فهو افرادى ، وقد يكون للتكثير والمبالغة دون الاحاطة والكل فى مقابل الجزء والكلى فى مقابل الجزئى معروف كما ياتى قال شيخنا البهائى فى وصف الرواة :

كل جميل جميل ✡ كل حميد حميد ✡ كل صفوان صاف ✡ كل عبد السلام صالح
غير عبدالسلام بن صالح ✡ كل طلحة طالح ✡ كل يعقوب بل خيبة ✡ الا يعقوب بن شيبة
كل عاصم حسن ✡ الا عاصم بن حسن ✡ كل شعيب بلاعيب ✡ كل سالم غير سالم

ونحن نذكرهنا معنى كل شيء بنحو الاجمال على ترتيب الحروف نبدء بحروف الهجاء ويجيء (كل) منها على معان منها معنى صفة من اوصاف الله عزوجل فنقول :

(كل) الالف لا يقبل الحركة فاذا قبل الحركة فهو همزة احد معانيها هو الله الذى لااله الا هو (الباء) هو باق بعد فناء خلقه (التاء) هو التواب الذى يقبل التوبة من عباده (الثاء) هو الثابت الكائن الذى يثبت الذين آمنوا بالقول الثابت.

[الجيم] هوجل ثناؤه وتقدست اسماؤه .

[الحاء] هوحق حى حليم (الخاء) هوخبير بما يعمل العباد .

[الدال] هو ديان يوم الدين (الذال) هوذوالجلال والاكرام .

[الراء] هوالرؤف بعباده (الزاى) هوزين المعبودين .

[السين] هوالسميع البصير (الشين) هوالشاكر لعباده المؤمنين .

[الصاد] هوالصادق الوعد والوعيد (الضاد) هوالضار النافع .

[الطاء] هوالطاهر المطهر (الظاء) هو المظهر لآياته .

[العين] هو عالم بعباده (الغين) هو الغياث المستغيثين .

[الفاء] هوفالق الحب و النوى (القاف) هوقادر على جميع خلقه .

[الكاف] هو الكافى الذى لم يكن له كفواً احد (اللام) هولطيف بعباده .

[الميم] هومالك الملك (النون) هومنور و(نور) السموات و الارض من نور عرشه

[الواو] هوواحد احد فرد صمد لم يلد ولم يولد (الهاء) هوهادلخلقه .

[لاء] هو لااله الا الله وحده لاشريك له (الياء) يدالله باسطة على خلقه كما

يستفاد من قول امير المومنين عليه الصلوة و السلام المذكور فى المجمع البحرين فى مادة هجا، وفى حديث القدسى عبادى كلكم فقير الامن اغنيته، وكلكم مذنب الامن عصمته، و كلكم ضال الا من هديته، وعن على عليه السلام قال الخير كله فى ثلاث خصال النظر و السكوت و الكلام فكل نظر ليس فيه اعتبار فهوسهو ، وكل سكوت ليس فيه فكرة فهو غفلة، وكلام ليس فيه ذكر فهولغو فطوبى لمن كان نظره عبراً وسكوته فكراً وكلامه ذكراً

[كل] آت قريب فكان قد اتى (كل) آيات القرآن وعدد كلماته وحروفه قدمر في ج٢٤ ص ٣١ ، و(كل) آية فيه ذكر حفظ الفروج فهو من الزنا الا (قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم) فان المراد به الاستتار .

[كل] احوال الدنيا زلزال وملكها سلب و انتقال .

[كل] ارباح الدنيا خسران (كل) ارض لا تنبت شيئاً فهي ميتة .

[كل] ارض يحوطها حائط فيها اشجار فهي بستان وبوستان .

[كل] اسم آخره تاء التأنيث جاز ترخيمه والعلمية والزيادة غير مشروطين فيه

[كل] اسم اجتمع فيه ثلاث آيات اولاهن ياء التصغير تحذف احدها .

[كل] اسم اختص بالمؤنث مثل انان وعنان وضبع فان هاء التأنيث لا تدخل عليه .

[كل] اسم اعجمي كان اكثر من ثلاثة احرف كابراهيم واسماعيل فهو غير منصرف.

[كل] اسم ثلاثي اذا حذف احد حروفه يجب في التصغير ردها فيه.

[كل] اسم جنس معرّف بالالف و اللام اذا غلب استعماله على شخص معين نحو النجم تدخل لامه على سبيل اللزوم (كل) اسم على وزن احمد وتغلب وعثمان فانها لا ينصرف (كل) اسم على وزن فعلول فهو مضموم الاول كاحدوثة وارجوزة .

[كل] اسم على ثلاثة احرف اوسطه ساكن كلوط فانه ينصرف .

[كل] اسم فيه سببان او اكثر فان كان العلمية شرطاً فيه يصير منصرفاً.

[كل] اسم كان اوله الاماً دخلت عليه لام التعريف فانه يكتب باللامين نحو اللحم واللبن

[كل] اسم كان مشتقاً من المصدر فهو عربي .

[كل] اسم لم يشتق فهو اعجمي .

[كل] اسم او فعل لا يتم معناه الا بانضمام شيء اليه فهو المضارع المضاف وغيره

[كل] اسم لا يجوز ان يقع صفة لاي" في النداء جاز حذف حرف النداء فيه

[كل] اسم مصدرة بالالف و اللام همزته همزة وصل كما مر في ج ٥ ص ٢٧١

[كل] اسم نكرة منتصب بعد تمام الكلام فهي الحرة.

[كل] اسم وضع لعدد مبهم مثل كم وكذا وغيرهما فهو كناية

[كل] اسم وقعت في آخره الف مفردة فهو المقصور.

[كل] اسم وقع الابن والابنة وصفاً له وكان بين العلمين يحذف التنوين منه

[كل] الف اصلها واو او ياء فهي المحمولة (كل) الف لاشباء الفتحة فهي المجهولة

[كل] امرء طالب امنيته ومطلوب منيته (كل) امرء على ماقدم قادم وبما عمل مجزى

[كل] امرء لاق حمامه يلقى بما عمل ويجزى بما صنع وكل امرء يميل الى مثله

[كل] امرأة عفيفة متزوجة فهي محصنة، وان لم يبتكرها اى لم يجامها رجل فهي بكر

[كل] امر تعسر النجاة منه فهو في ورطة ، و(كل) امر منقطع عن الخير فهو ابتر

[كل] امة جاثية فان معناه تجثو على ركبها (كل) انسان مؤاخذ بجناية لسانه وبده

[كل] باطن غير الله ظاهر (كل) برى صحيح (كل) بلاء دون النار عافية (كل) بيض يكتب بالضاد الابيض النمل فانه يكتب بالظاء (كل) ثابت في المكان فهو راسخ وراكد

[كل] ثوب عريض فهو رفرف (كل) جار ومجرور اذا وقع حالا او خبراً او صلة او صفة فانه يتعلق بمحذوف واذا وقع بعد النكرة يكون صفة وبعد المعرفة يكون حالا منها.

[كل] جاهل مفتون (كل) جسم يعمل منه الصانع وفيه صنعة كالخشب للنجارة.

[كل] جلد مدبوغ فهو سبت (كل) جليل نفيس فاخر من (كل) جزء من اجزاء الكلام ثابت الرجال والنساء وغيرهم فعبقري (كل) جماعة امرهم واحد فهي معشر.

[كل] جمع اذا كان عين مفرده ياء فانه يقرء جمعه بالهمزة (كل) جمع بعد ثانيه الف فهو خماسي فلا ينصرف وكذا السداسي نحو دنانير (كل) جمع تغير فيه نظم واحده فهو جمع تكسير (كل) جمع ثالثه الف فانه يكسّر الحرف الذي بعدها (كل) جمع حروفه اقل من حروف واحده فانه جاز تذكيره (كل) جمع كان فيه تاء زائدة فرفعه بالضم ونصبه وجره بالكسر (كل) جمع مصحّح مذكراً كان او مؤنثاً فهو من اوزان القلة (كل) جمع مكسر كالاسد والابيات فهو نظير الفرد في الاعراب (كل) جمع مؤنث الا ماصح بالواو والنون فيمن يعلم يقول جاء الرجال وجاء النساء (كل) جمع مؤنث وتأنيثه لفظي لان تأنيثه بسبب انه بمعنى الجماعة وتأنيث الجماعة لفظي (كل) جمع من غير الانس والجن والملائكة والشياطين يقال بنات عرس وبنات نعش (كل) جملة اخرجت الحكم المفاد بها عن موضوعه

فهى مجاز (كل) جملة خبرية بعد نكرة محضة صفة وبعد معرفة محضة حال (كل) جملة كان الحكم الذى دلت عليه فهى حقيقة (كل) جنس يميل الى حسنه (كل) جوهر من جواهر الارض كالذهب و الفضة و غير ذلك فهو فلذ .

[كل] حاجز بين الشيئين فهو برزخ (كل) حامل ضربها الطلق فهى ماخض

[كل] حجر يستخرج منه شىء فهو جوهر (كل) حرام قبيح الذكر يلزم منه العار

(كل) حرف من حروف الجر يضاف الى ماء الاستفهامية فان الفه تحذف فرقاً بينها وبين ماء الموصلة كمم وبم وامثال ذلك .

(كل) حرف من حروف المعجم كلها مؤنثة (كل) حرف زيد فى اسم فهو قائم مقام اعادة الجملة مرة اخرى (كل) حرف كان له معنى متبادر كالاستعلاء فى على ثم استعمل فى غيره فانه لا يترك ذلك المعنى المتبادر بالكلية بل يبقى فى الجملة .

(كل) حريص فقير (كل) حسن نضير فهو بهار (كل) حسنة لا يراد بها وجه الله فعليها قبح الريا وثمرتها قبح الجزاء (كل) حلقة من سوار وقرط وخلخال فهى برة .

(كل) حكم وارد على مدلوله الا ان يراد به اللفظ .

(كل) حنطة تنبت فى الارض السهلة بثينة اى الحنطة الجيدة (كل) خارج عن امر الله فهو فاسق (كل) خرق ممدود بين السماء والارض (كل) دخان يسطع من ماء حار فهو بخار (كل) داء يداوى الاسوء الخلق (كل) دواء يؤخذ غير معجون فهو سفوف

(كل) دهن عصر من حب فهو سليط (كل) ذى مرتبة سنية محسود (كل) ذى سم يقتل فهى هامة والجمع الهوام (كل) راض مستريح (كل) رافع راسه فهو سامد

(كل) الرضا فى القناعة (كل) سر عند الله علانية (كل) سرور متنغص (كل) ريحان فى القرآن فهو رزق (كل) ريح لا تتحرك الشجر فهو نسيم (كل) سحت حرام (كل) سكينة فى القرآن فهى طمأنية الا التى فى قصة طالوت فانها شىء كراس هرة (كل) سورة من القرآن بمنزلة درجة رفيعة (كل) سورة ذكر فيها الحدود والفرائض فهى مدنية (كل) سورة فيها قصة آدم مكية الا البقرة (كل) سورة فيها ذكر المنافقين فهى مدينة الا العنكبوت .

[كل] شراب مغط للعقل فهو خمر (كل) شره معنى (كل) شفاء الى رخاء

[كل] شيعة من كل امة شاعت دينا من شعائر الله تعالى من اعلام دينه التي شرعها الله تعالى

[كل] شهر من الشهور مذكر (كل) شيء اسرعت فيه فقد خدمته (كل) شيء اسكت به الصبيان فهو سكتة بالضم (كل) شيء بلغ الحد فقد انتهى .

[كل] شيء تحتفره الهوام والسباع لانفسها فهو حجر بالضم (كل) شيء تحرك وزال عن مكانه فهو الزائل (كل) شيء تم فهو بدر والبدرة عشرة آلاف درهم (كل) تناهى في جمال او نضارة فقد برع (كل) شيء جاوز الحد فهو فاحش (كل) شيء جمع بعضه الى بعض فهو مكنوز (كل) شيء خاشع لله سبحانه وتعالى خاضع له .

[كل] شيء دب على وجه الارض فهو دابة (كل) شيء ساوى شيئاً حتى يكون مثله فهو مكافئ له (كل) شيء فرشت به الدار من الحجر وغيره فهو بلاط (كل) شيء في القرآن يجيء بعيد هذا انشاالله (كل) شيء فيه حيلة الا القضاء .

[كل] شيء كثير في العدد او كبير في القدر فهو كوثر (كل) شيء لا يحسن نشره امانة وان لم يستكتم (كل) شيء من الدنيا سماعه اعظم من عيانه (كل) شيء من الاخرة عيانه اعظم من سماعه (كل) شيء لا يدوم على حاله .

(كل) شيء من متاع الدنيا فهو عرض (كل) نفيس فهو غرة (كل) شيء وصلت به الى موضع حاجة فهو سبب (كل) شيء يجيء بعد الشيء فهي خلفه (كل) شيء يحتاج الى العقل والعقل يحتاج الى الادب (كل) شيء يزداد فهو زكاة يخرج من المال .

(كل) شيء يمل ماخلا طرائف الحكم (كل) شيء يستطاع الا نقل الطباع .

(كل) شيء يعزه حين يندر الا العلم فهو يعز حين يغزر .

(كل) شيء ينبت ثم يموت من عامه فهو شجرة يقطين ويقال له القرع .

(كل) شيء ينقص على الانفاق الا العلم (كل) شيء يوضع عليه اللحم من خشب وغيره فهو الوضم بالتحريك .

(كل) صاد وقع قبل الدال يجوز ان تشمها رائحة الزاى (كل) صاع اربعة امداد

(كل) صفة تتبع موصوفها تذكيراً وتانيثاً وفرداً وجمعاً واعراباً اذا كانت فعلاله واما اذا كان وصف الشيء بفعل سببه كما يقال رجل حسن وجهه (فح) تتبعه في الاعراب

والتعريف والتنكير لاغير(كل) صلوة بعد العشاء الاخرةفهى ناشئةالليل (كل)ضارب بفيه يقال له يلدغ ،وكل ضارب بموخره يقال له ينسع وكل قابض بلسانه يقال له ينهش (كل) ضروب و وصف من الشيء فهوالنوع(كل) ضمير وقع بين اثنين مذكرومؤنث هما عبارتان عن مدلول واحد جاز فيه التذكيروالتانيث (كل) طائرليس من الجوارح يصادفهو بغاث (كل) طالب غيرالله مطلوب، وكل طامع اسيروكل طير يأوى الى شكله

(كل) ظرف اضيف الى الماضى يبنى على الفتح كيوم ولدته امه وفى التقدير جار ومجرور (كل)ظن فى القرآن يتصل بان المشددة فهو اليقين (كل) ظهر يكتب بالظاء الاظهر الجبل فانه يكتب بالضاد .

(كل)عاص متأثم كل عافية الى بلاء كل عاقل محزون ومغموم عارف يا بن آدم انما انت عدد ايام (كل) عارف مهموم عايف (كل)عالم خائف (كل)عدد مضاف وجب ان يعرف الاخير منه كثلاثة اثواب (كل)عذاب فى القرآن فهوالتعذيب الا وليشهد عذابهما فالمرادبه الضرب (كل)عز لايؤيده دين مذلة (كل)عزيز غيرالله سبحانه ذليل(كل)عضو من اعضاء الانسان زوج فهو مؤنث الاالخد والجنب والحاجب وكل فرد منها مذكر الا الكبد والكوثر والطحال كل عضو اول اسمه كاف مؤنث (كل) علم لايؤيده عقل مضلة .

[كل] عالم غيرالله تعالى متعلّم (كل) علم ليس صفة ولا مصدر ولا اسم جنس معرف بالالف واللام نحوزيد اذا وقع بلالام علماً لرجل لايدخله لام التعريف

[كل] عمل صالح قدمته الانسان فرط (كل)عمل عمل على غير مثال سبق فهو بارعة

[كل] غائب عيناً كان او معنى اذا ذكر جازان يشار اليه بلفظ البعيد نظراً الى ان المذكور غائب (كل) غالب بالشر مغلوب .

[كل]غلط يكتب بالطاء الاغلت الحساب فانه يكتب بالتاء

[كل] فحشاء فى القرآن يراد به الزنا الاقول ابليس يراد به البخل (كل) فعل آخره ياء او واواو الف يحذف اخره فى حالة الوقف .

[كل] فعل من افعال الماضى عين فعله مفتوح وفى المضارعة مكسور غالباً

[كل] فعل يتضمن ضرراً فهو جناية (كل) فعل وجد من فاعله مقدراً لاعلى

سهو ولاغفلة فهو الخلق (كل) فقر يسد الا فقر الحمق (كل) قادر غير الله مقدور .

[كل] قانط آيس (كل) قانع عفيف وغنى (كل) قريب دان .

[كل] كأس فى القران المراد به الخمر (كل) كلام سمع من النبى ﷺ من فيه فهو خبر

[كل] كلام يبلغ الانسان من جهة التحديث به فهو حديث (كل) كتاب فهو مجلة

[كل] كلمة اريد بها ماوضعت له فهى حقيقة (كل) كلمة دخلت فى كلام العرب و ليست منه فهى دخيل (كل) كلمة فيها صاد و جيم فهى فارسى معرّب كالصولنجان (كل) كلمة اذا وقف عليها اسكنت اخرها الا ما كان منوناً فانك تبدل تنوينها الفاً فى حالة النصب نحو رايت زيدا (كل) كوة غير نافذة فهى مشكاة .

[كل] لفظ اذا استعمل فيما هو موضوع له فهو حقيقة .

[كل] لفظ كان عربى الاصل ثم غيرته العامة فهو مولّد .

[كل] لفظ وضع لمعنى اسماً كان او فعلا او حرفاً فقد صار ذلك اسماً لنفس ذلك اللفظ (كل) لفظ وضع لمعنى معلوم فهو الخاص (كل) لفظة دلت على معنى مفرد بالوضع فهى كلمة وبعبارة اخرى كل منطق افاد شيئاً بالوضع فهو كلمة (كل) لوح من السفينة فهو سقيفة (كل) ما انبأ عنه الراوى بشىء عن النبى ﷺ وغيره فهو خبر

[كل] ماأتى الى شىء فهو سبيله (كل) ماأثنى الله عزوجل على نفسه فهو بالحقيقة اظهاره بفعله فحمده لنفسه بث آياته و اظهار نعمائه بمحكمات افعاله فان شهادته لنفسه احداث الكائنات الدالة على وحدانيته جل شأنه .

[كل] ما احتمل عليه حيوان من حمار اوغيره فهى حمولة .

[كل] ما اذيب من الالية فهو حم وحمة وكذا كل ما اذيب من الشحم .

[كل] ما ارتفع من ثغور تهامة الى العراق فهو نجد .

[كل] ما استقذر من العمل فهو رجس .

[كل] ما اشتق من مصادر الثلاثى لمن قام به لاعلى صيغة فاعل فهو ليس اسم فاعل بل هو صفة مشبهة اواسم تفضيل اومبالغة كحسن واحسن ومضرب .

[كل] ما القيته من الكتاب والرسالة و الاشارة و الافهام كلها وحى بالمعنى

المصدرى الى الانبياء عليهم السلام والوحى ورد ايضاً فى حق الاولياء بمعنى الافهام .

[كل] ما اهدى الى الكعبة من الانعام فهو هدى .

(كل) ماجاز ان يكون حالا جازان يكون صفة للنكرة لاالعكس

(كل) ما حجز بين الشيئين فقد حال بينهما (كل) ما حليت المرأة فهو حلى

(كل) ما خلا اليقين ظن وشكوك (كل) ما زاد على الاقتصاد اسراف .

(كل) ما سكنت اليه النفس فهومعروف(كل) مانفرت منه فهومنكر.

(كل) ما سمى فاحشةكاللواط والزنا وغيرذلك عقوبة فى الدنيا والاخرة .

(كل) ما صح ان يكون مسنداًاليه صح ان يكون موصوفاً لاشتراكها فى بعض الجهات (كل) ماض فكأن لم يكن (كل) ما عبر بعبارة قد اقترن بنفس التصور فذلك آيات الكتاب (كل) ما فارق الجسد فهو موات .

(كل) ما عمل من طين و شوى بالنار فهو خزف (كل) ما غاب عن العيون فهو غيب كل ماكان فى القرآن يا ايها الناس نزل بمكة ، وكل شىء فيه ياايها الذين آمنوا نزل بالمدينة ، وماكان من ذكر الامم والقرون والعذاب نزل بمكة - وقال السيوطى فى الاتقان ص ١٤٣ كل مافى القرآن من ذكر الاسف فمعناه الحزن الافلما آسفونا فمعناه اغضبونا ، وكل مافيه من ذكر البروج فهى الكواكب الاولوكنتم فى بـروج مشيدة فهى القصور الطوال ، وكل ما فيه من ذكر البروالبحر فالمراد بـالبحر الماء و بـالبر التراب اليابس الاظهر الفساد فى البرو البحر فالمراد به البرية والعمران ، وكل مافيه من نحس فهو النقص الابثمن بخس اى حرام ، وكل مافيه من البعل فهو الزوج الا اتدعون بعلا فهو الضم ، وكل مافيه من البكم بضم الموحدة فالخرس عن الكلام الاعمياً وبكماًوصماًفى الاسراء والنحل فالمراد به عدم القدرة على الكلام مطلقا ، وكل مافيه جثياً فمعناه جميعاً الاوترى كل امة جاثية فمعناه تجثو على ركبها ، و كل ما فيه من حسبانا فهو العدد الاحسبانا من السماء فى الكهف فهو العذاب، وكل مافيه حسرة فالندامة الاليجعل الله ذلك حسرة فى قلوبهم فمعناه الحزن ، وكل ما فيه من الدحض فالباطل الافكان من المدحضين فمعناه من المقروعين ، وكل مافيه من رجزفالعذاب الاوالرجزفاهجرفالمراد

به الضم ، وكل مافيه من ريب فالشك الاريب المنون يعنى الحوادث الدهر ، وكل صبر فيه محمود الاالولاان صبرنا عليها و اصبروا على الهتكم ، وكل صوم فيه فمن العبادة الانذرت للرحمان صوما اى صمتاً ، وكل مافيه من الظلمات والنور فالمراد الكفر والايمان الاالتى فى اول الانعام فالمراد به ظلمة الليل و النور النهار ، وكل انفاق فيه فهو الصدقة الاآتوا الذين ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا فالمراد المهر ، وكل مافيه من الحضور فهو بالضادمن المشاهدة الاموضعاً واحدا فانه بالظاء من الاحتضار فهو المنع وهو قوله كهشيم المحتضر ، وكل مافيه اليم فهو الموجع ، وكل ما فيه قتل فهو لعن ، وكل مافيه الرجز فهو عذاب ، وكل تسبيح فيه صلاة ، وكل سلطان فيه حجة ، وكل مافيه دين فهو حساب وكل ريب فيه شك الافى الطور يعنى حوادث الامور ، وكل مافيه من الريح فهو عذاب ، و كل كأس فيه هو الخمر ، وكل مافيه فاطر فهو خالق ، وكل مافيه الامر بالمعروف فهو الاسلام وكل مافيه النهى عن المنكر فهو عبادة الاوثان .

وكل مافيه من الرجم فهو القتل الا رجمتك فمعناه لاشتمنّك ورجماً بالغيب اى ظناً ، وكل مافيه من الزور فالكذب مع الشرك الامنكراً من القول وزوراً فانه كذب غير الشرك ، وكل مافيه من زكاة فهو المال الاوحناناً من لدنا وزكاة اى طهرة ، وكل مافيه من الزيغ فالميل الا واذ زاغت الابصار اى شخصت ، وكل مافيه من سخر فالاستهزاء الاسخرياً فى الزخرف فهو من التسخير والاستخدام ، وكل سكينة فيه طمأنية الاالتى فى قصة طالوت فهو شىء كرأس الهرة له جناحان ، وكل سعير فيه فهو النار والوقود الافى ضلال وسعير فهو العناء ، وكل شيطان فيه فابليس وجنوده الا و اذا خلوا الى شياطينهم ، وكل شهيد فيه من غير القتلى فمن يشهد فى امور الناس الا و ادعوا شهداء ، فهو شراكائكم ، وكل مافيه من اصحاب النار فاهلها الاوماجعلنا اصحاب النار الاملائكة فالمراد خزنتها ، وكل صلوة فيه عبادة ورحمة الاصلوات ومساجد فهى الاماكن ، وكل صمم فيه ففى سماع الايمان والقرآن خاصة الا الذى فى الاسراء ، وكل عذاب فيه فالتقذيف الاوليشهد عذابهما فهو الظرب ، وكل قنوت فيه طاعة الاكل له قانتون فمعناه مقرون ، وكل كفر فيه مال الاالذى فى الكهف فهو صحيفة علم ، وكل مصباح فيه كوكب الاالذى فى

النور فالسراج ، وكل نكاح فيه تزوج الاحتى اذا بلغوا النكاح فهوالحلم ، وكل نبأفيه خبر الاقعميت عليهم الانباء فهى الحجج ، وكل ورود فية دخول الا ولماوردماء مدين يعنى هجم عليه ولم يدخله ، وكل مافيه لايكلف الله نفساً الاوسعها فالمراد منه العمل الاالتى فى الطلاق فالمرادمنه النفقة، وكل يأس فيه قنوط الاالتى فى الرعد فهومن العلم . و كل مافيه حفظ الفرج فهو من الزنا الاقل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم المراد ان لايراوا احد ، و كل ما فيه ان الانسان كفور يعنى به الكفار ، و كل مافيه خلود فانه لاتوبة له ، و كل ما فيه يقدر فمعناه يقل ، و التزكى فى بمعنى الاسلام . وكل مافيه جعل فهو خلق ، وكل مباشرة فيه جماع ، و كل مافيه فاسق فهو كاذب الاقليلا ، و كل مافيه حنيفاً مسلماً جحاجا ، و كل طعام فيه فهو نصف صاع ، وكل مافيه قليل دون العشرة، وكل مافيه حافظوا على صلواتهم يعنى مواقيتها ، وكل مكر فيه فهو عمل (كل) ما كان له ناب ويعدو على الناس فهو سباع (كل) ما كان مفردة مشدداً ككرسى و عارية وسرية جاز فى جمعها التشديد و التخفيف (كل) ماكان من الحروف على حرفين ثانيهما الف جاز فيها المدو القصر (كل) ما كان وجودياً طارياً على عدمه اوعدمه طارياً على وجوده فهو حادث (كل) ما كان يجمع بغير و اوونون . يقال مررت برجل حسان قومه من قبل (كل) مالانطق له وفى صوته ابهام فهو بهيمة ثم اختص بذوات الاربع (كل) مالايستأنس الناس فهو وحشى و (كل) مالطف مأخذه ورق فهو سحر (كل) مال اديت زكاته فليس بكنزو ان كان مدقونا، وكل من لم تؤد زكاته فهو كنز وان كان ظاهراً (كل) مازاد على اربعة الاف فى درهم فهوكنز (كل) مالك غيرالله مملوك (كل) ماليس فيه الروح ان شئت فانث وابن شئت فذكر و كذا ما قرب من شىء (كل) ماهيجت به النار اذا و قدتها فهو حطب (كل ما يتلذذ ولايقوت به فهو فاكهة (كل)ما يتناول افرادا متفقة الحدود على سبيل الشمول فهو العام (كل) مايجب او يمتنع بالغير فهو ممكن فى نفسه (كل) مايحصل فى النفس من حيث يدل عليه بعبارة اواشارة فهوكلام النفس سواء كان علما اوارادة اوخبرااواذعاناً اواستخبارا اوغير ذلك (كل) مايحل اخذه من اموال اهل الحرب فهو فىء (كل) مايستر شيئاً فهو

خمار ويطلق على كم بالضم والشد ومنه كم القميص .

[كل] مايستر المطلوب ويمتنع من الوصول اليه فهو حجاب (كل) مايستعار من قدر بالكسر اوقصعة اوغير ذلك من الظروف فهو ماعون .

[كل] مايستلذه الانسان من صوت طيب فهو سماع (كل) مايصيد من السباع والطير فهو جارحة (كل) مايغير معنى الكلمة ويؤثر فيه من الحروف موضعه صدر الكلام.

[كل] مايقتل به فهو سلاح (كل) ما يقرن باخره فهو زوج (كل) مايمن الله به مما لا تعب فيه فهو المن (كل) ما ينبت من بذره مماله شجر له رائحة فهو ريحان وورد.

[كل] ماينسب الى الجملة باعتبار جزء اوصفة جازان يقع صفة للجملة .

[كل] مبالغ في الكبر والفساد والكفر فقد عتا .

[كل] مبتدأ اذا اضيف الى موصوف بغير ظرف ولاجار و مجرور يجوز دخول الفاء في خبره (كل) معتمد على نفسه ملقى (كل) متكبر حقير (كل) متكلم رفع صوته فهو مستهل (كل) متوقع آت (كل) متوكل مكفي (كل) مجرم في القرآن المراد به الكافر

[كل] محسن مستأنس (كل) مخلوق يجرى الى مالا يدرى (كل) مدة من الدنيا الى انتهاء (كل) حياة الى مماته وفناء (كل) مدينة جامعة فهي فسطاط .

[كل] مرتفع من الارض وغيرها فهو غرف وكل مكان مشرف فهو العليا .

(كل) مرقاة فهي عتبة (كل) مستأنس فهو مأنوس (كل) مستدبر فهو مدبر (كل) مستسلم موفى.

[كل] مسمى بالوحدة غير الله قليل (كل) مطيع مكرم (كل) معاجل يسأل الانتظار.

[كل] معتمد على نفسه ملقى (كل) معدود منقص (كل) معروف احسان .

[كل] معرفة اصله الوصف كعباس وغيره دخلته الالف واللام وكذا اذا كان اصله مصدراً وضع علماً لشخص جازان يدخل عليه (كل) مفهوم كما يصدق على الواحد من الافراد منها يصدق على كثير منها (كل) مقام قام فيه الانسان لامرما فهو موطن له .

(كل) المقتصر عليه كاف (كل) مكان يأوى اليه شيء فهو المأوى .

[كل] مكان يخطه الانسان لنفسه فهو خطة (كل) من احتاج الى شيء فهو مسكين، و(كل) من اصبح في دهرك ممن قد تراه هو من خلقك مقراض وفي وجهك مرآة .

[كل] من اسلم لله ولم ينحرف عنه شيء فهو حنيف وملة ابراهيم حنيفاً .

[كل] ملك ثابت له اصل كالارض فهو عقار (كل) كل ممتنع صعب منالهو مرامه (كل) ملك من الفرس يسمى كسرى كما ان كل ملك من الروم يسمى قيصراً وكل ملك من الترك خاقاناً كل ملك الحبشه نجاشياً وكل ملك القبط فرعوناً وكل ملك مصر عزيزاً وكل ملك اليمن تبعاً

[كل] من امتنع من شيء لم يقدر عليه فقد حصر عنه (كل) من ملك الانسان شيئاً فهو ربه (كل) من تكلم بشيء نداءاً فهو مؤذن (كل) من ضم الى نفسه شيئاً فقد حازه .

[كل] من العلة والسبب قد يفسّر بما يحتاج اليه الشيء .

[كل] من الفرس والانسان نوع من الحيوان اذا لم يقيد (كل) من كان من قبل المرأة كالاب والاخ وغير ذلك فهو حم وختن (كل) من لا تدخل عليه الا باذنه فهو ملك.

[كل] من ليست له فريضة في الميراث عصبة (كل) مناقه مريب .

[كل] منفرج بين الجبال والاكام يكون منفذاً للسبيل فهو الوادى .

[كل] من نجى من هلكة فقد فاز (كل) من ولى شيئاً على قوم فهو ساع عليهم .

[كل] مودة مبينة على غير ذات ضلال والاعتماد عليها محال .

[كل] موضع ذكر الله فيه المسجد الحرام فالمراد به الحرم الا في قوله فول وجهك شطر المسجد الحرام فالمراد به الكعبة (كل) مؤجل يتعلل بالتسويف (كل) مؤن الدنيا خفيفة على القانع والضعيف (كل) نعمة انيل منها المعروف فانها مأمونة السلب محصنة من الغير (كل) نعيم الدنيا يبور و(كل) نعيم دون الجنة محقور .

[كل] واحد من ولد يعقوب عليه السلام فهو سبط، و(كل) من ولد اسماعيل فهو قبيلة .

[كل] واو وياء المتحرك ماقبلهما تقلب الفاً كرما وقال اصلهما رومي وقول .

[كل] واو وياء متحركتين يكون ماقبلها حرفاً صحيحاً ساكناً تنقل حركتهما الى ماقبلهما (كل) واو مضمومة كانت في اول كلمة كوجوه اوفي حشوها تجوز قلبها همزة .

[كل] واوين كانتا في اول كلمة ثانيهما زائدة تقلب اولاهما همزة .

[كل] وتدوقع في الارض يسمى جبلا (كل) وعاء يضيق بما جعل فيه الاوعاء العلم فانه يتسع (كل) ولد من اولاد الطير يسمى فرخاً ومن الانسان طفلا ومن السباع جرواً، ومن

الوحش طلياً (كل) يأس في القرآن فهو قنوط الا التي في الرعد فهو بمعنى العلم.

[كل] ياء النسبة مشددة الا في مواضع وهي تهام وشام ونباط ويمان.

[كل] يسار الدنيا اعسار و(كل) يحصد بما زرع ويجزى بما صنع ويعرف بقوله ويوصف بفعله (كل) يوم يفيدك عبراً ان اصحبته فكراً وكل يوم يسوق الى غد ـ وعن علي عليه السلام قال كلكم عيال الله والله سبحانه كافل عياله، وكل امرء مسئول عما ملكت يمينه وعياله وقال كلما اخلصت عملا بلغت من الاخرة املا، وكلما ازداد المرأ بالدنيا شغلا و زادبها ولهاً اوردته المسالك واوقعته المهالك، وكلما ارتفعت رتبة اللئيم نقص الناس عنده والكريم ضد ذلك. كلما حسنت نعمة الجاهل ازداد قبحاً فيها، كلما عظم قدر الشيء المنافس عليه عصمت الرزية لفقده، كلما زاد عقل الرجل قوى ايمانه بالقدر واستخف النبر، كلما زاد علم الرجل زادت عنايته بنفسه و بذل في رياضتها وصلاحها جهده، كلما طالت الصحبة تاكدت المحبة، كلما فاتك من الدنيا شيء فهو غنيمة، كلما قاربت اجلا فاحسن عملا، كلما قويت الحكمة ضعفت الشهوة: كلما كثر خزّان الاسرار كثر ضياعها، كلما لا ينفع يضرّ والدنيا مع حلاوتها تمر والفقر بعد الغنى بالله يضر، وقال كلوا الاترج قبل الطعام و بعده فآل محمد يفعلون ذلك.

[الكلمات] التي تلقى آدم عليه السلام من ربه فتاب عليه سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علي فتاب عليه (كما في مجالس) الصدوق ره ص٤٧.

[الكلم] والكلمة بالفتح ثم الكسر او السكون قد مر في الكلام وقلنا تقع على الواحد من الانواع الثلاثة اعني الاسم والفعل والحرف، وتقع على الالفاظ المنظومة والمعاني المجموعة ولهذا استعملت في القضية، والحكم والحجة وبجميعها ورد التنزيل وكلمة الله هي العليا اي كلامه، والكلمة صدق الحديث اي الكلام، والكلم الطيب الذكر والدعاء وقرائة القرآن والكلمة لفظ بالقوة او بالفعل مستقل دال بجملته على معنى بالوضع و في منظومة الصرفية النحوية قال:

واعلم لدى تقسيمنا ان الكلم ✡ باسم و فعل ثم حرف ينقسم

الاسم ما افاد معنى كانا ✡ في نفسه و لم يفد زمانا

والفعل ما افاد معنى كانا ✡ فى نفسه و قارن الزمانا
والحرف ما افاد معنى كانا ✡ فى غيره فقل لها بيانا
الله قد ابدع ما فى العالم ✡ و علّم الانسان مالم يعلم
انى بحمدالله استغفره ✡ اعبده احمده اشكره

[الكلنبوى] هو اسماعيل محى الدين يعرف بشيخ زاده والمولوى عبد الرحيم

[الكلواذى] كلواذ بفتح الكاف والواو بينهما لام ساكنة من ارض همدان سكن بها بنو و ادعة بن عمران بن عامر ، و سواد بين الكوفة و واسط ، و كلواذى طسوج بقرب بغداد فى جانب الشرقى منها ابو الخطاب محفوظ بن احمد الحنبلى المتوفى وقد يطلق على العباس بن عمر بن العباس ابو الحسن الامامى وعبيدالله بن محمد الوزير ابو القاسم

[كليب] بالضم ثم الفتح ثم السكون قبل الموحدة بطن وقبيلة من ربيعة منهم

[كليب] ابو كثير الجهنى صحابى روى عنه ابنه كثير والدعثيم بن كثير لاباس به

[كليب] ابو منفعة صحابى روى عنه حفيده كليب بن منفعة بن كليب.

[كليب] بن اساف اخو خبيب اوجزى صحابى هو غير ابن اسد الحضرمى الشاعر

[كليب] بن الاسود العامرى الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام (جخ)

[كليب] بن تميم بن بشر وقيل بشر بن تميم صحابى قتل باليمامة هو غير بن جزى

[كليب] بن ذهل الحضرمى المصرى عامى هو غير ابن شهاب الجرمى الراوى عن على عليه السلام وعن ابيه (كليب) بن ربية اخو المهلهل الشاعر خال امر القيس انظر دائرة الوجدى ج٨ ص١٦٦ (كليب) بن صبح او ابن صبيح الاصبحى المصرى عامى هو غير الصولى الشاعر (يب) (كليب) بن عبدالملك بن ابى عبيد امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام (جخ) ص٢٧٨ لاباس به الظاهر جد ابيه عبدالله بن مسعود بن عمرو الثقفى المذكور فى ج٢١ ص٢٤٤ ويحتمل قوياً جده هو ابو عبيد بن مسعود بن عمرو، وعمه المختار كما يأتى فى المختار

[كليب] بن معاوية بن جبلة الاسدى ابو الحسين الصيداوى الكوفى امامى ثقة كان من اصحاب الصادق عليه السلام والروى عنه وعنه ابناه محمد ، ومعاوية (جخ) ص٢٧٨

[كليب] بن منفعة الحنفى البصرى الراوى عن جده كما مر قبيل هذا لاباس به

[كليب] بن وائل التيمي المدني الكوفي اليشكري الراوي عن عمه قيس عامي لا بأس به (كليب) والد عاصم الراوي عن رجل من الانصار وعنه ابنه عاصم لا بأس به (جيل)

[كليب] بن يربوع الجاهلي كان من احفاده جرير الشاعر (قاموس الاعلام) ج٦

[الكليبوي] هو عباد بن صهيب ابو بكر التميمي المازني اليربوعي البصري الراوي عن الصادق لا بأس به (الكليمي) هو عبادة يحتمل قوياً اتحاده مع سابقه ويحتمل هو الكلبي

(الكليني) ضبطه الحموي في المعجم ج ٧ ص ٢٧٨ بالقلم كلين بضم الكاف وقع في المرحلة الاولى من الري لمن يريد خوار بلد بالري بينها وبين سمنان على رأس الطريق في طريق الحاج ، و في ص ٣٠٧ قال كيلين بكسر الكاف و اللام بعدهما التحتانيتان و نون من قرى الري على ستة فراسخ منها قرب قوهذا العليا فيها سوق منها عباد بن احمد و في جغرافيائي فرهنگ ايران ج ١ ص ١٨٣ كلين من قرى الري في طريق شوسة الى قم اهلها شيعة ، و في (ق) كلين كأمير قرية بالري منها محمد بن يعقوب الكليني بفتح الكاف كان من فقهاء الشيعة ، و قال ابن حجر في اللسان ج ٥ ص ٤٣٣ كلين بضم الكاف واماله اللام ثم ياء ونون منها محمد بن يعقوب بن اسحاق ابو جعفر الرازي كان من فقهاء الشيعة المصنفين على مذهبهم توفي سنة ٣٢٨ (٣٢٩) و دفن ببغداد بباب الكوفة في مقبرة الطائي و عليه شباك يفتح بالسوف بجنب القنطرة وقد اشرنا اليه في ج٣ص٦٧ وفي ج٢٤ص١٤٤ ويأتي بعنوان محمد بن يعقوب (الكلية) بالضم ثم السكون وفتح التحتانية والكيتان هما غدتان من لحم الخاصرتين وضعتا لافراز البول من الدم ولكل منهما غلاف وعلى رأس كل واحدة غدة صغيرة التفصيل في دائرة الوجدي ج٨ص١٧٤ .

[وكلية] قرية بين مكة والمدينة (جم) ج٨ ص٣٧٨ .

[الكلية] بالضم ثم الكسر هي الحكم على كل فرد فرد نحو كل بني تميم وغير ذلك والكل هو الحكم على المجموع ويتقوم بالاجزاء ، والكلي كالانسان وهو الذي لا يمنع نفس تصور معناه من وقوعه الشركة سواء استحال وجوده في الخارج كاجتماع الضدين او امكن ولم يوجد و(الكلي) طبيعي ، ومنطقي ، وعقلي ـ فالانسان مثلا فيه حصة من

الحيوانية فاذا اطلقنا عليه انه كلى فهاهنا ثلاثة اعتبارات .

[احدها] ان يراد به الحصة التى شارك بها الانسان غيره فهذا هو الكلى الطبيعى وهو موجود فى الخارج فانه جزء الانسان الموجود وجزء الموجود موجود (الثانى) ان يراد به انه غير مانع من الشركة فهذا هو الكلى المنطقى وهذا لاوجود له لعدم تناهيه و(الثالث) ان يراد به الامران معاً الحصة التى يشارك بها الانسان غيره مع كونه غير مانع من الشركة وهذا ايضاً لاوجود له لاشتماله على مالا يتناهى - وذهب افلاطون الى وجوده، وكليات الخمس عند ارباب المنطق هى الجنس، والنوع، والفصل، والخاصة والعرض العام - فالجنس كالحيوانية، والنوع كالانسانية، والفصل كالناطقية، ولا يريدون بالناطقية مايفهمه عوام الناس من انه النطق بالكلام - وانما يريدون بها القوة المفكرة فعلى هذا دخل الاخرس والطفل فى حد الانسان وخرج عنه البيغاء والناطق هو فصل الانسان عن سائر الحيوان. والخاصة كالكتابة لانها تخص ببعض النوع والعرض كالضاحكية لانها عامة بجميع النوع ولهذا كان التعريف فى الحدود بالجنس القريب ، والخاصة مطرد غير منعكس (ثم) الكلى ان كان مندرجاً فى حقيقة جزئياته يسمى ذاتيا كالحيوان بالنسبة الى زيد وعمرو ومثلا اذ هو جزء حقيقتهما وان لم يندرج بل كان خارجاً عن الحقيقة عرضياً كالكاتب مثلا فانه ليس بداخل فى حقيقة زيد وعمرو .

والكلى ان استوت افراده فيه كالانسان بالنسبة الى افراده فمتواطى - وقد يطلق الكلى على الصور العقلية ، والكلى مع الكثرة هو الحقائق الكلية تحققاً فى الاعيان، والكلى بعد الكثرة هو الحقائق الكلية وجوداً فى العلم الحادث والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص٣٧٢ والكتب المنطقية .(كما) بالفتح مركبة من كاف التشبيه وماء الموصول على الظاهر عن على عليه السلام قال كما ان الشمس والليل لا يجتمعان كذلك حب الله وحب الدنيا لا يجتمعان «كما ان الظل والجسم لا يفترقان كذلك حب الله وحب الدنيا لا يجتمعان ، كما ان الظن والجسم لا يفترقان، كما ان الصدى يأكل الحديد يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد حتى يفنيه ، كما ان العلم يهدى المرء وينجيه كذلك الجهل يضله و يرديه، كما تتواضع تعظم ، كما تدين تدان ، كما ترجو خف ، كما ترحم ترحم ، كما تزرع تحصد ، كما تشتهى

عف ،وكما تعين تعان، كما تقدم تجد،وفي اصطلاح الفقهاء في خلال بحثهم معروف يقولون كما ترى وكما ذكر وكما مر وياتي وكما قلنا وكما قيل وكما سيجيء وغير ذلك .

[كماء] بالفتح والشد والمد بياع الكم بالضم (كماخ) من بلاد الجبال بقرب قصر شيرين اهلها طائفة من على اللهبي حنفي المذهب (الكماد) بالكر تسخين الموجع و هو لغة في الضماد وهو خرقة يشد بها العضو المجروح (كمارج) من قرى خشت انظر بستان السياحة ص ٢ ٧ ٤ (كماري) من قرى بخارى .

[كماشير] يقال الجاوشير بالهندية ويقال كمكام هو صمغ المر وهو الحصى لبان الجاوشير

[الكمال] بالفتح التمام صفة من الاوصاف(١) وفي الخصال ط١ ص١٦٤ س ٢٤ قال على كمال الرجل بست خصال باصغريه ؛ واكبريه ، (فاما) صغيراه فقلبه ولسانه ان قال قال بجنان ، وان تكلم تكلم ببيان ، و اما اكبراه فعقله و همته ، و اما هيبتاه فماله وجماله ، وقال كمال الانسان العقل ، وكمال العطية تعجيلها ، وكمال العلم العمل وكمال الفضائل شرف الخلائق ، وكمال المرء عقله وقيمته فضله، وكمال الحزم استصلاح الاضداد ومداجاة الاعداء ، وكمال العلم الحلم ، وكمال الحلم كثرة الاحتمال والكظم

وقال عليه السلام الكمال في خمس ان لايعيب الرجل احداً بعيب فيه مثله حتى يصلح ذلك العيب من نفسه فانه لايفرغ من اصلاح عيب من عيوبه حتى يهجم على آخر فتشغله عيوبه حتى يعلم في طاعة ذلك ام في معصية ، و ان لايلتمس من الناس الاما يعطيهم من نفسه مثله ، وان يسلم من الناس باستشعار مداراتهم و توفيتهم حقوقهم ، وان ينفق الفضل من ماله ويمسك الفضل من قوله وقال انما لم يجتمع الحكمة والمال لعزة وجود الكمال

[كمال پاشا] احمد بن سليمان ، واحمد كمال و(كمال الدين) ابن همام محمد بن

---

(١) وقيل الكمال هو الامر الحاصل اللاحق بما حصل فيه بعد مالم يكن اعلم ان الشيء الذي يخرج من القوة الى الفعل بتمامه دفعة فان كان حصوله لذلك الشيء يجعله نوعاً غير ماكان قبل حصول ذلك النوع يسمى كمالا اولا ، ومايصدر بعد تنوعه من حيث ذلك النوع يسمى كمالا ثانياً ـ فالنفس بهذا الاعتبار كمال اول ، وما يصدر عنها مثل التغذي و غيره كمالات ثانية .

عبدالواحد (كمال الدين) عبدالله بن بكر (كمال) الدين اسم كتاب للصدوق ره فى احوال الحجة المنتظر عليه الصلاة والسلام وصفة جماعة منهم .

[كمال] الادفوى صاحب تاريخ الصعيد (كمال) پاشازادة شيخ الاسلام المتوفى سنة ٩٤١ (كمال الدين) احمد بن على بن سعيد البحرانى هو غير احمد بن فضل الله ابو المحاس العالم (كمال الدين) اسمعيل بن جمال الدين عبد الرزاق الاصبهانى الملقب بخلاف المعانى (كمال) الدين البكرى محمد بن مصطفى .

[كمال الدين] الالهى هو الحسين بن خواجه شرف الدين هو غير الانبارى احمد بن محمد بن يحيى (كمال الدين) الحسين بن على الكاشفى هو غير الحسين بن مساعد العالم الحائرى المقدم ذكره (كمال الدين) الخجندى مسعود هو غير زياد الاصبهانى وغير سعادة البحرانى (جب) (كمال الدين) عبدالرحمن بن محمد بن ابراهيم هو غير عبدالرحمن بن محمد ابن ابى الوفا (كمال الدين) عبدالعظيم بن محمد الحسنى الفقيه هو غير على بن سليمان البحرانى (كمال الدين) على بن محمد بن الحسن بن يوسف المصرى المعروف بابن النبيه الشاعر

[كمال الدين] على بن محمد المعروف بابن الاعمى الشاعر هو غير قسورة بن ابى غالب

[كمال الدين] الغزنوى هو محمد بن محمد (كمال الدين) محمد بن الامير ناصر الدين الشافعى هو غير محمد بن طلحة العدوى القرشى .

[كمال الدين] محمد بن عبدالله الشهرزورى الاصولى هو غير محمد بن على الانصارى السماكى (كمال الدين) محمد بن محمد الشيرازى الفسوى المعروف بميرزا كمالا هو غير محمد بن همام الحنفى (كمال الدين) المرتضى السيد الواعظ العالم المناظر هو غير المرتضى عبدالله بن على الامامى (كمال الدين) موسى بن يونس ابو الفتح الشافعى هو غير المنتهى العالم الامامى اخو المرتضى (كمال الدين) يونس هو غير كمال الدين ميثم ابن على المعروف بابن ميثم (كمال الشرف) هو محمد بن الحسين .

[كمال الضرير] استاد ابن النحاس النحوى هو غير كمال العديم صاحب تاريخ الحلب

[كمال] بن محمد شريف هو غير الكمالى السبزوارى الذى كان من شعراء الشاه عباس الصفوى (كمام) بالفتح من قرى دينور منها يوسف بن احمد بن زكرياء ابو يعقوب

الكمامى (الكمامة) بالكسر عظام الظهر ووعاء الطلع وما يكم به فم الكلب والبعير وغيرها لئلا يعض ولا يأكل (الكماة) بالضم نبات يتولد من عفونة الارض لكثرة الامطار باردرطب فى الثانية كمافى بحر الجواهر ص٣١٤ وفى تذكرة الانطاكى ٢٥٢ قال تغذى وماؤها يجلو بياض البصر كحلا وهى تولد القولنج والسدد والسدر ، وربما اوقعت فى الجنون وضعف البصر والقتل ويصلحها التنظيف والسلق وغير ذلك وفى تاريخ بغداد ج٦ ص١١١ س ١٩ عن النبى ﷺ قال الكماة من المن والمن من الجنة وماؤها شفاء للعين وهو يحبها وكذا فى الكافى والمرآة ج٤ ص٨٥ وقال فى المنجد نبات يقال له شحم الارض يوجد فى الربيع تحت الارض لاساق له ولاعرق لونه يميل الى الغبرة .

[كمثرى] بضم الكاف والميم المشدة وسكون المثلثة والقصر ويقال له الاجاص وبالفارسة آلوى سياه وآلوبخارى ينفع نقيعه السعال بارد رطب يوافق حرارة القلب ماؤه ويلين الطبيعة ، واليابس منه يذهب شهوة الطعام كمافى بحر الجواهر فى لغة الطب ص١٠ بعنوان الاجاص ٣١٥ ، وفى دائرة الوجدى ج٨ ص١٨٩ قال تحبس البخار وتذهب الحرارة والعطش وتقوى المعدة وتهضم الطعام وتفرح القلب وتذهب الخفقان والنزلات واكل الحامض منه على الطعام اسهل الصفراء والاقبض يضر المشايخ والمبرودين ويصلحه الزنجبيل وكله يصلح فى المحرورين بالسكنجبين وباللیمون والخل ، والحلو منه يذهب حرقة المثانة ويعدل الدم وكل انواعه يولد القولنج والسدد ويصلحه الشمار اى الرازيانج وورقه وزهره يقطع الاسهال وحبها يسقط الديدان ويتعاطى منه الى مثقالين وغير ذلك كما ذكره الانطاكى فى تذكرته ص٢٥١ وقال شجرها يقارب السفرجل يسمى بالشام انجاص وقال فى ص٣٥ س١١ اجاص هو الخوج والمركش منه بالفارسية والبرقوق بمصر وآلوجة العجمية ، و القمصر بحلب والشالوجة الابيض الكبار ، و عيون البقر بالمغرب ويسمى الاسود اليابس منه الاجاص ويسمى الرطب منها الخوخ يفتح السدد ماؤه ، ومع الخل يجفف القروح طلاءاً سيما فى الصبيان وورقه يقتل الديدان طلاءاً على البطن وذروراً على الجروح العتيقة مجرب ، وطبيخ سائر اجزائه يسكن الصداع واوجاع اللثة نطولا وغرغرة ، ومن خواصه حامضه لايضر بالسعال ، ويقطع صمغه القوابى طلاءاً بخل

والصحى شرباً ، ويدر البول ويسهل البلغم بالعسل ، ويضر الدماغ ويصلحه العناب، ويضر المعدة ويصلحه السكنجبين، ويضر المبرودين ويصلحه العسل اوالمصطكى اولكندر وقدر مايستعمل منه الى رطل وبدله فى اللهيب والغثيان التمر الهندى اوالزعرور.

وفى الكافى والمرآة ج٤ص٨٣ فى الاطعمه باب الكمثرى عن الصادق عليه السلام قال كلوا الكمثرى فانه يجلو القلب ويسكن اوجاع الجوف باذن الله تعالى ، وفى حديث آخر قال يدبغ المعدة ويقويها والسفرجل سواء وهو على الشبع انفع منه على الريق ومن اصابه طخاء (اى الثقل والكرب على قلبه) فليأكله يعنى الطعام - وقال الراوى دخلت على الكاظم عليه السلام و بين يديه تور ماء فيه اجاص اسود فى ابانه فقال انه ها جت بى حرارة وان اجاص الطرى يطفى الحرارة ويسكن الصفراء ، وان اليابس منه يسكن الدم ويسل الداء الدوى (اى المرض)

[كمرجة] بالتحريك وسكون الراء من قرى الصغد منها محمد بن احمد بن محمد الاسكافى

[كمرك] بالفتحات بلد من بلاد عراق عجم وكزازو فرهان كماذكره فى جغرافيائى ايران ج٢ ص ١٩٨ س١٢ وص ٢٣٠ س٢٢ و ص ٢٣٨ س ١٧ ، وذكره الشروانى فى بستانه ص٤٧٢ بعنوان كمرة، وفى الروضات ط اص١٤٩ قال منها جعفر بن عبدالله الحويزى المتوفى سنة ١١١٥ وفى ص٤٠٩ قال منها الشيخ على نقى المتوفى سنة ١٠٢٠ صاحب الرسالة فى تحريم التتن وصلوة الجمعة) وفى (جم) ج٧ص٢٧٩ قال كمرة ايضاً من قرى بخارى منها يوسف بن الفضل الكمرئى ولكن فى (ق) كمرد كجعفر.

[كمزار] بالضم ثم السكون من قرى عمان (كمسان) بالفتح ثم السكون من قرى مرو (جم) [الكمشخانوى] بضم الكاف و الميم و سكون المعجمة هو احمد بن مصطفى المصرى يقال له كمشخانة (عات)

[الكم] بالكسر الغلاف الذى يحيط بالزهر اوالثمر اوالطلع فيستره ثم ينشق عنها ويقال الكم مايقبل القسمة لذاته متصل هو العدد ومنفصل فالمنفصل هو المقدار والزمان وكذا

[الكم] بالفتح والكمية المقدار وبالضم مدخل اليد ويخرجها من الثوب الكمة القلنسوه

[كم] بالفتح ثم السكون اسم موضوع للكثرة يعبر به عن كل معدود كثيراً كان

اوقليلا مذكراً كان اومؤنثاً جرى مجرى الكل واى ومن ومافي ان لكل واحد منها لفظاً ومعنى فلفظه مذكر مفرد، وفي المعنى يقع على المؤنث والتثنية والجمع ويقال كم الاستفهامية والخبرية وغير ذلك انظر كليات ابي البقاء ص ٢٧٣ وقال في القاموس مبني على السكون اسم ناقص اوسئوال عن العدد وتعمل في الخبر عمل رب اومؤلفة من كاف التشبيه وماءثم قصرت واسكنت وهي للاستفهام وينصب مابعده تميزاً الخ)

قال علي عليه السلام في كلمات قصاره كم من آمل خائب وعائب غير غائب كم من اكلة منعت اكلات، كم من انسان استعبده احسان واهلكه لسان، وكم من باب مالا يسكنه، وكم من ثروة خطير صيّره الدهر حقيراً، وكم من جامع ماسوف يتركه، وكم من حرب خبيت من لفظه وكم من حريص خائب ومجمل لم يخب وكم من حزين وفدبه حزنه على سرور ابد، وكم من خائف وفدبه خوفه على قراره، كم من ذليل عزه عقله، وكم من ذي ابهة جعلته الدنيا حقيراً كم طمأنية الى الدنيا قدصرعه، كم من ذي عزة ردته الدنيا ذليلا، وكم من دم سفكته فم كم رفيع وضعه قبح خرقه وكم من شقي حضره اجله ومجدٌ في الطلب، وكم من شهوة منعت رتبة، كم من صائم وليس له من صيامه الا الظماء، كم صبابة اكتسبت من لحظة، و كم من صعب يسهل بالرفق، كم من ضلالة زخرفت بآية من كتاب الله سبحانه كما زخرفت الدرهم النحاس بالفضة الممّوحة كم من طالب خائب ومرزوق غير طالب، كم من طامع يصفح عنه، كم من عالم فاجر وعابد جاهل فاتقوا الفاجر من العلماء و الجاهل من المتعبدين وقد اهلكته الدنيا، كم من عزيز اذله جهله، كم من عقل اسير عند هوى امير، كم من غريب خير من قريب وكم من غريق هلك في بحر الجهالة. كم من غنى يستغنى عنه، كم من فرح افضى به فرحه الى حزن معبد. كم من فقير غنى و غنى مفتقر، كم من فقير يفتقر، كم من قائم ليس له من قيامه الا العناء، كم من كلمة سلبت نعمة، كم من لذة دنية منعت سنى درجات.

وكم من مبتلى من نعماء كم من مخدوع بالامل مضيع للعمل، كم من مستدرج بالاحسان اليه، كم من مسوّف بالعمل حتى هجم عليه الاجل، كم من مغبوط بنعمة وهو في الاخرة من الهالكين، كم من مغرور بالستر عليه، وكم من مفتّح بالصبر عن غلق كم من مفتون بالثناء عليه، وكم من منعم عليه بالبلاء، كم من منقوص رابح و مزيد

خاسر، كم من مؤمل لايدركه ، كم من نظرة جلبت حسرة ، كم من نعمة سلبها الظلم ، كم من واثق فى الدنيا قدفجعته، كم من وضيع رفعه حسن خلقه .

(كمنجث) بالتحريك من قرى ماوراء النهر منها ابوالحسن على بن النعمان بن شهل (جم)

[كمندان] بالضم من قرى قم كما ذكره فى بستان السياحة ص٣٣٦س٤ وقال الحموى فى (جم) ج٧ص٢٨٠ هواسم قم فى ايام الفرس فلما فتحها المسلمون اختصروا اسمها قماً وفى ص ١٦٠ س١١ منها على بن موسى بن جعفر اوابن ابى جعفر القمى

[كمندة] بالفتح من قرى كرمينية منها اسمعيل بن احمد بن عبدالله الكمندى

[الكمنة] بالضم ثم السكون وفتح النون ظلمة فى البصر اوورم فى الاجفان وهى بالاشتراك اللفظى يطلق على ثلاثة معان (احدها) حالة تعرض للعينين يضعف معها البصر ويتغير لون طبقاتها الى الحمرة وتصير كالبليدة البطيعه الحركت وتعرض معها حكة لايكاد يهدأ الا بالماء الحار ويجد صاحبها كان عينه اعظم حجماً كما كانت قبل و (ثانيها) ثقل فى الاجفان يحدث من ريح غليظة وصاحبها كلما انتبه من نومه يجدان فى عينه تراباً اورملاً و(ثالثها) كمنة المذة خلف القرنية و هى من امراض القرنية

[الكمون] بالفتح كتنور حب مدر هاضم طارد للرياح : والكمون الحلو الانيسون، والحبشى شبيه بالشونيزه، والارمنى الكراويا، والبرى الاسود كما فى (ق) فى مادة كمن، وفى تذكره الانطاكى ص ٢٥٢ يسمى السنوت، وباليونانية كرمينون و الفارسية زيره اما الاسود وهو الكرمانى وهواجود اقسامه و تبقى قوته سبع سنين وهو حار يابس يطرد البرد ويحل الاورام ويدفع السموم وسوء الهضم والتخم وعسر النفس والمغص شرباً بالماء و الخل ويحل الدم المحبوس ضماداً ، و مع بياض العين يمنع الرمد الحار، وان مزج بالصعتر و تغرغر بطبيخه سكن وجع الاسنان والنزولات مجرب وان المولود اذادهن بمطبوخه لم يتولد عليه القمل وان اكله يصفر اللون و غير ذلك

[كمونة] بالفتح وضم الميم المشددة لقب لمحمد بن الحسين وجماعة من اهل العراق و ابن كمونة سعد بن منصور .

[الكميت] بالضم كزبير الذى خالطا حمرته قنوء اسما و لقب لجماعة منهم

[الكميت] الاكبر ابن ثعلبة بن نوفل ابن نضلة بن الاشم الاسدى هو من اجداد لاحقه

[الكميت] بن زيد بن خنيس مجالد بن الكميت الاوسط الكوفى المولود سنة ٦٠ والمتوفى سنة ١٢٦ فى حياط الصادق (ع) شاعر من شعراء اهل البيت عليهم السلام كان من اصحاب الباقر (ع) فقيه ثقه حافظ القرآن كاتب حسن الخط فارس دين عالم بلغات العرب مدح على بن الحسين عليه السلام وقال انى قد مدحتك بما ارجوان يكون وسيلة عند رسول الله صلى الله عليه وآله يوم القيامة.

ثم انشد قصيدته فلما فرغ منها قال عليه السلام ثوابك عند الله وقسط له عليه السلام على نفسه واهله اربعمأة الف درهم فقال له خذ بها ابا المستهل واعطاه ثياب بدنه ودعا له كما ذكرة فى معجم المطبوعات ص ١٥٧٠ وفى الروضات ط١ ص٥٣٥ باب الكاف ، وفى (كش) ط١ ص١٣٥ وط٢ ص١٧٩ وفى كتاب الغدير ج٢ ص١٧٤ وغيرها من كتب التراجم والتواريخ والسير واخوه الورد و ابنه يزيد يأتى ذكرهما و من جملة اشعاره التى انشدها عند الباقر محمد بن على عليه السلام فاضحكه فهى هذه .

ان المصرين على ذنبيهما	✡	والمخفيا الفتنة فى قلبيهما
والخالعا العقدة فى عنقيهما	✡	والحاملا الوزر على وزريهما
كالجبت والطاغوت فى مثيلهما	✡	فلعنة الله على روحيهما
بنى هاشم رهط النبى فاننى	(وله)	بهم ولهم ارضى مرارا واغضب
خفضت لهم منى جناحى مودة	✡	الى كنف عطفاه اهل ومرحب
وكنت لهم من هؤلاء وهؤلاء	✡	محباً على انى اذم واغضب
فطائفه قد اكفرتنى بحبهم	✡	وطائفة قالت مسيئى ومغضب

[الكميت] بن معروف بن كميت بن ثعلبة بن نضلة الاسدى ابو ايوب الفقعسى المعروف بكميت الاوسط شاعر مخضرم عاش اكثر حياته فى الاسلام جده كميت بن ثعلبة و ابن حفيده كميت بن زيد قد مر ذكرهما قبل هذا انظر قاموس الاعلام ج٦ ص٩٣.

[كميل] بالضم كزبير ابن زياد بن نهيك بن الهيثم ينتهى نسبه الى سعد بن مالك بن النخع قدم دمشق من اليمن و لحق بامير المؤمنين (ع)

وشهد معه صفين فصار من خواصه وثقاته و عامله بهيت الكوفة وعلّمه الدعاء المعروف بدعاء كميل، وفي شرح نهج ابن عبده ج٢ ص١١٧ كتب (ع) الى كميل وهو عامله على هيت ينكر عليه تركه دفع من يجتاز به من جيش العدو طالباً الغارة (اما بعد) فان تضييع المرء ماولي وتكلفه ماكفي العجز حاضر و رأي متبّر، وان تعاطيك الغارة على اهل قرقيسيا وتعطيلك مسالحك التي و ليناك ليس بها من يمنعك ولا يرد الجيش عنها لرأي شعاع فقد صرت جسراً لمن اراد الغارة من اعدائك على اوليائك غير شديد المنكب ولا مهيب الجانب ولا ساد ثغرة، ولا كاسر شوكة، ولا مغن عن اهل مصره، ولا مجز عن اميره(١) وفي

(١) ثم قال عليه السلام لرجل سأله ان يعظه لاتكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل، ويرجّي التوبة بطول الامل يقول في الدنيا بقول زاهدين، ويعمل بعمل الراغبين. ان اعطي منها لم يشبع، وان منع منها لم يقنع يعجز عن شكر ما اوتي، ويبتغي الزيادة فيما بقي ينهى، ويامر بمالا ياتي يحب من يطيع الله ولا يعصيه، ويبغض المذنبين وهو احدهم يكره الموت لكثرة ذنوبه، ويقيم على ما يكره الموت له ان سقم ظل نادماً وان صح امن لاهيا يعجب بنفسه اذا عوفي و يقنط اذا ابتلي ان اصابه بلاء دعا مضطرا، وان ناله رخاء اعترض مغتراً. تغلبه نفسه على ما تظن ولا يغلبها على ما يستيقن يخالف على غيره بادني من ذنبه، ويرجو لنفسه باكثر من علمه ان استغنى بطر وفتن، وان افتقر قنط ووهن يقصّر اذا عمل، ويبالغ اذا سأل ان عرضت له شهوة اسلط المعصية وسوف التوبة وان عرته محنة انفرج عن شرائط الملة يصف العبرة ولا يعتبر، ويبالغ في الموعظة. ولا يتّعظ فهو بالقول مدل، ومن العمل مقلّ. ينافس فيما ينفى، ويسامح فيما يبقى. يرى الغنم مغرما والغرم مغنما يخشى الموت ولا يبادر الفوت. يستعظم من معصية غيره ما يستقل اكثر منه من نفسه يستكثر من طاعته ما يحقر من طاعة غيره فهو على الناس طاعن، ولنفسه مداهن اللغو مع الاغنياء احب اليه من الذكر مع الفقراء يحكم على غيره لنفسه ولا يحكم عليها لغيره، ويرشد غيره ويغوي نفسه فهو يطاع ويعصى و يستوفى ولا يوفى، ويخشى الخلق في غير ربه، ولا يخشى ربه في خلقه - انتهى كلامه عليه السلام ولو لم يكن في هذا الكتاب الا هذا الكلام لكفى به موعظة ناجعة، وحكمة بالغة، وبصيرة لمبصر، وعبرة لناظر مفكر

س١٧١ قال كميل اخذ بيدى امير المؤمنين على بن ابى طالب ع فاخرجنى الى الجبان فلما اصحر تنفس (تنفس) الصعداء (ثم) قال ياكميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها فاحفظ عنى ماأقول لك- الناس ثلاثة فعالم ربانى، ومتعلم على سبيل نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيؤا بنور العلم، ولم يلجأوا الى ركن وثيق ياكميل العلم خير من المال، والعلم يحرسك وانت تحرس المال المال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق، وصنيع المال يزول بزواله ، ياكميل العلم دين يدان به- به يكسب الانسان الطاعة فى حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته، والعلم حاكم والمال محكوم عليه ياكميل هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقى الدهر- اعيانهم مفقودة ، وامثالهم فى القلوب موجودة . ها، وان ها هنا لعلماً جما واشار الى صدره) لو اصبت له حملة ، بلى اصبت لقناً غير مأمون عليه ، ومستعملا- آلة الدين للدنيا، ومستظهراً بنعم الله على عباده ، وبحججه على اوليائه ، او منقاداً لحملة الحق لا بصيرة له فى احنائه ينقدح الشك فى قلبه لاول عارض من شبهة . الا لا ذا ، ولا ذاك ، او منهوماً باللذة سلس القياد للشهوة ، او مغرماً بالجمع والادخار ليسا من دعاة الدين فى شىء اقرب شىء شبهاً بهما الانعام السائمة كذلك يموت العلم بموت حامله (اللهم بلى لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله وبيناته وكم ذا واين اولئك اولئك والله الاقلون عدداً ، و الاعظمون قدراً يحفظ الله بهم حججه ، و بيناته حتى يودعوها نظرائهم ويزرعوها فى قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة ، و باشروا روح اليقين ، و استلانوا ما استوعره المترفون ، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون ، وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله فى ارضه والدعاة الى دينه . آه آه شوقاً الى رؤيتهم انصرف اذا شئت (ثم) قال المرأ مخبوء تحت لسانه هلك امرؤ لم يعرف قدره . ونقل الطوسى ره فى أماليه ص١٣ س ٥ بأدنى تفاوت واوله قال كميل كنت مع على عليه السلام فى مسجد الكوفه وقد صلينا العشاء الاخرة فأخذ عليه السلام بيدى حتى خرجنا من المسجد فمشى حتى خرج الى ظهر الكوفة ولا تكلمنى بكلمة (الى ان قال) آه آه شوقاً الى رؤيتهم واستغفر والى ولكم ثم نزع يده من يدى (الخ)

وفى ص٦٥ س٩ منه قال ياكميل اخوك دينك واحتط لدينك بماشئت وروى المفيد ره فى ارشاده فى اواخر احوال على عليه السلام واصحابه عن المغيرة قال لما ولى الحجاج لعنه الله طلب كميل بن زياد فهرب منه محرم قومه عطاهم فلماراى كميل ذلك قال انا شيخ كبير وقد نفد عمرى ولاينبغى ان احرم قومى عطائهم فخرج فدفع بيده الى الحجاج - فلمارآه قال له لقدكنت احب ان اجدعليك سبيلا فقال له كميل لاتصرف على انيابك ولاتهدم (اى توعد) على فوالله مابقى من عمرى الامثل كواسل (كواثل) العناب فاقض ماانت قاض فان الموعدالله وبعدالقتل الحساب ولقدخبرنى امير المؤمنين عليه السلام انك قاتلى فقال له الحجاج الحجة عليك اذن فقال له كميل ذاك اذاكان القضاء اليك. قال بلى قدكنت فيمن قتل عثمان ابن عفان اضربوا عنقه فضرب عنقه وذكره فى قاموس تراجم الاعلام ج٦ ص٩٢

[كميل] بن الوليد مولى قريش اسمه الحسين بن الوليد النيسابورى المتوفى سنة ٢٠٣

[الكمية] بالفتح و كسر الميم المشددة المقدار قال الوجدى فى الدائرة ج٧ ص٣٤٣ فى علم الطبيعى قال ابن سينا ان للعلم الطبيعى المقالة الاولى فى لواحق الاجسام الطبيعية مثل الحركة ، والسكون ، والزمان ، والمكان ، والخلا، والتناهى والجهات ، والتماس ، والالتحام ، والاتصال، والتتالى .

اما الحركة فيقال على تبدل حال قارة فى الجسم يسيراً على سبيل الاتجاه نحو شىء والوصول اليه وهو بالقوة وبالفعل فيجب من هذا ان تكون الحركة مفارقة الحال ويجب ان يقبل الحال التنقص والتزيد ويكون باقياً غير متشابه الحال فى نفسه - وذلك مثل السواد ، والبياض ، والحرارة ، والبرودة ، والطول ، والقصر، و القرب ، و البعد ، والكبر، والحجم ، وصغره - فالجسم اذاكان فى مكان فتحرك فقدحصل فيه كمال وفعل اول به يتوصل به الى كمال وفعل ثان هو الوصول ، فهوفى المكان الاول بالفعل، وفى المكان الثانى بالقوة الى ان قال : و(اما) الكمية فانها تقبل التزيد والتنقص فخليق ان يكون فيها حركة كالنمو والذبول والتخلخل والتكاثف، و(اما) الكيفية فمايقبل منها التنقص والتزيد والاشتداد كالتبيض والتسود فيوجد فيه الحركة . و(اما) المضاف فابدء عارض لمقولة من البواقى فى قبول التنقص و التزيد فاذا اضيف اليه حركة فذلك بالحقيقة

لتلك المقولة - (الى ان قال) المقالة السادسة فى ص٤٦٦

[گناباد] بالضم بينها وبين مشهد الرضا عليه السلام خمس مراحل تقريبا وكذا بينها وبين طبس قال فى جغرافيائى ايران ج٩ ص٣٦٨ بالفارسية كان من طرف الشمال متصل تربت الحيدرى وكاشمر، ومن طرف بااختری فردوس وخور ، من الجنوب بقائن و بيرجند ينتهى بكوير لوط ودشت جنگل هوائها حار وبها قرى كثيرة واهلها شيعة وغير ذلك ومن حدودها بلدة طبس وتون وسجستان و بها مقبرة له قبة عالية ينسب الى محمدا العابد وقيل قبره بشيراز خرج منها جماعة من الاعلام منهم السلطان عليشاه الصوفى المولود سنة ١٢٥١ بقرية تودة من قراها والمقتول ١٣٦٩ والمدفون بقرية بيدخت وذكره فى المعجم ج٨ بعنوان كنارك ص٢٨١ وهى غير قرية من قرى قوچان وغير ذلك والتى وقعت فى طريق زاهدان و يزد و مشهد الرضاء .

[كنّاز] بالفتح وشد النون والزاى المبالغ فى كنز المال واسم ابن الحصين بن ربوع ابو مرثد الغنوى حليف حمزة ابن عبد المطلب كان من كبار الصحابة وفضلائهم شهد بدرا توفى سنة ١١(١٢) وهو ابن ٦٦ كما فى اسد الغابة ج٤ ص ٢٥٤ روى عنه ابنه مرثد وفى الاستيعاب وفى الاصابة ج٣ ص ٢٩٠ (كنان) بالنون بدل كناز فى آخره غير صحيح .

[الكناسة] بالضم وتخفيف النون زبالة وموضعها ومحلة بالكوفة قال الشاعر:

يا ايها الراكب الغادى لطيته (بالكسر) ✡ يؤم بالقوم اهل البلدة الحرم
ابلغ قبائل عمرو ان اتيتهم ✡ او كنت من دارهم يوما على امم
انا وجدنا فقرّوا فى بلادكم ✡ اهل الكناسة اهل اللؤم و العدم
ارض تغيّر احساب الرجال بها ✡ كما رسمت بياض الريط بالحمم

وعندها صلب يوسف بن عمر اخو الحجاج الملعون زيد الشهيد ابن على بن الحسين عليه السلام وينسب الى تلك المحلة احمد بن الفضل ، وبريد وبشير، وحفص الاعور، وحفص بن عبد ربه ، وابنه شعيب، وصالح بن خالد وضريس بن عبد الملك قيل هو غير ابن عبد الواحد

[كنانة] بالكسر وفتح النون الثانية ابو بطن وقبيلة يقال له كنانة طلحة منهم.

[كنانة] اوس الانصارى صحابى هو غير ابن بكر بن عوف وابن جبلة الراوى عن

ابراهيم بن طهمان (كنانة) ابن بشير التجيبى كان من رؤسا الجيش الذين خرجوا من مصر لخلع عثمان بن عفان (كنانة) خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ثالث عشرا جداد رسول الله ﷺ له فضائل كثيرة لاتحصى عظمته العرب كاجداده وبينه سعد وعوف ومالك ومخرمة والنضر وغيرهم انظر ج١ ص٧٧ س١١.

[كنانة] خيف بفتح الخاء خيف بنى كنانة مسجد منى بقرب مكة بها يرمى الحاج الجمار الثلاث (كنانة) بن العباس بن مرداس الراوى عن ابيه وعنه ابنه عبدالله تابعى (يب)

[كنانة] بن عبد ياليل الثقفى احد الاشراف رئيس قومة شاعر ادرك الاسلام.

[كنانة] بن عتيق شهيد الطف ثقة هو غير ابن عدى بن ربيعه الصحابى.

[كنانة] بن عدى بن ربيعة العبشمى ابن اخى ابى العاص صهر النبى ﷺ هو الذى خرج بزينب الى النبى ﷺ لما سيّرها زوجها ابو العاص بالمدينة (به).

[كنانة] بن نعيم البصرى ابو بكر العدوى تابعى هو غير كنانة مولى صفية بنت حى

[الكنانى] بالكسر ثم السكون بطن وقبيلة اسمه ثور سمى كنده لانه كند اباه اى كفر نعمه هو ابن اخى قصىّ وقيل ابن عفير بن عدى بن الحارث اليمانى الجاهلى كما فى قاموس تراجم الاعلام ج٦ ص٩٤ ينسب اليه امرىء القيس بن عابس الكندى، وابراهيم بن نعيم، واحمد الابيارى المورخ، واياس وبنى زيد نبت بن مالك بن كلب واياس وجبلة وعبدالعزيز بن يحيى المكى وقيل عبدالله بن عزيز غير سابقه، وعلى بن مقلد، ومحمد بن احمد، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن عبدالله، ومحمد بن عبيدالله، ومحمد بن هارون ويحيى بن عمر وغيرهم (الكناية) بالكسر مصدر التكلم بشىء يستدل به على غيره او يراد به غيره، و عند اهل البيان هى ان يعبّر عن شىء بلفظ غير صريح فى الدلالة عليه لغرض من الاغراض كالابهام على السامع اولنوع فصاحة، وعند اهل الاصول ما يدل على المراد بغيره لالنفسه، وعند المتكلمين انتقال من لازم الى ملزوم اوتذكر الشىء بلوازمه اومذكور الى متروك والكنية اسم يطلق على الشخص للتعظيم نحو ابى الحسن وابى طالب وغير ذلك.

[كنبانية] بالفتح ثم السكون ناحية بالاندلس منها محمد بن القاسم الاموى الجاحظ (جم) ج٧ (كنبوت) بالتحريك من قرى البحرين لبنى عامر بن عبدالقيس (جم)

[کنتدة] بالضم ثم السکون و فتح المثناة و الدال بلدة بالاندلس بها وقعة بين المسلمين والفرنج فی سنة ٥١٤ - استشهد بها ابوالحسن محمدالمعروف بابن سکرة الصفدی البغدادی (الکنتجی) لقب الحسين الغزال .

[الکنتوری] هو اعجاز حسين النيسابوری الشيعی له کتاب کشف الحجب فی اسماء الکتب و الاسفار (عات) (کنجروذ) بفتح اوله و الجميم بينهما نون ساکنة من قری نيسابور (کنجرستان) ناحية بمرو .

[کنجة] بالفتح ثم السکون بلدة بآران ويسمونها جنزة وبلد من نواحی لرستان (جم) ج٧ص٢٧٣ (الکنجی) هوالحافظ ابوعبدالله محمدبن يوسف بن محمدالشافعی صاحب کتاب کفاية الطالب فی المناقب توفی سنة ٦٥٨ ذکر فی اول کتابه جلست فی سنة ٦٤٧ مع النقباء و المدرسين الفقهاء و ارباب الحديث فذکرت بعدالدرس احاديث و ختمت المجلس فی مناقب اهل البيت عليهم السلام فطعن بعض الحاضرين لعدم معرفته بعلم النقل فی حديث زيدبن ارقم فی غديرخم ، وحديث عمار فی قول النبی صلی الله عليه وآله وسلم طوبی لمن احبك و صدق فيك ياعلی و اهل بيته فدعنی الحمية لمحبتهم علی املاء کتاب يشتمل علی بعض ماروياه عن مشايخنا فی البلدان من احاديث صحيحة من کتب الائمة والحفاظ فی مناقب علی عليه السلام الی ماذکره وهوغيرابی القاسم يحيی بن زکريا الامامی الراوی عنه التلعکبری سنة ٣١٨ ، وغير (الشيخ علی اکبر) الاشتهاردی العالم الفاضل المعاصر المولود سنة ١٣٤٥ الذی کان من اجلة تلامذة الحاج آقا حسين البروجردی والسيد محمدرضا الگلپايگانی وفقه الله تعالی (کنداکين) بالفتح ثم السکون من قری الصغد منها علی بن احمدبن الحسين المتوفی سنة ٥٥٢.

[کندانج] بالفتح ثم السکون من قری اصبهان (کند) بالضم ثم السکون من قری سمرقند منها ابوالمجدبن عبدالخالق الکندی المتوفی سنة ٥٥١ (جم) هو غير ابی عمرومحمد بن يوسف بن يعقوب المصری التجيبی المتوفی سنة ١٣٥٠ و غيرابی يوسف يعقوب بن اسحاق بن الصباح (کندران) بالضم ثم السکون من قری قائن وطبس منها ابوالحسن علی بن محمدبن علی القائينی المتوفی سنة ٣٥٠ .

[الكندر] بضم الكاف و الدال المهملة بينهما نون ساكنة وفي آخره راء هو اللبان الذكر المستدير الصلب مائل الى الحمرة، والانثى منه الابيض الهش ويقال له المدحرج والعلك الرومي وهو المصموغ التي توفرت فيها رطوباتها. فان قيّد بالرومي فالمصطكى اوصمغ الفستق ، اوبالانباط فصمغ البطم ، اواليابس فالقلفون . ويقال له البستج - وهو صمغ شجرة طوله نحو ذراعين شائكة ثمره كحب الاس يجنى منها في شمس السرطان حار في الثالثة اوالثانيه يابس فيها تبقى قوته عشرين سنة يصفى الصوت وينقى البلغم ويقطع الرائحة الكريهة وعسر النفس والسعال و الرياح الغليظة و رطوبات الرأس والنسيان وسوء الفهم بالعسل والسكّر اكلا، ويخرج مافي العظام من برد مزمن اذا شرب بالزيت، مع المسك وينفع لظلمة البصر والماء والبياض مع الزيت.

ويزيل القروح الظاهرة والباطنة طلاءاً ، ودخانه يطرد الهوام و الوباء ، و دقاقه في الجروح ذروراً ، و لامراض الاذن قطوراً ، و شربته نصف مثقال و التفصيل في تذكرة الانطاكي ص ٢٥٣ -- وقال في بحر الجواهر ص ٣١٥ فيه انضاج يدخل في الضمادات المحللة لاورام الاحشاء مدمل جداً ، وينفع الاورام الحارة التي تعرض لثدي النساء و يحبس القي و نافع للحميات البلغمية .

[كندر] قرية من قرى قزوين منها ابوغانم الحسين وابوالحسن علي ابنا عيسى بن الحسين الكندريان ، وقرية بنيسابور من اعمال ترشيث منها عميد الملك محمد بن ابي صالح الجراحي و زيرطغرلبك اول ملوك السلجوقية المقتول سنة ٤٥٩ (جم) ج ٧ ص ٢٨٤ وكندر يطلق على الرجل القصير ، والحمار العظيم كما في (ق) وكندرسروان من قرى بخارى (كندس) بضم الكاف عروق نبات داخله اصغر وخارجه اسود اذا سحق و نفخ في الانف عطس، واذا اكتحل به انار البصر الكليل وازال العشاء وتبقى قوته عشرين سنة دخانه يطرد الهوام والتفصيل في تذكرة الانطاكي ص ٢٥٣

[كندة] بالكسر ثم السكون قبيلة منهم ابراهيم بن يوسف ، و ابوالمحاسن بن عبدالله ، وجعفر والحسن ابنا محمد ، والحسين بن اسمعيل ، وداود بن ابي الفرات ، وزيد بن الحسن بن زيد النحوي ، وعبدالله بن اجلح ، وعلي بن القاسم ، ومحمد بن

سماعة بن موسى، ومحمد بن يوسف التجيبى المصرى ومعلى، ويعقوب بن اسحاق الكنديون [الكندير] بالكسر ثم السكون الحمار الغليظ و (كندير) بن سعيد تابعى وابوه صحابى (كنز) بالكسر وفتح النون المشددة من قرى بغداد بنواحى دجيل منها خلف بن محمد بن خلف المقرى (جم) ج٧٠

[الكنز] بالفتح ثم السكون المال المدفون فى الارض كالذهب والفضة وكنز المدفون اسم كتاب للسيوطى فيه فوائد النفيسة النادرة . و بعبارة اخرى كل مجموع مدخّر يتنافس فيه ومايحرز فيه المال كالصندوق والمخزن وغير ذلك وفى قوله تعالى (وكان تحته كنز لهما) ذلك الكنز لوح من ذهب فيه مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم لااله الاالله محمد رسول الله عجبت لمن يعلم ان الموت حق كيف يفرح - عجبت لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن - عجبت لمن يذكر النار كيف يضحك - عجبت لمن يرى الدنيا وتصرّف اهلها حالا بعد حال كيف يطمئن اليها - وفى حديث آخر سئل الصادق عن هذا الكنز قال اربع كلمات لااله الاانا من ايقن بالموت لم يضحك سنّه ، ومن ايقن بالحساب لم يفرح قلبه ، ومن ايقن بالقدر لم يخش الاالله وفى قوله (ان الذين يكنزون الذهب والفضة) اى يجمعونها ويدخرونهما ، وفى حديث آخر عجبت لمن راى الدنيا وتقلّبها باهلها كيف يركن اليها - وينبغى لمن عقل عن الله لا يتهم الله فى قضائه ولا يسطبطئه فى رزقه، وفى حديث آخر عن الصادق قال ان الله تعالى ليحفظ ولد المؤمن الف سنة - وفى حديث آخر سبعون ابا واخرى سبعة آباء وان الغلامين كان بينهما وبين ابويهما سبعمأة سنة، وفى حديث آخر قال ان الله تعالى ليصلح الرجل المؤمن ولده وولد ولده ويحفظه فى دويراته ودويرات حوله فلايزالون فى حفظ الله لكرامته على المؤمن

ثم ذكر الغلامين و قال الم تر ان الله شكر صلاح ابويهما لهما الى ان قال اوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام انى مجازى الابناء بسعى الاباء ان خيراً فخيراً و ان شراً فشراً لاتزنوا فتزنى نساؤكم من وطى فراش مسلم وطىء فراشه كما تدين تدان كما ذكره الفيض ره فى الوافى فى ذيل هذه الاية فى سورة الكهف وعن على عليه السلام قال مازاد على اربعة آلاف فهو كنز ادّى زكاته اولم يؤد وما دونها فهى نفقه وسئل الباقر

عليه السلام عن هذه الاية فقال انما عنى بذلك ما جاوز الفى درهم ، وعن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال كل مال تؤدى زكاته فليس بكنز وان كانت تحت سبع ارضين ، وكل مال لاتؤدى زكاته فهو كنز وان كان فوق الارض كمامر بعنوان الكل ، وفى سورة البرائة آية ٣٣ قال الله عزوجل (يا ايها الذين آمنوا ان كثيراً من الاحبار والرهبان لياكون اموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب والفضة ولاينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ماكنزتم لانفسكم فذوقوا ماكنتم تكنزون) وعن الباقر عليه السلام قال ان الله حرم كنز الذهب والفضة وامر بانفاقه فى سبيل الله ثم قال كان ابوذر الغفارى يغدو كل يوم وهو بالشام فينادى باعلى صوته بشر اهل الكنوز بكى فى الجباة ، وكى فى الجنوب ، وكى فى الظهور ابداً حتى يتردد الحر فى اجوافهم ، وعن النبى صلى الله عليه وآله قال لما نزلت هذه الاية قال تباً للذهب تباً للفضة يكررها ثلاثاً فشق ذلك على اصحابه فسأله عمر اى المال نتخذ فقال صلى الله عليه وآله وسلم لساناً ذاكرا ، وقلباً خاشعاً وزوجة مؤمنة تعين احدكم على دينه .

ثم قال الدينار و الدرهم اهلكا من كان قبلكم وهما مهلكاكم - وفى حديث آخر نظر عثمان بن عفان الى كعب الاحبار فقال له يابا اسحاق ما تقول فى رجل ادى زكوة ماله المفروضة هل يجب عليه فيما بعد ذلك شيء فقال لاولو اتخذ لبنة من ذهب ولبنة من فضة ماوجب عليه شيء فرفع ابوذر عصاه فضرب بها رأس كعب (ثم) قال يابن اليهودية الكافرة ماانت والنظر فى احكام المسلمين قول الله اصدق من قولك حيث قال (والذين يكنزون الذهب والفضة الاية) .

وفى حديث آخر قال موسّع على شيعتنا ان ينفقوا بالمعروف فاذا قام قائمنا حرم على كل ذى كنز كنزه حتى يأتيه به يستعين به على عدوه وهو قول الله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة

اقول لعل التوفيق بين هذه الاخبار ان يقال بجواز الجمع لغرض صحيح الى الفى درهم اوالى اربعة آلاف بعد اخراج الحقوق (الخ) وفى الكافى عن الصادق عليه السلام انه سئل فى كم تجب الزكاة من المال فقال له الزكاة الظاهرة ام الباطنة تريد فقال اريدهما جميعاً فقال اما الظاهرة ففى كل الف خمسة وعشرون ، واما الباطنة فلا تستأثر على اخيك

بماهو احوج اليه منك وفي حديث آخر قال ما اعطى الله عبداً ثلاثين الفاً وهو يريد به خيراً فقال ما جمع رجل قط عشرة الف درهم من حل وقد يجمعها لاقوام اذا اعطى القوت ورزق العمل فقد جمع الله له الدنيا والاخرة - كما نقله الفيض ره في الصافي في ذيل هذه الاية ، وفي الكافي والمرآت ج١ ص٤٤١ في باب الفي وفي ج٣ ص١٨٥ في باب الزكاة و اشرنا الى بعضها في ج١٧ ص ٢٩٦ بعنوان الخمس و في ج١٩ ص ١٢٣ بعنوان الزكاة و قال المحسن الكاظمي في منظومته .

الخمس في سبعة اشياء يجب ✡ غنيمة الحرب و مال تكتسب
والكنز و المعدن والغوص اذا ✡ حدّ النصاب بلغت و هكذا
ارض من المسلم ذمي اخذ ✡ و عن خليط بالحرام يتخذ
عشرين ديناراً فخمسها جعل ✡ نصاب تبر و لدرهم فقل
بخمس الف و بخمسة و من ✡ زكى بربع العشر في الكل اطمأن

[كنعان] بالفتح ثم السكون ويقال له شالوما هو ابن نوح او ابن سام غرق في الطوفان ولا عقب له - وقيل ينسب اليه الكنعانيون الذين منازلهم بارض الشام يتكلمون بلغة تضارع العربية، وقيل بين موضع يعقوب من كنعان ويوسف بمصر مأة فرسخ وكان مقام يعقوب بارض نابلس وبه الجب الذي القي فيه يوسف معروف بين سنجل ونابلس عن يمين الطريق وكان مقام يعقوب في قرية يقال لها سيلون ، وقيل كان مقام يعقوب ، الأردن و كل هذا متقارب (جم) ج٧ ص٢٨٦ (الكنف) بالتحريك الجانب والناحية والحاجز و الرحمة ومنه كنفي والكنيف الستر والساتر.

[كنكر] بفتح الكافين بينهما نون ساكنة وراء في اخره هو ابو خالد الكابلي قدم من كابل الى المدينة ويقول بامامة محمد بن الحنفية فسأله يوماً وقال جعلت فداك ان لي حرمة ومودة وانقطاعاً اسألك بحرمة رسول الله وامير المؤمنين الا اخبرتني انت الامام الذي فرض الله طاعته على فقال محمد يا ابا خالد حلفتني بالعظيم ان الامام علي بن الحسين علي وعليك وعلى كل مسلم فخرج حتى ورد على علي بن الحسين عليه السلام ودنى منه قال له عليه السلام مرحباً يا كنكر ما كنت لنا بزائر ما بدا لك فينا فخر ابو خالد ساجداً شاكراً لله تعالى

وقداختلف الاصحاب فى لقبه واسمه اختلافا شديداً قال الفاضل المعاصر فى قاموس الرجال ج٩ص٢٥٠ س١٥ قدعرفت ان اباخالد الكابلى واحد اختلف فى اسمه (بكنكر) و(وردان) وان كش جمع بكون (وردان) اسماً و(كنكر) لقباً (اقول) هذه النسبة الى (كش) غير صحيح لانه من المحشى لامن الكشى كماهو صرح فى ط١ص٨٠س٨ وفى ط٢ص١١١س٢٠ بان اسمه كنكر من قول الامام عليه السلام، ووردان ليس فيه اثر ولم يلتفت الى هذا احد من الاصحاب كما يظهر من رجال الكبير ص ٣٥٤ ، و التفرشى فى النقد ص ٣٦٣ والمامقانى ره فى رجاله ج٣ص ٢٨٧ كمايأتى فى وردان.

[كنكور] بكسر الكافين بينهما نون ساكنة و فتح الواو بليدة بين همذان و قرميسين بقصر شيرين ويقال له قصر اللصوص كمامر فى ج ٢٤ ص٧٣ ، منها جباخ ابن الحسين بن يوسف ابوبكر الصوفى المتوفى ص٥٥١، وقلعة قرب جزيرة ابن عمر (جم) ج٧س٢٨٦ (الكن) بالكسر وشد النون وقاء كل شىء وستره وبالفتح مرأة الابن والاخ وجبل بقران (كن) بالفتح ثم السكون بلدة كبيرة وقعت فى شمال طهران على اربعة عشر فراسخ والتفصيل فى جغرافيائى ايران ج١س١٨٣ منها العالم المتبحر الحاج مولى على الكنى الطهرانى لمدفون بالرى فى جوار عبدالعظيم الحسنى كان من تلامذة صاحب الجواهر له كتاب تحقيق الدلائل فى شرح تلخيص المسالك فى القضاء والشهادات وغيرها

[كن] بالضم ثم السكون من كان يكون قال على عليه السلام فى كلمات قصاره (كن) آمراً بالمعروف عاملا به ولاتكن ممن يأمر به وينهاء عنه فتبوء بائمه و تتعارض لمقت ربه (كن) آنس من تكون من الدنيا واحذر ماتكون فيها (كن) ابدأ راضياً بما يأتى به القدر (كن) اوثق ماتكون بنفسك اخوف ماتكون من خداعها (كن) بالبلاء محبورا وبالمعروف عامراً وعن المنكر ناهياً ولمن قطعك واصلا، ولمن عززك مطيعا ، و بالخير عاملا، وللشعر مانعا (كن) باسرارك بخيلا ولاتذع سراً اودعته فان الاذاعة خيانة (كن) بطيى الغضب سريع الفىء محباً لقبول العذر (كن) بعدوك العاقل اوثق منك بصديقك الجاهل (كن) بعيد الهمم اذا طلبت كريم الظفر اذا غلبت (كن) بمالك متبرعا وعن مال غيرك متورعا (كن) بالوحدة آنس منك بقرناء السوء (كن) جميل العفو اذاقدرت عاملا

بالعدل اذا ملكت (كن) جوادا بالحق بخيلا بالباطل ، ومؤثرا و مقصداً مقدرا (كن) حسن المقال جميل الافعال فان مقال الرجل برهان فضله، وفعاله عنوان عقله .

[كن] حلوا البصر عند مر الامر (كن) حليما في الغضب صبورا في الرهب مجملا في الطلب (كن) راضيا تكن مرضياً (كن) زاهدا فيما يرغب فيه الجاهل (كن) سمحا ولا تكن مبذراً (كن) صادقا تكن وفيا (كن) صموتا من غير عي فان الصمت زينة العالم وستر الجاهل (كن) عاقلا في امر دينك جاهلا في امر دنياك (كن) عالما بالحق عاملا به ينجيك الله سبحانه (كن) عالما ناطقا او مستمعا واعيا، واياك ان تكون الثالث (كن) عالما بالخير ناهيا عن الشر منكرا شيمة الغدر (كن) على حذر من احمق اذا صاحبته ومن الفاسق اذا عاشرته ، ومن الظالم اذا عاملته (كن) عفواً في قدرتك جواد في عسرتك .

[الكنة] بالضم ثم السكون الغاية والنهاية والحقيقة والاصل والوقت وجوهره وقدره

[الكنيسة] بالفتح ثم الكسر كالبيعة عند النصارى محل العبادة ومعبد اليهود وبلد بالمصيصة

[كنيكر] بضم كاف الاولى وكسر الثانية من قرى دمشق قتل بها علي بن احمد البرقعي له

ايالله ما فعلت براسي ✡ صروف الدهر والحقب الخوالي
تركن بلمتي سطراً سوادا ✡ و سطرا كالثغام من التوالي
فما جاشت لطول الباس نفسي ✡ على ولا بكت لذهاب مال
ولكني لدى الكربات آوي ✡ الى قلب اشد من الجبال
واصبر للشدائد والرزايا ✡ و اعلم انها محن الرجال
فيوما في السجون وفي الاساري ✡ و يوما في القصور رخي بال
و يوما للسيوف تعاوتني ✡ و يوما للتفنق والدلال
كذا عيش الفتى ما دام حيا ✡ دوائر لا يدم على المثال

[كوائل] بالفتح وكسر المثلثة جمع كوثل مؤخر السفينة واسم موضع في اطراف الشام

[كوار] بالضم بلدة بشيراز على عشرة فراسخ منها زيد بن احمد ابو طالب الكوارى

[الكواشي] بالفتح قلعة حصينة بالموصل تسمى اردمشت. (الكوافر) جمع كافر (جم)

[الكواكب] بالفتح والالف بين الواو والكاف المكسورة جمع الكوكب(۱) وهى اجسام بسيطة مركوزة فى الافلاك عند الحكماء كالفص فى الخاتم كلها مضيئة الا القمر فانه يستضىء من الشمس وهى سيارة وثوابت اما السيارة فسبعة القمر و عطارد و الزهرة والشمس والمريخ والمشترى وزحل وماعدا هذه السبعة ثوابت وانما سميت تلك السبعة سيارة وماعداها ثوابت لسرعة سيرها وبطؤ ماسواها اولثبات اوضاع بعضها من بعض فى القرب والبعد والمحاذات قال الشاعر :

(۱) ﴿منظومة لخواجه نصير الطوسى ره فى معرفة التقويم بالفارسية﴾

مرد دانا سخن ادا نكند ✡ تا بنام حق ابتدا نكند
مالك لم يزل قديم و كريم ✡ صانع بى بدل حكيم و عليم
آنكه هفت و نه ده ودوچهار ✡ كرد پيدا كه كس نبودش يار
كرد پيدا دليل هستى خود ✡ اندرين هريكى فزون ازحد
دادمان عقل تا بدانستيم ✡ نيز توفيق تا توانسيم
آنكه ازبهر نشر دين هدى ✡ آسمان كرد و اختران پيدا
كيست آن آسمان محمد را ✡ اخترانش صحابه‌اش بادا
باد بر جان هر يكى از ما ✡ هر زمان پيكران درود وثنا
چون بديدم كه در بسيط زمين ✡ هيچ دانش زبعد دانش دين
نيست از دانش نجومى به ✡ كاندروگنج حكمت است فره
كردم آغاز مدخل و منظوم ✡ ياد كردم در او بسى زعلوم
بهر تشريف خويش اول اين ✡ كردم از مدحت جلال الدين
بر محامد محمد و احمد ✡ كه بقدر است برتر از فرقد
اول از هيئت فلك گويم ✡ پس باحكام اختران پويم
آفرينندهٔ پرى و ملك ✡ آنكه نه آفريد چرخ وفلك
بريكم ماه و بردويم تيراست ✡ باز ناهيد برسيم ميراست
شمس برچرخ چارميست مدام ✡ همچو برچرخ پنجمين بهرام ←

قمر است وعطارد وزهره ✡ شمس ومریخ ومشتری وزحل

و الثوابت التی یخیلّون الصور بالخطوط الواصلة الف واثنان و عشرون کوکباً (اما) القمر علی الفلك الاول ای فلك الدنیا ، وعطارد علی الثانی ، والزهرة علی الثالث والشمس علی الرابع ، والمریخ علی الخامس ، والمشتری علی السادس، و زحل علی السابع ، و الثوابت علی الثامن ، و الفلك علی التاسع هو الفلك الاطلس ای الساذج عن الکواکب وهو فلك الافلاك- قال الصدوق ره فی العلل ط۲ ص۱٦٦ باب۲۳۹ ص ۳۲-ان

← ششمین چرخ مشتریرادان ✡ هفتمین است منزل کیوان

بازهشتم که ثابتات بر اوست ✡ زبراو نهم که جمله دراوست

او همی گردد و نیاساید ✡ چرخ وانجم بگشت اوشاید

عدد چرخها چه شد معلوم ✡ بشمرم بعد ازاین بروج نجوم

حکمائیش ازین بحکم رصد ✡ اختران را گرفته اند عدد

بانهو بیست آمد است هزار ✡ هفت از ایشان کواکب سیار

ثابتا تست نام دیگرها ✡ که از ایشان کنند پیکرها

باز کردند زمرهٔ حکمت ✡ هشتمین چرخ رادوشش قسمت

چو تمامی نهاده شد اقسام ✡ برج کردند هر یکی را نام

وانکه آن اختر گران رفتار ✡ صورت انگیختند هشت وچهار

هریکی زان موازی برجی ✡ دانش این به ازگهر درجی

پس نهادند بشنو این زحبیب ✡ نام برج ازصور براین ترتیب

حمل و ثور بعداز آن جوزا ✡ سرطان و اسد دگر عذرا

عقرب وقوس دان پس ازمیزان ✡ جدی ودلو است حوت ازپی آن

پس مراین جمله راکه بردم نام ✡ زاختران صاحبان شناش مدام

اولین از بروج با هشتم ✡ نام این برده و دگر کژدم

هردو مریخ را شدند بیوت ✡ همچو برجیس راکمان باحوت

زهره راخانه ثوروهم میزان ✡ شمس را شیر ماه راسرطان ←

الناس يغلطون فى الزهرة وسهيل و يقولون انهما كوكبان، و ليساكما يقولون و لكنهما دابتان من دواب البحر سميتا بكوكبين كماسمى الحمل والثوروالسرطان والاسدوالعقرب والحوت و الجدى هذه حيوانات سميت على اسماء الكواكب وكك الزهرة و سهيل و انماغلط الناس فيهما دون غيرهما لتعذر مشاهدتهما بالنظر اليهمالانهمامن البحر المطيف اوالمحيط بالدنياحيث لاتبلغه سفينة ولاتعمل فيه حيلة وماكان الله تعالى ليمسخ العصاة انواراً مضيئة فيبقيهما ما بقيت الارض والسماء(ثم)اعلم ان الشمس والقمرمن السبعة السيارة تسميان بالنيران والباقية منهابالخمسة المتحيرة وعطارد والزهرة من الخمسة تسميان بالسفليتين لكونهمااسفل من الشمس وزحل والمشترى والمريخ تسمى بالعلويات لكونها اعلى من الشمس و القمرهو النّير الاصغر و عطارد يسمى بالكاتب و الزهرة تسمى بالسعد الاصغروالشمس هى النّيرالاعظم والمريخ يسمى بالاحمرو هو النحس الاصغر، والمشترى هوالسعد الاكبر، وزحل يسمى بكيوان وهوالنحس الاكبر، وقيل الكواكب جرم كروى مركوز فى الفلك منيرفى الجملة اى سواءكانت انارته بالذات او بالواسطة

-تير راخانه خوشه و جوزا ✡ مر زحل راست جدى دلو عطا

مرد دانا دل ستاره شناس ✡ چون مراين علم رانهاد اساس

رقم بر جهاكه كرد اعداد ✡ از حساب جمل گرفت نهاد

ازحمل صفر(الف)ثور نشان ✡ (ب) زجوزاءوجيم ازسرطان

چون اسد(دال)كردسنبله(ها) ✡ (و) ميزان نهاد عقرب (ز)

قوس(ح)(ط)نشان جدى نهاد ✡ دلو (ى) يا الف بماهى داد

چون بدانستى ازبروج رقم ✡ رقم اختران بيابدهم

آخرين نام حرف هر اختر ✡ بدلش مينگار بر دفتر

همچه از شمس (س) زقمر ✡ بر همين كن قياس پنج دگر

برجها را تو بر طبايع دان ✡ رنج نادان هميشه ضايع دان

حمل است آتشى تيروكمان ✡ ثور خاكى وجدى خوشه همان-

کالقمر، وقیل انوار جمیع الکواکب مستفادة من نورالشمس.

وقیل جمیع الدراری فی الحمل فجعل الشمس ملکاً، وصیر العطارد کالوزیر والمشتری کالقاضی،والمریخ کالشرطی وکمن یحمل السلاح،والقمر کالخازن، والزهرة کالصاحبة، وزحل کالشیخ المشاور،والجوزاء کالمقسوم لامرالفلك.

وقیل انما کان تدبیرها للکواکب الثابتة وهی الف کوکب وعشرون کوکباً - و یقطع کل کوکب منها البرج فی ثلاثة آلاف سنة وهی التی تعمل الاعمال کلها وبها یکون جمیع الامور، وقیل ان الله خلق الافلاك من البخار وانه لما صعد انعقد وهی سبعة افلاك وفوقها البیت المعمور،وله ثلاثمأة وستون باباً جعلت للفلك، وان کل رحمة وبرکة انما تنزل من تلك الابواب المقسومة علی البروج و الکواکب حتی تصیر الی الارض وقیل اعلی الدراری السبعة زحل(ثم) المشتری (ثم)المریخ(ثم)الشمس(ثم) عطارد(ثم) القمر

وقیل لما خلق الله تعالی البروج قسم لها دوا مها فی سلطانه فجعل للحمل اثنی عشر الف سنة، وللثور احدی عشر الف سنة، وللجوزاء عشرة آلاف سنة، وللاسد ثمانیة آلاف سنة، وللسنبلة سبعة آلاف سنة، وللمیزان ستة آلاف سنة، وللعقرب خمسة آلاف سنة، وللقوس اربعة آلاف سنة، وللجدی ثلاثة آلاف سنة وللدلوا لفی سنة، و للحوت

طبع جوازء ودلو پلّه هوا	✡	دان خرجنگ و حوت عقرب ماه
زحل آنکو بدشمنی ثمراست	✡	روزی سرد و خشك نحست تراست
مشتریرا که زوست فیروزی	✡	سعد تردان وگرم تردوزی
باز مریخ نحس و بره شبی	✡	گرم وخشك ازطبیعش طلبی
شمس هم گرم خشك وروزی تر	✡	نحس در اجتماع و سعد نظر
سعد وماده است سرد ترزهره	✡	تیرساز نده باشد و زهره
وانکه نامش زاختران قمراست	✡	سعد ماده شبی وسرد وتراست
باز آغاز هفته یك شنبه	✡	دان ووانکه (الف) نشانش له
بردو شنبه علامت آمد (با)	✡	همچنین تارسد بشنبه (زا)
الف است اول مه از تقویم	✱	(ب) دوم روز دان سیم را (ج)-

الف سنة فصار للدور ثمانية و سبعون الف سنة و الباقى لسائر الكواكب ، و قيل ان ضياء القمر مأخوذ من ضوء الشمس لانها اذا اجتمعا لم يكن للقمر نوراً واما مقادير الكواكب عندهم فقالوا ان الشمس اكبر من الارض بمأة مرة و ثلاث وستين مرة، وزحل اكبر من الارض باحدى وتسعين مرة ونصف مرة ، والمشترى بثمانية عشر مرة ، والمريخ بثلاث سبعين مرة، والزهرة بنيف وستين مرة، وعطارد بثلاث وثلاثين مرة ، والقمر بسبع عشرة مرة وربع مرة، وكانت الشمس كالملك - وقيل ان الكواكب حية ناطقة حساسة ،وقيل ان لها حاسة السمع البصر واللمس وليس لها حاسة الذوق والشم

وقال فى اخبار الزمان ص ١٣٤ س ٣ - اذا نزل قلب الاسد باول دقيقة من رأس السرطان وتكون الكواكب عند ذلك فى هذه المواضع من الفلك يكون القمر مع الشمس فى اول دقيقة من الحمل، وراوس وهو المشترى فى سبع وعشرين درجة من الحوت، والمريخ فى ثمان وعشرين درجه وخمس دقائق من الحوت، فرودين وهو الزهرة فى سبع وعشرين درجة وثلاث دقائق من الحوت وهرمس، وهو عطارد فى ٢٧ دقيقة من الحوت و زحل

همچنين تاكه مدرسه بتمام ✡ آخرش (كط) بود يا لام

شرف آفتاب دان بحمل ✡ ثورومه را شرف شناس محل

مرزحل را شرف بود ميزان ✡ شرف مشتريست در سرطان

يابد ازجدى هم شرف بهرام ✡ همچه از حوت زهره بدرام

تبراسنبله است وبيت وشرف ✡ همچنين آمد اين بماز سلف

شرف راس خانه تير است ✡ ذنب اندر كمان شرف گيراست

چون شرف گشت مرترا معلوم ✡ در برابر بود هبوط نجوم

چون هبوط زحل ببرج حمل ✡ دان ببرجيس برج جدى مثل

جاى مريخ چون بود سرطان ✡ اندرومرد را تو هابط دان

بازميزان هبوط خورشيداست ✡ هابط برج خوشه ناهيد است

برج ماهى هبوط تير آمد ✡ عقرب ان مه ميز آمد

راس ها بط بود چه شد بكمان ✡ هم هبوط ذنب بجوزادان

والجوزاء فى الميزان واوج القمر فى الاسد على درجات ودقائق •

وقال السيوطى فى كنز المدفون ص٨٤ فائدة عطارد عند اهل التقويم يسمى منافقا لانه يكون مع السعد سعداً ومع النحس نحساً والمشترى هو السعد الاكبر والزهرة السعد الاصغر وزحل النحس الاكبر والمريخ النحس الاصغر وفى ص١٠١ س٢١ سنه يقال لزحل كيوان وللمشترى تير والبرجيس ايضا، وللمريخ بهرام وللشمس مهر وللزهره ناهيد وبيدخت ايضا ولعطارد هرمس وللقمر ماه وقد جمعت فى بيتين وهما•

لازلت ترقى وتبقى فى العلا ابدا ✡ مادام للسبعة الافلاك الاحكام

مهر و ماه وكيوان و تيرمعا ✡ و هرمس و اناهيد و بهرام

وترتيبهم اقربهم الينا القمر وفوقه فلك عطارد وفوق فلك الزهرة، وفوقه فلك الشمس وفوقه فلك المريخ، وفوقه فلك المشترى، وفوة ذلك زحل وفى ص ١٢٤ س٣ قال الالوان السبعة للكواكب السبعة السواد لزحل والحمرة للمريخ والخضرة للمشترى والصفرة للشمس والزرقة للزهرة والبياض للقمر والكمودة لعطارد•

وفى ص١٤١ قال فصل تقول العرب عند طلوع المنازل اذا طلع السرطان اعتدل الزمان واخضرت الاوطان و توافت الاسنان و تهادت الجيران وبات الفقير بكل مكان

وتقول اذا طلع البطين اقتضى الدين وظهر الزين واقتفى العطار والقين•

وتقول اذا طلع الثرياء فالحر فى حدم والعشب فى الحطم والعانات ، فى كدم ، واذا طلع النجم عشية اشترى الراعى كيسة •

و اذا طلع الدبران تو قد الحران واستعرت النيران و يبست الغدران و رمت بانفسها حيث شائت الصبيان ، واذا طلعت الهقعة رجعت الناس عن النعجة، وتقول ايضاً اذا طلعت القهعة تعرض الناس للقلعة واورثت الفقعة واردفتها الهنعة•

واذا طلعت الجوزاء كنست الظباء واوفى على الحيودة الحرباء وطاب الحناء•

و اذا طلع الذراع جرت الشمس القناع و اشعلت فى الارض الشعاع و ترقرق السراب بكل قاع وكنست الظباء والسباع ، وتقول اذا طلعت الشعرى كشف ونشف الثرى واحزالت الصوى وجعل صاحب النحل ثرى ، و اذا طلعت النثرة نشأت البسرة و جنى

النخل بكرة، واورث المواشي حجرة، ولم يترك في ذات درّ قطرة، واصابك من السحر حسرة و يوشك بان تظهر الخضرة، واذا طلعت الطرفة نكرت الحرفة، وكثرت الطرفة، وهانت الضيف الكلفة ، وتقول لولا طلوع الجبهة ماكان للعرب رفهة .

وتقول اذا طلع سهيل طاب الليل، وامتنع القيل، وام الفصيل الويل، ورفع كيل ووضع كيل ، وتقول اذا طلع الخراتان اكلت ام جرذان .

واذا طلعت الصرفة انصرف الصيف صرفة، وكان المخريف عطفة، واحتال كل ذى حرفة، وحقر كل ذى نطفة، وامتير على الماء زلفة ، واذا طلعت العوّاء طاب الهواء وضرب الخباء وكره العراء وشن السقاء ، واذا طلع السماك ذهب العكاك و استقامت الاحناك وقل على الماء اللكاك وتقول اذا طلع الغفر اقشعر السفر وتذبل النضر .

واذا طلع الزبانى احدث الدهر لكل ذى عيال شاناً ولكل ذى ماشية هواناً وقالوا كان وكانا فاوسع لاهلك ولاتوانى ، واذا طلع الاكليل هاجت الفحول وشمرت الزيول وتخوفت السيول ، واذا طلع القلب امتنع العذب وجاء الشتاء كالكلب وصار اهل البوادى فى كرب وتقول اذا طلعت الشولة طال الليل طولة و اعجلت الشيخ البولة و اشتدت على ذى العيال عولة ، واذا طلع العقرب حمس المذنب وقرب الاشيب .

واذا طلعت النعائم ابيضت البهائم من الصقيع الدائم وايقظ البرد كل نائم .

واذا طلعت النعائم تمّ الليل للقائم، وقصر النهار للصائم، وكبرت العمائم، وتلاقت الرعاء بالبهائم ، واذا طلعت البلدة جمت الجعدة واكلت القندة وقيل للبرد اهده

و اذا طلع السعد الذابح حمى اهله النابح و نفع اهله الرابح، ونصح السارح و ظهرت فى الحى العرايح وتقول اذا طلع سعد بلع اقتحم الربع ولحق اهله الهبع وجحد الماء فامتنع و صيد و ظهرت فى الا رض لمع ، و اذا طلع سعد السعود اخضر العود و لانت الجلود وكره فى الشمس القعود واذا طلع سعد السعود ذاب كل جمود و اخضر كل عود وانتشر كل مصرود ، واذا طلع سعد الاخبية دهنت الاسقية وتركت الابنية و تجاورت الافنية ، واذا طلع الدلو فالربيع والبدو والصيف بعد الشقو وطلب اللهو، واذا طلعت السمكة وتعلقت الحسكة امكنت الحركة ونصت الشبكة وطاب الزمان للنسكة .

خامهٔ کوکبا از بروج بکیر ❊ بر شمار و بین بنور ضمیر ❊ خانهٔ هفتمین و سال شناس

جمله معلوم کردودت بقیاس ❊ بیان درجات شرف ❊ شرف شمس نوزده درج است ❊

یاد کیر این که مایه فرجست ❊ شرف زهره هفت کیر درست ❊ از درج آنچه در حساب قوی است ❊

طرح

بزبان فارسی زبانان در این مقام از خاجه نصیر طوسی و غیر آن چند بیت ذکر میشود

در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اوّلا نموده میشود که دایرهٔ عظیمه بر فلک هم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد آنرا منطقة البروج و نطاق البروج و فلک البروج نیز کویند بمجاز و این دایره با منطقهٔ فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که آنرا دو نقطه اعتدال خوانند و دایرهٔ عظیمه که هم بر فلک اعلی و بر دو قطب فلک هشتم کذرد آنرا دایره عرض کویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم شود ابتدا از نقطهٔ اعتدال و بر مبدء هر قسمی یک دایره عرض بکذرد لا محاله فلک اعلی و سایر افلاک کلی بسطوح موهومه این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی مختص شود میان دو نصف متجاورازده دایرهٔ عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برجی کویند انتهی

معنی قول مصنف که دور فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند برج در لغت قصر عالی را کویند چه هر یک از این بروج قصر بند مر کوکبی را که حال باشد در آن برج و اسامی بروج که ماخوذ از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت تسمیه در محاذی آن اقسام بوده اند با علامات ایشان اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و تفصیل صور بروج بعد از این بیاید انشاء الله تعالی لکن بدکر اجمالی علامت بروج بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه علامت حمل با شد و علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد از وستاند از اول حمل در جدول بسته رقم موضوع است اوّل برج دوم در درجه سیم دقیقه پس اکر علامت برج بنا بر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از آنچه هست بیک

شرف برج

بیان

قوله بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی مختص شود میان دو نصف متجاور از دو قسم دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه

قوله بخش کرده اند

قوله قصر بند

قوله ماخوذ از صوری که متوهم شده اند

قوله علامات ایشان اینست

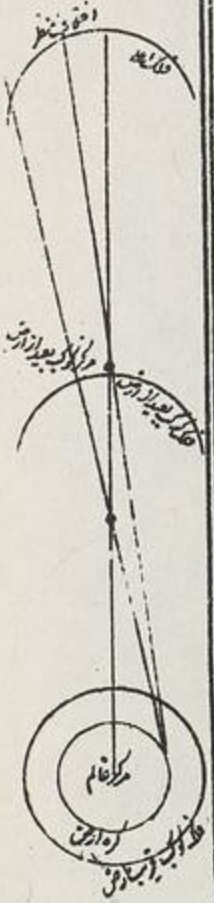
شرف تیر نیز برج دوده است ❊ سه درج در شرف نصیب اوست ❊ درجات ستاده کیوان ❊
در شرف کمتر از سه نوبت دان ❊ وان بر حیز یازده است همچو ❊ وان بهرام بیست و هشت شمار

برج زیاده خیال نخواهد کرد مثلاً اگر کوکب در دهم درجهٔ سرطان بود برابر نصف روز
مرقوم خواهد بود ۵ پس در اینجا خواهیم گفت که چهار برج ده درجه از اول
حمل دور شده و حال اینکه سه برج ده درجه است فتامل و هر برجی را که عبارت از
قوسی است از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف نهار و از دایره عرض
بسی درجه قسمت کنند یعنی بسی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس محدود
درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عدد بیست که از او کسور نسعه مخرج میشود
الا سبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب بسبب طی هر یک از اینها
صاعد و هابط گردد و همچنین هر درجه را شصت دقیقه و هر دقیقه را شصت ثانیه
و هر ثانیه را شصت ثالثه قسمت کنند و همکذا ثابعا شره پس قسمت اول جزو کل باشد
و قسمت دویم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو جزو و همکذا و اختیار عدد شصت در
این اقسام بجهت سهولتست که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددیست که از او
کسور نسعه بیرون نمی آید الا تسع و ثمن و سبع و مع هذا نسبت دادن ماه و او را
با او بسهولت میسر است اما کواکب بر دو نوع اند سیارات و ثوابت اگرچه در
حرکات قدر او جهة مواظفند در جمیع دوره از ثوابت کوبند و الا سیارات
و سیارات هفتند باین ترتیب اول زحل که موسومست بکیوان دویم مشتری که
معروفست ببرجیس سیم مریخ که موسومست بامرو بهرام چهارم شمس که مشهورست
بافتاب پنجم زهره که مسمی است بناهید ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم
قمر که مشتهر است بماه و هر یک از این هفت کوکب را فلکی است علیحده زیرا که سوای
حرکت شبانه روزی هر کدام را بخصوصه حرکتی یافته اند از مغرب بمشرق غالبا و در مقابل
مخالف یکدیگر پس هر یکرا در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا بر اصول ایشان
یکجسم بسیط را حرکت مختلفه ممتنع است و ایضا محالست که کوکب در فلک بطریق

درجات افلاک ۰ درجات فلک بر استاد ۰ هست صورت دوازده بر شناد
هر یکی برج زان درج شده دست هر درج زان دقیقه شصت دیست ثمانیه شصت یکدقیقه شناس

معرفت کواکب

ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکبی است که بعد از اوست بطریق احاطه چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف اوست مثل تویهای پیاز اما ترتیب باین صفت بچند وجه ثابت شده است اولا بطریق کسف و انجنافت که مشاهده کرده اند که زحل در چهل مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما بانبطریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکبست چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مضمحل میشوند الا قمر بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که از اختلاف منظر کویند و ان زاویه ایست که حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز کوکب که بزمین اقربست اوسع است از انکه ابعد است چنانکه از این شکل متصور است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس بانبطریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و دو شمس اند که محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نبود از غایت صغر زاویه پس ازین محقق شد که فلک شمس در تحت فلک قمر بیست لیکن بانبطریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است و یا در تحت ایشان و یا در میان ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که آلتی که از او اختلاف منظر اخذ میکنند و مسامتت بذات الثقبتین مخصوص است



افلاک

همچنین تا بعاشرت قیاس ❊ در نظرهای کواکب ❊ نظر اختران بمن معلوم ❊
تا بدانی تمام علم نجوم ❊ چون دو کوکب بهم دبیرمی ار ❊ بدرج پیش نه زیکدیگر ❊

باینکه انرا در وسط دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول
بدایره مذکوره غیر مرئی میباشد چرا که بعد هریک از اماکن اعلی است از دو
برج پس از اینطریق عدول کرده اند بسطرة دیگر افتاعی ادا بجمله بلکی انکه میباید
که شمس در وسط سیارات باشد استحماناً لما فی لب من حسن الترتیب کانها
شمسة القلادة فی وسطها دویم انکه مجموع کواکب علویه را با افتاب ربطی
خاص است باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و ستعرف الرباطات
فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی سیم انکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب بشمس
اسرع عند از انکه ابعد ند و چون شمس اسرع است از مریخ و ابطا از زهره باید که
در میان زهره و مریخ باشد چهارم انکه اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین
بحساب ابعاد و اجرام بر سبیل حسن الظن در یافته اند که ترتیب افلاک باین وضع
پنجم انکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر دوی افتاب مانند خال دیده اند
و منهم الشیخ الرئیس و بعضی او را با عطارد مثل دو خال و منهم الحکیم ابن ماجه
الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیمه مخفی نماناد که رد هریک از انها بسهولت
میسر است و لذلک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة و این فقیر را بنحاء
فاتر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلائل قطعیة است
مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایراد ان لائق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم
گویند زیرا که اعظم و اضوء کواکبست و قمر را نیر اصغر چون اصغر است از شمس
و بعد از او اضوء از کواکب دیگر است و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب
که فوق شمسند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را
علویتین و زهره و عطارد را سفلیتین گویند و قمر را باعتبار انکه تحت
فلک شمسند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب وجوع و

استقامت

والکه هر دو را قران باشد ❊ وانچنین حال یکران باشد ❊ وریکی از دیگر برج سیم ❊
باشد ارنه برج یازدهم ❊ وان که تدویر شد این یقین ❊ شرح ترجیع شنو از پس این ❊

واستقامت واقامت وسرعت وبطوء ایشانرا خمسهٔ متحیره گویند ودر تقویم علامات هر کوکب را از این کواکب سبعه رقم حرفی خواسم ان کوکبست برین وجه زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر و اما کواکب ثوابت بیاریم بجای که احصای ان ممکن نیست وتتمهٔ انها بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشان نسبت بایکدیگر یا بجهت بطوء حرکت خاصهٔ ایشان وانها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهت انکه مانند مردم بیابان نشین براه وبیراه وبجهة مواضع فرود آمده اند یا انکه بسبب این کواکب مسافران در بیابانها بمقصود میرسانند واینچه از انها برصد درآمده ومواضع انها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار وبیست ودو کوکبند ودر صد جمع راصد همچنانکه خدم جمع خادم است وراصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح راصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشانند ودر سیر ایشان بمواضع معینه بعد از ان بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در او رصد کواکب میکنند بمجازی که از استعمال محل گویند باسم حال ومخفی نماند که این هزار وبیست دو کوکب مرصوده غیر از انست کوکبست که از اصغیره خوانند که بطلمیوس از غایت صغر از داخل کواکب مرصوده نداشته وخواجه عبد الرحمن صوفی در داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار وبیست وپنج باشد واهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده هر مرتبه را قدر وشرف وعظم کنند وهر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم واوسط واصغر پس مراتب کواکب هیجده بود وفضل هر مرتبه بر مرتبهٔ بعد از او بقدر سه یک اوسط قدر سادس بود وانچه ما ورای قدر سادس بود از اخفیه ومظلمه گویند وانها داخل کواکب مرصوده نیستند وپنج کوکب که ایشانرا سحابی گویند که مانند لخطه ابر باشند اگرچه مرصوده اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم

خودرا

الرصد فی الاصل
جمع الرصد وهو الذی یقعد علی الطریق لیرصد من یمر به
الکواکب فی بعض مواضع معینة من فلک البروج
الموضع الذی یرصد فیه الکواکب
نسبة للمحل او الرصد او الراصد
الصغرة العصیرة

اند

الکواکب

چارمست و دهم نظر کاهش همه رنج و غمت چراهش در به پنجم و یا نهم نگرند
دان که تثلیث و دوستی اثرند هفتمین خانهٔ مقابله دان اثرش کینه و مجادله دان

کواکب ثابته اعظم قدرا اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه هفتاد و هفده کوکب از این کواکب بر نفس این صورها واقعند یعنی بر خطوطی که این صورها متوهم میشوند یا در میان ان خطوط و انها را کواکب داخل این صورها گویند و چون خواهند که از این کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت یا بر دست راست او یا بر سینهٔ او و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون این صورها واقع شده اند و انها را کواکب خارج صورها گویند و چون از این کواکب خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزد یک پای راست فلان صورت یا بقرب ذنب فلان صورت است و بر این قیاس و از این صورها چهل و هشت کانه بیست و یک در جانب شمالی از منطقهٔ البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی ان که صورها بروج دوازده کانه اند ما اینجا یک یک از صورها را بتفصیل بیاریم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم اگرچه موجب اطنابت و بمعرفت تقویم دخلی ندارد لیکن ناظر سموات و عارفین را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول صورتی که بقطب شمالی نزدیکتر است بنات النعش صغری است دویم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از ایشان را نعش گویند و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی هر دو را بدو جوخ تشبیه کرده اند اول را دب اصغر گویند و او را بی سر تصور کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد ان را فرقدان گویند یکی از ایشان بکری روشنتر و یکستارهٔ روشن که بر ذنب اوست ان را فقها جدی گویند و با و قبله شناسند و منجمان ان را تصغیر کرده جدی گویند تا ببرج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره ایست بقطب شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره ایست

انزا بن خطوط

کواکب

اختراق کواکب بر ستاره که او فتد با خور در یکی برج و یکدرج همبر
خلق را جمله اتفاق بود گمان ستاره در احتراق بود جز قمر را که چون چنین دانند

کوچك ازا آنرا هو کویند صورت دب اصغر اینست



دو بهر دب اکبر و او تمام اند امت از این سبب او را اکبر خوانند و نزدیك کوکب قویم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان امتحان کنند و او را سها خوانند و ستارکان داخل این صورت بیست و هشت ستاره اند و خارج هشت صورت دب اکبر اینست



سیم صورت تنین است اژدهائی را ماند که بر کرد قطب شمالی فلك البروج آمده و بر سر او چهار کوکبست بر هیئت مخرف او را اعواید خوانند و ستارکان

اوسی و یك ستاره اند صورت تنین اینست

العوائد والغيل والشياط من الضباء
والابل والخيل والشجر والعرب
عرب

محرق نی که مجتمع خوانند ارباب ظاهری چون بیکشنبه است نبت فور
دان که دوشنبه است روز قمر جز قمر را که چون چنین دانند انکه مریخ مرور را نام است ؛



چهارم صورت قیقاوس است، بلغت یونان بمعنی پادشاه و بعضی از عوام کوینده معرب کیکاوس است ملکی را مانند تاجی بر سر نهاده و دست و پای مهی جنباند برای پای او وجهی متخیل شود اندخارج دو قیقاوس پنجم و اورا نعاد و کوینده مرد دراز کرده سر دست چپ و بر بالای کوکب اخر از کواکب بنات النعش کهربای است و دست راست



دوازده و دو مثلثی واسع ستارگان دارد صورت اینست

صورت عوامست صناج نیز مانند و دست کوبا یانک میکند

صنج چیزیست که در هر بلد و شهر بنقاره وغیره زنند واز برنج میسازند وایضا چیزیرا کویند که بر دایره بندند که صدا دهد و اینجا کنایت از بانگ کردن غوا و نقاره سبزی که کویند کرد و بکیرد خورند

چارشنبه کرفت کوکب تیر سعد را پنجشنبه آمد تیر زهره را داده جمعه و برجل
داد شنبه خدای عزّ و جلّ ارباب لیلی شب یکشنبه آن تیر آمد

فکه موضعی است کرد و خیان دماوند مستحکم است چون ستارکان فکه در روی افتند و شبیه کرده اند او را بفک آدمی ۱۲

او او پنجه از پس کواکب صورت فکه که بعد از این بیان خواهد شد و باین دست عصاء بر بالای سر کرفته ستارکان او بیست و دو اند خارج بکی از ایشان شمالک رامح خوانند و او را حارس السّماء و حارس شمالی نیز کویند چه در اکثر

مواضع بمرئی و ان ستاره بکردا در برج رامح

صورت عوا



سیاه رامح

عوا

ششم فکه است انرا کاشه خوانند انرا اکلیل خوانند مانند که

هیشوی که با او است این صورت صورت است صورت عوام دو خیشان و منجمان شمالی دائره را ناتمام است

ستارکان او هشتند و ایشان را نیز نیز الفکه خوانند این صورت صورت فکه

هفتم الجاثی علی او او را قیص مرد بر ا مانند

صورت فکه



صورت رکبتیه است نیز خوانند بر سر زانو

ایستاده از برای پای کوفتن کواکب او بیست و هشت خارج یکی

الکیل کلاهی است کرد قدیم ملوک بر سر میکذاشته اند مکلل بجواهرات ۱۲

زین سبب فرخیش پیر آمد — شب چو شنبه آن بزرجمهر است — اندرین قولها چه تلبیس است
شب سه شنبه آن زهره شناس — چارشنبه شب زحل بقیاس — زهره داده جمعه و بزحل

صورت الجاثی

هشتم

او را اسلحهاست

رومی بنگرند

ستارگان او

بکطرف ستاره است

ستاره دیگر

مثلثی خود

انواد دیک

ومنجمان فنر

مشابهت او

علی یکتنه اینست

صورت شلیاق است

او مرغرفه و خراب

سنگ پشتی را مانند

ده اند و بر

روشن باد و

تا دیک بر شال

بدین سبب عوام

پا به خوانند

واقع بجهت

بگر کبی کر بال



فراهم کرده باشد و اند و ستاره بمنزلهٔ دو بال او بند صورتش اینست

نهم صورت

مرغی را مانند

سوی مغرب

و بالها کشاده

هفده ستاره است

صورت شلیاق



دجاجه است

کردن دراز کرده

بجهت دانه چیدن

بجهت طیران

خارج دو و بر سر

مجره را دایره لبنیه گویند و عوام الناس اورا کهکشان و در حقیقه او خلاف کرده اند از متقدمین از سطالیس گفته است که بخارات دخانیه است واقف در هوا الکن بعدم اختلاف منظور بدوام ثبات بر یکحال ظاهرات که چنین نیست از محققین از متاخرین مثل علامه طوسی برآنند که آنها کواکب صغار متقاربه متشابهه کثیره اند که از غایت تکاثف شد نظر بانها نمیرسد

انکوکبیست بنصف مجره در جنوب کوکب نیر واقع بمقدار یک نیزه او را منقار الدجاجه خوانند و بر سر ذنب او کوکبیست روشن در میان مجره او را دف کوبند و بر پیش دف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی ازان بر بال راست دجاجه است و یکی بر گردن و دو بر بال چپ این

داد شب خدای عزوجل ارباب ساعات ساعت اولین زروز و شب
وان که بشمد ازان الکوکب کان شب و روز را بدو نسبت
کرده اند حکیم از حکمت

چهار کوکب را عرب فوارس کویند و ذنب دجاجه چون تابع انچهار است
از انجهت او را دانند کویند صورتش اینست

صاحب کنز اللغة اورده است
که روف کسی را کویند که
در پس کس دیکر نشیند و
پی او را نیز روف
کویند
منه



صورت دجاجه

دهم صورت ذات الکرسی است و نیز اما ند بر سر کرسی نشسته که او را
قامه ایست چون قامه منبر و پایها فرو کذاشته سپرده کوکبست و در صور
عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت شتری تخیل کرده
اند که داخل صور چهل و هشتکانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات
الکرسی است و بعضی از مراة المسلسلة و بعضی از حامل راس الغول و بعضی
غیر مرصوده چنانکه چهار کوکب انصورت ذات الکرسی است بر خطی اند شبیه بمستقیم
که مجره را قطع کرده است بر عرض وایشان بر بدن شتر ند و اطراف جنوبی
این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که
بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله کردن او و در تحت این کواکب و جنوب
مجره دو کوکب می اید قریب بیکدیکر و آن بر دست شتر است و انکوکب سحابی که
نفس مجره است در تحت این کوکب بر سر شتر است و عرب کف الخضیب و کف الثریا
کویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود و بآن کواکب روشن

وان دیگر کوکبی کز اوست فرد | دو بین ساقست ساعت او | مرسیم را بهین شناس اساس
برهین کن بجمله هفت قیاس | آن رکاب مشک ناهری | هر شش کو طبع دارد نار

که بر مجره اند متصل شود انوا بدالثریا کویند وان کواکب روشن بمنزله ان رد
بود و هر یک از کواکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم ازان کواکب
یکی را که بیشتر همی ابد از اکف الخضیب کویند و ستام الناقه نیز کویند چه



بر کوهان وقطب دکر ها نیز اورده الخضیب ترسد دعا الا دعاء صورتش صورت یازدهم راس وافرا بنخوانند

شتر است العلماء الادراک که چون کف النهار بنصف مستجاب شود ظالم اینست صورت الغول بر ساوس مردی را

مانند کسی بپای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایهای بسوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ سر غولی تا خویش کرفته و دست راست بر بالای سر برآورده و الت قطعی بدست کرفته و کواکب او بیست و شش است خارج سته و دکر راس الغول کوکبی است سرخ از قدر ثانی او را راس الغول کویند

صورتش اینست

شمس دان رب روز او جهوار وانکه‌ش مشتریست دیگر رب یاد کن این سخن که هست عجب
باز بر رب خلاف گیر قیاس روز و شبشان زحل بشر کیت شناس وان دگر را که طبع اوست تراب

صورت الأعنة

صورت حامل رأس الغول اینست



دوازدهم ممسک مرد برامانند بیکدست دیگر تازیانه او چهارده اند او ستاره آست ودراکثر باثر تاطوق خوانند چون مشتق از عوق

صورت الأعنة بر پای ایستاده عنانی وبدست گرفته کواکب در جانب جنوب روشن وسرخ از مواضع کندانرا عیوق رقیب ثریا است بمعنی بازدارنده

رنگ از قدر اول ۴

عیوق بجای قرن شمالی ثور است ۵

ونگاهبانی چون نگاهبان بازدارنده بود از امور وستاره دیگر از عیوق

صورت ۱۲ ممسک الأعنة



العیوق

دوازدهم برهیأت مشتی بود در ازاء انرا کب نو صورتش سیزدهم حوالست

باب یکتر که بعد ازین دوازدهم برهیأت مشتی بود در ازاء انرا کب نو صورتش

صورت مرد برامانند

اوی باد بران در باب معلوم کرد منفرج الزاویه منفرجه باشد العنان گویند اینست

پرهای

زهره خوان پس قمر شناس ای پسر — باز در شب مریخ و پس زهره — بشنو این نکته خوش شهره
هفتمان روز و شب شریک غلام — اگر خوانند مرورا بهرام — ارباب مثلثه بادی

بر پای ایستاده و پایهای او در شمال قطب رجل و بهر دو دست خود مار گرفته است و سر آن مار در جنوب کوکب فکه است بیت و چهار ستاره است خارج پنج از انجمله ستاره ایست در روشن بر سر او که با فکه زبر بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع است از او را سر الحواء خوانند چهار و هم صورت حیه است و از حیه الحواء خوانند ماری دامانند سر و دم برداشته برابر سر حوا بجده کوکبست از انجمله بر کردن حیه ستاره ایست از قدر ثالثه که با سمانواح و نیز فکه بر مثال مثلثی است که نیز فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است صورتش اینست

صورت ۱۳ حوا



اینست از اعوان بزرگ خوانده

پانزدهم صورت سهم است و از انبل نیز خوانند بیری دامانند واقع میان منقار الدجاجه و هنرا لطائر در دراز ی سه کرو نیم یکانش سوی مشرق و سوفارش

انبل السهام العربیه صحاح

بجانب مغرب پنج ستاره است

اگر بادست طبعش از تقدیر — رب روزش ز حل شناسم تیر — تیر در شب مقدم آمد باز
هر دو را مشتری بود انباز — ار بابی مثلثی آبی — واگر طبعش نباشد آبی

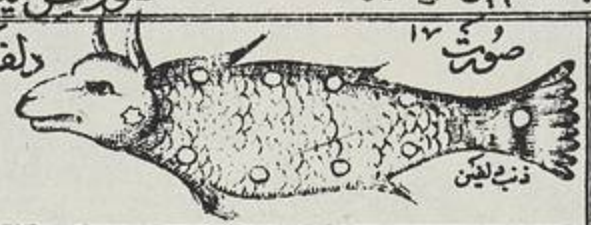
شانزدهم صورت عقابست عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نه ستاره از
خارج شش و کوکبی بر شان ما بین المنکبین اوست بادو کوکب بر طرفین او از او تار یکتر
بر مثال خطی مستقیم و عوام از اشاهین اند کوبند بمجاز ان روشن را ذنب
الطایر خوانند چون دو کوکب شبیه بذکر کرنال کشاده بود بر قیاس نزدیک



که بال فراهم
صورتش
هفدهم
دلفین
و انجوانی را
که بر شکل
آدمی دوست
غریق را
پشت خود کرده بکنار آورد کواکب او ده هند از انجمله چهار کوکبست بر عقب شر
طایر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام از اصلیب خوانند و بر پس این
صلیب کوکبی بر ابعد در روشنی نزدیک باین چهار کوکب از اعمدة الصلیب و
ذنب الدلفین خوانند

آلدلفین بضم الدال المهملة وکسر الفاء وتاء ثانیة فی البحر یحمی الغریق صحاح

صورتش اینست



هیجدهم صورت قطعة الفرس است و از او را س الفرس نیز خوانند سر اسبی را

روزشان هست زهره از آبا | دیگر از بعد زهره دان بهرام | شب بی و برخلاف این اقسام
هستشان روز و شب شریک قمر | این بدانی شوی بعلم خبر | اندکی منقلب ثابت و نه مجدد



ماند در پر دلفین و بقدد دو کوکب شش بسوی جنوب چهار کوکبست صورت فرس اعظم

نوزدهم صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست اند از انجمله چهار کوکبند بر شکل مربعی فراخ که اضلاع ان قریب ببلک نهزه بود لیکن ضلع شمالی ان اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب ان مربع را در دلو خوانند و افتاده بر دو او بر شرقی شمالی مربع بود انرا سرة الفرس خوانند و انکه بر شرقی جنوبیست جناح الفرس و انکه بر غربی شمالیست منکب



الفرس و دیگری را منتن الفرس صورتش بیستم مرآة است آنرا شوهر دیگری خوانند اینست صورت المسلسلة وعوام زن بی کوینند

زنبرا ماند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او و با دو پای او بر اختلاف

بر فلک برج منقلب چار است اندرین باب حکم بسیار است حمل است اول و کرسطان
باز پژوهان وجدی نیک بدان ثابت آمد بوصف چار دگر عقرب و دلو و گاو و شیر شمر

اقوال زنجویست وکواکب او بیست وسته اند از جمله کوکبی روشن و سرخست
از قدر ثانی و بر دنبال سرة الفرس بمقدار هفت گز تخمیناً مایل بشمال و بر
چهلوی این صورتست و از اجیب المسلسلة کویند و بطن الحوت نیز خوانند

صورت مرأة المسلسلة

صورتش بیست و یکست مثلث است متساوی چهار یکی بر راس وان راس وسته بر مجموع این صورت سی و یک کوکب خارج بیست و نه

این است صورت مثلثی را مانند الساقین ستاره است مثلث بود المثلث خوانند قاعده ان کواکب داخل سیصد و

صورت ۲۱ مثلث

صورتش اینست

اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت حمل است او را دو شاخ بطرف مشرق مغرب و دو پا ملتفت شده

کبشی را مانند که سر او است مقدم او و موخر او بطرف او بطرف جنوب و است بطرف موخر

خود بنوعی که کوئی پشت خود میخارد کواکب او سیزده اند خارج پنج

قوس و جوزا و سنبله ماهی ۷ وصف ایشان اگر زمن خواهی ۷ گویم این علامت بر من عین
کربوند این چهار ذوجیبین ۷ مدرجات بروج ۷ شرقی آمد از بروج بدان ۷

صورتش اینست دوپیم صورت ثور است کاوی را ماند که او را کفل



سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند و او را دو آدمی را



جوزا کل شیء وسطه و بعضی گویند که چون جبار که از صورت جنوبیست
جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او که مستعار است از کوسفند که وسط
او سفید بود پس توامان را که هم در جوار است بمجاز جوزا گویند کواکب او

بره و باز شیر و باز کان واکنشان خلق مغربی خوانند برج جوزا و دلو و میزانند
سرطان و ماهی و عقرب آنچه دارند از شمال نسب ثور با سنبله است و جدی بهم

پیجده است خارج هشت صورت جوزا این است



چهار م صورت سرطان است خرچنگ را ماند مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بمغرب و جنوب ستارگان او نه اند خارج چهار صورتش اینست

پنجم صورت شیری را ماند و پشت او بشمال ستاده است کواکب داخله سوخ که بر وی قلب اسد خوانند و از جمله خارجه ان کواکب متکاثفه مجتمعه است که عرب او را هلبه خوانند و اینه کوکب است که بطلیموس صفره خوانده است از



اسد است

روی او بطرف مغرب بیست و هفت خارج هشت از انجمله کوکبیست درخشان و

موضع هلبه در شمال ذنب الاسد است و هلبه در لغت موهای ذنب بر بوع را گویند و چون سطری مقوس از کواکب متصل شده که هلبه تشبیه کرده اند او را بذنب الاسد و کواکب مجتمعه را یعنی ان ذنب و بعض از عوام هلبه را خوشه کندم خوانند و خیال کنند که سنبله در برج

که فراز ناز جنوب علم ؛ اندر طالع کوبد ؛ طالع آن برج باشد ای مشفق
که برآینده باشد از مشرق ؛ هر که زاید زمان در آن هنگام ؛ طالع آن نهند در احکام ؛

این کواکبست صورتش اینست ششم صورت سنبله است



واورا عذرا نیز نامند
انداخته و
او بخته و
برداشته و
کرفته و
بر کف دست
نیز کویند
دامن فرو
دست چپ او
دست راست
و بان خوشه
کوکبی نوشن
چپ اوست

از اسماک اعزل خوانند از جهة ارتفاع ان سماک او سماک وازجهة انکه بی

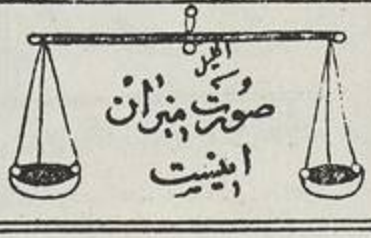


سلاحست اعزل
راجح که نیزه دارد
شش است خارج
هفتم
میزان
ترازو نیز را
او بجانب مغرب

سماک الاعزل

در برابر سماک
وکواکب او بیست و
شش صورتش اینست
صورت
است
مانند دو کفه
وعمود او بجانب

مشرق و هشت ستاره است خارج نه صورت میزان اینست

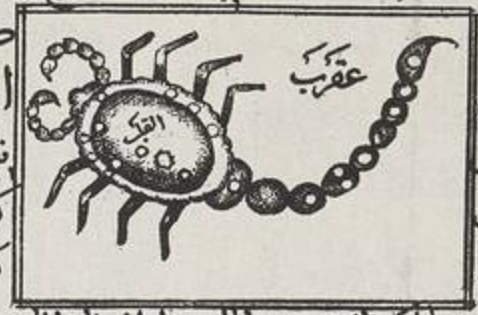


هشتم
عقرب
کژدمی را مانند
شمال و مغرب
صورت
است
سر او بجانب
دم برداشته

اولین خانه تن و جانست حکم اوج حکیم آسانست دوم از طالع بهت خانه مال
سیم آمد برادر باش و دلال چارمین خانه ملک و ضیعت و آب وان فرزند پنجمین و طرب

بجانب جنوب و مشرق و کواکب او بیست و یکند خارج سه صورتش اینست

هفتم قوس واو را رامی مانند که از واز اصل مردی بیرون آمده تا کمر عمامه بر سر نهاده واز او علاقها اویزان و کمانی در دست بدست سی و یک صورت



صورت است نیز کوبند دابه را کردن تا اخر کردن او نصف



کرفته و دیکر بر کشیده کوکب است قوس اینست

دهم جدی برغاله را شاخ د



صورت است مانند که دو دارد سر و

دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم او موخر ماهیست

کواکب او صورتش یازده دلو

بیست و هشت اینست صورت است

واو را ساکب و دالی نیز خوانند مردی را مانند بر پای ایستاده و سر او در شمال

ششمین خانه ربع دبنده باز هفتمین خانه زنان و انباز مرگ در هشتم است خوف خطر

در نهم خانه علم دین و سفر عمل اول از دهم جویند چون حدیث از ده و یکی گویند

وپاهای او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیک
دست کونهٔ گرفته و از آن آب میریزد بطرف قدم خود و اب جریان میکند باد هن
حوت جنوبی کواکب آن چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را
باین سبب دلو گویند که مربعی را که صورت فرس اعظم گفتیم دلو گویند
وان مجاور این صورتست بر قیاس جبار و توامان صورتش اینست

ماند

صورت دلو



دو از ده هم صورت حوت است و آنرا سمکین نیز خوانند دو ماهی را مانند
سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف
جنوب نزدیک دو شاخ حمل و واصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویلی که

از کواکب متصور شده الکتان کواکب او خارج است

صورت حوت



صغار و آنرا خیط کویند سی و چهار چهار و مجموع

کواکب

خانهٔ دوستان و امید است وین بیان متین چو خورشید است چون ازین بگذری بود دوده دود
حکم اوبر ستوردان و عدو در فرج کواکب فرخ تر برج طالع و ان

کواکب این صور دوازده برج دویست هشتاد و نه اند خارج پنجاه و هفت سوای صغیره بعد ها برارباب فهم مخفی نماناد که صور دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرکند چنانچه سایر صور فلا محاله از موازات اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و کواکب ثور بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حمل باخر ان منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او در او نمانده لیکن اهل این فن تغییر اسما جایز ندارند تا ظاهر ارصاد اسان باشد چه مدتها اقسام بروجست نه صور و از انتقال صورت خللی باقسام نرسد امّا از صور جنوبی اول صورتیست که بمنطقة البروج نزدیک است صورت قیطس جنوبیست حیوانی دراز مانند بحری که از اراد و پا است و دمی چون دم مرغ کواکب ان بیست و دو است از انجمله دو کوکب بر دو شعبهٔ دم است که مقدار دو نیزه از یکدیگر دور اند انکه بطرف جنوبیست ذنب قیطس جنوبی گویند وان دیگری را که اصغر است ذنب قیطس شمالی دویم صورت حیتار است

صورت قیطس



و عوام انرا تراز و خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردیرا مانند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصائی برالای سر گرفته و دست چپ در استین کشیده و استین انداخته سی و هشت ستاره است و سه ستاره

وین زنا ثر صنع صانع دان — فرع ماه ثالث از طالع — وان خورشید نیت جرتابع
زهره در چهین بود بدرام — مجو در خانه ششم بهرام — شاد و دریا زوست سعد جبل

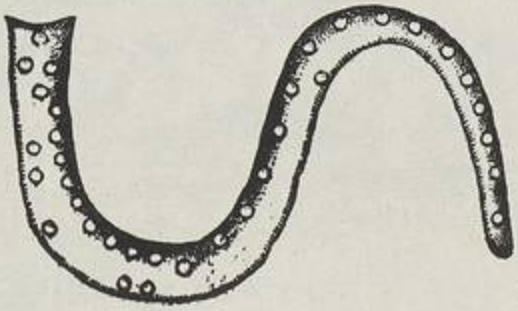
اگر او را که بر یک سمت اند منطقة البروج و نطاق البروج و نجم البروج او نظم و نظام



صورت جوی که عطفا و ابتدای قدم باشد عطف بکوکبی منتهی که انوا کویند چهار

صورت نهر ایست

سیم نهر است ابی ماند بسیار طول او از زیر چپ جوزا و بعد از ما طراف روشن شود اخر النهر سر او ستاره ایست



چهارم صورت

اما اکثر بروج ثابت اند و بنا بر دوش آسمان است و روشن تر بود و سبع زاویه اصغر قدر اول است آنرا بجوزا النبی کویند و الکوکب ایست از قدر ثانی پای جوزا البسری و از دو کوکب ضخر است در بعضی بکوکبی دیکر جوزا الیمنی و بعضی کوکب آنرا الجوزا البسری کویند و الله اعلم

ای آب جمال و مایه جود
از حمل حد بدانکه شش درج است

مشتری را که مایه فرج است

بشنو از قول اهل مصر حدود

ارنب نیست خرگوشی را ماند دوان بسوی مغرب دوازده ستاره است

پنجم اکبر است دوازده صورت جهت او را نیز گویند

صورت ارنب



صورت کلب سگی را ماند برد نبال جبار از این کلب الجبار هیجده

کوکبست خارج پانزده از جمله کواکب داخله او کوکبست بر دهن کلب دوشنتر بن کواکب ثابته است واورا شعرای یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمن است واورا تنها کلب الجبار نیز خوانند وکوکب خوردیست نزدیک باو بمقدار سه گز و نیم که اورا مرزم یمانی خوانند صورتش اینست

مرزم میتواند بود که وجه تشبیه برزم بجهة صغر اندوکوکب شامیون مرزم در لغت بمعنی اجنه است از لاغوی منه

صورت کلب اکبر



الغدارای

ششم صورت کلب اصغر است وان دوستاره است یکی را که روشنتر است شعرای شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بجانب شام است واند یکری را که بقدر دو گز از او دور است مرزم شامی وسبب تسمیه این دوستاره بکلب مشابهت او است بشعرای یمانی ومرزم او و عرب شعرای یمانی را عبور و شامی را غمیضا گویند

شش برج تیر زهره ماه است | هست دیگر نصیبه تر است | پنج مریخ را زروی عدد
مرزحل را همین رسم بعد | حدود نوکر | باز از ثور حذر همه دو چار

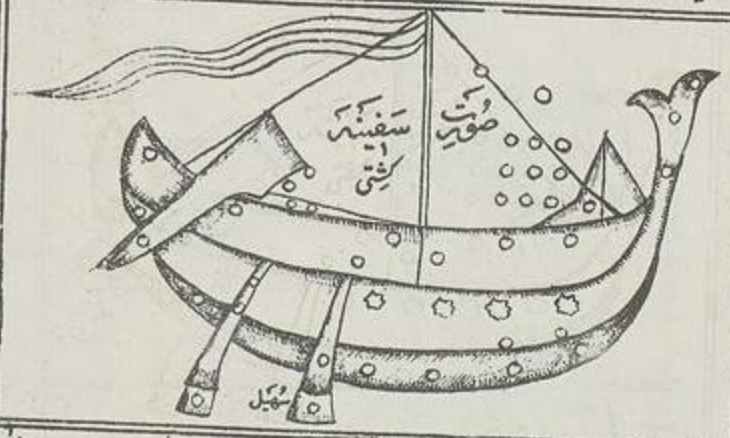
واز خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند ومیان سهیل وجوزا نزاعی دست داد پس سهیل پشت جوزا را بشکست وبجانب جنوب گریخت وشعرای یمانی از عقب او از مجره بگذشتند از اینجهت ازو عبور کردند وشعرای شامی چندان بر مفارقت او بگریست که چشمش پوشیده شد از اینجهت ازو اغماض کردند که غموض در



لغت کفو
چشم است
هفتم
است
سفینه
چهل و پنج

پوشیدن صورتش است
صورت کشتی را ماند
کوکبست

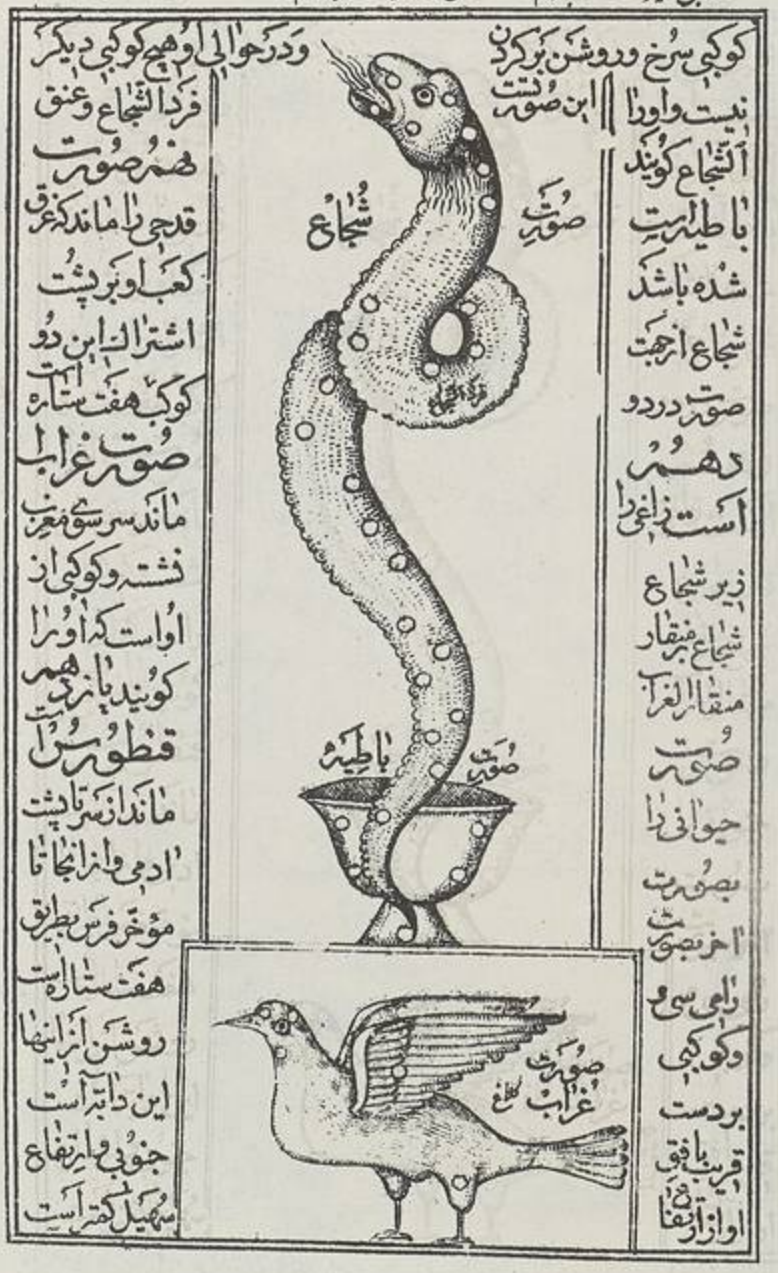
ازاین کواکب سهیل که معروف ومشهور است بر لنگر کشتی است صورتش این است



هشتم صورت شجاع است مانند دراز وباریک کثیر العواطف سر او چهار کوکب متقارب است ما بین قلب الاسد وشعرای شامی ونهایت دم او در جنوب سمالک اعزل است ستارگان او بیست وپنج اند خارج دو واز جمله کواکب داخله

کوکبی

آمده حد تیر شش بشمار هشت از و بیرحد سعد اجل است جز نخ نشت حد زحل
سه برج نیز حد بهرام است دل دانا همیشه بدرام است حد دو حد جوزا



کوکبی سرخ و درخشان بر کرد
نیست و او را
الشجاع گویند
باطیه است
شده باشد
شجاع از جهت
صورت در دو
دهم
است زاغی را
زیر شجاع
شجاع بر منقار
منقار الغراب
صورت
حیوانی را
بصورت
اخر بصورت
راه سوی
وکوکبی
بر دست
قریب بافق
او از از تفاع

این صورت است

و در حوالی او هیچ کوکبی دیگر
فرد الشجاع و عنق
هفت صورت
قدحی را ماند که غرق
کعب او بر پشت
اشتراک این دو
کوکب هفت ستاره
صورت غراب
ماند سر سوی مغرب
نشسته و کوکبی از
او است که او را
گویند باز دهم
قطورس را
ماند از سر تا پشت
آدمی و از انجا تا
مؤخر فرس بطریق
هفت ستاره است
روشن از اینها
این دابة است
جنوبی و ارتفاع
سهیل کمتر است

وکواکب او

نیز راشش درج زجوزا حد هست برچپس باهمین بعدد زهره تا آنکه شادی اش شمرد آست
حد ازین برج بیکان بیخ است حد مریخ باز هفت دیگر وان کبوان شش است نیک نگر

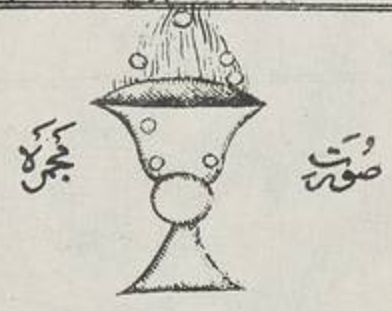
وانرا رجل قطورس خوانند صورت قطورس اینست



دوازدهم صورت سبع است شبیه ماند و قطورس پای او گرفته نود و شش ستاره است



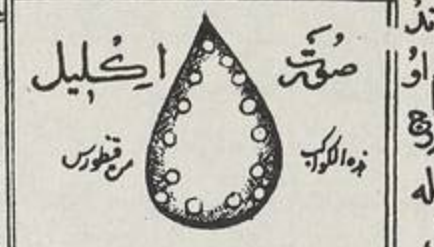
سیزدهم صورت مجمره است عود سوزیرا ماند که شعله بر زده باشد هفت ستاره است



چهاردهم صورت اکلیل جنوبیست شکل صنوبر را ماند و عرب آنرا قبه

حدود شرطان — حد مریخ نحس و یه جنگ — از برج هفت آید از خرچنگ
بارشش خذ زهره و شش تیر — هفت از او تیر حد سعد کبیر — وانچه ماند ز برج حد زحل

سیزده ستاره است صورتش اینست یازدهم صورت حوت جنوبیست



ماهی را ماند مشرق و دم او عظیم سر او بجانب کوکبست خارج بجانب مغرب یازده کواکب داخله شش و از جمله انرا قدر اول است کوکبی روشن انرا قم الحوت جنوبی خوانند بر دهن این صورت مجموع کواکب نفس این صور صد و نود و هفت است خارج نوزده اینست تمامی سخن در معرفت صور و کواکب ثابته مشهوره



فلنرجع الی ما کنا بصدده رحمة الله علیه فقال المصنف فلک ثامن فلک نوزدهم وثوابت بر قبل از این مذکور فلک زحل کره دو حرکت کرد رهاب متعذر است مختلف و بدان سبب ترتیبی که گفتیم سبعه ستاره را چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک اثبات کرده اند بعد ازان بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکتی بطیئی یافتند همه موافق در جهت و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر یک از ستارگان کاسف میشوند ثابته را که در میان ایشان واقع است بالضروره این فلک محیط بافلاک ستارگان اثبات کرده اند و در وسط این فلک مماس شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوزند در او علی ما شاء الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب

و فلک

جون حدیث از دو یکی گویند خانه دوستان پر اسرار است وین بیان متین چو خورشید است
چون ازین یک بدری بود دو رو حکم او بر سر دو ان واحد مهر فرخ کواکب

غیر حرکت خاصهٔ ایشان که موجب اثبات افلاک ثمانیه شده است حرکت دیگر است
اسرع چنانکه قریب بشبانه روزی یکدور تمام میکند محتاج شده اند بفلک دیگر
که حرکت شبانه روزی مستند باو باشد و بواسطه محرک افلاک ثمانیه باین حرکت
این فلک را محیط بکل اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه شاهد است بانکه محرک فلک
داخل خارج را که در وسعت و ضخم اضعاف اضعاف او باشد مستلزم میباید و بران
هیچ کوکب نیست و از این جهت او را فلک غیر کوکب و فلک اطلس خوانند و چون محیط
است بکل افلاک او را فلک اعظم و فلک اعلی گویند و چون محرک سایر افلاک است او را فلک
الافلاک گویند و چون منتهی افلاکست او را فلک اقصی گویند و چون در غایت ابعاد
او را محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع او را عرش گویند و هریک از افلاک ثمانیه
مذکوره را حرکتی است از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق بمغرب
است چنانکه نظر جلیل و دقیق بران دالست و چون بروج را ابتدا از مغرب کرفته
اند حرکات از مغرب بمشرق هم بتوالی بروج



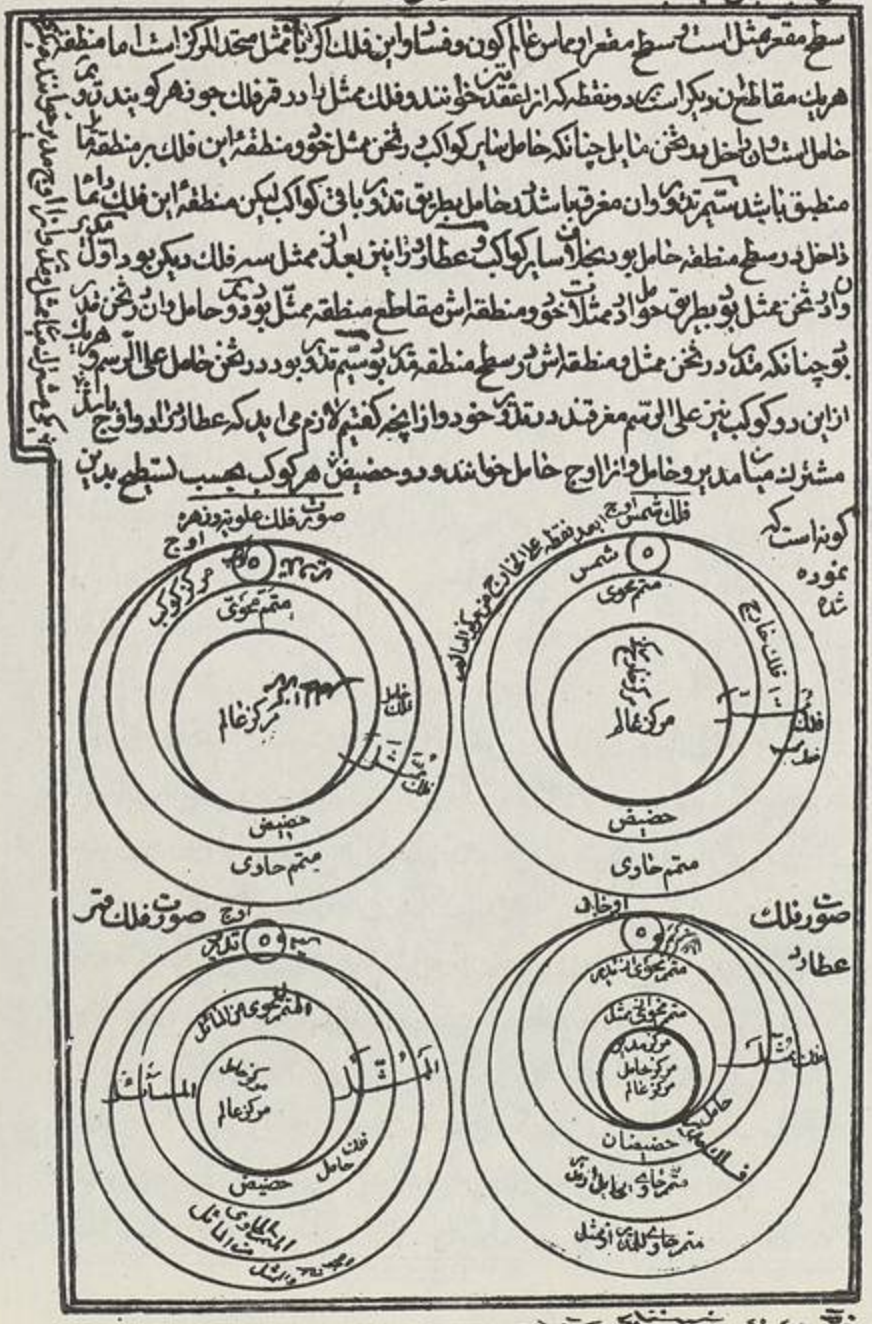
باشد و صورت افلاک تسعه باعتبار
اربعه که مترتب در جوف
فلک قمر اند بحسب تسطیح
ابنست که ممود
شد و باید دانست
که افلاک مذکوره
هفت فلک اکه متعلوه
بکواکب سبعه سیارهٔ است
فلک کلی انکواکب خوانند و در ضمن
افلاک هریک از افلاک دیکر است که او را افلاک
جزئیه گویند و چون در اینرسالهٔ بعضی نکات مفید و جست که ادراک آن موقوف

فرح بیست برج طالع دان وین ز تاثیر صنع صانع دان فرح ماه مالث از طالع
وان خورشید نهست جز طابع زهره در پنجمین بود بدرام پنجمو در خانه ششم بهرام

بر معرفت افلاک جز بشبه است واجب نمود که دین اشاهیت هر یک بیاکنم بعون الله و توفیقه
بعد هذا مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب را فلک ممثل انکوکب گویند بجهة انکه مماثل فلک البروج
است چه مراکز انها با مرکز فلک البروج که انرا مرکز عالم گویند متحدند و مناطق و اقطاب انها
نیز در محاذات منطقهٔ اوست و در حرکات با او نیز موافقند هم در مقدار و هم در جهت سوی
واقطاب ممثل متر که مقدار حرکت او بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقهٔ
هر یک از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند و چون اجرام سماوی نسبا بطند و حرکات که از ستارگان
مشاهده میشود و متشابه نیستند و مقتضای بساطت انستکه متشابه باشند باین سبب در تخن ممثلات
افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل ارض چنانکه شمس را دو فلک
یکی ممثل که فلک کلی اوست و او معلوم است و دوم خارج مرکز وان فلکی است متوازی
انر تخطط الاماکن السطحین در داخل تخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه
للبروج البروج بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه تو انرا اوج گویند و مقعرش
نیز مماس مقعر او بود بر نقطهٔ مشترکه تو انرا حضیض گویند و چون فرض کنیم که خارج مرکز ان
ممثل منفصل شود هر اینه دو کره مختلفة التخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری
محاط و اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی و دقت حاوی از جانب اوج بود و غلظتش
از جانب حضیض و دقت و غلظت محوی بر عکس و متممان باین سبب گویند که چون بعد از
افزودن هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود و شمس جرمی بود کری
مصمت مغرق در تخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح خارج مرکز شده است
یک نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز وان در تخن ممثل است
چنانکه در افتاب گفتیم الا انکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطعند
با ایشان و دیگر تدویر وان فلکی بود مصمت در تخن خارج مرکز همان نوع که افتاب در تخن
خارج مرکز خود و کوکب در تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه
تماس کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند و فرا غیر از ممثل سیزده
دیگر باشد اول ما یلی وان فلکی باشد متوازی السطحین در وجوه مثل چنانکه سطح محدب او مماس

شاه در یازده ست محمل جلیل — در ده و دو فرج رسد بر حمل — در حد و درجه کواکب

ای بآب جمال و باد جود — بشنو از قول اهل مصر حدود — هر تیر آگه بابه فرج است



کونه است که نموده شده

چون خواهند که قدر این افلاک کنند خالی الحرکت باوج و حضیض خود فرض کنند و بعد ما بین ایشان دو قسم کنند پس اندازه دو نیمه متوازی افلاک شکل زرفی متصور گردد و اندازه حامل هم همین اندازه میشود که در بطن المتوازیین است تقدیر کرده

حدّ مریخ نحس ومایه جنگ ✡ ازدرج هفت آید از خرجنگ
باز شش حدزهره و شش تیر ✡ هفت از و نیز حدسعد بگیر
وان چه ماندزبرج حد زحل ✡ باشد او برتر اززحل بمحل
باز بر جیس را زبرج اسد ✡ وان که جزشش درج نباشد حد
حد ناهید پنج و آن برحل ✡ هفت دیگر نهاد حکم ازل
ششمین تیر را چو تیرآمد ✡ تیر بهرام را چو تیر آمد
تیر را حدزسنبله هفت است ✡ زهره رادرقلم چنین رفت است
مشتریرا کم فرّخ آثاراست ✡ حداز ین برج بی گمان چاراست
باز مریخ را برابر تیر ✡ وان چه ماند بودزحل راتیر
حدزبرجی که خوانیش میزان ✡ شش درج دارد اخترکیوان
تیرراهشت دان درج هم ازو ✡ مشتریرا بیك درج کم ازو
پنج و دوحد زهره پندارم ✡ دوی دیگر نصیبه بهرام
باز بهرام را زخانه خویش ✡ حدمدان ازدرج زپنج ودو بیش
باز ناهید را دوره دو شمار ✡ بعد از آن حدتیردان دوچهار
چو نشود پنج مشتریرا حد ✡ شش زحل رارسد زروی عدد
مشتریراحداز کمان دوشش است ✡ پنج مرزهره راکه سعدوشش است
تیر را چار و پنج حد زحل ✡ چارآنراکزواست جنگ وجدل
تیر ازبرج جدی دارد حد ✡ هفت برجیس راچواوست عدد
زهر راهشت مرزحل را چار ✡ چار مریخرا ز روی شمار
تیر را حد زدلودانم هفت ✡ زهره ازوی بیکدرج کم روفت
سعدراهفت کو فرح سنج است ✡ قسم مریخ چون زحل پنج است
دوشش ازحوت حدزهره شمار ✡ حدبرجیس آن کزاوست چهار
سه درج حدفزون نداردتیر ✡ باز بهرام را نه آمد تیر
وی دیگر نصیبه زحل است ✡ که بدلها دورون ازاوخلل است

چون حدود نجوم شد معلوم ✡ یاد گیر از رهی وجوه نجوم
وان که هر بر جرا که تقسیم ✡ بسه قسمت نهاده مرد حکیم
ده درج هریکی از آن قسمت ✡ پس بحکمت وجوه کردش نام
داد هر وجه از آن بیك اختر ✡ من چو یك یك بیان کنم بشمر
وجه مریخ از حمل شش وچار ✡ و ان خورشید راچنین پندار
بعد از آن چون گذشتی از خورشید ✡ وجه گردد تمام بر ناهید
باز در ثور تیر و پس ماه است ✡ هر دورا اصل بخش همراه است
ثلث آخر بود از آن زحل ✡ اندر این قول نیست هیچ خلل
وجه برجیس دردو پیکردان ✡ باز بهرام و بعد از آن خوردان
زهره در اول آمداز سرطان ✡ بعد ازاو تیر و باز ماه بدان
هست درخانه خود از احکام ✡ زحل و مشتری و پس بهرام
شمس را برج خوشه تیر آمد ✡ بعد از او زهره باز تیر آمد
چون قمر وجه گیرد از میزان ✡ مشتری آید از پس کیوان
چون ز میزان گذر کنی عقرب ✡ آید و چون کنی وجوه طلب
پیش مریخ و باز خورشید است ✡ آخر برج وجه ناهید است
تیر اول بود ببرج کمان ✡ پس قمر آید و دگر کیوان
بعد باشد بهجدی و پس بهرام ✡ برج گردد بر آفتاب تمام
باز در دلو چون کنند نگاه ✡ زهره یابند پس عطارد وماه
زحل و مشتری و پس بهرام ✡ حوت رادان وشد وجوه تمام
چون بپیش تو من منازل ماه ✡ بر شمارم حساب دار نگاه
ظاهر از شرق چون شود شرطین ✡ باشد از بعد او طلوع بطین
پس ثریا و بعد از آن دبران ✡ هقعه و هنعه دان پس از ایشان
پس ذراع است و نثر و هم طرفه ✡ جبهه و زهره دان دگر صرفه
باز عوّا که خاندش متراك ✡ پارسی کوی غفر بعد سماك

و زربانا چو بگذری اکلیل ✡ اندر این قول نیست کس راقیل
و رکنی بعد قلب شوله نگاه ✡ از تعالیم ببلده یابی راه
از پس بلده چار سعد آید ✡ ور بتفصیل بشنوی شاید
اولین ذابح و دوم بلع است ✡ اخبیه مر سعود را تبع است
باز فرع مقدم از آنجا ✡ چو گذشتی مؤخر است در شا
چون بود در بروج ثابته‌ماه ✡ جامه ببریدن اختیار نخواهد
بلکه در برج منقلب باید ✡ ور بزهره نظر کند شاید
ورنه باری به برج ذو جسدین ✡ یافت از اتصال او سعدین
و رکنی رای رفتن حمام ✡ ماه باید بخانه بهرام
لیکن اندر بروج آبی به ✡ بجز این اختیار هیچ منه
ورنه دربرج مشتری باید ✡ ور بثور واسد بود شاید
و رکنی رای شرکت و تزویج ✡ رو بتقویم در نکر یازیج
ماه باید ببرج ذو جسدین ✡ یافته نور سعد از سعدین
ورتو بایست تا سوار شوی ✡ چون طلبکار اختیار شوی
اول از برج منقلب مه جوی ✡ پس بمریخ و منظر او پوی
نیکدان اربدوستی است نظر ✡ ور بجوزاء ز مشتری بهتر
ابتدای کتابت از هر باب ✡ چون کنی اختیار هست صواب
ماه در برج منقلب باید ✡ ور بثور و اسد بود شاید
و ربود نامه سوی حضرتشاه ✡ نظر آفتاب باید و ماه
و ر فرستی سوی سپهسالار ✡ سوی مریخ باشدش دیدار
ور فرستی بسوی دانشمند ✡ چون نظر سوی مشتری میبند
ور فرستی بخواجهٔ دهقان ✡ نیك باشد نظر سوی کیوان
ور فرستی سوی زنان بنگر ✡ تا نباشد جزش بزهره نظر
ور فرستی بسوی اهل کتاب ✡ نظرش جز بتیر نیست صواب

این نظرها بدانکه بی تلبیس ✡ جمله تثلیث باید و تسدیس
ور بخواهی که نادرت تصدیع ✡ از مقابل حذر کن و تربیع
اختیار بناه وقتی خواه ✡ که بود در بروج ثابته ماه
هم بسوی ستارهٔ نظرش ✡ که بود برج خاك مستقرش
ورضیاعی خرید نت هست رای ✡ برج خاکی طلب قمررا جای
نظر او به کوکب مسعود ✡ تاسعادت بود تو را موجود
ور بکیوان نظر بود بخرش ✡ لیك باید بدوستی نظرش
ورنشانی درخت اندر باغ ✡ بنمایم تورا رهی چه چراغ
ماه باید ببرج خاکی ور ✡ کوکب سعد را به ماه نظر
ور بتعلیم می دهی فرزند ✡ اندر ین اختیار بد مپسند
جای مه در بروج ناری جوی ✡ وربیابی بقوس و سنبله جوی
بعطارد به دوستی نگران ✡ هردوآن ازنحوس کرده گران
ورترا اوفتد زراعت را ✡ بنگر اختیار ساعت را
بطلب ماه را به خوانه خاك ✡ سرطان ور بود نباشد باك
خوردن دار و ار بود رأیت ✡ اختیاری کنی بود جایت
ماه را نیك باشد اربابی ✡ آندران دم بخانه آبی
نظرش سوی زهره باید رام ✡ در نظر باشدش سوی بهرام
ورهمی برده‌می خری بنگر ✡ تاکه در برج بادیست قمر
ورنه بادی بقوس یا خوشه ✡ نحس ازاو دور و سعدهم گوشه
ورکنی فصد یا حجامت رای ✡ آتشین برج به قمر راجای
نظرش سعد و از نحوست پاك ✡ لیك با این همه نباشد باك
گرکند سوی اودر این هنگام ✡ نظر از راه دوستی بهرام
ور کنی نیز اختیار سفر ✡ ماه دربرج منقلب بهتر
نیك باشد ببرج خاکی نیز ✡ لیك درسعد و نحس کن تمییز

قمر از نحس طالع و دومش ✡ پاك باید چه هفتم و نهمش
ور بظهر اندرون روی ازراه ✡ باید اندر بروج ثابته ماه
طالع ووقت بادوم مسعود ✡ تا بود جمله کار تو محمود
بکسی گر تو حاجتی داری ✡ ورتوخواهی ازاوکه برداری
باید از مه گرفته باشد زین ✡ برج ثابت وگرنه نوجسدین
لیك از نحس پاك بایدودور ✡ وزسعادت گرفته باشد نور
و رهمی باکسی کنی عهدی ✡ اندراین کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه ✡ خالی ازنحس وفارغ از اکراه
مکذر چون خری ستورازحد ✡ ماه در ثور جوی یاباسد
ور نیابی ببرج ذو جسدین ✡ نظر سعد داد او را زین
ورتورایست تا شکار کنی ✡ کوش تا ساعت اختیارکنی
درکمان جوی جای سعدمنیر ✡ بایکی خانه از دوخانه تیر
وکر آنجا نیابی اندر حوت ✡ نگذری هیچ ازچهار هبوط
مر زحل را دلیل دان هموار ✡ بردهاقین وبرضیاع و عقار
همچنین برسواد وبیران است ✡ مشتری نیز بروزیران است
نیز بر قاضی و ائمه دین ✡ بر کبودی دلیل صفه همین
بر سبیل دلیل بهرام است ✡ آنکه سرخی خون راکام است
بر سلاطین شد آفتاب دلیل ✡ رنگ زردی مهتران جلیل
بر زنان است کوکب ناهید ✡ رهبراست اوبرنگهای سفید
تیر برجمله رنگهاست دلیل ✡ بردبیران وخواجه گان جلیل
بر جواسیس مه دلیل آید ✡ رنگ سبزی از و بیفزاید
باخور ار اوفتد قران قمر ✡ باش از آغاز کارها بحذر
طلب حاجت وحجامت و فصد ✡ اندرین وقت به نکردن فصد
نیست ازحرب واز کمین کردن ✡ باك وازخواسته دفین کردن

ور بتسدیدشان فتادنظر ✡ هرچه‌خواهی بکن که‌نیست‌خطر
عرض‌کردن‌بشاه‌حاجت‌ورای ✡ طلب مال اربدانی جای
باز تربیع به سیاست را ✡ نیز نیکو بود عمارت را
لیك آغاز کارهای دگر ✡ اندرین باب بد شناس‌حذر
ور بتثلیث شان نظر باشد ✡ دیدن شاه خوبتر باشد
ور ریاست طلب کنی شاید ✡ این نظر جاه تو بیفزاید
ور بود این نظر مقابله را ✡ بد بود ابتدا معامله را
خاصه ملك وضیاع بخریدن ✡ نیز دیدار پادشه دیدن
وربود مه مقابل زهره ✡ باشد آغاز کارها شهره
وربتسدیس هردو راست‌نظر ✡ وقت تزویج شرکتست و سفر
نیك نیکو بود تجارترا ✡ لیك تربیع به عمارت را
باز تثلیث سورها را به ✡ کاندرو لهو خوشدلی‌است‌فره
ور مقابل بود تو باش عجول ✡ در فرستان بدور ورسول
ور مقارن بود قمر با تیر ✡ دیدن عالمان به است ودبیر
طلب حاجت اختیار سفر ✡ اندرین وقت گر کنی بهتر
وربتسدیس ناظر انداین دو ✡ باشد این وقت خوردن دارو
باز تربیع وقت تعلیم است ✡ هم که بیع وصنعت سیم است
وقت تثلیث نیك آن هنگام ✡ ببزرگان اگر کنی تو سلام
وربود با قمر قران زحل ✡ باشد آغاز کارها بخلل
خاصه تزویج وجامه‌پوشیدن ✡ کارهای سفر بسنجیدن
باك نبود زکندن کاریز ✡ همچنین‌جوی‌وحوض‌کندن‌نیز
بازشان‌گر نظر بود تسدیس ✡ کاربند این‌حدیث بی‌تلبیس
دیدن پیرو خاجه و دهقان ✡ نیك دان و عمارت بستان
ور نباشد نظربجز تربیع ✡ نبود هیچ کار بی تصدیع

ور بـه تثلیث میکنند نظر ✡ باشد این وقت نیك صیدوسفر
نظری بدتر از مقابل نیست ✡ که‌ازوجزبدی بحاصل نیست
ور مقارن بمشتریست قمر ✡ بسعـادت بـود تـو را رهبر
اول کارهـا قلیـل وکثیر ✡ نیك باشد بخاصه نزد وزیر
وربتسـدیس میکنند نظـر ✡ دان که وقت تجارتست وسفر
وقت تربیع اگرچه‌باشدجد ✡ ببنـای صـوامـع و مسجد
دهدت نیکوی ودولت روی ✡ نیز نیکو شناس کندن‌جوی
وربتثلیث بنگـر نـدهمی ✡ دان که نبود بهیچ کار غمی
خاصه آرایش ازکثیر وقلیل ✡ دیـدن روی مهتران جلیل
بازشان در مقابل است نظر ✡ مکن اندیشه و ضیاع بخر
ور کندآن زبـان مناظرهٔ ✡ عـالمی نبـودش مخـاطرهٔ
ورکند با قمر قرن بهرام ✡ نبودش هیچ کار باید رام
خاصه رفتن بنزد اهل سلاح ✡ نیك میدان‌ومشنواین‌بمزاح
باز تسدیس وقت دیدار است ✡ با کسی‌کوسپاه وسالار است
ور فرستی همین براه برید ✡ اندران وقت‌به‌که‌نیست‌شدید
وقت‌تربیع‌دان‌که هست خطر ✡ جامه ببریدن و نکاح سفر
وقت تثلیث نزد اهل سپاه ✡ روتوحاجات‌خویش‌ازایشان‌خواه
لیك باش ار مقابلست نظر ✡ از سپاهی و کار او بجذر
مخر این وقت نیز بنده ترك ✡ زانکه نحس‌مؤثراست‌بزرگ
نظر هر دو کوکبی باهم ✡ که بود خانه‌شان مقابل هم
آنکه‌عقلش نظرصواب کند ✡ نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و بادونم باشد ✡ دل دانا بری زغم باشد
ورکند مه بآفتاب نظر ✡ یا نه مریخ بنکرد بقمر
یا بمریخ سعد تر نکرد ✡ یااز این دو یکی‌بخورنکرد

دان که وقت شکستن سرما است ✡ وین نظرها دلیل برگرما است
هر که این را تمام برخاند ✡ چون بتقویم بر خورد داند
آنچه مکتوب باشداند روی ✡ مشکلش جمله حل شود در وی
لیك باید که اعتقادش ازین ✡ چون بداند نگردد از ره دین
کس نداند شناخت در دو سرای ✡ هیچ کس علم غیب جز که خدای
حمل و عقربست با بهرام ✡ قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چو خانهٔ زهراست ✡ مرزحل راست جدی و دلو مقام
تیر و جوزاء و خوشه مه سرطان ✡ خانه آفتاب شیر مدام
مشتری راست خوشه و جوزاء ✡ خانهای و بال ای دانا
سرطان و اسد و بال زحل ✡ زهره نیز عقربست و حمل
ثور و میزان و بال بهرام است ✡ دلو آنراکه شارقش نام است
ماه راجدی و قوس حوت دگر ✡ از برای عطارد ای سرور

﴿ منظومة لابی علی الصوفی فی الکواکب من الحمل الی الحوت ﴾

فلنذکر الان علی التدریج ✡ کواکبا من صور البروج
اولها الکبش الذی هو الحمل ✡ یبد ومن الافق اذا الغفر اقل
کانها التابع یقفو اثره ✡ نجومه ثلاثة و عشرة
یتبعها نجم عظیم الجرم ✡ تجعله برجیس شکلا الخطم
یتلوه نجم من نجوم الحمل ✡ ضیاؤه دون ضیاء الاول
تعرفها بالشرطین العرب ✡ و انور الاثنین قد یلقب
بناطح و منهم من یلحق ✡ نجما علی القرنین منه یشرق
بالشرطین یسمیاهما اذن ✡ بالنطح والاشراط ایضا فاعلمن
وقد تسمی الانورین منها ✡ فاعلم بانسانین و احك عنها
یتبعهن انجم البطین ✡ ثلاثة یفتن حسّ العین
خفیّة هی علی بطن الحمل ✡ کانها مستترات من خجل

و فوقهن انجم صغيرة ✡ يخرجن عن انجم هذى الصورة
يدعين رجل العول عند العرب ✡ و هن من برشاوش بالجنب

﴿الثور و كواكبه و نجومه﴾

يتبعه الثور من كواكبه ✡ كواكب تشرق فوق غاربه
تجعله الروم له سناما ✡ والعرب فيه تكثر الكلاما
و هى لديهم بالثريا تسمى ✡ و قد تسميها جميعا نجما
وهن ايضا من منازل القمر ✡ يعرفها اهل البوادى والحضر
يتبعه نجم عظيم ازهر ✡ يزينه نور ولون احمر
مستحسن ذو منظر انيق ✡ يعرف بالمجدح والفنيق
و تابع النجم له ايضاً لقب ✡ والدبران اسم له عند العرب
و قد تسميه بتالى النجم ✡ كما سمعناه و قد تسمى
ذا النجم بالمجدح والحادى وقد ✡ ذكره فى شعره كل احد
وهو لديها كوكب مشوم ✡ و نوره مستكره مذموم
يتبعه نجمان از هران ✷ بينهما شبر يسميان
بضيعة عند الاعاريب وقد ✡ ترى حو اليها نجوم تتقد
يعرف بالقلاص للاعراب ✡ ليست بهذا القول بالرياب
وقد تسمى العرب النجمين ✡ المتلاصقين بالكلبين

﴿الجوزاء و كواكبه و نجومه﴾

تتبعه كواكب الجوزاء ✡ كواكب تشرق فى الظلماء
شبهتها الروم بتوأمين ✡ ترى على راسهما نجمين
كلاهما يعرف بالذراع ✷ والانور الاظهر ذو الشعاع
لقبه مقدم الزراعين ✡ بينهما فاعلم برأى العين
خمسة اشبار ولو طلبنا ✷ حباله العنعنة اصبنا
نجمين من انجم هذى الصورة ✡ تتلوهما كواكب منيره

نجمان منهن يسميان ✡ بالزورو الهيعة و الميسان
هما لاحدى التوأمين رجلان ✡ بينهما اذا خرزت شبران
حول الذراع انجم صغار ✡ لقبها عندهم الاظفار

﴿السرطان وكواكبه ونجومه﴾

والسرطان يتبع الجوزاء ✡ وهى نجوم تفقد الضياء
هن اذا احصيتهن تسعة ✡ مجتمعات كلها فى بقعة
حول سحابى يسمى المعلف ✡ وباللهات فاعلمنه يعرف
يتبعه نجمان مظلمان ✡ و بالحمارين يلقبان
و الطرف نجمان اذا ماعدا ✡ كلاهما نجم خفى جدا
نجم على المنخر من شكل الاسد ✡ وكوكب يجعله اهل الرصد
من التى ليست لهن صورة ✡ لكنها مرصودة مذكورة
قد وصلا بانجم صغار ✡ تعرفها الاعراب بالاشفار

﴿الاسد وكواكبه ونجومه﴾

والسرطان بعده برج الاسد ✡ كواكب زهر كثيرة العدد
بينهما نجم يسمى الملكى ✡ تراه من اضوء نجوم الفلك
تجعله الروم فؤاد اللاسد ✡ تتلو نجوماً كاللالى تتقد
منسوقة كانها سحاب ✡ يعرفها بالجبهة الاعراب
يتبعها الزبرة وهى نجمان ✡ اسمهما عندهم الخراتان
هما يعد ان من المنازل ✡ ومن نجوم الليث فوق الكاهل
تعرفها العرب بقلب الاسد ✡ تتبعها نجم بهير يهتدى
بنوره السفر ويدعى الصرفة ✡ وفوقه كواكب ملتفة
مظلمة اجرمها صغيرة ✡ تعرف بالهلبة والضفيرة

﴿السنبلة وكواكبها ونجومها﴾

تيتبعها العذراء وهى السنبلة ✡ كواكب بشكله متصلة

منها نجوم قد ملئن ضوءاً ✡ قد لقبتها العلماء العوّا
هن على شكل كحرف اللام ✡ يضئن للابصار فى الظلام
يتبعها نجم عظيم منجلى ✡ قد لقبوه بالسماك الاعزل
وهو على الكف من العذراء ✡ يطلع بعد مطلع العوّاء
لقد جعلت القدماء منزلا ✡ وانما سمى هذا اعزلا
لانه بلا سلاح مثل ما ✡ تجعل الرامح رمحاً معلما
والعرب قدصيرت السماكين ✡ لصورة الليث المصورين
يتبعها كواكب مستصغره ✡ هن على اذيال هذى المرة
ثلاثة هن على تقويس ✡ كأنهن نقط العروس
قد لقّبوها كلها بالغفر ✡ وجعلوها منزلا للبدر

﴿الميزان وكواكبه ونجومه﴾

يتبعها كواكب الميزان ✡ منها الزبانا و هما نجمان
كلاهما ذورونق و لمح ✡ بينهما فى البعد قيد الرمح
هما جميعا كفة الميزان ✡ و بيد العقرب يعرفان
يتلوهما الاكيل وهوانجم ✡ ثلاثة جميعهن مظلم
احدها من انجم الميزان ✡ بالبعد من مغرز اللسان
وكوكب من اللواتى امزجت ✡ عن سورة الميزان لما رصدت
وكوكب من فوقها لم يرصد ✡ عن اللذين رصدا لم يعبد
واختلف الرواة فى الاكيل ✡ وكلهم يخبط فى التضليل
ان جعلوه الانجم اللواتى ✡ يعرفهن اكثر الرواة
بجبهة العقرب و هى انجم ✡ ثلاثة كشهب تضطرم
وجهل من يزعم هذا واضح ✡ لان عنهن الزبانا ناضح
والقلب منهن قريب والقمر ✡ ان فارق الكفة فى السير قصر
مسيره عن ان يحل الجبهة ✡ كذاك ان صار و ولى وجهه

عن جبهة العقرب نحو قبلها ✡ جاوزه لما ترى من قربها
من كوكب القلب الذي ذكرنا ✡ فليس اكليلا سوى ما قلنا

﴿العقرب وكواكبه ونجومه﴾

و بعده تاتي نجوم العقرب ✡ كواكب مضيئة بالغيهب
يعرفها الاعراب طراو العجم ✡ هن نجوم كشهاب يضطرم
يعلوه نور باهر و حمره ✡ كأنه اذا استنار جمره
لقبه الاعراب قلب العقرب ✡ بجيء في الشعارهم والخطب
يتبعه نجم و يتلو نجما ✡ كلاهما ذو رونق يسمى
لدى الاغاريب نياطاً فاعلم ✡ يتبعه نجم صغير مظلم
يقدم نجماً مشرقا منحوساً ✡ بينهما شبر اذا ماقيسا
خبّرني من لاارد قوله ✡ انهما يسيمان شوله
يجعلها الروم واهل الخبرّة ✡ من صورة العقرب شكل الابره
والقلب مع نجم منير لا مع ✡ تعرفه العرب بنسر واقع
معا بهرّارين قد يعرفان ✡ في اكثر الاحياء والبلدان
وقد ذكرنا قبل حال الجبهة ✡ ملخّصا فلم نغادر شبهة

﴿القوس وكواكبه ونجومه﴾

وبعدها القوس ويدعى الرامي ✡ كواكب تشرق في الظلام
منها نجوم كالسحاب المنظوم ✡ تعرفها بعذبة الرامي الروم
يعرفها بالادحى والقلادة ✡ كواكب ظاهرة وقادة
اربعة خاطفة للناظر ✡ قد لقبوها بالنعام الشارد
يقد مهن انجم منيره ✡ تشبههن في خلال الصورة
اشبه شيء بالنعام الشادر ✡ قد لقبوه بالعنام الوارد

وقال سيدنا الاستاذ السيد هبة الدين الشهرستاني اعلى الله مقامه في هيئة والاسلام ص١٤- ان مكتبة القاهرة سنة ٣٢٥ تضمنت من كتب العرب في فن النجوم ستة آلاف وخمسماة كتاب «اقول» لاريب ان اهتمام المسلمين من بدو البعثة الى تلك السنين انما كان في طلب العلوم الدينية او نشرها دون العلوم الرياضية سيما النجوم المعروف عندهم بجلب الفقر والهموم «الى ان قال» في ص ٢١ (قول) ايضاً ان نبينا واوصياءه عليهم السلام فقد شر حوالنا مبادى العلوم المفيدة غالبا ونطقوا بكشفيات الحكماء كثيراً واتوا اللامة فوق ما تحتاج من العلوم والكلمات ثم اعلم ان المسلّم بين الفلكيين في ابواب الفلكيات انما هو وجود اجرام السماوية المحسوسة وظهور الشمس والقمر والنجوم بعد خفائها التغييرات التي لا ينكرها احد وانما الخلاف في هذا المقام من سالف الايام في مشهد الكائنات واختار كل مسلكاً مجملها ان الفضاء مملوة من الهواء والكواكب كلها منثورة في الهواء غير ثابتة في جرم وتتحرك مقتضى طبعها بسبب جذب الهواء كلما كان الكوكب قريباً من مركز الارض كان ابطأ سيراً وكلما كان ابعد كان اسرع كما هو من شأن الكرة المتحركة على مركزها من ذلك صارت الثوابت لديه اسرع سيراً على مركزها كما اختاره ذيمقراطيس وكذا قال بطلميوس مصنف المجسطي قبل الميلاد بقرن ونصف وموجزها ان الارض كرة ساكنة في الوسط يستر الماء ارباعا من سطحها وتحيط بالمجموع كرة الهواء (ثم) يحيطه الهواء كرة النار (ثم) يحيط بالنار فلك القمر (ثم) يحيط به فلك عطارد (ثم) فلك زهرة (ثم) فلك الشمس (ثم) فلك المريخ (ثم) فلك المشترى (ثم) فلك زحل يحيط كل فلك منها بسابقه (ثم) يحيط بفلك زحل فلك عظيم ثامن (ثم) يحيط بفلك الثوابت فلك تاسع اسمه الاطلس ليس فيه نجم اصلا ولا نهاية لاقطار ثخنه وهو المالى لفضاء العالم كله ولا يعلم محدّ به الا الله تعالى وهو في سرعة الحركة بمثابة يدور حول الارض بجميع مافي جوفه من الافلاك والاجرام مرة في يوم وليلة ولكل نجمة غير الثوابت سير خاص تبعا لسير فلكه خلاف سير الاطلس ولذلك سميت بالسيارات السبعة او الثمانية على قول و تختلف حركاتها جدا و يشتمل كل فلك من السبعة او الثمانية على افلاك جزئية قد اطنب في شرحها القدماء في كتبهم وهذه الهيئة البطلميوسية كانت لعمرى على

احسن تلفيق و نظام و اشبه بالحقيقة او لم تعارض نتائج الالات الحدثية والكشفيات الاخيرة و لذلك تراها نسخت جميع النظامات والاقوال من حين ظهورها و ارتضاها جماهير الحكماء وصار لعالم المتمدن مجالا لاصحابها وهى التى تسميها الهيئة القديمة والهيئة الثالثة من المصريين و تخالف هيئة بطلميوس الا فى جعل عطارد والزهرة قمرين للشمس يدوران حولها خاصة ، والشمس تدور بصحابة باقى الاجرام حول الارض ـ و (الهيئة) الرابعة من (الدانيمركى) قال ان الارض ساكنة فى مركز الحركات، والقمر دائر حول الارض، والسيارات كلها كأقمار دائرة حول الشمس. والشمس مع هذه السيارات سائر حول الارض ونقل ذلك ايضا (فانديك).

هذه الاقوال موافق لبعض المتاخرين خلافا لبعض المتقدمين القائلين بان الاجرام السامية ثابتة كالمسامير لاتنتقل من مواضعها قط، و ظاهر كلام الله المجيد يعطى غير ما تقرر فى هذه الاعصار (منها) قوله تعالى (والشمس تجرى لمستقر لها) لحد معين ينتهى اليه دورها كما عن الصادق عليه السلام قال لاسكون لها فانها متحركة دائما ذلك تقدير العزيز العليم ، والقمر قدرناه منازل وهى ثمانية وعشرون منزلا ينزل كل ليلة فى واحد منها لايتخطاه ولايقتصر عنه (حتى عاد كل العرجون القديم لاالشمس ينبغى لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل فى فلك يسبحون) وعن الباقر عليه السلام قال الشمس سلطان النهار والقمر سلطان الليل لاينبغى للشمس ان يكون مع ضوء القمر فى الليل ولا يسبق الليل النهار اى لايذهب الليل حتى يدركه النهار وكل فى فلك يسبحون امر الله الملك الموكل بالفلك ان يزيل الفلك الذى عليه مجارى الشمس والقمر والنجوم، و جعل الشمس والقمر بحريان فى الفلك .

هذه الادلة تستدعى رد من ادعى بتحرك الارض من المتقدمين والمتأخرين الذين قالوا ان ارضنا هذه متحركة بجميع مافيها وماعليها وان الاجرام السماوية كالشمس والقمر والنجوم لاتدور حول الارض بل الارض تدور على نفسها مرة فى كل ٢٤ ساعة وبسبب ذلك تطلع عليها الاجرام ثم تغيب ـ وهذا عجيب ان صح واستدل بعضهم بآيه الشريفة المذكورة

في سورة النازعات (والارض بعد ذلك دحاها) وزعموا بان الدحا بمعنى التحرك وهو خلاف ظاهره الذى بمعنى البسط والدحرجة والازالة والحركة الانتقالية الوضعية المركبه وغير ذلك من الآيات بهذه المعانى التى شرحها مذكورة فى الهيئة والاسلام ص ٧٠ .

[الكواكبى] هو عبد الرحمن بن احمد الحلبى ومحمد بن الحسن بن احمد ابن ابى يحيى

[كوال] بالفتح اسم نهر بمرو عليه قرى ودور منها قرية حفصاباذ وغيرها (جم) ج٧

[كوبانان] ويقال كوبان بالضم من قرى اصبهان منها العالم المتبحر الشيخ محمد حسين النجفى الكوبانانى صاحب المؤلفات الجليلة منها الانوار القدسية وتحفة الحكيم ونهاية الدراية وغيرها والسيد حسين المحمودى ومحمد بن الحسن بن محمد الذى كان فى سنة ٤٢٣ وقرية بمرو ويقا كوباية وقهپاية ايضاً .

[كوبنجان] بالضم وفتح الموحدة من قرى شيراز منها عثمان بن احمد بن داودى

[كوبيان] بالضم وفتح الموحدة من قرى كرمان يعمل بها التوتيا الذى يحمل الى الاقطار

[كوتم] بالفتح ثم السكون وفتح المثناة بنواحى جيلان منها هبة الله الجيلانى

[الكوثر] بالفتح خير الكثير وكثير العطاء ونهر فى الجنة اشد بياضاً من اللبن والزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف حصاه الزبرجد والياقوت والمرجان حشيشه الزعفران ترابه المسك الاذفر قواعده تحت عرش الله اعطاه الله رسول الله قال انا اعطيناك الكوثر عوضاً عن ابنه ابراهيم قال ﷺ لعلى عليه السلام ياعلى ان هذا النهر لى ولك ولمحبيك من بعدى - فى الخصال ط ١ عن على عليه السلام قال انا مع رسول الله ﷺ ومعى عترتى على الحوض فمن ارادنا فليأخذ بقولنا واليعمل عملنا فان لكل اهل بيت نجيباً ولنا نجيب ولنا شفاعة ولاهل مودتنا شفاعة فتنا فسوا فى لقائنا على الحوض فانا نذود (اى نمنع) عنه اعدائنا ونسقى منه احبائنا واوليائنا من شرب منة شربة لم يظما بعدها ابداً - الحديث من اراد التفصيل فعليه بالتفاسير وفى البحار ج٩ ط١ ص٤١٤ س٣٠

[كوثابة] بالضم مدينة بالروس اكبر من بلغار وهم ثلاثة اصناف ارباوا الصلاوية وكوثابة (جم) (كوثى) بالضم والقصر هو منزل بنى عبد الدار بمكة وموضع بالعراق بارض بابل ولد به ابراهيم الخليل عليه السلام وهاجر منه الى مكة عن عبيدة السلمانى عن على عليه السلام

قال من كان سائلا عن نسبتنا فاننا نبط مه كوثى وسئل عنه عليه السلام اخبرنى عن اصلكم معاشر قريش فقال نحن من كوثى السواد التى ولد بها ابراهيم الخليل عليه السلام وقيل اراد بكوثى مكة يعنى انا مكيون من ام القرى منها ابو منصور بن حماد الضرير الكوثى

[كودأثال] ماء لبنى جعفرا واسم جبل اوغير ذلك قتل هناك الصميل بن الاعور والد شمر بن ذى الجوشن (جم) ج٧ ص ٢٩٢ س آخر .

[الكودل] بالفتح لقب الفيل والبرذون والكودة ماحمت من تراب ونحوه

[كوران] بالضم من قرى اسفرائين منها ابراهيم بن الحسن بن شهاب الدين الشهرزورى

[الكور] بالفتح ثم السكون وراء فى آخر اوث من العمامة وادارتها ، والجماعة الكثيرة وبالضم مجمرة الحمداد من الطين وبلدة بالموصل منها فتح بن سعيد الزاهد ومحمد بن الحارث المحدث وبلد باصبهان منها عبدالجبار وعلى بن مجمد المحدثان وبلدة ببغداد واذربيجان كما فى (ق) وفى نهاية الارب ص ٣٧٤ قال كور بطن من جرم طى مساكنهم ببلاد غزة . وكورة بطن من البربر ، ولواثة والكورة المدينه

[الكوز] بالضم والزاى فى آخره اناء شبه الابريق ، و بطن فى بنى اسد يقال كوز بن كعب ، و بطن من بنى ضبة يقال كوز بن علقمة الصحابى وابن موثلة (كوزكنان) بضم الكافين من قرى تبريز على مرحلتين منها ابراهيم بن محمد احد الاعلام وسليمان بن سماعة الكوفى ، والمولى احمد العالم المجتهد الامامى المتوفى سنة ١٣٢٧ وعاصم بن سليمان البصرى الكوزى ، وكوز قلعة بطبرستان .

[الكوسج] بفتح الكاف والسين او بالضم سمك تشبه الجرى خرطومه كالمنشار والناقص الاسنان البطىء من البراذين ، ولقب عبدالله بن يحيى بن عبدالله الحسنى كان من فرسانهم (لب) ص١٠٦ س آخر نجف . وبالضم الطلب ، وخشبة مثلثة يقيس بها النجار ، وهيجان البحر المقاربة للغرق (كوستين) بالضم من قرى فلسطين منها الفضل بن زيد الكوستينى (جم) ج٧ ص٢٩٧ «كوشان) بالضم مدينة فى اقصى بلاد الترك منها محمد بن عبدالله الثعلبى المتوفى سنة ٤١٣ «الكوع» بالضم ثم السكون طرف الزند الذى يلى اصل الابهام وبالفتح مشى الكلب على كوعه (كوفان) مدينة بباذغيس بنواحى هراة منها ابو بكر احمد بن ابى نصر الصوفى

الكوفى كوفى بضم اوله وفتح الفاء ونون بليدة على سبعة فراسخ بابيورد خرج منها ابو المظفر محمد بن احمد العلوى الابيوردى الاديب الشاعر صاحب النهديات والعراقيات والتصانيف وعبد الله بن هيوب بن عبد الله المالكان ولى القضاء بابيورد مات سنة ٥٥١ وعلى بن محمد بن على الصوفى ابو القاسم النيسابورى كان صدوقا روى عن جماعة قال فى طريثيثة

ذكر ما يتعلق بالكوفة

الكوفى كوفة بضم اوله وسكون الواو وفتح الفاء وهاء مدينة مشهورة بأرض بابل من سواد العراق وبسميها قوم خطا العذراء قيل سميت الكوفة كوفة لاجتماع الناس بها من قولهم قد تكوفى الرمل وبقى اخذت من الكوفان اى فى بلاء وشر وكل رملة يخالطها حصباء تسمى كوفة قال فى جم ج ٧ ص ٢٩٧ س ١٨ وفيه قدر الكوفة ستة عشر وثلثى ميل وفيها خمسون الف دار للعرب واربعة ومضر واربعة وعشرون الف دار لسائر العرب وسبعة الاف دار للموالى وقيل طولها ٦٩ درجة ونصف وعرضها ٣١ درجة وثلثان وهى فى الاقليم الثالث وقيل سميت الكوفة كوفة لانها قطعة من البلاد ولى سعد بن ابى وقاص السائب بن الاقرع وابا الهياج الاسدى خطط الكوفة فقال ابن الاقرع لجبل بن بصبهرى دهقان الفلوجة اختر مكانا من القرية قال فابين الماء الى دار الامارة فاختط للقبيلة فى ذلك الموضع وقال الكلبى قدم الحجاج الكتف على عبد الملك بن مروان ومعه اشراف العراقيين فلما دخلوا على عبد الملك تذاكروا امر الكوفة والبصرة فقال محمد بن عمير الكوفة سفلت عن الشام وبا عليها وارتفعت عن البصرة وحرها فهى مربعة مربعة اذا اتتنا الشمال ذهبت مسيرة شهر عامئذ برياض الكافور واذا هبت الجنوب جاءتنا بريح السواد وورده وياسمينه وترنجه ماؤنا عذب وعيشنا خصب فقال عبد الملك بن الاهتم نعم والله يا امير المؤمنين اوسع منهم بقرية واعقد منهم فى السرية واكرم منهم ذرية واعظم منهم نفرا ياتينا ما اوتنا عفوا صفوا ولا يخرج من عندنا سائق اوقائد فقال الحجاج ان لى بالبلد بن خبرا فقال عبد الملك هات غير منهم فيهم فقال اما البصرة فجون شمطاء بحراء دفراء اوتبت من كل حلى واما الكوفة فبكر عاطل عيطاء لاحلى لها ولا زينة فقال عبد الملك ما اراك الا قد فضلت الكوفة وكان على يقول الكوفة كنز الايمان وحجة الاسلام وسيف الله ورمحه يضعه حيث شاء والذى نفسى بيده ليبعثن الله باهلها فى شرق الارض وغربها كما انتشر بالحجاز وكان سلمان الفارسى يقول اهل الكوفة اهل الله وهى قبة الاسلام يحج اليها كل مؤمن

فى مدح الكوفة واهلها وذم جماعة منهم

روى ابن الشيخ الطوسى فى امالية ص٨٩ س٥ من رجل قال دخلنا على الصادق
فذمن بنى مروان وبنى العباس فقال ممن انتم قلنا من اهل الكوفة قال ما من
بلد من البلدان اكثر محبا لنا من اهل الكوفة لاسيما هذه العصابة ان الله تعالى
هداكم لامر جهله الناس واجتمعوا وابغضنا الناس وباعتمونا وخالفنا الناس
وصدقتمونا وكذبنا الناس احياكم الله محيانا اماتكم مماتنا اشهد على ابائكم
ما بين احكم وبين ان يرى ما تقر به عينه او يغتبط الا ان تبلغ كذا او وبينه الى حلقه
وحديث آخر قال واذا تخفق هاير المؤمنين بها دار الخلافة له والمهدى من ولده وفى ذات الكوفة

ص٣٥ قال على ع وآويناها الى ربوة ذات قرار ومعين الربوة الكوفة والقرار المسجد
والمعين الفرات وقال النبى ص ان الله اختار من البلاد اربعة الشام فهو المدينة
والزيتون هو بيت المقدس وطور سينا هو الكوفة وبلد الامين هو مكة وقال
على ع اربعة من قصور الجنة فى الدنيا المسجد الحرام ومسجد الرسول ومسجد الكوفة
ومسجد بيت المقدس وقال الصادق ع ان الله عرض ولايتنا على اهل الامصار فلم يقبلها
الا اهل الكوفة وفى رواية عرضت ولايتنا على السموات والارضين والجبال والامصار
ما قبلها قبلها اهل الكوفة وفى رواية قال النبى ص لعلى ع ان الله عرض ولايتك على
السموات فسبقت اليها السماء السابعة فزينها بالعرش ثم سبقت الى السماء التى
فزينها بالبيت المعمور ثم سبقت اليها السماء الدنيا فزينها بالكواكب ثم عرضها
على الارضين وسبقت اليها مكة فزينها بالكعبة ثم سبقت اليها المدينة فزينها
بى ثم سبقت اليها الكوفة فزينها بالعرش وفتح لها بابا
من ابواب الجنة ثم قال ان الله اختص بالكوفة على سائر البلاد وبالمؤمنين من اهلها
على غيرهم من اهل البلاد واختص بلدة قم على سائر البلاد وباهلها على جميع اهل المشرق
والمغرب من الجن والانس وقال اذا عمت البلايا فالامن بالكوفة ومن حولها من السواد

ذكر فضل الكوفة ومسجدها

وقم من الجبل قال اذا نفد الامن من البلاد وركب الناس على الخيول ولعنزلوا الفنا والطيب فالهرب الهرب عن جوارهم قال الراوي الى اين قال الى الكوفة ومناحيها او الى قم وحواليها فان البلاء قد فرغ عنها فذكر فتن بني العباس وما يصيب الناس منهم قال الراوي فاين المفزع والمفر في ذلك الزمان فقال عليه السلام الى الكوفة والى قم ومناحيها وقال ان لابني المؤمنين حرما وهو الكوفة وقال ان الله اختار من جميع البلاد الكوفة وقم وتغليس وقال اهل الكوفة اوتادنا واهل هذا السواد منا وفينا منهم وقال رجل كنت عند الصادق عليه السلام يوما اذ دخل عليه رجلان من اهل الكوفة من اصحابنا قال له تعرفها قلت نعم هما من موالينا فقال عليه السلام نعم الحمد لله الذي جعل آجلة موالينا العراق

ودخل عليه رجل وسئل عنه قال من انتم فقلنا من اهل الكوفة فقال اما انه ليس بلد من البلدان اكثر محبا لنا من اهل الكوفة الحديث وقال عليه السلام ان الكوفة نزلت بها النوازل وحدثت فيها الحوادث وحلت فيها الجبابرة وان الله عاقبهم واهلكهم الا من فضلها ما قصدها جبار الا وانتقم الله منه وفي رواية قال علي عليه السلام كان بك يا كوفة ما اراد بك جبار سوء الا ابتلاه الله بشاغل او رماه بقاتل وقال عليه السلام هذه قدسنا وحلنا ومقر شيعتنا وقال الصادق عليه السلام تربة الكوفة تحبنا ونحبها اللهم ارم من رماها وعاد من عاداها وقال ابن ابي الحديد قد جاء في فضل اهل الكوفة عن اهل البيت عليهم السلام شيء كثير في الجبابرة الذين ابتلاهم الله بشاغل فيها زياد وقد جمع الناس في المسجد ليصلي عليا عليه السلام فخرج الحاجب وقال انصرفوا فان الامير مشغول وقد اصابه الفالج في هذه الساعة وابنه عبيد الله بن زياد قد اصابه الجذام والحجاج وقد تولدت الحيات في بطنه حتى هلك وعمر بن هبيرة وابنه يوسف قد اصابهما البرص وخالد القسري حبس فطولت حتى مات جوعا واما الذين رماهم الله بقاتل فابن زياد وابن الزبير وابو السرايا ويزيد بن المهلب قتلوا جميعا وقال علي عليه السلام لا يريد الكوفة جبار بسوء الا قصمه الله

وقال يحشر من ظهر الكوفة يوم القيمة سبعون الفا وجوههم على صورة القمر الى غير ذلك وقال عليه السلام على منبر الكوفة ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فتشخر بوجلها فتنة شرقية وصخ تطأ في خطامها بعد موتها وحيائها وتشب نار بالحطب الجزل من غربي الارض ولذلك آيات وعلامات او كهن حصار الكوفة بالرصد والخندق وتحريق الزوايا في سكك الكوفة الا وقال وقتل النفس الزكية بظهر الكوفة في سبعين او تبعث ماة وثلاثين الفا الى الكوفة ويعزلون الرحاء والفارق فيسير منها سبعون الفا حتى ينزل الكوفة موضع قبر هود بالغرية ويسبى من الكوفة سبعين الف بكر لا يكشف عنها كف

ولا اضاع حتى يوضع في الحامل ويذهب بهم الى الشوبة وهي الغري ثم يخرج من الكوفة الف فارس من بني المشرك ومنافق حتى يقدموا دمشق لا يصدهم عنها صاد وهي ارم ذات العماد وتقبل رايات من شرقي الارض غير معلمة ليست بقطن ولا كتان والاحمر مخوفة في راس الثنا بخاتم سبعة الاكبر يسوقها رجل من آل محمد تظهر بالمشرق ويوجه رجلها بالمغرب كالمسك الاذفر يسير الرعب امامها شهرا حتى ينزلوا الكوفة طالبين بدماء آبائهم وفي حديث آخر قال تنزل رايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفة فاذا ظهر المهدي بعث اليه بالبيعة وقال الصحيح عام او ستة اشهر ينشق الفرات حتى يدخل ازقة الكوفة كما ذكرنا في احوال الحجة المهدي في حرف الحاء وفي حديث آخر قال ان قائمنا اذا قام ينبغي له في ظهر مسجد الكوفة مسجد آله الف باب وتتصل بيوت الكوفة بنهر كربلاء حتى يخرج الرجل يوم الجمعة على بغلة بريد الجمعة فلا يدركها وقال اذا دخل المهدي الكوفة قال الناس يا بن رسول الله انا الصلوة معك تضاهي الصلوة خلف النبي صلعم وهذا لا يسعنا ونخرج الى الغري فيخط مسجد آله الف باب يسع الناس ويبعث فيجري خلف قبلي قرب الحسينية منهم مجرى الى الغري حتى يجري الى النجف ويجعل هو على فوهة النهر قناطر والماء في السهل وقال عليه السلام خرج على الحيرة فقال لنصلن هذه بهذه فاوحى بيده الى الحيرة حتى يباع الذراع في ما بينهما بدينار وليبنين بالحيرة مسجدا له خمسماية باب يصلي فيه خليفة القائم لان مسجد الكوفة لا يضيق عنهم وليصلين فيه اثنى عشر اماما عدل لا قبله ويسع مسجد الكوفة هذا نصف الناس يومئذ قال عليه السلام يبنى لهم اربعة مساجد مسجد الكوفة اصغرها هذا ومسجدان طرفا مسجد الكوفة من هذا الجانب واوحى بيده نحو نهر البصرة يجاوز الغريين وفي حديث آخر اذا بلغ السفياني ان القائم توجه من ناحية الكوفة فيجرد بخيله حتى يلقى القائم فيخرج فيقول اخرجوا الي ابن عمي فيخرج اليه السفياني فيبايعه ثم ينصرف الى اصحابه الحديث وقال عليه السلام من كان له دار بالكوفة فليمسك بها وقال عليه السلام يا اهل الكوفة لقد حباكم الله بما لم يحب به احدا فضل مصلاكم بيت آدم ونوح وبيت ادريس ومصلى ابرهيم واخي الخضر ولا تذهب الايام والليالي حتى ينصب الحجر الاسود وليأتين زمان يكون مصلى المهدي من ولدي قال المجلسي قوله عليه السلام ولا تذهب الايام الخ يمكن ان يكون نصب الحجر بطريق الحق من المعصوم للعدوان ويكون من خصائص زمانه عليه السلام كاشياء كثيرة ويحدث فيها ايضا لم ينقض خصائصه ذلك النقل والتحويل ولعل المراد الاخبار بما وقع عدوانا من

القرامطة حيث نقلوا الحجر من مكة الى الكوفة ونصبوه فى مسجدها وكان فيه مدة
قديمة حتى انقرضوا فنقل الى موضعه واشتهروا فى نقله من مكة انكسر من ثقله
كثير من الابل وفى اعادته حمله بعير واحد وكانت الاعادة فى عهد محمد بن قولويه وسبب
نقله ان زكرويه القرمطى خرج فى ٢٩٣ وابتدع دينا ودعا الناس اليه فاجابوه وقوى
امره واستفحل فاخذ يقتل الناس قتلا ذريعا حتى قتل زكرويه فى احد المواقع
فقام مقامه ابو طاهر سليمان القرمطى واخذ يقتل وينهب الى ٣١٧ وقصد مكة
فى يوم التروية دخلها وقتل الحاج قتلا ذريعا فى المسجد الحرام وفى البيت وفى فجاج
مكة ونهب اموالهم وقلع الحجر الاسود وانفذ الى هجر وخرج اهل مكة وقاتلوه فهزمهم
الله ثم انه قلع باب البيت واصعد رجلا من اصحابه ليقلع الميزاب وتسقط الرجل
فمات وعمد ابو طاهر فطرح القتلى فى بئر زمزم وردم الباقى فى المسجد الحرام حيث قتلوا
واخذ كسوة البيت فقسمها بين اصحابه ونهب دور اهل مكة وصعد على البيت
وقال انا بالله وبالله انا يخلق الخلق وافنيهم انا ه وكان لما قلع الحجر الاسود قال
ه ولو كان هذا البيت معبد ربنا لصب علينا النار من فوقه صبا لانا جئنا باجته باهلية
ه ماحلة لم تبق شرقا ولا غرباه وانا تركنا بها زمزم والصفا ه جنائز لا تبغى سوى ربها رجل
وهذا الشعر دليل على كفره وفك الحجر عندهم ٢٢ ذراعا وكان بحمل التركى الذى استولى
على بغداد فى ايام الرازى بالله دفع اليه خمسين الف دينار على ردة فابوا ان يردوه
وحملوه الى الكوفة وعلقوه بجامعها حتى رآها الناس وفى ٣٣٩ ردوه الى مكة
وقالوا اخذناه بامر واعدناه بامر وكان فى ذى القعدة وفى هذه السنة اراد الحج جعفر بن
قولويه وقال كان الكرخى الظفرى ينصب الجرابة لا يضعه فى مكانه الى الحجة
فى الزمان كما فى زمان الحجاج وضعه على ابى الحسن ياقوت فى مكانه فاستقر واعتللت
علة صعبة خفت منها على نفسى ولم ينصبا فاقصدت له فعرفت ابن هشام
برضى فكتبت رقعة واعطيته اياها مختومة اسأل فيها عن مدة عمرى وهل تكون
موته فى هذه العلة ام لا وقلت له هى هى فى ايصال هذه الرقعة واضع الحجر
فى مكانه قال ابن هشام ثم قضيت الى الحرم واخذت معى من يمنعنى ازدحام الناس وكلما
عمد انسان ان يضعه اضطرب ولم يستقم فاقبل غلام اسم اللون حسن الوجه فتناوله
فوضعه فى مكانه واستقام كأنه لم يزل عنه وعلت لذلك الاصوات فانصرفت خارجا
من الباب فنهضت من مكانى اتبعه وادفع الناس عنى يمينا وشمالا حتى ظننت بى خللا
والناس يفرجون له وعينى لا تفارقه حتى انقطع عنى الناس فكنت اسرع المشى

قمع ذوی الامر الطاعة وتخرجهم عن الجماعة وتلك اخلاق ذوی الهیئة والقناعة

خلفه وهو یمشی علی توءدة لا یدرکه فلما حصل لا احد یراه غیری وقف فالتفت الی وقال هات ما معك فناولته الرقعة وقال من غیر ان ینظر الیها قل له لا اخوف علیك فی هذه العلة ویکون معافا لا بد منه بعد ثلاثین سنة قال فوقع علی الرقعة حتی اتم الحق حرفا حرفا فترکنی وانصرف قال ابن قولویه فحضرت علی هذه الجملة فلما کانت سنة اثنتین فاخذ ینظر فی امره بتحصیل جهازه وکتب وصیته واستعمل الحذر فی ذلك فقیل له ما هذا الخوف ونرجو ان یتفضل الله بالسلامة وما علیك مخوفة فقال وهذه السنة التی خوفت فیها فمات فی علته انتظارا لانت جعفر بن محمد بن قولویه قال الشاعر فی مدح الکوفة وسجدها

لعمرك ما من مسجد بعد مسجد ٥ بمکة ظهرا او مصلی بیثرب
بشرق ولا غرب بعلیا مکانه ٥ من الارض معمورا ولا متجنب
بابیض فضلا من مصلی مبارك ٥ بکوفان رحب ذی الاسی ومحصب
مصلی به نوح تاسّی وابتنی ٥ به ذات خیزوم وصدر محنب
وقاربه التنور ماء وعنده ٥ له قیل یا نوح فی الفلك فارکب
وبابه امیر المؤمنین الذی به ٥ ممّ امیر المؤمنین المهذب

وقال علیه السلام یا حبذا مقامنا بالکوفة ارض سواء سهلة معروفة تعرفها جالسا الصفوة

المفاخرة بین اهل الکوفة والبصرة فی مسائل کثیرة فی الفقه واللغة والادب واللغة غیر ذلك قال ابن عیاش والذی سار تحت لوائه اهل الکوفة والبصرة وجاعة اهل العراق غیر الکوفة من اعراب العرب باسرهم ما لیس بالبصرة منهم الا اهل واحد وهم الذین یقول فیهم علیه السلام ولوکنت بواب جهنم لقلت لهمدان ادخلی بسلام + فقال ابو بکر الهذلی فهل فیمن سمیت اهل قاتل الحسین علیه السلام و اهل بیته واخذ اوسلبهم او وطأ الخیل صدورهم فقال ابن عیاش ترکت الفخر واقبلت علی التعییر اثم قلتم اباه علیه السلام واما اهل الکوفة فکان منهم مع الحسین علیه السلام ثمانون رجلا وانما کان معه سبعون رجلا ممن قتل کلهم دونه وقتل کل واحد منهم عدوه قبل ان یقتل فقال ابو بکر اما اهل الکوفة فقطعوا الرحم وضلوا المئانة کتبوا الی الحسین علیه السلام انا معك ماءة الف وغروه حتی اذا جاءهم خرجوا الیه فقتلوه واهل بیته ثم نصبوا راسه یطلبون به فقال ابن عیاش ومن اهل الکوفة ابو عبد الله الجدلی الذی صار ناصرا لبنی هاشم لما حصرهم ابن الزبیر حتی صیر الله بنی هاشم حیث احبوا فهل کان ذلك بصری فنهض الصفاح وهو یقول الکوفة بلاد الادب ووجه العراق ومنبع اهله ومنزل خیار الصحابة واهل الشرف بالی قال ویاتیها هذا دیلف ملوك الکوفة وامرائها یعقدون المحافل والنوادی للمناظرة فی کل ضروب العلوم فقهیة کانت او کلامیة او نحویة او لغویة او غیر ذلك من انواع العلوم ویجدهم یطرحون انا وا الکوفی یستظهر علی البصری فی مسائلة من المسائل هکذا شان کل احد بنسبة الی بلده

۱۸۵

تاریخ کوفہ

في بناء الكوفة وبناء مسجدها

قال البراق في تاريخ الكوفة ص٨٢٣ الكوفة بالضم الرملة الحمراء المجتمعة وهي مدينة العراق الكوفاء وقبة الاسلام ودار هجرة المسلم ابنا مصرها سعد بن ابي وقاص وكان قبل ذلك منزل نوح ع وبنى مسجدها الاعظم قبل بنى كوفة الجند لانه اختطت فيها خطط القبائل ايام عثمان وقال ابن حجير دخلت الكوفة سنة ٨٥٠ فشاهدت آثارها الجليلة وهي مدينة كبيرة عتيقة البناء قد استولى الخراب على اكثرها الغامر منها اكثر من العامر ومن اسباب خرابها قبيلة خفاجة المجاورة لها فهي لا تزال تضربها وكفاك بتعاقب الايام والليالي محيياً ومميتاً وبنائها بالآجر والاسور لها والجامع العتيق آخرها مما يلي شرقي البلد ولها عمارة تتصل به من جهة الشرق وهو جامع كبير في الجانب القبلي منه خمسة ابلطة وفي سائر الجوانب بلاطان وهذه البلاطات على اعمدة من السواري الموضوعة من ضم الحجارة المنحوتة قطعة على قطعة مفرغة بالرصاص والاقسى عليها وهي في نهاية الطول متصلة بالسقف المسجد فتحار العيون في تفاوت ارتفاعها فانا ارى في الارض مسجداً اطول من اعمدة منه ولا اعلى سقفاً ولهذا الجامع المكرم آثار كريمة فمنها بيت بازاء المحراب عن يمينها مستقبله القبلة بقي انه كان مصلى ابراهيم ع وعليه ستر اسود صوناً له ومنه يخرج الخطيب للبسه ثياب السواد الخطبة فانا يزدحمون على هذا الموضع المبارك للصلوة فيه وعلى مقربة منه مما يلي الجانب الايمن من القبلة محراب محدق عليه بأعواد الساج مرتفع عن صحن البلاط كأنه مسجد صغير وهو محراب صلى عنده ضربه ابن ملجم بالسيف وفي الزاوية من اخر هذا البلاط الذي المتصل بآخر البلاط الغربي شبيه مسجد صغير وفي ظهره خارج المسجد بيت عليه الذي كان فيه وفي ظهره بيت اخر يقال انه كان متعبد ادريس ويتصل بها فضاء دار على ع والبيت الذي غسل فيه ويتصل به بيت نوح ع وفي الجهة الشرقية من الجامع بيت صغير يصعد اليه في قبر مسلم وفي جوف الجامع على بعد منه بئر سقايته كبيرة من ماء الفرات فيها ثلاثة احواض كبار والفرات من الكوفة على مقدار نصف فرسخ مما يلي الجانب الشرقي والجانب الشرقي كله حدائق ممتلئة بالنخيل متصل سوادها ويمتد امتداد البصر قال ابن بطوطة دخلتها ٧٢٥ وهي احدى امهات البلاد العراق المتميزة فيها بفضل المزية مثوى الصحابة والتابعين ومنزل العلماء الصالحين وحضرة على ع الآن الخراب قد استولى عليها بسبب ايدي العدوان التي امتدت اليها وفسادها مما عن حفاجة واكثر ما يباع فيها التمر والسمك وجامعها الاعظم ع جامع كبير شريف بلاطات سبعة قائمة على سواري حجارة ضخمة منحوتة قد صنعت قطعاً قطعاً وضع بعضها على بعض وافرغت بالرصاص وفي الجهة الشرقية من الجامع بيت موقع

ورأيت بغربي جبانة الكوفة موضعا مسورا شديد السواد في بسيطا بيض فاخبرت انه قبر ابن بلجم وان اهل الكوفة يأتون في كل سنة بالحطب الكثير فيوقدون النار على موضع قبره سبعة ايام وعلى قرب منه قبة اخبرت على انها على قبر المختار بن ابي عبيد وقد سكنها جمع كثير من الصحابة والتابعين وتابعي التابعين والعلماء والامراء والولاة والشعراء والصالحين وغيرهم وفيها جميع الآثار والمشاهد الكريمة هواؤها اصح وماؤها اعذب بناؤها كبناء البصرة وهي خطط لقبائل العرب مصرها الاسلاميون بعد البصرة بسنتين الا انها ليق الكوفي لا يوفي لانهم طعنوا الحسن وقتلوا الحسين عليهما السلام بعد ان استدعوهما كتب عمر الى سعد بن ابي وقاص يامره ان يتخذ للمسلمين دار هجرة فاتى الانبار وارادان يتخذها منزلا فكثر على الناس الذباب فتحول الى الكوفة فاختطها واقطع الناس المنازل وانزل القبائل منازلهم وبنى مسجدها في سنة ١٧ ووضع في موضع محراب الصابوط التارين ثم حفر خندقا عليه وبنى في مقدمته صفة على رخام للاكاسرة جئ به من الحيرة وقدرها مائتي ذراع لاجتماع الناس فيها كيلا يزدحموا ثم بنى اساطينها ولم يكن للمسجد جدران كان الرجل يجلس في المسجد فيرى باب الجسر ودير هند ثم بقي ذلك الوضع الى زمان معويه فزاد فيه المغيرة بن ابي شعبة ايام ولايته الكوفة وبناه ثم زاد فيه زياد بن ابيه عشرين ذراعا وبناه بناء محكما جعل له ابوابا وجدران كان ارتفاعها ٣٠ ذراعا وجعل برخامة من جبال الاهواز فصرف على كل اسطوانة الفا وثمانمائة ثم هدمه الحجاج الثقفي وفي ايام يوسف بن عمر الثقفي سقط مما يلي دار المختار بن ابي عبيد فبناه وقيل كتب عمر الى سعد ان العرب بمنزلة الابل لا يصلحها الا ما يصلح الابل فارتد لهم موضعا عدنا ولا تجعل بيني وبينهم بحرا وولى الاختطاط للناس ابا الهياج الاسدي كما في تاريخ الكوفة ص ٩١ وقيل الى عبد المسيح بن بقيلة سعدا وقال له ادلك على ارض الخدرية عن الفلاة وان تفعت عن الماء فدله على موضع بالكوفة اليوم وكان يتولها سورستان فلما انتهى الى موضع مسجدها امر رجلا فعلا بهم قبل مهب القبلة فاعلم على موقعه ثم علا بهم اخر قبل مهب الشمال واعلم على موقعه ثم علا بهم قبل مهب الجنوب واعلم على موقعه ثم علا بهم قبل مهب الصبا فاعلم على موقعه ثم وضع مسجدها ودار امارتها في مقام العالي وما حوله واسهم لنزار واهل اليمن بسهمين على انه من خرج بسهمه اولا فله الجانب الايسر وهو خيرهما فخرج سهم اهل اليمن فصارت خططهم في الجانب الشرقي وصارت خطط نزار في الجانب الغربي من وراء تلك العلامات وترك ما دونها فناء للمسجد ودار الامارة ثم ان المغيرة وسعد وبناه زياد فاحكمه وبنى دار الامارة وكان زياد يقول انفقت على كل اسطوانة من اساطين مسجد الكوفة ثمانين عشر وماة وبنى بينها عمر بن حريث بناء ثم بنى العمال فيها فضيقوا رحابها وفي فنائها وصاحب قاص عمر بالكوفة

وسعه وامر بالحصا فجمع والقي في صحن المسجد وجعلوا على صحن المسجد خندقا لئلا يقتحمه احد بنباء

بعد سليمان كما ورد من جبريل آية عشرين مرة عمرانا وعشرين مرة تغرابا وان آدم عليه السلام خطه بيده واول من نزل
غرة الطوفان وزمن نوح عليه السلام اصحاب كسرى والنعمان المنذر ثم زياد بن ابيه سفيانوان الاكاسرة بنوه بعد
نفسه وان سابور ذو الاكتاف حفر خندقا حول الكوفة خوفا من العرب وشرهم وهذا غير الخندق الذي

٢٠١ بعد سليمان وقال الشعبي كانت اهل اليمن اثني عشر الفا وكانت نزار ثمانية الاف وكانوا في شرقي الكوفة
وقال كان مع رستم يوم القادسية اربعة الاف يسمون جند شهانشاه فاستامنوا على ان ينزلوا حيث
احبوا ويخالفوا من احبوا ويفرض لهم في العطاء فاعطوا الذي سألوه وهم آل ذهرة بن حوية السعدي
وبني تميم وانزلهم سعد بن ابي وقاص بحيث اختاروا وفرض لهم في الف الف وكان لهم نقيب يقال له ديلم وحمراء ديلم
وكانت دار الروميين مزبلة لاهل الكوفة تطرح فيها القمامات وكساحات وكان بالكوفة موضع يعرف ببعثرة الجمام
وكان اسود فلما دخل اهل خراسان الكوفة كانوا يقولون جمام عنزة وقال لما نزل اهل الكوفة الكوفة
واستقرت باهل البصرة الدار عرف القوم انفسهم ثم ان اهل الكوفة استأذنوا في بناء
القصب وكره اهل البصرة من عمر فقال شأنكم فابتنى اهل المصر بالقصب ثم ان الحريق
وقع بالكوفة وبالبصرة فاحترق ثمانون عريشا من الكوفة فبعث سعد منهم نفرا الى
عمر يستأذنون في البناء باللبن فقد هموا عليه بالخبر عن الحريق فقال افعلوا ولا يزيدن
احدكم على ثلاثة ابيات ولا تطاولوا في البنيان فالزموا السنة تلزمكم الاعرابية وكتب فرجع
القوم الى الكوفة فبنوا بنيانا وفي ص ٢٧٢ كان كوفة من قديم الزمان ثم خربت بعد
وجدد عمارتها سعد بن ابي وقاص على واحدث امير المؤمنين عليه بجنبها قرى والمنصور
الدولابي اتم بنائها وبنى فيها دار الامارة ودور تلك الدار ثمانية عشر الف خطوة
ولكان هواء رباحها احر من هواء بغداد واكثر هوائها الشمال وماؤها من نهر الهيبة
خارج من الفرات وفيها النخل الكثير ومواشيها احسن واسمن من بقية الاماكن والتنور
الذي فار فيها الماء على عهد نوح منبع منها والات داخل المسجد في الزاوية مما يلي
القبلة والغرب وان ابن ملجم لما ضرب امير المؤمنين في المسجد ضربه بيده على الاسطوانة
فاثرت يده فيها فبقي اثره في تلك الاسطوانة مدة ولما كثر مس الناس لها اندرست
بها انطمس واضمحل ذلك الاثر ولكان به حفر بالكوفة بئرا وليس بالكوفة بئر عذب
ماؤها سوى تلك البئر التي حفرها هو واغلب اهلها شيعة اثنى عشرية والمستهم
عربية وفيها مزارات كثيرة للصحابة وفي ص ٨٦ لم يبق اثر من جملة قبور الاكابر والمشايخ
قبر ابي عمر وكان الكوفة ثلاث قرى السبيعة وكان لها والايات كثيرة وتوابع عظيمة وفي
ص ١٠٦ اسواخر قالت العرب اذا كان بلى الفرات فهو الملطاط وما كان بلى الطيخا فهو النجف
وقال على عم الكوفة كنز الايمان وحجة الاسلام وسيف الله ورمحه يضعه حيث يشاء
والذي نفسي بيده لينصرن الله تعالى باهلها في مشرق الارض ومغربها كما انتصر بالحجاز وقال
للكوفة ارض سهلة معروفة تعرفها حجارتنا المعلوفة وقال موضع الكوفة اليوم كانت

سورستان وقال سلمان اهل الكوفة اهل الله وهي قبة الاسلام يحمي اليها كل مسلم
وقال عمر ليأتين على الكوفة زمان وما من مؤمن ولا مؤمنة الا وهما او قلبه يحن اليها
وقال عمر ما اراد هاجبار بسوء الا ابتلاه الله وقال ابن عمر يا اهل الكوفة انتم اسعد الناس بالدنيا
وقال الشعبي نزل الكوفة من الخلفاء والائمة علي والحسن ومن الملوك والخلفاء معوية
وعبد الملك وابو العباس السفاح وابو جعفر المنصور والمهدي وهارون الرشيد
وقال اهل الكوفة ثمانون الفا ومقاتلهم اربعون الفا فكانوا اكثر طعاما وانزلوا في
منازل كسرى بين الجنات المتنفة والمياه الغزيرة والانهار المطردة تأتيهم ثمارهم
لم تخضد ولم تنقص قال علي لما ظهر على اهل البصرة قال اعشى همدان:

ه اكسع البصري ان لاقيته ه انما يكسع من قل وذل ه واجعل الكوفي في الخط ولا
ه تجعل البصري الا في النفل ه واذا فاخرتمونا فاذكروا ما فعلنا بكم يوم الجمل ه
ه بين شيخ خاضب عثنونه ه وفتى ابيض وضاح الرفل ه جاثنا نخطر في سابغة ه
ه فذبحناه ضحى خير بحي الجمل ه وعفونا فنسيتم عفونا ه وكفرتم نعمة الله الاجل ه

وقال فطر ابن خليفة دخل الكوفة سبعون بدريا وقال علي من نزل الكوفة فلم يقر
لهم بفضل ثلاث ولبست لهم بدار بفضل ماء الفرات ورطب المشان وفضل
علي وكان لما بنى الكوفة سعد بن ابي وقاص جعل النهج الشارع الاعظم ٤٠ ذراعا وما
بين ذلك ٣٠ ذراعا والازقة سبعة اذرع واستى مسجدها وصارت قاعدة اعمال
العراق تتبع لها من اعمال الفرس الباذ واذربيجان وهمذان والري واصبهان وماه والموصل
وقرقيسيا وكلها في الجهة الشمالية وكان الكوفة واسعة كبيرة تتصل قريها وجبانتها
الى الفرات الاصلي وقري الغدار فهي تبلغ ١٦ ميلا وثلثي ميل وكان فيها من الدور
خمسين الف دار للعرب من ربيعة و مضر واربعة وعشرين الف دار لسائر العرب
وستة آلاف دار لليمن كما تقدم ذكره الباقوت في جم ومن اليمن الازد وبجيلة وخثعم
والانصار وخزاعة وقضاعة وحضرموت ومن مضر تميم وهوازن وابناء اعصر و
اسد وغطفان ومذحج وهمدان واحد حدود الكوفة عند قبلها المشهد بكربي سعد
والحد الآخر الماضي الذي هو بقرب القائم الى ان يتصل قريبا من القرية الشافية
والحد الآخر الفرات الذي هو ممتد من الدبوانية الى المسكة الى قرية ابو قطار بن
وهي منزل الرماحية والحد الرابع قري الغدار التي هي من نواحي الحلة السيفية والتي
كانت ظلة المسجد عائمة ذراع على اساطين رخام واعلوا على الصحن بخندق لئلا يقتحمه

وبهما
بنصبا وبنو السعد دار بجاله بينهما طريق فنقب فائتي ذراع وجعل فيها بيوت الاموال
وهو قصر الكوفة اليوم بنا ذلك له رونزيه ما أجر بنيان الاكاسرة بالحيرة ومنهج في الوسعة
من الصحن خمسة مناهج وفي قبلته اربعة مناهج وفي شرقيه ثلاثة مناهج وفي
غربيه ثلاثة مناهج وعلمها فانزل في وديعة الصحن مسلما وثقيفا مما يلي الصحن على
طريقها وهمدان على طريق وبجيلة على طريق وطي تيم اللات على آخرهم وتغلب وانزل
في قبلة الصحن بني اسد على طريق وبجا بني اسد والنخع طريق وبين النخع وكندة
طريق وبنو كندة وازد طريق وانزل في شرق الصحن الانصار من يليه من وميتة على طريق
وتميم وغاضرة على طريق واستوعا مي على طريق وانزل في غرب الصحن بجالة وبجيلة على
طريق وجديلة واخلاط على طريق وجعينة واخلاط على طريق فكان هؤلاء الذين
يلون الصحن وسائر الناس بين ذلك ومن وراء ذلك وبنوا منهج دونها فكان
الصحن على حاله زمان عمر كله لا تطلع فيه المنازل ليس فيه الا المسجد والقصر والاسواق
في غير بنيان ولا اعلام في تعديل العشائر والقبائل فارسل سعد بن ابي وقاص الى
قوم من انسة العرب وذوي رأيهم وعقلائهم منهم سعيد بن عمران ومشغلة بن نعيم
فعدلوهم على الاسباع فجعلوهم اسباعا فصارت كنانة وحلفاؤها من الاحابيش
وغيرهم وجديلة وهم بنو عمرو بن قيس عيلان سبعا وصارت قضاعة ومنهم يومئذ غسان
ابن شبام وبجيلة وخثعم وكندة وحضرموت والازد سبعا وصارت مذحج وحمير وهمدان
وحلفائهم سبعا وصارت تميم وسائر الرباب وهوازن سبعا وصارت اسد وغطفان
وحلفائهم سبعا وصارت اياد وعك وعبد القيس واهل هجر والحراء
وغاضرة والنمر وضبيعة وتغلب سبعا وصارت اياد وعك وعبد القيس واهل هجر والحراء
سبعا فلم يزالوا بذلك زمان عمر وعثمان وعلي وعامة امارة معوية حتى رتبهم زياد وغيره
على ماة الف درهم فكانت كل عرافة من العادية خاصة ثلاثة واربعين رجلا و٤٣
على ماة الف درهم فكانت كل عرافة من العادية خاصة ثلاثة واربعين رجلا و٤٣
امراة و٥٠ من العيال لهم ماة الف درهم وكل عرافة من اهل الايام ٢٠ رجلا على ٣٠٢٠ امراة
وكل عيل على ماة على ماة الف درهم وكل عرافة من الوادفة الاولى ٤٠ رجلا و٤٠ امراة و٤٠ من
العيال من كان وارجالهم الحقوا على الف وخمسماة على ماة الف درهم ثم على هذا من الحسبة
وكان لكل قبيلة جبانة تعرف بهم وبنو وسائهم منها جبانة عزرم وجبانة كندة وجبانة
الصائد بحا وصحراء اثير وصحراء بني بشكر وصحراء بني عامر كما بالي في [illegible] قال الشاعر يذمهم
اذا سقى الله قوما صوب غادية ... فلا سقى الله اهل الكوفة المطر الناكثين اذا ما جئتهم طلبوا
وجلة البقر السارقين اذا ما جئ ليلهم ... والدارسين اذا ما صبحوا السورا لق العداوة والبغضاء بينهم
حتى يكون لمن عاداهم جزرا وقال علي في ديوانه ص٥٦٩ يا حبذا سيف بارض الكوفة امرض

نما الكوفة معروفة بيلي فيها جاء الناس الى ما الكوفة

الاشعريون لما هاجروا من الكوفة وتوطنوا بقم وكان السبب في ذلك انه لما قتل الحجاج الثقفي محمد بن السائب بن مالك الاشعري هرب الاشعريون من الكوفة وسكنوا بقم واستوطنوها النوادي العلمية وازدهرت بهم بلدة قم وبنوا فيها الاثار الدينية تقدم ذكرهم بعنوان الاشعري وغيره

في ذكر جماعة الصحابة الذين نزلوا الكوفة

منهم ابن ابي شيخ المحاربي
وابو امية الفزاري
وابو جحيفة السوائي هو وهب بن عبد الله
وابو الخطاب الراوي عن النبي ص ابو خلدا
وابو رمثة التميمي حبيب بن حبال من تيم الربا
ابو سبرة بن يزيد بن مالك المذحجي المتوفى سنة
ابو شهم زيد او يزيد بن ابي شهبة
ابو طيبة او ابو ظبية صاحب منحة النبي ص
ابو قتادة بن ربعي الانصاري المتوفى سنة ٥٤
ابو ليلى بلال بن بليل الذي قتل بصفين
ابو موهب المعبك سويد بن قيس الانصاري
ابو مسعود الانصاري عقبة بن عمرو
ابو موسى الاشعري عبد الله بن قيس توفي
اساءة بن شريك الثعلبي من قيس عيلان
الاسود بن ثعلبة الربوعي الذي شهد حجة الوداع
الاشعث بن قيس الكندي الملعون ابو محمد
الاغر بن يسار الجهني المزني من المهاجرين
البراء بن عازب بن الحارث الانصاري ابو عمارة
برمة بن معوية بن ابي سفيان بن منقذ
بشير بن الخصاصية السدوسي
ثعلبة بن الحكم بن عرفطة الليثي شهد مع النبي ص
ثابت بن وديعة بن جذام من بني عمرو بن عوف
جابر بن ابي طارق الاحمسي البجلي ابو حازم
جبة اخو سواء ابناخا الاسديان
الجهوة الراوي عن النبي ص وقيل جهدمة
جرير بن عبد الله البجلي ابو عمرو المتوفى سنة ٥١

وجابر بن سمرة السوائي ابو عبد الله من بني سوا
وجابر
وجندب بن عبد الله بن سفيان البجلي
والحارث بن حشا البكري الذهلي
والحارث بن زياد الانصاري احد بني ساعدة
وحارثة بن وهب الخزاعي اخو عبيد الله لامه
وحذيفة بن اسيد الغفاري ابو سريحة
وحريث حذيفة بن اليمان ابو عبد الله المتوفى
وحبشي بن جنادة الذي شهد مع علي مشاهده
وحنظلة بن الربيع الكاتب من بني تميم
وخالد بن عرفطة الذي ولاه ابن ابي وقاص الكوفة
وخباب بن الارت مولى لابي انمار شهد بدرا
وخريم بن الاخرم بن شداد الشاعر الفارسي
وخزيمة بن ثابت المعطي الانصاري ذو الشهادتين
وذو الجوشن الضبابي اسمه شرحبيل والد شمر
الصقل بدل الاعور
وربيعة
ورشيد بن مالك السعدي ابو هند
ورياح بن الربيع التميمي اخو حنظلة وقيل
وزاهر ابو جنادة بن زاهر الاسلمي بايع النبي ص
وزيد بن ارقم الانصاري ابو انيس المتوفى سنة ٦٨ بالكوفة
وسالم بن عبيد الاشجعي من اهل الصفة نزل الكوفة
وسعد بن ابي وقاص ابو اسحق الذي بنى الكوفة سنة ١٧
وسعيد بن زيد بن عمرو ابو الاعور المتوفى سنة ٥٠
وسعيد بن حريث ابو سعيد المتوفى سنة ٨٥ واخوه عمرو
وسلمان الفارسي نزل الكوفة حين اراد المدائن وتوفي بها
وسلمة بن يزيد المذحجي وفد على النبي ونزل الكوفة
وسليمان بن صرد الخزاعي ابو مطرف المتوفى سنة ٦٥
وسمرة بن جنادة بن جندب المتوفى سنة ٥٨
وسنان بن مقرن اخو معقل الذي شهد الخندق
وسويد بن مقرن اخو سابقه ابو عدي

وسهل بن حنيف المتوفى سنة ٣٨ من اصحاب علي بالكوفة

من الصحابة وانتقلوا من المنبع الفياض باب مدينة العلم عليه السلام

في نزل الكوفة من الصحابة

وفاة زياد الذي شهد الخندق

وسهل بن حنيف العبسي ابو شبيل وقد من النجير
وشبان الانصاري جد ابي هبيرة
وصخر بن العيلة البجلي ابو حازم
وصفوان بن عسال المرادي الذي نزع الخف
والصنابح بن الاعسر الاحمسي البجلي
وضرار بن الازور مالك الذي استشهد باليمامة
وطارق بن الاشيم الاشجعي هو غير الذي قبله
وعامر بن شهر الهمداني ابو اسحاق الكوفي
وعامر بن عمرو المزني ابو هلال
وعامر بن واثلة المكنى بابي الطفيل المتوفى
وعبد الرحمن بن ابي عقيل الثقفي
وعبد الرحمن بن عقيل ابو مقرن مع ابيه واخوته
وعبد الرحمن بن مقرن المزني اخو سنان وسويد
وعبد الله بن يزيد بن زيد الخطمي الانصاري
وعبد الله بن مسعود الهذلي المتوفى
وعبيد بن عازب اخو البراء الذي نزل الكوفة
وعبيد بن خالد السلمي الذي شهد صفين
وعتبة بن فرقد الذي ولاه عمر فتح الموصل
وعتاب بن شمير او ابن نمير الضبي
وعدي بن حاتم الطائي ابو طريف المتوفى
وعدي بن عميرة الكندي ابو زرارة المتوفى
وعروة بن ابي الجعد البارقي الازدي قاضي الكوفة
وعروة بن مضرس بن اوس الطائي كان قد
وعقيل بن مقرن ابو حكيم المزني واخوته السبعة
وعرفجة بن شريح الاشجعي له حديث واحد
وعلي بن ابي طالب عم نزل الرحبة المشهور بها
وعمار بن ياسر ابو اليقظان المقتول بصفين
وعمارة بن رويبة او ابن رويبة ابو زهرة الثقفي
وعمرو بن حريث اخو سعيد ابو سعيد
وعمرو بن الحمق الخزاعي ابو عبد الرحمن
وعمرو بن بليل بن احمية بن الجلاح اخو طلال
وعمرو بن الاصوص الجشمي شهد حجة الوداع
وعمرو بن حارجة الاسدي حليف آل ابي سفيان
وعمرو
وعمير بن ذي مران الهمداني جد عبد الله بن
وعوف بن عبد الحارث ابو حازم البجلي الاحمسي

وغالب بن ابجر المزني
وفجيع بن عبد الله العامري
والفلتان بن عاصم الجرمي خال عاصم بن كليب
وقرظة بن كعب الانصاري احد العشرة الذين بعثهم
وقطبة بن مالك العم زياد بن علاقة مر في ثعلبة
وقيس بن سعد بن عبادة ابو عبد الملك
وقيس بن ابي غرزة الغفاري او الجهني
وقيس بن الحارث الاسدي جد قيس بن الربيع
وكليب بن ربيعة ابو عقيل المتوفى
ومالك بن عوف ابو الاحوص صاحب ابن مسعود
ومالك بن ربيعة الملقب بابي مريم السلولي
ومالك بن عبد الله الخزاعي غير الذي عاجل
ومجمع بن جارية بن عامر بن مجمع الذي جمع القرآن
ومحمد بن صيفي بن سهل الخطمي يحتمل اتحاده مع
ومحمد بن صفوان يحتمل هو ابو موهب المقدم
ومخنف بن سليم الازدي من اجداد ابي مخنف
ومرداس بن مالك الاسلمي شهد بيعة الرضوان
والمستورد بن شداد المتوفى بالاسكندرية
والمسور بن يزيد الاسدي الكاهلي
ومعقل بن مقرن ابو عبد الله واخوته السبعة
ومعقل بن سنان الاشجعي المقتول
والمغيرة بن شعبة ابو عبد الله المتوفى
ونافع بن عتبة بن ابي وقاص اخو سعد
ونبيط بن شريط الاشجعي ابو سلمة من قيس عيلان
والنعمان بن عمرو ابو عمرو الذي قتل بنهاوند
والنعمان بن بشير ابو عبد الله المقتول
ونقادة بن عبد الله ابو بهية الاسدي
ونمير ابو مالك الخزاعي الراوي عنه ابنه مالك
ونوفل بن فروة الاشجعي او عبد الرحمن وفروة
وهاشل بن عجر الحضرمي المتوفى في زمن معوية
والوليد بن عقبة بن ابي معيط ابو وهب اخو عثمان
ووهب بن خنيس الطائي
وهانئ بن اوس الاسلمي وهو غير هانئ بن عروة
وهلب بن يزيد بن هدى الطائي اسمه سلامة
ويعلى بن مرة بن وهب الثقفي له ابن سيابة
ويزيد بن نعامة ابو مودود الضبي قبل تابعي

منهم ابو موسى الاشعري ولاه عمر على الكوفة والبصرة
ولاه عيسى بن هرون الرشيد ولاه اخوه المامون
واحمد بن نصر الخزاعي ولاه المعتز بالله سنة ٢٥٢
واسحق بن الصباح الكندي ولاه المهدي
واسمعيل بن ابي اسمعيل ولاه المهدي العباسي
وابو يعقوب الحسن بن موسى الهاشمي ولاه عبد الله
ابن طاهر الخزاعي سنة ٢٥٠ في خلافة المستعين
وبشر بن حسان النهدي ولاه سليمان بن عبد الملك
وبشر بن مروان بن الحكم الاموي ولاه اخوه عبد الملك
وجعفر بن ابي جعفر المنصور ولاه هرون الرشيد
وجعفر بن ورقاء الشيباني وفي فذ من المنتك
والحارث بن عبد الله بن ابي ربيعة المخزومي
المعروف بالقباع استعمله ابن الزبير
والحجاج بن يوسف بن الحكم ولاه عبد الملك
ابن مروان الكوفة وجمع له العراقين
وحريلة اللخمي ولاه سليمان بن عبد الملك بن مروان
وخالد بن عبد الله القسري ولاه هشام بن
وداود بن علي بن عبد الله بن عباس ولاه
ابو العباس السفاح الكوفة ثم عزله وولاه
امارة المدينة ومكة واليمن والطائف
وروح بن حاتم بن قبيصة بن المهلب ولاه المهدي
وزياد بن ابيه والد عبيد الله ولاه معوية
الكوفة والبصرة ولم يزل على ولايته الى ان مات
والسائب بن مالك الاشعري كان المختار
اذا خرج الى المدائن جعله والبا على الكوفة
وسعد بن ابي وقاص افتتح القادسية
ونزل الكوفة فولاه عمر بن الخطاب واقره
عثمان ثم عزله عنها فعاد الى المدينة
وسعد بن زيد بن عمرو بن نفيل ولاه معوية
وسعيد بن العاص بن سعيد بن العاص ولاه

وسليمان بن منصور ولاه الحسن بن سهل
والصقر بن عبد الله المزني كان عاملا لعمر
هبيرة على الكوفة
والضحاك بن قيس بن خالد الفهري ولاه معوية
وعامر بن مسعود بن امية الجمحي على الكوفة بعد
هلاك يزيد باختيار اهل الكوفة
والعباس بن عيسى بن موسى العباسي ولاه الرشيد
والعباس بن موسى بن جعفر استعمله جده
ابو عبد الحميد وزير المامون على الكوفة
والعباس بن موسى بن عيسى العباسي
ولاه الاما ابو المامون على الكوفة
والعباس بن موسى العباسي ولاه الرشيد
وعبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب
ابو عمر ولاه عمر بن عبد العزيز على الكوفة
وعبد الرحمن بن عبد الله بن عثمان بن ابي سفيان
الثقفي هو ابن ام الحكم اخت معوية ولاه
وعبد الله بن خالد المخزومي ولاه معوية
وعبد الله بن عمر بن عبد العزيز ولاه يزيد بن الوليد
وعبد الله بن مطيع العدوي استعمله الزبير على
الكوفة فاخرجه المختار منها
وعبد الله بن يزيد الانصاري من اصحاب
علي شهد معه الجمل وصفين ما نسخه
وعبيد الله بن زياد بن ابيه ولاه يزيد بن
معوية الكوفة لما دخلها مسلم بن عقيل
وعبيد الله بن عبد الله بن الحسن بن جعفر
ابن الحسن المثنى ولاه المامون العباسي
وعبيد الله بن محمد بن ابراهيم ولاه الرشيد
وعروة بن المغيرة بن شعبة ولاه الحجاج
وعقبة بن عمرو بن ثعلبة الانصاري
البدري ابو مسعود استخلفه على عمله للخراج الى

وعمار بن ياسر ابو اليقظان ولاه عمر بن الخطاب
وعمارة بن شهاب عامل علي على الكوفة
وعمر بن هبيرة الفزاري ولاه يزيد بن عبد الملك
وعمر بن زهير الضبي اخو المسيب ولاه المنصور
وعمرو بن حريث ولي الامارة لزياد بن ابيه
كان اذا خرج من الكوفة استخلفه عليها
وولدها ابو عبد الله عبيد الله بن زياد تنا ٨٥
وعيسى بن موسى بن محمد بن علي بن عبد الله
ابن العباس ولاه ابو العباس السفاح
على الكوفة وسوادها ١٣٢ وجعله ولي
عهد المنصور فاستنزله المنصور ١٤٧
وغسان بن ابي الفرج ولي بغداد بن السرايا
والفضل بن محمد الكندي ولاه سعيد بن الد
القائد وابو البط واضابهما الحجاج على الكوفة
وقطن بن عبد الله الحارث ولاه عبد الملك
ومحمد بن ابراهيم ولاه هرون الرشيد
ومحمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر بن الحسن
ابن جعفر بن الحسن المثنى ولاه الحسين
ابن احمد بن حمزة الذي خلع بالكوفة ٢٥١
ومحمد بن جعفر بن الحسن المثنى ولاه المعتز
الكوفة بعد ما هزم مزاحم بن خاقان عنها
الذي ظهر بالكوفة ٢٥١ وهو الحسين بن
ابن حمزة بن عبد الله بن الحسن والتجا اليه
ومحمد بن عمر ذو الشامة ولاه يزيد بن عبد الملك
ومسلمة بن عبد الملك بن مروان ولاه يزيد
ومصعب بن الزبير ولاه اخوه عبد الله
والمغيرة بن شعبة ولاه عمر بن الخطاب
وموسى بن طلحة كان معاملا لعمر بن هبيرة على
الكوفة ما سنة ١٠٣ وموسى بن عيسى بن
موسى العباسي ولاه الهادي ما سنة ١٨٣

وناصر لدين الله ابو احمد الموفق ولاه المعتمد
والنضر بن محمد الجرشي ولاه فرولان الحمار
ونعمان بن بشير المزرجي ولاه معوية
والوليد بن عقبة ولاه عثمان سنة
وهاشم بن سعيد بن منصور ولاه المهدي
والهول ابو اخي سعيد بن الساجور
ويزيد بن ابي كبشة استخلفه الوليد بن عبد الملك
ويزيد بن عمر بن هبيرة الفزاري ولاه مروان الحمار
ويزيد بن المهلب بن ابي صفرة ولاه سليمان
ابن عبد الملك بن مروان قتل سنة
ويوسف بن عمر بن محمد ولاه هشام بن عبد الملك
ويعقوب بن ابي جعفر المنصور ولاه الرشيد

﴿ في ذكر قضاة اهل الكوفة ﴾

منهم ابو بردة بن ابي موسى الاشعري استعمله
استقضاه الحجاج على الكوفة بعد شريح
وابو بكر بن ابي موسى الاشعري اخو سابقه
ولي القضاء للوليد بن عبد الملك بن مروان
وابو قرة بن سلمة الكندي تابعي روى عن سلمان
وابو عتاب منصور بن المعتمر السلمي الحافظ
اكره على قضاء الكوفة وقضى شهرين فمات
واحمد بن بديل ابو جعفر الراهب المتوفى
واحمد بن كامل بن شجرة ابو بكر البغدادي
وبكر بن عبد الرحمن بن عبد الله بن اسحق
ابن عبد الرحمن بن ابي ليلى ولي القضاء
والحجاج بن عاصم الحارثي ولي القضاء ايام
مروان الحمار وتوفي في سلطان بني امية
والحسن بن الحسن الكندي ولي القضاء لبني عبد الله
والحسين بن حارون ابو عبد الله البغدادي
الضبي ولي قضاء مدينة المنصور وقضى
الكوفة في ايام القادر بالله وتوفي ٣٦٨

وحفص بن سليمان الغاضري الكوفي مات سنة ١٨٠
وحفص بن غياث ابو عمر قاضي الكوفة وبغداد
والحكم بن عتيبة بن النهاس الجلي مات سنة ١١٥
وسعد بن غرارة الهمداني كاتب علي عليه السلام
وفي القضاء لعبد الله بن الزبير
والسري بن اسمعيل الهمداني كاتب الشعبي مات سنة ١١٠
وسعيد بن عمرو بن اشوع الهمداني المتوفى
وسعيد بن جبير الوالبي مولاهم المفسر الجليل
وسلمان بن ربيعة بن يزيد قاضي عمر وقتل
وشريح بن الحارث بن قيس قاضي عمر والنخعي
وشريك بن عبد الله بن ابي شريك النخعي
وعامر بن شراحيل المشهور بالشعبي مات سنة ١٠٣
وعبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلي
وعبد الله بن شبرمة الضبي ابو شبرمة مات سنة ١٤٤
وعبد الملك بن عمير القرشي المتوفى سنة ١٣٦
وعبد الواحد بن احمد الثقفي المتوفى سنة ٥٥٥
وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة مات سنة ٩٤
وعدي بن ثابت الانصاري المتوفى سنة ١١٦
وعروة بن ابي الجعد ولاه عمر القضاء قبل شريح
وعلي بن غراب الكوفي الاعمى المتوفى سنة ١٨٤
وعلي بن محمد بن هرون الحميري المتوفى سنة ٣٣٣
وعيسى بن المسيب البجلي ولاه القضاء الاشعري
وغيلان بن جامع بن الاشعث مات سنة ١٣٢
وفهر الناسم بن عبد الرحمن الهذلي المتوفى سنة ١٢٠
والقاسم بن فضيل الهذلي المتوفى سنة ١٧٥
وقارب بن دثار السدوسي المتوفى سنة ١١٦
ومحمد بن عبد الرحمن بن ابي ليلى المتوفى سنة ١٤٨
ومسروق بن الاجدع المتوفى سنة ٦٣
ونوح بن دراج النخعي الاعمى من اصحاب الصحيح توفي سنة ١٨٢ واخوه جميل حي

﴿في ذكر نقباء اهل الكوفة﴾

منهم ابو جعفر محمد بن الحسن بن محمد بن عبد الله بن محمد ذو النفس الزكية الحسني
وابو الحسن محمد بن الحسين بن علي الكيا الحسني
وابو الحسن محمد كمال الشرف الاقساسي
وابو طاهر هبة الله زين الدين الحسيني
وابو العباس غراب بن ابي طاهر نقيب الكوفة والمشهدين ومن ولد محمد الاشتر الحسني
وابو عبد الله احمد بن عمر شهاب الدين وابو عمر وجده ابو الفتح محمد وجد ابيه ابو طاهر وجده الاعلى ابو الفتح محمد نقباء الكوفة كلهم
وابو الفتح محمد بن ابي طاهر الحسيني جد سابقه
وابو الفتح محمد بن ابي طاهر الامير شمس الدين
وابو محمد عمر بن ابي الفتح نسابة حسيني
وجلال الدين عبد الحميد الحسيني العالم الفاضل النسابة نقيب المشهد سنة ٦٦٦
والحسين الحسن احمد بن عمر بن يحيى الحسيني
ابن زيد الشهيد ابو عبد الله النسابة
والسيد شريف الدين محمد المشهور بابن السدرة
والسيد علي بن ابي طالب العالم الفاضل
والشريف ابو الحسن فخر الدين حمزة الحسيني
وشمس الدين ابو القاسم علي ناظر الكوفة
وقتيبها والغرض له قصة في تاريخ الكوفة
وشهاب عبد الدين ابو جعفر بن ابي نزار
عدنان نقيب المشهد من ولد محمد الاشتر
وفخر الدين الاطروش كان حيا سنة ٥٩٤
والقاسم بن الحسين السبيعي الحسني
وناصر الدين بن مظهر الحسني نقيب المشهد
وناصر بن علي المشهور بالدغ بن الحسين بن علي الحسني

في ذكر نقباء الكوفة وشعرائها

في ذكر شعراء اهل الكوفة

منهم ابو دلامة الاسكف زيد بن الجون مات سنة
وابو السمال الاسكف المحدث شيخ كوفي
وابو العتاهية اسمعيل بن القاسم المتوفى سنة ٢١١
وابو عمران الضرير يحيى بن سعيد مولى آل طلحة الاموي
وابو كلدة البشكري بن عبد الله من شعراء
وابو اللفائف لم يقع لاسمه وهو مشهور بكنيته
واعشى لقبر ربيعة بن عبد الله مروان
وحماد مجرد بن عمر بن يونس مات بشيراز سنة ١٦١
وحماد الراوية هو ابن ميسرة الديلمي مات سنة ١٥٦
وحمزة بن بيض المنفي المتوفى سنة ١٦٢
ودعبل الخزاعي ابن علي الاماني المتوفى سنة ٢٤٦
وسلمان بن صرد الخزاعي الصحابي قتل سنة ٦٥
وشريك بن عبد الله القاضي النخعي مات سنة ١٧٧
والطرماح بن حكيم الطائي الاماني مات سنة ١٠٠
وعبد الله بن الزبير الاسدي وهو ضد ابن الزبير القائم
وعبد الله بن محمد بن حرب الخطابي ابو محمد الفقيه
وعتاب بن عبد الله كان في ايام المهدي العباسي
وعجرد احد بني جندل بن نهشل بن دارم
وعقاب بن قبيصة الطائي وهو غير عقارة بن عتبة
وعلي بن ادهم البزاز كان في صدر الدولة العباسية
وعلي بن الخليل الشيباني ابو الحسن احد القراء
وعلي بن حمزة الملقب بالكسائي ابو الحسن النحوي
وعلي بن محمد بن جعفر الحسني الملقب بالافوه
وعلي بن محمد بن جعفر الحسني الملقب بدغة
وعمر بن بزيغ النخعي جده هلال بن سعد بن عمرو
وعمرو بن الحسن الاباضي احد شعراء الخوارج
وعمير بن ضابي بن الحارث البرجمي الكوفي
وعيينة بن اسماء بن خارجة بن حصن الفزاري
وفائد بن حبيب بن الكميت جد الكميت باني
وفضالة بن شريك بن سلمان بن خويلد الكوفي
والفضل بن عباس بن جعفر بن الاشعث الخزاعي
والفضل بن جعفر ابو علي البصير الكاتب الانباري
والقاسم بن احمد الكاتب ابو الحسن الكوفي
والقاضي عبد الله بن شبرمة الضبي الكوفي
وقيس العقيلي من شعراء العباسية
والقعقاع بن شور الربعي الذهلي الكوفي
وقيس بن عمر المعروف بالنجاشي الكوفي
والكميت بن زيد بن خنيس بن مجالد المستهل
وكندة بن هند بن الطائف الكوفي
ومالك بن اسماء بن خارجة ابو الحسن اخو عيينة
ومالك بن الشرعبي السكوني الكوفي
ومالك بن ابي حبال الاسدي من وشاة الكوفة
والمتنبي ابو الطيب احمد بن الحسين الكندي
والمتوكل الليثي بن عبد الله ابو جهمة كوفي
ومحمد بن ابي الحارث كان هنا ملحنا كوفيا
ومحمد بن الاشعث بن مجوة القرشي الزهري
ومحمد البجلي المأموني الكوفي
ومحمد بن جبل الكاتب التميمي مولى بني تميم
ومحمد الدقيقي بن احمد ابو جعفر الكوفي
ومحمد بن عبد الله بن الحسين الجعفري
ومحمد بن عبيد الله ابو بكر العرزمي الماني
ومحمد بن عمرو بن الوليد المشهدي الشامة
ومحمد بن غالب ابو الهذيل العذيلي الكوفي
ومحمد بن نوفل الشيباني العامري من ولد الحارث
ومرداس بن خذام او حرام الكوفي
ومرزوق مولى عمرو بن سماك الاسدي الاسود
والمستهل ابو الكميت بن زيد ابوه تقدم
ومسعود بن علية شاعر مجيد اسلامي
ومطيع بن اياس الكناني ابو مسلم الكوفي
ومطيع بن اياس العراقي هات سنة ١٦٦
ومعاذ بن مسلم الهراء النحوي الاماني
والمعدل بن غيلان ابو احمد الفقيه الكوفي
ومعدان بن جواس الكندي السكوني
ومعن بن زائدة بن عبد الله ابو الوليد الشيباني
والمغيرة بن عبد الله ابو العرض اصفهاني الكوفة
والمفضل بن قدامة الكوفي
والملاء بن هيثم الربعي اسلامي كوفي

والمنازل بن الاعرف اخو فرعان الكوفي
والمنذر بن صخر الاسدي الكوفي
ومنظور بن سهيم الفقعسي الاسدي
والمؤمل بن اميل المحاربي احد بني جسر
والمفضل بن عبد الله بن سالم ابو سليم
ويحيى بن زياد بن عبيد الله مولاهم الكوفي
ويوسف بن لغوة الكاتب الكوفي
ويحيى بن ابي الخصيب كان في ايام المنصور
ويحيى بن بلال العبسي ابو محمد البراز نزل

﴿في ذكر اللغويين من اهل الكوفة﴾

منهم ابرهيم بن عبد العزيز بن عبد الرحمن البغوي
وابان بن تغلب بن رباح الجريري ابو سعيد
وابو البلاد الاعمى عده الزبيدي في الطبقة الاولى
وابو توبة زيادة بن زياد الراوي عنه ثعلب
وابو جعفر احمد بن عبيد بن ناصح النحوي
وابو عبد الرحمن احمد بن سهل ذكره الزبيدي
وابو عبد الله محمد بن زياد الاعرابي
وابو عبيد القاسم بن سلام الخزاعي الكوفي
وابو عمرو الشيباني هو اسحق بن مرار
وابو محمد عبد الله بن سعيد بن اباد بن
سعيد بن العاص الاموي الراوي عنه ابو عمر
وابو يوسف يعقوب بن اسحق السكيت
واحمد بن ابرهيم بن اسمعيل بن داود بن حماد
واحمد بن عاصم الكوفي اللغوي
واحمد بن القاسم اللغوي الكوفي
واحمد بن يحيى المشهور بثعلب المتوفى سنة ٢٩١
واحمد بن يوسف الثعلبي الكوفي
وبندار بن عبد الحميد ابو عمر الاصبهاني
وثابت بن ابي ثابت من اصحاب ابي عبيد
والحسن بن داود بن الحسن بن عوف النقاش
والحسين بن احمد الفزاري ابو عبد الله
وحماد بن هرمز ابو ليلى من كبار اللغويين

وخالد بن كلثوم الكلبي صاحب اشعار القبائل
وخشاف الكوفي المتوفى سنة ١٧٥
وداود بن خزر بن صالح ابو الفوارس المتوفى سنة ٢٣٣
وداود بن الهيثم بن اسحق الكوفي المتوفى سنة ٢٣٥
وعبد الله بن رستم مستملي ابن السكيت بعقد
وعلي بن حازم اللحياني غلام الكسائي
وعلي بن ثابت بن ابي ثابت الكوفي
وعلي بن عبد العزيز بن عبد الرحمن الكوفي
وعلي بن حمزة المعروف بالكسائي ابو الحسن
وعلي بن عبد الله بن سنان القبري الطوسي
وعلي بن محمد بن عبيد المشهور بابن الكوفي توفي
وعمر بن ابرهيم بن محمد الزيدي المتوفى سنة ٢٣٩
وعمرو بن ابي عمرو الشيباني المتوفى سنة ٢٣١
والقاسم بن بشار الانباري والد ابي بكر المتوفى
ومحمد بن حبيب بن امية ابو جعفر الراوي عن ابن
ومحمد بن الحسن بن دينار ابو العباس الاحول
ومحمد بن الحسن بن يعقوب ابو بكر المتوفى سنة ٣٥٥
ومحمد بن عبد الاعلى بن كناسة المتوفى سنة ٢٠٧
ومحمد بن عبد الحالق بن منصور النيسابوري
ومحمد بن عبد الواحد بن عمر الزاهد المتوفى
ومحمد بن وهب المشرقي وهو غير محمد بن
ومحمد بن هبيرة الاسدي ابو سعيد المقرئ
والمفضل بن سلمة بن عاصم ابو طالب المتوفى سنة
والمفضل بن محمد بن يعلى الضبي ابو العباس
ونصر بن داود الصائغ ابو منصور المتوفى سنة ٢٦٨
وهارون بن الحارث ابو موسى السامري

﴿في ذكر النحاة من اهل الكوفة﴾

منهم ابرهيم بن اسحق بن راشد ابو اسحق
وابو الاسود الدئلي ظالم بن عمر المتوفى سنة ٦٧
وابو جعفر الرواسي محمد بن الحسن بن ابي سارة
وابو الحسن علي بن حمزة المقرئ بالكسائي المتوفى سنة ١٨٩

ذكر اعيان اهل الكوفة وادبائها

وابو نصر كوباء الفراء يحيى بن زياد البلخي المتوفى
وابو طالب المكنوف عبد العزيز بن محمد
وابو العباس احمد بن يحيى بن زيد الشيباني ثعلب
وابو مسحل عبد الله بن حريش وقيل هو عبيد
وابو موسى سليمان بن محمد الحامض المتوفى
واحمد بن علي بن احمد الحنفي الهدكي المتوفى
واحمد بن محمد بن عبد الله المعبدي المتوفى
واحمد بن يحيى بن احمد بن زيد المسكي
واسحق البغوي كان من تلامذة الكسائي
وجعفر بن عنبسة ابو محمد البشكري
وجوبة بن عائذ بن عائذ الاسدي
والحسن بن داود بن الحسن المشهور بالنقار
وداود بن الهيثم الثوفي المتوفى
وربيع بن محمد عفيف الدينوري كان في
وسعد بن شداد المشهور بسعدان الرواية
وسلمة كان من تلامذة الكسائي
وسلمة بن عاصم ابو محمد والد المفضل
وصالح بن عبد الله الاسدي ابو الشوق المتوفى
وعبد الله بن احمد ابو محمد الطوال المتوفى
وعبد الله بن احمد جلال الدين المتوفى
وعبد الله بن محمد ابو محمد الخطابي الشاعر
وعبدة بن حميد الحذاء ابو عبد الرحمن مات
وعلي بن المبارك الاحمر مؤدب الامراء مات
وعلي بن محمد بن عبيد ونس صاحب البرهان في
وعلي بن محمد بن عبيد الاسدي المشهور بابن الكوفي
وعمر بن ابرهيم بن محمد الزيدي المتوفى
وعيسى بن هرون ابو موسى صاحب كتاب الشاء
والفضل بن ابرهيم ابو العباس كان من تلامذة الكسائي
والقاسم بن معن الهذلي القاضي المتوفى
وقتيبة الجعفي كان في زمن المهدي
وقتيبة بن مهران الازاذاني ابو عبد الرحمن
ومحمد بن الحسن بن يونس ابو العباس الهذلي
ومحمد بن جعفر بن محمد بن هرون المشهور بابن الفرات
ومحمد بن حبيب ابو جعفر المتوفى
ومحمد بن سعدان ابو جعفر الضرير المتوفى
ومحمد بن عبد الله بن قادم استاد ثعلب مات
ومحمد بن فرج الغساني ابو جعفر كان من تلامذة
ومحمد بن القاسم بن بشار الانباري المتوفى
ومحمد بن هبيرة الاسدي ابو سعيد المشهور بصعو
ومعاذ بن مسلم الهراء الاعمى المتوفى
والمفضل بن سلمة بن عاصم ابو طالب مات
ومنطويه ابراهيم بن محمد بن عرفة مات
وهارون بن الحارث الضرير احد اصحاب ثعلب
وهشام بن معويه الضرير المتوفى
ويحيى بن محمد بن احمد بن سعيد الحارثي مات
ويعقوب بن اسحق ابو يوسف المشهور بابن السكيت

ذكر المولد والمنشأ وجمع اخبار رجال الكوفة

قال البراقي في تاريخ الكوفة ص ٤١٧ كانت في الكوفة اسر طالبيه وبيوتات علويه لبثت بالنزر القليل وكان لبعضهم السلطة والسيطرة لاسيما ايام ازدهرت بخلافة امير المؤمنين وكان الافراد منهم النقابة فيها الزعامة البلدية والروحية مضافاً الى شرفهم العلوي بانتسابهم الى زعيمهم الامام علي بن ابي طالب ذلك الشرف الباذخ والنسب الوضاح وقد بقيت لبعضهم بقية الى القرن الثامن والبك في ما يلي بعض البيوتات التي ينطوي عليها بعض النسابين كالمجدي وصاحب عمدة الطالب والنجفي في المشجر وغيرهم وفي ص ١٨٤ قال المفاخرة بين الكوفة والبصرة كثيرة في المفاخرة بين اهل الكوفة والبصرة في المسائل كثيرة في الشعر والادب واللغة والنحو وغيرها انظر بينهم المناظرة التي جرت بين يدي المأمون في الامور الاولى ان المناظرة والمفاخرة كانت رائجة

اما البيوتات العلوية وقبائلهم منهم بيت ابراهيم الاكبر البطحاني الحسني وبيت ابراهيم ابن محمد البطحاني ايضاً وبيت ابي البركات عمر بن ابراهيم الحسيني الاديب المتوفى سنة ٣٤٣ هـ

وبيت ابي جعفر محمد بن علي الزاهد بن محمد الاقساسي الحسيني وبيت ابي جعفر محمد الادرع
وبيت ابي الغادات ينتسبون الى حمزة بن زيد سيد كاكوفان بن الحسن بن محمد الصوفي
وبيت ابي الفوارس محمد بن عيسى القارسي بن زيد الجندي بن الحسين بن محمد بن عمر بن الحسين
وبيت ابي محمد يحيى بن محمد بن الحسن بن محمد بن علي بن احمد بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد
وبيت احمد بن ابرهيم بن محمد بن القاسم بن محمد البطحاني ابو العباس الحسني
وبيت جعفر بن محمد الكوفي بن ابرهيم بن محمد البطحاني الحسني بن القاسم بن الحسن بن زيد
وبيت الحسن بن ابرهيم بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن الحسن
وبيت الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن الحسن بن علي بن قتيبة الحسني من ولد الحسن المثنى
وبيت الحسن بن حمزة بن محمد بن ابراهيم بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن
وبيت الحسين الثائر بقزوين وهو من ولد علي بن داود بن ابي الكرام عبد الله الجعفري
وبيت الحسين بن زيد بن الحسين بن احمد بن عمر بن يحيى ابو عبد الله الملقب بالحصاء
وبيت حمزة ابو القاسم الملقب بتكتم بن محمد الكوفي بن ابرهيم بن محمد البطحاني الحسني
وبيت زيد الشهيد بن علي بن الحسين الذي صلب بكناسة الكوفة
وبيت سليمان البرسي من ولد اسمعيل الديباج بن ابرهيم الغربي الحسن المثنى
وبيت طاهر الفقيه المشهور بالكاسي بن احمد بن طاهر بن يحيى بن الحسين بن زيد
وبيت العباس الجمال بن احمد بن الحسين بن علي بن الحسين بن الحسن الافطس
وبيت عبد الحميد بن ابي طالب محمد بن جلال الدين التقي الحسيني المتوفى سنة ٦٦٦ هـ
وبيت عبد الله بن الحسين بن احمد بن مسلم وهم بيت كبير بالكوفة
وبيت العراق محمد بن القاسم بن محمد بن احمد بن علي بن الحسين بن علي بن محمد بن علي
وبيت علي بن ابرهيم بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين
وبيت علي المصاب الملقب بطنجير بن محمد الكوفي بن ابرهيم بن محمد البطحاني ابو الحسن
وبيت علي بن عبيد الله بن الحسين الاصغر بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
وبيت علي بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي وكان اميراً بالكوفة
وبيت عمار اخي الشريف ابي البركات عمر بن ابرهيم من ولد زيد الشهيد كما تقدم
وبيت عيسى بن محمد بن هارون بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن
وبيت اللاحيانيين ينتسبون الى عبد الله بن محمد الصوفي
وبيت محمد الادرع بن عبيد الله بن عبد الله بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنى
وبيت محمد الاكبر بن علي الاصغر بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
وبيت محمد الاصغر الاقساسي بن يحيى بن الحسين ذي العبرة بن زيد الشهيد
وبيت محمد العالم المحدث بهمذان ونقيب الكوفة بن الحسين بن الحسن بن علي بن الحسين

في ذكر بيوتات العلويين بالكوفة

وبنو محمد بن ابي العلاء الحسن بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر الاشتر بن عبيد الله الثالث

وبيت محمد بن علي بن الحسن بن علي ابن الحسين الرسي بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد البطحاني

وبيت محمد الكوفي الزاهد بن الشريف ابراهيم بن علي بن عبيد الله بن الحسين الاصغر

وبيت المناطة هم بيت كبير ينتسبون الى الحسين نحيط بن احمد بن الحسين بن داود الحسيني

وبيت المختار ابي علي عمر بن ابي العلاء وسلم الاصول بن ابي علي محمد بن محمد بن عبد الله الاشتر

وبيت موسى بن عبد الله بن الحسن بن عبيد الله بن الحسن بن عبيد الله بن العباس بن علي

وبيت يحيى بن عمر ابو الحسين يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد بن الحسين

وبيت يحيى بن محمد بن الحسن بن محمد بن علي بن محمد بن يحيى بن الحسين ذي العبرة بن زيد الشهيد

وبيت الحسن الملقب بالحسن الافطس بن علي الاصغر بن الامام زين العابدين بن

ومنهم بنو ابي جعفر شرف الدين هبة الله وقيل محمد بن شهاب الشرف احمد بن عمر بن محمد نقيب الكوفة

ومنهم بنو ابي الفرج محمد بن ابي الغنائم محمد بن ابي الفرج محمد بن محمد بن عبيد الله الثالث الحسيني

وبنو احمد بن القاسم بن العباس بن الامام موسى بن جعفر

وبنو اسمعيل بن عبد الله بن عبيد الله بن الحسن بن عبيد الله بن العباس بن علي

وبنو الاشتر وهم عقب ابي عبد الله الحسين بن الحسن الاعور بن محمد بن عبد الله الصالح

وبنو الاشتر ايضا ينتسبون الى محمد الاشتر بن عبيد الله الثالث بن علي بن عبيد الله الثاني الحسيني

وبنو الابسر ينتسبون الى ابي القاسم الحسين بن حمزة بن الحسين صوفة العلوي

وبنو البرسي الحسيني المكنى بابي عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم البطحاني

وبنو بقبق ينتسبون الى ابي الطيب احمد بن حمزة بن الحسين صوفة بن زيد الطويل العلوي

وبنو جعفر ينتسبون الى عبد الله بن مسلم بن عبد الله بن محمد بن عقيل بن ابيطالب

وبنو الحسن بن علي السيد بن عبد الرحمن الشجري الحسني

وبنو الحسن بن علي بن معبة بن الحسن بن الحسن بن اسمعيل الديباج بن ابراهيم الغمر الحسني

وبنو الحسين بن زيد بن الحسين بن احمد بن عمر بن يحيى ابو عبد الله الملقب بالمصباح

وبنو حمزة بن محمد بن يحيى ابو هرون بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن البشري

وبنو زيد الشبيه بهم من الحسين النسابة بن احمد بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد

وبنو سخط ينتسبون الى عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد

وبنو شعر ابط وهو لقب للقاسم بن الحسن الملقب بن الحسن الافطس بن علي الاصغر

وبنو الصابوني وهم ولد ابي الفضل محمد الصابوني بن ابي الحسن علي بن محمد بن زيد الاسود

وبنو الصوفي ينتسبون الى يحيى الطحان بن الحسن بن يحيى بن الحسين الحسن العلوي

وبنو صياد ينتسبون الى محمد الصياد بن عبد الله بن احمد الاعرج بن حمزة بن الحسين صوفة

وبنو طويل الباع محمد بن محمد بن يحيى بن ابي الحارث محمد بن ابي الحسن علي المكنى بابي الابلة

وبنو عبد العظيم منسبة الى ابي محمد عبد العظيم بن الحسن الكوفي بن علي بن معبة

وبنو علي الشاب ابو الحسن اخو النوادس ومحمد بنو ابي علي الحسن بن ابي الحسن محمد

وبنو غريزة ابوهم علي يعرف بابن غريزة وهو ابن الحسن بن محمد بن هرون بن محمد البطحاني

وبنو النوادس بن ابي علي الحسن وهو اخو محمد بن ابي علي الحسن بن ابي الحسن محمد الحسني

وبنو مصابيح ينتسبون الى ابي العلاء سلم الاصول بن محمد بن محمد الاشتر بن عبيد الله الثالث

الذين قتلوا في سبيل الحسين ع بعد وقعة الطف ومنهم هانئ بن عروة الذي قتل قبل الحسين ع مع مسلم ع

ومنهم آل ابي الجعد رافع الغطفاني الاشجعي وهم زياد ومسلم عبيد في ينصرافهم مع مسلمة بن زياد
آل ابي الاكه يمون هم بشير وشجرة والدعلج واسحق بن بشر قدموا في بني ابي الاكه
آل ابي الجهم القابوسي اللخمي من ولد قابوس بن النعمان بن المنذر بيت كبير بالكوفة جليل منهم سعيد
وابناه الحسين والمنذر والد محمد بن المنذر المنذر بن محمد بن المنذر بن سعيد بن ابي الجهم قابوس
آل ابي رافع مولى النبي ع وهم بيت رفيع من الشيعة في الكوفة تقدموا في بني رافع ومواضعها
آل ابي سارة هم بيت فضل وادب منهم الحسن ومحمد ومسلم ومعاذ وعمر وابنا مسلم بن ابي سارة
آل ابي صفية وميناء ابو ثابت الشيباني ابو حمزة الثمالي هم حمزة ومنصور ونوح تقدموا في بني ابي حمزة
آل ابي شعبة الحلبيون هم جليل ومنهم علي وعمر وعبيد الله وعبد الاعلى وعمار ومحمد تقدموا في بني شعبة
آل اعين بن سنن هم اكبر اهل بيت في الشيعة واكثرهم حديثاً وفقهاً تقدموا في بني اعين
آل حيان التغلبي هم بيت كبير في الشيعة صيارفة منهم اسحق واسمعيل ويونس بنو عمار
ومنهم بشر بن اسمعيل واحمد بن بشر بن عمار وعبد الرحمن بن بشر وعلي بن اسمعيل تقدموا في بني عمار
آل نعيم الازدي الغامدي هم بيت كبير منهم عبد الرحمن بن نعيم والد رشيد وعبد السلام
محمد بكر وموسى ابنا محمد ابو عبد السلام وبكر بن محمد وموسى المثنى ابنا عبد السلام وجعفر بن الكن
ومنهم اثنى عشر او اربعة عشر رجلاً الذين قتلهم معاوية بن ابي سفيان بعد ان عرض عليهم
البراءة من علي بن ابي طالب ع واللعن له فأبوا وهم ارقم بن عبد الله الكندي وحجر بن عدي الكندي
وسعد بن نمران الهمداني وصيفي بن فسيل الشيباني وشريك بن شداد الحضرمي
وعاصم بن عوف البجلي وعبد الرحمن بن حسان العنزي وعبد الله بن حوية السعدي
وعنبة بن الاخنس وقبيصة بن ضبيعة العبسي وكدام بن حيان وكريم بن عفيف
وعزرة بن شهاب المنتهي وقرثاء بن سمي البجلي كما في تاريخ الكوفة ص ٢٧٢.
ومنهم اصحاب الحسين ع من اهل الكوفة الذين قتلوا معه في نصرته في يوم عاشوراء
منهم ابو ثمامة الصائدي هو عمرو الهمداني وبريد بن حضير الهمداني المشرقي وحبيب بن
مظاهر الاسدي والمجاعة بن مسروق الجعفي والحر بن يزيد الرياحي وخنظلة بن اسعد الهمداني
وعابس بن شبيب الهمداني الشاكري وعمرو بن خالد الاسدي وعمرو بن قرظة الانصاري
وزهير بن القين البجلي وقيس بن مسهر الاسدي ومسلم بن عوسجة الاسدي ومسلم بن
كثير الازدي ويزيد بن مصقل العبدي فقتلوا تقتيلا ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كما قدموا في كربلاء في اصحاب
الحسين ع ج ص ٣٣٣ الى ص ٤٠٢ ذكرهم في تاريخ الكوفة ص ٤١٤ وص ٤١٥ وص ٤٧٦ وفيه

في ذكر من قتل معاوية من شيعة علي ع

لما بلغ اهل الكوفة هلاك معوية رجفوا بيزيد وعرفوا اخبار الحين ع وامتناعه وخروجه الى مكة فاجتمعت الشيعة في دار سليمان بن صرد الخزاعي فذكروا ما كان وتوامروا على ان يكتبوا اللعين بالقدوم اليهم وخطبت بذلك خطباؤهم فكتبوا اليه كتبا وسرحوها مع عبد الله بن مسمع و عبد الله بن وال وامروهما بالجاء فجدا حتى دخلا مكة في اشهر رمضان ثم كتبوا اليه بعد يومين وسرحوا الكتب مع قيس بن مسهر الصلداوي و عبد الرحمن بن عبد الله الارحبي ثم كتبوا اليه بعد يومين آخرين وسرحوا الكتب مع هانئ بن هانئ السبيعي وسعيد بن عبد الله الحنفي حتى بلغت الكتب اثني عشر الفا وهو تنطوي على الاستبشار بهلاك معوية والاستخفاف بيزيد وطلب قدومه والعهد له يبذل النفس دونه منهم حبيب ابن مظاهر ومسلم بن عوسجة وسليمان بن صرد ورافع بن شداد والمسيب بن نجبة وشبث بن ربعي وحجار بن ابجر ويزيد بن الحارث وعزرة بن قيس وعمرو ابن الحجاج ومحمد بن عمير وامثالهم من الوجوه فلما راى الحسين ع تدافع اموره بالرجيل الى الكوفة واوصاه بما يجب معه الى اهل الكوفة مجيبا بما كتبوه اليه اما بعد فان هانئا وسعيدا قدما علي بكتبكم وكانا اخر من قدم علي من رسلكم وقد فهمت ما اقتصصتم في مقالتكم انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله ان يجمعنا بك على الحق والهدى وانا باعث اليكم اخي وابن عمي وثقتي من اهل بيتي مسلم بن عقيل فان كتب علي انه قد اجتمع راي ملئكم وذوي الحجى والفضل منكم مثل ما قدمت به رسلكم وقرات كتبكم فاني اقدم اليكم انشاء الله فلعمري ما الامام الا الحاكم بالكتاب القائم بالقسط الدائن بدين الحق والحابس نفسه على ذات الله والسلام الا ان قال قدم مسلم الكوفة فنزل دار المختار فحضرته الشيعة واجتمعت له فقرأ عليهم كتاب الحسين الذي اجابهم به واخذ وايكوه فخطبت بمحضره خطباؤهم كعابس الشاكري وحبيب بن مظاهر فانتهى ديوانه الى ثمانية عشر الفا مبايعا او الكر وبيعة بايعه الكر على ثلاثة الفر جل وذكر قصة قتل مسلم وبعث ابن زياد براس مسلم وهانئ الى يزيد وفتواجشها عند قصر الامارة حيث قبرها اليوم وحبس جماعة من نصر مسلم واخذ البيعة للعين ع فاخرجهم واحدا بعد واحد وامر بضرب عنقه فنهم عباس بن جعدة الجدلي الاماني وعبد الاعلى بن يزيد الكلبي العليمي الفارس الشجاع الاماني الكوفي وعبيد الله بن الحارث الهمداني وعبيد الله بن عمرو الكندي الفارس الشجاع وعمارة بن صلخب الازدي ومسلم بن يحيى التمار الاسكي الذي نزل الكوفة وصار من خاصة علي ع ورشيد الهجري وغيرهم

فمنهم تسعة الاف الذين اخذوا في البر وستة الاف ومائتان الذين اخذوا في الماء
وكذا الفان واربعماة من اهل الكوفة الذين خرجوا لنصرة علي بن ابي طالب ع في يوم الجمل في
سنة ٣٦ وكان ابو موسى الاشعري واليا في الكوفة من قبل علي ع وكان يثبط اهل الكوفة عن
نصرته فلما بلغه ذلك ارسل وهو ع بذي قار محمد بن ابي بكر ومحمد بن جعفر اليه يلومه ثم
بعث الى اهل الكوفة جماعة من خواصه منهم عمار وجرير بن عبدي وحاتم وابنه الحسن ع فجاؤا
اليهم فقال الحسن ع ايها الناس اني غاد فمن شاء منكم ان يخرج مع علي ع الظهر ومن
شاء في الماء فتفرقوا عنه هذه الجماعة وقيل ان عليا ع ارسل الاشتر بعد ابنه الحسن وعمار
الى الكوفة فدخلها والناس في المسجد وابو موسى يخطبهم ويثبطهم والحسن وعمار
معه في منازعته وكذلك سائر الناس كما تقدم فجعل الاشتر لا يمر بقبيلة فيها جماعة
الا دعاهم يقول اتبعوني الى القصر فانتهى الى القصر في جماعة من الناس فدخله
وابو موسى في المسجد يخطبهم والحسن ع يقول اعتزل عملنا لا ام لك وتنحى عن منبرنا
وعمار ينازعه فاخرج الاشتر غلمان ابي موسى من القصر فخرجوا يعدون وينادون
يا ابا موسى هذا الاشتر قد دخل القصر فضربنا واخرجنا فقال ابو موسى فدخل القصر فصاح
به الاشتر اخرج لا ام لك اخرج الله نفسك فقال اجلني هذه العشية فقال لا هو لك
ولا تبيتن في القصر الليلة ودخل الناس ينهبون متاع ابي موسى فمنعهم الاشتر وقال
انا له جار فكفوا عنه فتفرق الناس في العدد المذكور وقيل ان عدد من سار الى الكوفة
اثنا عشر الف رجل قال ابو الطفيل سمعت عليا ع يقول ذلك قبل وصولهم
فقعدت فاحصيتهم فاذا دوار جلا ولا نقصوا رجلا وكان على كنانة واسد
تميم والرباب ومزينة معقل بن يسار الرياحي وكان على سبع قيس سعد سعود عم المختار الثقفي
وعلى بكر وتغلب وعلة بن خرج الذهلي وكان على مذحج والاشعريين حجر بن عدي وعلى بجيلة
واغار وخثعم والازد مخنف بن سليم الازدي فقدموا على امير المؤمنين ع بذي قار فلقيهم في الناس
معه فيهم ابن عباس فرحب بهم وقال يا اهل الكوفة انتم قاتلتم ملوك العجم وفضضتم جموعهم حتى
صارت اليكم موارثهم فنعتم حوزتكم واعنتم الناس على عدوهم وقد دعوتكم لتشهدوا معنا اخواننا
من اهل البصرة فان يرجعوا فذلك الذي نريد وان يلجوا داويناهم بالرفق حتى يبدوا بظلم ولم
ندع امرا فيه صلاح الا آثرناه على ما فيه الفساد ثم انهم توجهوا الى البصرة فكان امرهم ما كان

في تاريخ الكوفة ص ٤١٢ سطر ٤ قد اورد في الطبقات الكبرى ج ٦ تراجم ٨٥ تابعيا ممن نزل الكوفة وابتنى كثير منهم دارا
وتقلد بعضهم الوظائف الحكومية وكان لاكثرهم المكانة العليا الروحية والمنزلة السامية في الزعامة وكلهم رواة
محدثون تلقوا الحديث من الصحابة وانتهلوا من المنبع الفياض بباب مدينة العلم الامام علي بن ابي طالب ع
كما انه نزل الكوفة الجم الغفير من حفاظ الحديث ممن تلقى العلم من الائمة الهداة كالحسن والحسين وعلي بن الحسين
ومحمد الباقر وجعفر الصادق وغيرهم من الائمة عليهم السلام لاسيما بعد ما دخلوا الكوفة وبثوا العلم فيها وخصوصا
من روى عن الامام الصادق يوم ازدهر العلم في عصره واتسع نطاقه ويوم اتيحت له الفرصة في الفترة
بين انقراض دولة الامويين واستقبال امر بني العباس وفي اوليات تهم اذ لم يتفرغوا بعد الى سحق
المقطط الغر الملائمة لنزعاتهم فنشر احاديث جده النبي ص وابائه الهداة عليهم السلام وبث علومهم
ارجاء البسيطة وقد صنف الحافظ ابن عقدة الهمداني الكوفي المتوفى سنة ٣٣٣ كتابا في اسماء من
اسما الرجال الذين رووا الحديث عن الصادق ع كما ياتي فهرست اسمائهم بعيد هذا فذكر ترجمة ٤٠٠٠
رجل خرج فيه لكل رجل الحديث الذي رواه وقد الف اربعمائة رجل من اجوبة مسائله ع اربعمائة
مصنف سموها الاصول الاربعمائة ويوجد كثير منها اليوم سنة ١٣٧٦ هـ في ايدينا ولقد بقي ع اعني الامام
جعفر الصادق ع في الكوفة سنتين ايام ابي العباس السفاح فازدلفت اليه الشيعة من كل فج زرافات
ووحدانا تستقي منه العلم وترتوي من منهله العذب الروي وتروي عنه الاحاديث في مختلف العلوم
وكان ع منزله في بني عبد القيس وقال محمد بن معروف الهلالي مضيت الى حيرة الى جعفر بن محمد ع فاكاد
فيه حيلة من كثرة الناس فلما كان اليوم الرابع رآني فادناني وتفرق الناس عنه ومضى يريد قبر
علي بن ابي طالب ع فتبعته وكنت اسمع كلامه وانا معه امشي الحديث وقال الوشاء لابن عيسى القمي
ادركت في هذا المسجد بالكوفة تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد ع ومن اكثر من الرواية
عنه ع ابان بن تغلب المتوفى سنة ١٤١ فانه روى عنه ع ٣٠٠٠٠ حديث ومن اكثر ايضا الرواية عنه ع
محمد بن مسلم الطائفي المتوفى سنة ١٥٠ فانه روى عن الصادقين عليهما السلام ٤٠٠٠٠ حديث ومنهم جابر الجعفي
المتوفى سنة ١٢٨ فانه روى عنهما ٩٠٠٠٠ حديث نصر امارة الكوفة في تاريخ اليعقوبي ج ٢ ص ١٣٠ سطر ٩
قال عبد الملك بن عمير اللخمي دخلت على عبد الملك بن مروان وبين يديه راس مصعب بن الزبير فقلت يا امير المؤمنين
لقد رايت في هذا الموضع عجبا قال وما رايت قلت رايت راس الحسين ع بين يدي ابن زياد ورايت راس
ابن زياد بين يدي المختار ورايت راس المختار بين يدي مصعب بن الزبير ورايت راس مصعب بين
يديك فخرج عبد الملك من ذلك البيت وامر بهدمه وكان ذلك في سنة ٧٢ هـ

في نزول جعفر الصادق عليه السلام الكوفة ومقامه بها

في ورود الامام جعفر الصادق عليه السلام الكوفة ومشهدها وذكر تلامذته ورواته

قال المظفري في كتابه في احوال الصادق عليه السلام في ح ٧ ١٣٠ قضت السياسة العباسية بقتل رجالها العاملين والتدمير على قرائهم بتفويض ملك بني امية وانتشار روح الامامة في الناس الحسينية بابيك انهم اخطأوا في سياسة الارهاق والارهاب مع العلم وحملهم اياه الى العراق عدة مرات لأنهم بهذا خدموا الامامة واظهروا امر اهل البيت اكثر مما تركوه وادعاء في مكانه ما همهم زجت توبة العراق مودة اهل البيت من بدء دخول الاسلام فيه لاسيما وقد صار بؤرة تعاصمة سلطانهم وبعقد في عدة من لعاظم رجالهم وبه حوادث لهم لا ينساها الناس والتاريخ مادام بشر على وجه الارض ومادام تاريخ مسطورا كما دفنه الطف وحادثة زيد الشهيد في الكوفة وان للنظر والمشاهدة اثرا لا يبلغه السماع فان الجمال اذا اجتذب الارواح الشفافة والعواطف الرقيقة الى انه قال فكان لقدوم الصادق عليه السلام بلاد الولاء للعترة ولمشاهدة شمائله وفضائله ولسماع عظاتها ونوادر آياتها اثر بليغ في ميل النفوس اليه وانغطافهم عليه فوق ما يجدونه من السماع عنه وما كان الناس كلهم يذهب للحج فيجتمع به وكانت جملة من الاحاديث اخذوها عنه في مجيئه الى العراق وربت على هذا كله مظلومية فان الناس كلهم وجلهم يعلمون باب الصادق عليه السلام مظلوم مقهور على هذا الجيل ويعلمون بما نالوا فيه من سوء واذى في مجيئه هذا فوق ما يعتقدونه من غصب مقامه وتضييق عليه والحيلولة دون نشر علومه ومعارفه الى ان قال فكان من آثار مجيئه الى العراق هداية هشام ابن الحكم وانت تعرف من هشام ومن آثاره في خدمة اهل البيت وخدمة الدين ومن آثار مجيئه الى العراق بشارته لموضع قبر علي عليه السلام ودلالته خواص الشيعة عليه وكان الكرام البرامكة يعلمون موضعه على اليقين سواء انه على ظهر الكوفة في النجف لان اولاده جهد وا في اخفائه خوفا من اعدائه فصارت الشيعة تقصده زائرين وكان الصادق عليه السلام يتعجب في كل زيارة بعض خواص اصحابه وهو الذي امر صفوان الجمال بالبناء عليه كما اشار الشيخ في باب فضل الكوفة عدة زيارات للصادق عليه السلام انه قال زار الصادق عليه السلام قبر امير المؤمنين عليه السلام عدة مرات منها يوم اقدمه السفاح الحيرة قال الراوي فمضينا معه حتى انتهينا الى الغري فأتى موضعا فصلى فيه ودعا عند القبر واعلم الراوي وهو يونس ان قبر علي عليه السلام بعد ان كان يونس بن ظبيان الابدري ابا هو سواه منه

قال الراوي

في الصحراء وفي رواية ركب الصحابي وابنه اسمعيل وركبت معهما حتى اذا جاء الثوية وكان
بين الحيرة والنجف عند ذكواة بيض نزل هو واسمعيل ونزلت وصلى هو واسمعيل
وصليت فرخص وكبر ثم تقدم قليلا فصلى وكبر ثم سار قليلا فنزل فصلى
وكبر حتى ان قال وكان الصحابي يحب في كل زيارة واحدا او اكثر من اصحابه ليدلهم على القبور
يحب غيرهم في الزيارة لاخرى ليكثر عارفوه وزائروه ومن آثاره في العراق من تلك الجيئات محرابه
في مسجد الكوفة في شرقي المسجد قريبا من سوق الغزل قرب قبر مسلم بن عقيل وهو بين معروف ليس في جواز
محراب ومحرابه في مسجد السهلة في وسط المسجد يصلي فيه ويدعو فيه كما كانا الى اليوم باقيتان
وما زال الناس يقصدون المسجد والمحراب ويصلون ويدعون بذلك الدعا في طلب حوائجهم
وعلى ضفة نهر الحسينية في كربلا محراب وعليه قبة ينسب الى الصحابي ولعله صلى فيه هذا الكاظم
يوم زار الحسين ع وفي الجانب الغربي من بغداد على ضفة النهر شمال جسر الغربي اليوم الذي
بالجسر القديم مكان يعرفه الناس بمدرسة الصحابي وليس فيه اليوم اثر بين ولعله افاد بعض
الناس فيه عند مجيئه الى بغداد على عهد المنصور ومن الغريب ان الخطيب لم يذكر شيئا من تاريخه
الصحابي فيمن قدم بغداد كما لم يذكر النواب الاربعة للحجة المهدي ع وكذا لم يذكر محمد بن يعقوب
الكليني مع انهم كانوا مدة في بغداد وكان قبورهم فيها معروفة يقصدها الشيعة الامامية
الظاهر عدم ذكرهم هذه الجماعة الاعلام لتعصبه للشيعة الا يقتضي لمن يكتب التاريخ التعصب
وكفى من آثار الصحابي مجيئه الى العراق عند ارسال السفاح والمنصور عليه وازدياد شأن
اهل البيت به وآثاره شاهدة على صدق ما ادعاه في علمه وزهده كسائر ابائه ولم يكن علمهم كسبيا
واخذا من افواه الرجال ومدارستهم وليس في تاريخ واحد من الائمة عليهم السلام انه تلمذ
او قرأ على واحد من الناس حتى في سن الطفولية ولم يذكر في تاريخ طفولتهم انهم
دخلوا الكاتب او تعلموا القرآن على المقرئ كسائر الاطفال من الناس وما علم الامام
الا وراثة عن ابيه عن جده عن النبي ص عن جبرئيل عن الله تعالى وآثاره العلمية وتعليم
تلامذته هو دخيل في صيرورته العلمية وما كان اخذ العلم عنه ع على الطراز الذي تجده اليوم
من الدورات العلمية والنقاش في الدليل والمأخذ بل كان تلامذته يرون امامته على اقل تنزل انهم
والامامية كما ترى ان علم الامام لا يدخل فيه الرأي والاجتهاد فيما سب الامام على المصدر والمستند وانما
علمه الهي موروث نعم ربما يأله السائل عن علة لهم سؤال تعلم واستفادة لا سؤال رد وجدل وعلى من
اخذ عنه العلم من غير الامامية كانوا يرون جلالته وسيادته وامامته كما في تهذيب الاسماء واللغات وينابيع

المودة وقد عدوا اخذهم عنه منقبة شرفوا بها وفضيلة اكتسبوها كما في مطالب السؤال وابن ابي
في شرح النهج ج ١ ص ٤ قال قد اجمع على رجحان مذاهب الاربعة اليه في الفقه فكان السائل يأتي اليه ويتعلم
عما اشكل عليه وكان الكثير منهم قد استحضر الدواة والقرطاس ليكتب ما يمليه عليه الامام ع ليرويه عنه عن
ثبت واذا اردت ان تعرف مبلغ علمه فانظر الى الكثرة من استقى منه العلم فقد بلغ من عرفوه منهم اربعة الاف
اوينيفون محل اذا روى احد منهم حديثا وقف عليه ولا لما روى كلهم عنه ولم يرووا عن غيره مع وفرة العلم
في عصره ولذا اذا روى احد منهم عنه وقف عليه ولا يأل عن يروي ما املاه الا ان يخرجوا ان ما املاه
عن ابائه عن جده رسول الله ص وما كانت تلك المدرسة التي خرجت ذلك العدد الجم مدرسة تريد
ان تعلم العلوم للذكر والصيت والفخر والشرف وما كانت غاية تلامذتها الا ان يتعلموا العلم للعلم و
خدمة الدين والشريعة ومن خالف هذه السيرة ابعده الامام ع عن حوزته فكم طرد اناسا ولعن
قوما خالفوه في سيرته وسريرته وربما قال لتلامذته تعلموا الصدق قبل الحديث ومازال يوصي كل
من دخل عليه من اوليائه بالصدق واداء الامانة والابتعاد عن بهما سعادة المرء في هذه الحياة الدنيا
ووفرة المال والجاه والطمأنينة اليه والرضا به المحكومة بين الناس وقال اطلبوا العلم وتزينوا معه بالعلم
والوقار والتواضع وقال تواضعوا لمن تعلمون العلم ولمن طلب منكم العلم ولا تكونوا علماء جبارين
فيذهب باطلكم بحقكم وقال لا تطلبوا العلم لثلاث لترائي به ولا لتباهي به ولا لتماري به ولا تدعه
لثلاث رغبة في الجهل وزهادة في العلم واستحياء من الناس والعلم المصون كالسراج المطبق عليه
ونهاهم عن اخذ العلم من غير اهله وقال اطلبوا العلم من معدن العلم واياكم والولائج فهم الصادقون عن الله
وقال فلن ينفعكم الله بالعلم حتى تعلموا به لان العلماء همتهم الرعاية والسفهاء همتهم الرواية وقال ع
اكتبوا فانكم لا تحفظون حتى تكتبوا وبثوا علمكم في اخوانكم فان متهم متم فورثوا كتبكم اولادكم فانه يأتي
زمان هرج ما يأنسون فيه الا بكتبهم وقال احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها وما اراد
فضيلة العلم لاهل زمانه بل اراد بها كل جيل وعصر وان اباؤه من قبل وابناؤه من بعد جاهدوا في حسن
تربية الامة وترجيحهم الى الفضائل وردعهم عن الرذائل بشتى الوسائل ولكن ما حيلتهم اذا كان الناس
يأبون ان يسيروا بنهج الحق وان ينتكبوا عن جادة الباطل والحاصل قد عرفت ان الذين رووا
عنه الحديث اربعة الاف رجل وكان المدون منهم اربعمائة وكان المدون قبل عهده وكثر في اوانه
وكان الحديث المدون عنه في كل علم وكان الشيعة ياخذون عنه الحديث كما يتلقاه
اتباع النبي ص بانهم يعتقدون ان ما عنده عن الرسول ما دون تصرف واجتهاد منه ولذا

كانوا يأخذون منه مسلمين من دون شك واعتراض ويسألونه عن كل شيء يحتاجون
اليه فكان حديثه المروي يجمع كل شيء واذا كان الرواة اربعة الاف او اكثر فما كان عدد
الرواة ولقد ذكر ارباب الرجال ان اباذ بن تغلب وحده روى عنه ثلاثين الف
حديث ومحمد بن مسلم ستة عشر الف حديث وعن الباقر ثلاثة الاف ولا تسأل عن
مقدار ما رواه جابر الجعفي فهل يحصل اذن عدد الرواية والفنون المروية عنه ولقد
بقي بالايدي من تلك الرواية بعد ضياع الكثير واهمال البعض ما ملأ الصحف والطوامير
وقد جمعت شطرا من تلك الاحاديث التي رويت عنه وعن ابائه وابنائه في الاخلاق
والاداب والاحكام فحسب الكتب الاربعة الكافي ومن لا يحضره والوافي وتهذيب
الاحكام والاستبصار وكان يرغب اصحابه في رواية الحديث فيقول الراوية للحديث المتفقه في
الدين افضل من الف عابد لا فقه له والراوية وحده كان فقهاء الشيعة عن الاعلم
فحسب بل اخذ كثير من فقهاء اهل السنة الذين عاصروه الفقه عنه مثل مالك وابي
حنيفة والثوري وكان ابو حنيفة يفتخر ويقول لولا السنتان لهلك النعمان يعني السنتين
اللتين صحب فيهما الامام جعفر الصادق عليه السلام وكان من فقهه كثرة الرواية والرواية
عنه ومن نظر كتب الحديث عرف كثرة الحديث الصادق وكثرة رواته وقد عاصره
فقهاء كثيرون فما بلغ رواة احدهم ما بلغه رواته وما انفق في هذه السوق احد مثل
ما انفقه من علم وفقه وما سئل عن شيء وتوقف في جوابه ولا يعرف الا به بسواه
ومن هنا امر في رجاله في التفقه في الدين فقال عن حديث في حلال وحرام تأخذ
عن صادق خير من الدنيا وما فيها من ذهب او فضة وقال ليت السياط على رؤس
اصحابي حتى يتفقهوا في الحلال والحرام وقال تفقهوا في الدين فانه من لم يتفقه منكم
فهو اعرابي وقال اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنا فانا لا
نعد الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدثا وكان ايامه ايام علم وفقه وكلام ومناظرة
وحديث ورواية وبدع وضلالة وآراء ومذاهب وهذه فرصة جديدة بان يبدي العالم فيها
علمه ليقمع بذلك الاضاليل والاباطيل ويبطل الاراء والاهواء ويصدع بالحق وينشر الحقيقة
وقد عاصر الدولتين المروانية والعباسية ووجد فترة لا يخشى فيها سطوة ظالم ولا عسف جبار فرت عليه فترة
من الزاهية على بني هاشم لم تمر على غيره من الائمة فلم يتفق له على الاكثر ما كان يحول دونه ابائه و
ابنائه من الجهر بمعارفهم بالتضييق عليهم ومنع الناس عنهم ومنعهم عن الناس
من علوك ايامهم ولذا اجتمع عند الصادق من العامة والخاصة لاخذ الاحكام منهم
والزهد من شيعته وخواصه وهم من اهل الكوفة وهذا فهرست اسمائهم نذكرهم بترتيب الحروف

في فهرست رجال اهل الكوفة من الرواة وغيرهم ستيما من رواة حديث الثقلين

منهم آدم بن الحسين وبقي ابو الحسين الخياط
وآدم بن صبيح الكوفي اماني من اصحاب الصادق ع
وآدم بن عيينة بن ابي عمران الهلالي
وآدم بن المتوكل ابو الحسن بياع اللؤلؤ ثقة
وابان بن ابي عمران الفزاري اماني ثقة
وابان بن ابي مسافر اماني من اصحاب الصادق ع
وابان بن الارقم المنقري التميمي الكوفي
الحلواني بن ارقم المنبسي ابو الارقم اماني
وابان بن صدقة اماني من اصحاب الصادق ع
وابان بن عبد الملك الشقفي اماني ثقة
وابان بن عبد الملك الخثعمي الاحمر اماني
وابان بن عبدة الصيرفي الاماني ثقة
وابان بن عثمان الاحمر البجلي الاماني ثقة
وابان بن عمرو بن ابي عبد الله الجدلي
وابان بن كثير العامري الغنوي اماني
وابهر بن ابي المثنى عبد الاعلى اماني ثقة
وابهر الاحمري اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن الازرق بياع الطعام اماني
وابهر بن جميل الاحمري بجلي اماني ثقة
وابهر بن حنان الاسدي اماني ثقة
وابهر بن الزبرقان النهدي اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن زياد الحارثي اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن سماعة اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن السندي اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن شعيب المرثدي الكوفي اماني
وابهر بن شعيب بن ميثم الاسدي

وابهر بن شعيب الواقفي الكوفي
وابهر بن صالح الاقاطي ابو اسحق الكوفي
وابهر بن الصباح الازدي الكوفي
وابهر بن عبادة الازدي اماني ثقة
وابهر بن عباد البرجمي اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر بن عبد الله الاحمري الاماني
وابهر بن العرفة الاسدي مولاهم
وابهر بن علي وابهر بن غريب
وابهر بن المتوكل اماني من اصحاب الصادق ع
وابهر الحاجب المضروب بن محمد العابد
وابهر بن محمد بن احمد بن اخي شبابة العطار
وابهر بن محمد بن علي الكوفي اماني ثقة
وابهر بن محمد مولى ابي موسى الاشعري
وابهر بن موثد وابهر بن معرض
وابهر بن منير وابهر بن المهاجر
وابهر بن ميمون وابهر بن نصر اماني
وابهر بن نعيم وابراهيم بن هارون
وابهر بن هارون وابهر بن هاشم
وابهر بن هلال بن جابان الكوفي
وابو الحسن ابن الحسين بن علي كتيلة الكوفي
وابو الحسن محمد بن الحسن بن محمد بن علي الواسطي
وابو عبد الله احمد بن محمد الاشعري بن عبد الله
وابو عبد الله محمد كما في ب ص ٢٩٥ س ٣
وابو علي عمر بن علي بن الحسين بن عبد الله
وابو الفتح محمد بن عبد الله بن محمد الاشعري
وابو الفضل محمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر
وابو محمد عمر بن محمد بن عبد الله بن محمد الاشعري
وابو المرجا سعد الله بن احمد بن محمد بن عبد الله

وابو المعالي علي بن محمد بن الحسن
واحمد بن ابي بشر السراج
واحمد بن بشر بن عمار
واحمد بن بشر ابو بكر العمري
واحمد بن ثابت الحنفي
واحمد بن جابر اخو زيد
واحمد بن الحارث الكرخي
واحمد بن رزق الغساني
واحمد بن سليم الحق
واحمد بن عبد العزيز الجوهري
واحمد بن عبد الله الكوفي
واحمد بن عبيد الازدي
واحمد بن علي بن ابرهيم الصلوي
واحمد بن علي بن سعيد
واحمد بن غزال الكوفي
واحمد بن محمد بن خالد
واحمد بن محمد بن علي بن سعيد
واحمد بن محمد اخو كامل
واحمد بن موسى الكوفي
واحمد بن معاذ الجعفي
واحمد بن النضر الخزاز ابو الحسن
واحمد بن يحيى بن الحكيم
واحمد بن يوسف التميمي
وادريس بن عبد الله
وادريس بن الفضل
وادريس بن يحيى بن يزيد بن عبد الرحمن
وادم بن الحر الجعفي مولاهم
وارطاه بن حبيب الاسكوني
واسامة بن شريك الثعلبي
واسحق بن ابرهيم الازدي
واسحق بن ابي جعفر الفراء

واسحق بن خليد البكري
واسحق بن الربيع العصفري
واسحق بن سليمان الرازي
واسحق بن شعيب بن ميثم
واسحق بن الصباح العنقي
واسحق بن عبد الله ابو السفاح
واسحق بن عبد العزيز البزاز
واسحق العطار الطويل
واسحق بن عمار بن حيان
واسحق بن منصور العزرمي
واسحق بن الهيثم الكوفي
واسحق بن يحيى الكاهلي
واسد بن سعيد الخثعمي
اسد بن العطار الكوفي
اسرائيل بن اسامة الكوفي
واسرائيل بن يونس بن ابي اسحق
واسعد بن سعيد النخعي
والاسقع الكندي الكوفي
واسلم بن ايمن التميمي المنقري
واسمعيل بن حازم السلمي
واسمعيل بن ابي زياد السلمي
واسمعيل بن ابي يحيى الهاشمي
واسمعيل بن بكر الكوفي ثقة
واسمعيل بن دينار اماني ثقة
واسمعيل بن رباح الكوفي
واسمعيل بن زياد البزاز الاسكوني
واسمعيل بن زيد الطحان
واسمعيل بن شعيب بن ميثم
واسمعيل بن صفقة الفراء الطيسي
واسمعيل بن عبد الحميد الكوفي
واسمعيل بن عبد الرحمن الجرجي

واسمعيل بن عبد الرحمن الجعفي
واسمعيل بن عبد الرحمن حقيبة
واسمعيل بن عبد الرحمن السدي
واسمعيل بن عبد العزيز الاسكوني
واسمعيل بن عبد العزيز اللاكي
واسمعيل بن عبد الله الاعشى
واسمعيل بن عبد الله الحارثي
واسمعيل بن عبد الله الرماح
واسمعيل بن قدامة الضبعي
واسمعيل القصير الكوفي
واسمعيل بن كثير الحلي
واسمعيل بن كثير العجلي الكوفي
واسمعيل بن محمد المهري
واسمعيل بن مهران الكوفي
واسمعيل بن يحيى بن عمارة البكري
والاسود بن ابي الاسود
واسيد بن شريك الكوفي
واسيد بن عبد الرحمن
واسيد بن القاسم الكناني
واسيد بن قيس الخزاعي
والاشعث الباهلي الكوفي
والاشعث بن سويد النهدي
والاشعث بن قيس الكندي
والاشعري الحر الجعفي
والاشعث الكندي الكوفي
والفلح بن حميد الرواسي
وامير الحاج ابو علي عمر المختار
وامية بن عمرو الشعيري
وانس بن ابي الناسم المخزومي
وانس بن الاسود الكلبي

وانس بن عمرو الازدي الكوفي
واولاد الاشتر ابو الحسن احمد
واولاد اسمة بن احمد بن اسمة
واولاد عبد الله بن الحسن بن
واولاد القاسم بن عبد الله
واولاد محمد بن علي بن حمزة
واولاد المطوق خليفة بن
احمد بن علي بن يحيى بن الحسن
ابن جعفر الحجة بن عبيد الله
الاصغر لهم جاه وحشمة بمر
واياس بن عبد الله المزني
وايوب بن راشد البزاز الكوفي
وايوب بن زياد النهدي
وايوب بن شعيب القزاز
وايوب بن شهاب بن زيد
وايوب بن عائذ الكوفي الطاد
وايوب بن عثمان الكوفي
وايوب بن عطية الاعرج
وايوب بن علاق الطائي
وايوب بن مهاجر الجعفي
وايوب بن المهلب الكوفي
وايوب بن النبال الكوفي
وبحر الطويل صاحب متاع مصر
وبحر بن عبد ابو بحي الحبشي
وبطار بن راشد الكندي
وبدر بن الخليل الاسدي
وبدر بن رشيد البكري
وبدر بن عمرو الجعلي الكوفي
وبدر بن مصعب الخزاق
وبدي بن الوليد الكوفي

وبرد بن زائدة الجعفي مولاهم
وبردة بن رجاء الكوفي
وبريد بن اسمعيل الطائي
وبزيع مولى عمرو بن خالد
وبسر بن ابي غبلان الكوفي
وبسطام بن بريد الجعفي
وبسطام بياع اللؤلؤ الكوفي
وبسطام بن الحذاء الكوفي
وبسطام بن يزيد الجعفي
وبشار بن سوار الاحمري
وبشار بن عبيد مولى عبد الصمد
وبشار بن المقترع العجلي
وبشر بن ابي غبلان الكوفي
وبشر بن اسمعيل الكوفي
وبشر بن جعفر الكوفي اماي
وبشر بن حشا الذهلي
وبشر بن سليمان البجلي ثقة
وبشر بن الصلت العبدي
وبشر بن عائذ الاسدي مولاهم
وبشر بن عبد الله الهنائي
وبشر بن عقبة الاسدي
وبشر بن عمارة الخثعمي
وبشر بن مروان الكلابي
وبشر بن مسلمة الاماي ثقة
وبشر بن هلال الجعفي الكوفي
وبشير ابو عبد الصمد بن بشير
وبشير بن عاصم البجلي كوفي
وبشير بن عمرو الهمداني
وبشير بن ميمون الواسطي الهمداني
وبشير بن يزيد الضبعي

وبكار بن ابي بكر الحضرمي
وبكار بن زجاء البشكري
وبكار بن زياد الخزاز
وبكار بن كردم الكوفي
وبكر بن ابي بكر عبد الله بن
وبكر بن ابي حبيب الكوفي
وبكر بن الاشعث ابو اسمعيل
وبكر بن حاجب التميمي
وبكر بن حبيب الاعمى
وبكر بن حبيش الازدي
وبكر بن حرب الشيباني
وبكر بن خالد الكوفي
وبكر بن زياد الجعفي
وبكر بن عبد الله الكوفي
وبكر بن عمار بن المعدان الاز
وبكر بن كيب الصيرفي
وبكر بن محمد العبدي
وبكر وبه الكندي الكوفي
وبكر وبه المحاربي
وبكير بن احمد النخعي
وبكير بن جندب الكوفي
وبكير بن حبيب الكوفي اماي
وبكير بن عبد الله الكوفي
وبكير بن قابوس بن ابي ظبيان
وبكير بن فطر اخو خليفة ابو عمرو
وبكير بن واصل البرجمي
وبهرام بن يحيى الليثي الكوفي
وبهلول بن محمد الصيرفي
وبيان ابو احمد البجلي

وثابت بن سليمان ابو ادريس
وثابت ابو سعيد البجلي
وثابت بن عابد ابو حمزة الثمالي
وثابت بن فائدة العكلي
وثابت بن هرمز الفارسي البجلي
وثبيط بن نشيط الكوفي
وثعلبة بن راشد الاسدي
وثمامة بن عمرو ابو سعيد الازدي
وثوير بن ابي فاختة الكوفي
وثوير بن عمارة الازدي
وثوير بن عمرو بن عبد الله الرهبي
وجابر بن ابجر النخعي الصهباني
وجابر بن اشيم الاسدي
وجابر المكفوف الكوفي
وجابر بن نوح القيسي الجمال
والجارود بن السري القيسي
والجارود بن عمر الطائفي
والجارود بن المنذر ابو المنذر
وجارية بن ظفر الكوفي
وجبلة بن اعين الجعفي
وجبلة بن الجاح الصيرفي
وجبلة بن حيان بن ابجر
وجبير بن حفص الغساني
وجحدر بن المغيرة الطائفي
والجراح بن مليح الرواسي
وجرير بن احمر البجلي الكوفي
وجعفر بن ابي عثمان الطيالسي
وجعفر بن الحارث ابو الاشهب
وجعفر بن الحبيب الكوفي
وجعفر بن الحكم بن عباد

وجعفر بن حيان الصيرفي
وجعفر بن خلف الكوفي
وجعفر بن زياد الاحمر ابو عبد الله
وجعفر بن سارة الطائفي
وجعفر بن سويد الجعفي
وجعفر بن سويد مولى بني سليم
وجعفر بن شبيب النهدي
وجعفر بن عثمان الرواسي
وجعفر بن عمارة النهدي
وجعفر بن عمرو بن ثابت
وجعفر بن قرط الكوفي
وجعفر بن قعنب بن اعين
وجعفر بن المثنى الخطيب
وجعفر بن محمد بن الاشعث
وجعفر بن محمد بن الليث
وجعفر بن محمد بن مالك
وجعفر بن محمد بن المفضل
وجعفر بن ناجية بن ابي عمار
وجعفر بن هرون ابو عبد الله
وجفير بن الحكم العبدي
وجماعة بن عبد الرحمن الصانع
وجميل بن زياد الجملي المرادي
وجميل بن عبد الرحمن الجعفي
وجميل بن صالح الاسدي
وجميل بن عبد الله بن نافع
وجميل بن عياش ابو عياش البزاز
وجناح بن عبد الحميد الكوفي
وجندب بن جنادة الكوفي
وجندب بن رياح الازدي
وجندب والد عبد الله
وجويرية جهم بن حكيم

والجهم بن صالح التميمي
وجهيم البلالي الكوفي
وجيفر بن الحكم العبدي
وجيفر بن صالح مولى خفص
والحارث بن ابي رسن الاودي
والحارث بن اغماط +
والحارث بن عصيص الازدي
والحارث بن زياد الشيباني
والحارث بن سويد التيمي
والحارث بن عبد الله النخعي
والحارث بن قيس بن عباية
والحارث بن كعب الازدي
والحارث بن محمد الكوفي
والحارث بن محمد بن النعمان
وحارثة بن وهب الخزاعي
وحازم بن ابرهيم البجلي
وحاشد بن المهاجر العامري
وحامد بن صبيح الطائفي
وحامد بن عمير ابو المعتمر
وحباب بن حيان الطائفي
وحباب بن الرباب العكلي
وحباب بن محمد الثقفي
وحباب بن يحيى الكوفي
وحبيب بن ابي ثابت الاسدي
وحبيب بن اجرى العبسي
وحبيب بن حسان بن ابي الاشرس
وحبيب بن خزابر بن حيان
وحبيب بن النعمان النهدي
والحجاج الابزاري الكوفي
والحجاج بن ارطاة ابو ارطاة
والحجاج بن حمزة الكندي +

والحجاج بن رفاعة ابو رفاعة
والحجاج بن كثير الكوف
وحذيفة بن شعيب البجلي
وحذيفة بن عامر الربعي
وحذيفة بن منصور العلوي
وحذيفة بن اليمان ابو عبد الله
وحريز بن الحسن العطار
وحريث بن عمارة الجعفي
وحريث بن عمرو بن عثمان
وحريث بن عمير العبدي
وحريث بن مهران الكوفي
وحريز بن عبد الله الازدي
وحريم بن سفيان الاسدي
وحزام بن اسمعيل العاوي
وحزام بن عبيد البكري
وحسان بن عبد الله الجعفي
وحسان بن مهران الخنوف
والحسن بن ابرهيم بن عبد الصمد
والحسن بن ابي العرندس الكندي
والحسن بن احمد بن محمد العجلي
والحسن بن بحر المدائني
والحسن بن تميم الكوفي
والحسن الجعفي الكوفي
والحسن بن حبيش الاسدي
والحسن بن حذيفة بن منصور
والحسن بن الحر الاسدي
والحسن بن الحسن اللؤلؤي
والحسن بن حنيس الكوفي
والحسن بن رباط البجلي
والحسن بن الزبير الاسدي
والحسن بن زرارة بن اعين
والحسن بن زياد الصيقل
والحسن بن سعيد البجلي الاسدي

والحسن بن سعيد بن حماد
والحسن بن سعيد الصدافي
والحسن بن سفيان الكوفي
والحسن بن سيف بن سليمان
والحسن بن صالح بن حي الثوري
والحسن بن ظريف بن ناصح
والحسن بن عبد الرحمن الانصاري
والحسن بن عطية الخياط
والحسن بن علي بن ابي المغيرة
والحسن بن علي الاحمري
والحسن بن علي بن بقاح
والحسن بن علي الحارث كوفي
والحسن بن علي الربعي الكوفي
والحسن بن علي بن زياد الوشاء
والحسن بن علي بن عيسى الجلاء
والحسن بن علي بن فضال
والحسن بن علي بن النعمان الاعلم
والحسن بن عنبسة الصوفي
والحسن بن عياش الاسدي
والحسن بن كثير البجلي الكوفي
والحسن بن محمد ابو علي القطان
والحسن بن محمد الاسدي
والحسن بن محمد بن الحسن السكوني
والحسن بن محمد بن سعيد
والحسن بن المختار الفلانسي
والحسن بن مصعب البجلي
والحسن بن موسى الازدي
والحسن بن موسى الخياط
والحسن بن موفق الكوفي
والحسن بن هرون بن خارجة
والحسن بن هرون الكندي
والحسين بن ابتر الكوفي

والحسين بن ابي الخضر الكوفي
والحسين بن ابي العرندس
والحسين بن ابي غندر كوفي
والحسين بن ثوير الحارث
والحسين الجعفي ابو احمد
والحسين بن الحذاء الكوفي
والحسين بن الحسن الاعور الجعفي
والحسين بن الحسن الكندي
والحسين بن سيف العلوي
والحسين بن شهاب اما ومحمد
والحسين بن عبد الله
والحسين بن عثمان البجلي
والحسين بن علي الجعفي
والحسين بن عمار اما فاسقة
والحسين بن حماد بن ميمون
والحسين بن حمزة الليثي
والحسين بن الرماس العبدي
والحسين بن عبيد الله بن عمران
والحسين بن عطية الخياط
والحسين بن علوان الكلبي
والحسين بن عمارة البرجمي
والحسين بن عمرو بن محمد بن اشراس
والحسين بن كثير الخزاز
والحسين بن كثير الفلانسي
والحسين بن كثير الكلاب
والحسين بن محمد بن عمران
والحسين بن المختار ابو عبد الله
والحسين بن مصعب الهمداني
والحسين بن معاذ بن مسلم
والحسين بن المنذر بن ابي المنذر
والحسين بن موسى الهمداني
والحسين بن مهران الكوفي
والحسين بن ناجية الاسدي

والحصين بن نبهان الكوفي
والحصين بن نجيح الصواف
والحصين بن يحيى الكوفي
والحصين بن جندب
والحصين بن حذيفة
والحصين بن ابي الجعفي
والحصين بن زياد الحنفي
والحصين بن عامر ابو الهيثم
والحصين بن عبد الرحمن
والحصين بن عمرو الهمداني
وحفص بن الابيض التمار
وحفص بن ابي عائشة
وحفص بن ابي عيسى
وحفص ابو النعمان الكوفي
وحفص الاعور الكوفي
وحفص بن البختري البغدادي
وحفص بن حبيب الكوفي
وحفص بن حميد الكوفي
وحفص بن سالم ابو ولاد
وحفص بن سالم صاحب السابري
وحفص بن سالم القالي ابو عمر
وحفص بن سليم العبدي
وحفص بن سليمان ابو عمرو
وحفص الضبي ابو عمرو
وحفص بن عبد ربه الكناسي
وحفص بن عبد الرحمن الازدي
وحفص بن عبد الرحمن الكلبي
وحفص بن عبد العزيز
وحفص بن العلاء الكوفي
وحفص بن عمرو بن بيان
وحفص بن عمرو الانصاري
وحفص بن عمران الفزاري
وحفص بن عمر الكوفي

وحفص بن عيسى الحنفي
وحفص بن غياث بن طلق
وحفص بن القاسم الكوفي
وحفص بن قرط الاعور
وحفص بن قرط النخعي
وحفص بن مسلم البجلي
وحفص بن ميمون الخراز
وحفص بن النعمان الكوفي
والحكم بن الحكم ابو غلاد الصيرفي
والحكم بن الحكم الاسدي الصيرفي
والحكم بن زياد او زيادة كوفي
والحكم السراج الكوفي
والحكم بن سليمان الكوفي
والحكم بن شعبة الاموي
والحكم بن عبد الرحمن الاموي
والحكم بن عمرو الجمال الكوفي
والحكم بن عمرو الهمداني
والحكم بن عيينة الكندي
والحكم بن مسكين ابو محمد
وحماد بن ابي حميد الهذلي
وحماد بن ابي حنيفة الحلي
وحماد بن ابي زياد الشيباني
وحماد بن ابي سليمان الاشعري
وحماد بن ابي طلحة باع السابري
وحماد بن ابي المعطار الطائي
وحماد بن ابي المغيث الكوفي
وحماد بن اسحم التميمي
وحماد الاعشى الكوفي
وحماد بن بشير الطنافسي
وحماد بن ثابت الانصاري
وحماد بن حبيب ابو سليمان

وحماد بن حكيم الكوفي
وحماد بن خليفة ابو سليمان
وحماد بن خليفة الكناف
وحماد بن راشد الازدي
وحماد بن زيد بن عقيل الفار
وحماد السراج الكوفي
وحماد بن سليمان الكوفي
وحماد بن سويد الصامري
وحماد بن سيار الجوالبقي
وحماد بن شعيب ابو شعيب
وحماد بن صالح الازدي
وحماد بن ضمضمة او ضمضمة
وحماد بن عبد الرحمن الانصاري
وحماد بن عبد العزيز الجهني
وحماد بن عبد العزيز الهلالي
وحماد بن عبد الكريم الجلاب
وحماد بن عتاب البكري
وحماد بن عثمان بن عمرو كوفي
وحماد بن عمرو بن معروف
وحماد بن مروان البكري
وحماد بن ميمون بن السابب
وحماد النواء الكوفي
وحماد بن واصل البكري
وحماد بن واقد اللحام كوفي
وحماد بن هرون البارقي
وحماد بن يحيى الجعفي هو غير حماد
وحماد بن يونس بن كليب
وحمد بن احمد الكوفي
وحمدان بن ابرهيم الاهوازي
وحمزة بن حبيب ابو عمارة
وحمزة بن حبيب عمارة كوفي

وحمزة بن زياد البكاء الكوفي
وحمزة بن عبادة العنزي
وحمزة بن عبد الله الغنوي
وحمزة بن عطاء مولى الصفا
وحمزة بن عمارة الجعفي
وحمزة بن عمران بن مسلم الجعفي
وحمزة بن محمد الطيار الشيباني
وحمزة بن النضر بن الضحاك الكوفي
وحميد بن غشم الذهلي الكوفي
وحميد بن حماد بن جوابر التميمي
وحميد بن زياد بن حماد ابو الناس
وحميد بن السري العبدي
وحميد بن سويد الحلبي
وحميد بن سيار الكوفي
وحميد بن شعيب السبيعي
وحميد الضبي الكوفي اماك
وحميد بن المثنى ابو المغراء العجلي
وحميد بن مسلم الكوفي اماك
وحميد بن موسى الكوفي
وحميد بن يزيد البكري
وحنان بن ابي معوية القبي
وحنان بن مسدد بن حكيم بن صهيب
وهو بوث بن زياد الهمداني
وحيان الطاق الكوفي
وحيان بن عبد الرحمن المدني
وحيان ابو معوية القبي
وخارجة بن الحرث بن عبد الله
وخازم بن حبيب الكوفي
وخازم بن الحسين ابو اسحق
وخالد بن ابي اسمعيل الحناط
وخالد بن بكار ابو العلاء الخفاف

وخالد بن حماد الثلاثي
وخالد بن حميد الواسطي
وخالد بن راشد الزبيدي
وخالد بن السري العبدي
وخالد بن سعيد الاسدي
وخالد بن سفيان الطحان
وخالد بن سفيان بن عمير الغزال
وخالد بن سلمة ابو سلمة
وخالد بن صبيح الكوفي
وخالد بن طهمان ابو العلا
وخالد بن عامر بن عدانس
وخالد بن عبد الله السراج
وخالد بن عمارة الثلاثي
وخالد بن محمد الاصم الضبي
وخالد بن مهران البجلي
وخالد بن نافع الاشعري
وخالد بن يزيد بن جابر
وخالد بن يزيد البجلي
وخالد بن يزيد بن جرير
وخباب المسلخ الكوفي
وخباب النخعي الكوفي
وخراش بن ابو هيم الكوفي
وخزيمة بن ربيعة الكوفي
وخزيمة بن عمرو الكندي
وخضر بن عمارة الطاق الكوفي
وخضر بن عمرو النخعي اماك
وخضر بن مسلم النخعي الكوفي
وخضيب بن عبد الرحمن الواشي
وخطاب بن داود الكوفي
وخطاب بن سلمة البجلي الجرمي
وخطاب الصفري الكوفي
وخطاب بن مسروق الكرخي

وخطاب بن مسلمة اماك ثقة
وخلاد بن ابي عمرو الواشي
وخلاد بن الاسود بن خلاد
وخلاد بن زيد الجعفي
وخلاد السكاك البزاز الكوفي
وخلاد بن عطية مولى خضر
وخلاد بن عمرو بن خالد البكري
وخلاد بن عمير الكندي
وخلاد بن واصل بن سليم
وخلف بن حماد بن ناشر
وخلف بن هوشب الكوفي
وخلف بن ياسين بن عمرو
وخليل الصيدي الكوفي
وخمخام بن الحارث الكوفي
وخيثم بن علي الطحان
وخيثمة بن خديج بن الرحيل
وخيثمة بن الرحيل بن معوية
وخيثمة بن عبد الرحمن الجعفي
وخيثمة بن عدي البجلي
وداود بن ابي داود الدجاجي
وداود بن ابي يحيى ابو سليمان
وداود بن ابي يزيد العطار
وداود بن حبيب ابو خليلا
وداود بن الحصين الاسكاف
وداود بن راشد الابزاري
وداود بن زيد الحذاء
وداود بن سرحان العطار
وداود بن سعيد ابو عبد الله
وداود بن سليمان ابو عاصم
وداود بن سليمان الخباز
وداود بن صالح الازدي
وداود بن صالح التميمي

وداود بن عبد الجبار ابو سليمان
وداود بن عيسى الضبي
وداود بن فرقد ابو بزيد
وداود بن نصير الطائي
وداود بن النعمان اخو علي
وداود بن الوازع او الوادع
وداود بن الهيثم الازدي
وداود بن يحيى الدهقان
ودبيس بن حميد ابو عيسى
ودبيس بن يونس البزاز
ودلهم بن صالح الكندي
ودينار بن ابي داود الكوفي
ودينار ابو حكيم الازدي
ودينار ابو عمرو الاسدي
ودينار بن عمرو مولى شيبان
وراشد ابو الخطاب المنقري
وراشد ابو معاذ الازدي
وراشد بن سعد الغزاري
ورافع بن اسرئ الهمداني
ورافع بن سلمة بن زياد
ورفيع ورباح بنا ابي نضرة الكوفي
ورباح بن الاسود التيمي
ورباح بن عاصم السعدي
ورنجي بن احمر البجلي كوفي
والربيع ابو زبيد الكوفي
والربيع بن ابي مدرك
والربيع بن احمر الاموي
والربيع بن اسحم الشيباني
والربيع بن الاسود اللبني
والربيع بن حبيب العبسي
والربيع بن اكرين الغزاري

والربيع بن زكريا الوراق
والربيع بن زياد الضبي
والربيع بن زينب الكندي
والربيع بن سعد الجعفي
والربيع بن سليمان بن عمرو
والربيع بن عاصم الازدي
والربيع بن عبد الرحمن الاسدي
والربيع بن عطية الكلابي
والربيع بن القاسم البجلي
والربيع بن محمد بن عمر بن حسان
وربيعة بن ناجد الاسدي
وربيعة بن الهمداني الكوفي
والوحيل بن معوية الجعفي
ورزام بن مسلم مولى خالد القسري
ورزيق بن دينار ابو حماد الكناسي
ورزيق بن موزوق الاماني
ورزين بن اسيد ضاحب الرماني
ورزين بن انس الكلبي الكوفي
ورزين الافاطي وهو عم الابزاري
ورزين بن عبيد ربه الاماني
ورزين بن عبيد السلولي
ورزين بن عدي الاسدي
ورزين بن عامر الازدي الكوفي
ورشيد بن زيد الجعفي ثقة
ورشيد رفيد بن مصقلة العبدي
ورفيع مولى بني السكون
ورقاد بن البيعة العقيلي
ورقيم بن الياس البجلي ثقة
ورقيم بن عبد الرحمن الازدي
ورقيم بن عبد الله الاماني
وركيا بن سويد الكلابي

وروح بن السائب الهلالي
وروح بن عبد الرحيم بن روح
ورياح بن عبيدة الهمداني
وزافر بن سليمان الكوفي
وزاهر بن الاسود ابو عمارة
وزائدة بن عمرو الهمداني
وزائدة بن موسى الكندي
وزحر بن زياد ابو ابي الاسدي
وزحر بن عبد الله الاسدي
وزحر بن قيس الكوفي ثقة
وزحر بن النعمان الاسدي ابو الخطاب
وزرعة بن عبد الحارثي
وزفر بن النعمان ابو الازهر
وزفر بن الهذيل ابو الهذيل
وزكار بن سلمة الهمداني
وزكار بن مالك الكوفي
وزكريا بن ابرهيم الازدي
وزكريا بن ابرهيم الحيري
وزكريا ابو يحيى الدعاء الخياط
وزكريا بن ابي طلحة الكوفي
وزكريا بن سوادة ابو يحيى الباراني
وزكريا بن عبد الصمد القرشي ابو يحيى
وزكريا بن عبد الله القاضي
وزكريا بن عبد الله بن بزيد
وزكريا بن مالك الجعفي كوفي
وزكريا بن ميسرة الكوفي
وزكريا بن ميمون الازدي
وزكريا بن يحيى التيمي الكوفي
وزكريا بن يحيى الحضرمي الكوفي
وزكريا بن يحيى الكلابي كوفي
وزكريا بن يحيى النهدي كوفي

وزواد الکوفی من اصحاب الصادق
وزوید النساط علی من اصحاب الصادق
وزهرة بن حویة التمیمی الکوفی
وزیاد بن ابی اسمعیل الکوفی
وزیاد بن ابی الحلال امامی ثقة
وزیاد بن ابی زجاء الکوفی
وزیاد بن احمر البجلی الکوفی
وزیاد بن الاسود النجار کوفی
وزیاد بن حمیر الهمدانی الکوفی
وزیاد بن خیثمة الجعفی
وزیاد بن صالح الهمدانی
وزیاد بن صدقة ابو موسی کوفی
وزیاد بن عبد الرحمن العبزی
وزیاد بن عبد الرحمن الهلالی
وزیاد بن عمارة الطائی کوفی
وزیاد بن عیسی ابو عبیدة الخذاء
وزیاد بن عیسی الحذاء
وزیاد بن مسلم ابو عتاب الکوفی
وزیاد بن موسی الاسدی
وزیاد بن المنذر ابو الجارود الاعمی
وزیاد بن یحیی الامامی الکوفی
وزیادة بن فضالة الکلبی
وزید بن ابی الحلال المزنی
وزید بن بکیر بن الحسن الکوفی
وزید بن بیان الثعلبی
وزید بن حباب الطائی
وزید الزراد الامامی الثقة
وزید السراج الامامی
وزید بن سعید الاسدی
وزید بن سوقة البجلی الکوفی
وزید بن سیف القیسی

وزید بن عاصم بن المهاجر
وزید بن عبد الرحمن الاسدی
وزید بن عبد الله ابو حکیم
وزید بن عبد الازدی الخافق
وزید بن عطاء بن السائب الثقفی
وزید بن عطیة السلمی
وزید بن عیاض اللثاف
وزید بن محمد المشهور بابن الباس
وزید بن محمد بن یونس الشحام
وزید بن المستهل الاسدی
وزید بن موسی الجعفی
وزید بن وهب الجهنی
وسالم ابو رافع مولی ابان
وسالم ابی الجعد الکوفی
وسالم بن البراد الکوفی
وسالم الخیاط ابو الفضل
وسالم بن سعید الامامی
وسالم بن سلمة ابو خدیجة
وسالم بن عبد الله الازدی
وسالم بن عبد الله الخیاط
وسالم بن عبد الواحد المرادی
وسالم بن عطیة ابو عبد الله
وسالم بن عمار الهمدانی
وسلم الساب بن عمارة
والسائب مولی الحلبی بن عبد الله
والسدی بن یوسف بن حکیم الصیرفی
والسری بن حیان الازدی
والسری بن عبد الله الهمدانی
وسعاد بن سلیمان التمیمی
وسعاد بن عمران الکلبی
وسعد بن ابی خلف الزهری
وسعد بن حمید الباهلی
وسعد بن خالد العنزی

وسعد بن زیاد الاسدی
وسعد بن سعد الامامی
وسعد بن الصلت البصلی
وسعد بن طالب الاشعاری
وسعد بن طریف الاسکاف
وسعد بن عمران الامامی
وسعد بن عمیر الطائی
وسعد بن هاشم الهمدانی
وسعد بن یزید الطائی
وسعد بن یزید الفزاری
وسعدان بن عمار الطائی
وسعدان بن مسلم الامامی
وسعدان بن واصل الازدی
وسعید ابو عمارة مولی الکوفی
وسعید بن ابی الاسود
وسعید بن ابی الاصبغ
وسعید بن ابی الجهم
وسعید بن ابی الحداد
وسعید بن احمر الفراد
وسعید بن جبیر التابعی
وسعید بن حکیم العبسی
وسعید بن خیثم الهلالی
وسعید بن زفر البزاز
وسعید بن سالم الازدی
وسعید بن شبیب مولی
وسعید بن عبد الرحمن الامامی
وسعید بن عبد الله او ابن عبد
وسعید بن عطاء او ابن عطاء الامامی
وسعید بن عمرو الجعفی
وسعید بن غزوان الاسدی
وسعید بن قیس الهمدانی
وسعید بن لقمان الامامی
وسعید بن المزبان ابو عبد
وسعید بن مسلمة الامامی

وسعيد بن هلال الثقفي
وسعيد بن هلال بن عمران
وسعيد بن يحيى الازدي
وسعيد بن يحيى ابو عمر البزاز
وسعيد بن يحيى الهمداني
وسعيد بن يسار الاماني
وسعير بن خليف الهذلي
وسعير بن الخمس التميمي
وسفيان بن ابي عمرو البارقي
وسفيان بن حسان الهمداني
وسفيان بن خالد الاسدي
وسفيان بن سعيد الثوري
وسفيان بن السمط البجلي
وسفيان بن عبد الرحمن
وسفيان بن عطية الثقفي
وسفيان بن عطية المزني
وسفيان بن عمارة الطائي
وسفيان بن مالك الاماني
وسفيان بن وردان الاسدي
وسكوة الجمال الاماني
وسكن بن عمارة الجعفي
وسكين بن يحيى الاسدي
وسكين بن اسحق النخعي
وسكين بن عبد ربه الحارثي
وسكين بن فضالة الازدي
وسلام ابو سلمة الازدي
وسلام بن ابي عمرة الخراساني
وسلام الخياط الاماني
وسلام بن سلمة الخثعمي
وسلام بن المنذر الجعفي
وسلام بن يسار الاماني
وسلمان بن حيوة الكلابي

وسلمان بن راشد الاماني
وسلمان بن سلمة الثلاثي
وسلمان بن عبيد الخياط
وسلمان بن المتوكل الكناسي
وسلمان بن نافع الاماني
وسلمان بن نصر الاماني
وسلمان بن هلال الاماني
وسلم بن شريح الاشجعي
وسلمة ابو المستهل الاماني
وسلمة بن الاهتم الاماني ثقة
وسلمة بن الاسود الكندي
وسلمة بن ثبيط الاشجعي
وسلمة بن جناح الاماني
وسلمة بن خالد الاماني
وسلمة بن زياد مولى بني امية
وسلمة بن سليمان الهمداني
وسلمة بن صالح الاحمر الكوفي
وسلمة بن صالح بن اثيل
وسلمة بن عبد الله المرادي
وسلمة بن عبيدة التميمي
وسلمة بن عطية الضبي
وسلمة بن كاهل او كاهلة اماني
وسلمة بن محرز وسلمة بن محمد
وسلمة بن مهران سلمة بن ثبيط
وسليم بن عيسى الحنفي
وسليم الفراء النحوي
وسليم بن قيس الهلالي
وسليمان بن راشد الاماني
وسليمان بن زياد التميمي
وسليمان بن سليم العبسي

وسليمان بن سماعة الاماني
وسليمان بن صالح الاحمر
وسليمان بن صالح الجصاص
وسليمان بن صالح الشيباني
وسليمان بن طالب القرشي
وسليمان بن طريف الكوفي
وسليمان بن عبد الرحمن الحماني
وسليمان بن عبد الرحمن الازدي
وسليمان بن عبد الرحمن العنزي
وسليمان بن عبد الرحمن الهمداني
وسليمان بن عبد الله ابو عامر
وسليمان بن عبد الله ابو العلا
وسليمان بن عبد الله البكري
وسليمان بن عبد الله الدبلي
وسليمان بن عبد الله الطلحي
وسليمان بن عبد الله النخعي
وسليمان بن علي الاحمسي
وسليمان بن عمرو الازدي
وسليمان بن عمرو النخعي ابو داود
وسليمان بن قرم الضبي
وسليمان بن المتوكل العزال
وسليمان بن مروان الاماني
وسليمان بن موسى الهمداني
وسليمان بن مهران الاعمش
وسليمان بن نصر البكري
وسليمان بن وهب العجلي
وسليمان بن هرون الازدي
وسليمان بن هرون العجلي
وسليمان بن هلال الاماني
وسليمان بن هلال بن جابان
وسليمان بن يعقوب النخعي

وسماعة بن عبد الرحمن المزني
وسماعة بن مهران الحضرمي
وسمرة بن معوية الكندي
وسنان بن جبل الازدي
وسنان بن عبد الرحمن اخو مقرن
وسنان بن عبد الرحمن مولى
وسنان بن عدي الطائي
وسنان بن عطية المزني
وسنان بن مالك النخعي
وسنان بن وديعة الخثعمي
وسنان بن هرون التميمي
وسنجاسنة بن عيسى الهمداني
وسند بن الربيع البغدادي
وسوار بن مصعب الهمداني
وسورة بن كليب الاسدي
وسورة بن كليب النهدي
وسورة بن جاشع الاسدي
وسويد بن عطية البارقي
وسويد بن عمارة العنزي
وسويد القلاء الكوفي
وسويد بن النعمان الاماني
وسهل بن شعيب مولى قريش
وسيف بن الهروي اماني
وسيف بن الحارث الاماني
وسيف بن خازن الاماني
وسيف بن سليمان المقارئي
وسيف بن عبد الرحمن التميمي
وسيف بن عميرة النخعي الاماني
وسيف بن قيس الكندي
وسيف بن المغيرة القاري
وشتير بن شكل بن حميد الصيدلاني
وشرحبيل بن مدرك الجعفي

وشرحبيل بن العلاء الكوفي
وشريس ابو عمارة العبدي
وشريس الوابشي الكوفي
والشريف عمر ابو البركات الكوفي
وشريف بن سابق التغلبي
وشريك بن عبد الله النخعي
وشعيب بن اعين الحداد
وشعيب بن راشد التميمي
وشعيب بن زجاء الازدي
وشعيب بن عمارة المرهبي
وشعيب بن فضالة الجعفي
وشعيب بن مقلاص البربري
وشعيب بن هيثم التمار الاسدي
وشعيب بن نافع الاموي
وشهاب بن زيد البارقي
وشهاب بن زهير الاماني
وشهاب بن محمد الوسيدي
وشهاب والد سعد بن هشام
وصابر بن عبد الله الهاشمي
وصالح الابزاري الكوفي
وصالح بن ابي الاسود الخياط
وصالح الحذاء وهو غير صالح النباز
وصالح بن رزين من اصحاب الشعبي
وصالح بن سعد الجعفي
وصالح بن سعيد ابو سعيد
وصالح بن سهل الهمداني
وصالح بن صالح الهمداني
وصالح بن عبد الله الاصبهاني
وصالح بن محمد بن زيد الكوفي
وصالح بن مسلم الجعفي الاماني
وصالح بن موسى الطلحي

وصالح بن هيثم التمار الاسدي
وصالح النيلي الكوفي اماني
وصالح بن وصيف الكوفي
وصالح بن يزيد العتكي اماني
وصامت بن محمد الجعفي
والصباح الحذاء الكوفي
والصباح بن سابابة
والصباح بن صبيح الحذاء
والصباح بن عبد الحميد الاشجعي
والصباح بن عمارة الاسدي
والصباح بن محمد الزعفراني
والصباح بن يحيى ابو محمد المزني
وصبيح الصائغ ابو علي الاماني
وصبيح بن عمرو البجلي الكوفي
وصبيح القرشي الكوفي
وصدقة بن عمير الفاطمي
وصدقة بن مسلم الفزاري
وصدقة بن يزيد الكوفي
وصديق بن عبد الله اماني
وصفوان بن مهران بياع المغرة
وصفوان بن يحيى ابو محمد
والصلت بن الحجاج اماني
وصهيب ابو حكيم الصيرفي
وصيفي بن سواد الكوفي
وصيفي بن عامر الاماني
وضاب بن عمر الاسدي الاموي
والضحاك ابو مالك الخزرجي
والضحاك بن عمارة الاماني
والضحاك بن مزاحم الخراساني
والضحاك بن النعمان الجابري
وضريس بن عبد الواحد
وضريس الوابشي الكوفي

وخريس بن يزيد مولى بني هاشم
وطارق بن شهاب الاحمسي
وطارق بن عبد الرحمن الاحمسي
وطالب بن عمير الكوفي
وطالب بن هرون بن عمير
وطربال بن جميل الكوفي
وطربال بن رجاء الاماني
وطريف بن سنان الثوري
وطعمة بن غيلان الجعفي
والطفيل بن مالك بن المقدام
وطلاب بن حوشب ابو روح
وظهير بن عمارة البارقي
وظهير والد الحكم بن ظهير الفزاري
وعاصم بن بهدلة ابو بكر
وعاصم بن حميد الخياط الكوفي
وعاصم بن زكير الحنفي الكوفي
وعاصم بن محمد الكوفي
وعامر بن حميد الحضرمي
وعامر بن السمط التميمي
وعامر بن سلمة البكري
وعامر بن السمط ابو يحيى
وعامر بن ضمرة السكوني
وعامر بن كثير السراج الكوفي
وعايذ بن حبيب العبسي
وعايذ بن مدرك النخعي
وعايذ بن نباتة الاحمسي
وعباد ابو سعيد العصفري
وعباد بن الربيع البجلي
وعباد بن زياد الكلبي
وعباد بن عمران الانصاري

وعباد بن عمران الثعلبي
وعباد بن موهب الاماني
وعبادة بن زياد الاسدي
والعباس بن عائذ الهمداني
والعباس بن عبد الرحمن
والعباس بن عتبة اللهبي
والعباس بن عطية العامري
والعباس بن علي ابو إسارة
والعباس بن عيسى الغاضري
والعباس بن موسى النخاس
والعباس النخاشي الاماني
والعباس بن الوليد بن صبيح
والعباس بن يزيد الخزري
وعبد الاعلى بن ابي المجل
وعبد الاعلى بن زيد العبدي
وعبد الاعلى بن اكثر البصري
وعبد الاعلى مولى آل سام
وعبد الاعلى بن الوضاح
وعبد الاعلى بن يزيد الجهني
وعبد الاعلى بن يزيد الكلبي
وعبد الباهر بن محمد بن قيس
وعبد الجبار بن مسلم العبدي
وعبد الحميد بن ابي جعفر الفراء
وعبد الحميد بن ابي العلا الازدي
عبد الحميد بن بكير بن اعين
وعبد الحميد بن جابر الازدي
وعبد الحميد بن زياد الكوفي
وعبد الحميد بن سعد البجلي
وعبد الحميد بن سالم العطار
وعبد الحميد بن عبد الحكيم
وعبد الحميد بن فرقد الاسدي

وعبد الحميد بن مسلم الازدي
وعبد الحميد بن الملا الكوفي
وعبد الخالق بن ابنا الخزاعي
وعبد الخالق الصيقل الكوفي
وعبد الخالق بن محمد البناء
وعبد خير الخيراني الهمداني
وعبد ربه بن ابي ميمونة
وعبد ربه العرفي الاماني
وعبد الرحمن بن ابي الصرف
وعبد الرحمن بن ابي حماد ابو الشاه
وعبد الرحمن بن ابي عبد الله
وعبد الرحمن بن ابي عمارة
وعبد الرحمن بن ابي نجران
وعبد الرحمن بن احمد بن نهيك
وعبد الرحمن بن احمر البجلي
وعبد الرحمن بن الاسود الشكوني
وعبد الرحمن بن بدر ابو ادريس
وعبد الرحمن بن بشير الثعلبي
وعبد الرحمن بن بكير الاماني
وعبد الرحمن بن الحجاج البجلي
وعبد الرحمن بن حميد الكلابي
وعبد الرحمن بن زيد الجرشي
وعبد الرحمن بن سالم الاشل
وعبد الرحمن بن سويد الكلبي
وعبد الرحمن بن سيابة البجلي
عبد الرحمن بن عبد الاسدي
وعبد الرحمن بن عمرو العائذي
وعبد الرحمن بن عمران الاماني
وعبد الرحمن بن كثير القرشي
وعبد الرحمن بن مسلم الازدي
وعبد الرحمن بن المنذر العبدي
وعبد الرحمن بن نصر البارقي

وعبد الرحمن بن ورزان النخعي
وعبد الرحمن بن ولاد الجعفي
وعبد الرحمن بن اليسع الازدي
وعبد الرحيم بن اروح القصير
وعبد الرحيم بن سليمان الرازي
وعبد الرحيم بن عمر الكندي
وعبد الرحيم بن مسلم الجريري
وعبد الرحيم بن نصر بن عبد الرحمن
وعبد السلام البصري الكوفي
وعبد السلام بن الحرث النهدي
وعبد السلام بن الحلال الكوفي
وعبد السلام بن راشد الجعفي
وعبد السلام بن سالم البجلي
وعبد السلام بن كثير الكوفي
وعبد السلام بن نعيم الكوفي
وعبد السلام بن الوضاح
وعبد السلام بن الحسن
وعبد الصمد بن بشير العبدي
وعبد الصمد بن الصباح الهدادي
وعبد الصمد بن عبد الله الجعفي
وعبد الصمد بن علي بن عبد الله
وعبد الصمد بن هلال الصيرفي
وعبد الصمد بن هلال الجعفي
وعبد العزيز بن اسحق بن جعفر
وعبد العزيز بن امية المرادي
وعبد العزيز بن عبد الله
وعبد العزيز بن فضالة الكلبي
وعبد العزيز بن مانع الاموي
وعبد الغفار بن موسى الليثي
وعبد القاهر بن محمد الاسدي
وعبد الكريم بن عمار الكوفي
وعبد الكريم بن سعد ابو العلاء

وعبد الكريم بن عمرو الخثعمي مولاهم
وعبد الكريم بن عبد الرحمن البزاز
وعبد الكريم بن هلال الجعفي
وعبد الله بن ابان الاماني
وعبد الله بن ابرهيم الكوفي
وعبد الله بن ابي الجعد الاماني
وعبد الله بن ابي بهونة +
وعبد الله بن ابي يزيد الهدادي
وعبد الله بن ابي يعفور العبدي
وعبد الله بن الاجلح الكوفي
وعبد الله بن الازهر العامري
وعبد الله بن الاسود الاماني
وعبد الله بن اسيد القرشي
وعبد الله بن امية الاماني
وعبد الله بن ايوب الاسدي
وعبد الله بن بحر الاماني
وعبد الله بن بريد البكري
وعبد الله بن بشير الخثعمي
وعبد الله بن بكار الهمداني
وعبد الله بن بكير المرادي
وعبد الله بن ابي رود الاماني
عبد الله بن جندب البجلي
عبد الله بن حسان ابو حميد
وعبد الله بن الحسن الصيرفي
وعبد الله بن الحسين الهمداني
وعبد الله بن داود الكوفي
وعبد الله بن راشد الكوفي
عبد الله بن رباط البجلي
وعبد الله بن زياد الحنفي
وعبد الله بن زياد السمعاني
عبد الله بن زياد النخعي
وعبد الله بن سعيد الاسدي

وعبد الله بن سعيد الوابشي
وعبد الله بن سلام الكوفي
وعبد الله بن سليمان الصيرفي
وعبد الله بن سليمان العامري
وعبد الله بن سليمان بن منذر
وعبد الله بن سليمان النخعي
وعبد الله بن سيابة الكوفي
وعبد الله بن شريفة الضبي
وعبد الله بن شريك بن الهد
وعبد الله بن صبيح البكري
وعبد الله بن طلحة النهدي
وعبد الله بن عاجز الكوفي
وعبد الله بن عامر النهسي
وعبد الله بن عبد النخعي
وعبد الله بن عبد الرحمن الاس
وعبد الله بن عبد العتكي
وعبد الله بن عبيد الفراء
وعبد الله بن عبيد النخعي
وعبد الله بن عطاء بن ابي رباح
وعبد الله بن عمر الكوفي
وعبد الله بن عون الهمداني
وعبد الله بن فرقد الاماني
وعبد الله بن كثير الربوعي
وعبد الله بن مالك النخعي
وعبد الله بن محمد ابو بكر الحضرمي
وعبد الله بن محرز الجعفي
وعبد الله بن محمد الاسدي
وعبد الله بن هوذة الجعفي
وعبد الله بن محمد بن عبد الله
وعبد الله بن مرحوم الازدي
وعبد الله بن مسلم بن كيسان
وعبد الله بن مسرة الكوفي

وعبد الله بن واصل بن سليم
وعبد الله بن واقد اللحام
وعبد الله بن وضاح ابو محمد
وعبد الله بن الوليد السماك
وعبد الله بن الوليد القرشي
وعبد الله بن الوليد الوصافي
وعبد الله بن هارون الحضرمي
وعبد الله بن هلال العرب
وعبد الله بن هلال بن جابان
وعبد الله بن هليل الكوفي
وعبد الله بن الهيثم الكوفي
وعبد الله بن يزيد البكري
وعبد الله بن يطر قديما بالكوفة
وعبد المؤمن بن سلامة الكناني
وعبد المؤمن بن سلمة الكناني
وعبد المؤمن بن عبد الله بن خالد
وعبد المؤمن بن القاسم بن قيس
وعبد الملك بن امامة النخعي
وعبد الملك بن الحسين
وعبد الملك بن حكيم الخثعمي
وعبد الملك بن خالد الكوفي
وعبد الملك بن عبد الله
وعبد الملك بن عتبة الصرف
وعبد الملك بن العطار
وعبد الملك بن عمرو الاحول
وعبد الملك بن المختار الثقفي
وعبد الملك بن ميسرة الكندي
وعبد الملك بن وضاح العنزي
وعبد الملك بن يحيى القرشي
وعبد النور بن عبد الله بن
سنان الاسدي الكوفي

وعبد الواحد بن سلمة العبسي
وعبد الواحد بن الصباح النخعي
وعبد الواحد بن عاصم البجلي
وعبد الواحد بن المختار
وعبد الوهاب بن بكير النخعي
وعبد الوهاب بن الصباح
وعبد الوهاب بن محمد المذحجي
وعبد وبه الغزلي الاعمى
وعبيد بن الحسن اعمى ثقة
وعبيد بن سالم ابو ابي حفصة
وعبيد بن سليمان الكناسي
وعبيد بن سليمان المزني
وعبيد بن صالح الكوفي
وعبيد بن عبد الله بن بشر
وعبيد بن عبد الله بن عيسى
وعبيد بن عبد الملك الاسدي
وعبيد بن عطية السلمي الكوفي
وعبيد بن كثير بن محمد الكلابي
وعبيد بن محمد بن قيس البجلي
وعبيد الله بن ابي الوسيم
وعبيد الله بن احمد بن نهيك
وعبيد الله بن زياد ابو عبد الرحمن
وعبيد الله المكي الكوفي
وعبيد الله بن صالح الخثعمي
وعبيد الله بن العباس بن عبد الله
وعبيد الله بن عبد الله النخعي
وعبيد الله بن عبد الله الكندي
وعبيد الله بن علي بن ابي رفعة
وعبيد الله بن الفضل بن محمد
وعبيد الله بن مسلم العمري

وعبيد الله بن المغيرة العبسي
وعبيد الله بن موسى بن موسى الكرخي
وعبيد الله بن الوليد الوصافي
وعبيدة بن مهاجر البجلي
وعتبة بن اباع المصيصي كوفي
وعتبة بن زياد المزني الاعمى
وعتبة بن عبد الله بن مسعود
وعتبة بن عمرو المكتب الكوفي
وعتيبة بن سالم الهلالي
وعتيبة بن عبد الرحمن
وعثمان بن ابي زياد ابو الغريف
وعثمان بن زياد الاحسي
وعثمان بن زياد الضبي
وعثمان بن زياد الهمداني
وعثمان بن زيد بن عدي
وعثمان بن سعيد الاشتر
وعثمان بن سوقة الاعمى
وعثمان بن سعيد بن عبد الرحمن الفلاس
وعثمان بن عبد السلام
وعثمان بن عبد الله بن شبرمة
وعثمان بن عمرو العنزي
وعثمان بن عمران بياع السابري
وعثمان بن عيسى البياضي
وعثمان بن مسلم بن زياد
وعثمان بن الوضاح الاعمى
وعثمان بن يحيى بن سالم الاعمى
وعجلان ابو صالح السكوني
وعجلان الحاذف بن عيسى الخزاعي
وعجلان الطمر عرفة بن يزيد

وعروة بن عبد الله بن بشير
وعطاء بن جبلة الكوفي
وعطاء بن سالم الجعفري
وعطاء بن عامر العبدي
وعطية ابو الجراح
وعطية ابو الحواب العوام
وعطية بن الحرث ابو اروق
وعطية بن عبيد والاعلى
وعطية بن يعلى الكوفي
وعقبة ابو مسلم اماك
وعقبة بن بشير الاسدي
وعقبة بن جعفر الكوفي
وعقبة بن خالد الاشعري
وعقبة بن خالد الاسدي
وعقبة بن عمر الانصاري
وعقبة بن قيس والد صالح
وعقبة بن محرز الكوفي
وعكرمة بن ابو هيم الازدي
وعكرمة بن بويد البجلي
وعكرمة بن يزيد الكوفي
وعكرمة بن يزيد الاماك
والعلاء بن ابي العلاء
والعلاء بن الاسود الاسدي
والعلاء بن حذيفة الماك
والعلاء بن الحسن الكوفي
والعلاء بن رزين الكوفي
والعلاء بن سويد الفزاري
والعلاء بن سيابة الكوفي
والعلاء بن عاصم الاسدي
والعلاء بن عمارة الطائف
والعلاء بن الكامل بن العلاء

والعلاء بن المسيب الكاهلي
والعلاء بن المقعد الاماك
والعلاء بن المهاجر الجعفي
والعلاء بن يحيى المكفوف
والعلاء بن يزيد القرشي
وعلقمة بن محمد الحضرمي
وعلي بن ابي ثور الاماك
وعلي بن ابي جمعة الاماك
وعلي بن ابي حمزة الاماك كوفي
وعلي بن ابي صالح المناطي
وعلي بن ابي نصر كاد وزير المهدي
وعلي بن احمد ابو القاسم
وعلي بن اسباط ابو الحسن
وعلي بن اسمعيل بن شعيب
وعلي بن الاسود الكوفي
وعلي بن بهيل بن عقيل كوفي
وعلي بن بكير بن عبد الله
وعلي بن حديد بن حكيم الاماك
وعلي بن الحسن بن الحجاج الاماك
وعلي بن الحسن بن رباط البجلي
وعلي بن الحسن العبدي
وعلي بن الحسن بن علي بن فضال
وعلي بن الحسن بن القاسم القرشي
وعلي بن الحسين الكوفي
وعلي بن الحكم بن الزبير الانباري
وعلي بن حماد المنقري الاماك
وعلي بن حنظلة العجلي الكوفي
وعلي بن داود الاماك الكوفي
وعلي بن رئاب ابو الحسن
وعلي بن سالم الكوفي
وعلي بن السري العبدي الكوفي

وعلي بن شعلان الكوفي
وعلي بن سوادة الهمداني
وعلي بن سويد الحضرمي
وعلي بن شيبة بن عبرة
وعلي بن صالح النخعي
وعلي بن طلحة العجلي
وعلي بن عامر الخفاف
وعلي بن عامر الضبي الكوفي
وعلي بن عبد الاعلى بن عامر
وعلي بن عبد الرحمن الازدي
وعلي بن عبد الرحمن الخزاز
وعلي بن عبد العزيز الاموي
وعلي بن عبد الله الجرجي
وعلي بن عبد الله بن غالب
وعلي بن عبيد الله الاعرج
وعلي بن عطية الخياط
وعلي بن عقبة بن خالد
وعلي بن عطية الكلبي
وعلي بن عمارة البكري
وعلي بن عمر الاعرج ابو الحسن
وعلي بن عمران الخزاز الكوفي
وعلي بن عمر الهمداني الاماك
وعلي بن عوف الازدي
وعلي بن غالب بن ابي الهذيل
وعلي بن غفارة الكوفي
وعلي بن الفضل الخزاز ابو الحسن
وعلي الفارسي بن الحسن بن علي
وعلي بن المبشر بن الحكم
وعلي بن محمد الخياط الكوفي
وعلي بن محمد بن الزبير القرشي
وعلي بن محمد بن عبدروس

وعلي بن محمد بن عقبة الشيباني
وعلي بن محمد المنقري الكوفي
وعلي بن محمد بن يعقوب
وعلي بن محمد بن يوسف
وعلي بن محمد بن يونس الكوفي
وعلي بن المغيرة الكوفي
وعلي بن مقعد الاعمى
وعلي بن منصور ابو الحسن
وعلي بن ميسر بن عبد الله
وعلي بن النعمان الاعلم
وعلي بن هاشم بن البريد
وعلي بن يحيى بن الحسن الكوفي
وعلي بن يزيد الاخيسي
وعلي بن يزيد الخياط الاعمى
وعلي بن يزيد الخزاز الكوفي
وعلي بن يقطين بن موسى
وعلي بن يوسف بن جعفر
وعلي بن يونس بن عبد الرحمن
وعمار بن ابي عائشة الاعمى
وعمار بن ابي القاسم البجلي
وعمار الجعفي ابو ذر الكوفي
وعمار بن حباب الصيرفي
وعمار بن حباب المحلي الكوفي
وعمار بن زريق الضبي الاعمى
وعمار بن سويد الاعمى
وعمار بن عاصم الضبي الكوفي
وعمار بن ولاد الاعمى
وعمار بن يسع الكوفي
وعمارة بن ذكوان الجعفي
وعمارة بن السري الازدي
وعمارة بن مدرك القرشي

وعمران بن اسحق الزعفراني
وعمران بن الحرث الكوفي
وعمران بن حباب الزطي كوفي
وعمران بن زائدة بن نشيط
وعمران بن سليمان ابو محمد
وعمران بن شقاء الاصبحي
وعمران بن عطية ابو عباد
وعمران بن عطية ابو عمارة
وعمران بن علي بن ابي شعبة
وعمران بن فائدة الجمال
وعمران بن قطر الكوفي
وعمران بن مسكان ابو محمد الاعمى
وعمران بن هيثم الاسدي
وعمران بن نافع الكوفي
وعمران بن يزيد الملاح
وعمران بن يعقوب البارقي
وعمر بن اباان الكلبي ابو حفص
وعمر بن ابي زياد الابزاري
وعمر ابو حفص الرماك
وعمر بن ابي سليمان الصانع
وعمر بن ابي عثمان الكوفي
وعمر بن اسمعيل الجعفي الكوفي
وعمر بن الاسود البكري
وعمر بن الاشعث الهمداني
وعمر بن البراء الكوفي الاعمى
وعمر بن جبير الاعمى الكوفي
وعمر بن حفص بياع اللؤلؤ
وعمر بن الخطاب العمري مولاهم
وعمر بن خليد الكوفي
وعمر بن خليفة الاعمى
وعمر بن زاهر الصفاف

وعمر بن زايدة الازدي
وعمر بن زياد الخزاعي
وعمر بن سالم صاحب السابوري
وعمر بن سعيد بن مسروق
وعمر بن شبيب بن عمر المسلي
وعمر بن شجرة الكندي الكوفي
وعمر بن شداد الازدي
وعمر بن عاصم الاعمى
وعمر بن عبد الله الازدي
وعمر بن عطاء بن وشيكة
وعمر بن العطاف الجعفي
وعمر بن عكرمة الكوفي الاعمى
وعمر بن علي بن الحسين بن احمد بن الصوفي
وعمر بن عنكثة ابو حفص
وعمر بن محمد بن زيد ابو الاسود
وعمر بن مدرك الاعمى
وعمر بن مسلم الصانع +
وعمر بن مسلم القسري
وعمر بن مسلم الهراء الاعمى
وعمر بن معمر الاعمى الكوفي
وعمر بن منهك الكوفي
وعمر بن يحيى وهو غير عمر بن يوسف
وعمرو بن ابرهيم الازدي
وعمرو بن ابي المقدام ثابت
وعمرو بن الاشعث الكوفي
وعمرو بن الاشعر الجعفي
وعمرو بن الباس البجلي
وعمرو بن جرير البجلي الكوفي
وعمرو بن حريث الصيرفي
وعمرو بن حريث ابو غلاد
وعمرو بن حريث الاشجعي

وعمرو بن حماد بن موسى الكندي
وعمرو بن خالد ابو خالد الواسطي
وعمرو بن خالد الاقرع الخياط
وعمرو بن خليد الاعاقي الكوفي
وعمرو بن خليفة النهدي مولاهم
وعمرو بن دوم الهمداني عربي
وعمرو بن دينار الكوفي الاعاقي
وعمرو بن رشيد الكوفي الاعاقي
وعمرو بن سعد الاعاقي ثقة
وعمرو بن سعيد بن هلال الثقفي
وعمرو بن سوادة القاضي
وعمرو بن شمر بن يزيد الجعفي
وعمرو بن طلحة ابو النضر الكوفي
وعمرو بن عامر النخعي الكوفي
وعمرو بن عبد الحكم المسلي
وعمرو بن عبد الله الجندعي
وعمرو بن عثمان الجهني
وعمرو بن عثمان الخزاز اعاقي
وعمرو بن عطاء بن وشكر
وعمرو بن عطية البارقي
وعمرو بن علي العنزي الكوفي
وعمرو بن عمر الجعفي الكوفي
وعمرو بن عمير بن الاسود +
وعمرو بن غانم ابو اسمعيل الخياط
وعمرو بن غياث وعمرو بن فضالة
وعمرو بن القاسم بن حبيب
وعمرو بن قيس وعمرو بن مروان
وعمرو بن منبه وعمرو بن المنهال
وعمرو بن نجران وعمرو بن هشام
وعمرو بن يحيى بن زكريا وعمرو بن يحيى بن سالم
وعمرو بن يزيد وعمرو بن اليسع

وعمير بن الحارث الطاقي
وعمير بن سويد العبدي
وعمير بن صالح النخعي
وعمير بن عمارة الجعفي
وعمير بن عمران الهمداني مولاهم
وعنبسة بن الازهر الكوفي
وعنبسة بن خالد الاسدي
وعنبسة بن عبد الرحمن القرشي
والعوام بن عبد الرحمن الجرمي
وعوف بن الحكيم الكوفي
وعوف بن عامر عوف بن عمرو
وعوف بن عبد الرحمن +
وعوف بن المعيف الاعاقي
وعوف بن عبد الله الازدي
وعون بن سالم اعاقي ثقة
وعون بن لقافة الكوفي
وعياض بن عاصم الكوفي
وعياض بن عبد الرحمن الحلبي
وعيسى بن ابرهيم العبدي
وعيسى بن اسامة الكوفي
وعيسى بن اعين الجريري
وعيسى بن حماد الخليدي
وعيسى بن حميد الشاكري
وعيسى بن حيان ابو احمد النخعي
وعيسى بن خليد القراء اعاقي
وعيسى بن داود النجار
وعيسى بن راشد الكوفي
وعيسى بن رشيد الكوفي
وعيسى بن سوادة النخعي
وعيسى بن عبد الرحمن المسلي
وعيسى بن عبد الله الواسطي
وعيسى بن عمر الاسدي

وعيسى بن عيسى الكلابي
وعيسى بن فضالة الليثي
وعيسى بن القاسم الزهري
وعيسى بن محمد البطاني
وعيسى بن الوليد الهمداني
وعيسى بن القاسم بن ثابت
وغالب بن سهل الكلبي
وغالب بن عبد الله ابو عاصم
وغالب بن عثمان الهمداني
وغالب بن عثمان المنقري
وغالب بن الهذيل ابو الهذيل
وغريف بن الوضاح الجعفي
وغضيف بن ابي الخضر الخضري
وغضيف بن راشد الثعلبي
وغياث بن ابرهيم التميمي
وغياث بن جامع المحاربي
وغياث بن عثمان المدني
وفائد الجمال الكوفي الاعاقي
وفائد الخياط الكوفي
وفائد النخعي الكوفي الاعاقي
والفرات بن الاحنف العبدي
وفرقد الجمال الاعاقي الكوفي
وفضال بن المنهال النظاري
وفضالة بن الاسود الجعفي
والفضل ابو ابي بيع الكوفي
والفضل بن عبد الملك
والفضل بن عنزاء الصيرفي
والفضل بن قطاء العجلي
والفضل بن العلاء البجلي
والفضل بن عمارة الازدي
والفضل بن غزوان الضبي

والفضل بن مرزوق الكوف
والفضيل بن الزبير الاسدي
والفضيل بن سعد الجعفي
والفضيل بن سكرة الكوف
والفضيل بن سويد الاسدي
والفضيل بن عامر المزني
والفضيل بن فضالة الطبي
والفضيل بن محمد بن راشد
والفضيل بن مرزوق العنزي
والفضيل بن ميسرة الكوف
والفضيل بن النعمان الانصاري
والفضيل بن يسار النهدي
وفليح بن سليمان ابو يحيى المدني
وفضيل بن عياض الشكري
وفهر ابو الاسود مولى الغنويين
وفيروز بن كعب الازدي
والفيض بن عبد الحميد
والفيض بن المختار الجعفي
والفيض بن مطر العجلي الكوف
والقاسم بن ارقم العنزي
والقاسم بن خليفة الكوف
والقاسم بن الدبال الهمداني
والقاسم بن سالم ابو خالد
والقاسم بن سليمان الكوف
والقاسم بن سويد الجعفي
والقاسم بن عبد الرحمن الشعبي
والقاسم بن عبد الرحمن الصيرفي
والقاسم بن عبد الله الخزاز
والقاسم بن عمارة الازدي
والقاسم بن محمد الجوهري
والقاسم بن محمد الخلقاني

والقاسم بن الوليد القرشي
وقثم بن كعب الجعفري
وقدامة بن ابرهيم الجمحي
وقدامة بن الحريش الكوف
وقدامة بن زائدة الثقفي
وقدامة بن سعيد الحنفي
وقدامة بن عاصم الكوفي
وقدامة بن فرقد السلمي
وقدامة بن موسى الكوفي
وقدامة بن يزيد الجعفي
وقرص بن حفص الكوف
وقيس ابو اسماعيل الكوف
وقيس بن زرارة الكندي
وقيس بن زيد الاسدي
وقيس بن عبادة الازدي
وقيس بن عمارة الازدي
وقيس بن كعب القاري
وقيس بن المهاجر المزني
وقيس بن يعقوب الدهني
وكامل ابو سوادة المرهبي الهلالي
وكامل بن العلاء التمار
وكثير الاسود السلمي
وكثير بن كليب ابو الحرث او ابو النضر
وكريم بن سعد البجلي الكوف
وكريم بن عامر الازدي
وكعب بن سلامة بن زيد
وكعب بن عبد الله الطرف
وكليب بن الاسود الكوف
وكليب بن عبد الملك الكوف
وكميت بن زيد الاسدي
وكهيل بن عمارة الشاعر

وليث بن ابي سليم
ولبيب بن عبد الرحمن الشاكري
ولفافة النقاش الكوف
ولوط بن يحيى ابو مخنف الازدي
وليث بن عبد الرحمن الشاكري
وماذن بن خثيم الكوف
وماذن الملائي الاماف
ومالك الاشتر الاماف
ومالك بن اعين الجهني
ومالك بن خالد الاسدي
ومالك بن زياد ابو عمير الفزاري
ومالك بن عيسى سويد الاسدي
ومالك بن عطية ابو الحباب
ومالك بن عيسى الازرق
ومالك بن الغيداق الثمالي
ومؤمل بن زياد العقيلي
والمبارك ابو عبد الله الشيباني
والمبارك بن عبد الله الشيباني
ومبشر بن العطاف الهمداني
ومبشر بن عمارة الازدي
والمثنى بن راشد النباط
والمثنى بن عبد السلام الناجي
والمثنى بن عطية الخارفي
والمثنى بن القاسم الجعفري
والمثنى بن الوليد الخناط
ومجاهد بن راشد النهدي
ومجاهد بن العلاء الكوف
ومجمع بن مغيث الكندي
ومحبب بن عمارة الهمداني
ومحبوب بن سالم الجعفي
ومحرز بن عازم الكوف
ومحفوظ بن عمر الحضرمي

في اسماء رواة الصادق عليه السلام من اهل الكوفة

ومحمد بن اباذ بن تغلب البكري
ومحمد بن اباذ الخشعمي مولاهم
ومحمد بن اباذ بن صالح الكوفي
ومحمد بن ابرهيم الازدي
ومحمد بن ابرهيم الخياط والخناط
ومحمد بن ابرهيم الوفاعي
ومحمد بن ابرهيم بن المهاجر
ومحمد بن ابي الجهم الازدي
ومحمد بن ابي الحكم بن الخثعمي
ومحمد بن ابي حمزة الكوفي
ومحمد بن ابي زيد الاماء
ومحمد بن ابي سارة الاماء
ومحمد بن ابي السجاد الاماء
ومحمد بن ابي سلمة الشعبي
ومحمد بن ابي سليمان الكندي
ومحمد بن ابي السواد عمرو
ومحمد بن ابي عبد الله
ومحمد بن ابي عمارة الاماء
ومحمد بن ابي عمر الطبيب
ومحمد بن ابي محمد الاعلم
ومحمد بن ابي يوسف المصري
ومحمد بن ابي الجهال الازدي
ومحمد بن ابي هلال الكوفي
ومحمد بن احمد بن ابرهيم
ومحمد بن احمد بن الحسين
ومحمد بن احمد بن خاقان
ومحمد بن احمد بن رجاء البجلي
ومحمد بن احمر البجلي ابو عمار
ومحمد بن اسحق بن خليد
ومحمد بن اسامة ابو عمار
ومحمد بن اسحق البرجمي
ومحمد بن اسحق الصدوي
ومحمد بن اسحق صاحب الشقاق
ومحمد بن اسد بن علي
ومحمد بن اسرائيل مولى بني هلال

ومحمد بن اسلم الطبري
ومحمد بن اسلم بن العلاء
ومحمد بن اسماعيل الازدي
ومحمد بن اسماعيل بن رجاء
ومحمد بن اسماعيل بن سعيد
ومحمد بن اسماعيل بن عبد الرحمن
ومحمد بن الاسود الثعلبي
ومحمد بن الاسود بن عمارة
ومحمد بن الاشرس الجعفي
ومحمد بن الاصبغ الهمداني
ومحمد بن اعين الكاتب
ومحمد بن بجيل الاماء
ومحمد بن بشر بن بشير الاسلمي
ومحمد بن بشير اخو علي فقيه
ومحمد بن بكر بن جناح ابو عبد الله
ومحمد بن بكر بن عبد الرحمن
ومحمد بن بكران بن عبد الله
ومحمد بن تمام وهو غير بن تمام
ومحمد بن ثابت ومحمد بن الجراح
ومحمد بن جعفر بن محمد بن عون
ومحمد بن جميل بن صالح الاسدي
ومحمد بن جميل بن عبد الله
ومحمد بن جنادة الازدي
ومحمد بن الحباب الجلاب
ومحمد بن حبيب البكري +
ومحمد بن حبيب الخثعمي الكوفي
ومحمد بن الحجاج الخثعمي
ومحمد بن الحجر بن زائدة
ومحمد بن حسان البكري
ومحمد بن حسان النهدي
ومحمد بن الحسن بن ابي سارة
ومحمد بن الحسن بن ابي يزيد
ومحمد بن الحسن البزاز الكوفي
ومحمد بن الحسن بن زياد العطار

ومحمد بن الحسن الضبي
ومحمد بن الحسن بن علي ابو المغيرة
ومحمد بن الحسن بن عمارة الكوفي
ومحمد بن الحسين بن ابي الخطاب
ومحمد بن الحسين بن اسفنجة
ومحمد بن الحسين الصائغ
ومحمد بن الحسين بن علي بن الحسين
ومحمد بن الحسين بن عمارة
ومحمد بن الحسين بن عبد الرحمن
ومحمد بن الحكم البكري
ومحمد بن حماد ابو الاشعث
ومحمد بن حماد بن زيد الحماني
ومحمد بن حماد بن عبد الرحمن
ومحمد بن حماد الطيالسي
ومحمد بن حمران مولى بني فهر
ومحمد بن حمزة بن ابيض
ومحمد بن حميد العبدي
ومحمد بن حميد المدني
ومحمد بن حنظلة الفيسي
ومحمد بن حيان البكري
ومحمد بن حيان الكندي
ومحمد بن خالد الاحمسي
ومحمد بن خالد الخزاعي
ومحمد بن خالد بن زياد الترمذي
ومحمد بن خالد السري
ومحمد بن خالد بن عبد الله
ومحمد الخزاز الكوفي
ومحمد بن الخليل بن اسد الفقعسي
ومحمد بن داود الانصاري
ومحمد بن داود البكري
ومحمد بن داود المصاحفي
ومحمد بن ذهل بن عمير
ومحمد بن رافع البجلي
ومحمد بن الربيع بن ابي صالح

ومحمد بن رفاعة الضبعي
ومحمد بن زكريا بن جندب
ومحمد بن زهير الثعلبي
ومحمد بن زياد الاشجعي
ومحمد بن زياد البجلي
ومحمد بن زياد الثعلبي
ومحمد بن زياد السجاد
ومحمد بن زياد الهمداني
ومحمد بن زيد الثمالي
ومحمد بن زيد الطبري
ومحمد بن زيد بن عنان
ومحمد بن سالم ابو سهل
ومحمد بن سالم الازدي
ومحمد بن سالم بن افلح الاشل
ومحمد بن سالم بن شريح الخزا
ومحمد بن سالم بن عبد الحميد
ومحمد بن سالم بن عبد الرحمن
ومحمد بن سالم النهدي
ومحمد بن السائب بن بشر
ومحمد بن السائب بن عطية
ومحمد بن سعدان الكلابي
ومحمد بن سعيد بن الاسود
ومحمد بن سعيد العجلي
ومحمد بن سعيد بن عمارة
ومحمد بن سفيان الهمداني
ومحمد بن سلام البكري مولاهم
ومحمد بن سلامة العزفي
ومحمد بن سلامة القابضي
ومحمد بن سلمة بن ارتبيل
ومحمد بن سلمة البناني
ومحمد بن سليم الازدي
ومحمد بن سليمان الاسدي

ومحمد بن سليمان الاصبهاني
ومحمد بن سليمان الجعفي
ومحمد بن سليمان العنزي
ومحمد بن سماعة البكري
ومحمد بن سوادة الازدي
ومحمد بن سويد الاسدي
ومحمد بن سهل الاسدي
ومحمد بن سهل المزني الكوفي
ومحمد بن سهل بن البسع
ومحمد بن سهيل الطاقي
ومحمد بن شبيب النهدي
ومحمد بن شهاب الجرشي ثعلبة
ومحمد بن شهاب بن زيد
ومحمد بن شهاب بن محلا
ومحمد بن صابر الازدي
ومحمد بن صالح بن مسعود
ومحمد بن الصباح الكوفي
ومحمد بن الصلت القرشي
ومحمد بن صبيح الاماني كوفي
ومحمد بن ضبارة بن مالك
ومحمد بن ضمرة بن مالك
ومحمد بن طارق الطاقي
ومحمد بن طلحة بن مصرف كوفي
ومحمد بن طلحة بن عمارة
ومحمد بن ظهير ابو عمارة الازدي
ومحمد بن عابد الازدي
ومحمد بن عباد بن عمرو الثقفي
ومحمد بن عبادة بن اجروق
ومحمد بن عبد بن خالد الاسدي
ومحمد بن عبد الرحمن البزاز
ومحمد بن عبد الرحمن العزفي
ومحمد بن عبد السلام الكوفي
ومحمد بن عبد الله الاعلم

ومحمد بن عبد الله الجملي
ومحمد بن عبد الله الحلبي
ومحمد بن عبد الله السجاد
ومحمد بن عبد الله بن سعيد
ومحمد بن عبد الله بن سوادة
ومحمد بن عبد الله بن عبد الرحمن
ومحمد بن عبد الله المزادي
ومحمد بن عبد الله بن ضليح
ومحمد بن عبد الملك الطاقي
ومحمد بن عبد الواحد البكري
ومحمد بن عبيد بن صاعد
ومحمد بن عبيد الحذاء الكوفي
ومحمد بن عبيد بن مدرك الطائي
ومحمد بن عبيد الله بن ابي اوفى
ومحمد بن عبيد الله بن مروان
ومحمد بن عبيدة الحذاء
ومحمد بن عبيدة الغزاري
ومحمد بن عتبة السراج الكوفي
ومحمد بن عثمان بن زيد
ومحمد بن عثيم الكوفي اماني
ومحمد بن عجلان الاماني
ومحمد بن عصام الاغاطي
ومحمد بن عطية اخو الحر
ومحمد بن عقبة مولى ابي جعفر
ومحمد بن علي بن حبان الجعفي
ومحمد بن علي بن الربيع السلمي
ومحمد بن علي بن عمر ابو المليح
ومحمد بن علي بن النعمان بن ابي الرافع
ومحمد بن عمار بن ياسر المخزومي
ومحمد بن عمرو الراشدي
ومحمد بن عمرو بن المهاجر الخزرجي
ومحمد بن عمر بن سويد الجملي
ومحمد بن عمر العطار الكوفي

ومحمد بن عمران البجلي الكوفي
ومحمد بن عمران الهاشمي
ومحمد بن عمير بن ابي العريف
ومحمد بن عوام الخلقاني
ومحمد بن عياش بن عروة العامري
ومحمد بن عياض الناعطي
ومحمد بن عيسى بن محمد الكوفي
ومحمد بن غالب بن عثمان الهلالي
ومحمد بن غالب بن الهذيل
ومحمد بن غورك الكوفي نسبة
ومحمد بن الفرات بن الاعنف الجعفي
ومحمد بن الفرج الكوفي الامامي
ومحمد بن فضالة البكري
ومحمد بن الفضل الازدي
ومحمد بن الفضل بن يزيد الثمالي
ومحمد بن فليح الشيباني
ومحمد بن القيض بن المختار
ومحمد بن قابوس الخزاز الكوفي
ومحمد بن القاسم الاسدي
ومحمد بن القاسم بن زكريا الحارثي
ومحمد بن قرعة الكوفي
ومحمد بن قيس ابو عبد الله
ومحمد بن قيس ابو نصر الاسدي
ومحمد بن قيس ابو قدامة الاسدي
ومحمد بن كثير الجعفري الكلابي
ومحمد بن كثير الصيرفي الامامي
ومحمد بن كعب النهدي
ومحمد بن كردوس بياع السابري
ومحمد بن اللبيب بن عبد الرحمن
ومحمد بن الليث الصدافي
ومحمد بن ماورد التميمي العربي

ومحمد بن مالك بن عطية
ومحمد بن المثنى بن القاسم
ومحمد بن مجيب الصائغ
ومحمد بن محمد بن احمد بن اسحق
ومحمد بن محمد بن الاشعث
ومحمد بن محمد بن الحسن بن هرون
ومحمد بن محمد بن داود ابو عمر
ومحمد بن محمد بن رباط الامامي
ومحمد بن مدرك الضبعي الامامي
ومحمد بن مدرك الهمداني
ومحمد بن مروان الذهلي البصري
ومحمد بن مرة الكوفي امامي
ومحمد بن مسافر البكري
ومحمد بن مساور التميمي الكوفي
ومحمد بن مستور الهمداني
ومحمد بن مسعود الطائي
ومحمد بن مسلم بن رباح ابو جعفر
ومحمد بن مسلم العبدي
ومحمد بن مسلمة الامامي
ومحمد بن المشعل الهمداني
ومحمد بن مصبح بن الصباح
ومحمد بن المضارب الكوفي
ومحمد بن معاذ بن عمران البجلي
ومحمد بن مقلاص الاسدي
ومحمد بن منصور الطائي
ومحمد بن منصور بن يونس
ومحمد بن موسى ابو جعفر
ومحمد بن موسى الكندي
ومحمد بن ميسر بن عبد العزيز
ومحمد بن ميسر الكندي
ومحمد بن ميمون الخشعمي الكوفي
ومحمد بن ميمون الكندي
ومحمد بن نافع الحميري كوفي

ومحمد بن نصير بن عبد الرحمن
ومحمد بن النعمان الازدي
ومحمد بن النعمان الحضرمي
ومحمد بن نعيم الصحاف
ومحمد بن نوفل بن عايذ
ومحمد بن واصل بن سليم
ومحمد بن وائل العنزي
ومحمد بن الوراق الكوفي
ومحمد بن الورد المنقري
ومحمد بن الوليد البجلي
ومحمد بن الوليد بن عمارة
ومحمد بن الوليد بن الوليد
ومحمد بن هاشم القرشي مولاهم
ومحمد بن هاف ابو عبد الملك
ومحمد بن الهذيل الطائي
ومحمد بن هلال الهمداني
ومحمد بن همام التميمي
ومحمد بن همام العبدي
ومحمد بن ياسر الكوفي
ومحمد بن ياسين بن عمارة
ومحمد بن يحيى الاحمري الكوفي
ومحمد بن يحيى الخزاز الامامي
ومحمد بن يحيى بن سليمان
ومحمد بن يحيى الكندي
ومحمد بن يحيى المعبشي
ومحمد بن يزيد بن ابي زياد
ومحمد بن يزيد العطار
ومحمد بن يزيد بن عمر الثقفي
ومحمد بن اليسع بن عبد الله
ومحمد بن يعقوب البجلي
ومحمد بن اليمان البكري
ومحمد بن يونس الكوفي

والمختار بن عمارة الطائفي
والمختار بن المنيع المثقف
ومخلد بن ابي خلاد المقرئ
ومخلد بن عبد الله الكوفي
ومخنف بن سليم الازدي
ومدرك بن ابي الهزهاز
ومدرك بن عمار الطائفي
ومراد بن خارجة الانصاري
والمرزبان بن خالد الكوفي
والمرزبان بن مسعود الكندي
ومروان بن اسد الكوفي
ومروان بن مسلم الكوفي
ومروان بن معوية الفزاري
ومرة بن عصمة الطائفي
ومزيد بن زياد الكاهلي
ومزيد بن مهلهل البكري
والمستهل بن عبد الله
ومستغفر بن عبد الرحمن
والمستنير بن عمرو الحنفي
والمستنير بن يزيد الجعفي
والمستهل بن عطاء الكوفي
ومسروق بن الاجدع الكوفي
ومسروق بن الحمد الكوفي
ومسروق بن موسى الاماني
ومسعدة بن الربيع الكوفي
ومسعدة بن عمرو الازدي
ومسعدة بن قرطة الكوفي
ومسعود بن اسباط الكوفي
ومسعود بن سعد ابو سعد
ومسكين بن عبد الله الشامي
ومسلم بن جعفر الحلي
ومسلم بن زياد الكوفي
ومسلم بن يسنم الكوفي

ومسلم بن سعيد البصري
ومسلم بن سوادة الهمداني
ومسلم بن صدقة الازدي
ومسلة بن سعيد العبدي
ومسيم بن عبد الملك الهمداني
ومشعل بن سلام القيسي
ومصعب بن وردان الازدي
ومصقلة بن اسمعيل الجعفي
ومطر بن ارقم الحنفي الكوفي
ومطر بن سيار ابو سهل الكوفي
ومطر بن كامل الحذاء الكوفي
ومعاذ بن الاسود بن قيس
ومعاذ بن عائذ العكلي
ومعاذ بن كثير الكناني الكوفي
ومعاذ بن مسلم الهراء الانصاري
ومعاوية بن سعيد الكندي
ومعاوية بن العلاء العجلي
ومعاوية بن عمار بن ابي معوية
ومعاوية بن مسلمة المزني
ومعاوية بن مسلمة بن شريح
ومعاوية بن وهب الهمداني
ومعروف بن زياد الشيباني
ومعلى بن اسامة الازدي
ومعلى بن زيد الكوفي
ومعلى بن شداد البكري
ومعلى بن عمد الله ابو المفضل
ومعلى بن عطاء الحارثي
ومعلى بن موسى الكندي
ومعلى بن هلال ابو سويد
ومعمر بن رشيد الاماني
ومعمر بن زائدة قائد الاعشى
ومعمر بن عطاء بن وثيمة

ومعمر بن عطية النقيبي
ومغيرة بن عمارة الجعفي الكوفي
ومغيرة بن عيسى الكوفي
ومغيرة المهاجر مولى الانصاري
ومغيرة بن يحيى بن سالم العجلي
والمغيرة بن الاسود المخزومي
والمغيرة بن توبة المخزومي
والمغيرة بن عطية الكوفي
والمفضل بن زياد الخياط
والمفضل بن سعيد الفزاري
والمفضل بن سويد الاجري
والمفضل بن عامر اللبثي
والمفضل بن عمارة الضبي
والمفضل بن عمر ابو عبد الله
والمفضل بن غياث القرشي
والمفضل بن مالك الاماني
والمفضل بن محمد الضبي البصري
والمفضل بن مهلهل القيسي
والمفضل بن يزيد الكوفي
ومقرن بن سويد بن نجيح
ومقرن بن صالح الهمداني
ومقرن بن عبد الرحمن الكوفي
ومنخل بن جميل الاماني الكوفي
ومندل بن علي الكوفي
ومندل بن الاماني الكوفي
والمنذر بن الصباح النباتي
والمنذر منصور بن ابي الاسود
والمنصور بن دينار الاسدي
والمنصور بن الوليد الصيقل
والمنصور بن يونس ابو يحيى
ومنقذ بن الصباح الكوفي

في اسماء رواة الصادق عليه السلام من اهل الكوفة

والمنهال بن عمرو الاسدي
والمنهال بن المقلاص الخياط
والمنهال بن المهلب الزيتي
ومورع بن سويد الاسدي
وموسى بن ابي حبيب الاماني
وموسى بن ابي الخير المدائني
وموسى بن ابي موسى الكوفي
وموسى بن بويد الاماني
وموسى بن بكر الواسطي
وموسى بن سابق الكوفي
وموسى بن سالم الاسدي
وموسى بن سعد الخياط
وموسى بن سلم الكوفي
وموسى بن سليمان الازدي
وموسى بن صالح الحداني
وموسى بن عطية الازدي
وموسى بن العلاء الكوفي
وموسى بن عمارة الجعفي
وموسى بن عمر بن بزيع ثقة
وموسى بن مطيع القرشي
وموسى بن هشيط الخثعمي
وموسى بن مضير الواسطي
وموسى بن هلال الضبعي
وموفق بن ابي المستند الثقفي
والمهاجر بن هلال الازدي
والمهاجر بن كثير الاسدي
والمهنى بن صالح الباقي
ومهران بن زيد الكلبي الكوفي
ومهزم بن ابي بردة الاسدي
ومهند بن سويد الاسدي
ومهون الباني الاماني

وناصح البقال الكوفي
ونجم بن حطيم ابو علي الكوفي
ونجيح بن مسلم الكوفي
ونشيط بن صالح بن لفافة
ونضر بن عبد الرحمن ابو الوليد
ونضر بن عبد الرحمن الباوردي
ونضر بن فضالة الاسدي
ونضر بن كثير الاسدي الاماني
ونضر بن مزاحم المنقري
ونضر بن ابي الاشعث ابو الوليد
ونضر بن نضير الرواسي
والنضر بن الربيع بن سعد
والنضر بن سويد الصيرفي
والنضر بن عمرو بن بحيتة
والنضر بن قرواش الخزاعي
والنضر بن مطهر الوابشي
والنضر بن الوضاح الخزاعي
ونضير بن سالم الكناسي
والنعمان بن ثابت ابو حنيفة
والنعمان بن عمار البجلي
والنعمان بن عمرو الجعفي
ونعيم بن مبشر ابو عمرو النهدي
ونوح بن الحكم ابو البقطاء
ونوح بن دراج النخعي مولاهم
ونوح بن المختار النخعي
وورد بن زيد الاسدي
والوليد بن السباط الكوفي
والوليد بن اسحاق الكوفي
والوليد بن اسماء الكندي
والوليد بن الحارث الوليد بن صبيح

والوليد بن عبد العزيز [illegible]
والوليد بن العلاء والوليد بن [illegible]
والوليد بن الوليد الكوفي
والوليد بن هشام الجعلي
ووهب بن عبد الرحمن
وهرون بن حمزة الغنوي
وهرون بن خارجة الانصاري
وهرون بن زياد الخثعمي
وهرون بن سعد البجلي
وهرون بن سليمان الجعفي
وهرون بن صالح الحذاء
وهرون بن عمير النخعي
وهاشم بن سعيد الجعفي
وهاشم بن المشمش الكوفي
وهاشم بن المنذر الصيداني
وهاف بن ابي حية الجعفي
وهذيل بن صدقة الاسدي
وهزيم بن حزيم الكوفي
وهزيم بن سفيان البجلي
وهشام بن البريد الاسدي
وهشام بن الحكم ابو محمد
وهشام بن صدقة الاسدي
وهشام بن عبد الملك
وهشام بن عمارة المزني
وهشام بن الوليد العنزي
وهلال بن مقلاص الصيرفي
وهيثم بن ابي مسروق
وهيثم بن حبيب الصيرفي
وهيثم بن عبد الجبار الطائي
وهيثم بن عبد الله البرقي

[illegible]

القبور الواقعة بين هاشم في الكوفة قبر ابراهيم الغمر بقرب مسجد السهلة وابراهيم الاحر العين ١
المدفون بباخرى من اطراف الكوفة وقبر احمد بن ريشة قيل المدفون بالغرى وقبر احمد بن زيد بن
واحمد بن الحسين واسماعيل بن ابراهيم والحسن المثلث والحسين بن محمد بن
والحسين الفدان وزيد بن الحسين وعبد الله وعبيد الله الاصغر الحسنى وقبر عيسى
ابن زيد بن موم الاشبال مقبر على ثلاثة اميال بالشنافيه وقبر عبيد الله بن موسى الكاظم ع
وقبر العباس بن الحسن المثلث وقبر عيسى بن اسمعيل بن جعفر بن ولد جعفر بن ابيطالب
وقبر على السيد بن الحسن المثلث بالهاشمية وقبر على ابن محمد بن عبد الله المحض بالهاشمية
وقبر على بن محمد الاكبر الجواني بن عبيد الله الاعرج له مشهد عامر بالكندة وقيل هو قبر على ابن
ابرهيم بن محمد بن الحسن بن محمد الجواني بن عبيد الله الاعرج وقيل قبر على الامير بن محمد البطحاني
وقبر على كبله بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد وقبر عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد
وقبر القاسم بن العباس بن الكاظم ع بالشوشى ولكن الاصح هو قبر قاسم بن موسى الكاظم ع
وقبر القاسم بن على الامير بن محمد البطحانى وقبر محمد بن ابرهيم طباطبا وقبر محمد الصوفى بن يحيى
العلوى من ولد عمر الاطرف دفن فى مقابر مسجد السهلة وقبر محمد الادرع بن عبيد الله
ابن عبد الله بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنى بالكناسة وقبر محمد بن منصور الحسينى
وقبر محمد بن الحسين بن القاسم الحسينى وقبر محمد بن زيد بن الحسين بن عيسى الحسينى
وقبر محمد بن زيد بن الحسين بن عيسى موم الاشبال وقبر محمد بن جعفر بن محمد بن زيد الشهيد
وقبر موسى بن اسمعيل بن جعفر بن ابرهيم بن محمد بن على بن عبد الله بن جعفر الطيار
وقبر موسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد وقبر يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد
وقبر يحيى بن عبد الله بن محمد بن عمر الاطرف بقرب مسجد السهلة وقبر يحيى بن يحيى بن الحسين
ابن زيد الشهيد وقبر يحيى لعام مسجد الكوفة بن الحسين بن على بن ولد زيد الشهيد
وقبر يحيى العالم بن الحسين الحسينى وقبر يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن احمد الحسينى
وقبرهم وهم جماعة كثيرة بالكوفة واطرافه كما ذكره فى تاريخ الكوفة ص٤٥ الى ص٥٠ ولكن
فيه ما فيه فى اسمائهم وانسابهم وحل قبورهم وهو يظهر بالتتبع والرجوع الى كتب
الانساب والتواريخ المعتبرة كما يظهر فى بحر الانساب وعمدة الطالب وغيرهما وفيه قبور
اعنى بالنجف قبر ابرهيم ونوح وقبور ثلثماة بنى وسبعين نبيا وثلثماة سبعة وصى منهم امير المومنين ع ومحاصل
وقبر زيد الشهيد ابن على بن الحسين بالكناسة يزار ويترك به على يسار الداخل وحوله قبر زيد الذى نزل فى
شرقى قرية ذى الكفل بينها وبين الحلة وهو من اولاد الحسن واشتبه على من توهم بانه
هو شهد زيد الشهيد كما اشار اليه السيد مهدى القزوينى فى تاريخ الكوفة ص١٢٦ وعد ذلك الموضح
من الكناسة ايضا اشتباه لان الكناسة هى فى موضع العام او بالقرب منه فى انظار الناس
ومحاضرهم لما فيها من القرية بالفيلة والعباسية التى كانت بباب الكوفة الخارج الى الشام والمدائن وكربلا ومن
معسكر نزل على ما خرج الى صفين فعسكر الحسين لما خرج الى معسكر ابن زياد لما جهز الجيوش لحرب الحسين ع فناسب
ان يكون الصلب فى الموضع العام او بالقرب منهم علان لا يفوت الغرض المقصود من الارهاب والاهانة الغليظة

قال في مقدمة عمدة الطالب ص ٥٥ ذهب صاحب المبسوط انه رأى خطا على ما وصف بخطه ثم قال وقد كان بالمشهد الغري مصحفا في ثلاث مجلدات بخط على ما وصف بخطه بالغري ص ٥٥ وكان في آخره وكتب علي بن ابي طالب بيده ولكن قد فتش تاج الدين ابن معية فقال ان الذي كان في آخر ذلك المصحف علي ابن ابيطالب ولكن الياء مشبه بالواو في الخط الكوفي الذي كان يكتبه علياء وقال الفاضل المعاصر في الهامش ومنشأ الاشتباه هو ان كلا من الواو والياء يكتب بالخط الكوفي مربعا غير ان رأس الياء منفتح ورأس الواو منضم ولعله انطمست مربعة رأس الياء فاشتبهت بالواو وفقرأها الثاني واوا والله اعلم ثم قال في الملتقى وقد رأيت انا مصحفا بالمزار في مشهد عبيد الله بن علي بخط امير المؤمنين في مجلد واحد وفي آخره بعد تمام كتابة القرآن المجيد بسم الله الرحمن الرحيم كتبه علي بن ابيطالب ولكن الواو مشتبه بالياء في ذلك الخط كما حكاه لي من المصحف بالمشهد الغروي وفي تاريخ الكوفة ص ١٩٨ انموذج من الخط المصحف الكوفي



ترجمته بالعربية

بسم الله الرحمن الرحيم
الله لا اله الا هو الحي
القيوم لا تاخذه سنة
ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي
يشفع عنده الا باذنه
يعلم ما بين ايديهم وما
خلفهم ولا يحيطون
بشيء من علمه الا بما
شاء وسع كرسيه
السموات والارض ولا يؤوده
حفظهما وهو العلي العظيم
هو اية الكرسي العلي العظيم
لسم الله الرحمن الرحيم

ترجمته بالعربية

الله ولي التوفيق
الصلوة على محمد وآله
ثم قال وجدت هذه الكتابة
على احد مقابر المسلمين في الكوفة
غير انه لم تورخ كي يتضح لنا
عهدها على التحقيق وترى
على اليمين اية الكرسي مبتدأ فيها
بالبسملة وعلى اليسار التوحيد

للسه الله الرحمن
الرحيم قل هو الله
احد الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن
له كفوا احد كذا هذا
هو سورة التوحيد هذا
اقل جعفر بن محمد بن قبر جعفر بن محمد رحم الله وغفر له
وخذ بالله وعفر
له كذا الله على حمد
وصلى الله على محمد وعلى آل محمد
وعلى آل محمد

الله لا اله الا هو الحي
القيوم

ترجمته بالعربية الله ولي التوفيق

السالمون والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ترجمته بالعربية ... الرحمن الرحيم السابقون السابقون اولئك المقربون في جنات النعيم

[الكوكا] هى شجرة ويقال الكوكايين اوراقها بيضية الشكل اذا مضغ الانسان منها حفظ قواه وسمع باحتمال الجوع والعطش طول النهار والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨

[الكوكب] بفتح الكافين من الكواكب النجم فى السماء معروف له نور كما يأتى وقدمر هنا بعنوان الكواكب مفصلا ويطلق على معظم كل شىء وسيد القوم والبياض فى سواد العين والماء والسيف والحر، وكوكب الدم لقب زكريا بن يحيى الموصلى، و الكوكبى جماعة منهم اسحاق بن الحسن بن زيد الحسنى ، والحسين بن احمد بن محمد الحسينى ، ومحمد بن احمد ابى جعفر الحسينى ، وحفيده ابوالحسن احمد بن على بن محمد وغيرهم. (كوكبورى) هو صاحب طغرلبدا بوسعيد مظفر الدين حفيد بكتكين

[الكوكبية] اسم قرية وقوم منسوبون الى محمد بن محمد بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الكاظم

[كولومب] هو الرحالة الجغرافى المولود بايطاليا سنة ١٤٤٦ والمتوفى سنة ١٥٠٦ (كولومبيا) ولاية انجلترة (كوليرة) مرض وبائية ينشأ من الميكروبات صغيرة تدخل معدة الانسان من الماء الذى يشربه اوالطعام الذى يأكله والتخلص منها بالقى والاسهال والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص٢٣٦ .

[كوملاذ] بفتح الكاف والميم من قرى همذان ولقب رجل ينسب اليه صالح ابن احمد بن محمد الذى كان من ولد الاحنف بن قيس وكان ابوه من الحفاظ له كرامات

[كوم] بالفتح ثم السكون والكومة الرمل المجتمع وقرية بالنيل واسم مواضع واسم قبيلة النازلة بساحل البحر بتلمسان منها عبدالمؤمن بن على ابومحمد القيسى الكومى

[الكون] والفساد علم يبحث عن كيفية الامطار والثلوج والرعد والبرق وامثالها ووجودها فى بعض البلاد دون بعض وابعض الازمان دون آخر وسبب نفع بعضها دون الاخر الى غير ذلك والكائنات الموجودات والكينونية من الفرق الدينية زعموا ان الاصول ثلاثة النار والارض والماء و انما حدثت الموجودات من هذه الاصول دون الاصلين الذين اثبتهما الثنوية قالوا النار بطبعها خيرة نورانية ، و الماء ضدها فى الطبع فما رأيت من خير فى هذا العالم فمن النار، وماكان من شر فمن الماء والارض متوسطة - وهؤلاء يتعصبون للنار من انها علوية نورانية لطيفة لاوجود الا بها ولا بقاء

الابامدادها ؛ والماء يخالفها فى الطبع فيخالفها فى الفعل ، و الارض متوسطة بينهما - فيتركب العالم من هذه الاصول وعن على عليه السلام قال فى كلمات قصاره (١)

[كونوا] مع الدنيا تزاهاً ، ومع الاخرة ولاهاً (كونوا) قوماصيح بهم فانتبهوا ، وعلموا ان الدنيا ليست بدارهم فاستبدلوا (كونوا) ممن عرف فناء الدنيا فزهدفيها ، و علم بقاء الاخرة فعمل لها (كونوا) من ابناء الاخرة ، و لا تكونوا من ابناء الدنيا فان كل ولد سيلحق بامه يوم القيامة .

[كوهكمر] بالضم وفتح الكاف الثانية من قرى تبريز منها الحسين بن محمد بن

---

(١) ومن هنا راجع الى بقية ص١٣٧ (كن) فى الفتنة كأبن اللبون لاضرع فيحلب ولاظهر فيركب (كن) فى الدنيا ببدنك، وفى الاخرة بعقلك وعملك (كن) فى السراء عبداً شكوراً وفى الضراء عبداً صبورا (كن) فى الشدائد صبوراً، وفى الزلازل وقوراً (كن) فى الملاء وقوراً وفى الخلاء ذكوراً (كن) قنعاً تكن غنيا (كن) كالنخلة اذا اكلت اكلت طيباً واذا وضعت وضعت طيبا ، واذا وقعت على عود لم تكسره .

[كن] لعقلك سعفاً ولهواك مسوفا (كن) لما لاترجو اقرب منك لما لاترجو .

[كن] لمالاترجوارجى قرب منك مماترجوفان موسى خرج يقتبس صار نبياً (كن) للمظلوم عوناً وللظالم خصماً (كن) لمن قطعك مواصلا، ولمن سالمك مطيعاً ولمن سكت عن مسألتك مبتدءاً (كن) لنفسك مانعاً رادعاً ولثروتك عند الحفيظة واقماقامعا (كن) للود حافظا وان لم تجد محافظا (كن) لهواك غالباً وللنجاة طالبا (كن) ليناً من غير ضعف وشديداً من غير عنف (كن) متنزهاً تكن تقيا (كن) متصفا بالفضائل متبرءاً من الرذائل (كن) مشغولا بما انت عنه مسئولا كن مطيعاً لله بذكره آنسا تمثل فى حال توليك عنه اقباله عليك يدعوك الى عفوه (كن) مقدراً ولاتكن محتكراً يتغمدك بفضله .

(كن) منجزاً للوعد وفيا بالنذر (كن) ممن لايفرط به عنف ، ولايقعد به ضعف (كن) من الكريم على حذران اهنته ، ومن اللئيم ان اكرمته ، ومن الحليم ان احرجته (كن) مؤاخذا نفسك مغالبا سوء طبعك واياك ان تحمل ذنوبك على ربك (كن) موقنا تكن زكيا (كن) مؤمناً تقياً عفيفاً ورعا تكن زكيا (كن) وصى نفسك افعل فيما لك ما تحب ان يفعله فيه غيرك

الحسن الحسينى العالم المجتهد المتوفى سنة ١٢٩٩ كان من تلامذة الشيخ مرتضى الانصارى وتقرير بحثه لتلامذته حضر تحت منبره قرب اربعماة فاضل وابنه الحاج ميرزا الطفعلى امام الجمعة ذكره القمى ره فى القابه ج ٣ ص١٠٣ (كويت) بالضم ولاية واسعة مستقلة حكومتها وقعت بين الحجاز والعراق وخليج فارس لم اجد ذكرها فى البلدان.

[الكهال] بن عدى بن مالك بن زيد بن نبت بن حمير بن سبا بطن (جم) ج٧.

[الكهانة] بالكسر قيل المراد منه مناسبة الازواج البشرية مع الارواح المجردة اى الجن والشياطين والاستعلام بهم عن الاحوال الجزئية الحادثة فى العالم الكون و الفساد المخوصة بالمستقبل واكثر ما يكون فى العرب لكنهم كانوا محرومين بعد بعثة رسول الله ﷺ من الاطلاع على المغيبات ومحجوبين عنها بغلبة نور النبى ﷺ حتى وردفى بعض الاخبار انه لاكهانة بعد النبوة فلايجوز الان تصديق الكهنة والاصغاء اليهم بل هو من امارات الكفر لقوله ﷺ من اتى كاهنا فصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل الله على محمد ﷺ وقيل ان الكهانة على قسمين قسم يكون من خواص بعض النفوس فهو ليس بمكتسب وهو داخل فى علم العرافة ، وقسم يكون بالعزائم و دعوة الكواكب والاشتغال بهما وهو محرم وجب الاحتراز عن تحصيله و قيل الكهانة وظيفة الكاهن ومقامه وهى استخدام الجن فى معرفة الامور المغيبة-و قدكانت هذه الصناعة معرفة عند العرب وكان لكل كاهن منهم صاحب من الجن يحضر اليه فيخبره بما يريد. وليس هذا الاستخدام ببعيد عن العقل فان ما يحصل فى بعضهم من استحضار الارواح يسهل فهمه، واشهر الكهان سطيح الغسانى الذئبى كما مر فى ج١٨ ص٣٩ بعنوان الدجال ،وفى ج ١٩ ص١٤٣ ، وفى ج٢٤ ص١٤٧ وذكره الوجدى فى الدائرة ج٨ص ٢٢٥ ، وفى اخبار الزمان ص ٩٩ قال و (منهم) يمامة الزرقاء وهى صاحبة جوامها.

كانت كاهنة وكانت لها رأى من الجن وكان يفترع النساء قبل زواجهن وكانت عينها الواحدة اكبر من الاخرى واذا اغلقت الكبرى ابصرت بالصغرى على الفراسخ الكثيرة والامد البعيد. وقيل انها كانت ترى فلك القمر وتخبر عنه باشياء عجيبة الى آخر ما قالت (ثم) قال فى ص١٠١ لما ذكرنا الكهان وجب علينا ان نذكر كهنة مصر لانهم كانوا

اعظم الكهان قدراً واجلهم بالكهانة حذقا وعلماً وكان حكماء اليونانيين يصفونهم بذلك كان هؤلاء ينحون فى كهانتهم نحو الكواكب ويزعمون انها هى التى تفيض عليهم العلوم وتخبر بالغيوب وهى التى علمتهم اسرار الطبايع ودلتهم على العلوم المكتومة و عملوا الطلسمات المشهورة و النواميس الجليلة وولدوا لاشكال الناطقة و اولدوا الدلالات وصوروا الصور المتحركة وبنوا العالى من البينات وزبروا علومهم من الطب وفى الحجارة وانفردوا بعمل البرابى وعملوا من الطلاسم مانفوا به الاعداء و منعوها عن بلادهم وعجائبهم ظاهرة وحكمتهم واضحة وكانت فى مصر خمساً وثمانين كورة وكان فى كل كورة رئيس من الكهنة كما اشار اليهم فى القرآن (قالوا ارجه واخاه وابعث فى المدائن حاشرين ياتوك بكل سحار عليم) يريد هؤلاء الروساء كان الذى يتعبد منهم الكوكب من الكواكب السبعة المدبرة سبع سنين يسمونه ماهرا والذى يتعبد منهم للكواكب السبعة لكل واحد منهم سبع سنين فمن بلغ هذه المرتبة منهم سمى قاطرا اوناظرا وصار يجلس مع الملك ويصدر الملك عن رايه واذا رآه قام اجلالاله وكان زيهم ان يدخل كل يوم الى الملك ويجلس الى جانبه وتدخل الكهنة ومعهم اصحاب الصناعات فيقفون حذاء القاطر وكل واحد من الكهنة منفرد لكوكب يخدمه لايتعداه الى سواه و يسمى بعبد كوكب كذا و يسأل الاخر فى حذاقة حتى اذا عرف مستقر الكواكب قال للملك فينبغى ان يعمل الملك اليوم كذا و كذا ويأكل كذا و كذا ويجامع كذا فى وقت كذا وكذا ويقول له جميع ما يراه صلاحا والكاتب قائم بين يديه يكتب جميع ما يقول يلتفت الى اهل الصناعات فيقول انقش انت صورة كذا على حجر كذا ومتى رسم على اهل الصناعات فيخرجون الى دار الحكمة ويضعون ايديهم فى الاعمال التى يصلح عملها فى ذلك اليوم ويستعمل الملك جميع ما قاله القاطر يورخ جميع ماجرى من هذا وشبهه فى ذلك اليوم فى صحيفة وتطوى وتودع فى خزائن الملك فعلى ذلك جرت امورهم وقال فى اخبار الزمان ص١٠٣ كان الملك اذا حزبه امر يجمعهم بخارج مصر ويصطف لهم الناس بخارج المدينة ثم يقدمون ركبانا يتقدم بعضهم بعضا ويضرب بين ايديهم بطبل الاجتماع فيدخل كل واحد منهم باعجوبة (فمنهم) من يعلو وجهه نور مثل نور الشمس فلا يقدر احدهم النظر

اليه و(منهم) من يكون على يديه جوهر اخضر واحمر على ثوب من ذهب منسوج و(منهم) من يكون راكبا على اسد متوشحاً بحيات عظام و (منهم) من تكون عليه قبة من نور او جوهر فى صنوف من العجائب الكثيرة الا ان كل واحد انما يصنع ما يدل عليه كوكبه الذى يعبده فاذا دخلوا على الملك قالوا ارادنا الملك لامر كذا واضمر الملك كذا والصواب فيه كذا

وكان بمصر القديمة ملك كاهن يقال له عيقام وكان قبل الطوفان وقد رأى فى علمه كون الطوفان فامر الشياطين الذين تطيعه ان يبنوا له مكاناً خلف خط الاستواء بحيث لا يلحقه شىء من الافات وبنوا له القصر على سفح جبل القمر وفيه التماثيل من النحاس و هى خمسة و ثمانون تمثالا يخرج ماء النيل من خلوقها ولما عمل له ذلك القصر احب ان يراه قبل ان يسكنه فجلس فى قبة وحملته الشياطين على اعناقها اليه فلما رآه ورأى حكمة بنائه وزخرفة حيطانه ومافيها من النقوش وصور الافلاك وغير ذلك من العجائب و كانت المصابيح تسرج فيه وتنصب فيه موائد يوجد عليها من كل الاطعمة ولا يرون من يعملها وفى وسط القصر بركة من ماء جامد فاعجبه ما راى.

وفى ص١٠٤ قال (فمنهم) قونية الكاهنة وكانت تجلس على عرش من نار فاذا ما احتكم اليها الرجل وكان صادقا خاض النار حتى وصل اليها ولم تضره وكانت تتصور عليهم فى اشكال كثيرة من الصور اذا شائت ثم بنت لنفسها قصرا واحتجبت فيه عن الناس وجعلت حيطانه من نحاس مجوفة فلم يزالوا مستعملين ذلك الى ان خرب بخت نصر البلد (ومنهم) عرباق الملك قد تكهن بعد ابيه وعمل شجرة من صفر لها اغصان جديدة بخطاطيف حادة اذا تقرب الظالم الى الملك تقدمت اليه تلك الخطاطيف وتعلقت به وشبكت يديه ولم تفارقه حتى يحدث عن نفسه بالصدق ويعترف بظلمه ويخرج من ظلامة خصمه و(منهم) فيلمون وكان مع نوح عليه السلام و(منهم) شيمون وهو الذى كان يوقد النار ويتكلم عليها وتطلع منها صورة نارية وكانت الكهانة عندهم عمل المعجزات ولم يزل هذا كاهن الى وقت فرعون ملك مصر الذى كان الطوفان فى ايامه.

وفى ص١٣٦ قال ومع كل كاهن مصحف فيه عجائب وصنعته وعمله وسيرته وما عمل فى وقته وكانوا على مراتب المرتبة الاولى القاطرون اى العالمون الناظرون وهم الذين

تعبد الكواكب السبعة لكل كوكب سبع سنين والمرتبة الثانية لمن تعبد لستة والثالثة لمن تعبد لخمسة والرابعة لمن تعبد لاربعة والمرتبة الخامسة لمن تعبد لثلاثة والسادسة لمن تعبد الاثنين والسابعة لمن تعبد الواحد و كان يسمى ماهرا و لكل واحد من اصحاب المراتب السبعة اسم يعرف به .

و قال فى ص ١٠٦ خبر الكهان بعد الطوفان الى خراب مصر فكثير واول من تكهن بمصر بعد الطوفان ابن فيلمون كان قد ركب السفينة مع ابيه واخيه واخته وهم الذين خرجوا الى مصر وكانوا موحدين على نوح ولم يكن اسم الكهانة عندهم عيباً بل كان الكاهن كالحاكم الذى لا يعصى له امر واول من تحقق بالكهانة وتعبد الكواكب البورشير بن قفطويم بن ينصوبن حام بن نوح عليه السلام وكان ملكاً بعد ابيه و كان يجلس لهم فى اعلى السحاب بوجه فى صورة انسان عظيم و(منهم) بديرة الكاهنة فهى التى عملت اكثر الطلسمات والبرابى وكانت الكهانة فى اهلها و ولدها ياخذونها كابرا عن كابر و انها عملت طلسمات منعت الوحوش والطيهور ان تشرب من النيل ومات اكثرها عطشاً وارسل الله اليهم ملكا فصاح بها صيحة ارتجت لها الارض وتفتت جبالها وانها كانت تطير فى الهواء والملائكة تضربها باجنحتها الى ان سقطت فى البحر و(منهم) شؤن الاشمونى يقال له هرمس الاول فكان يخفى عن الانسان فلا يرونه وهو معهم وهو الذى بنى مناراً طوله ثمانون ذراعا وعلى رأسه قبة تتلون فى كل يوم لونا حتى تنقضى سبعة ايام وسبعة الوان ثم تعود الى اللون الاول و(منهم) مسوريد بن فيلمون الملك وكان قبل الطوفان بثلثماة سنة فراى فى منامه كان الارض قد انقلبت باهلها و لم يذكره لاحد وعلم انه سيحدث فى العالم امر عظيم فامر رؤساء الكهنة من جميع اعمال مصر فكانوا ماة و ثلاثين وحكى لهم جميع ما رآه فاعظموه واكبروه وتاولوه على امر عظيم يحدث فى العالم فاخبروه بامر الطوفان وبعده بالنار التى تحرق العالم فامر الملك ببناء الاحرام الذى تقدم ذكره فى الكاهن وياتى فى نوح عليه السلام انظر هناك .

وفى ص١١٦ س١٤ قال كان مصرام بن بقراوس ملك الاسد فى وقته وكان يركبه وصحبه الجنى الذى كان مع ابيه لما رأى من حرص على لزوم الهياكل والقيام بامر الكواكب

وامره ان يتحجب عن الناس والقى على وجهه من سحره نوراً شديداً لا يقدر احد على النظر اليه وادعاه الهاً واحتجب عن الناس ثلثين سنة.

[الكهرباء) بفتح اوله والراء كلمة من الدخيل صمغ شجرة اذا حك صار يجذب التبن ونحوه يتولد منها الضوء الشديد من احتكاك الرياح بعضها ببعض والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص٢١٥ (الكهف) بالفتح ثم السكون المغارة وبيت منقور فى الجبل واصحاب الكهف هم فتية من اشراف اهل الروم ارادهم ملكهم دقيانوس على الشرك فابوا وهربوا الى الكهف فقالوا (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيىء لنا من امرنا رشدا فضربنا على آذانهم) والتفصيل فى رسورة الكهف كما مر ذكرهم فى ج٥ ص٤٤ وفى ج١٨ ص ٢٦٩

[كهلان] بن سباء بن يشجب بن يعرب بن قحطان ابو قبيلة هم الازد وطى ومذحج، وهمدان وكندة، ومراد، وانمار، و التفصيل فى دائرة الوجدى ج ٥ ص ١٦، واخوته اشعر وحمير وعاملة وعمرو ومن ابنائه واحفاده قبائل الازد الغساسنة ملوك الشام وهم بنو عمر بن مازن، و(منهم) الاوس والخزرج اهل يثرب الذين سموا فى الاسلام بالانصار، و (منهم) قبائل طى فلما تفرقت القبائل اليمنية بسبب سيل العرم نزلت طى بنجد الحجاز و(منهم) جديلة، ونبهان، وبولان - وسلامان، وهنى ولبوان على قول، وسدوس، و(منهم) بنو عمرو بن سبا ولخم وبنو الدار والمناذرة، وملوك الحيرة وجذام، و(منهم) بنو اشعر بن سبا الاشعريون وذكره ابو الفداء فى تاريخه ص١٠٦.

(الكهل) بالفتح ثم السكون يطلق على من كان سنه بين الثلاثين والخمسين وكذا الكهولة (الكهمس) بفتح اوله و الميم بينهما هاء ساكنة الاسد و القبيح الوجه والناقة العظيمة السنام وابو حى من ربيعة، وكهمس بن الحسن التميمى كان من تابع التابعين هو هو غير العابد الشاعر، وغير الهلالى البصرى الصحابى وغير ابن المنهال السدوسى ابى عثمان اللؤلؤى وغير ابى كهمس الشيبانى الكوفى والهيثم والقاسم وغيرهم.

[الكهيل] الازدى قيل صحابى هو غير ابن عمارة الكوفى الشيبانى الامامى (جخ ق)

[الكيا] بالكسر و القصر فى اللغة العجمية الكبير القدر المقدم بين الناس

يطلق على ابى الحسن على بن محمد بن على الطبرى الشافعى الهراسى المتوفى سنة ٥٠٤ كما ذكره اليافعى فى مرآة الجنان ج٣ص ١٧٣ وفى (ضا) ط١ ص ٧١ س٩ ويحيى بن الحسين بن هارون الحسينى كما فى لسان الميزان ج ٦ ص ٢٤٨ وفى لب ط نجف ص٥٩ س٢ (الكيابكى) كمافى الروضات) ط١ ص ٥٩٢ س٨ اوالكتابكى كما فى (مل) هوالمنتهى بن ابى زيد الحسينى (الكيال) هوالبركات بن احمد، ونصرالله بن على ويوسف صاحب مرشد التاخر (عات) (الكيالى) هوعبدالقادر بن محمد صاحب الفيوضات الاحسانية وشعيب بن اسماعيل (الكيانية) جماعة من ملوك العجم الذين كان فى اول اسمائهم لفظة كى وهم سبعة كما يأتى منهم كى اردشير بن بهمن ملك ١١٢ سنة وكى بشتاسب ملك ١١٢ سنة ايضاً

[الكيدانى] هو لطف الله النسفى يعرف بالفاضل الكيدانى صاحب خلاصه الفقه وغيره وكيخسرو ملك ٦٠ سنة (الكيدرى) لم اجده فى اللغات والبلدان والموجود فيها الكدرى والكندير و الموجود فى (جم) ج٧ ص٢٨٤ كندر من قرى قزوين منها ابوغانم الحسين وعلى ابنا عيسى الكندرى وقرية بنيسابور قرب بيهق منها عميد الملك ابونصر محمد و زير طغرلبك اول ملوك السلجوقية .

[كيسان] ابوالحسن محمد بن احمد بن كيسان شاعر بيان ج٢ص ١٧١ هوغير ابى عروة صاحب شرطة المختار كما فى (كش) ط ١ ص٨٥ س٨، وغير ابن جرير الاموى ، وغير كيسان بن عبدالله الصحابى والدنافع ، وغير الفزارى ابى عمر والقصار، وغير ابن كليب ابى صادق الامامى التابعى، وغير ابن معروف ابى سليمان النحوى ،وغير ابى سعيد المقبرى وغير مولى الانصار، ومولى عتاب بن اسيد الصحابى وغير ابى نافع اليمانى .

[الكيسانية] منسوبون الى كيسان بن ابى عبيد المعروف بالمختار قال بعضهم ان اباه حمله ووضعو بين يدى على عليه السلام فجعل يمسح بيده على رأسه ويقول ياكيس ياكيس واعتقاد هذه الفرقة ان الامام بعد على عليه السلام ابنه محمد وفرقة يقولون الامام بعد الحسن والحسين عليهما السلام محمد بن الحنيفة وانه هوالمهدى الذى لايموت وقد غاب فى جبل الرضوى باليمن ويجتمعون ليالى الجمعة ويشتغلون بالعبادة كما اشار بذلك الصدوق ره فى كمال الدين ط١ ص٢٠ س٢ قال الحميرى:

فماذاق ابن خولة طعم موت ✡ ولا وارث له ارض عظاماً
الا ان الائمة من قريش ✡ ولاة الامر اربعة سواه
علي و الثلاثة من بنيه ✡ هم الاسباط ليس بهم خفاء
فسبط سبط ايمان و بر ✡ و سبط قد حوته كربلاء
وسبط لا يذوق الموت حتى ✡ يقود الخيل يقدمه اللواء
تغيب لا يرى عنهم زماناً ✡ برضوى عنده عسل وماء (الخ)

[الكيس] بالفتح وشد التحتانية قال النبي صلى الله عليه وآله هو من دان نفسه وعمل لما بعد الموت

[الكيسكي] بالكسر يحتمل هو المنقول من الكيس بالكسر لقب الحسن بن تاج الدين والحسين بن الحسن ، وشيروان شاه بن الحسن وعلي بن تاج الدين ، و محمد بن الحسين والمنتهى بن محمد بن تاج الدين (الكيش) معرب قيس جزيرة في وسط البحر من اعمال فارس منها اسماعيل بن مسلم العبدي.

[الكيف] بالفتح (١) عرض لا يقتضي لذاته قسمة ولا نسبة والقيد الاول احتراز

---

(١) قال علي عليه السلام في كلمات قصاره كيف يانس بالله من لا يستوحش من الخلق كيف يتخلص من عناء الحرص من لم يصدق، كيف يتمتع بالعبادة من لم يعنه التوفيق، كيف تبقى على حالتك والدهر في احالتك وكيف تصفو فكرك من يستديم الشبع كيف تنسى الموت وآثاره يذكرك كيف لا يوقظك آيات نقم الله وقد تورطت بمعاصيه مدارج سطواته يذكرك كيف يدعى حب الله من سكن قلبه حب الدنيا ، كيف يرضى بالقضاء من لم يصدق يقينه، كيف يزهد في الدنيا من لا يعرف قدر الاخرة ، وكيف يستطيع الاخلاص من بقلبه الهوى ، وكيف يستطيع صلاح نفسه من لا ينفع بالقليل، وكيف يستطيع الهدى من يغلبه الهوى، وكيف يستقيم قلب من لم يستقم دينه كيف يسلم من عذاب الله المتسرع الى اليمين الفاجرة والموت طالبه، وكيف يصبر على مباينة الاضداد من لم تعنه الحكمة وعن الشهوة من لم تعنه العصمة، كيف يصلح غيره من لم يصلح نفسه ، كيف يصل الى حقيقة الزهد من يمت شهوته ، كيف يضيع من الله كافله ، كيف يعدل في غيره من يظلم نفسه، كيف يعرف غيره من يجهل نفسه كيف للاخرة المشغول بالدنيا ← .

على الكم لاقتضائه القسمة بالذات و انما قلنا لذاته ليدخل فى الكيف والكيفيات المقتضية للقسمة للنسبة بواسطة اقتضاء محلهاذلك (اعلم)ان القدماء رسموا الكيف بانه هيئة قارة لاتقتضى قسمة ولانسبة لذاتها ، والمراد .بالقارة الثابتة والمقرون بانه عرض لايتوقف تصوره على تصورغيره . والكيفيات انواع اربعة(الاول) الكيفيات المحسوسة بالحواس الظاهرة وهى انفعاليّات والانفعالات و(الثانى)الكيفيات النفسانية وهى ملكات وحالات و(الثالث)الكيفيات المختصة كالتثليث والتربيع وغيرذلك والمنفصلة كالزوجية والفردية والتساوى والزيادة وغيرذلك و(الرابع)الكيفيات الاستعدادية وهى الضعف والقوة والكيفيات النفسانية قيل هى الكيفيات المختصة بذوات الانفس الحيوانية ، والكيفيات النفسانية خمسة انواع ـ الحياة (ثم) العلم (ثم) الارادة (ثم(القدرة(ثم) بقية الكيفيات النفسانية من اللذة والالم ـ وقال ابو البقاء فى كلياته كيف اسم مبنى على الفتح والدليل على انه اسم دخول حرف الجرعليه وانما بنى لانه شابه الحرف شبهاً معنوياً لان معناه الاستفهام ولهاصدر الكلام لايعمل فيه الاحرف الجر والمضاف، والكيفية قديراد بها مايقابل الكم والنسب وقديراد بها معنى الصفة والهيئة والعرض والكيفة اسم لمايجاب به عن السؤال واختصت بذوات الانفس (الخ)وقال الوجدى فى الدائرة ج٧ ص٤٥١ـ اما الكيف فى علم الطبيعى ان الاجسام السموية ليست موادها مشتركة بل هى مختلفة بالطبع كما ان صورها مختلفة ومادة الواحدة منها لايصلح ان يتصور بصورة الاخرى (الى ان قال) واما الكيفيات فالحرارة والبرودة فاعلتان فالحار هو الذى يغير جسماً بالتحليل والخلخلة بحيث يؤلم الحاس منه والبارد هو الذى يغير جسماً بالتقييد والتكثير بحيث يؤلم الحاس منه واما الكيفية فما يقبل منهما التنقص والتزيد والاشتداد كالتبيض والتسود فيوجد فيه الحركة

← كيف يغتر بسلامة جسم معرض للافات كيف يفرح بعمر تنقصه الساعات كيف يقدر على اعمال الرضى المتولة القلب بالدنيا كيف يكون من يفنى ببقائه ويقسم بصحته ويؤتى من مأمنه كيف يملك الورع من يملك الطمع وكيف ينجو من الله هاربة كيف ينصح غيره من يغش نفسه كيف ينفصل عن الباطل من لم يتصل بالحق كيف ينتفع بالنصيحة من يلتذذ بالفضيحة كيف يهتدى الضليل مع غفلة الدليل كيف يهدى غيره من يضل نفسه كيفية الفعل يدل على حسن العقل فاحسن الاختيار واكثر عليه الاستظهار.

[كيقبان] بن زاع بن ميسرة بن نذر بن منوچهر والد سياوش ملك ١٠٠ سنة .

[كيكاووس] بن دشمن زياد بن كيكاووس الديلمى الشهيد الطبرى امامى استاد (جب)

[كيكاووس] بن كيقباذ ملك ١٢٠ سنة بعد ابيه واخويه سياوش وكيوخى

[كى لهراسب] ملك ١٣٠ سنة كلهم من ملوك الفرس كما فى تاريخ ابى الفداء ص ٤١

[گيلان] بلاد معروفة بطبرستان و مازندران يعرف بجيلان كما مر فى ج ١٥ ص ١٨٣ خرج منها جماعة كثيرة من السادة واهل العلم منهم ابن ماكولا، وابو البركات كان اسمه محمد نجيب القادرى وابو الحسن على بن هشام ،وابو على كوشيار بن لبا ليروز، وابو منصور بابا بن جعفر الشافعى،واسماعيل بن محمد القادرى، وعبد القادر البغدادى امام فرقة القادرية،وعلى بن يحيى، وقطب الدين، ومحمد امين التونسى، ومحمد صالح المازندرانى،ومحمد بن محمد رفيع البيد ابادى،وآقا حسين الديلمى هو الشارح الصحيفة والميرزا القمى صاحب القوانين .

[الكيل] بالفتح آلة التى يكال بها الاجناس الحبوبات قيل ثلاثة امناء وثمن من وقيل ستة وثمانون مناً والكيلى هو ثابت بن منصور الحافظة المتوفى سنة ٥٢٨ .

[كيلو] من الموازين الفرنسية يساوى الف غرام او ٣٢٠ درهما والغرام هو وزن سنتى متر مكعب وكيلومتر هو مقياس فرنسى تقدر به الاطوال اطوله الف متر .

[الكيمياء] علم يعرف به طرق سلب الخواص من الجواهر المدنية وجلب خاصية جديدة اليها قال الصفدى فى شرح لامية العجم هذا اللفظة معربة من اللفظ العبرانى واصله كيم يه معناه انه من الله و ذكر الاختلاف فى شأنه بامتناعه عنهم فاختلف الاصحاب فى امكانه ومنع الاخرون و(اعلم) ان من المفترض علينا كتمان هذا العلم وتحريم اذاعته لغير المستحق من بنى نوعنا وان لا نكتمه عن اهله لان وضع الاشياء فى محالها من الامور الواجبة ولان فى اذاعته خراب العالم وفى كتمانه عن اهله تضييع لهم.

ولكن قد رأينا ان الحكمة صارت فى زماننا مهدمة البنيان لاسيما وطلبة هذا الزمان من اجهل الحيوان وقد اجتمعوا على المحال فانهم ما بين سوقة وباعة واصحاب دها وشعبذة ولا يدرون ما يقولون فاخذوا يتذاكرون الفقر ويذكرون ان الكيميا غنا الدهر ويأتون

على ذلك بزخارف الحكايات ومع ذلك لا يجتمع احدمنهم مع الاخر على رأى واحد ولا يدرون كيف الطلب مع ان حجر القوم لا يعد، وهذه المولدات الثلاث لكن جهالاتهم اوقعتهم فى الضلال البعيد ولتكن من اهل هذا العلم على حذر وقال الشاعر :

اعيا الفلاسفة الماضين فى الحقب ✡ ان يصنعوا ذهبا الا من الذهب

او يصنعوا فضة بيضاء خالصة ✡ الا من الفضة المعروفة النسب

قال الوجدى اول من نقل علم الكيمياء من اليونانية الى العربية خالد بن يزيد ابن معوية ثم جابر بن حيان ثم الكندى ثم ابو بكر الرازى وسواهم فاكتشفوا كثيرا من المركبات الكيمياوية وعرفوا اشياء جمة عن اسرار اتحادات عناصرها ولا شك ان كيماوى العرب هم الذين وضعوا اساس الكيمياء العصرية بما اكتشفوه فيها من الاجسام والمركبات وما احدثوة فى اساليبها من التحسين .

وسئل على عليه السلام هل الكيمياء تكون قال عليه السلام كان وهو كائن وسيكون فقيل من اى شىء هو فقال انه من زبيق الرجراج والاسرب والزاج والحديد المزعفر وزنجار الاخضر الحبور الا توقف على عبارهن - فقيل فهمنا لا يبلغ الى ذلك فقال اجعلوا البعض ارضاً والبعض ماءاً ، واقلجوا الارض بالماء وقدتم- فقيل زدنا ياعلى فقال لا زيادة عليه فان الحكماء القدماء ما زادوا عليه كيميا يتلاعب به الناس (ثم) قال واصحاب الكيمياء اكثر خطأ فقيل ما الصنعة فقال هى اخت النبوة وعصمة المروة والناس يتكلمون فيها بالظاهر وانى لا اعلم ظاهرها وباطنها وهى والله ماهى الاماء جامد وهواء راكد ونار جائلة وارض سائلة . وقيل وهو معروف عند الحكماء ويقولون الليميا والسيميا و الهيمياء والريمياء كما ذكره المجلسى ره فى البحار ط١ ج٩ ص ٤٦٥ س٢٣ والتفصيل فى كشف الظنون ط١ ج٢ ص٣٤١ وفى دائرة الوجدى ج٨ ص٢٥٣ ، وكيمياء الخواص تخليص القلب عن الكون باستئثار المكون ، وكيمياء السعادة تهذيب النفس و اجتناب الرذائل وتزكيتها عنها واكتساب الفضائل و كيمياء العوام استبدال المتاع الاخروى الباقى بالحطام الدنيوى الفانى (الكيوانى) هو احمد بن الحسين بن مصطفى الدمشقى، والحسين بن يحيى الشاعر الضرير المصرى .

[كيومرث] ويقال له گلشاه بن ياسان آجام خامس سلاطين العجم ويقال له ابو البشر ومن ولده سيامك ،وطهمورث، وجمشيد ،وفريدون،وهوشنگ ،ومنوچهر، وكيخسرو ،وزردشت،وآذر ساسان الاول و الثانى وكان مدت سلطنتهم ٦٠٢٤ سنة وخمسة اشهر كما ذكره فى الناسخ ط١ج١ص٤٨س٢٧.

[كيومرث] بن اميم بن لاود بن سام بن نوح عليه السلام جد الفرس واول من ملك منهم

﴿حرف اللام﴾

لنقل الصخر من قلل الجبال ✡ احب الىّ من منن الرجال
يقول الناس لى فى الكسب عار ✡ فقلت العار فى ذلّ السؤال

[اللام] احد حروف الهجاء واسم اوصفة من اوصاف الله عزوجل الذى لطيف بعباده يجيء لمعان كثيرة منها لام الاختصاص والاستحقاق ،والاستغراق، ولام الامر، والاستغاثة ولام التعجب والتمليك والجارة،والجازمة والتعليل والاعلام والجحود والجنس،والعهد ويجيء بمعنى الى، ومن ، وعن،وعلى ،وفى، والذى ،والابتداء، والجواب، والموصول والقسم والتاكيد، والاضافة والتعريف وغير ذلك .

قال ابو البقاء فى كلياته ص ٢٨٤ - اللام الهول الشديد من كل شيء يجيء للتعريف بالاتفاق،وقال سيبويه ان حرف التعريف هو اللام الساكنة فقط كما ان حرف التنكير هو النون الساكنة وزيدت الهمزة للابتداء،وقال الخليل ان حرف التعريف مجموع (ال) كهل ولذلك قيل يا الله بقطع الهمزة لانه جزء العوض من الحرف الاصلى وهذا ظاهر. وانما الخفاء فيما ذهب اليه سيبويه لكنه يقال انها اجتلبت للنطق بالساكن جرت منه مجرى الحركة فلما عوض عن حرف متحرك كان للهمزة مدخل فى ماء التعويض فجاز قطعها،وانما اختص القطع بالنداء لان الحرف فيه يشخص للتعويض فلا يلاحظ فيه شائبة تعريف حذرا من اجتماع ذاتى التعريف،واما فى غير النداء فيجرى الحرف على اصله وقال بعضهم والتعبير بال اولى من التعبير بالالف واللام اذ لا يقال فى هل الهاء واللام ولا فى قد القاف والدال،والتعبير باداة التعريف احسن من التعبير بال لشموله لال واللام على قول من يراها وحدها وقدمر الاشارة اليها فى ٥ص٢٧١ -وقد يركّب اللام مع شيء آخر او يضاف اليه كمامر و يأتى فى محالها

[اللالى] الدرر والنجوم من اللؤلؤة واللالى المخزونة اسم كتاب فى الختومات والادعية وغيره من الكتب المختلفة وفى سورة الواقعة (وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون) فى الصفا والنقاء واللؤلؤ كل شيء يخرجه الغواصون من اعماق البحار و كلما كان ماؤه اصفى وحجمه اعظم و شكله انظم كان اكثر اعتباراً واجل قيمة وهى من الاحجار الكريمة والتفصيل فى تذكرة الانطاكى ص٢٦١ كما يأتى فى اللؤلؤ.

[لا] مع الالف كلمة و ضعت للنفى والنهى بمعنى ليس فاذا دخلت على الاسم نفت متعلقه لاذاته لان الذات لاتنفى نحو قولك لارجل فى الدار اى لاوجود رجل فيها واذا دخلت على المستقبل عميت جميع الازمنة الا اذا خص بقيد نحو والله لااقوم، واذا دخلت على الماضى نحو والله لا قمت قلبت معناه الى الاستقبال و يجيء بمعنى لم كقوله تعالى (فلاصدق ولاصلى) اى لم يصدق وبعبارة اخرى تأتى على ثلاثة اوجه نافية و اربعة معان نافية للجنس فيكون اسمها مبنيا على الفتح اذا كان مفردا ويكون منصوبا اذا كان مضافا او شبيهاً بالمضاف لانحو رجل فى الدار ولا غلام رجل حاضر و ثانيا ان تعمل عمل ليس فترفع الاسم و تنصب الخبر وهى لنفى الواحد نحو لا رجل قائماً والتفصيل فى المنجد وكتب النحوية •

[لاادرى] الدراية العلم وفى مثل المعروف حادرى نصف العلم لان العلم انما هو ادرى ولا ادرى فاحدهما نصف الاخر وقيل لابى حنيفة لاادرى نصف العلم قال فليقل مرتين حتى يستكمل العلم كما ذكره الخطيب فى تاريخه ج١٣ ص٣٨٣ س٢ - وفى حديث غسل اليدين عند الوضوء بعد النوم لانه لايدرى اين باتت يده - قيل فى توجيهه كان اكثرهم يومئذ يستنجى بالاحجار فيقتصر عليها لاعواز الماء وقلته بارض الحجاز فاذا نام عرق منه محل الاستنجاء كان عندهم اذا اتى المضجع حل ازاره و نام معروراً فربما اصاب يده ذلك الموضع ولم يشعر به فامرهم ان لايغمسوها فى الاناء حتى فى الاناء حتى يغلسوها لاحتمال ورودها على النجاسة وهو امر ندبى وفيه حث على الاحتياط •

[لاادرية] فرقه من الفلاسفة يتوقفون فى الحكم على الاشياء ويكثرون من قول لاادرى لااشجع من بريء ولبيب ولااصاب لعجول •

[لا اله الا الله] كلمة الاخلاص عن الصادق عليه السلام قال من قالها مخلصاً دخل الجنة واخلاصه ان يحجزه عما حرم الله وهي ترد غضب الرب. وقيل في لا اله الا الله خاصيتان احداهما ان جميع حروفها جوفية ليس فيها شيء من الحروف الشفوية فليكن الاتيان بها خالص جوفه لا من الشفتين - و في كلام بعضهم لا تنطق بها الشفاء فلا يشعر بها جليس الذاكر فالاخلاص بها سهل عليه (الثاني) انه ليس فيها حرف معجم بل كلها مجردة عن النطق اشارة الى انها كلمة اخلاص تتضمن التجرد عن كل معبود سوى الله عزوجل،

وعن النبي صلى الله عليه وآله قال لا اله الا الله نصف الميزان والحمد لله يملاه وعن جبرئيل قال للنبي صلى الله عليه وآله طوبى لامتك من قالها وهي ثمن الجنة ومن قالها مأة مرة كان افضل الناس في ذلك اليوم عملا الا من زاد: و قال لقنوا موتاكم لا اله الا الله وغير ذلك من الاحاديث المذكورة في ثواب الاعمال للصدوق ره ومن قال (لا اله الا الله الملك الحق المبين) في كل يوم مأة مرة استقبل الغنى واستدبر الفقر وقرع باب الجنة واعاذه العزيز الجبار من الفقر وآنس وحشة قبره واستجلب الغنى وقوله تعالى.

[لا اله الا الله] حصني ومن دخل حصني امن من عذابي بشرطها وشروطها قال الرضا عليه السلام و انا من شروطها وفي تاريخ بغداد ج ١١ ص ٣٧٣ عن النبي صلى الله عليه وآله قال من قال لا اله الا الله و الله اكبر رافعاً صوته في سبيل الله كتب الله له بها رضوانه الاكبر ومن كتب الله له رضوانه الاكبر جمع الله بينه وبين ابراهيم ومحمد والمرسلين عليهم السلام:

وفي ج١٢ ص٣٦٢ س١٢ منه سئل عن النبي صلى الله عليه وآله عن تفسير لا حول ولا قوة الا بالله قال لا حول عن معصية الا بعصمة الله ولا قوة على طاعة الله الا بعون الله. وفي حديث آخر من ابتلى بحديث النفس يقول لا حول ولا قوة الا بالله روى الشيخ في المصباح في دعاء الفرج.

[لا اله الا الله] الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين او يقال (لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله ولا اله الا الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين) كما روى الخطيب في تاريخه ج٩ ص٣٥٦ س٢٠ عن النبي صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام الا اعلمك كلمات ان انت قلتهن وعليك مثل عدد الذر خطايا غفر الله لك.

[لااله الاالله] عزيمة الايمان، وفاتحة الاحسان، ومرضات الرحمن ومدحرة الشيطان ولا ايمان لغدور، ولاسوء ظن، ولاتأس على مافات ولاتأ من من البلاء فى امنك ورخائك ولابد معناه لافراق وفيه تاكيد اللصوق بين اسم لاوخبره والواو اذا وقع قبله للعطف، ولا تامن صديقك حتى تخبره ـ وكن من عدوك على اشد الحذر، لاتأمن امرأة على سر ولا تأمن مجالس الاشرار غوائل البلاء ولاتتخذن عدو صديقك فتعادى صديقك ولا تتكلمن اذا لم تجد لكلام موقعاً ولاتثقن بعهد من لادين له .

ولاتحدث بما تخاف تكذيبه ولا تخافوا ظلم ربكم ولكن تخافوا ظلم انفسكم ولا تخف الاذنبك ولاترج الاربك ولاتخل نفسك من فكرة تزيدك حكمة اوعبرة تفيدك عصمة و لا تخلو الارض من قائم لله بحجه اما ظاهراً مشهوراً و اما باطنا مغموراً لئلا تبطل حجج الله وبيناته ولاتدوم مع الغدر صحبة خليل ولا تذكروا الموتى بسوء فكفى بذلك اثماً ولاتردن السائل وان اسرف ولاترد السائل، وصن مروتك عن حرمانه ولاترفع من رفعته الدنيا ولاتستحى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه ولاتسرعن الى ارفع موضع فى المجلس فان الموضع الذى ترفع اليه خير من الموضع الذى تحت وعنه ولاتسرعن الى الغضب فيتسلط عليك بالعادة ولاتسرف فى شهوتك وغضبك فيزريك ولاتستشفين بغير القرآن فانه من كل داء شاف ولا تستصغرن عدواً و ان ضعف ولا تستصغرن حدثاً من قريش ، ولاصغيراً من الكتاب ، ولاصعلوكاً من الفرسان ، ولا تصادقن ذمياً ،ولاخصيا، ولامونثاً فلاثبات لموداتهم (نهج) ولا تشتغل بالرزق المضمون عن العمل المفروض ولاتصحب لمالق فيزين لك فعله ويودانك مثله ، ولاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه، ولاتصغرن عندك الراى الخطير اذااتاك به الرجل الحقير، ولا تضمن مالا تقدر على القيام به ، ولا تضيعن مالك فى غير معروف ،ولاتطأ ما تريد المرأة للخدمة ، ولاتضنن بكلمة بدرت من احد سوء وانت تجد لهافى الخير محتملا ، ولا تعدن ما تعجز عن الوفاء به ، ولاتعدن عدة لاتثق من نفسك بانجازها ولاتعن قوياعلى ضعيف ولا تفرج بماهوآت ، ولاتقولن ما تسؤك جوابه ، ولا تقاولن الامنصفاً ولا تنظر الذى قال انظر ما قال ولا تماسك فى البيع والشراء فى الاضحية والاكفان فما يضيع من عرضك ، ولا تصحب فى السفر غنياً فانك

ان ساويته فى الانفاق اضربك ، وان تفضل عليك استذلك لاتكن حلواً فتحسر ، ولا تكن رطباً فتعصر ، ولا يابساً فتكسر ولاتكن ممن يرجوا لاخرة بغير عمل ، ولا تكونوا لفضل الله عليكم حسّاداً ، ولا تمنحن ودك من لاوفاء له ، ولاتنال الصحة الا بالحمية ، ولاتنس نصيبك من الدنيا وصمتك وقوتك وفراغك ونشاتك ، ولاتوادوا . ولاتصاحبوا الجاهل ، ولاتؤثر دنيا على شرولاجود بمال ولاحسب لقرشى ولاعربى الا بتواضع ، ولاكرم الا بتقوى ولاعمل الا بنية ، ولاعبادة الا بتفقه ، ولاحلم كالتغافل ولاثناء مع الكبر ، ولاحياء لكذاب ولاخير فى الدنيا الا لرجلين رجل اذنب ذنوباً فهو يتداركها بالتوبة . ورجل يجاهد نفسه على طاعة الله تعالى ، ولاخير فى السكوت عن الحق كما انه لاخير فى القول بالباطل . ولاراحة لحسود ، ولارشد كالفكر ولاسودد مع الانتقام ، ولاشرف اعلى من الاسلام ، ولاشفاء لمن كتم طبيبه دائه ولاشفيع اعز من التوبة ولاشىء احسن من عقل وعقل مع علم وعلم مع حلم ، وحلم مع قدرة ولاشىء اعود على الانسان من حفظ اللسان ، وبذل الاحسان ولاشيمة كالحياء . ولا صحة مع نهم ، ولاصلوة الا بفاتحة الكتاب ولا لحاقن ولاحاقب ، ولاحازق والحاقن الذى به البول والحاقب الذى به الغائط ، والحازق الذى به ضغطه الخف ولا يرجو جوائز الامراء ولا صواب مع ترك المشورة ولاظفر مع البغى ولاظهير كالحلم ، ولاعبادة كالصمت ، ولاعدل انفع من رد الظالم ، ولا عيش لسىء الخلق ، ولاغناء للجاهل ، ولافضيلة كالحكم ؟ ولافقر للعاقل ولا فطنة مع بطنة ، ولاقحة كالبهت ولاقرائة الا بتدبر فيها ولاقناعة مع شره ولاقرين كحسن لخلق ولاكرامة للكاذب ولاكرم اعز من التقى ولالباس اجمل من الالقناعة ولامروة للكذوب ولا لمغتاب . ولامودة لحقود ولاندم لكثير الرفق .

ولا نصح كالتحذير ، ولا وحشة اوحش من العجب ولا وفاء للمرأة ، ولا ورع انفع من تجنب المحارم ، ولاهداية كالذكر ولا يبعّدن هواك علمك . ولا يترك الناس شيئاً من دنياهم لاصلاح اخرتهم الا عوضهم الله تعالى خيراً منه . ولا يترك الناس شيئاً من دينهم لاصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم ماهو انفع منه ولا يجمع المال الا الحرص والحريص شقى مذموم ولا يجتمع الصحة والنهم ، ولا يجتمع الجوع والمرض ؛ ولا يحمد حامد الا ربه ولا يحول الصدين الصدوق عن المودة ان جفى . ولا يحيق المكر السيىء الا باهله ولا يخلو النفس من امل حتى تدخل فى الاجل ولا يدرك الله تعالى العيون بمشاهدة العيان

لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان ،ولا يردع الجهول الا حد الحسام،ولا يرضى الحسود عمن يحسده الا بالموت او بزوال النعمة، ولا يروس من خلاعن الادب وصبا الى اللعب اولا يستقيم قضاء الحوائج الا بثلاثة بتصغيرها لتعظم وسترها لتظهر وتعجيلها لتهنأ ولا يصحب لابررا لانظرائهم ولا يصدر عن القلب السليم الا المعنى المستقيم ولا يصطنع اللئام الا امثالهم ولا يظعن مقيمها ولا يعادى اسيرها وتقصم كبولها ولا يعاب الرجل الرجل باخذ حقه وانما يعاب باخذما ليس له ولا يعمل من العمل بما فرض عليه ولا يغلبن غضبك حكمك ولا يقابل مسيء قط بافضل عن العفو عنه ولا يقاس بال محمد ﷺ من هذه الامة احد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه ابداً ولا يفوز بالجنة الا من حسنت سريرته وخلصت نيته ولا يقوم السفيه الامر الكلام ولا يكمل ايمان المؤمن حتى يعد الرخافتنة والبلاء نعمة ولا يكمل الشرف الا بالسخاء والتواضع ولا يكمل ايمان عبد حتى يحب من احبه الله ويبغض من ابغضه الله ولا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه في غيبته ونكبته ووفاته ولا يكون المومن الاحليما رحيما ولا يكون العالم عالما حتى لا يحسد من فوقه ولا يحتقر من دونه ولا ياخذ على علمه شيئاً من حطام الدنيا ولا يكون الكريم حقودا ولا يكون المؤمن حسودا ولا حقودا ولا بخيلا ولا يلم لائم الا نفسه ولا ينبغي للعاقل ان يقيم على الخوف اذا وجد الى الا من سبيلا ولا ينتقل الودود الوفي عن حفاظة وان اقضى ولا ينجع تدبير من لا يطاع ولا ينصح اللئيم احدا الا عن رغبة او رهبه فاذا زالت الرغبة و الرهبة عاد الى جوهره لا ينتصف من سفيه قط إلا بالحلم عنه ولا ينفع العدة اذا ما انقضت المدة ولا ينفع الايمان بغير التقوى ولا ينفع العمل للاخرة مع الرغبة في الدنيا ولا ديوان الاشرار الا اشباههم .

[لات] كلمتان لا النافيه او تاء التأنيث وتعمل عمل ليس لا اللات اسم صنم لاصخرة تعبده يقيف وتعطف عليه العزى (جم) س٧ ص٣١٠ .

[اللاتين] قطر قديم من ايطاليا الوسطى ممتد على طول بحر ولغتهم اوسع اللغات .

[لاچين] الذهبي حسام الدين الطرابلسي فاضل هو غير المنصوري ملك الترك.

[اللاجب] بن مالك البلوي صحابي شهد فتح مصر لا باس به ليس له رواية.

[اللاحق] بمعنى الادراك و(لاحق) بن الحسين يقال له ابن ابي الورد ابو عمر مات

سنة ٣٨٤ وهو غير ابن ضمرة الباهلي الصحابي. وغير ابن معدبن ذهل وابنه درواس، واللاحقي هو علي بن عثمان ومحمد بن عبدالله بن سالم بن لاحق.

[لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم] اعني لاحول لنا على معصية الله الا بعون الله ولاقوة لنا على طاعة الله الا بتوفيق الله كما عن الباقر عليه السلام وعن الصادق عليه السلام قال من قالها في كل يوم مأة مرة دفع الله بها عنه سبعين نوعا من البلاء ايسرها الهم ؛ وفي حديث آخر قال من قال بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم بعد صلاة الصبح والمغرب سبع مرات دفع عنه سبعين نوعاً من البلاء وعن النبي صلى الله عليه وآله قال ان آدم شكى الى الله حديث النفس فنزل له جبرئيل و قال قل لاحول ولاقوة الا بالله فقالها فذهب عنه الوسوسة والحزن كما في مجالس الصدوق ص٣٢٤ س١٨ وفي ص ٣٣٢ منه قال من الح عليه الفقر فليكثر قول لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم فانه كنز من كنوز الجنة وفيه شفاء من سبعين داء ادناها الهم وليس في الاقوال اعون على الاثقال من لا حول ولاقوة الا بالله العلي العظيم، ومن قالها اذا خرج من بيته بسم الله قال الملكان هديت فان قال لاحول ولاقوة الا بالله قالا وقيت فان قال توكلت على الله قالا كفيت ويقول الشيطان كيف لي لعبد هدي ووقي وكفي (اللاذقية) بكسر الذال المعجمة مدينة في ساحل بحر الشام من اعمال حمص وحلب منها ابو الحسن عبدالفتاح المولود سنة ١٢٥٨ واسعد بن محمد ابو الحسن المحدث ، وصالح بن الياس المتوفى سنة ١٨٨، ومحمد بن عبدالحميد ونصر الله بن محمد المتوفى سنة ٥٤٢ (جم) ج٧ ص ٣١٢ .

[اللاذن] هو جوهر صمغي لاتنجي وله فوائد كثيرة الجوفية ذكره الوجدي في الدائرة

[لارجان] بليدة بين الري وطبرستان على ثمانية عشر فرسخا منها محمد بن بندار

[لاردة] بكسر الراء مدينة بالاندلس منها ابو يحيى زكريا بن يحيى ومحمد عتيق اللادري (لار) لقب برهان الدين محمد الحسيني اليمني وجزيرة بسيراف منها ابان بن الهذيل (لار) بلد حار بكرمان وفارس اهلها من الشيعة ذكره الشرواني في البستان السياحة ص ٥١١ منها السيد محمد على العالم المعاصر ، والشيخ كاظم والشيخ محمد حسن بن محمد حسين كانوا من المعاصرين.

[لارز] من قرى طبرستان يحتمل اتحادها مع لارجان منها ابو جعفر محمد بن علي

[لارضاع] بعد فطام ولا وصال في صيام ولا صمت يوماً الى الليل ولا تعرب بعد الهجرة ولا هجرة بعد الفتح ولا طلاق قبل نكاح ولا عتق قبل ملك ولا يمين لولد مع والده ولا مملوك مع مولاه، ولا المرأة مع زوجها ولا نذر في معصية ولا يمين في قطعية وغير ذلك كما مر قبيل هذا رواه الصدوق ره في المجالس ص٢٢٧ عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

[لاركس] هو شجر كالصنوبر صمغه وعصارته تفر زمادة دبقة (اللارندى) هو محمود ابن احمد (لا ريب) الريب بالفتح الشك والظن والتهمة كما في قوله تعالى ذلك الكتاب لاريب فيه اى لاشك فيه (لاز) بالزاى من نواحى زوزن ونيسابور منها ابو الحسن بن ابى سهل اللازى فاضل شاعر (جم) (اللازم) الذى لاينفك انفكاكه عن ملزومه نوعان لازم الوجود و لازم الماهية الاول الفرد الموجود الخاص كالسواد للحبشى فانه لازم للفرد الخاص للانسان الخ) (لازورد) معدن بارمينية اجوده الصافى الشفاف الرزين الاصفر (لاسيما) كلمة سى بمعنى المثل وكلمة لاقد يحذف منها وكلمة ما اما موصوفة او كافة اوزائدة (لاشر) بن حمير اوابن جرثوم ابو ثعلبة الخشنى صحابى فى اسمه خلاف (به)

[لاشفاء] لمن كتم طبيبه ولاشيمة كالحياء، ولاصدق الا بوفاء ولاصحة مع النهم

[اللاضرورة] فى المنطق بمعنى الامكان المقول بالاشتراك اللفظى على اربعة معان (لافرق) بين البركة والزيادة ولا بين الجدال والمراء، والدين بالفتح والفرض.

[لاكن] بالتخفيف حرف عطف حذفت الفها خطا لا لفظاً يكتب هكذا لكن وكذا لكن بالتشديد وفتح النون للاستدراك (اللال كائى) هو هبة الله بن الحسن (اللام) على نوعين اسمى بمعنى الذى - وحرفى تدخلا على النكرة قد مر ذكرهما فى اول اللام

[لام] بن زياد الطائى اخو عدى بن حاتم لامه واخو ملحان هو غير لام بن عمرو بن طريف

[لامس] بكسر الميم من قرى المغرب منها أبو سليمان الاقطع وبالمعجمة من قرى فرغانة منها الحسين بن على (اللامغان) بفتح الميم من قرى غزنة منها القاضى عبد السلام البغدادى المتوفى سنة ٤٠٥.

[اللامى] هوراتينج ينتج من شجرو يقال صمغ اللامى له فوائد دائرة الوجدى ج٨ ص٢٧٧

[لامك] بفتح الميم ابن متوشلخ بن ادريس كان من اجداد النبى ﷺ ذكره فى كتاب النطق ص٩ س١٨ .

لاولالب لا ولالاشش مه است

للكطوكطلل شهوركوته است

توضيحه ان الشهور الشمسية ستة منها طويلة ، وستة منها قصيرة وشروع السنة من وقت تحويل الشمس الى برج الحمل، والشمس اذا كانت فى برج الحمل يكون ذلك الشهر احدى و ثلاثين واشير بكلمة لا بحساب الجمل فان اللام بحسابه ثلاثون والالف واحد وقس عليه البواقى ـ وارباب النجوم اخذوا المحرم ثلاثين يوماً (ثم) صفر(٢٩) يوماً (ثم) الربيع الاول (٣٠) يوماً وهكذا وان كنت فى ريب مما فصلناه فانظر الى هـذا الجدول وكن من الشاكرين .

البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبلة	ميزان	عقرب	قوس	جدى	دلو	حوت
ايام البروج	لا	لا	لب	لا	لا	لا	ل	ل	كط	كط	ل	ل
الشهور السنة	محرم	صفر	ربيع الاول	ربيع الاخر	جمادى الاولى	جمادى الثانية	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذى القعد	ذى الحجة
ايام الشهور	٣٠	٢٩	٣٠	٢٩	٣٠	٢٩	٣٠	٢٩	٣٠	٢٩	٣٠	٢٩

[لاوى] بن يعقوب عليه السلام روى الصدوق ره فى كمال الدين ط١ ص ٨٧ س ١ وفى ط ٢ ص ١٤٦ عن النبى صلى الله عليه وآله قال لما حضرت يوسف عليه السلام الوفاة جمع شيعته واهل بيته فحمدالله واثنى عليه (ثم) حدثهم بشدة تنالهم تقتل فيها الرجال وتشق بطون الحبالى وتذبح الاطفال حتى يظهر الله الحق فى القائم من ولد (لاوى) بن يعقوب وهو رجل اسمر طوال ونعته لهم بنعته فتمسكوا بذلك ووقعت الغيبة والشدة على بنى اسرائيل و هم منتظرون قيام القائم اربعمأة سنة حتى اذا بشروا بولادته ورأ واعلامات ظهوره واشتدت عليهم البلوى، وحمل عليهم بالخشب والحجازة ، وصلب الفقيه الذى كانوا يستريحون الى احاديثه فاستتر ، و راسلوه فقالوا كنا مع الشدة تستريح الى حديثك ـ فخرج بهم الى بعض الصحارى وجلس يحدثهم حديث القائم ونعته وقرب الامر ـ و كانت ليلة قمراء ـ فبيناهم كذلك حتى طلع عليهم موسى عليه السلام وكان ذلك الوقت حديث السن وقد خرج من دار فرعون يظهر النزهة فعدل عن موكبه واقبل اليهم وتحته بغلة وعليه طيلسان خز فلما رآه الفقيه عرفه بالنعت فقام اليه وانكب على قدميه فقبلها (ثم) قال الحمدلله الذى لم يمتنى حتى ارانيك فلما راى الشيعة ذلك علموا انه صاحبهم فاكبوا على الارض شكراً لله الحديث هو طويل ياتى فى موسى (لاهج) بكسر الهاء ناحية فى بلاد جيلان ويقال لاهيجان خرج منها عبدالرزاق بن على بن الحسين الفياض المتوفى سنة ١٠٥١ صاحب الشوارق والمشارق وگوهر مراد كان من اعاظم التلامذة الصدر الشيرازى وصهره وهو شقيق الفيض الكاشانى شكت زوجته الى ابيه وقالت ان الفياض التى لقبت به زوج اختى انما هو من صيغ المبالغة وتدل على مزيته على زوجى ـ فقال ابوها الصدر ـ لابل ان ما لقب به زوجك هو احسن منه لان ذلك عين الفيض ـ كما ذكره فى الروضات ط١ ص ٣٥٣ والى ذلك اشرنا فى ابنه الشيخ حسن فى ج١٦ ص ٦٣ وترجمته فى ج٢١ ص ١١٧ س ٥ توفى سنة ١٥١ ـ اشتباه من الكاتب المذكور فى الروضات ص ٣٥٣ س ١٩ وذكرنا فى ج٢٣ ص ١٦٤ فى جوابه الى الفيض بالفارسية وابنه الاخر محمد الشهير باللاهيجى وهو غير محمد باقر بن محمد تقى الذى كان من تلامذة المجلسى ، وغير محمد جعفر الحكيم كما مر بعنوان الجيلان .

[الاهروى] هو مسعود بن سعد (لاهز) بن قريط العباسى كان فى ايام ابى مسلم

الخراسانى (اللاهوت) الالوهية واصله لاه بمعنى اله زيدت فيه الواو والتاء مبالغة كجبروت وملكوت والناسوت المخلوق (اللاهوتى) النفرشى الطهرانى هو الميرزا مهدى الحسينى المولود سنة ١٢٧٩ له مؤلفات وهو العالم بالعقائد المتعلقة بالله تعالى ، واللاهوت علم يبحث عن العقائد الالهية (اللاهور) هو ابو القاسم بن الحسين المتوفى سنة ١٣٢٤ صاحب كتاب الابانة عن سبب مصاهرة بعض الصحابة و غيره هو غير عبد الغفور ، وغير عبدالله بن سعيد، وغير امام الدين .

(اللئيم) الدنى الاصل والشحيح النفس البخيل يجمع ويمنع ولا يشفع ولا ينفع .اقول

تنزه عن مصادقة اللئام ✡ و الم بالكرام بنى الكرام

واحذر مصاحبة اللئام فانهم (عن على عليه السلام) منعوك صفو ودادهم وتصنعوا

[اللباب] بالضم والتخفيف المختار الخالص من كل شيء وبالفتح الكلاء القليل ونبت ورقه كورق اللوبيا ينفع من قرحة المعى ويدمل الجراح ويفجر الدماميل وينفع زيته اوجاع الاذن قطوراً وعصارته تفيد من الصداع المزمن سعوطاً و يسوداذا اختضب به وغيرها المذكور فى دائرة لوجدى ج٨ ص ٢٧٩ .

[اللبابيدى] هو احمد البيروتى وهو غير احمد الدمشقى صاحب لطائف اللغة المتوفى سنة ١٣١٨ (اللبابى) هو ابو بكر الاندلسى، واللبادى هو محمد بن طاهر السمرقندى

[اللباس] بالكسر هو الثوب وما يلبس ولباس الكعبة والهودج ولباس التقوى هو الايمان والحياء وستر العورة وكل شيء يستر فهو لباس ومنه قوله تعالى وجعلنا الليل لباسا اى ستر يستر به و لباس الجوع و الخوف فالرجل لباس المراة و المراة لباسه والمصدر اللبس بالضم قولك لبست الثوب من باب تعب لبساً و الجمع الملابس وبالفتح من باب ضرب بمعنى الخلط و التخليط ولابسته بمعنى خالطه و اللبس بالضم اى اشكل والتبس الامر اشكل ذكره صاحب الوسائل فى كتاب الصلوة .

فى ابواب احكام الملابس ولو فى غير الصلوة باب١ استحباب التجمل وكراهة التباؤس

باب٢ استحباب اظهار النعمة وكون الانسان فى احسن زى قومه وكراهة كتم النعمة

وفيه عليه السلام حديث باب٣ استحباب اظهار الغنا وان لم يكن حاصلا اذا ظن فقره وفيه اربعة احاديث

باب ٤ استحباب تزين المسلم للمسلم وللغريب والاهل و الاصحاب و استحباب النظر فى المرآة باب ٥ كراهة مباشرة الرجل السرى الاشياء الدنية من الملابس وغيرها وحمل الشيء للعيال من السوق باب٦ استحباب لبس الثوب النقى النظيف وفيه اربعة احاديث كما ياتى فى باب٢٢ باب ٧ عدم كراهة لبس الثياب الفاخرة الثمينة اذا لم يؤد الى الشهرة بل استحبابه وكراهة الشهرة باب٨ استحباب لبس الثوب الحسن من خارج والخشن من خارج وكراهة العكس .

باب٩ جواز اتخاذ الثياب الكثيرة وعدم كونه اسرافاً وجواز اتخاذ ثلاثين قميصاً كما ياتى باب ١٠ كراهة التعرى من الثياب لغير ضرورة ليلا كان او نهاراً رجلا او امراة .

باب١١ استحباب اتخاذ السراويل وما اشبهه باب ١٢ كراهة الشهرة فى الملابس وغيرها باب ١٣ عدم جواز تشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء والكهول بالشباب.

باب ١٤ استحباب لبس البياض وكراهة ملابس العجم و اطعمتهم والسواد الاما استثنى كما ياتى فى باب ١٨ وعدم جواز ملابس اعداء الله وسلوك مسالكهم .

باب ١٥ استحباب لباس القطن كما ياتى فى باب ١٩. باب ١٦ استحباب لبس الكتان والصفيق باب١٧ كراهة لبس الاحمر المشبع والمزعفر والمعصفر الا للعرس والجلوس مع الاهل باب ١٨ جواز لبس الازرق وجواز لبس الدراعة السوداء والطيلسان الطرازى

باب ١٩ كراهة لبس الصوف والشعر الا من علة وفيه معارض جمل على نفى التحريم ووجود العلة والنسخ باب٢٠ جواز لبس الوشى من غير الحرير المحض على كراهية قال الشاعر .

بدراً اذا لبس البياض تخاله ✡ كالياسمين منضداً فى المجلس
واذا بدا فى صفرة فكأنه ✡ نسرين بستان كريم المغرس
واذا بدا فى صفرة مع خضرة ✡ شبهته فى الحسن طاقة نرجس

باب٢١ استحباب التواضع فى الملابس باب ٢٢ استحباب تقصير الثوب وحد طول القميص وعرضه واستحباب تنظيف الثياب كما ورد طول قميص الصادق عليه السلام عشرة اشبار وعرضه وبدنه ثلاثة اشبار وفى حديث اخر اسفل قميصه عشرة اشبار وعرضه ستة اشبار وان الثوب ان كان طويلا ينبغى تقصيره او رفعه وانه ينبغى كون القميص الى فوق الكعب والازار الى نصف

الساق واستحباب ترك اللباس الذى تنكره الناس باب٢٣ كراهة اسبال الثوب وتجاوزه الكعبين للرجل وعدم كراهته للمراة وتحريم الاختيال باب٢٤ كراهة حمل شيىء فى الكم وعدم تحريمه باب٢٥ استحباب قطع الرجل مازاد من اطراف الاصابع وماجاوز الكعبين من الثوب واستحباب الاقتصار على لبس الكرابيس باب٢٦ مايستحب ان يعمل عند الثوب الجديد من الصلوة والقرائة قال على عليه السلام اذا كسى الله المؤمن ثوباً جديداً فليتوضأ وليصل ركعتين يقرافيهما ام الكتاب وآية الكرسي وقل هو الله احد وانا انزلناه ثم ليحمد الله الذى ستر عورته وزينه فى الناس وليكثر من قول لاحول ولاقوة الا بالله فانه لا يعصى الله فيه وله بكل سلك فيه ملك يقدس له ويستغفر له ويترحم عليه وفى حديث اخر قال الصادق عليه السلام من اخذ الماء وادخل فى اناء جديد وقرء انا انزلناه٣٢ مرة ورش على الثوب الجديد اذا لبسه لم يزل ياكل فى سعة مابقى منه سلك وفى حديث اخر قال من قطع ثوباً جديداً وقرأ انا انزلناه فى ليلة القدر ستاً و ثلاثين مرة فاذا بلغ تنزل الملائكة اخرج شيئاً من الماء ورش بعضه على الثوب رشاً خفيفا ثم صلى فيه ركعتين ودعا به وحمد الله لم يزل ياكل فى سعة حتى يبلى ذلك الثوب

وقال فى دعائه ايضاً الحمد لله الذى رزقنى ما اتجمل به فى الناس واوارى به عورتى واصلى فيه لربى وفى حديث آخر كان الرضا عليه السلام يلبس ثيابه مما يلى بدنه فاذا لبس ثوبا جديدا دعا بقدح من ماء فقرء فيه انا انزلناه عشر مرات والتوحيد احد عشر مرة والجحد عشر مرات ثم نضحه على ذلك الثوب ثم قال من فعل هذا بثوبه قبل ان يلبسه لم يزل فى رغد من العيش مابقى منه سلك وكان على عليه السلام اذا لبس الثوب الجديد صلى فيه ركعتين ثم قال الحمد الله الذى رزقنى من الرياش ما اتجمل به فى الناس واؤدى فيه فريضتى واسترفيه عورتى

باب٢٧ استحباب تحميد الدعاء بالمأثور عند لبس الجديد قال عليه السلام لرجل اذا لبست ثوباً جديدا فقل اللهم اجعله ثوب يمن وتقى و بركة اللهم ارزقنى فيه حسن عبادتك وعملا بطاعتك واداء شكر نعمتك الحمد لله الذى كسانى ما اوارى به عورتى واتمجل به فى الناس وفى حديث آخر قال قل اللهم اجعله ثياب بركة اسعى فيها بمرضاتك واعمر فى

فيها مساجدك وقال قل اللهم البسنى لباس الايمان و زينى بالتقوى اللهم اجعل جديده ابليه فى طاعتك وطاعة رسولك وابدلنى بحلة من حلل الجنة ولا تجعلنى ابليه فى معصيتك ولا تبدلنى بحلة مقطعات النيران باب ٢٨ كراهة ابتذال ثوب الصون وعراقة فضل الاناء وطرح النوى يميناً وشمالا باب ٢٩ استحباب لبس الصوف الغليظ والخلق فى البيت لا بين الناس ورفع الثوب باب ٣٠ استحباب التعمم وكيفيته باب ٣١ ما يستحب من القلانس وما يكره منها واستحباب لبس البيضاء باب ٣٢ استحباب اتخاذ النعلين واستجادتها باب ٣١ كيفية النعل وذم النعل غير المعقب باب استحباب لبس النعل البيضاء والصفراء وكراهة النعل السوداء و غير ذلك من الابواب فى الخف والخاتم والتختم كما تقدم فى الخاتم وآدابه بعناوينها فانظر وقيل لقيت راهبا عليه سواد فقلت فيه قال ما يلبس العرب اذا مات لهم ميت قلت السواد قال فانا فى حداد الذنوب وقيل السودد مع السواد

[اللبان] بالضم و التخفيف و يقال له الكندر بالضم ايضاً كما مر فى ص١٣٢ وفى مكارم الاخلاق ط١ ص٩٨ عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال اطعموا نسائكم الحوامل اللبان فانه يزيد فى عقل الصبى ، وعن على عليه السلام قال مضغ اللبان يشد الاضراس وينفى البلغم ويقطع ريح الفم، وعن الصادق عليه السلام قال ما من بخور يصعد الى السماء الا اللبان وما من اهل بيت يبخر فيهم باللبان الا نفى عنهم عفاريت الجن ، و عن الرضا عليه السلام قال استكثروا من اللبان و استفوه وامضغوه ، و احبّ ذلك الىّ المضغ فانه ينزف بلغم المعدة، وينظفها ويشد العقل ويمرىء الطعام اطعموا حبالاكم فان يكن فى بطنهن غلام خرج زكى القلب عالماً شجاعاً ، وان يكن جارية حسن خلقها وخلقها وعظمت عجيزتها وحظيت عند زوجها (اللب) بالضم هو العقل المنور بنور القدس الصافى عن فتور الاوهان والتخيلات (لب) بن عبدالله الرصافى المتوفى سنة ٥٩٠ نحوى هو غير ابن عبدالوارث النحوى

[لبدرية) ابو السنابل صحابى هو غير لبدة بن عامر وغير ابن كعب وابن قيس الصحابيون

[لبدة] بفتح اوله والدال مدينة بين برقة وافريقية وطرابلس حولها آثار عجيبة

[لبطة] بن الفرزدق شاعر امامى كابيه واخيه حبطة وكلطة وابنه اعين (ضا) ص٥٢٢

[لبلة] بفتح اللامين كورة بالاندلس منها احمد بن تميم المتوفى سنة ٦٢٥

وجابر بن ابو مالك الشاعر المتوفى سنة ٢٩٩ وثابت بن محمد وغيرهم .

[لبنان] بالضم ثم السكون جبال ارفعها نحو ثلاثة آلاف متر مشهورة بجادة الهواء يقصدها الناس من مصر وغيرها عاصمتها بيت الدين ومن مدنها زوق مكايل وبها متاجر ومصانع مختلفة يسكنها نحو عشرة آلاف نسمة من النصارى وغيرهم انظر دائرة الوجدى

[اللبن] بالتحريك هو السائل المقذى الابيض الذى ينفرز من ثدى المراة واناث بعض الحيوانات لتغذية اطفالهن هو الحلو الطعم ينفرز من الغدد الثديية ذوات الثدى يختلف باختلاف حيوانات والافاليم والفصول والامزجة وجنس التغدى وغير ذلك وهو مكون من مادة ملحية وحمضية والغالب ان لبن الحيوانات المجترة كالبقر والمعز والغنم يكون اكثر تحملا للاجزاء الجبنية من اللبن النساء وغيرها كالحمير والافراس .

و لبن الضأن اثقل من البقر و اكثر زبداً و لبن الانسان اخف من لبن البقر واقل قواماً منه و لبن الحمير يقرب من لبن الانسان و لبن الفرس متوسط بين لبن النساء والبقر، واللبن غذاء الاطفال الطبيعى - و لكن الكبار اعتادوا تعاطيه تغذياً و تداوياً لخفته واحتوائه على جميع مقومات الجسم ، و اذا جمع اللبن مع الدقيق والبيض والسكر كان قاعدة لكثير من الاطعمة الكثيرة الاستعمال - واما اذا ضم للشاى والقهوة ونحو ذلك يتنوع تنوعاً كبيراً .

ثم ان التغذية اللبنية تكون اساساً علاجياً لافات الصدور والطرق الهمضية والمثانة وتكون ملطفة فى اغلب الاوقات العصبية وامراض الجلد اوالروماتيزية والبول السكرى واليرقان وهو غذاء خفيف سهل الانهضام عظيم النفع فى امراض المعدة والامعاء وفى الاسهال المزمن قال بعض الاطباء كل اللبن الحامض عش الى ابد فيجب على الشيوخ ان يكثروا من اللبن الحامض ولكن يجب ان يكون ذلك اللبن نقياً الخالص من الشوائب - وقال بعضهم اللبن يفيد الاطفال والشيوخ لا الشبان والكهول ولكن يكون اللبن الخالى من الغش والخالى من اللبن البيات المحلوب بالامس والخالى من الدقيق او بياض البيض والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص ٣٠٣ وفى الكافى و المرآة ج٤ ص٧٩ عن الكاظم عليه السلام قال ابوال الابل لصاحب البطن خير من البانها وجعل الله تعالى الشفاء فى البانها وعن الصادق عليه السلام

قال في جواب الراوى الذى اكله وضربه لا والله ما يضر لبن قط ولكنك اكلته مع غيره فضرك وقال قال النبى ﷺ ليس احد يغص بشرب اللبن لان الله تعالى يقول لبناً خالصاً سائغاً للساربين و اللبن طعام المرسلين قال له الراوى انى اجد الضعف فى بدنى فقال له عليك باللبن فانه ينبت اللحم و يشد العظم سيما لبن الذى حين يحلب من الضرع و اللبن الرائب المستخرج ماؤه و قال البان البقردواء و فى مكارم الاخلاق ط ١ ص ٩٨ عن النبى ﷺ قال اللهم بارك لنا فيه و زدنا ذلك و قال الاطيبان التمر واللبن و لما شرب يتمضمض لدسمه وعن بعض الحكماء قال اذا سخن اللبن و سيط اى ضرب و اختلط بعود التين راب من ساعته و ان اريد ان لا يروب وان كانت فيه الروبه طرح فيه شيء من الحبق وهو نغة النعنع .

[لبوان] بن مالك ابو قبيلة من المعافر من كهلان كذافى تراجم الاعلام ج ٦

[اللبيب] بالفتح ثم الكسر من اللب وهو العاقل الفهيم يعرف به عبدالله بن عبد الحكيم الهندى، ولبيب بن عبدالرحمن الشاكرى الكوفى امامى.

[لبيد] جد يحيى بن عبدالرحمن الصحابى وهو غير ابن ربيعة العامرى الصحابى الشاعر (لبيد) بن سنيس اوسنبك بالكسر بطن منهم رافع بن عمرة وهو غير لبيد الذى من سليم (لبيد) بن سهل الانصارى صحابى هو غير ابن عطارد التميمى احد وجوه بنى تميم

[لبيد] بن عقبة قيل صحابى شهد فتح مصر هو غير ابن عقبة بن رافع والد محمود

[لبيدة] بن قيس بن النعمان الخزرجى صحابى (اللبيرى) او الكبيرى هو احمد ابن عمر الاندلسى (لبيك) بالفتح وشد الموحدة اللهم لبيك من التلبية فى احرام الحج اى اجابة لك اللهم بعد اجابة وفى العلل ط ٢ ص ١٤٤ باب ١٥٦ قال ان الناس اذا احرموا ناداهم الله تعالى فقال عبادى واماءى لاحرمنكم على النار كما احرمتم لى فيقولون لبيك اللهم لبيك اجابة لله عزوجل على ندائه اياهم (لبيبة) الانصارى صحابى فيه نظر روى عن ابيه عن جده قال اهدى الى النبى ﷺ شاة مسمومة (لبى) بن لبى بالضم والقصر رجل اسدى صحابى كان عليه مطرف خز لاباس به (لتجر) بن منوچهر بن كوشا سف الديلمى الزاهد قيل هو لنجر بالنون كما ياتى .

[اللتيا] بالفتح تصغير التى على خلاف القياس لان قياس التصغير ان يضم وهذا بقى على الفتحة الاصلية ولكنهم عوضوا عن ضم اوله الالف فى آخره وحكى ان رجلا تزوج امرأة قيصرة طويلة فشفا بعشرتها الشدائد وكان يعبر عنها القصيرة فتزوج امرأة طويلة فشفا منها فطلقها وقال بعد اللتيا والتى لا اتزوج ابدا فصار مثلا بين العلماء وقال فى درة الغواص٦ يقولون بعد اللتيا والتى فيضمون اللام الثانية من اللتيا وهو لحن فاحش اذ الصواب فيها اللتيا بالتحريك وفتح اللام لان العرب خصت التى والذى عند تصغيرهما وتصغير اسماء الاشارة باقرار فتحة اوائلها على صيغتها وبان زادت الفاء فى اخرها عوضاً عن ضم اولها فقالوا فى تصغير الذى والتى الذياوا اللتيا وفى تصغير ذاك وذلك وذاك ذياك وذيالك وعليه انشد ثعلب :

بذيا لك الوادى اهيم ولم اقل ✡ بذيا لك الوادى وذياك من زهد
ولكن اذا ما حب شىء تولعت ✡ به احرف التصغير من شدة الوجد

[اللثام] بالكسر ما كان على الانف وما حوله من ثوب او نقاب و اللجام لفم الفرس وغيره (اللحلاج) بالفتح ثقيل اللسان يتردد فى كلامه .

[اللجلاج) ابو العلاء العامرى صحابى روى عنه ابناه خالد وابو العلاء وحفيده عبد الرحمن هو غير ابن حكيم وغير ابن القعقاع بن اللجلاج .

(اللجاجة) بالفتح المراء مع الخصم والجمة الجبل المسطح والوادى و(اللجنة) بالفتح الجماعة يجتمعون للنظم فى امر وتبادل الاراء فيه واللجون الجمال والنوق

[اللجون] بالفتح وضم الجيم المشددة بلد بالاردن والطبرية وفيها صخرة تحتها عين ماء (اللجيم) بطن هو لجيم بن صعب بن على بن بكر بن وائل كما مر فى بكر بن وائل .

[اللحاظ] بالفتح النظر الى الشىء بمؤخر العين مما يلى الانف وجانب الاذن.

[اللحام] بالفتح وشد الحاء مبالغة بائع اللحم يعرف به من الرواة جماعة منهم حماد بن بشر وحماد بن واقد ، وركان اللحام ، وعبدالله ، ويحيى وغيرهم الذين قدمر ذكرهم ويأتى واللحمى محمد بن الحجاج .

[اللحم] بالفتح من الحيوان ينبت فوق العظم وتحت الجلد وبه قوام الحياة الحيوانية اختلف الاطباء فى المنافع ومضرات اكله اختلافاً شديداً واكتفى بعضهم باكل

النباتات والفواكه والخبز والحبوبات وقالوا الامراض المسببة عن الافراط فى اكل اللحم فهى النقرس ، والروماتيزم ، والبول السكرى ، وامراض الكلى والمعدة والقلب والجلد والم الاعصاب وغير ذلك كلها تتسبب عن سوء انتخاب الاغذية ونحن نختار عدم الافراط والخطر كل الخطر ناشىء من الافراط فى الاطعمة من اللحم والبيض واللبن فيجب على الانسان الاعتدال فى الاكل والشرب وجميع انواع الطعام بل خير الامور اوسطها فى كل شيء من الاشياء والتفصيل فى دائرة الوجدى ج ٨ ص٣٢٩ واشرنا الى بعضها بعنوان الاطعمة فى ج٥ ص١٨٩ وفى منظومة ابن الاعسم ١٨٣ .

قد ورد المدح للحم الضأن ✡ لكن اتى النهى عن الادمان
وهو يزيد فى السماع والبصر ✡ لاكله بالبيض فى الباه اثر
اطيبه لحم الذارع والقبج ✡ والفرخ اذ ينهض او كان درج
شكى نبى قلة الجماع ✡ والضعف عند الملك المطاع
امره بالاكل للهريسة ✡ وفيه ايضاً خلة نفيسة
تنشيطها الانسان للعبادة ✡ شهراً عليه عشرة زيادة
والسمك اتركه لما قد وردا ✡ من ان اكله يذيب الجسدا
ما بات فى جوف امرء الاضطرب ✡ عليه عرق فالج فيجتنب
لكن من يأكل تمراً او عسل ✡ عليه عند ذلك الفالج زل
والنهك للعظام مكروه فلا ـ ✡ ـ تفعله فالناهك عظما يبتلى
تأخذ منه الجن فوق ما اخذ ✡ فهو طعام الجن حين ينتبذ

ونذكر هنا بعضها بنحو الاشارة والفهرس كما ذكره فى الوسائل ط عين الدولة ج٣ قال كل ما لا نص على تحريمه من الاطعمة المعتادة فهو مباح وقال فى ص٢٨٥ ـ استحباب اختيار اللحم على جميع الادام والطعام، وعدم كراهة كون الانسان محباً للحم كثير الاكل منه وكراهة ترك اكل اللحم اربعين يوماً ولو بالقرض ومن تركه ساء خلقه ومن داوم على اكل اللحم قسا قلبه ، واختيار لحم القباج والفراخ والديوك والحمل والقطاة والدراج وكراهة لحم الدجاج لانه من خنازير الطيور وكراهة لحم البقر وشحمه واختيار لبنه واختيار

لحم الضأن على النعجة و المعز واختيار لحم الرؤس والذراع دون الورك وكراهة اكل السمك الطرى الاعلى اثر الحجامة واكل التمر بعده واباحة اكل لحم الابل والبقر والجاموس والحمير والغنم الوحشية وكراهية الاهلية منها وكراهة لحم القديداى البيات منه واستحباب اكل الكباب لضعيف القوة ، وكل ماكان من الحيوان ماكول اللحم فلبنه وبيضه والانفحة منه حلال وكراهة اكل السمن الشيخ الذى تجاوز سنه على خمسين بالليل ، و تحريم كل مافيه ضرر لبدن الانسان وغير ذلك من الاحاديث الواردة فى هذا الباب قال السيد محسن الكاظمى ره فى منظومته :

حرم فى الشرع من الذبائح ✡ عشرون الاخمسة دم سفح
فرث مرارة اشاجع غدد ✡ ثم المشيمة التى بيت الولد
والانثيان والقضيب والحيا ✡ وخرزة الدماغ ثم عليا
مثانة وناظرا فى الحدقة ✡ ثم النخاع كالطحال الحقه
تسعاً وعشرون رأوا محرمة (ثم قال) اكلا وشرباً فى كتاب الاطعمة
دواب البحر التى غير السمك ✡ والسرطان كالسلحفات اشترك
فى هذه المعنى مع الضفادع ✡ والحل فى البحر هنا لم ينفع
والبيض تابع وذوناب سبع ✡ كالهر والكلب والارنب والضبع
كابن الاوى والفهود والنمر ✡ وثعلب ليث وضبّ قد حظر
وهكذا الخنزير و الحشار ✡ وعدمّا منها الحية والفار
والخنفساء والعقرب الصراصر ✡ بنات وردان وقمل ذكر
من سنخها البرغوث واليربوع ✡ كقنفذ و بركذا مسموع
والخز والسنجاب ايضا والفنك ✡ كذا السمور والعطاط واللحك
محرم الطيور ذو المخلاب ✡ كالصقر والشاهين والعقاب
والنسر والباذى ومايدع الزمم ✡ اوالبغاث والدليل قد حكم
بحرمة الغربان ثم كل ما ✡ صفيفه اكثر ايضاً حرما
طائره عن الثلاث خالية ✡ قانصة حوصلة و صيصية

ويحرم الطاوس والخفاش ✡ والبيض تابع وقد اضافوا
فحرموا الزنبور والزبابا ✡ واتل لحكم الميتة الكتابا
فهى حرام وبمعناها التى ✡ فى سورة المائدة استفصلت
يحرم مافى الجوف من ذبيحة ✡ لوشربت خمرا فلاتبيحة
كذا النجاسات وما تنجسا ✡ والسم والطين عداما استثنيا
منه الشفا كتربة الحسين ✡ والارمنى فرخصوا فى زين
وحرم المسكر مطلقا وما ✡ سمى فقاعاً كذلك الدماء
سوى الذى فى اللحم قد تخلفا ✡ اذذا بطهر وبحل وصفا
وحرموا البان حيوانات ✡ فى الشرع قدصارت محرمات
وحرموا ايضاً عصير العنب ✡ اذا غلا ثلثاه لما يذهب
ولا يجوز اكل مال محترم ✡ من غير اذن ماسوى مما انتظم
فى آية البيوت مالم يعلموا ✡ كراهة الصاحب اذقد الزموا
حيئذ تجنباً ومن يظن ✡ كراهة الصاحب فليحتطوصن
نفسك عن اكل الخبيث اوطهر ✡ كذاك لاتشربه مثل ما يضر
من ذاك بول الشاة ريق ينفصل ✡ وجاز الاستشفاء فى بول الابل
من طاهر الحيوان لومات انتفع ✡ بعشرة لاروح فيها فاتبع
الصوف والشعور ريش و وبر ✡ والعظم والظلف وبعض ماقصر
القشر الاعلى ثم سن ✡ والانفحات مثل بيض فاطمأن
فى لبن الضرع هنا خلاف ✡ الاشهر المحل وجمع عافوا

[الحج] بالفتح ثم السكون هو ابن وائل بن الغوث ، ومدينة باليمن منها محمد ابن سعيد الفريضى (اللحن) بالفتح ثم السكون فى الكلام الخطاء فى اعرابه وبنائه كرفع المنصوب اوفتح المضموم (اللحيات) ابو بطن كان شريفاً فى قومه منهم اسامة بن عمير الفقيه ومنهم دابغة وطابخة (اللحيان) بالكسر الوشل وخدود خدها السيل و(اللحيانى) ابو قبيلة منهم الحسن النحوى وذكريا بن احمد ، ومحمد بن عبيدالله بن ابى الفضل العباس عليه السلام ،

ومحمد بن محمد وعلى بن المبارك وغيرهم .

[اللحية] بالكسر شعر الخدين والذقن جعل الله زينة للرجال فرقاً بينهم وبين النساء كما مر تفصيل ذلك في هامش ج٣ ص ٣ ، وفي ص١٦١ وفي ج ٩ ص ٥ بالمناسبة

قال السيوطي في كنز المدفون ص٩٨ فائدة قيل ان في اللحية اثنى عشرة خصلة مكروهة بعضها اشد قبحاً من بعض (الاولى) خضابها بالسواد لالغرض الجهاد (الثانية) خضابها بالصفرة تشبهاً بالصالحين لالاتباع السنة (الثالثة) تبيضها بالكبريت وغيره استعجالا للشيخوخة لاجل الرياسة والتعظيم وايهام لقى المشايخ (الرابعة) نتفها اول طلوعها ايثاراً للمرودة وحسن الصورة (الخامسة) نتف الشيب (السادسة) تصفيفها طاقة فوق طاقة تصنعاً لتحسنه النساء و غيرهن (السابعة) الزيادة فيها والنقص منها فالزيادة في شعر العذارين من الصدغين والنقص اخذ بعض العذار في حلق الراس ونتف جانبي العنفقة (الثامنة تسريحها تصنعاً لا جل الناس (التاسعة) تركها شعثة منتعشة اظهاراً للزهادة وقلة المبالاة بنفسه (العاشرة) النظر الى سوادها او بياضها اعجاباً وعزة بالشباب وفخراً بالمشيب (الحادية عشرة) عقدها ضفرها (الثانية عشرة) حلقها قال عمر بن الخطاب يحتاج الانسان الى ان يكون فيه ثلاث خصال وقيل له ماهن قال يخش الله بالغيب ويزداد خيراً مع الشيب ويحرس نفسه في دار الدنيا من العيب ، ولحية التيس نبت كالكراث حار في الاولى بارد في الثانية يقطع الاسهال شرباً .

[لحى] بن حارثة ابو عمرو قبيلة من بنى مزيقيا ومنهم خذاعة (نهاية الارب)

[اللخم] بالفتح من كهلان اخو جذام عم كندة وحى من اليمن منهم ابراهيم بن موسى العزناطي، وابو منصور الدينوري . وادهم بن حضرة واسمعيل بن محمد ،والاسود ابن المنذر وجبلة بن مالك : والحسن بن سعيد ، وسعيد بن ابى الجهم . وسليمان ابن احمد وعبدالرحمن بن عبدالله وعبدالرحمن بن محمد ، وعلى بن الانجب ابو الحسن وعلى بن جابر، وعلى بن محمد وعمرو بن عدى ملك العراق ومالك بن عدى بن الحارث وعيسى بن عبد العزيز، ومحمد بن ابراهيم ، ومحمد بن احمد ، ومحمد بن اسماعيل ابو قبيلة ، ومحمد بن الحسين ومحمد بن محمد وغيرهم .

[اللداغ] الشوك او طرف المحدد واللداغة من الرجال من كان فارص اللسان

[اللدغة] بالدال المهملة والغين المعجمة بمعنى اللسعة اذا ضرب العقرب والزبور باذنابهما وما فى ج ٢٣ ص ٢١٤ س ١٩ - اللذع اشتباه من القلم كما تعرض به فى درة الغواص ص١٢٠ س١٧ وقال يقولون لذعته العقرب والاختيار ان يقال لكل ما يضرب بمؤخره كالزبور و العقرب لسع ولما قبض باسنانه كالكلب والسباع نهش ولما يضرب بفيه كالحية لذع و منه قوله بعضهم :

ان العجوز حين شاب صدغها ✡ كالحية الصماء طال لدغها

وذكره الوجدى فى الدائرة ج ٨ ص٣٤٤ المعالجة المدغة

كما ياتى فى اللسعة (لدن) ولدى بالفتح ظرف زمان ومكان بمعنى عند الا انهما لا يستعملان الافى الحاضر (لذكة) او لغدة بالفتح او بالضم لقب الحسن بن عبدالله الاصبهانى الاديب الشاعر الذى من شعره :

ذهب الرجال المقتدى بفعالهم ✡ و المنكرون لكل امر منكر

[اللذة] بالفتح نقيض الالم والبشاشة اوادراك الملائم من حيث انه ملائم مشتهى فى الاكل والشرب وغيرهما تنقسم الى حسية وعقلية - قال المأمون للحسن بن سهل نظرت فوجدتها مملولة خلا سبعاً قال وما السبعة - قال خبز الحنطة، ولحم الغنم، والماء البارد والثوب النائم .والرائحة الطيبة ،والفراش الموطأ والمنظر الحسن من كل شىء -قال واين انت من محادثة الرجال قال صدقت وهى اولى منهن وقال هشام بن عبدالملك قد قضيت الوطر من كل شىء ،واكلت الحلو والحامض حتى لا اجد لواحد منهما طعماً، وشممت الطيب حتى ما اجد له رائحة ، واتيت النساء حتى ما ابالى امراة اوجذم حائط فما وجدت شيئاً الذ من جليس بينى وبينه مؤنة التحفظ، وقال عبدالملك بن مروان قد قضيت الوطر من كل شىء الا من محادثة الاخوان فى الليالى الزهر على الثلاث العفر وهى الارض البيضاء و من الليالى الزهر على الثالث عشر - وعن على عليه السلام قال لذة الكرام فى الاطعام و لذة اللئام فى الطعام وقال : لزوم الكريم على الاخوان خير من صحبة اللئيم على الاحسان وقال :

تفنى اللذاذة ممن نال صفوتها ✡ من الحرام ويبقى الاثم والعار

تبقى عواقب سوء فى مغبتها ✡ لاخير فى لذة من بعدها النار

[الذى] اسم موصول صيغ ليتوصل به الى وصف المعارف بالجمل انظر كتب النحوية

[اللر] بالضم وشد الراء جيل من الاكراد بلادهم لرستان بين اصبهان وخوزستان معروف ذكره الحموى فى (جم) ج٧ ص٣٢٧ ولكن ص٣٤٢ قال اللور او لوردجان او اللورجان

[اللزوم] بالضم بمعنى الثبوت والدوام وعدم المفارقة بينه وبين ملزومه وهو من الامور الاعتبارية الانتزاعية ليس له وجود الا فى الذهن واللوازم نوعين اولية كالضوء للشمس والثانوية بين اللازم والملزوم تلازم والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص٢٩١ .

[اللسان] بالكسر عضو مخلوق من لحم لين رخو قد التفت به عروق صغار غددى قدمر تشريحه فى ج ٧ ص٢٥٥ وهو آلة النطق يذكر ويؤنث باعتبار لفظه ومعناه يقال لسانه فصيح وفصيحة كما قلنا فى ج٤ ص٢٩٨ س٣ قال الله تعالى (وعلم آدم الاسماء كلها) قال الفيض ره فى الصافى المراد بتعليم آدم الاسماء خلقه من اجزاء مختلفة وقوى مباينة حتى استعد الادراك انواع المدركات من المعقولات والمحسوسات والمختلفات والموهومات، والهامة معرفة ذوات الاشياء وخواصها و اصول العلم وقوانين الصناعات و كيفية آلاتها والتميز بين اولياء الله واعدائه وسئل الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو قال الموصوف- وهذا اللفظ يحتمل المعنيين اللفظ والمظهر وان كان فى المظهر اظهر وقد يطلق الاسم على ما يفهم من اللفظ اى المعنى الذهنى وعليه ورد عن الصادق عليه السلام من عبدالله الاسم بالتوهم فقد كفر، ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و من عبد المعنى بايقاع الاسماء عليه بصفاتها التى وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه ونطق به لسانه فى سرائره وعلانيته فاولئك هم المومنون حقاً

والحاصل علّم الله تعالى آدم عليه السلام جميع الاسماء بكل لغة من اللغات منها السريانية كما اشرنا بذلك فى ج١ ص٣٤ وفى ص٣٥ منه وعلم هو بعض اولاده واول من تكلم من اولاده بالعبرانية ابنه شيث كما فى ص٤٦ س٢٣ (الى ان صار الزمان) الى ادريس عليه السلام وهو اول من خط بالقلم - الى ان صاروا الى الطوفان ولغتهم السريانية ثم تفرقوا فسلك قحطان وعاد وثمود وغيرهم والهمهم الله لسان العربى كما فى ص ٥٤ س ٢٣ الى ارض اليمن والعراق وغيرهما وفى ص٥٧ منه قلنا فى نقل آخر لسانهم لسان آدم بالسريانية ثم تفرقوا فصار السنتهم

على (٢٢) لسان و قال الحموى فى المعجم ج ٦ ص ١٣٩ س٤ فالالسنة التى تجمع العربية كلها قديمها وحديثها ستة السن كلها تنسب الى الارض عربة ولم يسمع لاحد من سكان جزيرة العرب يقال له عربى الا لرجل انقطه الله تعالى بلسان العربى واولاده كانوا من اهل ذلك اللسان دون سايرالسنة العرب الاترى ان بنى اسرائيل قدعمروا الحجاز فلم ينسبوا عرباً لانهم لم ينطقوا فيها بلسان لم يكن قبلهم - وكان آخرمن انطق الله تعالى بلسان لم يكن قبله اسمعيل بن ابراهيم عليه السلام و مدين ويافش بالشين بعد الفاء فهولاء عرب ثم اولاد هم كانوا عرباً .

قال لكلبى لما فرق الله الالسن بعدنوح عليه السلام وكان اللسان سريانيا واحداً فانطق الله فالخ بن عابر بن شالخ بن ارفخشدبن سام بن نوح عليه السلام بكل لسان ماانطق به منهم فتكلم بالالسن كلها وهوالذى قسم الارض بين العرب وسكن العراق وكان هوالملك عليهم فلم يزل فالخ وبنوه يتوارثون الالسن ويتكلمون بها وقال فى موضع آخر اول من يتكلم بالعربية قحطان (ثم) جرهم بن فالج واولاده انطقهم الله بالزبور و كتابهم الزبور (ثم) يقطن بن عامر واولاده فانطقوا بالزقة (ثم) مدين واولاده فانطقوا بالحويل (ثم) يافش بن ابراهيم فانطقوا بالرشق ، ولسان اولاد اسمعيل عليه السلام المبين كلهم و يرجع لسانهم الى العربية (ثم) الرومى والفارسى والهندى والصينى والبربرى كلهم لم يكن لسانهم ينسب الى ما قبلهم ولا الى بلد من البلاد انطقهم الله والهمهم بلسانهم لمصلحة لا يعلم احد الا هوجل عظمته ثم كتب كل قوم على السنتهم ولغتهم كتباً فصار بايديهم الى يومنا هذا .

وعن على عليه السلام قال(١) الا ان اللسان بضعة من الانسان فلا يسعه القول اذا امتنع ولا يمهله

---

(١) وقال اللسان جموح بصاحبه و الله ما ارى عبداً تقوى تنفعه حتى يختزن لسانه اوان لسان المومن وراء قلبه وان قلب الكافر وراء لسانه لان المومن اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره فى نفسه وان كان خيراً ابداه وان كان شراً واراه وان المنافق يتكلم بما اتى على لسانه لا يدرى ماذا له وماذا عليه وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه فمن استطاع منكم ان تلقى الله تعالى و هو نقى الراحة من دماء المسلمين واموالهم سليم اللسان من اعراضهم فليفعل ←

النطق اذا اتسع. وانا لامراء الكلام فينا تنشّبت عروقه وعلينا تهدلت غصونه .

واعملوا رحمكم الله فى زمان القائل فيه بالحق قليل ، واللسان عن الصدق كليل واللازم للحق ذليل اهله معتكفون على العصيان مصطلحون على الادهان فتاهم عارم وشائبهم آثم وعالمهم منافق وقارئهم مماذق لا يعظم صغيرهم كبيرهم ولا يعول غنيهم فقيرهم قال الشاعر :

واحفظ لسانك واحترز من لفظة ✡ فالمرأ يسلم باللسان و يعطب
و السر فاكتمه و لا تنطق به ✡ ان الزجاجة كسرها لا يشعب
و كذاك سر المرأ ان لم يطوه ✡ نشرته السنة تزيد و تكذب
لا تحرصن فان الحرص ليس بزائد ✡ فى الرزق بل يشقى الحريص و يتعب
و يظل ملهوفاً يروم تخيلا ✡ و الرزق ليس بحيلة يستجلب
كم عاجز فى الناس يأتى رزقه ✡ وغدا ويحرم كيّس ويخيب
وادع الامانة و الخيانة فاجتنب ✡ واعدل ولا تظلم يطيب لك مكسب

← واذا طابت صلاح قلبك فاستعن عليه بحفظ لسانك وقيل قرء على باب صنعاء ان كانت العافية من شانك فسلط السكوت على لسانك وقيل تحفظ فى بعض المنطق احب الى من كثير من الصوم والصلاة وقال اخذ ابن عباس لسانه فقال يا لسان قل خيراً تغنم وامسك عن القبيح تسلم وقال ينبغى للمؤمن ان يكون اشد حفظا للسانه منه بموضع قدمه، وقيل حفظ اللسان فاحفظ اللسان وقد ينفع الطاير والانسان وكان بهرام جور قائداً ليلة تحت شجرة فسمع صوت طاير فرماه فاصابه فقال ما احسن حفظ اللسان بالطاير والانسان لو حفظ لسانه ما هلك قال الشاعر

رايت اللسان على اهله ✡ ان اساسه الجهل ليثاً مغيراً

وهذا اللسان يريد الفواد يدل الرجال على عقله (وقيل لانى اكره ان يكون مقدار لسان الرجل فاضلا على مقدار علمه كما اكره ان يكون مقدار عقله وقال اللسان سبع صغير الجرم عظيم الجرم وقال عمر رحم الله امرء اصلح من لسانه قال الشاعر :

رايت لسان المرء وافد عقله ✡ و عنوانه فانظر بماذا يعنون
ولا تعد اصلاح اللسان فانه ✡ يخبّر عما عنده و يبين
و يعجبنى زى الفتة وجماله ✡ فيسقط من عينى ساعة يلحن ←

و اذا اصابك نكبة فاصبر لها ✡ من ذا رأيت مسلما لاينكب
واذا رايت من الزمان بريبة ✡ او نالك الامر الاشق الاصعب
فاضرع لربك انه ادنى لمن ✡ يدعوه من حبل الوريد و اقرب
كن ماستطعت عن الانام بمعزل ✡ ان الكثير من الورى لايصحب
و احذر مصاحبة اللئيم فانه ✡ يعدى كما يعدى الصحيح الاجرب
واحذر من المظلوم سهماً صائباً ✡ و اعلم بان دعاءه لايحجب
و اذا رايت الرزق عز ببلدة ✡ وخشيت فيها ان يضيق المذهب
فارحل فارض الله و اسعة الفضا ✡ طولا و عرضا شرقها و المغرب
فلقد نصحتك ان قبلت نصيحتى ✡ فالنصح باغلى مايباع و يوهب

ذكره الدميرى فى حياة الحيوان ط ايران ص ٢٠ عن صالح بن عبد القدوس وغيره انظر هناك

[لسان الابل] نبات كثير الفروع طويل الاوراق يجفف الجراح و يقطع الدم ذرورا وشرباً حتى القروح الباطنة ولكن يضر الكلى يصلحه السمغ .

← على ان للاعراب حداور بما ✡ طمعت من الاعراب ماليس يحسن
ولاخير فى الاعراب فيها تعسف ✡ وفى المنطق الملحون والقصدازين

وقيل الكلمة اذا اخرجت من اللسان لم تجاوز الاذان وقال اعظم الخطايا اللسان الكذوب وقال مامن مضغة احب الى الله من اللسان اذا كان صدوقاً وقال ولعنة الله على كل من له لسانان ووجهان قال السيوطى فى الكنز ص ١٩٦ س ٣٠ فى اللسان عشر خصال محموده اداة يظهر بها البيان، ومشاهد يخبر عن الضمير وحاكم يفصل الخطاب وواعظ ينهى عن القبيح ، و ناطق يرد الجواب وشافع يدرك الحاجة ، وواصف تعرف به الاشياء ويعزب بشكر الله تعالى والاخوان، وحامد يذهب الضغينة وموثق يلهى الاسماع.

وفى الخصال ط ١ ج ١ ص ٦ س آخر عن على بن الحسين عليه السلام قال ان لسان ابن آدم يشرف كل يوم على جوارحه فيقول كيف اصبحتم فيقولون بخير ان تركتنا ويقولون الله فينا ويناشد ونه ويقولون انما نثاب بك ونعاقب بك وفى حديث آخر قال مامن شىء احق بطول السجن من اللسان ولا يزال العبد المومن يكتب محسنا مادام ساكتا فاذا تكلم كتب محسناً اوسيئاً

[لسان] الارض هوالعراق سيما المشاهد المشرفة النجف والكوفة والحائر وبغداد

[لسان البحر] يقال له السبيدج حيوان بحرى ذكره الوجدى فى الدائرة ج٨ ص٣٤٧

[لسان] البرّ يأبى سفه الجهال ومستهتر بدوام الذكر .

[لسان بنى] الحسن هوجعفر الشاعر ابن محمد بن الحسن ابو عبدالله تاج الدين

[لسان الثور] نبات يقال بالفارسية كاو زبان حشيشة عريضة الورق مغروف بيقوى القلب و ينفع الخفقان والسعال و شديد التفريح والتقوية للاعضاء و ينفع من الجنون والوسواس والبرسام والماليخوليا والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص ٣٥٠

[لسان] الجاهل مفتاح حتفه (لسان) الجهل الخرق ولسان الحال اصدق من لسان المقال، ولسان الحق هوالانسان الكامل، ولسان الحمرة هوورقاء بن الاشعر شاعر

[لسان] الحمل نبات تبيخه مع الخل ينفع قرحة الامعاء واسهال المزمن ويقطع سيلان الدم ضمادا وعصير ورقه ينفع قروح الفم مضمضة بارد يابس قابض.

[لسان] الدين هو احمد بن محمد المعروف بابن شنحنة هو غير محمد بن عبدالله بن سعيد (لسان) الصدق خير للمرء من المال يورثه من لا يحمده ، ولسان العاقل وراء قلبه ولسان العصافير نبات حاريفتت الحصاة ويزيد فى الباه ووجع الجنب و ينفع الخفقان الباردة ولسان العلم الصدق ولسان الغيب لقب حافظ الشيرازى ولسان الكلب بقلة يشبه الهندباء بارد قابض و(لسان) المتكلمين هومحمد بن عبدالله المعروف بابن الخطيب ولسان المرائى جميل وفى قلبه داء دخيل ولسان المقصر قصير .

[لسان] الملك هوالميرزا محمد تقى خان المعروف بسپهر المؤرخ اديب فاضل

[لسانك] ان اسكته انجاك وان اطلقته ارداك ويستدعيك ماعوته .

[اللسانى] الشيرازى شاعره من اشعار تنوف على ماة الف بيت ذكره القمى فى القابه

[اللسعة] هى اللدغة يحدث من لسع الحيات الم يمتد الى جميع الجسم يبرد العضو الملسوع وعسر التنفس علاجها اذا لدغ العقرب او لسع الحية يشد حولها ثم يمص موضعها بالفم مصاً كافياً ويفتل الدم لعدم سريانها ولمنع النفوذ الى سائر الاعضاء ثم توضع عليها رفائد مبلولة ويشرب الملسوع اللبن ويحقن باحد الاشياء الواردة فيه

المذكورة فى دائرة الوجدى ج ٨ ص٣٤٦ •

[لشبونة] بالفتح ثم السكون اواشبونة بالضم مدينة بالاندلس قريبة من البحر غربى قرطبة(اللص) بالكسر ويضم السارق ولقب احمد بن على بن محمد بن عبدالله النحوى

[اللصقة] او اللبخة شىء يربط على الجرح و غيره واللصيق الملحق بالشىء ولصيت بن خثيم صحابى (اللطافة) بالفتح كالظرافة من الرفق وحسن الهيئة واللطيف من اسماء الحسنى البر بعباده لاتدركه الابصار وهو اللطيف الخبير كمافى سورة الانعام •

[لطفعلى بيك] هومن احفاد ترك بن يافث بن نوح عليه السلام المتوفى سنة ١١٩٥ شاعر من شعره بالفارسية •

بشيخ شهر فقيرى زجوع برد پناه ✡ بدان اميدكه از لطف خواهدش خوان داد
هزار مسأله پرسيد از مسائل و گفت ✡ كه گر جواب نگفتى نخواهدت نان داد
نداشت حال جدال آن فقير وشيخ عنود ✡ ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد

[اللطف] بالضم فى عرف المتكلمين مايقرب من الطاعة ويبعد عن المعاصى وقد يكون من الله تعالى كخلق القدرة للعبد واكمال العقل ونصب الادلة وتهيئة آلات فعل الطاعة وترك المعصية فيجب على الله ان يعرفه عبده الاعانة فى تحصيل مصالحه ورفع مفاسده و ايمانه و طاعته و غير ذلك من المحسنات و هو اللطيف الخبير بعباده وقلنا ان اللطيف من اسمائه الحسنى جل ثناءه •

[لطف الله] بن احمد ابوالفضل العباسى المتوفى سنة ٤٤٨ كان ضريرا (خ) ج١٣

[لطف الله] بن احمد بن لطف الله بن احمد الجحاف اديب مورخ يمانى.

[لطف الله] بن عبدالكريم العالم المعاصر للشيخ البهائى ثقة سكن باصبهان قيل

چون دو لام ازنام او ساقط كنى ✡ سال تاريخ وفاتش زان شمار
الله بود يك الف و هاء و دو لام (و له) عاجز شدة از كنه كمالش اوهام

ابو موجدها براهيم بن على بن عبدالعالى وابنه جعفر وعمه الحسن بن ابراهيم قدمر ذكرهم

[لطف الله] بن عطاء الله بن احمد الحسنى الشجرى النيسابورى امامى ثقة

[لطف الله] بن عطاء الله الحويزى صاحب شرع الشرائع وغيره امامى ثقة •

غير سابقه(مل) (لطف الله)الكازرونى العالم الفاضل المعاصر بالنجف الاشرف فى المدرسة القوامية سنة ١٣٥(لطف الله) بن يعقوب الهمدانى التبريزى نزيل مكة المولود سنة ٨٤٥ شافعى (ضوء) (لطفى) التوقادى اوالتوقانى الرومى الحنفى العثمانى السارى يحتمل اتحاده قوياً مع لطفى پاشا وزير السلطان سليمان العثمانى(لطفى) بن الحسن يقال له له لطف الله بن الحسن (لطفى) الراهب ويقال له لطف الله افندى الموظف المالية هو غير لطفى الشيرازى الشاعر الفارسى (لطفى) محمد افندى صاحب كتاب اللطائف الاصبهانية هوغير لطفى محمد افندى سعد الدين الحسينى .

[اللطيف] هومن اسماء الحسنى واللطيفة قدمر بعنوان اللطائف ولطيف يعقوب صاحب كتاب در المنثور (اللطيفة) هى كل اشارة دقيقة المعنى و هى النفس الناطقة المسماة عندهم بالقلب وفى الحقيقة ينزل الروح الى رتبة قريبة من النفس مناسبة لها بوجه آخر يسمى الوجه الاول الصدور والثانى الفؤاد .

[اللعاب] بالضم ماسال من الفم ولعاب الحية سمها و لعب الشمس شيء كنسج العنكبوت تراه فى وقت الظهيرة كأنه ينحدر من السماء ولعاب السفرجل ونحوه دواء بزره

[اللعان] بالكسر المباهلة بين الزوجين فى ازالة حد اونفى ولد بلفظ مخصوص عند الحاكم وله سببان (احدهما) رمى الزوجة المحصنة المدخول بها قبلا او دبراً مع دعوى المشاهدة والمعاينة للزنا فيقول الرجل اربع مرات اشهد بالله انه لمن الصادقين فيما رماها به ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين والتفصيل فى كتب الفقهية قال الوكيلى:

وان هذا عند حاكم وجب ✡ او الذى باذن هذا ينصب
او حكمين يبعثان القاضى ✡ اليهما له لدى التراضى
ويفهم الحاكم زوجين بمـا ✡ يكون وارداً على كليهما
وبعد الافهام يقول للرجل ✡ اربع مرات بما افهمت قل
ثم يقول لعنة الله علىّ ✡ ان كنت كاذباً بما آب الىّ

[اللعب] اتيان الفعل يقصد اللذة والتزه كما يفعله الاطفال قال بعض الادباء المتجددين الادمان على الدرس وصرف الساعات المتواصلة فى التحصيل يتعب الاعصاب

ويكدالعقل وانه لابد من صرف بعض الاوقات في اللعب والتلهي لاعادة القوى المفقودة الى حالها الاولى بواسطة الحركة المتلهية بل هذا لازم لكل شغل وفعل من الافعال اعني الاستراحة في الايام والليالي والاسبوع والشهور والسنين وغير ذلك كما صار مرسوما في الشرعيات والعرفيات وكما اشار بذلك الوجدي في الدائرة ج٨ ص٣٦١ وقال ولقد فطر الله النفوس على اللعب لهذا الغرض فتراه عاما بين الاطفال والشبان وبين جميع الطوائف الحيوانية مما يثبت لك ببرهان محسوس انه شرط اساسي في تنمية القوى وترقية المواهب

[اللعل] بالفتح ثم السكون الحجر الكريم، و لعل بالتحريك و شد اللام من الحروف المشبهة بالفعل تنصب الاسم وترفع الخبر.

[اللعن] بالفتح ثم السكون بمعنى الطرد والسب والخزي قوله تعالى (لعن الله بكفرهم اي ابعدهم وطردهم من الرحمة والاثنين اذا تلاعنا وكان احدهما غير مستحق اللعن رجعت اللعنة على المستحق لها . فان لم يستحقا رجعت اللعن الى اليهود - كما ورد عن النبي ﷺ قال من لعن شيئاً ليس له باهل رجعت العنة عليه يعني على اللاعن - وفي الخصال ط١ ص١٦٤ س٢٠ قال ستة لعنهم الله كل نبي مجاب - الزايد في كتاب الله ، والمكذب بقدره ، والتارك لسنتي ، والمستحل من عترتي ماحرم الله ، و المتسلط بالجبروت ليعز من اعزه الله ، و يعز من اذله الله ، و المستاثر بفيء المسلمين المستحل له، وفي ج٢ ص٦س٤ منه ايضاً بادني تفاوت روى الصدوق ره في المجالس ص٧٧ س٢٥ ايضا عن ميثم التمار ره قال والله لتقتلن هذه الامة ابن بنت نبيها في المحرم لعشر مضين منه وليتخذن اعداء الله ذلك اليوم يوم بركة وان ذلك لكائن قد سبق في علم الله تعالى ذكره اعلم ذلك بعهد عهده الي مولاي امير المومنين عليه السلام و لقد اخبرني انه يبكي عليه كل شيء حتى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحار والطير في جو السماء وتبكي عليه الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومؤمنو الانس والجن وجميع ملائكة السموات والرضوان ومالك وحملة العرش وتمطر السماء دما ورمادا (ثم) قال وجبت لعنة الله على قتلة الحسين عليه السلام كما وجبت على المشركين الذين يجعلون مع الله الهاً آخر وكما و جبت على اليهود والنصارى والمجوس - قلت جبلة المكية فقلت له

يا ميثم وكيف يتخذ الناس ذلك اليوم يقتل فيه الحسين بن على عليه السلام يوم بركة فبكى ميثم ره ثم قال سيزعمون بحديث يضعونه انه يوم الذى تاب الله فيه على آدم عليه السلام وانما تاب الله على آدم عليه السلام فى ذى الحجة ، ويزعمون انه يوم الذى قبل الله فيه توبة داود عليه السلام وانما قبل الله توبته فى ذى الحجة ، ويزعمون انه اليوم الذى اخرج الله فيه يونس من بطن الحوت وانما اخرجه الله من بطن الحوت فى ذى القعدة الحديث وكذا فى ص٨٣ س٧ منه قال لعن على قتله الحسين عليه السلام .

[اللغز] بالضم او الفتح فيه ثلاثة اوجه ويقال له المعمى هو ما عمى وخفى معناه

قال السيوطى فى كنز المدفون ص ٢٣ من الغاز الحريرى قال ما تقول فيمن توضأ ثم لمس ظهر نعله قال انتقض وضوئه بفعله (النعل) الزوجة قال فان توضأ وعليه صوم قال يعيد ولو صلى ماة يوم (الصوم) ذرق النعام قال فان سجد على شماله قال لا باس بفعاله (الشمال) جمع شملة. قال فان اكل الصائم بعد ما اصبح قال هو احوط له واصلح (اصبح) اى استصبح بالمصباح. قال فان اصلى مملوكه النار قال لا اثم عليه ولا عار (المملوك) العجين الذى قد اجيد عجنه حتى قوى. قال ما تقول له فى ميتة الكافر قال هو حل للمقيم والمسافر (الكافر) البحر وميتته السمك. قال ايمنع الذمى من قتله العجوز قال معارضته العجوز لا يجوز (العجوز) الخمر وقتلها مزجها ثم قال (لغز فى النار نثرا) ما شىء له عين ولسان وليس له جوف ولا انسان يتولون فى البنات ويصير كجسم الحيات ليس له عقل ولا حس ولا جن ولا انس يجزع من الشجاع وتبعث به ذات القناع اسود احمر ازرق اخضر ابيض اصغر يكون فى لحظة فى الف بلد ويولد له فى ساعة واحدة الف ولد من غير مباضعة ولا اجماع ولا حمل ولا رضاع .

ثم قال (لغز فى ٣١٢) ما قولكم فى شيئى يطير بغير جناح يبيض ويفرخ فى البطاح راسه فى ذنبه وعينه فى موضع قد مه يسمع باذن واحدة ، وينظر بعين زائدة ، له قرن كالنخلة السحوق، يعجب من ينظره ويروق ويصلى الى الغرب بالليل ويسجد طول ليله الى سهيل، ويتقرب به الملوك الى الخالق ، ويوحدونه بقول صادق، تتقرب اليه والنصارى واليهود، والكتب المنزلة بذلك شهود، ريشه كثير، ووبره غزير، طعامه الجوز والعسل،

وبه يضرب فى الدنيا المثل، شرابه اللبن والخمر ونقله الملح والتمر يكره النسوان، و يهوى الغلمان، يحمل الاثقال وهو ضعيف ويفترس الاسد وهو نحيف ان طلب ادرك، يقطع الارض فى ساعة بلا آلة ولا بضاعة تعرفه الملوك ولا تنكره وتفهمه السوقة وتخبره يسكن بالنهار القصور ويأوى بالليل القبور يبكى على الاحباب ويندب فقد الشباب ما ملكه قط بشر ولا حازه انثى ولا ذكر، تلعب به الاطفال، ويتلى فى سورة الانفال، يصلى ويصوم ويقعد ويقوم خلقته لا تحصى وصفته لا تستقصى فان هذا يعجز عن وصفه الرجال والحمد على كل حال ثم قال اللغز فى الميزان يا معشر العلماء ما شىء نزل من السماء وعلق فى الهواء خلق من ثلاثة اجناس وهو عار من اللباس تضعضعه الانفاس وفى داره حرّاس فقير لا يعقب غناه ولا يرشد من عصاه ، وليس عليه ان جار عقاب ولا له ان عدل ثواب اخرس اللسان فى اذنيه قرطان و ذكره مكرر فى القرآن ينطوى اذا نام كالصل وفعله المستقبل المعتل وله فى الاخرة اعلى محل وفى ص١٣٨٠

قال لغز فى بامية . فى خمسة حسابية . خمسون مع ثمانيه . اخماسها عجايب ثلاثة منها مية . واثنان جزء واحد . وواحد الباقية ٠

(ثم قال) تفسيره الباء والالف والميم والياء والهاء وقال (اللغز فى كمون)٠

يا ايها العطار اعرب لنا ٠ عن اسم شىء قل فى سومك ٠ تراه بالعين فى يقظة
كما يرى بالقلب فى نومك ٠ ثم قال استغفر الله العظيم بما كتبته مما لا نفع فيه .

[اللعين] المنقرى هو منازل بن زمعة بن عبد الواحد بن على اللغوى (تراجم الاعلام)

[اللغة] بالضم ثم الفتح الكلام المصطلح عليه بين كل قوم ومعرفة اوضاع المفردات ويقال لها اللسان كما مر هنا واللهجة كما ياتى ـ قال فى قاموس اللغة اصوات يعبر بها كل قوم عن اغراضهم، وفى كشف الظنون ط١ ج٢ ص٣٥٨ قال علم اللغة علم باحث عن مدلولات جواهر المفردات و هيئآتها الجزئية التى وضعت تلك الجواهر معها لتلك المدلولات بالوضع الشخصى و عما حصل من تركيب كل جوهر و هيئاتها من حيث الوضع والدلالة على المعانى الجزئية وغايته الاحتراز عن الخطا فى فهم المعانى الوضعية و الوقوف على ما يفهم من كلمات العرب، ومنفعته الاحاطة بهذه المعلومات و طلاقة العبارة وجزالتها

والتمكن من التفنن فى الكلام وايضاح المعانى بالبينات الفصيحة والاقوال البليغة (١)

فان قيل علم اللغة عبارة عن تعريفات لفظية، والتعريفين المطالب التصديقية فلا تكون اللغة علما - اجيب بان التعريف اللفظى لا يقصد به تحصيل صورة غير حاصلة كما

(١) وقال ابن النديم فى فهرسه ص١٨ - اول من تكلم بالفارسية جيومرث وهو آدم ابو البشر وقيل اول من كتب بالفارسية بيور اسب بن ونداسب المعروف بالضحاك، وقيل افريدون لما قسّم الارض بين ولده، وقيل اول من كتب جمشيد، واتسعت الكتابة فى ايام زرادشت بجميع اللغات (ثم) ابن المقفع جمع اللغات الفارسية اصبهان والرى واذربيجان وهمدان وخراسان، وكتابة يقال لها ويش دبيرية وهى ٣٦٥ حرفاً يكتبون بها الفراسة، والزجر. وخرير الماء، وطنين الاذان واشارات العيون والايماء، والغمز وما شاكل ذلك، و كتابة اخرى يقال لها الكستج و هى ٢٨ حرفاً يكتب بها العهود و المورية والقطايع، وغير ذلك .

واول من كتب بالعبرانية عابر بن شالخ النبى عليه السلام وضع ذلك بين قومه فكتبوا والعبرانى مشتق من السريانى، وقال بعض اهل العلم من اليهود ان يوسف عليه السلام لما كان وزيراً لعزيز مصر ضبطه من امور المملكة بالحساب والعلامات والاعراب لا يقع على شىء من الحروف اليونانية الاعلى سبعة الاحرف وهى الحاء والدال والضاد والعين والهاء ولام الف

و اول من كتب آدم عليه السلام على الطين (ثم) كتبت الامم بعد ذلك برهة من الزمان فى النحاس والحجارة للخلود - هذا قبل الطوفان وكتبوا فى الخشب و ورق الشجر للحاجة فى الوقت (ثم) بلغت الجلود فكتب الناس فيها، وكتب اهل مصر فى القرطاس المصرى والروم تكتب فى الحرير الابيض والرق وتكتب الفرس فى الجلود، والعرب تكتب فى اكتاف الابل والاحجار البيض .

(اقول) اختلف اهل اللغة فى كتبهم فاختار بعضهم الاول والثانى من الحروف الهجائية كالفيومى فى المصباح والمنجد وغيرهما (ثم) اختار بعضهم حرف آخر الكلمة كالقاموس و المجمع و غيرهما (ثم) اختار بعضهم حرف الاول والاخر ككنز اللغة وغيره انظر استخراج كل كلمة تريد بها فى مواضيعها .

فى سائر التعاريف من الحدود والرسوم الحقيقية اوالاسمية بل المقصود من التعريف اللفظى تعيين صورة من بين الصور الحاصلة ليلتفت اليه و يعلم انه موضوع له اللفظ فاله الى التصديق بان هذا اللفظ موضوع بازاء ذلك المعنى فهو من مطالب التصديقية الخ

وقال الوجدى فى الدائرة ج٨ ص٣٦٤ ـ اللغات كثيرة جداحتى قدرها بعضهم بثلاثة آلاف من الارامية و الايرانية ، و التورانية ، و الاوربية . و التوتونية ، والآرية وايطاليه، والبربرية، والعبرانية. والهندية، والعربيةوهى ارقى اللغات السامية الانسانية و اكثرها انتشارا بين الاسرة البشرية ، و كان يتكلمها بنوسام بن نوح عليه السلام وهى السريانيةوالعبرانية،والفنيقية.والاشورية، والبابلية.والحبشية،وكانت اللغةالعربية لهجات عديدة تختلف باختلاف القبائل والبطون كلهجات تميم وربيعة ومضروقيس وهذيل وغيرها دخلت كلها فى العربية لان القبائل كانت تتوارد الى مكة فى موسم الحج و يختلفون مع العرب فياخذون من لغاتهم ويتركون ماخشن وصعب منها فاصبحت لغتهم من اعذب اللهجات الفاظا واشملها لجميع المعانى والتصورات واحسنها لغة قريش التى نزل بها قرآن الكريم و التفصيل فى دائرة الوجدى ايضا ج٦ ص٢٨٦ (الى) ص٣٠٦

فان قيل ان اللغات كلها مشتقة من اصل واحد فكيف حدث هذا الاختلاف العظيم بين اللغات وقلنا ان الانسان الاول نشأ بين العراق وارمينيا فلما كثر نسله تفرقوا فى الارض طلبا للعيش فتخالفت لغاتهم وادخل كل منهم الى لهجة ـ وقال فى اخبار الزمان ان جميع اللغات (٧٢) لغة منها ٣٧ فى ولد يافث ، و(٢٣) فى ولد حام ، و (١٢) فى ولد سام بن نوح عليه السلام ـ وذكر ان ولد يافث من ظهره (٣٧) لكل واحد منهم لغة يتكلم بها هو ونسله وقلنا بعنوان اللسان كان الناس بعد الطوفان مجتمعين فى مكان واحد بارض بابل واغتهم السريانية ثم تفرقوا فسلك قحطان وعاد وثمود وغيرهم طريقا فالهمهم الله تعالى هذه الالسنة والله العالم بالصواب .

[اللغوى] نسبة الى سابقه وهم جماعة لا تحصى عددهم ذكرهم السيوطى فى البغية ومعجم الادباء (اللفائفى) نسبة الى اللفافة التى يشد على الشىء يطلق على صالح ومحمد بن بشر وغيرهما ويقال اللفافى (لفاف) بن ابى كريم اخوامية ويقال له لفاف بن الفضل بن ابى

كريم بن لفاف الراوى عن ابيه عامى و لفافة النقاش الكوفى امامى كان من اصحاب الكاظم عليه السلام (جخ) ص٣٥٨.

[اللفت] بالكسر هو السلجم معرب شلغم له فوائد فى اكله سنها يقوى البصر كما مر فى ج٢٠ ص٩٥ قال الانطاكى فى التذكرة ص١٩٩ يدر البول و يفتح السدد و ينفع من الاستسقاء واليرقان والحصى واوجاع الظهر و يحد البصر جداً ينفع من السعال و بزره يهيج الباه وعروقه اذا هرست وجعلت على الورم حللته ودهن بزره يطرد الرياح الغليظة والاعياء طلاءً واكلا ويولد الرياح ويضر المحرورين ويصلحه السكنجبين واجوده المدور .

(لفتوان) بفح اللام والمثناة من قرى اصبهان منها ابراهيم بن شجاع اخو محمد (جم)

[اللفظ] بالفتح فى اللغة الرمى والطرد من الفم وفى الاصطلاح ما يلفظ به الانسان من الكلمات حقيقة كان او حكماً مهملا كان او موضوعا مفردا كان او مركباً وفى اصطلاح ارباب المعانى عبارة عن صورة المعنى الاول الدال على المعنى الثانى و مفهوم كل لفظ ماوضع ذلك اللفظ بازائه ولا يقال لفظ الله بل يقال كلمة الله ، وفى اصطلاح النحاة اللفظ ما من شأنه ان يصدر من الفم من الصوت المعتمد على المخرج انظر كتب النحوية والمنطقية والاصولية.

[اللف والنشر] هو من المحسنات المعنوية على الترتيب مثل قوله تعالى (ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله) وعلى التقدير هو لف الكلامين و جعلهما كلاما واحدا ايجازاً و بلاغة كقوله تعالى (لا ينفع نفسا ايمانها ولم تكن آمنت من قبل او كسبت فى ايمانها خيراً) اى لاينفع نفسا ايمانها ولاكسبتها فى الايمان لم تكن آمنت من قبل او كسبت فيه خيرا ـ واللفيف فى الصرف مفروق كطوى ومفروق كوعى لاجتماع المعتلين فى الثلاثية قال الشاعر بالفارسية :

برو زنبرد آن يل ارجمند ✡ بشمشيروخنجر بگرزوكمند
دريد وبريدوشكست وببست ✡ يلان راسروسينه وپا ودست

[اللقاء] كل شىء استقبل شيئا اوصادفه ولقاء اهل المعرفة عمارة القلوب ومستفاد الحكمة (اللقاح) بالفتح اوالكسر اسم لما يلقح به النخل وغيره وعن على عليه السلام قال لقاح الايمان تلاوة القرآن ولقاح الخواطر المذاكرة و لقاح الرياضة دراسة الحكمة

ولقاح العلم التصور والتفهم و لقاح المعرفة دراسة العلم •

[لقان] بالضم بلد الروم منها ابراهيم بن الحسن المالكي وابنه عبد السلام وعبدالله

[اللقاني] هو ابراهيم وهو غير عبد السلام بن ابراهيم (تراجم) الاعلام •

[اللقب] بالتحريك اسم يسمى به الانسان سوى اسمه الاول فيراعى المعنى بخلاف العلم ويشعر بمدح اوذم باعتبار معناه الاصلي وقد يكون اللقب علماً كالاعمش والاخفش والاعرج ونحوها لايقصد به التنقيص بل محض تعريف مع رضى المسمى به و وهذا ليس من اللقب المنهي الذي ورد في قوله تعالى (ولا تنابزوا بالالقاب) وعن علي عليه السلام

[لقد] هذه الكلمة قد فات منافي موضعه تحويلا الى كتب النحوية ولهاستة معان التوقع نحو قد يقدم الغائب اليوم وتقرب الماضي من الحال نحو قام زيد، والتحقيق نحو قد افلح من ذكاها والنفي نحو قد كنت في خير والتقليل نحو قد يصدق الكذوب ، والتكثير والتي للتحقيق تدخل على المضارع وعلى الماضي وكذا حيث جائت بعد اللام كما ورد في القرآن والاخبار ومنها في كلام علي عليه السلام قال (١) •

[لقد] اتعبك من اكرمك ان كنت كريما (لقد) اخطأ العاقل اللاهي الرشد واصابه

---

(١) للصدق نعجة ؛ وللمتكلم اوقات ، والمنفوس حمام ، و للظالم انتقام وبكفه عضه ، وللمتحلي لذة الدنيا غصه ، وللطالب البالغ لذة الادراك ، وللخائب البائس مضض الهلاك، وللعادة على كل انسان سلطان ، وللعاقل لكل عمل احسان ،وفي كل كلمة نبل ولكل عمل ارتياض وللاعتبار يضرب الامثال،وللمشدائد تدخر الرجال ولرسول الله صلى الله عليه وآله في كل حكم تبيين وللكيس في كل شيء اتعاظ وللقلوب خواطر سوء والعقول تزجر منها وطبايع سوء والحكمة تنهى عنها ولمغبضنا امواج من سخط الله سبحانه وللمتجري على المعاصي نقم من عذاب الله سبحانه ولطالب العلم عز الدنيا وفوز الاخرة ولله سبحانه حكم بين في المستائر والحازم وللكرام فضيلة المبادرة الى فعل المعروف واسداء الصنايع ، وللمتقي هدى في رشاد وتخرج عن فساد وحرص في اصلاح معاد . وليرجع عن الفروع الى اصولها والمعلولات الى عللها والجزئيات الى كلياتها ،وللظالم ثلاث علامات يظلم من فوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبة يعين الظلمة ولربما اقبل المدبر وادبر المقبل ولقلما ادبر شيء فانبل ولربما ←

ذوالاجتهاد والمجد (لقد) بصرتم ان ابصرتم اسمعتم ان اسمعتم وهديتم ان اهتديتم (لقد) جاهرتم العبر وزجرتكم بما فيه مزدجر وما بلغ عن الله سبحانه بعد رسل الله مثل النذر [لقد] راحك من اهانك ان كنت حليما (لقد) رفعت مدرعتى هذه حتى استحت من راقعها فقال لى قائل الا تنبذها فقلت له اغرب عنى فعند الصباح يحمد القوم السرى

[لقد] علق بنياط هذا الانسان مضغة هى اعجب ما فيه وذلك القلب وله مواد من الحكمة واضداد من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع ، وان حاج به الطمع اهلكه الحرص ، وان ملكه اليأس قتله الاسف ، وان عرض له الغضب اشتد به الغيظ ، وان اسعده الرضا نسى التحفظ ، و ان غاله الخوف شغله الحذر ، وان اتصع له امن استلبته الغرة ، وان اصابته مصيبة فضحه الجزع ، وان افاد مالا اطغاه الغنى ، وان عضته الفاقة شغلة البلاء ، وان جهده الجوع قعد به الضعف ، و ان افرط به الشبع كظته البطنة فكل تقصير به مضر ، وكل افراط له مفسد و (لقد) كاشفتم الدنيا الغطاء وآذنتكم على سواء ، ولقد كنت ولا اهدد بالحرب والرهب والضرب •

← خان النصيح الموتمن و نصح المستخان ، و ليربما اقرب البعيد وبعد القريب ، ولاهل الاعتبار تضرب الامثال ولا هل الفهم تصرف الاقوال ، و للحق دولة و للباطل جولة وللباغى صرعة وللجاهل فى كل حالة خسران وللاحمق مع كل قول يمين وللحازم فى كل فعل فضل و من عقله عن كل دنية زاجر ، ولد نياكم عندى اهون من عرق خنزير على يد مجذوم ، وللانسان فضيلتان عقل ومنطق فبالعقل يستفيد وبالمنطق يفيد ، ولان تكون تابعا فى الخير خير لك من ان تكون متبوعا فى الشر ، ولحب الدنيا صمت الاسماك عن سماع الحكمة عميت القلوب عن نور البصيرة كذا فى كلمات فصار امير المومنين (ع)

وقال ليصدق ورعك ويشتد تحرّيك ويخلص نيتك فى الامانة واليمين وليخشع لله قلبك فمن خشع قلبه خشعت جميع جوارحه ليكن آثر الناس عندك من اهدى اليك عيوبك واعانك على نفسك ليكن ابعض الناس اليك و ابعدهم منك اطلبهم لمعائب الناس ، ليكن احب الامور اليك اعمها فى العدل و اقسطها بالحق ليكن احب الناس اليك واخطاهم لديك اكثرهم سعيا فى منافع الناس ولديك انطقهم بالصدق واحب الناس ←

[اللقطة] بالضم ثم الفتح الشيء الذى تجده ملقى فتأخذه وتصرف بقصد التمليك ان كان قيمته اقل من الدرهم او كان شيئا لا يبقى والا تعرفها .

وتعريفها الاعلام بها وكيفة تعريفها للناس مدة سنة فى المحافل كل يومرة او مرتين (ثم) الى ثلاثة اسابيع كل اسبوع مرة (ثم) فى كل شهر الى تمام السنة بصفاتها فى بلد اللقيط والتفصيل فى الكتب الفقيه (اقول) لا يبعد اذا يئس من صاحب المال او موته وليس له وارث راجع الى حاكم الشرع او تصدق لصاحب المال ان كان غنيا قال الوكيلى فى ج٢ من منظومة ص٩٨ :

وانما التقاط فى مال الحرم	✡	محرم اذ هو فيه محترم
واخذه فى غير بيت الرب حل	✡	لو كان من قيمة درهم اقل
وان يزد فبعد الانشاد وجب	✡	عليه حفظه امانة لرب
اوصرف هذا الشيء فى ذى المسكنة	✡	اواخذه لنفسه بعد السنة
و ان يجعل فى الفناء قومه	✡	لصرفه عليه قاضى المحكمة
وهل يجوز رد هذا اووجب	✡	قبوله للصرف لانتفاع رب
و انها امانة شرعية	✡	لديه لو لم يقصد الملكية
و ينبغى ان ياخذ الشهود مع	✡	اخذ اللقيط لنجنب الطمع

[اللقلق] بفتح اللامين طائر طويل العنق والمنقاب لحمه حرام تهرب الهوام من مكان هو فيه (لقيط) بن بكير المحاربى ابو هلال الكوفى المتوفى سنة ١٩٠ شاعر من

اليك من هداك الى امر اشدك وكشف لك عن معايبك واحب الناس اليك المشق الناصح و اخطأ الناس عندك احوطهم على الضعفاء و اعملهم بالحق و اخطا الناس عندك اعملهم بالرفق ليكن زادك التقوى و زينك الوقار و سجيتك السخاء و الاحسان وسميرك القرآن وشعارك الهدى وليكن الشكر شاغلا لك على معافاتك عما ابتلى به غيرك ومرجعك الى الحق فمن فارق الحق هلك ومرجعك الصدق فان الصدق خير قرين ومركبك العدل فمن ركبه ملك ومسالتك عن الله مما يبقى لك جماله و ينفى عنك وباله وليكن موئلك الى الحق فان الحق اقوى معين .

قوله اللهم اغفر لى فان حسناتى لوكانت مثل حسنات جميع خلقك لعلمت انى لااستحق الجنة الا بفضلك ولو كانت على سيئاتهم جميعاً ما يئست من عفوك (معجم الادباء) ج١٧ ص٣٦٠

[لقمان] الحكيم بن باعور بن ناحور بن تارح المشهور بآذر وقيل هو ابن ليان بن ناحور بن تارح (١) قال الله تعالى ولقد آتينا لقمان الحكمة الاية بل تمام السورة

(١) وذكره الدميرى فى حيوة الحيوان بعنوان الشاة طمصر ج٢ ص٤١ فى حرف الشين قال ومما يؤثر من حكمة لقمان بن عنقاء بن بيرون و كان نوبياً من اهل ابلة ان سيده اعطاه شاة وامره ان يذبحها ويأتيه باطيب ما فيها فذبحها واتاه بقلبها ولسانها ثم اعطاه فى يوم آخر بشاة اخرى وامره ان يذبحها ويأتيه باخبث مافيها فذبحها واتاه بقلبها ولسانها فسأله عن ذلك فقال هما اطيب ما فيها ان طابا واخبث مافيها ان خبثا و هذا معنا قوله ﷺ ان فى الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهى القلب ويقال ان سيده دخل الخلا يوما فاطال الجلوس فناداه لاتطل الجلوس على الخلاء فانه ينخع الكبد ويورث البواسير ويميت القلب. ومن وصيته لابنه ثاران و قيل غير ذلك يابنى كن على حذر من اللئيم اذا اكرمته ومن الكريم اذا اهنته ومن العاقل اذا هجوته ومن الاحمق اذا مازحته و من الجاهل اذا صاحبته ومن الفاجر اذا خاصمته ومن المعروف تعجيله يابنى ثلاثة اشياء تحسن بالانسان حسن المحضر واحتمال الاخوان وقلة الملل للصديق واول الغضب جنون وآخره ندم يابنى ثلاثة فيهم الرشد مشاورة الناصح ومداراة العدو والحاسد و التحبب لكل احد، يابنى المغرور من وثق بثلاثة اشياء الذى يصدق مالا يراه ويركن الى من لا يثق به ويطمع فيما لا يناله يابنى احذر الحسد فانه يفسد الدين ويضعف النفس ويعقب الندم، يابنى اذا خدمت والياً فلا تنم اليه باحد فانه لا يزيده ذلك منك الا نفوراً واذا سمع منك فى غيرك فانه لابد ان يسمع من غيرك فيك فيكون قلبه خائفاً منك ان تنم عليه كما نميت اليه بغيره ولا يزال محترساً منك ، وكن يابنى اقرب الناس اليه عند فرحهم منه عند غضبه وان ائتمنك فلا تخنه وان انالك يسيراً فخذه واقبله فتبلغ به ان تنال كثيراً واكرم خدمه والطف باصحابه وغض طرفك عن محارمه واصم اذنك عن جاريته واقصر لسانك عن حديثه واكتم فى المجالس سره واتبع باللطف هواه ←

سأل حماد عن الصادق عليه السلام عن لقمان و حكمته التى ذكرالله تعالى وقال عليه السلام اما والله ماأوتى لقمان الحكمة بحسب ولامال ولااهل ولابسط فى جسم ولا جمال ولكنه كان رجلا قويا فى امرالله متورعا فى الله ساكنا سكيتا عميق النظر طويل الفكر حديد النظر مستغن بالعبر لم ينم عليه السلام نهاراً قط و لم يره احد من الناس على بول ولاغائط ولااغتسال لشدة تستره وعميق نظره وتحفظه فى امره ولم يضحك من شيء مخافة الاثم ولم يغضب و لم يمازح انساناً قط ولم يفرح بشيء اذااتاه من امر الدنيا ولاحزن منها على شيء قط و قد نكح من النساء وولدله الاولاد الكثير و قدمات اكثرهم فما بكى على موت احد منهم ولم يمر برجلين يختصمان او يقتتلان الااصلح بينهما و لم يمض عنها حتى تحابا ولم يسمع قولا قط من احد استحسنه الاسال عن تفسيره وعمن اخذه فكان يكثر مجالسة الفقهاء والحكماء وكان يخشى القضاء والملوك والسلاطين لغرتهم بالله وطمانينتهم فى ذلك ويعتبر ويتعلم مايغلب به نفسه ويجاهد به هواه ويحترز به من الشيطان و كان يداوى قلبه بالتفكر و يداوى نفسه بالعبر وكان لايظعن الافيما يعينه فبذلك اوتى الحكمة و ان الله تعالى امر طوائف من الملائكة حين انتصف النهار وهدأت العيون بالقائلة فناد والقمان حيث يسمع فقالوا يا لقمان هل لك ان يجعلك الله خليفة فى الارض تحكم بين الناس فقال لقمان ان امرنى ربى بذلك فالسمع و الطاعة لانه ان فعل بى ذلك اعاننى عليه وعلمنى وعصمنى و ان هو خيرلى قبلت العافية فقالت الملائكة يالقمان لم قلت ذلك قال لان الحكم بين الناس باشد المنازل من الدين واكثر فتنا وبلاءاما يخذل ولايعان ويغشاه الظلم من كل مكان وصاحبه منه بين امرين ان اصاب فيه الحق فبالحرى ان يسلم وان اخطا اخطأ طريق الجنة ومن يكن فى الدنيا ذليلا ضعيفا كان اهون عليه فى ان يكون فيه حكما سريا شريفا ومن

وناصح فى خدمته واجمع عقلك فى مخاطبته ولاتامن الدهر من غضبه فانه ليس بينك وبينه نسب الغضب يسرع اليه فى كل وقت ووثبته كوثبة الاسد ، يابنى كتمان السر صيانة للعرب، يابنى ان اردت ان تقوى على الحكمة فلاتملك نفسك للنساء فان المرأة حرب ليس فيها صلح وهى ان احبتك اكلتك وان ابغضتك اهلكتك وذكره الوجدى فى الدائرة ج٨ ص٣٧٠.

اختار الدنيا على الاخرة يخسرهما كلتاهما نزول هذه ولا يدرك تلك قال فعجبت الملائكه من حكمته واستحسن الرحمن منطقه فلما امسى واخذ مضجعه من الميل انزل الله عليه الحكمة فغشاه بها من قرنه الى قدمه وهو نائم وغطاه بالحكمة غطاء أفاستيقظ وهو احلم الناس فى زمانه وخرج على الناس ينطق بالحكمة ويبثها فيهم قال فلما اوتى الحكم بالخلافة ولم يقبلها امر الله الملائكة فنادت داود بالخلافة فقبلها و لم يشترط بشرط لقمان فاعطاه الله تعالى الخلافة فى الارض وابتلى فيها غير مرة و كل ذاك يهوى فى الخطاء يقبله الله ويغفر له وكان لقمان يكثر زيارة داود عليه السلام ويعظه بمواعظه وحكمته وفضل علمه وكان داود عليه السلام يقول له طوبى لك يا لقمان اوتيت الحكمة وصرفت عنه البلية واعطى داود عليه السلام الخلافة وابتلى بالحكم والفتنة واذقال لقمان لابنه بوران لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم «قال» الباقر عليه السلام الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله وظلم لا يغفره الله وظلم لا يدعه الله فاما الظلم الذى لا يغفر الله فالشرك ، واما الذى يغفره فظلم الرجل نفسه فى ما بينه وبين الله ، واما الذى لا يدعه فالمداينة بين العباد ، وقال الصادق عليه السلام اوصى به ابنه ناتان، وقال يا بنى انى حملت الجندل والحديد وكل حمل ثقيل فلم احمل شيئا اثقل من المرارات كلها فلم اذق شيئا امر من الفقر ، وقال يا بنى اتخذ الف صديق والف قليل ولا تتخذ عدو واحداً والواحد كثير وقال على عليه السلام

عليك باخوان الصفا فانهم ✡ عماد اذا استنجدتهم وظهور
وما بكثير الف خل وصاحب ✡ وان عدواً واحداً لكثير

وقال ليعتبر من قصّر يقينه وضعفت فى طلب الرزق ان الله تعالى خلقه فى ثلاثة احوال من امره واتاه رزقه ولم يكن له فى واحد منهما كسب ولا حيلة ان الله تعالى سيرزقه فى حال الرابعة اما اول ذلك فانه كان فى رحم امه يرزقه هناك فى قرار مكين حيث لا يؤذيه حر ولا برد ثم اخرجه من ذلك واجرى له رزقاً من لبن امه يكفيه به ويربيه وينعشه من غير حول به ولا قوة (ثم) فطم من ذلك واجرى له رزقاً من كسب ابويه برافة ورحمة له من قلوبهما لا يملكان غير ذلك حتى انها يؤثرانه على انفسهما فى احوال كثيرة حتى اذا كبر وعقل واكتسب لنفسه دار به امره ، واجعل فى ايامك ولياليك وساعاتك

نصيبا لك في طلب العلم فانك لن تجد له تضييعاً مثل تركه ، وقال لكل شيء علامة يعرف بها ويشهد عليها وان للدين ثلث علامات العلم والايمان والعمل به والايمان ثلث علامات الايمان بالله و كتبه و رسله ، و للعلم ثلث علامات العلم بالله و ما يحب و ما يكره ، وللعامل ثلاث علامات الصلوة والصيام والزكوة، وللمتكلف ثلث علامات ينازع من فوقه و يقول مالا يعلم و يتعاطى ما لا ينال ، و للظالم ثلث علامات يظلم من فوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبه ويعين الظلمة، وللمنافق ثلاث علامات يخالف لسانه قلبه وقلبه فعله وعلانيته سريرته ، وللاثم ثلث علامات يخون ويكذب و يخالف ما يقول ، وللمرائى ثلث علامات يكسل اذا كان وحده وينشط اذا كان الناس عنده ويتعرض في كل امر للمحمدة وللحاسد ثلث علامات يغتاب اذا غاب ويتملق اذا شهد و يشمت بالمصيبة ، وللمسرف ثلث علامات يشترى ما ليس له ويلبس ما ليس له ويأكل ما ليس له ، وللكسلان ثلث علامات يتوانى حتى يفرط ويفرط حتى يضيع ويضيع حتى يأثم، و للعاقل ثلث علامات ليس له السهو واللهو النسيان ، ولهذه العلامات شعب يبلغ العلم بها اكثر من الف باب والف باب والف باب وقال فكن طالباً للعلم في آناء الليل والنهار فان اردت ان تقرّ عينك وتنال خير الدنيا والاخرة فاقطع الطمع مما في ايدى الناس وعد نفسك في الموتى ولا تحدث نفسك انك فوق احد من الناس و اخزن لسانك كما تخزن مالك ولا تعاد واحداً فلا تبغض اليهم وتعلم محاسن الاخلاق كن عبدا للاخيار ولا تكن ولداً للاشرار، وادّ الامانة تسلم لك دنياك واخرتك وكن اميناً تكن غنياً وان الدنيا بحر وقد غرق فيها جيل كثير فلتكن سفينتك فيها تقوى الله و جسرك ايمانا بالله وشراعها التوكل لعلك تنجو خذ من الدنيا بلغة ولا تدخل فيها دخولا تضر فيها باخرتك ولا ترفضها فتكون عيالا على الناس صم صياما يقطع شهوتك ولا تتعلم العلم لتباهى به العلماء او تمارى به السفهاء او ترائى به في المجالس ولا تترك العلم زهادة فيه ورغبة في الجهالة واختر المجالس على عينيك فان رايت قوما يذكرون الله فاجلس اليهم فانك ان تكن عالما ينفعك علمك وتزيدوك علما وان تكن جاهلا يعلموك من يقارن قرين السوء لا يسلم ومن لا يملك لسانه يندم لا تجالس الناس بغير طريقتهم ولا تحملن عليهم فوق طاقتهم ولا تعتذر الى من لا يحب ان يقبل لك عذراً

ولا يرى لك حقاً ولا تستعن في امورك الا بمن يحب ان يتخذ في قضاء حاجتك اجراً فانه اذا كان كذلك طلب قضاء حاجتك لك كطلبة لنفسه لانه بعد نجاحها لك كان ربحاً في الدنيا الفانية وحظاً وذخراً له في الدار الباقية فليجتهد في قضاء حاجتك فليكن اخوانك واصحابك الذين تستخلفهم وتستعين بهم على امورك اهل المروة والكفاف والثروة والعقل والعفاف الذين ان نفعتهم شكروك وان غيبت عن جيرتهم ذكروك ، واياك والزجر وسوء الخلق وقلة الصبر على مؤنات الاخوان وحسّن مع جميع الناس خلقك فان من احسن خلقه احبه الاخيار وجانبه الفجار واقنع بقسم الله ليصفو عيشك فان اردت ان تجمع عز الدنيا فاقطع طمعك مما في ايدى الناس .

يا بنى ان الدنيا قليل وعمرك قصير احذر الحسد واجتنب سوء الخلق واجعل معروفك في اهله والزم القناعة والرضا بما قسم الله وان السارق اذا سرق حبسه الله من رزقه وكان عليه اثمه وخلّص طاعة الله حتى لا تخالطها بشيء من المعاصى ؛ وقال لا تصعّر خدك للناس اى ولا تمل وجهك من الناس تكبراً ولا تعرض عمن يكلمك استخفافاً به ولا تذل للناس طمعاً في ما عندهم ولا تمش في الارض مرحاً فرحاً و هو البطر واغضض من صوتك اى لا ترفعه ان انكر الاصوات لصوت الحمير سئل الصادق عليه السلام عنه فقال العطسة القبيحة المرتفعة ، وغير ذلك من النصائح والمواعظ لابنه ولغيره من الناس وهى كثيرة مذكورة في البحار ط١ ج٥ ص٣٢٠ وغيره من الكتب الاخبار والسير والتفاسير والتواريخ وكان لقمان يطيل الجلوس وحده وكان يمر به مولاه ويقول يا لقمان انك تديم الجلوس وحدك فلو جلست مع الناس كان آنس لك ويقول لقمان ان طول الوحدة افهم للفكرة وطول الفكرة دليل على طريق الجنة ، وقال لابنه واذا سافرت مع قوم فاكثر استشارتك اياهم في امرك وامورهم واكثر التبسّم في وجوههم وكن كريماً على زادك واذا دعوك فاجبهم واذا استعانوا بك فاعنهم واغلبهم بثلث بطول الصمت وكثرة الصلوة وسخاء النفس بما معك من دابة ومال اوزاد واذا رايت اصحابك يمشون فامش معهم واذا رايتهم يعملون فاعمل معهم و اذا تصدقوا و اعطوا قرضا فاعط معهم و اسمع لمن هو اكبر منك سنا و اذا امروك بشيء فقل نعم ولا تقل لا ... فاذا جاء وقت الصلوة فلا توخرها لشيء وصلها و استرح منها

فانها دين وصل فى جماعة و لو على راس زج ولاتنا من على دابتك، واياك والسير من اول الليل وعليك بالتعريس والدجلة من لدن نصف الليل الى آخره (قيل) قدم لقمان من سفر فلقى غلامه فى الطريق وقال مافعل ابى قال مات قال ملكت امرى قال ما فعلت امرأتى قال ماتت قال جددت فراشى قال مافعلت اختى قال ماتت قال سترت عورتى قال ما فعل اخى قال مات قال انقطع ظهرى، وقال المسعودى كان لقمان نوبيا مولى للقين بن حسر (ولد) على عشر سنين من ملك داود عليه السلام وكان فى فيافى الارض فمن الله عليه الحكمة ولم يزل مظهرا للحكمة والزهد فى هذا العالم الى ايام يونس بن متى حتى بعث الى اهل نينوى من بلاد الموصل وكان ابن اخت ايوب او ابن خالته وادرك داود واخذ منه العلم و كان يفتى قبل مبعث داود عليه السلام فلما بعث قطع الفتوى فقيل له افت فقال لا افتى و اذا افتيت اكثر الاقاويل ، و اول من ظهر من حكم لقمن ان تاجر اسكر و خاطر نديمه ان يشرب ماء البحر كله والاسلّم اليه ما له و اهله فلما اصبح ندم وجعل صاحبه يطالبه بذلك فقال لقمن انا اخلصك بشرط ان لاتعود الى مثله قل ما اشرب ماء الذى كان فيه وقت اذفاتنى به اشرب مائه او اشرب الماء الذى ياتى به فاصبر حتى ياتى فامسك صاحبه عنه، وفى رواية ابن عباس كان لقمان حبشيا اسوداً غليظ المشرب قيل الست كنت راعيا ترعى معنا فقال نعم قال فمن اين اوتيت ماارى قال اداءاً لامانة وصدق الحديث وتركى مالا يعينني وغضى بصرى وكفى لسانى وعفتي فى طمعى فمن نقص من هذا فهو دونى و من زاد عليه فهو فوقى.

وقيل ان مولاه دخل المخرج فاطال فيه الجلوس فناداه لقمان أن طول الجلوس على الحاجة يفجع منه الكبد ويورث الباسور ويصعد الحرارة الى الراس فاجلس هونا وقم هونا. وقال اعلم ستسئل غدا اذا وقفت بين يدى الله تعالى عن اربع شبابك فيما ابليته وعمرك فيما افنيته ومالك مما اكتسبته وفيما افنيته وقال ان الموعظة تشق على السفيه كما يشق الصعود على الشيخ الكبير، وفى رواية الاوزاعى ان لقمان لما خرج من بلاده نزل بقرية كوماس اوكوميس بموصل فلما ضاق بها ذرعه واشتد بها غمه ولم يكن احد يتبعه ويعينه على امره اغلق الابواب وادخل ابنه يعظه فقال يابنى ان الدنيا بحر عميق

هلك فيها ناس كثير لاتامن من الدنيا والذنوب والشيطان فيها لا تذبح نفسك بيدك ليس كل من قال اغفرلى غفرله ولا يغفر الالمن عمل بطاعة ربه، يابنى الجار ثم الدار و الرفيق ثم الطريق الوحدة خير من جار السوء و لكن الصاحب الصالح خير من الوحدة و نقل الحجارة و الحديد خير من قرين السوء، يابنى شاور الكبيرولاتستحيى من مشاورة الصغير اياك و مصاحبة الفساق فانما هم كالكلاب ان و جدوا عندك شيئا اكلوه والاذموك وفضحوك وانما حبهم بينهم ساعة ومعاداة المومن خيرمن مصادقة الفاسق لاتكالب الناس فيمقتوك ولاتكن مهينافيضلوك ولاتكن حلوا فياكلوك ولا تكن مرّاً فيلفظوك اوقال لا تكن حلوا فتبلع ولامرا فترمى اياك والتجبر والتكبر والفخر فتجاوزابليس وانك ساكن القبور ومن جاور ابليس وقع فى دار الهوان لا يموت فيها ولايحيى يابنى كيف يتجبر من قدجرى فى مجرى البول مرتين وكيف ينام ابن آدم والموت يطلبه وكيف يغفل ولايغفل عنه قدمات اصفياءالله واحباؤه وانبياؤه عليهم السلام فمن ذا بعدهم يخلدفيترك ولاتفشين سرك الى امرأتك فاقبل احسانهن وان اسأن يابنى تعلمت سبعة آلاف من الحكمة فاحفظ منهار بعا احكم سفينتك فان البحرعميق وخفف حملك فان العقبة كؤد واكثر الزاد فان السفر بعيد واخلص العمل فان الناقد بصير .

يابنى اقم الصلوة فانها عمود الدين وجالس العلماء وزرهم فى بيوتهم فتكون منهم وتعلم الحكمة تشرف فان الحكمة تدل على الدين وتشرف العبد على الحرو الصغير على الكبيروالمسكين على الغنى وتجلس المسكين مجالس الملك ويزيد الشريف شرفاً والسيد سوداً والغنى مجداً ولاتعلق قلبك برضى الناس فقال ابنه مامعناه احب ان ارى لذالك مثلا اوفعلا او مقالا فقال له اخرج انا وانت فخرجا ومعهما بهيمة فركبه لقمان وترك ولده يمشى ورائه فاجتازا على قوم فقالوا هذا شيخ قاسى القلب قليل الرحمة يركب هو الدابة وهو اقوى من هذا الصبى ويترك الصبى يمشى ورائه وان هذا بئس التدبير فقال لولده سمعت قولهم فقال نعم فقال اركب انت ياولدى حتى امشى انا فركب ولده ومشى لقمان فاجتازا على جماعة اخرى فقالوا هذا بئس الولد يركب الدابة ويترك والده يمشى فقال لقمان لولده سمعت فقال نركب معاً فركبا معاً فاجتازا على جماعة فقالوا مافى قلب

هذين الراكبين رحمة يركبان الدابة لو كان قد ركب واحد ومشى واحد كان اصلح واجود فقال لولده سمعت فقال نعم فقال هات حتى نترك الدابة تمشى خالية فساقا الدابة فاجتازا على جماعة فقالوا هذا عجب من هذين يتركان دابة فارغة ويمشيان وذموهما على ذلك فقال لولده ترى فى تحصيل رضاهم حيلة الحديث ومن تلامذة لقمان جاما سب كان ماهراً فى النحوم وكذا فيثاغورث الماهر فى علم الموسيقى وارسطو وجالينوس وبقراط وبلميناس وبطيلموس وغيرهم من الحكماء وكان عمره ١٠٠٠ سنه الف سنة وقبره بطرية الشام فى ساحل البحر على ثلاثة مراحل بالشام .

روى الزمخشرى فى ربيع الابرار باب٢٣ عن ابى الدرداء قال رحم الله لقمن اما انه ما اوتى ما اوتى عن اهل ومال ولاحسب كان عبداً حبشياً مولى لداود عليه السلام اعتقه وكان رجلا مسكيناً عميق النظر بعيد الفكر لم ينم نهاراً قط ولم يره احد يبول او يتنخ او يبتزق ومات له اولاد ولم يحزن عليهم وياتى ابواب الحكماء ليتفكر وينظر ويعتبر ولذلك اوتى ما اوتى ونزل جبرئيل على لقمن وخيره بين النبوة و الحكمة فاختار الحكمة ومسح جبرئيل جناحه على صدره ونطق بها فلما ودعه قال اوصيك بوصية فاحفظها يا لقمن ان تدخل يدك الى مرفقك فى فم التنين خير لك من ان تسأل فقيراً قد استغنى .

[لقمان] بن حكيم بن الفضل الفقيه الزاهد حنفى (جواهر المضية ص١١٦.

[لقمان] بن الخليل بن عبدالله بن حاتم ابو نصر الكسى السمرقندى عامى كان فى

[لقمان] بن شيبة ابو الحصين احد التسعة العبسيين الوافدين الى النبى لا بأس به

[لقمان] بن عاد كان من بنى وائل معمر جاهلى من ملوك حمير فى اليمن لقب بالرئش الاكبر (لقمان) بن عامر الوصابى ابو عامر الحمصى الراوى عن ابى هريرة وابى الدرداء تابعى لا بأس به (اللقوة) بالفتح ثم السكون داء يصيب الوجه يعوج منه الشدق الى احد جانبى العنق (اللقيط) اسم المولود الذى طرحه اهله خوفا من العلية والفقر او فرارا من تهمة الزنا او غير ذلك (لقيط) بن ارطاة السكونى الشامى صحابى لا باس به هو غير ابن ربيع ابو العاص صهر النبى صلى الله عليه وسلم قبل الاسلام:

[لقيط] بن بكير بن النظر المحاربى الكوفى له مولفات هو غير ابن الزرارة

الدارمى(لقيط) بن صبرة الحازى والدعاصم صحابى قيل باتحاده مع ابن عامر هو غير ابن عباد و غير بن القيس الفرازى « لقيط » بـن عدى اللخمى المصرى صحابى قيل كان على جيش عمرو بن العاص وقت فتح مصر هو جد سويد .

[لقيط] بن عصر البلوى قيل اسمه النعمان صحابى شهد المشاهد مع النبى صلى الله عليه وآله وسلم هو عير ابن المشاء و غير ابن معبد «لقيط» بن يعمر الايادى شاعر جاهلى اتصل بكسرى فصار من كتابه (تراجم الاعلاء ج٦ ص ١٠٩ .

[القيم] هو مصطفى بن احمد (لكز) بالفتح ثم السكون ابن يافث بن نوح عليه السلام وبليدة خلف الدربند منها موسى بن يوسف اللكزى (جم) .

[اللك] بالضم وشد الكاف بلدة بنواحى البرقة بين الاسكندريه وطرابلس منها مروان بن عثمان الشاعر وعلى بن السندى ابوالحسن اللكى المتوفى سنة ٥٣٠ ومدينة بالاندلس وقرية بموصل (جم) ونبات هندى حار ينفع ضعف الكلى والكبد ويفتح السدد شرباً وغير ذلك انظر تذكرة الانطاكى ص ٢٦٠ .

[الكل] بالضم وشد اللام المجموع قدمر فى ج ٢٥ ص١٠٢ معنى كل شىء وعن على عليه السلام قال فى كلمات قصاره ج٢ ص ٥٧٧ .

[لكل] اجل حضور وكتاب (لكل) احدسائق من اجله يحدوه (لكل) اقبال ادبار (لكل) امرء ادب ويوم لايعدوه (لكل) امر عاقبة حلوة ومرة ومال (لكل) امل غرور (لكل) انسان ارب بكسر الالف فابعدوا عن الريب (لكل) جمع فرقة (لكل) حسنة ثواب (لكل) حى داء وموت (لكل) داخل دهشة وذهول فابدوا بالسلام .

[لكل] دولة برهة (لكل) دين بكسر الدال خلق وخلق الايمان الرفيق (لكل) رزق سبب فاجملوا فى الطلب (لكل) سيئة عقاب (لكل) شىء آفة و آفة الخير قرين السوء وانا اقول وللعلم آفات (لكل) شىء بذر وبذر الشر الشره وبذر العداوة المزاح

[لكل] شى حيلة وحيلة المنطق الصدق (لكل) شى زكاة وزكاة العقل احتمال الجهال (لكل) شىء سبب وغاية المرء عقله (لكل) شىء فضيلة وفضيلة الكرم اصطناع الرجال (لكل) شىء من الدنيا انقضاء وفناء ومن الاخرة خلود وبقاء وموت.

[لكل] شيء نكد ونكد العمر مقارنة العدو (لكل ضلة علة (لكل) ضيق مخرج

[لكل] ظالم انتقام وعقوبة لا تعدوه وصريمة لاتخطه (لكل) ظاهر باطن على مثاله (فماطاب ظاهره طاب باطنه وماخبث ظاهره خبث باطنه (لكل علة ـ دواء .

[لكل] عمل جزاء فاجعلوا عملكم لما يبقى وذروا مايغنى (لكل) غيبة اياب

[لكل] قادم حيرة فابسطوا بالكلام (لكل) قول جواب .

[لكل] كبد حرقة (لكل) كثير قلة (لكل) مثن على من اثنى عليه مثوبة من جزاء اوعارفة من عطاء (لكل) مصاب اصطبار (لكل) مقام مقال (لكل) ناجم افول .

[لكل] ناكث شبهة (لكل) نفس حمام (لكل) هم فرح .

[اللكنوى] الهندى هو محمد بن عبد الحى ومحمد بن عبد الحليم (الكهنوئى) هوابراهيم بن محمد (لله كذا) هوكلمة تعجب ومدح يقال عند استغراب الشيء واستعظامه قيل اذا وجد من الولد ما يحمد يقال لله ابوك حيث اتى بمثلك، ويقال فى المدح الله دره اى الخير الكثير ويقال فى الذم لادر اى لاكثر خيره ـ والعرب اذا اعظموا شيئا نسبوه الى الله تعالى قصداً الى ان غيره لا يقدر وايذاناً بانه متعجب من امر نفسه كذا ذكره ابو البقاء فى كلياته ص ٢٩٣

[لما] بالفتح و شد الميم على اربعة أوجه ظرفية ، اذا دخل على الماضى ، و تكون حرفا اذا دخل على المضارع وهو الجازمة واذا دخل على غيرهما تكون بمعنى الا نحو «لان كل نفس لما عليها» اى لاعليها .

[لمازة] بالكسر والتخفيف هو ابن زبار بفتح الزاى وشد الموحدة تابعى روى عن على عليه السلام لاباس به (يب) (لماية) بالفتح والتخفيف مدينة بالاندلس منها ابراهيم ابن شاكر ابو اسحاق الحافظ (جم) (اللمس) بالفتح ثم السكون قوة فى العصب المخاط لاكثر البدن وكناية عن الجماع كمافى قوله لامستم النساء .

[لمك] بن متوشلخ بن ادريس عليه السلام انتقلت الوصية اليه من ابيه فاخذ فى البحث وجمع العلوم واقبل على بنى ابيه فجمعهم وامرهم ونهاهم عن قرب واختلاطهم باولاد قابيل وفى كتاب النطق لامك بدل لمك وهو الصواب وهو الذى راى نارا خرجت من فيه فاحرقت العالم

[اللمم] بالتحريك مقاربة من الصغائر اوفعل الصغيرة وفى دعاء الافتتاح اللهم اللمم

بهشعثنا وفي دعاء آخر اللهم اني اسألك تحفة من تحفاتك تلم(الم) بهاشعثي بالتحريك اي اصلح تشتت احوالي واموري وفي موضع آخر اللهم اني اسألك نفحة من نفحاتك الم به شعثي كما ذكرنا في رسالة طريقة ختم اذا وقعة الواقعه ص ١٤ س آخر و ص ١٧ س٤ و بعبارة اخرى لمّ بالتحريك وشدالميم معناها الجمع وضم الشيء الى شيء آخر يقال لم الله شعث فلان اي قارب بين شتيت اموره واصلح حاله .

[لم] بالفتح ثم السكون حرف نفي لما مضى من الزمان وهي جازمة لنفي من المضارع وقبله ماضيا وتدخلها همزة الاستفهام فيصير النفي معها ايجابا نحو الم اقل لك وقد يفصل بينها وبين الهمزة الفاء اوالواو نحو افلم واولم والتفصيل في كتب النحوية وكلمات قصار امير المومنين عليه السلام ص٥٩٩ قال : لم يامركم الله سبحانه الا بحسن ، ولم ينهاكم الا عن قبيح ، ولم يتحل بالعفة من اشتهى ما لا يجد ، لم يتحلّ بالقناعة من لم يكتف بيسير ماوجد ، لم يترك الله سبحانه خلقه مغفلا ، ولم يتصف بالمروة من لم يرع ذمة اودائه ، ولم يتصف اعدائه ، لم يتعرض من الشر من لم يتجلبب بالخير ، لم يثنه سبحانه في العقول فيكون في مهب فكرها مكيفاً ولافي رويّات خواطرها محدداً مصرفاً ، لم تره سبحانه العقول فتخبر عنه بل كان تعالى قبل الواصفين له ، لم يحلل الله سبحانه في الاشياء فيكون فيها كائناً ولم ينأ عنها فيقال هو عنها بائن ، لم يخلق الله تعالى الخلق عبثاً ، لم يتركهم سدى ، لم يدعهم في ضلالة ولاعمى ، ولا لوحشته ، لم يستعملهم لمنفعته ، لم يخل عباده من حجة لازمة ومحجة قائمة ولامن نبي مرسل اوكتاب منزل ، ولم يدرك المجد من عداه الحمد ولم يذهب من مالك ما وقى عرضك لم يرزق المال من لم ينفقه ، ولم يسد من افتقر اخوانه الى غيره ، ولم يصدق يقين من اشرف في الطلب واجهد نفسه في المكتسب ، لم يصف الله سبحانه الدنيا لاوليائه لم يضن بها على اعدائه لم يضع امرؤ ماله في غير حقه اومعروفه في غير اهله الا حرمه الله شكرهم وكان لغيره ودّهم ، لم يضع من مالك ماقضى قرضك لم يضق شيء عن حسن الخلق ، ولم يطلع الله العقول على تحديد صفته ومايحجبها عن واجب معرفته ، لم يظلل امرء من الدنيا ديمة رجاء الا هبّت عليه مزنة بلاء ، ولم يعدم النصر من اقتصر بالصبر ، لم يعقل من وله باللعب

واستهتر باللهو والطرب ولم يعقل مواعظ الزمان من سكن الى حسن الظن بالايام، لم يفت نفساً ماقدر لها من الرزق ، لم يقدر من كان همته الدنيا عوضاً ، ولم يقض مفرضاً ، لم يفكر فى عواقب من الامور من وثق بزور الغرور ، لم يكتسب مالا مالم يصلحه ، لم يلق احد من سراء الدنيا بطناً الامنحته من ضرائها ظهراً، لم ينل احد من الدنيا حبرة الا اعقبه عبرة، لم يوفق من بخل على نفسه بخيره وخلف ماله لغيره ، لم يوفق من استحسن القبيح واعرض عن النصيح ، ولم يهنأ العيش من قارن الضد .

[اللمعة] بالضم ثم السكون جماعة من الناس والبقعة من السواد وقطعة من النبات

[لميس] بن سلمى البصرى صحابى «اللمى» بتثليث اللام سمرة او سواد فى باطن الشفة

[لنبان] بالضم ثم السكون قبل الموحدة من قرى اصبهان منها احمد بن محمد بن عمر وابنه معمر «جم» (لنجر) بن منوچهر الديلمى الزاهد اخو ليا كوكوش فقيه صالح وقيل هو لنجر بالمثناة (لن) بالفتح ثم السكون حرف نفى لحدث المضارع ونصب للفظه واستقبال لزمانه ولا تفيد تابيد النفى خلافا للزمخشرى وهو دعوى بلا دليل اذ لو كانت للتأبيد لم يقيد نفيها باليوم فى قوله تعالى «فلن اكلم اليوم انسيا» قال على عليه السلام فى كلمات قصاره، لن تاخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذى نقصه لن تتحقق الخير حتى تتبرء من الشر، لن تتصل بالخالق حتى تنقطع عن المخلوق، لن تحصن الدول بمثل العدل فيها لن تدرك مازوى عنك فاجمل فى المكتسب، لن تلقى الشره راضيا . والعجول محمودا والمؤمن الا قانعا ، لن توجد القناعة حتى يفقد الحرص، لن تمسكوا بعصمة الحق حتى تعرفوا الذى نبذه، لن تهتدى الى المعروف حتى تضل عن المنكر، لن تنقطع سلسلة الهذيان حتى يدرك الثار من الزمان، ان تعرفوا الرشد حتى تعرفو الذى تركه، لن يتعبد لحر حتى زال عنه الضر، لن يتمكن العدل حتى يزل النحس، لن يجدى القول حتى يتصل بالفعل ، لن يثمر العلم حتى يقارنه الحلم، لن يجوز العلما الامن يطيل درسه، لن يجوز الجنة الامن جاهد نفسه ولن يحصل الاجر حتى يتجرع الصبر، لن يدرك الكمال حتى يرقى عن النقص . لن يدرك النجاة من لم يعمل بالحق، لن يذهب من مالك ما وعظك و حازلك الشكر، لن يزان العقل حتى يوازره الحلم لن يزكى العمل حتى يقارنه العلم

ان يزل العبد حتى يغلب شكه يقينه . لن يسترق الانسان حتى يغمره الاحسان ،لن يسبقك عن رزقك طالب ، ولن يستطيع احد ان يشكر النعم بمثل الانعام بها،لن يسكن حرقة الحرمان حتى يتحقق بالوجدان ،لن يسلم من الموت فقير لاقلاله ، لن يصدق الخبر حتى يتحقق بالعيان،لن يصفوا العمل حتى يصلح العلم،لن يضيع من سعيك ما اصلحك واكسبك الاجر ، لن يعدم النصر من استنجد الصبر، لن يعرف حلاوة السعادة حتى تذاق مرارة النحس، لن يغلبك على ماقدر لك غالب لمن يفوتك ماقسم لك فاجمل في الطلب لن يفوز بالجنة الى الساعي لها، لن يقدر احد ان يستديم النعم بمثل شكرها ولا يزينها بمثل بذلها،ولن يقدر احد ان يحصن النعم بمثل شكرها ،لن يلقى جزاء الخير الا فاعله لن يلقى جزاء الشر الا عامله ، لن ينجع الادب حتى يقارنه العقل ، لن ينجو من الموت غنى لكثرة ماله و لن ينجو من النار الا التارك عملها . لن يهلك العبد حتى يؤثر شهوته على دينه ، ولن يهلك من اقتصد .

[لندبرج] يقال له كارلو(لواء) الحمد طويلة جداً سنانه ياقوتة حمراء،وقضيبه فضة بيضاء زجه درة خضراء له ثلاث ذوائب من نور مكتوب عليه ثلاثة اسطر(الاول) بسم الله الرحمن الرحيم و(الثاني) الحمد لله رب العالمين و(الثالث) لااله الا الله محمد رسول الله- وكان بيد علي بن ابي طالب عليه السلام يوم القيامة يستظلون به جميع محبيه ومحبي اهل بيته -روى المجلسي ره في البحار ط١ ج٩ ص٣٤٢ س٢٨ وص٣٩٤ س١ والصدوق في مجالسه مجلس ٩٣ ص٣٩١ س١٠ عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال اذا كان يوم القيامة اتاني جبرئيل عليه السلام وبيده لواء الحمد الحديث انظر ان شئت .

[اللواب] بالضم اللعاب (لواتة) بالفتح ناحية بالاندلس وقبيلة من البربر(جم)

[اللواسي] مدينة خراب بالفيوم وهي فيما سجد موسى بن عمران عليه السلام والالة التي قاس بها يوسف عليه السلام .

[اللواط] بالفتح اصله لوط ويقال لاط الرجل ولاوط اذا عمل عمل قوم لوط اعني وطي الدبر وفي الحديث اللواط مادون الدبر والدبر هو الكفر وحده القتل ثم الحرق كما في البحار ط١ ج٩ ص ٤٩٤ وفي الكافي والمرآة ج٤ باب حد اللواط ص ١٧٠

عن الصادق عليه السلام قال ان لله عباداً لهم غدة كغدة البعير واذا هاجت هاجوا فاذا سكنت سكنوا فجاء اليه رجل فقال له جعلت فداك انى احب الصبان احملهم على ظهرى فوضع عليه السلام يده على جبهته وولى عنه فبكى الرجل فنظر اليه فقال اذا اتيت بلدك فاشتر جزورا سمينا واعقله عقلا شديدا فخذ السيف فاضرب السنام ضربة تقشر عنه الجلدة واجلس عليه بحرارته ففعل الرجل فسقط منه شبه الوزغ فسكن منه ما به وقال صلى الله عليه وآله من الحق فى وطى الرجال لم يمت حتى يدعو الرجال الى نفسه وقال حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج و التفصيل فى ج ٩ ص ٧٥ من هذا الكتاب قال الوكيلى :

وانما اللواط ايقاب الذكر ✡ فى ثقبه ما بين اليتى ذكر
وثابت لو شهدته البينة ✡ لو ادعت أربعة معاينة
اوقد اقر الفاعل اومنفعل ✡ اربع مرات بان ذا عمل
ويقتل الفاعل و المفعول به ✡ اومنهما الواحد لو اقربه

[لو] بالفتح ثم السكون حرف شرط وامتناع واسم ومصدرى و يجيىء للتمنى والتقليل والعرض ولزم فى جوابه اللام والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص٠٢٨٦(١)

(١) وعن على عليه السلام فى كلمات قصاره ص٦٠٣ لواحبنى جبل لتهافت ، لوارتفع الهوى لانف غير المخلص من عمله، لواستوت قداماى من هذه المداحض لغيرت اشياء ،لواعتبرت بما اضعت من ماضى عمرك لحفظت مابقى ، لوان اهل العلم حملوه بحقه لاحبهم الله تعالى و ملائكته و لكنهم حملوه لطلب الدنيا فمقتهم الله تعالى و هانوا عليه لوان السموات والارض كانتا على عبد رتقاً ثم اتقى الله لجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لايحتسب ، لوان العباد حين جهلوا وقفوا لم يكفروا و لم يضلوا ، لوان المروة لم تشتد مؤنتها ولم يثقل مجملها ما ترك اللئآم الاغمار وحملها الكرام الابرار، لوان الموت لاشتراه الاغنياء لوان الناس حين عصوا تابوا واستغفروا لم يعذبوا ولم يهلكوا.

لو بقيت الدنيا على احد لم تصل الى من هى بيديه ، لو تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب لوجرت الارزاق بالابواب والعقول لم تعش البهائم والحمقى ، لوحفظتم حدود الله سبحانه لعجل لكم من فضله الموعود لوخلصت النيات ←

[اللوينا] بالضم هندى تسمى الدمادم و باليونانية سياهين و بالقبطية ما ميرا وبالعربية فريقا ثمره نبت من الحبوبات فى صورة الكلى تبقى قوتها عشر سنين وهى اجود

← لزكت الاعمال ، لورايتم الاجل ومسيره لابغضتم الامل وغروره ، لورايتم البخل رجلا لرايتموه شخصاً مشوهاً يعض عنه كل بصر وينصرف عنه كل قلب، لورايتم السخاء رجلا لرايتموه حسناً يسر الناظرين ، لورخص الله سبحانه فى الكبر لاحد من الخلق لرخص فيه لانبيائه لكنه كره اليهم التكابر ورضى لهم التواضع .

لوزهدتم فى الشهوات لسلمتم من الافات، لوشئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه ومولجه وجميع شانه لفعلت ولكنى اخاف ان تكفروا فى برسول الله صلى الله عليه وآله الا انى مفضيه الى الخاصة ممن يؤمن بذلك منه والذى بعثه بالحق واصطفاه على الخلق ما انطق الا صادقا ولقد عهد الى بذلك وبمهلك من يهلك وبمنجى من ينجا وما ابقى شيئا يمر على رأسى الا افرغه فى ادنى وافضى به الى، لوصح العقل لاغتنم كل امرء مهله، لوصح يقينك لما استبدلت الباقى بالفانى ولابعت السنى بالدنى ، لوصببت الدنيا على المنافق بجمّاتها على ان يجنى ما اجنى ، لوضربت خيشوم المومن على ان يبغضنى ما ابغضنى، لوظهرت الاجال لافتضحت الامال - لو عرف المنقوص نقصه لساء ما يرى من عيبه ، لو عقل اهل الدنيا لخربت الدنيا ، لوعقل المرء عقله لاحرز سره ممن افشاه اليه ولم يقطع عليه احدا ، لوعمل الله فى خلقه بعلمه ما احتج عليهم بالرسل ، لو فكرتم فى قرب الاجل وحضوره لامرّ عندكم حلو العيش وسروره ، لوكشف الغطاء ما ازددت يقينا لوكنا نأتى ما تاتون لما قام للدين عمود ولا اخضر للايمان عود، لوكان الاشتر النخعى جبلا لكان فنداً لا يرتقيه الحافر ولا يرقى عليه الطائر ، لوكان لربك شريك لاتتك رسله ، لوكانت الدنيا عند الله تعالى محمودة لاختص بها اوليائه لكنه صرف قلوبهم عنها و محى عنهم منها المطامع ، لولم تتخاذلوا عن نصرة الحق لم تنهوا عن توهين الباطل ، لولم يتوعد الله سبحانه على معصيته لوجب ان لا يعصى شكراً لنعمه ، لو لم يرغب الله سبحانه فى طاعته لوجب ان يطاع رجاء رحمته ، لولم ينه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان يجتنبها العاقل، لو يعلم المصلى ما يغشاه من الرحمة لما رفع رأسه من السجود .

من الفول ودون الحمص حار رطب فى الثانية ينفع من اوجاع الظهر والكلى ويهيج الباه جدا سيما بـالزنجبيل و تجلوا الابدان لكنها تولد ريحا يصلحها السكنجبين والدارصينى انظر تذكرة الانطاكى ص٢٦١ وفى الكافى والمرآة ج٤ ص ٨٠ س ٢٩ عن الصادق عليه السلام قال اللوبيا تطرد الرياح المستبطنة «اللوجى» هو مصطفى بن عبدالرحيم

[اللوح] بالفتح ثم السكون كل صفيحة عريضة ومنه اللوح المحفوظ من التبديل والتغيير والنقصان والزيادة لا يطلع عليه غير الملائكة محفوظ عندالله عزوجل وهو من درة بيضاء وفى الحديث ان لله لوحاً محفوظاً يلحظه فى كل يوم ثلثماة لحظة ليس منها لحظة ليس منها لحظة ليس منها لحظة الا يحيى فيها ويميت ويعز ويذل ويفعل مايشاء كما فى البحار ط١ ج١١ ص٣٨ س٢١ وفى آخر سورة البروت بل هو قرآن مجيد فى لوح محظوظ وفى الصافى عن الصادق عليه السلام قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وعنده جبرئيل قال ان هذا اسرافيل حاجب الرب واقرب خلق الله منه واللوح بين عينيه من ياقوتة حمراء له طرفان طرف على يمين العرش وطرف على جبهة اسرافيل فاذا تكلم الرب جل ذكره بالوحى ضرب اللوح جبين اسرافيل فنظر فى اللوح فيوحى بما فى اللوح الى جبرئيل وغير ذلك من الاحاديث المذكورة فى التفاسير انظر ان شئت (اللور) او اللر كما مر او اللوردجان كما قال الحموى فى ج٧ ص٣٤٢ ناحيه بين الاهواز والاصبهان (اللوروقى) هو القاسم بن احمد .

[اللوز] بالفتح ثم السكون يقال بالفارسية بادام ثمر شجر يقرب شجر الرمان مر وحلو برى وبستانى معتدل ينفع اكله السعال المزمن و تزيل حرقة البول و بلة المعدة و ازالة الاخلاط وغير ذلك المذكور فى تذكرة الانطاكى ص ٢٦٠ .

(واللوزية) محلة ببغداد منها ابو شجاع المعروف بابن مقرون المتوفى سنة ٥٩٧ و (اللوازى) هو ابراهيم بن عبد العزيز .

[اللوصة] وجع الظهر (اللوط) الحوض والصاق الشيء بالشيء (لوط) بن اسحاق امامى (جخ ق)

[لوط] بن هاران بن تارح بالهاء المهملة هو ابن اخى ابراهيم الخليل عليه السلام لان اباه هاران وابراهيم كانا اخوان ، وابن خالته لان امه ورقة اخت سارة ام ابراهيم عليه السلام وهى غير ساره زوج ابراهيم ام اسحاق كما يظهر من بعض التواريخ آمن لوط بعمه

ابراهيم وهاجر الى مصر وعاد الى الشام وكان رجلا سخيا كريما يقرى الضعيف قال لزوجته فاكتمي على القوم حتى اعفو عنك جميع ما كان منك الى هذا الوقت فقبلت وكانت العلامة بينه وبين اضيافه اذا كانت بالنهار تدخن فوق السطح وبالليل توقد النار لان قومه اذا دخل رجل بلدهم وعلموا ياخذونه وينكحونه في دبره ولبث فيهم ثلاثين سنة يدعوهم الى الله ويحذرهم عذابه ونهاهم عن الفواحش و حثهم على طاعة الله فلم يجيبوه ولا يطيعوه، وكانوا لا يتنظفون من الغائط ولا يتطهرن من الجنابة فلما صعدت امراته على السطح فتوقد النار علموا دخول الاضياف على لوط وهم جبرئيل و جماعة من الملائكة فاقبلوا اليه من كل ناحية فكسروا الباب ودخلوا البيت فضرب جبرئيل بجناحه على وجوههم فطمسها فلما رأوا ذلك علموا انه قد اتاهم العذاب فقال جبرئيل للوط اسر فاخرج باهلك الا امرئتك وكان عالم من قومه قال ياقوم قد جائكم العذاب الذى كان يعدكم لوط وفي سورة العنكبوت آية ٢٧ قال (ولوطا اذ قال لقومه انكم لتاتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين ائنكم لتاتون الرجال وتقطعون السبيل وتاتون في ناديكم المنكر فما كان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصادقين قال رب انصرني على القوم المفسدين ولما جائت رسلنا ابراهيم بالبشرى قالوا انا مهلكو اهل هذه القرية ان اهلها كانوا ظالمين) .

وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال لما جائت الملائكة في هلاك قوم لوط مضوا حتى اتوا لوطا وهو في زراعة له قرب المدينة فسملوا عليه فلما رآهم وهم في هيئة حسنة فعليهم ثياب ابيض وعمائم بيض فقال لهم المنزل فقالوا نعم فتقدمهم و مشوا على خلفه فندم على عرضهم عليهم للمنزل فالتفت اليهم فقال انكم تاتون شرار خلق الله ثم دخلوا منزله فابصرهم امراته على هيئة حسنة فصعدت فوق السطح فسفقت فلم يسمعوا فدخنت فلما رأوا الدخان اقبلوا حتى وقفوا بالباب (فقال لوط فاتقوا الله ولا تخزون في ضيفي) ثم كابروه حتى دخلوا عليه فصاح جبرئيل يالوط دعهم يدخلوا فدخلوا فاهوى جبرئيل باصبعه فطمست اعينهم وقال جبرئيل انا رسل ربك. والتفصيل في البحار ط١ ج٥ وفي التفاسير في سورة هود وغيرها في مواضع من القرآن وقال المسعودي ارسل الله لوطا الى المدائن

الخمسة سدوم وعمورا ودوما وصابورا وصعوه وغير ذلك اقول امه ورقة وزوجته وخالته سارة ام ابراهيم عليه السلام كما ياتى ذكرهن فى كتاب النساء قال الطريحى فى المجمع فى آخر مادة دين ومدين بن ابراهيم تزوج بنت لوط فولدت حتى كثر اولادها وقد مر بعنوان اللواط هنا وفى ج ٩ ص٥٧ بالمناسبة ذكر قومه،

[لوط] بن يحيى بن سعيد الازدى الشهير بابى مخنف الغامدى الامامى صاحب المؤلفات الكثيرة الراوى عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام حسن قال النجاشى فى فهرسه ط١ ص٢٢٤ وط٢ ص٢٤٥ هو شيخ اصحاب الاخبار بالكوفة ووجههم وكان يسكن الى مايرويه ونقل المامقانى ره فى ملحقات المجلد الثانى من رجاله ص٤٣ اختلاف الاصحاب ادراكه امير المؤمنين والحسن والحسين والسجاد والباقر والصادق عليهم السلام وقال لامنافاة بينها لان هذه المدة كان نحوا من اثنين و تسعين سنة و ذلك عمر متعارف و يمكن ادراكه امير المؤمنين عليه السلام قبل بلوغه وادراكه الصادق عليه السلام فى اواخر عمره والله العالم بالصواب وفى معجم الادباء ج ١٧ ص ٤١ ذكر نسبه و قال مات سنة ١٥٧ وكان جده مخنف بن سليمان من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام .

[اللوعة] بفتح واللام والعين المهملة الحرقة والحزن والهوى والوجد و (اللوف) بالضم نبات (لوف) ويقال له الكبرو الحعدة والفيلجوش نبت له فوائد ذكره الانطاكى فى التذكرة (اللوق) بالضم كل شىء لين (لوكر) بفتح اللام والكاف من قرى مرو منها محمد ابن عرفات الحنفى (لولا) بالفتح يجىء على ثلاثة اقسام (الاول) ان تدخل على جملتين اسميه وفعيلة لربط امتناع الثانية بوجود الاولى نحو اولا زيد لاكرمتك و(الثانية) ان تكون للتحضيض والعرض بفتح العين وسكون الراء ، (الثالثة) للتوبيخ والتنديم قيل لوفى الاصل لامتناع الشىء لامتناع غيره واذا دخل على لاافاد اثباتاً وهو امتناع الشىء لثبوت غيره ، ولما دل على امتناع الشىء لوجود غيره جعل مانعاً عن وقوع مايترتب عليه فصار كالاستثناء وقد ورد فى القرآن فى مواضع منها لولا انزل عليه ملك، قيل ولولا الاعتبارات لبطلت الحكمة ولولا تستغفرون الله ، ولولا فضل الله عليكم ورحمته ولولا دفع الله الناس وغيرها، وقيل لولا الحمقاء لخربت الدنيا ، وقول عمر لولا على لهلك عمر وغير ذلك.

[اللؤلؤ] بضم اللامين قال الانطاكى هى الدرة اليتيمة اصله دودة يخرج فى نيسان فاتحاً فمه للمطر حتى اذا سقط فيه انطبق وغاص فى البحر (الى ان قال) وقيل اصله نبات وقيل معدن اجوده الكبير الابيض الشفاف المدحرج الرزين كما مر فى اللئالى ثم ذكر لها فوائد الدوائية قال ومنه مصنوع من صغاره اوصافى صدفه اذا قوم كالعجين (الخ)

[لؤلؤ] الرومى مولى احمد بن طولون لاباس به هو غير ابن عبدالله ابى محمد القصير وغير القصار (خ) ج١٣ وغير ابن احمد بن عبدالله ابى الدر الضرير النحوى النجيب الحنفى المتوفى سنة ٦٧٢ [لؤلؤ] بن عبدالله الاتابكى ابو الفضائل الملك الرحيم .

[اللؤلؤة] ماء بسماوة ومحلة بدمشق منها جماعة من الرواة يقال لهم اللؤلؤى منهم ادم بن المتوكل بياع اللؤلؤ، واحمد بن ابراهيم ، و الحسن بن زياد واحمد بن الحسن بن الحسين ، والحسن بن على ، و عبد الرحمن بن محمد بن عصام ، و عبد الرحمن بن مهدى ، و عبدالله بن الوضاح ، و عثمان بن يمان المكى ، و على بن محمد بن الحسن ، والقاسم بن محمد ، و محمد بن اسحاق ، و محمد ابن عبدالحميد الفرغانى ، ويحيى بن زكريا اللؤلؤيون وغيرهم .

[لوما] كلولا وهلا حرف تحضيض وامتناع والفرق بينهما ان التحضيضية لايليها الا الفعل ظاهراً اومضمراً والامتناعية لايليها الا الاسماء لفظاً اوتقديراً عند البصريين.

[لويس] بن ابراهيم الرحمانى لقبه افرام عالم باللغات الشرعيه والاروبية (تراجم (اعلام) ج٦ ص١١٢ هو عيريس بن شيخو اليسوعى المنشى وغير لويس المعلوف اليسوعى صاحب المنجد فى اللغة وغير لويس بن يعقوب الصابونجى (لوين) بالتصغير لقب محمد بن سليمان الاسدى الكوفى المتوفى سنة ٢٤٥ كما يأتى ذكره .

[لوى] بالتصغير ابن غالب بن مالك بن النضر بن كنانة سابع اجداد النبى ﷺ كان سيداً شريفاً امه عاتكة بنت بجدل بن النضر قدمر ترجمته فى ج١ ص٨٧ س١٤

[اللهاب] بالضم العطش واللهابة كساء يوضع فيه حجر فيرجح به احد جوانب الهودج او المحمل (اللهاث) بالضم حر العطش ايضاً فى الجوف و شدة الموت واللهاد الفواق واللهاذمة اللصوص (اللهاز) بالكسر رقعة يضيق بها المحور الواسع واللهاس

واللهاسة بالضم القليل من الطعام (اللهاعة) بالفتح الغفلة واللهاق بالفتح الثور الابيض واللهام بالضم الجيش العظيم (لهاور) بالفتح وضم الواو ويقال لوهور مدينة فى بلاد الهند منها عمرو بن سعيد ،ومحمد بن المأمون المطوعى ، ومحمود بن محمد بن خلف الذى كان فى سنة ٥٤٠ اوغيرهم (جم) ج٧ ص٣٤٥ .

[اللهبان] بالتحريك شدة الحر واللهب لسان النار وبالكسر الفرجة بين الجبلين

[لهب] بن احجن الازدى هو وبنوه اعيف العرب والعيافة واصابة الظن من الكهان

[لهب] بن الخندف ادرك الجاهلية صحابى هو غير ابن مالك اللهبى الصحابى ويقاله له لهيب (اللهبى) هم جماعة منهم الحارث بن عمير وعبد الرحيم و عبد الكريم بنو عتيبة وعلى بن ابى على والفضل بن عباس وغيرهم.

[اللهجة] بفتح اللام والجيم اللسان او طرفه لغة الانسان التى جبل عليها واعتادها

[اللهد] بالفتح داء يعرض رجل الانسان واللهذب الشيء الثابت واللهز الشديد

[اللهسة] بالضم قدمر فى اللهاس واللهفان المتحسر المكروب واللهوف الطويل الحزين

[اللهق] بالفتح الثور الابيض و(اللهم) المسن من كل شيء والكثير الخير وكثير الطعام

[اللهو] بالفتح معروف التزويج عن النفس بما لا يقتضيه الحكمة وعن النبى ﷺ قال ليس يحل من اللهو الا فى ثلاثة تاديب الرجل فرسه وملاعبته مع اهله ورميه بقوسه ونبله

[اللهيعة] بفتح اللام والعين المهملة الغفلة ولهيعة الحضرمى قيل صحابى روى عنه محمد بن عبدالله التيمى كما فى اسد الغابة ج٤ ص٢٨٦ وفى القاموس قال عبدالله بن لهيعة الحضرمى قاضى مصر محدث وفى لسان الميزان ج٤ ص٤٠٣ قال عيسى بن لهيعة روى ثقتان عن ابن لهيعة عن اخيه عيسى عن عكرمة عن ابن عباس وفى ص ٤٠٤ س ٢ قال و لعيسى هذا ولد اسمه لهيعة ولى قضاء مصر و حدث عن عمه عبدالله بن لهيعة و قال فى ج ٧ ص ٢٦٨ عبدالله بن لهيعة بن عقبة الحضرمى الغافقى المصرى قاضيها وعالمها ومسندها كما مر فى ج ١٠ ص ٢٢٤ .

[لياكوكوش] بن منوچهر الديلمى اخو الامير لتجر الزاهد كانا فقيهان صالحان (جب)

[الليالى] المذكورة فى القرآن فى مواضع منها فى سورة مريم آية (١٠) ثلاث

ليال سويا، وفى سورة سبا آية (١٧) سيروا فيها ليالى وايام امنين ، وفى سورة الحاقة آية (٦) سخرها عليهم سبع ليال و ثمانية ايام ، وفى سورة الفجر وليال عشر الاول راجع الى زكريا ، والثانى راجع الى عذاب المعاندين ، وكذا والثالث والرابع راجع الى عشر ذى الحجة (الليث) بالكسر صفحة العنق و(ليت) بالفتح حرف تمن متعلق بالمستحيل غالباً نحو ليت الشباب يعود تنصب الاسم وترفع الخبر ويلحق بها ماء الحرفية والياء المتكلم نحو ليتما وليتنى ، و(الليث) بالفتح الاسد والقوة والشدة واسم رجال منهم (ليث) بن ابى رقية الثقفى (يب) (ليث) بن ابى سليم انس ابو بكر الكوفى المتوفى سنة ١٤٣ عامى صدقه بعضهم وضعفه الاخرون (يب) (خ) .

[ليث] بن ابى مريم عامى هوغير ابن ابى المساور (ن) ج٤ص٤٩٣ هوغير ابن انس الخارجى (ليث) بن البخترى ابو محمد ويقال ابو بصير وابو يحيى امامى ثقة (جش)

[ليث] بن بكر بن عبدماة الكنانى جاهلى من احفاده الصعب بن جثامة الصحابى

[ليث] بن البخترى ابو محمد ويقال ابو بصير وابو يحيى امامى ثقة «جش» ط١ص٢٢٥

[ليث] بن حماد ابو عبد الرحمن البصرى الصغار عامى صدوق هوغير ابن خالد ابى الحارث المقرى (خ) ج١٣ (ليث) بن خالد ابو بكر البلخى تابعى لا بأس به هو غير ابن داود ابى محمد القيسى (ح) ج١٣ص١٤ .

[ليث] بن سعد بن عبد الرحمن ابو الحارث المصرى المتوفى سنة ١٧٥ تابعى وثقه العامة كان فقيهاً رئيساً جواداً (يب)(خ)ج١٣ ص٣ هوغير ابن سعد بن ليث الاسدى الامامى الثقة (جب) ص١٠ (ليث) بن سعيد بن على ابو الطيب البزاز النصيبى عامى قدم بغداد سنة ٣٢٩ (خ) ج١٣ص١٧ هوغير ليث بن سود بن الجاهلى .

[ليث] بن عاصم ابو الحسن الخولانى المصرى المتوفى سنة ١٨٢ عامى هوغير المصرى المتوفى سنة ٢١١ (يب) (ليث) بن عبد الرحمن الشاكرى الكوفى امامى (جخق) ص٢٧٩ هوغير ابن عبدالله ابى بكر (ن).

[ليث] بن على بن الليث المؤدب حنفى (جواهر) هوغير ابن عمرو بن سلم اوابن سالم (ن) (ليث) بن الفرج بن راشد ابو العباس العسكرى عامى وثقة الخطيب فى (خ) ج١٣

[ليث] بن الفضل الابيوردى الخراسانى كان من ولاة عصر العباسى للرشيد .

[ليث] بن كيسان ابو يحى السكرى امامى «جخ ق» ص٢٧٩ هو غير ابن المتوكل «جيل»

[ليث] بن على بن الليث الصهار احد ملوك الدولة الصفارية كان فى سنة ١٨٧ لا باس به

[ليث] بن محمد بن الليث ابو نصر الكاتب المروزى عامى لا باس به «خ» ج١٣

[ليث] بن المظفر بن نصر بن سيار الخراسانى اللغوى النحوى صاحب كتاب العين وغيره كان بارعاً فى الادب بصيراً بالشعر والغريب والنحو كاتباً للبرامكة ذكره السيوطى فى البغية ص ٣٨٣ قال فارتحل اليه الخليل بن احمد النحوى وعاشره فوجده بحراً فاغناه اى جعله غنياً واحب الخليل ان يهدى اليه هدية تشبهه فاجتهد فى تضيف كتاب العين فصنفه له وخصه به دون الناس وجرّه واهداه اليه فوقع منه موقعاً عظيماً وسر به وعوضه عنه مأة الف درهم واعتذر اليه واقبل الليث ينظر فيه ليلا ونهاراً لا يمل النظر فيه حتى حفظ نصفه ـ وكانت ابنة عمه تحته ـ فاشترى الليث جارية نفيسة بمال جليل فبلغها ذلك فغارت غيرة شديدة فقالت والله لاغيظنه ولا ابقى غاية (الى ان قال) فاخذ الكتاب واضرمت ناراً والقته فيها .

واقبل الليث الى منزله و دخل الى البيت الذى كان فيه الكتاب فصاح بخدمه وسألهم عن الكتاب فقالوا اخذته الحرة فبادر اليها وقد علم من اين اتى (اى مكان اخذ) فلما دخل عليها ضحك فى وجهها وقال لها ردى الكتاب فقد وهبت لك الجارية وحرمتها على نفسى ـ وكانت غضبى فاخذت بيده وادخلته رماده فسقط فى يد الليث فكتب نصفه من حفظه وجمع على الباقى ادباء زمانه وقال لهم مثلوا عليه واجتهدوا فعملوا هذا النصف الذى بايدى الناس فهو ليس من تصنيف الخليل وقال الليث للعبدى ما تركت شيئاً من فنون العلم الا نظرت فيه الا هذا الفن إعنى علم النجوم ـ وله حكايات كثيرة ان شئت انظر معجم الادباء ج١٧ ص٤٣ وفى ص٤٨ س١١ منه قال كان نصر بن سيار والى خراسان من تحت يد هشام ابن عبد الملك وكان بمرو وهو الذى حمل اليه حكومة بلخ رأس جهم بن صفوان شر الناس ورأس يحيى بن زيد الشهيد خير الناس فنصب راسهما نصر على باب قهندز مرو وفى ص٥٠ س٧ قال كان ابنه رافع بن الليث عالم ، وفى س١٤ منه قال ان المظفر بن نصر مر به عناق وابنه الليث قد

حضره فقال له واراد ان يخبره ماهذا معنى العناق فقال بالفارسية بزبضم الموحدة وسكون الزاى فقال لاسيرنك الى حيث لاتعرى بز فسيره الى البادية فمكث فيها قريباً من عشر سنين اواكثر ففيها تأدب ثم رجع فعجب اهله من كثرة ادبه وفي ص٥١ س١٠ منه قال الليث كنت اصير الى الخليل بن احمد فقال لي يوماً اوان انساناً قصد والف حروف (ا ب ت ث) على ما امثّله لاستوعب في ذلك جميع كلام العرب وتهيأله اصل لايخرج منه شيء البتة- فقلت له وكيف يكون ذلك قال يؤلفه على الثنائي والثلاثي والرباعي والخماسي فانه ليس يعرف في كلام العرب اكثر منه (الى ان قال) قد الف الحروف كلها على ماهي في الكتاب وكان يملي ما يحفظ وماشك فيه يقول لي سل عنه فاذا صح فاثبته الى ان عملت الكتاب والتفصيل في بغية الوعاة للسيوطي ص٢٤٥ في ترجمة الخليل بن احمد.

[ليث] بن نصر بن جبرئيل ابو نصر البخاري الذي كان في سنة ٣٤١ غير سانقه (خ) ج١٣

[الليثي] هو ابو ضمرة او ابو حمزة انس بن عياش وعلي بن الحسن وعمر بن علي وعيسى بن يزيد ويحيى بن يحيى منسوب الى سابقه «جم» ج٨ ص٣٤٦ (ليس) بالتحريك كفرح فسكنت تخفيفا اولا ايس بالتحريك اى لاموجود طرحت الهمزة و ازقت اللام بالياء و هي ترفع الاسم وتنصب الخبر و افعال الناقصة كلها دلت على الحدث الا ليس كماء النافية والمستثنى بليس لايكون الامنصوبا منفيا كان المستثنى اوموجبا والتفصيل في المنجد

قال علي عليه السلام في كلمات قصاره ليس بحكيم من شكى ضره الى غير رحيم ليس بخير من الخير الاثوابه، ليس برفيق محمود الخليقة من احوج صاحبه الى مماراته ليس بشر من الشر الاعقابه، ليس بلد احق منك من بلد خير البلاد ما حملك ، ليس بمؤمن من لم يهتم باصلاح معاده ، ليس ثواب عندالله اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن ، ليس الحسد من خلق الاتقياء، ليس الحكيم من ابتذل بانبساطه الى غير حميم وقصد بحاجته الى غير كريم ، ليس الحليم من عجز فهجم فاذا قدر انتقم انما الحليم من اذا قدر عفى وكان الحلم غالبا على امره، ليس الخيران يكثر مالك وولدك انما الخيران يكثر علمك وان يعظم حلمك.

ليس الرؤية مع الابصار قد تكذب الابصار اهلها، ليس شيء احمد عاقبة ولا الذ

مغبّة،ولا دفع بسوء ادب، ولااعون على درك مطلب من الصبر ، ولاادعى الى زوال نعمة وتعجيل نقمة من اقامة على ظلم، ولا اعز من الكبريت الا ما بقى من عمر المؤمن ولا افسد للامور ، و لا ابلغ فى اهلاك الجمهور من الشر، ليس على الاخرة عوض، ولا للنفس ثمن ولا السفه كالحلم، ليس على وجه الارض اكرم على الله سبحانه من النفس المطيعة لامره،وليس العيان كالخبر، ليس فى الاشياء بوالج ولا عنها بخارج ولا فى البرق اللامع مستمتع لمن يخوض الظلمة، ولا فى الجوارح اقل شكرا من العين فلا تعطوها سؤلها فشغلكم عن ذكر الله، ولافى السرف شرف ، ولا فى الغربة عار انما العار والافتقار فى الوطن ، ليس فى المعاصى اشد من اتباع الشهوة فلا تطيعوها فشغلكم عن ذكر الله سبحانه وتعالى.

ليس الكذب من اخلاق الاسلام،ولاكل دعاء يجاب،ولاكل طالب مرزوق ولاكل عورة تظهر،ولاكل غائب يؤب ولاكل فرصة تصاب،ولاكل مجمل بمحروم،ولاكل مغرور بناج ولاكل طالب محتاج ولاكل من رمى يصيب،ولاكل من طلب وجد، ولاكل من ضل فقد، ولاابليس وهق اعظم من الغضب والنساء ،ليس لاحد بعد القرآن من فاقة؛ ولالاحد قبل القرآن غنى ولالاحد من دنياه الا ما انفقه على اخراه ، ليس للاجسام نجاة من الاسقام ولا للاحرار جزاء الاالاكرام،ولا لانفسكم ثمن الاالجنة فلاتبيعوها الا بها،ليس للئيم المروة،ولالبخيل حبيب،ولالمجوج تدبير،ولالحريص غناء، ولالحسود خلة ، ولالحقود اخوة، ولالشحيح رفيق،ولالعاقل ان يكون شاخصا الا فى ثلاث خطوة فى معاد اومرمة لمعاش او لذة فى غير محرم،ولالقاطع رحم قريب، ولكذوب امانة ولا لك باخ من احتجت الى مداراته ولا لهذا الجلد الرقيق على النار صبر، ولا للمتجبر ان ترى الدنيا لنفسك ثمنا ومالك عندالله عوضا ، ولاللمتكبر صديق،ولاللملوك اخاء ولالمن طلبه الله مجير،ولامع الجزع مثوبة ولامع الخلاف ائتلاف ، ولامع الشره عفاف ، ولامع الصبر مصيبة ولامع الفجور غناء ولامع قطعية الرحم نماء ولالك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه،ليس من التوفيق كفران النعم، ولامن خلق الكريم ادراع العار ،ولامن شيم الكرام من تعجيل الانتقام ولامن عادة الكرام تاخير الانعام ،ولامن العدل باخ القضاء مع الثقة بالظن ولامن الكرم

قطعية الرحم كما مرهنا، وليس الوهم كالفهم .

[الليط] بالكسر اللون والسجية والجلد وقشر كل شيء «الليعة» حرقة الجوع

[الليف] بالكسر ورق غليظ يحيط براس النخل طرفاه متصل بكرب يفتل منه فى بلدنا الحبل والطنب قال الانطاكى فى التذكرة ص ٢٦٠ ليف النارجيل ينفع الجرب طلاءا وليف النخل اذا فرش أو لبس جلل الاورام والاستقساء وليف المقل يسكن البواسير و(الليفة) نبتة حمراء ذات ثمرة كصغار الخيار وغير ذلك المذكورة فيه .

[الليل] بالفتح خلاف اليوم و النهار يذكر و يؤنث فى البحار ط ١ ج ١٤ ص١٨٦ س٢٥ عن النبى قال ﷺ سمى الليل ليلا لانه يلايل الرجاك من النساء جعله الله عزوجل الغة ولباساً ، وذلك قوله تعالى (وجعلنا الليل لباساً وجعلنا النهار معاشا) وعن الكاظم عليه السلام قال ساعات الليل اثنا عشرة ساعة وكذا ساعات النهار وفيما بينهما ساعة من طلوع الفجر الى طلوع الشمس و كذا بين غروب الشمس الى غروب الشفق وهما خارجان من الليل والنهار بل هما بمنزلة الفصل المشترك بينهما هذا والمعروف بين العلماء وبعض الاخبار بل العرف بينهم الليل من غروب الشمس الى طلوعها ولكن قالوا غروب الشرعى من ذهاب الحمرة المشرقية عن سمت الرأس بل زوالها من تمام ربع الفلك الى طلوع الفجر الصادق وهو الليل، والبقية داخل فى النهار قال البحر العلوم ره :

والحد للمغرب غيبة الشفق ✡ وللعشا منه الى الثلث اتسق

والصبح يمتد الى ان يسفرا ✡ وتستبين حمرة وتظهرا

وفى ص ١٢٧ س آخر منه سئل النبى صلى الله عليه وآله وسلم ما بال الشمس والقمر لا يستويان فى الضوء والنور قال لما خلقهما الله تعالى اطاعا ولم يعصيا شيئاً فامر الله تعالى جبرئيل عليه السلام ان يمحو ضوء القمر فمحاه فاثر المحو فى القمر خطوطا سوداء ولوان القمر ترك على حاله بمنزلة الشمس لم يمح لما عرف الليل من النهار ولا النهار من الليل ولا علم الصائم كم يصوم ولا عرف الناس عدد السنين و ذلك قوله تعالى «وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربكم ولتعلموا عدد السنين والحساب».

وعن الباقر عليه السلام قال قوله تعالى «لاالشمس ينغى لها ان تدرك القمر ولاالليل سابق النهار و كل فى فلك يسبحون » الشمس سلطان النهار و القمر سلطان الليل لاينبغى للشمس ان تكون مع ضوء القمر بالليل ولا يسبق الليل النهار ، ولا يذهب الليل حتى يدركه النهار وكل فى فلك يسبحون يجيء وراء الفلك بالاستدارة ـ لعل المعنى تابعاً لسير الفلك فكانه ورائه وفى ج١٨ ص٢٠ س١ منه قال فى اكثر رواياتنا عن ائمتنا عليهم وماعليه العمل عند اصحابنا اجماعاً هوان زمان مابين طلوع الفجر الى طلوع الشمس من النهار معدود من ساعاته، وكذلك زمان غروب الشمس الى ذهاب الحمرة من جانب المشرق فان ذلك آثار غربها فى افق الغرب فالنهار الشرعى فى باب الصلوة و الصوم ، و فى سائر الابواب من طلوع الفجر المستطير الى ذهاب الحمرة المشرقية وهذا هو المعبر والمعوّل عليه عند الاساطين الالهيين والرياضيين وحكماء يونان مبدء النهار عند ظهور الاستتار واختفاء الكواكب الثابتة، ومنتهاه حين اختفاء الضياء واشتباك النجوم ـ وان اول الليل فى اصطلاح الشرع وعند علماء الدين مجاوزة الشمس افق الغرب حيث تـذهب الحمرة المشرقية وتبيين الظلمة فى جانب المشرق وهذا هومذهب الامامية ـ واما عند المنجمين فالنهار عندهم محدود فى طرفى المبدء والمنتهى بطلوع مركز الشمس وافق المشرق . وغروبه فى افق المغرب وزمان ظهور جرم الشمس الى طلوع مركزها محسوب عندهم من الليل ، وزمان غروب المركز الى اختفاء الجرم ايضا كذلك فليتعرف .

وفى القرآن «والليل اذا يغشى والنهار اذاتجلى» عن الباقر عليه السلام قال الليل فى هذا الموضع الثانى غشى امير المومنين عليه السلام فى دولته التى جرت له عليه وامير المؤمنين عليه السلام يصير فى دولتهم حتى تنقضى ، والنهار اذا تجلى هوالقائم عليه السلام منا اهل البيت عليهم السلام اذا قام غلب على دولة الباطل ـ قال عليه السلام و القرآن ضرب فيه الامثال للناس وخاطب نبيه صلى الله عليه وآله به و نحن فليس يعلمه غيرنا ـ وفى حديث آخر قال انما الليل و النهار مراحل ينزلها الناس مرحلة بعد مرحلة حتى تنتهى بهم الى آخر سفرهم وان استطعت ان تقدم فى كل مرحلة زادا لما بين يديها فافعل فان انقطاع السفر عن قريب

الامر اعجل من ذلك وكانك بالامر قد بغتك .

[الليلة] قيل في وصفها ليلة هلك اهابها وكان الفجر يها بها (ليلة) كلها غبس كأنها كوكب الحبش «ليلة» من لتفات الدهر وفلتات العمر« ليلة » فضية الاديم مسكية النسيم «ليلة» كما شاء الودود ، وساء الحسود «ليلة» همومها صحيح ، وخطيبها فصيح وربحها بليد ونسيمها عليل«ليلة» كواكبها عقود، وثريا ها عنقود«ليلة» المحب في حالة مسافرة محبوبه اقصر الليالي ، و طولها المهجور«ثم» ليلة المريض «ثم» ليلة المسافر اذا قرب من منزله وفي : حديث آخر ان الله تعالى ينزل ملكاً الى السماء الدنيا كل ليلة في الثلث الاخير ،وليلة الجمعة في اول الليل فيامره فينادى هل من سائل فاعطيه، هل من تائب فأتوب عليه هل من مستغفر له فاغفر له يا طالب الخير اقبل يا طالب الشر اقصر فلا يزال ينادى بهذا حتى يطلع الفجر فاذا طلع الفجر عاد الى محله من ملكوت السماء وفي الديوان :

بقدر الكسب تكتسب المعالى ✡ ومن طلب العلى سهر الليالى

تروم العز ثم تنام ليلا ✡ تخوض البحر في طلب اللالى

[ليلة] القدر سئل الباقر عليه السلام عن ليلة القدر فقال تنزل فيها الملائكة والكتبة الى سماء الدنيا فيكتبون ما هو كائن فيها امر السنة وما يصيب العباد فيها والامر موقوف لله تعالى يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء وهو قوله تعالى (يمحوا الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب) وفي حديث آخر قال «حم والكتاب المبين انا انزلنا في ليلة مباركة فيها يفرق كل امر حكيم » اى يقدر الله تعالى كل امر من الحق والباطل وما يكون في تلك السنة وله فيه البداء والمشية مقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء من الاجال و الارزاق ويزيد فيه ما يشاء وينقص ما يشاء ويلقيه الى رسول الله صلى الله عليه وآله ويلقيه هو الى امير المؤمنين ويلقيه هو الى الائمة عليهم السلام حتى ينتهي الى صاحب الامر عليه السلام ولما قبض امير المؤمنين عليه السلام قام الحسن عليه السلام في مسجد الكوفه فحمد الله و اثنى عليه و صلى على النبى صلى الله عليه وآله «ثم» قال ايها الناس انه قد قبض في هذه الليلة رجل ما سبقه الاولون ولا يدركه الاخرون «ثم» قال والله لقد قبض في هذه الليلة التى قبض فيها وصى موسى يوشع بن نون ، وعرج فيها عيسى بن مريم ونزل فيها القرآن كما في سورة الدخان .

وفى سورة القدر «ليلة القدر خير من الف شهر» فى الكافى عن الصادق عليه السلام قال ارى رسول الله صلى الله عليه وآله فى منامه ان بنى امية يصعدون على منبره من بعده ويضلون الناس عن الصراط القهقرى فاصبح كئيباً حزيناً قال فهبط عليه جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله مالى اريك كئيباً حزيناً قال يا جبرئيل انى رأيت بنى امية فى ليلتى هذه «الخ» فقال والذى بعثك بالحق نبياً انى ما اطلعت عليه فعرج الى السماء فلم يلبث حتى نزل عليه بآى من القرآن يونسه بها قال افرأيت عن متعناهم سنين «ثم» جائهم ما كانوا يوعدون ما اغنى عنهم ماكانوا يمتعون وانزل عليه انا انزلناه الخ .

وسئل الباقر عليه السلام عن قوله تعالى (انا انزلناه فى ليلة مباركة) قال هى فى كل سنة فى شهر رمضان فى العشر الاواخر فلم ينزل القرآن الا فى ليلة القدر التمسها ليله تسع عشرة وليلة احدى وعشرين وثلاث و عشرين وان علامتها ان يطيب ريحها وان كانت فى بردد فئت و ان كانت فى حر بردت وفى حديث آخر لا حارة ولا باردة تطلع الشمس فى صبيحها ليس لها شعاع والعمل فيها خير من العمل فى الف شهر ليس فيها ليلة القدر فقيل له اتعرفون ليلة القدر فقال وكيف لا نعرف والملائكة يطوفون بنا فيها ، وفى حديث آخر ليلة القدر ليلة النصف من شعبان وقال السيوطى فى الكنز ص٢ قال محيى الدين العربى فى معرفة ليلة القدر

و انا جميعاً ان نصم يوم جمعة ✡ ففى تاسع العشرين خذ ليلة القدر
وان كان يوم السبت اول صومنا ✡ فحادى و عشرين اعتمده بلا غدر
وان هل يوم الصوم فى احد فخذ ✡ ففى سابع العشرين مادمت فاستقر
و ان هل فى الاثنين فاعلم بانه ✡ يوافيك ليل الوصل فى تاسع العشر
ويوم الثلاثا ان بدا الشهر فاعتمد ✡ على خامس العشرين تحظ بها فادر
وفى الاربعاء ان هل يا من يرومها ✡ فدونك فاطلب وصلها سابع العشرى
ويوم خميس ان بدا الشهر فاجتهد ✡ توافيك بعد العشر فى ليلة الوتر

[الليميا] قال محمد رضا الرضوى الشيرازى فى آخر مدينة العلوم تاخذ الافيون وماء الكزبرة الرطبة وتلطخ فيه ما اردت وتتركه - حتى يجف وتلقيه فى النار فانه لم يحترق الى آخر ما ذكره كما مر فى الكيمياء

[الليمون] بالفتح ثم السكون وضم الميم شجر معروف ثمره وهو انواع كلها كثيرة المنافع قام الصفراء ومسكن الغليان الدم و الكمة من الدخيل معرب والواو والنون زائدتان وبعضهم يحذف ويقولون ليمو قال داود الانطاكى فى التذكرة ص ٢٦٢ والاصل منه هو المستدير الصغير المعصفر عند استوائه الرقيق القشر وغيره مركب (منها) الاترج الحماض الشعيرى و(منها) النارنج اجوده المستدير المشتمل على خطوط مما يلى اصله تنتهى الى نقطة وهو مركب القوى قشره حار يابس فى الثالثة، وبزره فى الثانية والاولى وحماضه بارد فى الثانية بجملته يطفىء اللهب والصداع والعطش والقىء والغثيان وفساد الغداء ويقاوم السموم كلها خصوصا بعد التنقية ويعدل الخلط ويكسر سورة التخم اكلا وقشره اشد مقاومة للسموم وبزره اعظم، وان جفف بجملته وسحق مع وزنه من السكر واستعمل ازال البخار والدوخة، وفتح السدد، وفى بزره تفريح عظيم وحماضه يخلق الكلف والبهق والنمش والحكة سيما بالقلى والشيرج وان جمع ورقه وزهره وقشره فى معجون عادل الياقوت فى تفريحه وهو خير من الخل. للمرضى، وماؤه يحل الجواهر اذا جعلت فيه وان حل فيه الودع واضيف اليه النوشادر رجلا البهق و اذا اخذ مملوحا قوى المعدة وازال ما فيها من الوخم - وهو يهيج السعال ويضعف العصب والقوى ويضر المبرودين و يصلحه العسل او السكر وشربة بزره الى ثلاثة ، وقشره اربعة وماؤه ثمانية عشر (يوما) ومن خواصه ازالة الزكام شما وان الصغير منه اذا دلكت به الانثيان فى الحمام قبل البلوغ منع الشيب والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص٣٩١ وفى ص٣٩٣ منه قال تنفع من القى و تسكن القولنجات الاعيادية ومدحوا عصاره الليمون بانها مضاد للديدان قوية الفعل وكذا اللحفر وتستعمل لتنظيف اللثة واصلاح القروح النتنة وذكروا نفعها فى الانزفة الرحمية الحاصلة عقب الولادة بان تعصر باليد ليمونة فى باطن الرحم لتنبيه اولتضييق هذا العضو وقهره على الانقباض وينقطع السيلان الدموى .

خلاصة فهرس المجلد الخامس والعشرون

عنوان	صفحه
الكعبة وتاريخها واوصافها وتصوير	
بيت الحرام والكعبة	٥٠-٥٢
فی ذکروقت الظهرفی ای ساعة	
من الساعات فی کل بلد من بلاد	
الاسلام	٥١-٦٤
فی وصف الکعبة من کلام	
علی عليه السلام	٦٥ - ٧١
فی فوائد من الفوائد الراجعة	
الی الکعبة	٧١ - ٧٢
فی اول من بنی الکعبة ثم هدمها	
الی زماننا هذا	٧٢ - ٨٠
الکفر ودعائمه ومعناها	٨٠ - ٨٧
فی الکفی والکفایة من کلام	
علی عليه السلام	٩٠ - ٩١
فی من اسمه کلاب والکلابی	٩١ - ٩٢
فی الکلالة ومعناها والکلام	٩٢-٩٨
فی الکلب واوصافه والکلبی	٩٩-١٠٠
فی من اسمه کلثوم وگلستانة	١٠١-١١٢
فی وصف کل شیء ومعانیها	١٠٢ - ١١٥
فی الکلمات والکلم ومن	
اسمه کلیب	١١٥-١١٧
فی وصف کلین والکلینی	
والکلیة	١١٧ - ١١٩
فی وصف الکمال ومن لقبه	
کمال الدین	١١٩ - ١٢٠
فی وصف الکماة والمکمثری	١٢٠-١٢٢
فی وصف الکم والکمیات	
من کلام علی عليه السلام	١٢٢-١٢٣
فی وصف الکمیت ومن اسمه	
کمیل	١٢٥ - ١٢٨
فی وصف الگناباد والکناسة	
والکنانة	١٢٩-١٣٠
فی وصف الکندر وکندة	
والکنز	١٣٣ - ١٣٤
فی وصف کنعان وکنکر وکنکور	١٣٥-١٣٦
فی لفظ کن من کلام علی عليه السلام	١٣٦-١٣٧
فی الکواکب وتصاویرها	
واوصافها	١٣٧-١٩٢

عنوان	صفحه
فی الکوفة وتاریخها	١٩٣-١٩٤
فی مدح الکوفة وذمها	١٩٤-١٩٥
فی فضل الکوفة وفضل مسجدها	١٩٥-١٩٦
فی نقل الحجر الاسود الی الکوفة	١٩٧-٢٩٨
فی بناء الکوفة وبناء مسجدها	١٩٩-٢٠٢
فی حدود ارض الکوفة و جوانبها	٢٠٣-٢٠٤
فی نزول الصحابة الکوفه	٢٠٤-٢٠٦
فی امراء الکوفة وقضاتها	٢٠٦-٢٠٨
فی نقباء الکوفة وشعرائها	٢٠٨-٢١٠
فی اعیان الکوفه وادبائها	٢١١-٢١٢
فی بیوتات العلویین بالکوفة	٢١٣-٢١٤
فی قتل معاویة شیعة علی علیه السلام وغیر ذلك	٢١٠-٢١٧
فی نزول الصادق علیه السلام الکوفة	٢١٨-٢١٩
فی تعریف الصادق علیه السلام العلم وفضله	٢٢١-٢٢٥
فی اسماء رواة الکوفة عن الصادق علیه السلام واوصافهم ومدحهم وقدحهم وهم عدة کثیرة علی ترتیب الحروف الهیجائیة من حرف الالف الی حرف الیاء التحتانیة علی مشینا من اول الکتاب الی آخره مثلا ابان وابراهیم واحمد الی آخر یحیی ویعقوب ویوسف وغیر ذلك	٢٢٢-٢٤٤
فی قبور العلویین بالکوفة	٢٤٥
فی رسم خطوط اهل الکوفة	٢٤٦
فی الکون والفساد فی العالم	٢٤٧
فی لفظ کن من کلام علی علیه السلام	٢٤٨
فی ذکر الکهال والکهانة	٢٤٩-٢٥٢
فی الکهرباء والکهف وکهلان	٢٥٣-٣٥٤
فی ذکر الکیسانیة والکیس والکیف	٢٥٤-٢٥٦
فی حرف اللام مع الالف	٢٥٩
فی کلمة لادری ولادریة	٢٦٠
فی ذکر کلمة لااله الاالله وثوابها	٢٦١-٢٦٤
فی کلمة لاحول ولاقوة الا بالله	٢٦٥
فی ذکر لاوی بن یعقوب علیه السلام	٢٦٨
فی ذکر اللباب والباس بالوانها واقسامها وفضلها	٢٦٩-٢٧٢
فی اللبان واللبن واللبیب	٢٧٢-٢٧٩
فی کلمة التی واللتیا واللحم	٢٧٥-٢٧٨
فی اللحیة وقدرها وبیان جهاتها	٢٧٩
فی اللدغة واللذة واللزوم	٢٨٠-٢٨١
فی اللسان ولسان کل قوم	٢٨١-٢٨٥

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
فی ذکر اللطف ولطف الله	٢٨٦ - ٢٨٧	فی کلمة لما ولم واللمم ولبنان	٣٠٦-٣٠٨
فی اللعان واللعب واللعن	٢٨٧ - ٢٨٩	فی اللواط وذمه وکلمة (لو)	
فی اللغز ومعانیه واللغة	٢٨٩ - ٢٩٢	من کلام علی عليه السلام	٣٠٩-٣١١
فی اللفظ واللف و النشر واللقاء	٢٩٣	فی اللوح المحفوظ واللوزولوط	
فی اللقب وکلمة لقد واللقطة	٢٩٤ - ٢٩٦	النبی صلى الله عليه وآله	٣١٢-٣١٤
فی احوال لقمان الحکیم ونصائحه	٢٩٧-٣٠٤	فی وصف اللیل واللیمیا واللیمون	
فی معنی لکل شیء من کلام علی (ع)	٣٠٥-٣٠٦	وغیر ذلك من الالفاظ	٣١٨-٣٢٨

✡(الجزء السادس والعشرون)✡

✡(فی حرف المیم ومایلیها)✡

✡ (من کتاب) ✡

دائرة المعارف

المسماة

بمقتبس الاثر ومجدد ماد ثر

تأليف

الشيخ محمد حسين الشيخ سليمان الاعلمی

المهرجانی الحائری دام توفيقه

من منشورات

مؤسسة الاعلمی للمطبوعات ـ طهران، قم، کربلاء، بيروت

الطبعة الاولی

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع فی سنة ۱۹۷۲ ـ م ـ ۱۳۹۲ ه

ما انعم الله على عبده ✡ بنعمة اوفى من العافية
وكل من عوفى فى جسمه ✡ فانه فى عيشة راضية
ما احسن الدنيا ولكنها ✡ مع حسنها غدارة فانية

بسم الله الرحمن الرحيم

[الماء] اصله موه بالتحريك فقلبت واوها ألفاً لتحركها وفتح ما قبلها فصار ماه فبدلت الهاء همزة وجمعه فى القلة امواه وفى الكثرة مياه وتصغيره مويه هو جسم رقيق مائع سيال معروف به حياة كل الانام، وهو سيد الاشربة ، قال الله تعالى فى كتابه « وجعلنا من الماء كل شيء حى افلا يؤمنون » كما فى سورة الانبياء وقال « وانزلنا من السماء ماءاً طهوراً » وقوله « وانزلنا من السماء ماءاً بقدر » وقوله « وننزّل من السماء ماءاً ليطهركم به » وقوله « افرأيتم الماء الذى تشربون » ومن ظواهر هذه الايات وما فيها من الامتنان يفهم ان الماء كله من السماء كما يظهر من قوله عليه السلام قال: (ان تحت العرش بحراً فيه ما ينبت ارزاق الحيوانات فاذا اراد الله ان ينبت ما يشاء رحمة منه لهم اوحى اليه فمطرما شاء من سماء الى سماء حتى يسير الى سماء الدنيا فيلقيه الى السحاب والسحاب بمنزلة الغربال ثم يوحى الى الريح ان اطحنيه واذيبيد ذوبان الماء ثم انطلقى الى موضع كذا وكذا وما من قطرة تقطر الا ومعها ملك حتى يضعها موضعها ولن ينزل من السماء قطرة الا بعدد معدود ووزن معلوم .

وما ورد من الائمة المعصومين عليهم السلام قالوا الماء سيد الشراب فى الدنيا والاخرة وقالوا من تلذذ بالماء وشكر الله عليه فى الدنيا لذّذه الله تعالى من اشربة الجنة .

ونحن نرتب بعض المياه على ترتيب الحروف فنقول « الماء الاصفر » هو من

الصفراء وهو اجتماع الماء فى البطن ويختلط بالبلغم الغليظ ويهيج وان قلب حال الانسان . « الماء البارد » عن النبى ﷺ قال : اللهم انك تعلم انه أحبّ الينا من الاباء والامهات ، « ماء البئر » طاهر ولا ينجسه شيء بمجرد ملاقات النجاسة مالم يتغير اوصافه الثلاثة لان له مادة . وعن الرضا عليه السلام قال ماء البئر واسع لا يفسده شيء الا ان يتغير ريحه اوطعمه فينزح حتى يذهب الريح ويطيب طعمه .

[ماء البحر] طاهر مطهر وان كان مالحاً ومرّا و « ماء الثلج » طاهر مطهر اذا كان كثيراً وطاهراً وان كان قليلا ما دام لا يلاقيه النجاسة من الخارج كماء القليل

[ماء البيطاع] ماء حار يابس فى الرابعة يقلع البلغم اويدمل قروح المعدة شرباً ويزيد الحكة والجرب طلاءاً . « الماء الجارى » طاهر مطهر لا ينجسه شيء مالم يتغير اوصافه الثلاثة والاخبار فيه مطلقة والظاهر ان المراد بالجارى كون مجموع الماء اكثر من الكرّ وان لم يكن مجموعه بقدر كرّ حكمه حكم ماء القليل ينفعل بالملاقاة « ماء الجبن » هو ينفع من الكلف والجرب طلاءاً وشرباً ، ويسهل الصفراء والسوداء المحترقة وينفع من اليرقان بحرارة الكبد ونحافة البدن وحدّة الصفراء وافضل الاوقات لشربه الربيع .

وقال داود الانطاكى فى تذكرته ص٢٦٢ الماء اجل العناصر البدنية بعد الهواء على الاصح لبقاء البدن به ويختلف باختلاف الاصل والسن والمزاج والزمان واجوده الخالص من ماء المطر القاطر وقت صفاء الجو ولم يخالطه مكدّر ـ فالجارى مكشوفاً من البعد فى ارض حرة او حجر الى الشرق او الشمال النقى الاحجار المهرى وماء نيل مصر اجمع لهذه الصفات ثم دجلة وجيحون وفرات والمطبوخ والمتحرك الجارى جيد مفيد للتبريد بدون الافراط فيه وتركه يورث السدد ولكن الجارى منه المجاور للرمل والرصاص والكبريت واصول الاشجار والحشائش ردىء مضر يجلب داء الفيل وضعف العصب ويعقب الحكة والجرب شرباً وغسلا وان اضطر بشربه يخلطه بشيء نقى كماء التفاح والنعنع والخل وأكل البصل قبله وبعده وغير ذلك من العلاجات .

فاعلم ان للماء المطلق لذّة ومصحة للبدن ولكن لا يشرب بعد الفاكهة فابيض

الدم فيفسد ولا بعد جماع ولا حمام لانه يورث الرعشة ويبس الاعصاب ، ولا بعد قيء فيوقع به السل وضعف المعدة ولا بعد النوم الا لمن نام ولم يأخذ كفايته منه ، ولا قائماً فيضعف المعدة والعصب ، ولا متكئاً ، ولا على الريق الا صيفاً اوزمن الطاعون فمن لم يجد صبراً من هؤلاء اخذ القليل ممزوجاً بالخل اوغيره ليصلح المعدة ويأخذ العطشان قبل الاكل وفي خلاله ، لان العطش المفرط يضعف الدماغ والبصر والقوة ويوشك ان لا يعمل فيه دواء مسهل كما مر في ج ٥ ص ١٠ و ص ١٨٩ .

[ماء الجمة] بالجيم ماء اسود منتن غليظ يستخرج من سمكة بالهند له خواص شرباً وطلياً . « الماء الحار » يكره استعماله والاستشفاء به فان حرارته من حيث اصله اوحرارته من الشمس المنهي عنه كماروى عن الصادق عليه السلام قال «نهى النبي عن الاستشفاء بالحمات وهي العيون الحارة التي تكون في الجبال التي يوجد فيها روائح الكبريت « ماء الحمام » طاهر اذا كان له مادة ولا ينجسه شيء ما لم يتغير اوصافه الثلاثة - سئل الصادق عليه السلام ماء الحمام يغتسل فيه الجنب وغيره اغتسل من مائة قال لا بأس اذا كانت له مادة .

[الماء الراكد] هو الواقف ينجسه بملاقات النجاسة اذا لم يكن بقدر كر ، واذا زاد حكمه حكم الجاري « ماء الرماد » اجوده ماطبخ فيه رماد السنديان مراراً مع الغلي والتصفية اجود من الصابون في قطع الاوساخ .

[ماء الرمان] الحلو والحامض بشحمهما يسهل الصفراء ويقوى المعدة وينفع في الحميات والامراض الحارة . « ماء الزعاق » بضم الزاي قيل هو ماء المالح والمر «ماء زمزم» شفاء من كل داء ودواء مما شرب له وهو غير ماء على وجه الارض وكانت اولا أشد بياضاً من اللبن واحلى من العسل وكانت سائحة فبغت على المياه فأغارها الله تعالى وأجرى عليها عيناً من صبر ، كما روى الصدوق في العلل ط٢ ص١٤٤

[ماء الزهر] هذا الاطلاق اصطلاحي بمصر وعندنا على ما يستقطر من زهر النارنج والاترج والليمون ويقال له ماء القراح تذكرة الانطاكي ص ٢٦٥ .

[ماء السماء] قال الله تعالى « وأنزلنا من السماء ماءً مباركاً » قال الامام عليه السلام

مامن ماء فى الارض الاوقد خالطه ماء السماء، وماء السماء لقب عامر بن حارثة ولقب بنت الملك المظفر الرسولى ، (ماء الشعير) هو الذى يقشر الشعير ويطبخ ويتخذ منه مائه . « ماء العنب » ويعبر عندنا بالعصير العنبى . عن الصادق عليه السلام قال اذا نش العصير او غلى حرم ، وفى حديث آخر قال : لا يحرم حتى يغلى ، وقال كل عصير اصابته النار فهو حرام حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه واذا تغير وغلا فلا خير فيه .

[ماء العينين] لقب أبى عبدالله مصطفى بن محمد صاحب المصنفات الكثيرة ولقب ابنه محمد تقى . (ماء الفاتر) ينقى الكبد والمعدة ويطيب النكهة ويقوى الاضراس والحدق ويحد الناظر ويسكن العروق الهائجة والمرة الغالية ويقطع البلغم ويكفى الحرارة عن المعدة ويذهب الصداع كما ورد عن الصادق عليه السلام .

[ماء الفرات] فى اللغة هو ماء عذب وفى الاصطلاح يطلق على ماء نهر مر على كربلاء الحسينى وعن على بن الحسين عليه السلام قال : ان ملكاً يهبط من السماء فى كل ليلة معه ثلاث مثاقيل مسكاً من مسك الجنة فيطرحها فى الفرات .

[ماء القراح] بالفتح هو الماء المطلق الذى لا يدخله شىء من الاشياء ويقال الماء الخالص . [مائق دشت] من قرى النيسابور منها عبد الوهاب بن عبدالرحمن المائقى المتوفى سنة ٤٧٠ . [ماء الكافور] هو يخرج من بدن شجر الكافور اذا شرطت سال منها رائحته يضر بالصداع من الحرواذا القى على طعام لم يضر به الذباب حار يابس .

[ماء الكبريتى والشبى والنوشادورى] ينفع من اوجاع المفاصل الباردة غسلا ويطلق البطن شرباً واحتقاناً وقد مر بعنوان الماء الحار المنهى عنه عن الاستشفاء بالحمامات التى يوجد فيها روائح الكبريت . « ماء اللحم » هوما يخرج عنه بالقرع ليس هو ماء اللحم الذى يؤكل مع الخبز غالباً ويقال له المرقة.

[ماءمرميا سوس] ملح حلو يقطع البواسير والبهق والوسم انظر تذكرة الانطاكى ص ٢٤٥ . [الماء المستعمل] هو الماء الذى استعمله المتوضى والمستعمل عن الجنابة طاهران . هل يجوز استعماله فى الوضوء والغسل فيه خلاف عنونه الفقهاء

في الكتب الفقهية ، انظر هناك وكذا .

[ماء المضاف] هو غير المطلق كماء الوحل والورد والملح والمعتصر من الاشياء لا يجوز استعماله في الوضوء والغسل وهو طاهر مالم ينجسه شيء واذا لاقاه النجاسة تنجس ولو كانت النجاسة بمقدار رأس الابرة وان كان كراً . « ماء المطر » لا ينجسه شيء حال نزوله من السماء . « ماء معشر » يفتح السدد ويزيل اوساخ الخمل من المعدة . « ماء النقطة » انظر تذكرة الانطاكي ص ٢٦٦ .

[ماء الورد] يقوى المعدة والاحشاء والعين والدماغ شرباً وضماداً وهو بارد له فوائد . « مائين » بلد بفارس وشيراز منها ابو القاسم فارس بن الحسين بن شهر يار المتوفى سنة ٤٧٥ . « ما » بالقصر مبنى يسئل بها عن الجنس تقول ماعندك اى اى اجناس الاشياء عندك ـ وجوابه كتاب ونحوه ويدخل فيه السؤال عن الماهية والحقيقة نحو ما الكلمة اى اى اجناس الالفاظ وجوابه لفظ مفرد موضوع ، وما الاسم اى اى الكلمات جوابه الكلمة الدالة على معنى فى نفسها غير مقترنة بأحد الازمنة الثلاثة او عن الوصف نحو مازيد جوابه الكريم ونحوه وحيث وقعت قبل « ليس » او « لم » او « لا » او بعد « الا » فهى موصولة ، وحيث وقعت بعد كاف التشبيه فهى مصدرية ، وحيث وقعت بعد الباء تحتملهما نحو بما كانوا يظلمون ، وحيث وقعت بعد فعلين سابقهما علم او دراية اونظر تحتمل الموصولية ، والاستفهامية ، والمصدرية ، وحيث وقعت فى القرآن قبل الا فهى نافية الا فى ثلاثة عشر موضعاً ذكرها السيوطى فى الاتقان وقد تضمنت فيه :

الضابط فاسمع مقالا منظماً ✡ ولا تك فى ضبط القواعد غافلا
اذا وقعت من قبل ليس ولا ولم ✡ كذا بعد الا فهى موصولة بلا
ولو وقعت فى وسط فعلين منهما ✡ لهاك نظر علم دراية او لا
وموصولة سمها سوى المصدرية ✡ كذاك بالاستفهام سمها بلا ولا
وما بعد كاف الشبه تصديرها بدا ✡ وما بعد باء يحتملها وموصلا
وما قبل الا فهى نافية سوى ✡ مواضع يج فى النور ان شئت رقّلا

﴿قال امير المؤمنين عليه السلام فى كلمات قصاره ج ٢ ص ٧٣٦﴾

- ما آلاجهدك فى النصيحة من ذلك على عيبك وحفظ عيبك - ما آمن بالله سبحانه من سكن الشك قلبه ومن قطع رحمه - ما آمن بماحرمه القرآن من استحله - ما آمن عذاب الله من لم يأمن الناس شره - ما آمن المؤمن حتى عقل.

- ما ابعد الاستدراك من الفوت - ما ابعد الخير ممن همته بطنه وفرجه - ما ابعد الصلاح من ذى الشر الوقاح - ما ابعد الميت من الحى لانقطاعه عنه - ما اجتلب سخط الله بمثل البخل - ما اجتلب المقت بمثل الكبر - ما اجلب الحرص للنصب - ما احسن بالانسان ان لا يشتهى ما لا ينبغى وان يقنع بالقليل و يجود بالجزيل ويصبر عما يشتهى - ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلباً لما عند الله تعالى، و - ما احسن تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله - ما احسن الجود مع الاعسار و - ما احسن العفو عند الاختيار و - ما احق الانسان ان يكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل يحاسب فيها نفسه فينظر فيما اكتسب لها وعليها فى ليلها ونهارها.

- ما اختلف دعوتان الا كانت احداهما ضلالة - ما اخذ الله سبحانه على الجاهل ان يتعلم حتى اخذ على العالم ان يعلم - ما اخسر من ليس له فى الاخرة نصيب - ما اخلص المودة من لم ينصح - ما اخلق من عرف ربه ان يعترف ذنبه وغدر ان لا يوخى له - ما ادرك المجد من فاته الجد - ما اذل النفس كالحرص ولا شان العرض كالبخل - ما اذنب من اعتذر - ما ارتاب مخلص ولا شك موقن - ما استجلبت المحبة بمثل السخاء و الرفق وحسن الخلق «ما» استرقت الاعناق بمثل الاحسان «ما» استعبد الكرام بمثل الاكرام «ما» استعطف السلطان ولا استسل سخيمة الغضبان ولا استميل المهجور ولااستدفعت الشرور بمثل الهدية «ما» استنبط الصواب بمثل المشاورة «ما» استودع الله سبحانه امرءاً عقلا استنقذه يوماً ما «ما» اسرع الساعات فى الايام واسرع الايام فى الشهور واسرع الشهور فى السنة واسرع السنة فى العمر (ما) استغنيت عنه خير مما استغنيت به (ما) اشاع الذكر بمثل البذل

[ما] اشتد ضيق الاقرب الله تعالى فرجه «ما» اشجع البرىء واجبن المريب

[ما] اصدق الانسان على نفسه واى دليل عليه كفعله و«ما» اصدق المرء على نفسه واى شاهد عليه كفعله ولا يعرف الرجل الا بعمله كما لا يعرف من الشجر الا عند حضور الثمر فتدل الاثمار على اصولها ويعرف بكل ذى فضل فضلها كذلك يعرف الكريم بارا به ويفتضح اللئيم برزائله «ما» اصلح الدين بمثل الورع والتقوى .

[ما] اصيب من صبر «ما» اضر المحاسن كالعجب «ما» اطال احد الامل الا نسى الاجل واساء وقصر العمل «ما» اعتب من اغتفر «ما» اعجب برأيه الاجاهل .

[ما] اعطى الله سبحانه العبد شيئا من خير الدنيا والاخرة الا بحسن خلقه وحسن نيته

[ما] اعظم اللهم ما نرى من خلقك وما اصغر عظمته فى جنب ما غاب عنا من قدرتك.

[ما] اعظم حلم الله تعالى على اهل العباد وما اكثر عفوه عن مسر فى العباد.

[ما] اعظم الفوز من اقتفى اثر النبيين «ما» اعظم سعادة من يؤثر قلبه ببرد اليقين.

[ما] اعظم عقاب الباغى «ما» اعظم المصيبة فى الدنيا مع عظيم الفاقة فى الاخرة.

[ما] اعظم وز زمن طلب رضا المخلوقين بسخط الخالق و من ظلم و اعتدى وتجبر وطغى «ما» اعظم نعم الله فى الدنيا وما اصغرها فى نعم الاخرة «ما» اعمى النفس الطامعة عن العقبى الفاجة .

[ما] افاد العلم من لا يفهم ولا نفع الحلم من لا يحلم «ما» افتقر من ملك فهماً .

[ما] افحش حليم «ما» افسد الامل للعمل و (ما) افسد الدين كالدنيا .

[ما] اقبح بالانسان ان يكون ذا وجهين و باطنا عليلا وظاهرا جميلا وظاهرا موافقا وباطناً منافقاً «ما» اقبح الباطل والبخل بذوى النبل ومع الاكثار «ما» اقبح الجفاء واحسن الوفاء «ما» اقبح السخط واحسن الرضا «ما» اقبح شيم اللئام واحسن سجايا الكرام .

[ما] اقبح العقوبه مع الاعتذار «ما» اقبح القطيعة بعد الصلة والجفاء بعد الاخاء والعداوة بعد الصفاو زوال الالفة بعد استحكامها «ما» اقبح البخل بذوى النبل.

[ما] اقرب الاجل من الامل «ما» اقرب البؤس من النعيم والموت من الحياة.

[ما] اقرب الحى من الميت للحاقه به «ما» اقرب الحياة من الموت.

[ما] اقرب الراحة من التعب «ما» اقرب الدنيا من الذهاب والشيب من الشباب والشك من الارتياب «ما» اقرب السعود من النحوس «ما» اقرب النجاح ممن عجل السراج

[ما] اقرب النصرة من المظلوم «ما» اقرب النعيم من البؤس «ما» اقرب النقمة من اهل البغى والعدوان (ومن الظلوم) «ما» التذاحد من الدنيا لذة الاكانت له يوم القيمة غصة (ما) بات لرجل عندى موعد قط فبات يتململ على فراشه ليغدو بالظفر بحاجته اشد من تململى على فراشى حرصاً على الخروج اليه من دين عدته وخوفاً من عائق يوجب الخلف فان خلف الوعد ليس من خلق الكرام (ما) بالكم تأملون مالاتدر كونه وتجمعون مالا تأكلونه وتبنون ما لاتسكنونه (ما) بعد النبيين الاالليس .

[ما] تأكدت الحزم بمثل المصاحبة «ما» ترك الله سبحانه امراً اسدى فيلغو .

[ما] تزين متزين بمثل طاعة الله (ما) تساب اثنان الا غلب الامهما (اى دونهما)

[ما] تقرب متقرب بمثل عبادة الله «ما» تكبر الاوضيع «ما» تلاخأ اثنان الاظهر اسفهما «ما» تواخى قوم على غير ذات الله سبحانه الاكانت عليهم اخوتهم ترهة يوم العرض على الله تعالى (ما) تواضع الارفيع (ما) تواضع احد الازاده الله تعالى جلالة .

[ما] توسل احد الى بوسيلة اجل عندى من يدسبقت منى اليه لازينها عنده باتباعها اختها فان مع الاواخر تقطيع شكر الاوائل «ما» جار شريف «ما» جالس احد هذا القرآن الاقام بزيادة اونقصان زيادة فى هدى اونقصان فى عمى «ما» حرست النعم بمثل الشكر «ما» حصل الاجر بمثل الصبر واغاثة الملهوف (ما) حصل الدول مثل العدل.

[ما] حصنت الاعراض بمثل البذل «ما» حصنت النعم بمثل الانعام بها «ما» حصنت النعم بمثل الشكر «ما» حفظت الاخوة بمثل المواساة «ما» حفظك غيبك من حفظ عيبك.

[ما] حقر نفسه الاعاقل «ما» حمل الرحل حملا اثقل من المروة « ما » حمل الفضائل كالملب «ما» خاب من لزم الصبر «ما» خلق الله سبحانه شيئاً عبثاً فيلهو .

[ما] الخمر صرفا باذهب بعقول الرجال من الطمع «ما » خير بعد النار بخير

[ما] خير دار تنقض نقض البناء وعمر نفى فناء الزاد «ما» دفع الله سبحانه عن العبد المؤمن شيئاً من بلاء الدنيا وعذاب الاخرة الا برضاه بقضائه وحسن صبره على بلائه «ما» دون الشره عفاف «ما» الدنيا غرتك ولكن بها غررت .

[ما] دنياك التى تحببت اليك بخير من الاخرة التى قبحها سوء النظر عندك .

[ما] ذا بعد الحق الا الضلال .

[ما] رفع امرء كهمته ولا وضعه كشهوته (ما) زاد فى الدنيا الا نقص فى الاخره .

[ما] زالت عنكم نعمة ولا غضارة عيش الا بذنوب اجترحتموها وما الله بظلام للعبيد

[ما] زكى العلم بمثل العمل به «ما» زناغيف و«ما» زناغيور قط «ما» سادا العلما بمثل الجهال و«ما» سادمن احتتاج اخوانه الى غيره «ما» شكرت النعم بمثل بذلها «ما» شكك فى الحق مذرأيته «ما» صان الاعراض كالاعراض عن الدنايا وسوء الاغراض «ما» صبرك ايها المبتلى على دائك وجلدك على مصائبك وغراك عن البكاء على نفسك مالك (ما) ما ان ادركته شغلك بصلاحه عن الاستمتاع به وان تمتعت به نغصه عليك ظفر الموت به «ما» ضار العقل كالهوى و(ما) ضل من استشار و«ما» ظللت ولا ضل بى «ما» ظفر من ظفر الاثم به و«ما» ظفر بالاخرة من كانت الدنيا مطلبه .

[ما] ظلم من خاف المصرع «ما» العاجلة خدعتك ولكن بها انخدعت «ما» عز من ذل جيرانه «ما» عسى ان يكون بقاء من له يوم لا يعدوه وطالب حثيث من اجله يحدوه

[ما] عفا عن الذنب من فزع به «ما» عقد ايمانه من بخل باحسانه ومن لم يحفظ لسانه «ما» عقل من بخل باحسانه ومن طال امله ومن عداطوره «ما» علم من لم يعمل بعلمه (ما) عمرت البلدان بمثل العدل (ما) غدر من ايقن بالمرجع «ما» غش نفسه من لم ينصح غيره «ما» فاتك من الدنيا فلا تأس عليه حزناً (ما) افحش كريم قط .

[ما] فرار الكرام من الحمام كفرارهم من البخل ومقارنة اللئام «ما» فوق الكفاف اسراف (ما) قال الناس لشىء طوبى له الا وقد خبأ له الدهر يوم سوء «ما» قدمت من دنياك فمن نفسك وما اخرت منها فللعدو «ما» قدمت اليوم تقدم عليه غدا فامهد لقدمك وقدم ليومك «ما» قدمته من خير فعند من لا يبخس الثواب وما ارتكبته من شر فعند ما لا يعجزه

العقاب «ما» قسم الله سبحانه بين عباده شيئاً افضل من العقل «ما» قصم ظهرى الارجلان عالم متهتك وجاهل متنسك هذا ينفر عن حقه بتهتكه وهذا يدعو الى الباطل بتنسكه

[ما] كان الله تعالى ليضل احداً وليس الله بظلام للعبيد ، وما ليفتح على احد باب الشكر ويغلق عنه باب المزيد «ما» كان الرفق فى شىء الا زانه ، وما كان الخرق فى شىء الا شانه «ما» كدرت الصنايع بمثل الامتنان (ما) كذب عاقل ولا زنا مؤمن (ما كرمت على عبد نفسه الا هانت الدنيا فى عينه (ما) كفر الكافر حتى جهل «ما» كل رام يصيب ، وما كل طالب يخيب ، وما كل غائب يئوب وما كل مذنب يعاقب ، وما كل مفتون يعاتب .

[ما] لابن آدم والفخر اوله نطفة وآخره جيفة لا يرزق نفسه ولا يدفع حتفه ، ومالابن آدم وللعجب اوله نطفة قذرة وآخره جيفة مذرة وهو بين ذلك يحمل العذرة

[ما] لمت احداً على اذاعة سرى اذ كنت به اضيق منه .

[ما] لى اراك اشباحاً بلا ارواح وارواحاً بلا فلاح ونساكاً بلا اصلاح وتجاراً بلا ارباح

[ما] المبتلى الذى اشتد به البلاء باحوج من الدعاء الى المعافاة الذى لا يأمن البلاء «ما» مزج امرء مزجة الا مج من عقله مجة (ما) المغبوط الا من كانت همته نفسه لا يغنيه عن محاسبتها ومطالبتها «ما» المغبوط الذى فاز من دار البقاء ببغيته كالمغبون الذى فاته النعيم بسوء اختياره وشقوته (ما) المغرور الذى ظفر من الدنيا بادنى سهمه كالاخر الذى ظفر من الاخرة باعلاهمته (ما) من جهاد افضل من جهاد النفس .

[ما] من شىء احب الى الله تعالى من ان يسأل عنه (ما) من شىء اخلب لقلب انسان من لسان ولا اصدع لنفس من شيطان (ما) من شىء يحصل به الامال ابلغ من ايمان واحسان (ما) من عمل احب الى الله تعالى من ضريكشفه رجل عن رجل .

[ما] نال المجد من عداه الحمد (ما) ندم من استخار (ما) نزلت آية الا علمت فيم نزلت واين نزلت فى ليل اوفى نهار اوجبل اوسهل وان ربى وهب لى قلباً عقولا ولساناً قؤلا (ما) نقص نفسه الا كامل (ما) نلت من دنياك فلا تكثر به فرحاً (ما) نهى الله سبحانه عن شىء الا عفا عنه (ما) ولدتم فللتراب وما بنيتم فللخراب وما جمعتم فللذهاب وما عملتم ففى الكتاب مدخر ليوم الحساب .

[ما] هلك من عرف قدره (ما) هنا لعطاء من به ومعروفه من كثر امتنانه.

[ما] يعطى البقاء من احبه (ما) يمنع من احدكم ان يلقى اخاه بما يكره من عيبه الامخافة ان يلقاه بمثله قد تصافيتم على حب العاجل وفضله على الاجل.

[ما] ينجو من الموت من طلبه.

[مابنداد] بضم الموحدة وسكون النون والالف بين المهملتين والدال احمد ذكره (جش) فى ترجمة محمد بن همام ط١ ص٢٦٧ س٢١ وفى ط٢ ص ٢٩٤ س١٦ لا يتبين حاله عندى (مابور) رجل صحابى فيه نظر ذكره فى اسد الغابة ط ايران ج٤ ص٢٦٨ وكذا ماتع مولى بنى مخزوم (الماتم) من باب اتم يأتم اتوما اجتماع الناس فى الخير والشر وقيل اجتماعهم فى المصيبة والنياحة.

[الماجد] بكسر الجيم ذو المجد والحسن ولقب ابراهيم افندى صاحب خلاصة القول فى تحليل البول (ماجد) بن عبد الرزاق فخر الدين القبطى اخو ابراهيم عامى هو غير ابن الفضائل وغير مجد الدين (ضوء) (ماجد) بن على بن المرتضى البحرانى المعاصر للشيخ البهائى شاعر هو غير ابن محمد المعاصر لصاحب (مل).

[ماجد] الكردى يقال له محمد ماجد هو غير ماجد بن سعيد البوسعيدى صاحب زنجبار (تراجم الاعلام (ماجد) بن هاشم بن على بن المرتضى بن على بن ماجد البحرانى الحسينى هو من احفاد سابقه جليل فاضل اديب شاعر كان من مشايخ المولى محسن الفيض وهو اول من نشر الحديث فى شيراز والمدفون بها فى سنة ١٠٢٨ انظر فى الروضات ط ١ ص ٥٤١ ومن مناجاته.

ياحليماً ذا اناة و اقتدار ليس يعجل ✡ عبدك المذنب مماقد جناه يتنصل
كادان يقنط لولاسعة الرحمة يأمل ✡ باءبالخسران عبداً مهمل المولى فاهمل
ان فى فاك لستراً من يخاف الفوز يعجل ✡ ملّة التوبة من سرف ومن ليت ومن عل

[الماجشون] بفتح الجيم او بكسره وضم المعجمة معرب ماه گون سمى به لحمرة وجنته كالورد والقمر قال الوجدى فى دائرته ج ٨ ص٤٠٧ قيل اصله اعنى الماجشون ابو يوسف يعقوب بن ابى سلمة الذى كان من اصبهان فكان اذا سلم بعضهم على بعض قال شونى

شوتى فسمى الماجشون (اقول) الظاهر ماجشون لقب ابيه ابى سلمة دينار ثم اطلق على اولاده و احفاده وهم رجال فقه وحديث والعلم منهم عبدالله ويعقوب ابنا ابى سلمة ، وعبدالعزيز بن عبدالله وعبدالملك ويوسف .

[ماجيلويه] كسيبويه هو لقب محمد بن ابى القاسم عبدالله بن عمران الجنابى القمى العالم الفقيه العارف الاديب الشاعر الماهر صهر احمد البرقى على ابنته، ويطلق ماجيلويه على ابنه على وحفيده محمد بن على وقيل هو سبطه، وابوه يلقب بندار كما ذكره القمى فى القابه ج٣ ص ١٠٦ (ماحوز) من قرى البحرين منها الشيخ حسين بن محمد جعفر وغيره من الاعلام وبها قبر ميثم البحرانى .

[ماخان] من قرى مرو قرية لابى مسلم الخرانى واسم رجل من شيوخ المالينى وقيل ماجان بالجيم (ماخوان) بضم الخاء المعجمة من قرى مرو ذات منارة وجامع منها احمد ابن شبّويه المتوفى سنة ٢٠٣ (جم) (مادران) بالدال المهملة قبل الراء او الذال المعجمة كما ياتى قلعة ينسب اليها على بن اسحاق (خ) ج١٢ ص٩٤ .

[المادة] هى على راى المتأخرى المنطقيين عبارة عن كيفية كانت النسبة المحمول الى الموضوع ايجاباً كان اوسلباً - وعلى رأى متقدميهم عبارة عن كيفية النسبة الايجابية فى نفس بالوجوب والامكان والامتناع ولها اسماً باعتبارات ومن جهة تواردصور المختلفة عليها مادة وطينة ومن جهة استعدادها للصور قابل وهيولى ، ومن جهة ان التركيب يبتدء منها عنصر وفى اصطلاح الاطباء يطلق على خلط ردى يتغير عن طبعه بحيث يحصل له كيفية ردية ويتكيف البدن بتلك الكيفية ، ويطلق على الجوهر الذى هو محل لا يتقوم الا بما يحل فيه وفى اصطلاح المنطقيين مادة القضية هى الكيفية فى نفس الامر لان مادة الشىء هى ما يتركب عنه وتكون اصل له (ثم) ان جميع العلماء اصطلحوا على ان الكيفية الثابتة بالنسبة فى نفس الامر تسمى مادة والتى يدركها العقل سواء كانت لها فى نفس الامر مادة اولا تسمى جهة - وقيل ان مادة القضية لفظ مشترك بين الطرفين والكيفية الثابتة لنفس الامر لان كلا منها جزء القضية المربعة وعنصرها .

[ماذران] بفتح الذال المعجمة او بالمهمله كما مرهنا اسم قلعة النسير

ينسب اليها عثمان بن محمد (ماذرايا) بفتح المعجمة كسابقه من قرى البصرة فوق واسط منها الحسين بن احمد الماذرائى (جم) (ماران) قبيلة بالموصل منهم عثمان بن عيسى المارانى ابو عمرو ضياء الدين (خك) ج١ ص٤٤٢ وص٣١١ .

[ماربانان] بفتح الراء من قرى اصبهان منها شبيب بن عبدالله بن محمد بن احمد (جم)

[مارب] بكسر الراء هى بلاد الازد باليمن ليس بها عامر الاثلاث قرى يقال لها الدورب (جم) ج٧ ص٣٤٦ منها سعيد بن بن ابيض الراوى عن ابيه وعنه ابنه ثابت وابن حفيده فرج بن سعيد ويحيى بن قيس (مارتن) هو مستشرق المانى هو غير الهولندى وغير ماردورس المارديني (تراجم الاعلام) س١٢١ (ماردة) بكسر الراء كورة بالاندلس منها سليمان بن قريش ابو عبدالله المارديالمتوفى سنة ٣٢٩ (جم) .

[ماردين] بكسر الراء والدال قلعة بالجزيرة فيها اسواق وخانات ومدارس وخانقاهات

[المارديني] هو عثمان بن ابراهيم ، وعلى بن عثمان ، ومحمد بن عبدالسلام ومارسيل الفرنسى (مارشك) بكسر الراء من قرى طوس منها محمد بن الفضل بن على الطابرانى المتوفى سنة ٥٤٩ (جم) (مارقش) الهارنى تلميذ شمعون بن الصفا بن توما هو احد الذين كتبوا الاناجيل الاربعة بعد رفع عيسى عليه السلام بالسنين هذا كتب بعد ٢٢ سنة من رفعه بالانطاكيه باليونانية كما ياتى فى النصارى ذكره ابن حزم فى الملل ص١.

[المارقين] هم اهل النهروان الذين استحلوا القتال مع امير المؤمنين عليه السلام خليفة النبى صلى الله عليه وآله وسلم (ماركبو) نبت هندى ثمره كالبندق زهره اصفر يمنع البواسير ويحبس الدم شرباً (تذكرة داود) (مارماهى) سمك كالحية لحمه حرام كالزمير كما مر فى ج٥ ص١٨٩ (انظر تذكرة انطاكى ص٢٦٧ (المازر) بفتح الزاى مدينة بصقلية منها محمد بن على بن عمر التميمى المالكى المتوفى سنة ٥٣٦ كما ياتى ذكره ابن خلكان فى الوفيات ج١ ص٦٩٣ ويطلق المازر على عياض بن محمد بن ابراهيم .

[مازريون] هو اعظم من ماهودانة يقال خاما لاون له فوائد ذكره الانطاكى فى التذكرة ص٢٦٣ كما فى بحر الجواهر (مازل) بضم الزاى من قرى نيسابور منها ابو الحسن بن معاذ سنة ٣٣٥ « جم » (المازمان) بكسر الزاى موضع بمكة بين المشعر الحرام وعرفة

[مازندران] بفتح الزاى والدال المهملة اسم محدث فى ولاية طبرستان ويقال السارية ليس له ذكر فى كتب الاوائل ذكره فى بحر الانساب بالفارسية اشياء غريبة فى ص ٢٢ و٢٤ و٨٩ لم يذكرها غيره من الكتب المعتبرة ولذالم اذكرها خرج منها جماعة من الاعلام منهم ابن شهرآشوب صاحب المناقب ومعالم العلماء واسماعيل ابن محمد الاصبهانى الاصل المتوفى سنة ١١٧٣ والحاج محمد الاشرفى ، و الحسن ابن على بن محمد الطبرى ، وشريف الدين محمد الحائرى ، والشيخ زين العابدين الحائرى ، والسيد ابراهيم المعاصر بالحائر ، والشيخ على بن الشيخ جواد الحائرى هو وابوه المتوفى سنة ١٣٦٥ بالحائر الحسينى ، والشيخ على بن محمد المتوفى سنة ١٣٧٢ وابناه الشيخ حسين والشيخ نورالدين المعاصرين فى الحائر الشريف . وعلى بن فاضل المازندرانى زين الدين ، والشيخ المهدى الخطيب الواعظ المعاصر الحائرى صاحب معالى السبطين وغيره من المؤلفات ،وعلى بن احمد ومحمد صالح المازندرانى صهر المجلسى صاحب المؤلفات ، ومحمد على صاحب توضيح الاشتباه وصالح بن منصور ، والشيخ مصطفى الفياضى الساروى المعاصر وفضل الله بن محمد غيرهم .

[المازن] بكسر الزاى بيض النمل وبطون وقبائل من تميم وذبيان وربيعة وفزارة وقيس منهم مازن بن الازد من كهلان ، وابن ثعلبة من غطفان ، وابن حنظلة الصحابى وابن خيثمة الكوفى ، وابن ذبيان وابن ربيعة من زبيد ، وابن شيبان من بنى بكر بن وائل ، وابن عمرو بن تميم ، وابن الغضويه ، وابن فزارة من غطفان ، وابن كثير الدئلى وابن مالك من تميم وابن منصور من قيس غيلان ، وابن النجار الخزرجى وغيرهم.

[المازنى] هو ابو عثمان بكر بن محمد بن عثمان المتوفى بالبصرة سنة ٢٣٦ - او ٢٤٨ - او ٢٤٩ وقيل هو ابن محمد بن حبيب كما مر فى ج١٣ ص٢٠١ وفى نسبه خلاف ذكره الوجدى فى الدائرة ج٨ ص٤٠٨ وابن خلكان فى ج١ ص٩٢ وص١٢٩ طمصر والخطيب فى تاريخه ج٧ ص٩٣ والقمى فى القابه ج٣ وفى معجم الادباء ج٧ ص١٠٧ قال هو احد بنى مازن بن شيبان من بنى وائل الذى نزل فيهم فنسب اليهم وهو استاذ المبرد روى عن ابى عبيدة والاصمعى كان اماماً لايناظره الاقطعه وله مؤلفات كثيرة

وذكره في الروضات ط١ ص١٣٣ وابن حجر في اللسان ج٢ ص٥٧ وفي (جش) ط١ ص٧٩ والسيوطي في البغية ص٢٠٢ من شعره :

شيئان يعجز ذو الرياضة عنهما ✡ راى النساء وامرة الصبيان

اما النساء فانهن عواهر ✡ واخو الصبا يجرى بكل عنان

ويطلق المازني ايضاً على ابى عمرو بن العلاء ، وابراهيم بن عبدالقادر ومحمد بن عبد الرحيم والشاعر حزن بن كهف وابراهيم بن محمد ومحمد بن على .

[ماساريقا] وساراقين عروق صغار دقاق صلاب متّصلة باكثر الامعاء المعدة يجذب الكيلوس منها الى العروق المسمى بأب الكبد فينفذ فى جميع الكبد بواسطة فروع الباب (بحر الجواهر) فى لغة الطب ص٣٢٧ كما ذكره ابن سينا فى الشفاء

[الماس] شفاف كبلور صاف ذو لمعان متلون بلون الوردى يوجد فى الصخور القديمة وفى رمل بعض الانهار ذكر بعض اطباء العرب فقالوا ان من اصنافه الهندى هو ابيض اكثر ما يوجد بقدر الباقلا وهو قريب من لون ملح النوشادر الصافى وقالوا انه يقوى القلب تعليقاً ويؤمن الخوف ويسهل الولادة ويفتت الاسنان بلا كلفة والصرع وهو وهم ويكسر جميع الاجساد ويؤثر فيها الا الرصاص والاسرب ويجعل فى رؤس المثاقب لتثقب به اليواقيت والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص٤١٠ وفى تذكرة داود الانطاكى ص٢٦٤ .

[ماسبذان] بالتحريك اصله ماه سبذان وماه دينار مدينة حسنة فى الصحراء فى الجبال كثيرة الاشجار والحمامات ويقال حلوان وبها آثار حسنه وقعت بين قصر شيرين والخانقين وبها قبر مجد الشرف محمد بن يحيى بن تاج الدين مظفر ، وقبر السيد ناصر الدين الشوهانى ، وقبر الحاج بختيار له قبة وصحن ، وقبر ملكشاه ، وقبر المهدى العباسى بقرية الرذ قال الشاعر :

واكرم قبر بعد قبر محمد ✡ نبى الهدى قبر بها مبعذان

عجبت لكفّ هالت الترب فوقه ✡ ضحى كيف لم ترجع بغير بنان

وذكره الاعرجى فى مناهل الضرب ٤٦٤ وقال ابن خلكان فى الوفيات ج٢ ص١٤٢ س٢٣ اسم كورة ماسبذان السيروان وقال الحموى فى المعجم ج١ ص١١٣ قبر المهدى بالرذ

قرية من السيروان وقال فى ج١١٣ قبره بده بالا بقرب بدينجين ، وفى ج٨ص٣٦٣ .

[الماست] بسكون السين والمثناة فى آخره كلمة فارسية اسم للبن حليب يغلى ثم يترك قليلا ويلقى عليه قبل ان يبرد لبن شديد حتى يسخن ويسمى بالتركى ياغرت وعن الكاظم عليه السلام من اراد اكل الماست ولا يضره فليصب عليه الها ضوم وهو النانخواه فى الكافى والمرات ج٤ ص٧٩ ، وما ستى قرية من قرى مرو، ويقال ماستين من قرى بخارا

[الماسرجس] بفتح السين والجيم اسم رجل ينسب اليه من احفاده ابو الحسن محمد بن على بن سهل الشافعى الماسرجسى احد الائمة بخراسان .

[الماسكان] بفتح السين بلد بمكران وراء سجستان وهو غير ماسكنات موضع بفارس ، وماسكة هى قوة اللتى تمسك الغذاء مدة طبخ الهاضمة .

[الماش] هو الحبوب المعروفة باردو قيل معتدل فى الرطوبة واليبوسة ينفع حمى الصفراوية والدموية ويضر الباه وجيّد للسعال والنزولات والجرب ولين البطن شكى رجل الى ابى الحسن عليه السلام البهق فأمره ان يطبخ الماش ويتحساه ويجعله فى طعامه كما فى الكافى باب الماش وفى المكارم ط١ ص٩٥ عنه عليه السلام ايضاً قال خذ الماش الرطب فى ايامه ودقه مع ورقه واعصر الماء واشربه على الريق واطله على البهق قال الراوى ففعلت فعوفيت

[الماشر] اسم للورم الحادث من دم اوصفراء فى جوهر الدماغ فى الوجه والرأس والكبد (بحر الجواهر) ص٣٢٧ (الماشية) اسم ارض فى غربى اليمامة فيها آبار ومياه واسم من البهائم وهى كل مالا يكون سائمة من الابل والبقر والغنم ويقال امرأة ماشية هى كثيرة الولد (الماصر) لقب عبدالله وعمر ابناقيس ، وما صور لقب رجل ينسب اليه ابنه احمد الماصورى (الماصد) داء يأخذ الصبيان و هو من شعرات تنبت بين متنيه على حذاء سنسن الفقار .

[الماضى] الزمان المنصرم وعند النحاة فعل دل على ماقبل الزمان الذى انت فيه .

اعلم ان المتكلمين ذهبوا الى ان للتقدم قسماً آخر سوى الخمسة المشهورة وسمّوه بتقدم الذاتى وهو تقدم اجزاء الزمان بعضها على بعض والذى اضطرهم على ذلك انهم رأوا ان تقدم اجزاء الزمان بعضها على بعض لا يصدق عليه شىء من الاقسام الخمسة

المذكورة للتقدم (اما)عدم صدق ماوراءالتقدم بالزمان فظاهر لعدم اجتماع تلك الاجزاء

[اما] عدم صدق التقدم الزمانى عليه فلان مقتضى التقدم الزمانى ان يكون المتقدم فى زمان سابق والمتاخرفى زمان لاحق فلوكان ذلك التقدم زمانياً لزم ان يكون امسى فى زمان متقدم واليوم فى زمان متأخرعنه .

وننقل الكلام الى ذينك الزمانين فيلزم ان يكون هناك ازمنة غيرمتناهية ينطبق بعضها على بعض وانه محال فثبت ان تقدم بعض اجزاء الزمان على بعض ليس تقدماً زمانياً فاحد ثواتقدماً بالذات وعرفوه بالتقدم بلاواسطة الزمان بان يكون الامران غيرمجتمعين ويكون احدهما مقدماً على الاخر بغيرواسطة الزمان كما تقدم فى حرف الناء وهوفى وجوب تقدم العلة التامة على معلولها مغالطة مشهورة وهى انه لايجب تقدم العلة التامة على معلولها وبيان ذلك يمكن بوجهين .

[الاول] انه لاشك فى ان مجموع الاشياء من حيث هومجموع معلول لاحتياجه الى اجزائه وعلته التامة لايخلواما ان يكون خارجاً عنه او داخلافيه اونفسه لاسبيل الى الاول اذلا شيء خارج عن هذا المعلول المفروض ولا الى الثانى لاحتياج ذلك المعلول الى امراخرفتعين الثالث و(الثانى) من الوجهين ان العلة التامة فى المعلولات المركبة من المادة والصورة متأخرة عنها تاخراً ذاتياً اذ نسبة المعلول المركب من المادة والصورة الى العلة التامة نسبة الاجزاء الى الكل لان مجموع المادة و الصورة ليس عين العلة التامة لكون الفاعل ايضاً جزء منها مع خروجه عن المعلول وليس خارجاً عنها ايضاً اذلاوجه لخروج المركب عن شيء مع دخول كل واحد من اجزاء ذلك الشيء فتعين ان يكون المعلول المركب من المادة والصورة جزءاً من العلة التامة وتكون العلة التامة متاخرة عن المعلول تاخراً بالذات (ثم) اعلم ان التاخر والكمال والنقص والقوة والضعف فى الوجودات بنفس هوياتها لابامراخرفى الاشياء والماهيات بنفس وجوداتها لابانفسها الى غيرذلك قال سيدنا على بن محمد ره فى منظومته الصرفية:

فصيغة الماضى ثمان عددا ✡ كعلم واعلم ووعدا
واوعد وغربل تغربلا ✡ وزلزل وهكذا تزلزلا

واقسم كذاك سائر المشتقات ✡ بهذه الثمان فى التصريفات
واذعلمت حاصل المدمة ✡ نشرع فى صرف الشقوق السالمة
مقالة فى سالم المشتقات ✡ ونبتدى بالفعل فى التصريفات
القول فى اوزانها للسامع ✡ من حيث وزن الماض والمضارع
اما الثلاثى المجرد وقع ✡ ستة ابواب له كما سمع
اولها وزن فعل يفعل ✡ مثاله نحو حصل يحصل
والثان منها قل فعل يفعل ✡ مثاله نحو حمل يحمل
ثالثها وزن فعل يفعل ✡ مثاله نحو جعل يجعل
وان عين فعل هذا الوزن ✡ اولامه لحرف حلق اعنى
الهمزة والهاء ثم الحاءا ✡ والعين ثم الغين ثم الخاءا
قل بدء او سال او زهدا ✡ اونبه او صفح اوجحدا
او فخر او صرخ اوشغلا ✡ اولدغ او صرع اوفعلا
رابعها وزن فعل يفعل ✡ مثالها نحو علمل يعمل
خامسها و زن حسب يحسب ✡ وبابها الى الشذوذ ينسب
وفى المثال شايع كوعقا ✡ او ورث او يسر اووثقا
سادسها وزن فعل يفعل ✡ مثاله نحو جمل يجمل
اما الرباعى المجرد وقع ✡ بزنة واحدة كما سمع
قل فعلل يفعلل فعلالا ✡ كسربل يسربل سربالا
اما ثلاثى المزيد فيه ✡ عشرة ابواب لصارفيه
اولها كافعل افعالا ✡ كاكمل ويكمل اكمالا
والثان مثل فعل تفعيلا ✡ كحصّل يحصّل تحصيلا
ثالثها كفاعل مفاعلة ✡ كعامل يعامل معاملة
رابعها تفعل تفعلا ✡ مثاله تجمل تجملا

خامسها تفاعل تفاعلا ✡ مثاله تكامل تكاملا
سادسها انفعل انفعالا ✡ كالفصل ينفصل انفصالا
سابعها افتعل افتعالا ✡ كاعتدل يعتدل اعتدالا
ثامنها افعل افعلالا ✡ كاصفروجه ناسك اجلالا
تاسعها استفعل استفعالا ✡ كاستكمل يستكمل استكمالا
عاشرها افعال افعيلالا ✡ كاحمار الوجه وقد تلالا
وقد يجيىء باب افعيعال ✡ تقول اعشوشب ارض الوالى
وندرة قدورد افعوّال ✡ كقولهم اجلوّ ز الجمال
والحقوا بعضاً من الاوزان ✡ الى الرباعى لدى البيان
كفيعل وفعول وفعلل ✡ فعلى وفعنل كذاك فوعلا
كبيطر وجهور وشملل ✡ قلسا وقلنس ومثل حوقلا
وهكذا تفوعل تفيعلا ✡ تفعلل تفعول تمفعلا
مثاله تجورب تشيطنا ✡ تجلبب ترهوك تمسكنا
كذاك وزن افعنلل وافعنلى ✡ وجاء بالندرة وزن افتعلى
تقول مثل اقعنسس واسلنقى ✡ وهكذا تقول مثل استلقى
اما الرباعى المزيد فيه ✡ ثلاثة جائت لصارفيه
اولها تفعلل تفعلا ✡ كقولهم تسربل تسربلا
والثان افعنلل افعندلا ✡ كاحرنجم البعيرحين صالا
ثالثها افعلل افعيلا ✡ قل اقشعر جلدنا اجلالا

قدسمى المشتق فعل الماضى (وله) انكان مقرون زمان الماضى
كنصر اوضرب اوظعنا ✡ او علم او حسب او حسنا
ودحرج واكرم وفرحا ✡ وقاتل تكسر تصافحا
وانقطع واجتمع واحمرا ✡ واستجمع واحمار واصفرا

وهو مضارع من الافعال ✡ انكان للحال او استقبال
كينصر ويضرب ويظعن ✡ ويعلم ويحسب ويحسن
يدحرج ويكرم يفرّح ✡ ويتكسر ويتصافح
يقاتل ينقطع يجتمع ✡ يحمر او يحمار يستجمع
قد قابلوا المشتق للافهام ✡ بالفاء ثم العين ثما للام
وهذه حروفه الاصلية ✡ وغيرها الزائدة الفرعية
قد قسموا المشتق في الكلام ✡ من حيث ماضيه على اقسام
منها ثلاثي مثال فعلا ✡ منها رباعي مثال فعللا
وان كلا منهما مجرد ✡ او المزيد فيه حرف زايد
وكل واحد يكون سالما ✡ او غيرسالم اذا لم يسلما
حروفه الاصلية من العلل ✡ فلا يصح وزنه من الخلل
وهذه الضعيف واليا والالف ✡ والواووالهمزة فاحفظستقف
فصيغة الماضي ثمان عددا ✡ كعلم واعلم ووعدا
واوعد وغربل تغربلا ✡ وزلزل وهكذا تزلزلا
واقسم كذاك سائر المشتقات ✡ بهذه الثمان في التصريفات
واز علمت حاصل المقدمة ✡ تشرع في صرف الشقوق السالمة
مقالة في سالم المشتقات ✡ ونبتدي بالفعل في التصريفات

[ماعز] بكسر العين المهملة خلاف الضأن اجوده السمين الاحمر الضاربة عينه الى الزرقة الغزير الشعر ولحمه صالح في الربيع يسكن غليان الدم ويضرّ السوداويين والصرع والهزال ويصلحه اكل الحلو عليه والحامض غاية الضرر وشحمه شديد القبض يسكن الاوجاع ويدمل ويقع في المراهم وبعره ينفع من الاستسقاء والطحال والاورام واوجاع المفاصل والنقرس ضماداً بالعسل في البارد ودقيق الشعير بالخل في الحار والحكة والجرب والرياح الغليظة والمغص شرباً و محروقه الطف وقد جرب تحليله الاورام مع الحلبة

والباقلا، ومحروقه بالعسل يزيل السعفة رداء الثعلب والقروح ويطلى على البطن ببول الصبيان فيسهل الماء الاصفر، و ببزر البنج يصغر الانثيين مجرب ، واظلاف التيس شرباً بالعسل تقطع البول فى الفراش ـ ومرارته تذهب الغشاء بالمعجمنين كحلا وتمنع الماء بالعسل والقروح طلاءاً كما وردعن العسكرى عليه السلام فى معالجته المتوكل لقرح وقع فى حلقه قال يؤخذ كسب الغنم ويوجن بالورد ووضع عليه ففعلوا به فاندمل فوراً ـ و مرارته وبعره ينفعان النهوش والسموم طلاءاً وشرباً ، والبخور باظلافه يطرد الهوام وكذا شعره خصوصاً الحيات كذا ذكره الانطاكى فى تذكرته ص٢٦٦ .

وفى الحديث سئل امير المؤمنين عليه السلام مابال الماعز معرقبة الذنب بادية الحياء والعورة فقال لان الماعز عصت نوحاً لما ادخلها السفينة فدفعها فكسر ذنبها ، والنعجة مستورة الحياء والعورة لانها بادرت بدخول السفينة فمسح نوح عليه السلام على حياها وذنبها فسرت بالالية كما فى العلل باب النوادر ط٢ ص١٩٩ س٣ .

[ماعز] البكائى هو ابن مجالد البصرى التميمى صحابى روى عنه ابنه عبدالله هو غير ابن عبدالرحمن (ماعز) بن مالك الاسلمى صحابى له قصة فى الاصابة (الماغوسى) هو سعيد بن مسعود (المافروخى) هو مفضل بن سعد بن الحسين الاصبهانى صاحب تاريخ محاسن اصبهان (ماكسين) بكسر الكاف والمهملة بلد بالخابور منها سلمان بن جروان المتوفى سنة ٥٤٧ (ماكو) قصبة باذربيجان حسنة الهواء و(ماكو) كورة بهندوستان ذكره الشروانى فى بستانه ص٥٣٢ (مالطة) جزيرة من جزر البحر الابيض اهلها من الكاثوليكية معروفون بالقوة والنشاط واشهر مدنها فاليتة والتفصيل فى دائرة الوجدى ج٨ ص٤١٤

[مالقة] بفتح اللام والقاف او مالطه بكسر اللام كلمة عجمية اسم مدينة بالاندلس منها عبد الواحد بن محمد وعزيز بن محمد والقاسم بن على و محمد بن الحسن ومحمد بن عبدالله وغيرهم .

[المال] سمى به مالا لانه مال بالناس عن طاعة الله ومن شأنه ان يدخر للانتفاع به وقت الحاجة سواء كان الانتفاع به شرعاً مباحاً كما هو الظاهر اولا كالخمر والخنزير ونحو ذلك ـ روى الصدوق فى المجالس ص٢١٠ س٢٣ سئل النبى صلى الله عليه وآله وسلم اى المال

خير قال زرع زرعه صاحبه واصلحه وادى حقه يوم حصاده قيل فاى المال بعد الزرع قال رجل فى غنمه قد تبع بها مواضع القطر يقيم الصلوة ويؤتى الزكوة (ثم) قال واى المال بعد الغنم خير قال البقر تغدو بخير وتروح بخير (ثم) قال فاى المال بعد البقر خير قال الراسيات فى الوحل ، والمطعمات فى المحل نعم الشىء النخل .

ثم قال فالابل قال فيها الشقاء والجفاء والعناء لاياتى خيرها الامن جانبها الاشأم الاانها لاتعدم الاشقياء الفجرة وقال والله لاتزول يوم القيمة حتى تسئل من ثلاثة عن ماله من اين اكتسبت وفيما انفقته الحديث قال الشاعر .

فلم اربعد الدين خيراً من الغنى ✡ ولم اربعد الكفر شرمن الفقر
ولم ار زين المال الا امتهانه ✡ وتنفده فى اوجه الخير والاجر

وعن عيسى بن مريم قال المال فيه داء كثير قيل يارو ح الله ماداؤه قال ان يمنع صاحبه حق الله قيل فادى حقه قال ان ينجو من الكبر والخيلاء قيل فان نجى قال يشغله اصلاحه عن ذكر الله تعالى وقال ويل لمن جمع المال من غير حقه وويل لمن ورثه من لايحمده وقال الحجاج لابن القرية اى المال انفع قال الذى قدسته فى وجه الله فى صحة البدن قال الشاعر :

المال للمرء فى معيشته ✡ خير من الوالدين والولد
ومن يطل سقمه عليه يجد ✡ خيرمن المال صحة الجسد
وما لمن نال فضل عافية ✡ قوت ليوم وفقر الى احد

قيل غمضت اعرابية ميتاً وقالت ما احق من البس العافية واطيل له النظرة ان لايعجز عن النظر لنفسه قيل الحول بساحته وقال ﷺ بئس المال فى آخر الزمان المماليك وقال لامال اوفر من العقل ولافقر اعظم من الجهل ولاظهير اقوى من المشورة قال على عليه السلام انا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الفجار وهم يتبعون المال ولا يريدون الدين وقال :

كثير المال ليس له عوار ✡ ولا فى كل ما يأتيه عار
لان المال يستر كل عيب ✡ وفى الفقر المذلة والصغار
كذاك الفقر بالاحرار يزدى ✡ كما ازرت بشاربها العقار

وقال المال والبنين حرث الدنيا والعمل الصالح حرث الاخرة وقد يجمعها الله لاقوام فى الديوان

وان تكن الاموال للترك جمعها ✡ فما حال متروك به المرء يبخل
رضينا قسمت الجبار فينا ✡ لنا علم وللاعلاء مال
فان المال يفنى عن قريب ✡ وان العلم باق لا يزال

كد كد العبدان احببت ان تصبح حراً (قيل) واقطع الآمال من مال بنى آدم طراً

لا تقل ذا مكسب يزرى فقصد الناس ازرى ✡ انت ما استغنيت عن غيرك اعلى الناس قدرا

اى صاحب رأى وكامل وبخت بلند (وبالفارسية) سعى تو براى مال دنيا تا چند
فردا كه رود جان تو از تن بيرون ✡ اعداهمه آن مال بعشرت بخورند

وقيل لرجل مالك لا تنفق فان مالك عريض قال الدهر اعرض عنه ودفع الى سائل درهماً فاستقله قال اما علمت ان الدرهم عشر العشرة وان العشرة عشر المائة وان المائة عشر الالف اما ترى كيف ارتفع الدرهم حتى بلغ ما بلغ وقال النبى ﷺ لا يعجبك امرء كسب مالا حراماً فانه ان انفق لم يقبل منه وان امسك لم يبارك له فيه وان مات وتركه كان زاده الى النار، وقال رحم الله رجلا سهل البيع وسهل الشرى ، وقال المؤمن لا يكون مماسكاً، وقال من بات كالا فى طلب الحلال اصبح مغفوراً له، ومن حفظ ماله فقد حفظ الاكرمين دينه وعرضه وقال ما اعز احد درهماً الا اذله الله تعالى قال الشاعر:

وان الذى يعطى من المال ثروتا ✡ اذا كان نزل الوالدين تعظماً
جمعت صنوف المال من كل وجهة (وله) وما نكد الابكف كريم
وانى لارجوان امرت وتنقضى ✡ حياتى وما عندى يد للئيم

وقال ﷺ من اصبح معافى فى جسده امناً فى سربه عنده قوت يومه فكأنما حيزت له الدنيا، وعن الباقر عليه السلام قال ما اصاب مالا من اربع لم تقبل منه فى اربع ، من اصاب مالا من غلول ورباً اوخيانة اوسرقة لم يقبل منه فى زكوة ولا فى صدقه ولا فى حج ولا فى عمرة ، ولم يقبل الله حجا ولا عمرة من مال حرام .

وفى عدة الداعى ص ٧٣ عن الصادق قال افضل الصدقة ابراد كبد الحراء ومن سقى كبداً حرى من بهيمة او غيرها اظله الله تعالى يوم لا ظل الا ظله (ثم) قال الفاضل عن القوت وبال على صاحبه اذ فى حرامه العقاب وفى حلاله الحساب . وعن النبى ﷺ قال تكون امتى فى الدنيا

على ثلاثة اطباق (الاول) فلايحبون جمع المال ولايسعون فى اقتنائه واحتكاره وانما رضاهم من الدنيا سد جوعته وستر عورته فأولئك هم الامنون الذين لاخوف عليهم ولاهم يحزنون (الثانى) فانهم يحبون جمع المال من اطيب وجوهه واحسن سبله يصلون به ارحامهم ويبرون به اخوانهم ويواسون به فقرائهم فأولئك الذين ان نوقشوا عذبوا وان عفى عنهم سلموا (الثالث) فانهم يحبون جمع المال مماحل وحرم ومنعه مما افترض ووجب ان انفقوا اسرافاً وبداراً وان امسكوه بخلا واحتكاراً اولئك الذين ملكت الدنيا زمام قلوبهم حتى اوردتهم النار بذنوبهم .

وفى حديث آخر قال ﷺ احذروا المال فانه كان فيما مضى رجل قد جمع مالا وولداً واقبل على نفسه وجمع لهم فاوعى فاتاه ملك الموت فقرع بابه وهو فى ذى مسكين فخرج اليه الحجاب فقال لهم ادعوا الى سيدكم قالوا او يخرج سيدنا الى مثلك ودفعوه حتى نحوه عن الباب (ثم) دعا اليهم فى تلك الهيئه وقال ادعوا الى سيدكم واخبروه انى ملك الموت ـ فلما سمع سيدهم هذا الكلام خائفاً فزعاً وقال لاصحابه لينوا له فى المقال وقولوا له لعلك تطلب غير سيدنا بارك الله فيك ـ قال لهم لاودخل عليه وقال له قم فاوص ماكنت موصياً فانى قابض روحك قبل ان اخرج فصاح اهله وبكوا فقال افتحوا الصناديق واكبوا ما فيها من الذهب والفضة (ثم) اقبل على المال يسبه ويقول له لعنك الله يا مال انت انسيتنى ذكر ربى واغفلتنى عن امر آخرتى حتى بغتنى من امر الله ماقد بغتنى فانطق الله تعالى المال فقال له لم تسبنى وانت الام منى الم تكن فى اعين الناس حقيراً فرفعوك لما راوا عليك من اثرى الم تحضر ابواب الملوك و ووالحديث .

وقال يونس بن عبيد كسبت فى هذا السوق ستين الف درهم ما منها درهم الاوانا اخاف ان لااسئل عنه، وقيل اللهم انك تعلم انى لم اجمع الدنانير الالاصون بها حسبى ودينى ، وقال لم تحب هذه الدراهم الاصيانة دينى ، وقال الاتلمنى اذا وفيت الاواقى لماء وجهى واقى ، وقال ﷺ من كان له مال فليصلحه فانكم فى زمان من احتاج فيه الى الناس كان اول ما يبذل دينه ، وقال الحسن فى قوله تعالى (يعلمون ظاهراً من الحيوة الدنيا وهم عن الاخرة هم الغافلون) ينقر احدهم الدرهم فيعلم كم فيه

من خبثه ويضيع دينه ستعلم يالكع، قال الشاعر:

لاتنظرن الى ذوى المال المومل والرياش ✡ فتظل موصول النهار بحسرة قلق الفراش

﴿وانظر الى من كان دونك اونظيرك فى المعاش﴾

وقال حكيم لايكون اسوة المغرورين يجمع المال فكم رأينا من جامع لبعل حليلته (قيل) ايها القلب الحول امن حليلتك ان تجمع المال لبعل حليلتك ، وقال انما مالك لك اولجائحة تحدث فيه اولوارث فلاتكن اخسّهم حظاً ، وقيل المال للحارث اولا وارث فلاتكن اخس ثالث ، وقيل كسب المال للولد حسرة للاب قال الشاعر!

خاطر بنفسك كى تهب غنيمة ✡ ان الجلوس مع العيال قبيح

فالمال فيه مجلة ومهابة ✡ والفقر فيه مذلة وفضوح

روى الصدوق فى لس٥٨ ص٢١٧ عن ابى هريرة قال جاء رجل الى النبى ﷺ فقال يارسول الله امارايت فلانا ركب البحر ببضاعة يسيرة فخرج الى الصين واسرع الكرة واعظم الغنيمة حتى قد حسده اهل وده واوسع قراباته وجيرانه فقال النبى ﷺ ان مال الدنيا كلما ازداد كثرة وعظماً ازداد صاحبه بلاءاً ولاتغتبطوا اصحاب الاموال الا بمن جاهد بماله فى سبيل الله ولكن الا اخبركم بمن هو اقل من صاحبكم بضاعة واسرع منه كرة واعظم منه غنيمة وما اعدله من الخيرات محفوظون له فى خزائن عرش الرحمن قالوا بلى يارسول الله فقال ﷺ انظروا الى هذا المقبل اليكم فنظرنا فاذا رجل من الانصار رث الهيئة فقال ﷺ ان هذا لقد صعد له فى هذا اليوم الى العلو من الخيرات والطاعات ما لو قسم على جميع اهل السموات والارض لكان نصيب اقلهم منه غفران ذنوبه ووجوب الجنة له قالوا بماذا يارسول الله قال سلوه يخبركم عما صنع فى هذا اليوم فاقبل عليه اصحاب النبى ﷺ وقالوا له هنيئاً لك مابشرك به رسول الله ﷺ فماذا صنعت فى يومك هذا حتى كتب لك ماكتب فقال الرجل ما اعلم انى سمعت شيئا غير انى خرجت من بيتى واردت حاجة كنت ابطأت عنها فخشيت ان تكون فاتتنى فقلت فى نفسى لاعتاضن منها النظر الى وجه على بن ابيطالب عليه السلام فقد سمعت النبى ﷺ يقول النظر الى وجه على عليه السلام عبادة فقال النبى ﷺ اى والله عبادة واى عبادة انك ياعبدالله ذهبت تبتغى

ان تكتسب ديناراً لقوت عيالك ففاتك ذلك فاعتضت منه النظر الى وجه على عليه السلام وانت له محب ولفضله معتقد ولذلك خير لك من ان لو كانت الدنيا كلها لك ذهبة حمراء فانفقتها فى سبيل الله ولتشفعن بعدد كل نفس تنفسته فى مصيرك فى الف رقبة يعتقهم الله من النار بشفاعتك .

قيل جود وا بالمال تتم لكم الافعال وشر المال مالا ينفق منه وافضل المال ماصين به العرض ودخل بعضهم الى دار ابنه فوجد عنده ندمائه وبين ايديهم شيىء يشوى وشيىء يطبخ وقال يا بنى دن هدور قدر تفور وتنور مسجور هذا يخلق المال خلقاً ليس شيىء باسرع فناء من اربعة لاربعة القرطاس اذا نشر والثوب اذا قصر والدينار اذا كسر والدن اذا عقر وقيل يجمع المرء المال لثلثة كلهم اعداؤه اما لزوج امرئته اوزوج ابنته اوزوجة ابنه ـ وفى اثنا عشرية ص ٢٠٥ س٢٥ فى جمع المال خمسة اشياء مر بعنوان الخمسة انظر وفى ص٢١٥ س١٨ قال لا يجتمع لاحد مال الا عنده خمس خصال ـ طول الامل، وحرص غالب ، وشح شديد ،وقلة الورع ونسيان الاخرة قال الشاعر :

المال يكسب ربه مالم يغض ✡ فى الراغبين اليه سؤثناء
كالماء تأسن بئره الا اذا ✡ خبط السقاة جمامه بدلاء
والمال حلو حسن جيد وله ✡ على الفتى لكنه عارية
واسعد العالم بالمال من ✡ اعطاه للاخرة الباقية
ما احسن الدنيا ولكنهـا ✡ مع حسنها غدارة فانية

وقال على عليه السلام فى المال ثلاث خصال مذمومة ـ اما ان يكتسب من غير حله او يمنع انفاقه فى حقه ويشتغل باصلاحه عن عبادة الله تعالى قال :

وكم ساع ليثرى لم ينله ✡ واخر ماسعى لحق الثراءاً
وساع يجمع الاموال جمعاً ✡ ليورثه اعاديه شقاءاً
وماسيان ذوخير بصير ✡ وآخر جاهل ليساسواءاً
ومن يستعتب الحدثان يوماً ✡ يكن ذاك العتاب له عناءاً
ويزرى بالفتى الاعدام حتى ✡ متى يصب المقال يقل اساءاً
يغطى عيوب المرء كثرة ماله (وله) فصدّق فيما قال وهو كذوب

ويزرى بعقل المرء قلة ماله ✡ فحمقه الاقوام وهو لبيب
قد شاب رأسى ورأس الحرص لم يشب وله ✡ ان الحريص على الدنيا لفى تعب
مالى ارانى اذا مارمت مرتبة ✡ فنلتها طمحت عينى الى رتب
بالله ربك كم بيت مررت به ✡ قد كان يعمر باللذات والطرب
طارت عقاب المنايا فى جوانبه ✡ فصار من بعدها للويل والخرب
احبس عنانك لاتجمع به طلباً ✡ فلا وربك ما الارزاق بالطلب
قد يأكل المال من لم يحف راحلة ✡ ويترك المال من قد جد فى الطلب

[مالك] بن ابراهيم بن طهمان الراوى عن الحصين وعنه حمران لابأس به.

[مالك] ابوداود الاحمرى المدائنى الروای عن خديفة بن اليمان لابأس به (خ)

[مالك] ابوعبدالله الهلالى صحابى هوغيرابن ابى ثعلبة .

[مالك] بن ابى انس بن ابى عامر الاصبحى وفى بعض النسخ ابن انس بن مالك ابن ابى عامر (مالك) بن ابى الحسن عامى هوغيرابن ابى خولى الجعفى .

[مالك] بن ابى سلسلة الازدى احد الابطال صحابى شهد فتح مصر هواول صعوداً الحصن (مالك) بن ابى سليك الحضرمى الراوى عنه ابنه ضبارة هوغيرابن ابى عامر الاصبحى (مالك) بن ابى العيزار بكسر المهملة قبل التحتانية والالف بين الزاى والراء صحابى ضعيف (مالك) بن ابى مريم الحكمى بالتحريك الشامى تابعى هوغير ابن ابى المؤمل المدنى (مالك) بن احمد الشهير بابن المستوفى هوغير ابن احمر الجذامى الصحابى جد سعيد بن منصور .

[مالك] بن الاخطل شاعر هووابوه «بيان» ج٢ ص٩٥ و٢١٥ هوغيرابن اخمير الباهلى الصحابى (مالك) بن ادى الاشجعى عامى «ن» هو غيرابن الازهراوابن الزاهر (مالك) ابن اسماء بن خارجة الفزارى شاعر (بيان) هوغيرابن اسماعيل ابى غسان الكوفى .

[مالك] الاشتر ابن الحارث النخعى الكوفى كان من اكابر الشيعة وعظمائها ورؤسائها شديد التحقق بولاء على عليه السلام و نصره وكان شديد الشوكة على من خالف امره لقدبر قسمه فى صفين وابلى بلاء لم يبله غيره «قيل» لقدرأيت الاشترفى يوم من

ايام صفين مقتحماً للحرب وفى يده صفيحة يمانية كأنها البرق الخاطف وهو يضرب بها قدماً كأنه طالب ملك كما اشار اليه ابن ابى الحديد ثم قال ما خلق فى العرب والعجم اشجع منه ولله در القائل وقد سئل عن الاشتر قال فيه امير المؤمنين عليه السلام كان الاشتر لى كما كنت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال ليت فيكم مثله اثنان بل ليت فيكم مثله واحد يرى فى عدوه مثل رأيه - وقال ابن الزبير لاقيت الاشتر النخعى يوم الجمل فما ضربته ضربة حتى ضربنى ستاً اوسبعاً ثم اخذ برجلى والقانى فى الخندق .

وكفى فى مدحه قول على عليه السلام فى كتابه الى اهل مصر انى قد بعثت اليكم عبداً من عباد الله لاينام ايام الخوف ولا ينكل عن الاعداء حذر الدوائر من اشد عبيد الله بأساً واكرمهم حسباً اضر على الفجار من حريق النار وابعد الناس من دنس العار وهو مالك الاشتر «الى ان قال» حليم فى الحذر رزين فى الحرب ذو رأى اصيل وصبر جميل فاسمعوا واطيعوا امره «الخ» كما اشار اليه القمى ره فى القابه ج٢ ص٢٤ وفى المروج الذهب ج٣ ص٢٨٧ وابن حجر فى «يب» ج١٠ ص١١ وفى اسرار الشهادة ط١ ص٢٥٧ .

وكان ولى مصر من جانب على عليه السلام وانفذه اليها فى جيش فلما بلغ معوية دس الى دهقان وكان بالعريش فارغبه وقال له اترك خراجك عشرين سنة فاحتمل للاشتر بالسم فى طعامه فلما نزل الاشتر العريش سأله الدهقان اى الطعام والشراب احب اليك قال العسل فاهدى له عسلا وكان الاشتر صائماً فتناول منه شربة فما استقرت فى جوفه حتى مات فى سنة ٣٨

وكان ابنه ابراهيم ابو النعمان سيد النخع وفارسها وشجعانها وكان شهماً مقداماً رئيساً عالى النفس شاعراً فصيحاً موالياً لاهل البيت عليهم السلام كما مر فى ج٢ ص٣٥١ وفى تاريخ سامراء ج٢ ص٢١٩ ومن احفاده محمد بن القاسم بن ابراهيم والد جعفر على احتمال كما فى مدينه الحسين عليه السلام ص ٢٠ س آخر وفى العلل ط٢ ص ٤٢ س ٢٠ باب ٨٤ علة التى يغتم الانسان قال حدثنا جعفر بن محمد بن مالك حدثنا احمد بن مدين من ولد مالك بن الحارث الاشتر (مالك) الاشجعى ابو عوف صحابى هو غير مالك الاشعرى ابى مالك او ابن مالك (مالك) بن اشيم بالفتح ثم السكون امامى الظاهر هو ابن الحويرث الاتى (كافى والمرآة ج١ ص٢٣٦) .

[مالك] بن اعصر او ابن يعصر بن سعد بن قيس عيلان والد سعد ومعن الباهليون

[مالك] بن اعين الجهني الكوفي قيل ضعيف ليس هو باخي زرارة وهو بصري كش

[مالك] بن اقفع هو ابن عبدالله بن قيس كما في تراجم الاعلام ج ٦ ص ١٣٧ او ابن ايفع كما يأتي (مالك) بن امية السلمي كان من حلفاء بني اسد بن حزيمة صحابي بدري حسن استشهد باليمامة .

[مالك] بن انس بن مالك بن عامر بن عمرو ابو عبدالله الاصبحي المدني المولود سنة ٩٥ (٩٣) الشهير بامام مالك اس اساس مذهب المالكية احد الائمة الاربعة وكان من بيت ملوك من قبيلة حمير القحطانية صاحب الموطأ وغيره اخذ العلم عن ربيعة الراي وسمع الزهري ونافع مولى عمر وكان اذا اراد ان يحدث توضأ وجلس على صدر فراشه وسرح لحيته وتمكن في جلوسه بوقار وهيبة ثم حدث ، وكان لا يركب في المدينة مع ضعفه وكبر سنه احتراماً لرسول الله ﷺ ويجلس في المسجد ويجتمع اليه اصحابه وكان شديد البياض الى الشقرة طويلا عظيم الهامة اصلع يلبس الثياب العدنية الجياد روى الصدوق ره في المجالس ص ١٠٢ س ٨ عن احمد بن محمد الازدي قال سمعت مالك ابن انس فقيه المدينة يقول كنت ادخل الى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي المخدة و يعرف لي قدراً ويقول لي يا مالك اني احبك فكنت اسر بذلك واحمد الله عليه الحديث قيل في حقه :

يأبى الجواب فما يراجع هيبة ✡ والسائلون نواكس الاذقان

هدى النقى وعز سلطان التقى ✡ فهو المهيب وليس ذا سلطان

وعن القعنبي قال دخلت على مالك في مرضه الذي مات فيه فسلمت عليه ثم جلست فرأيته يبكي فقلت ما الذي يبكيك فقال لي ومالي لا ابكي ومن احق بالبكاء مني والله لوددت اني ضربت بكل مسئلة افتيت فيها برأيي بسوط سوط وليتني لم افت بالرأي وتوفي سنة ١٧٩ (١٧٨) بالمدينة ودفن بالبقيع وزار قبره المالكية وكان عمر ٨٤٥ (٩٠) سنة والتفصيل في الوفيات لابن خملكان ط مصر ج ١ ص ٤٣٩ و ٦٢٥ وفي الروضات ط ١ باب الميم ص ١٤٤ وفي معجم المطبوعات ص ١٦١٠ وفي تهذيب ابن حجر ج ١٠ ص ٥

و صفة ١ لصفوة ج٢ ص٩٩ وديباج الذهب ص١٧ وحلية الاولياء ج٦ ص٣١٦

[مالك] بن انس الكاهلى الصحابى او المالكى شهيد الطف ثقة وقيل هو ابن انس بن الحارث ومن رجزه :

آل على شيعة الرحمن ✡ آل زياد شيعة الشيطان

[مالك] بن انس الكوفى الراوى عنه كتابه ابن ابى عمير لا بأس به وهو غير الانصارى الصحابى (مالك) بن اوس الحدثان ابو سعيد النصرى الصحابى المتوفى سنة ٩٢

[مالك] بن اوس بن عبدالله بن حجر الاسلمى والد اياس صحابى هو غير ابن اوس ابن عتيك الاوسى (مالك) بن اياس الانصارى الخزرجى الشهيد باحد صحابى حسن هو غير ابن ايفع او ايقع او اقفع كما مر .

[مالك] بن بجينة والد عبدالله صحابى لا بأس به هو غير ابن بركات اللخمى الذى بايع لبنى العباس (مالك) بن بسطام الحرستانى الراوى عن واثلة بن الاسقع عامى «ن»

[مالك] بن بكر بن حبيب جاهلى ومن احفاده سلمة بن خليد التغلبى السفاح

[مالك] بن تيم الله بن ثعلبة جاهلى من احفاده حصن بن ربيعة لسان الحرة ولد عبدالله

[مالك] بن التيهان الانصارى الاوسى احد النقباء الاثنى عشر صحابى حسن شهد المشاهد [مالك] بن ثابت الانصارى كان من بنى الثبيت صحابى قتل مع اخيه سفيان يوم بئر مؤنة (مالك) بن ثعلبة بن دودان صحابى من احفاده ضرار بن الازور ويزيد بن انس (مالك) بن جابر بن ثعلبة الطائى ابو الوليد احد المغنين كان فى زمن بنى اميه

[مالك] بن جبير قيل هو ابن حارثة الاسلمى اخو اسماء هو غير ابن جدعاء الطائى

[مالك] بن جشم الهمدانى صحابى وله احفاد هو غير ابن الجلاح الذى شهد مع على عليه السلام صفين (مالك) بن جنادة بن سفيان جاهلى وابنه عمرو ذكره فى تراجم الاعلام ج٦

[مالك] بن الحارث الشاعر الملقب ذو الذراعين هو غير ابن الحارث العامرى الصحابى

[مالك] بن الحارث بن عبد يفوث النخعى الكوفى هو مالك الاشتر المتقدم هنا ذكره

[مالك] بن الحارث بن هشام المخزومى تابعى خرج مع ابيه فى ايام عمر لفتح الشام

[مالك] بن الحارث الهمدانى ابو موسى الكوفى تابعى حسن ابوه الحارث

الاعور الذى كان من خواص امير المؤمنين عليه السلام الشهير بالحارث الهمدانى واخواه عطية ونفيع «خ» ج١٣ ص١٥٧ (مالك) بن الحارث قيل هو ابن جبير المقدم هنا ذكره وهو غير ابن حبيب بن محجن الصحابى (محمد) بن حرب الهمدانى اليمانى بطن منهم صريم وفيهم الفرسان هو غير ابن حرى التميمى الذى كان من اصحاب على عليه السلام .

[مالك] بن حسن بن مالك بن الحويرث الراوى عن ابيه عن جده صحابى لا بأس به

[مالك الحزين] طائر كالكركى طويل العنق و الرجلين لا يزال يقعد بقرب المياه فاذا بشف يحزن وفى حلية لحمه توقف ذكره الدميرى فى حياة الحيوان ط مصر ج٢

[مالك] بن حريم الهمدانى شاعر فارس من رجز «متى تجمع القلب الذكى وصارما تراجم الاعلام ج٦ ص١٣٢ (مالك) بن حصين السكونى الراوى عن الصادق عليه السلام لا بأس به (كافى والمرآة) ص١٢٢ (مالك) بن حسن بن عامر بن لوى بن غالب المالكى صحابى هو غير ابن حطان الشاعر الجاهلى وغير ابن خطية المالكى .

[مالك] الحضرمى هو ابن ابى السليك المقدم ذكره وهو غير ابن حمرة بضم الحاء صحابى (مالك) بن حمزة ابى اسيد الانصارى المدنى تابعى روى عن ابيه عن جده «يب»

[مالك] بن حنظلة بن مالك بن زيد مناة بطن من تميم من عدنان يلقب بالغرف

[مالك] بن الحويرث بن اشيم ابو سليمان الليثى ويقال له ابن اشيم كما مر هنا .

[مالك] بن حيدة النقشيرى اخو معاوية صحابى هو غير ابن خالد الكوفى الامامى

[مالك] بن الخشخاش العنبرى اخو عبيد وقيس صحابيون لا بأس بهم.

[مالك] بن خفاف بن امرء القيس كان من الملوك وابناه ذباب ورغب وعدة من الصحابة

[مالك] بن خلف بن عمرو اخوا النعمان صحابيان هو غير ابن الخليل الازدى

[مالك] بن الخير الزيادى ابو الخير المصرى عامى هو غير ابن الدخشم الانصارى وغير مالك الدار (مالك) بن دالان الوادعى جاهلى هو غير ابن دلهم الكلبى والى مصر من جانب الرشيد سنة ١٢٢ (مالك) بن دينار البصرى كان من موالى بنى سامة بن لوى القريشى ابو يحيى العالم الزاهد لا يأكل الا من كسبه وكان يكتب المصاحف بالاجرة وله

مناقب عديدة وآثار شهيرة توفى بالبصرة سنة ١٣١ (خك) ج١ط مصر ص٤٤٠ وص ٦٢٨

[مالك] بن ذى حماية الجمحى تابعى او صحابى وهو غير ابن رافع الخزرجى الزرقى الصحابى (مالك) بن ربيعة ابو اسيد الساعدى صحابى حسن شهد المشاهد روى عنه حمزة والزبير والمنذر (مالك) بن ربيعة الهمدانى الوادعى اليمانى غلب على بنيه اسم بنى البيضاء جاهلى (تراجم الاعلام) وابن عمه مالك بن مسعود الآتى ذكره هو غير ابن ربيعة السلولى ابى مريم .

[مالك] الرواسى صحابى هو غير ابن الريب الشاعر وغير ابن زاهر الصحابى

[مالك] بن زبيد الهمدانى الكوفى تابعى حسن روى عنه ابنه محمد هو غير ابن زمعة القرشى (مالك) بن زهران الازدى بطن جاهلى منهم بنو سلامان والشنفرى الشاعر وغيرهم

[مالك] بن زهير العبسى الشاعر هو غير ابن زيد مناة بن تميم (بيان) ج١ ص١١٠

[مالك] بن زياد بن ثور الكوفى امامى (جخ ق)

[مالك] بن زيد بطن من ربيعة من كهلان هم جماعة كثيرة فى اليمن

[مالك] بن زيد مناة بن تميم بطن من عدنانية وهم جماعة كثيرة هو غير الخزرجى وغير مالك السرايا وغير مالك بن سراقة وغير ابن سريع .

[مالك] بن سعد البصرى صحابى هو غير ابن سعد التجيبى وغير ابن سعد بن عبادة القيسى (مالك) بن سعد بن الفارقى ابو الحسن والى مصر فى سنة ٣٩٨ من جانب الحاكم العبيدى (مالك) بن سمير التميمى ابو محمد الكوفى الراوى عن الاعمش المتوفى سنة ٢٠٠ لا بأس به (مالك) بن سلام البغدادى الراوى عن مالك بن انس عامى لا بأس به (خ) ج١٣

[مالك] بن سليمان الوانس الالهانى عامى هو غير ابن سليمان الهروى قاضيها «ن»

[مالك] بن سويد الاسدى الكوفى امامى «جخ ق » هو غير ابن سنان الخزرجى والد سعيد الصحابى «مالك» بن شراحيل الهمدانى الخولانى قاضى مصر فى ايام عمر تابعى كما ذكره فى تراجم الاعلام ج٦ ص١٣٦ .

[مالك] بن الصامت بطن من طى هو غير ابن صعب وغير ابن الصمصامة وغير ابن ضبيعة (مالك) بن صبّاح التابعى هو غير ابن صعصعة الخزرجى المازنى الصحابى

[مالك] بن ضمرة الرواسى العنبرى تابعى يحتمل اتحاده مع ابن ضمرة الكوفى

[مالك] الطائى الكوفى هوغيرابن طريف بطن من قيس عيلان هوغيرابن طلحة الصحابى وغيرابن طوق «مالك» بن ظالم ويقال له عبدالله بن ظالم لابأس به هوغيرابن عامر الكوفى التابعى «مالك» بن عامر الاشعرى صحابى هوغيرابن عبادة وقيل هو ابن عبدالله الغافقى (مالك) بن عبادة الهمدانى امامى «جخ ق» ص٣٠٨ هوغيرابن عبادة الهمدانى الصحابى «مالك» بن عبدالحميد المكفوف شاعر «بيان ج١ ص٢٨٥ هوغير ابن عبد بن سريع (مالك) بن عبدالرحمن ابوالحكم المعروف بابن المرحل اديب شاعر مالقى له مؤلفات (مالك) بن عبدالله الازدى صحابى هوغيرابن عبدالله شهيد الطف ابن سيف بن حارث «مالك» بن عبدالله الافقع او ايفع الهمدانى الصحابى هوغيرابن عبدالله الاوسي (مالك) الخثعمى صحابى هوغيرالخزاعى وغيرالخزرجى والزيادى المصرى

[مالك] بن عبدالله بن سيف ابوسعيد البصرى عامى هوغيرابن عبدالواحد البصرى

[مالك] بن عبدالله بن سنان ابوالحكم الخثعمى المعروف بمالك السرايا التابعى هوغيرالهمدانى (مالك) بن عبدة الدئلى الراوى عن ابيه عن جده لابأس به هو غيرابن عبدة الصحابى (مالك) بن العتاهية بن حرب الكندى المصرى صحابى هوغيرابن عثمان وغيرابن عرفطة (مالك) بن عطية ابوالحسن البجلى الكوفى الامامى ثقة (جخ ق) هوغير ابن عطية الحناط الكوفى اخى الحسن وجعفر وعلى ومحمد هم وابوهم كانوا من ثقات الشيعة

[مالك] بن عطية اوعتبة بن مالك صحابى هوغيرابن على بن عبدالله القطنى

[مالك] بن على الخزاعى والى الخراسان من طرف هارون الرشيد فيه مافيه .

[مالك] بن عمرو الاسدى صحابى هوغيرالبلوى وغيرالتميمى وغيرالسلمى الانصارى

[مالك] بن عمرو بن عتيك النجارى صحابى هوغيرالعقيلى والقشيرى والكلابى والمجاشعى «مالك» بن عمير الحنفى الكوفى صحابى ادرك الجاهلية هو غيرابن عمير السلمى (مالك) بن عميرة ابوصفوان صحابى هوابن غيرابن عميلة الصحابى .

[مالك] بن عوف بن امرأ القيس بطن من قيس عيلان منهم يزيد بن اسيد

[مالك] بن عوف بن سعد بن ربيعة صحابى كان من المؤلفة قلوبهم هو رئيس المشركين

[مالك] بن عوف بن عمرو بن عوف الازدى العوفى صحابى هو غير ابن سعيد الجعفى

(مالك) بن عيسى الارحبى الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابن غسان البصرى الصحابى

[مالك] بن فارج بطن هو غير ابن فهم الازدى اول ملك من العرب هو غير ابن قدامة وغير ابن قطبة وغير ابن قهطم .

[مالك] بن قيداق الثمالى الكوفى امامى «جخ ق» هو غير ابن عياض الصحابى

[مالك] بن قيس ابو خيثمة الخزرجى الانصارى حسن هو غير ابن قيس ابى صرمة

[مالك] بن قيس بن صفى بطن من سبا هو غير ابن قيس العامرى الرواسى الصحابى

[مالك] بن كعب الارحبى عامل على عليه السلام على عين التمر واميره على الجيش جليل حسن وهو غير مالك بن كنانة وغير مالك الكيدرى .

[مالك] بن مالك بن جعشم بن مالك المدلجى وقد ينسب الى جده روى عن اخيه سراقة صحابى روى عنه ابنه عبدالرحمن هو غير بن محمد بن حارثة اخى حارثة وعبدالله (مالك) بن مخلد صحابى هو غير ابن مرثد الزمانى او الذمارى ابو عبدالله الراوى عن ابيه تابعى (مالك) بن مرارة الرهاوى اوابن فزارة صحابى هو غير المرى وغير ابن مسروح الشامى التابعى .

[مالك] بن مسرف بن اسد بن عبد مناة بن عائذة بن سعد العشيرة السعدى العائذى صحابى لاباس به (مالك) بن مسعود الخزرجى الساعدى ابن عم ابى اسيد البدرى قبل باتحاده مع بن ربيعة (مالك) بن مسمع بن شيبان البكرى الربعى ابو غسان شاعر كان رئيساً فى قومه «مالك» بن بن مسمع بن مالك الراوى عن سماعة بن مهران وعنه على بن اسباط لابأس به «مجالس» الصدوق ره ص٢٩٤ س٢٣ يحتمل هو عم مسمع بن عبدالملك بن مسمع «مالك» مطرف الوادعى الهمدانى اليمانى والدعنقمة بطن ولهم نجدة ودين وامانة

[مالك] بن معاوية الهمدانى اليمانى بطن منهم بنو ارحب وشاكر بن ربيعة وغيرهم

[مالك] بن ملالة سيد همدان فى عصره شاعر يقال له فارس الخطار وشجعانهم «اعلام»

[مالك] بن منتفق الضبى رئيسهم كان فى اواخر ايام الجاهلية هو غير ابن العبدى «اعلام» (مالك) بن نجار الجاهلى الخزرجى عدة بطون من الصحابة هو غير ابن النخع وهم بطون ايضاً (مالك) بن نصر الازدى بطن من البطون هو غير ابن نصر بن قعين الذى كان من بطون خزيمة (مالك) بن نصر الصفدى الكيدرى كان فى عصر بنى العباس هو غير ابن النضر بن كنانة من اجداد النبى ﷺ «مالك» بن نمط الهمدانى الارحبى ابو ثور صحابى هو غير ابن نمير الخزاعى وغير ابن نميلة المدنى .

[مالك] بن نويرة بضم النون التميمى اليربوعى اخو متمم ويزيد هو الذى استعمله النبى ﷺ على صدقات قومه بنى حنظلة وكان له مكانة عظيمة عند النبى (ص) وله امرأة وضيئة تعشق بها خالد بن الوليد وغدر بما لك وقتله ظلماً دخل عليها فى تلك الليلة فاكرهها وفعل بها ما فعل قصته مفصلة ذكره ابن خلكان فى الوفيات ط مصر ج٢ ص١٧٢ وفى الاصابه وفى اسد الغابة ج٤ ص ٢٩٥ والقمى فى القابه ج١ ص٣٩ وغيرها من كتب التواريخ والسير (كامل ابن الاثير والطبرى فى تاريخه ج٢ ص١٨٧

[مالك] بن الوليد صحابى هو غير ابن وهب الخزاعى وغير ابن وهيب بن عبد مناف والد سعد بن ابى وقاص وغير ابن وهيب النحوى الاندلسى وغير ابن هبيرة السكونى المصرى (مالك) بن هدم التجيبى المصرى صحابى هو غير ابن الهيثم الشاعر المذكور فى البيان ج٢ ص٧٥ (مالك) بن يحيى بن عمرو النكرى عامى روى عن ابيه عن جده هو غير ابن يخامر او ابن خامر الصحابى الراوى عنه ابناه عبدالرحمن وعبدالله مات سنة ٧٠ هو غير ابن يسار السكونى الصحابى .

[مالك] بن اليمان بن فهم بن عدى الازدى جاهلى اقام فى المآرب ثم هرب فراراً من السيل (اعلام) «المالكية» نسبة الى مالك بن انس احد الاربعة المقدم ذكره وبعض اهل علمهم المعروف بالمالكى الحسن بن محمد، وعبدالحافظ بن على ، وعباس ابن عبدالعزيز وعبدالرحمن بن عبدالقادر وعبدالله بن محمد ومحمد بن بن على المالكيون وقرية على باب بغداد واخرى على الفرات بالعراق منها عبدالوهاب بن محمد الصابونى الحنبلى وابنه عبد الخالق «مالين» من قرى الجيحون واخرى بهراة منها احمد بن محمد

ابن احمد الصوفي واخرى بباب خرزمنها منصور بن محمد الهلالي.

[مالك] يوم الدين المذكور في سورة المباركة الفاتحة الكتاب قرء عاصم والكسائي

[مالك] ويعضده قوله تعالى (ويوم لاتملك نفس لنفس شيئاً) وقرء البافون

[ملك] بفتح الميم وكسر اللام وهو المختار لانه قراءة الصادق عليه السلام وكما في جواهر القرآن وتفسير العياشي وقرائة اهل الحرمين والمالك هو المتصرف في الاعيان الممكلة الملك بكسر الميم وسكون اللام ، والملك بفتح الميم وكسر اللام والكاف المتصرف بالامرو النهي في المأمورين من الملك بضم الميم وسكون اللام ـ وقرء مالك بفتح الميم وسكون اللام بالتخفيف وملك بالفتحات بلفظ الفعل ومالكاً بالنصب على المدح .

[ويوم الدين] يوم الجزاء ومنه كما تدين تدان اضاف اسم الفاعل الى الظرف اجراءاً مجرى المفعول به على الاتساع كقولهم ياسارق الليلة معناه ملك الامور يوم الدين كما عن المفسروانه قال لما بين ملكه في الدنيا بقوله رب العالمين بين (١) ايضاً ملكه في الاخرة واراد باليوم الوقت .

[ماليخوليا] اومالنخوليا لفظ يونانى مرض عقلي حدوثه عن سوداء وهو تغير الظنون و الفكر عن المجرى الطبيعي الفساد و الخوف لمزاج سوداوى يوحش الروح و يبزعه بظلمة وكان المصاب به حزيناً كئيباً فعلى المصاب بهذا المرض ان يرتاض في الرياض والخلوات «الماليك» من الحوامض الكثيرة الانتشار في الكون يوجد في الثمار من التفاح والغبيراء والليمون .

[مامطير] بفتح الميم الثانية بليدة بطبرستان آمل منها المهدى بن محمد المعروف بابن سرهنك (جم) (مامقان) قصبة على ثمانية فراسخ بتبزيز كذا قيل ولكن الموجود في جغرافيائى فرهنگ ايران ج٤ ص٥٠٦ ممقان كانت من ده خوارقان ومراغة

---

(١) بعد الحمد بالابتداء وخبره لله واصله النصب وقد قرء به وانما عدل عنه الرافع لبدل على عموم الحمد وثباته وهو من المصادر التي تنصب بافعال مضمرة لاتكاد تستعمل معها والتعريف فيه للجنس .

تبز يزمنها العلامة الشيخ عبدالله بن محمد حسن بن عبدالله النجفى صاحب المصنفات الكثيرة فى جميع الفنون يقرب خمس وتسعين مصنف المذكورة فى ظهر المجلد الاول من كتاب رجاله وايضاً فى خ٢ منه ص٢٠٨ بعنوان عبدالله كما اشرنا اليه فى ج٢١ ويأتى فى ابيه العلامة محمد حسن .

[ماميرا] ثالول فى داخل اللحم معكوسا مدوراً ابيض اللون و(ماميران) اصول خشبية اصفر اللون وكمد اللون الى الخضرة ولوغلى وقطر من مائه قطرة فى العين الوجعة سكن الوجع فى الحال (مامية) الرومى هو محمد بن احمد .

[ماند] بكسر النون بلد بحرى وماندكان من قرى اصبهان منها احمد بن الحسن ابن احمد ابو نصر (عاندگان) من قرى اصبهان منها احمد بن الحسن بن احمد عامى

[مانع] بن حديثة هو امير عربان البادية الشام والعراق (مانع) بن سنان العميرى صاحب الشمائل فى النعمانية «مانع» بن على بن عطية امير المدينة كان حسن السيرة حسينى «مانع» بن المسيب المرى امير نجد من اجداد ابن السعود .

[مانعة الجمع] هى القضية المنفصلة التى حكم فيها بالتنافى بين جزئيها صدقاً فقط لقولك اما ان يكون هذا الشىء واحداً، واما ان يكون ازيد ، والنسبة بين الحقيقة ومانعة الجمع مانعة الخلو تبائن كلى (مانون) صباغ يتخذ من سمك صغير ويطرح فى الدن مع ماء كثير الملح ويترك حتى ينهزء .

[المانوية] هم اصحاب مانى بن فاتك الحكيم الذى ظهر فى ايام سابور بن اردشير وقتله بهرام بن سابور اخذ ديناً بين المجوسية والنصرانية ويقول بنوة عيسى عليه السلام والتفصيل فى الملل والنحل (المانى) هو الصنهاجى محمد ومحمد بن القاسم الموسوى

[ماوان] من قرى اليمامة بها قوم من بنى هزان ربيعة وهى غير ماوانة المذكور فى «جم»

[ماوراء النهر] نهر جيحون بخراسان هى من انزه الاقاليم واخصبها واكثرها خيراً واهلها من اهل الخير والسخاء وليس بماوراء النهر موضع يخلو من العمارة من مدينة او قرى لسواهم وبها معادن الذهب والفضة وغير ذلك من الاوصاف المذكورة فى معجم الجموى ج٧ ص٣٧٠ (الماوردى) هو ابو الحسن على بن محمد بن حبيب ، وخلف بن

محمد نسبة الى ماء الورد وعمله .

[ماوشان] بفتح الواو ناحية و قرى وهى موضع نزه فى سفح الجبل بهمدان وهوغير الماوية(جم) (ماه'باد)قرية من قرى ايران منها احمدبن على والحسن بن على ابن احمدالماهابادى كمافى(جب)و«ضا»ج١ص١٧٠.

[ماهان]ان كان عربياً فهوتثنيةالماء الذى يشرب لان اصله ماه والافهوفارسى وهى تثنية ماه وهماقصبة الدينور ونهاوند ومدينة بكرمان ويقال ماه فلان وفلان

[الماهر] بكسر الهاء الحاذق السابع يعربه جماعة من الفحول منهم محمد افندى المصرى لهكتاب التحفة (ماهودانة) فارسى معناه الكافى لنفسه فى الاسهال تبقى قوته الى سنين ثمرة شجرة يقال لها حب الملوك و هى كالبنادق الكبار حار يابس عصارته يجلب الرطوبة الغليظة من الراس مضر بالمعدة يخرج البلغم الغليظ المحترق (تذكرة) داودص٢٦٣(ماهويه) بفتح الهاءوالواورجل ناطاكى (جم) ج٧ ص٣٨٣س٢٣

[ماهى زهرة]هى اسم السمك وقيل شجر لحاؤه حار يابس قتل السمك اذااكله

[ماهيان]بكسرالهاء من قرى مرومنهاعبدالرحمن بن محمدبن احمد ابومحمد

[الماهية]مشتقة من ما هويه وهى مائية يجاب عن السؤال بماهومن الامروهى حقيقة الشىء وطبيعته وما يقوم به وقال ابن حزم فى الملل تطلق غالباً على الامر المنفعل من الانسان وهى اعم من الحقيقه لان الحقيقة لاتستعمل الافى الموجودات ويقال ان للموجوداث حقائق ومفهومات ، والماهية تستعمل فى الموجودات و المعدومات ويقال للمعدومات مفهومات لاحقائق و(اعلم) ان تعريفها المشهور وهومابه الشىء هو مرضى اذلايصح ان يقال ان الشىء الذى بسببه يكون الانسان انساناً هوماهية الانسان فماهية الانسان شىءهوسبب الانسان اوشىء سبب كون الانسان انساناً وكل ذلك حشو وايضاً الشىء الذى يكون زيد به زيداً هوالانسان مع تشهى فان كان هذا ماهية زيد لايصح كقولهم ان النوع تمام ماهية اشخاصه .

والحق ان ماهية شىء تمام مايحمل على الشىء حمل مواطاة من غيران يكون تابع لمحمول آخر فان الانسان يحمل عليه الموجود والكاتب والضاحك وعريض

الظفر ومنتصب القامة والجسم النامي والحساس والمتحرك بالارادة والناطق نطقاً عقلياً الى غير ذلك. والماهية المشخصة والموجودات متساويان فان كل موجود في الخارج مشخص فيه وكل مشخص في الخارج موجود فيه ، والماهية والذات والحقيقة من المعقولات الثانية فانها عوارض تلحق المعقولات الاولى من حيث هي في العقل و لم يوجد في الاعيان مايطابقها ، و الماهية من حيث هي ليست واحدة و لا كثيرة ولا شيء من المتقابلات التي يحمل عليها والالما اجتمعت مع المقابل الاخر بل هي صالحة لكل واحد من متقابلين غير منفكة عنهما. وذهب جمهور المتكلمين الى امتناع اطلاق الماهية على الواجب سبحانه لاشعاره بالجنسية - يقال ماهواى من اى جنس كان.

[مايق دشت] من قرى نيسابور (منها) ابوعمرو عبد الوهاب بن عبد الرحمن السلمي المتوفى سنة ٤٧٠ «مايمرغ» بفتح التحتانية وضم الميم من قرى بخارى منها ابو نصر احمد بن على بن الحسين والفضل بن نصر ابو العباس .

[المآت] جمع المأة اسم عدد يوصف به قال في المنجد المأة بالالف خطاً لالفظاً عشر عشرات وقال ابو البقاء في كلياته ص٣١٨ والمأة ثلاثمأة في معنى المآت لان حق مميز الثلاثة الى العشرة ان يكون جمعاً وثلاثمآت شاذ لان العرب كرهوا ان يجيء التمييز الذى هو اسم المعدود الذى هو مميز العدد مثل رجل ودرهم بعد العدد المجموع جمع المؤنث اللازم على تقدير جمع المأة بالالف والتاء - ويقال ثلثمأة رجل بعد كون العادة ان يجيء بعدد الذى هو في صورة الجمع المذكر ، ومثل عشرين رجلا الى تسعين وانما لم تجمعهما لان استعمال جمع ماة مع مميزها مرفوض في الاعداد ولما كان ثلثمأة جمعاً في المعنى حسن اضافته الى الجمع في ثلاثمأة سنين كما في الاخسرين اعمالا فانه مميز بالجمع وحقه المفرد الى المميز .

[المأثور] بالفتح من الاثر يطلق على الخبر وغاية الشيء ونهايته اعم من القول والفعل

[المأمون] بالفتح ثم السكون من امن يأمن المتصف بالامانة ولقب جماعة منهم المأمون الحمودى القاسم بن حمود ، ومأمون الموحدين ادريس بن يعقوب والهوارى يحيى بن اسماعيل ، والمأمون العباسى احمد بن عباس بن محمد الواعظ

الناظم « الاعلام» ج١٤٨ اومأمون بن احمد السلمى الهروى عنه الجويبارى عامى توفى سنة ٢٤٥ « ٢٥٠» وهوغيرالعائذى الذى يقال لهمازن «ن» ج٥ ص ٨ ، ومأمون بن احمد بن مأمون العباسى النيسابورى عامى « خ» ج١٣ ص٢٧٣ ومأمون لقب محمد بن جعفر الصادق عليه السلام كما فى لب ص١٨٤ س١٣ .

[المأمون] العباسى هوعبدالله بن هارون الرشيد ابن محمد المهدى بن عبدالله المنصور ابن محمد بن على بن عبدالله بن العباس بن عبدالله ابوالعباس ويقال ابوجعفر المولودليلة الجمعة ١٥ ربيع الاول سنة ١٧٠ بالياسرية وكان ابيض ربعة حسن الوجه اعين طويل اللحية ضيق الجبين وكانت امه ام ولد يقال لها المراجل قال ابو محمد اليزيدى اؤدب المأمون فابطأ يوماً فضربته سبع دررفملاعينه من البكاء وجمع ثيابه وقام الى فراشه وقعد عليها متربعاً وبقى حتى حفظ القرآن وختم فى شهر رمضان ٣٣ ختمة ويرفع صوته ليسمع من استمع واذارفع الطعام من بين يديه قال الحمدلله الذى جعل ارزاقنا اكثرمن اقواتنا ، واذاشرب الماء بالثلج ادعى الى اخلاص الحمد (١) .

---

(١) قال السيوطى فى الكنزص ١٠٩ س٤ مرض بعض ندماء المامون فارسل له الحسن بن سهل يعوده فقال له الحسن امير المؤمنين يسلم عليك ويسالك ماسبب علتك فقال

عليل من مكانين ✡ من الافلاس والدين

وفى هذين لى شغل ✡ وحسبى شغل هذين

فبلغ الحسن هذين البيتين فوصله بالف دينار وفى لى ص٦١ س٢٠ .

قال المامون ليحيى بن اكثم اقدم دعبل وامنه على نفسه فلما مثل بين يديه كنت جالساً بين يديه فقال له انشدنى قصيدتك فجحدها دعبل وانكرمعرفتها فقال له لك الامان عليها كما امنتك على نفسك فانشده :

تاسفت جارتى لمارات زورى ✡ وعدت الحلم ذنبا غيرمغتفر

ترجوالصبا بعدمات شابت ذوايبها ✡ وقد جرت طلقاً فى حلية الكبر

اجارتى انشيب الرأس ثقلنى ✡ ذكرالمعاد وارضانى عن القدر ←

واستخلف المأمون يوم الاحد في ٢٥ من المحرم سنة ١٩٨ وهو ابن ٢٧ سنة وبويع له بعداخيه محمد الامين وهو بخراسان وبايع للرضا عليه السلام وزوجه ابنته كما في العيون ط٢ ص٢٩٨ س١ وزوج ابنته الاحز بابي جعفر الجواد ابن الرضا عليه السلام وامر في آخر عمره ان يكون اخوه ابواسحاق الخليفة من بعده ومات في ١٠ اوفي ١٨ رجب بالبذندون وهو متوجه يريد الغزو فحمل الى طرسوس فدفن بها في دار خاقان الخادم وصلى عليه اخوه ابراهيم المعتصم وهو في سنة ٢١٨ وكان عمره ٤٨ (٤٧) سنة وخلافته ٢٠ سنة ورثاه ابوسعيد المخرومي قال :

مارأيت النجوم اغنت عن المأ ـ☆ـ مون ولاعن ملكه المأسوس
خلفوه بعرصتي طرسوس ـ☆ـ مثل ما خلفوا اباه بطوس

ونقل الزمخشري في ربيع الابرار باب ٧٣ سأل المأمون اليزيدي عن ابنه العباس

← لوكنت اركن للدنيا وزينتها ☆ اذا بكيت على الماضين من نفر
افنى الزمان على اهلي وصدعهم ☆ تصدع الشعب لافي صدقه الحجر
بعض اقام وبعض قداصاب لهم ☆ داعي المنية والباقي على الاثر
اما المقيم فاخشى ان يفارقني ☆ ولست او به من ولي بمنتظر
اصبحت اخبر عن اهلي وعن ولدي ☆ كي اقصم رؤيا بعد مدكر
لولا تشاغل عيني بالاولى سلفوا ☆ من اهلبيت رسول الله لم اقر
وفي مواليك للحربن مشغلة ☆ وان تبيت لمشغول على اثر
امسى الحين ومسراهم لمقلته ☆ وهم يقولون هذا سيد البشر
يا امة السوء ماجازيت احمد في ـ☆ـ حسن البلاء على التنزيل والسور
خلفتموه على الابناء حين في ـ ☆ خلافة الذئب في انفاذ ذي بقر
لم يبق حي من الاحياء نعلمه ☆ من ذي يمان ولا بكر ولا مضر
الاوهم شركاء في دمائهم ☆ كما تشارك ايثار على جزر
قتلا واسراً وتخويفاً ومنهبة ☆ فعل الغزاة باهل الروم والجزر ←

فقال رأيته وقدنا له الغلام اشناناً ليغسل يده فاستكثر فرد بعضه فى الاشنان دانة ولم يلقه فى الطشت فعلمت انه بخيل لايصلح للملك ، وروى الصدوق ره فى المجالس ص٢٢٦ عن الريان بن شبيب قال سمعت المأمون يقول مازلت احب اهل البيت عليهم السلام واظهر للرشيد بغضهم تقرباً اليه فلما حج الرشيد كنت انا ومحمد والقاسم معه فلما كان بالمدينة استأذن عليه الناس فكان آخر من اذن له موسى بن جعفر عليه السلام فدخل فلما نظر اليه الرشيد تحرك ومد بصره وعنقه اليه حتى دخل البيت الذى كان فيه فلما قرب منه جثى الرشيد على ركبتيه وعانقه ثم اقبل عليه فقال له كيف انت يا ابا الحسن كيف عيالك كيف عيال ابيك كيف انتم ما حالكم فما زال يساله عن هذا وابو الحسن عليه السلام يقول خير خير فلما قام اراد الرشيد ان ينهض فاقسم عليه ابو الحسن عليه السلام فقعد وعانقه فسلم عليه وودعه قال المأمون وكنت اجرىء ولدا بى عليه فلما خرج ابو الحسن موسى بن

← ارى امية معذورين ان قتلوا ✡ ولا ارى لبنى الفتاح من عذر
قوم قتلتم على الاسلام اولهم ✡ حق اذا استمكنوا جاروا على الكفر
ابناء حرب ومروان وليس بهم ✡ بنو معيط اولاة الحقد والوغر
اربع بطوس على قبر الزكى بها ✡ ان كنت تربع من دين على وطر
هيهات كل امرء رهن بما كسبت ✡ له يداه فخذ ما شئت او قدر

قال يحيى فضرب المامون بعمامته الارض وقال صدقت والله يادعبل .

وفى معجم الياقوت ج ٤ ص١٨١ س١٦ قال ابو بكر الصولى غضب ابو عباد ثابت بن يحيى كاتب المأمون يوماً على بغض كتابه فرماه بدواة كانت بين يديه فلما راى الدم يسيل ندم وقال صدق الله تعالى (والذين اذا ماغضبوا هم يتجاوزون) فبلغ ذلك المأمون فانتبه وعتب عليه وقال ويحك انت احد اعضاء المملكة وكتّاب الخليفة ماتحسن تقرأ آية من كتاب الله فقال بلى يا امير المؤمنين انى لاقرأ من سورة واحدة الف آية واكثر فضحك المأمون وقال من اى سورة قال من ايها شئت فازداد ضحكه وقال قد شئت من سورة الكوثر وامر باخراجه من ديوان وفى حياة الحيوان للدميرى ط ايران ص١١٧ س٢٣ وفى ط مصر ج ١ ص٧٨

جعفر عليه السلام قلت لابي يا امير المؤمنين لقد رأيتك عملت بهذا الرجل شيئا ما رايتك فعلت باحد من ابناء المهاجرين والانصار ولا ببني هاشم فمن هذا الرجل فقال يا بني هذا وارث علم النبيين هذا موسى بن جعفر بن محمد ان اردت علم الصحيح فعند هذا قال المأمون فحينئذ انغرس في قلبي حبهم . والتفصيل في عيون الاخبار وفي البحار ط١ ج١٢

قال المأمون يوماً للرضا عليه السلام اخبرني باكبر فضيلة لعلي عليه السلام يدل عليها القرآن فقال عليه السلام فضيلة في المباهلة قال الله تعالى « فمن حاجك فيه» الاية فدعا رسول الله الحسن والحسين فكانا ابنيه ، ودعا فاطمة فكانت في هذا الموضع نساؤه ، ودعا امير المؤمنين عليه السلام فكان نفسه بحكم الله تعالى فثبت انه ليس احد من خلق الله تعالى اجل من رسول الله صلى الله عليه وآله وافضل فواجب ان لا يكون احد افضل من نفس رسول الله صلى الله عليه وآله بحكم الله تعالى وقال رجل للمأمون انا رجل من العرب قال ذلك ليس تعجب فقال اني

← قال ان المامون اشرف يوماً من قصره فراى رجلا قائما وبيده فحمة وهو يكتب بها على حائط قصره فقال المامون لبعض خدمه اذهب الى ذلك الرجل وانظر ما يكتب وائتني به فبادر الخادم الى الرجل مسرعاً وقبض عليه وتأمل ماكتبه فاذا هو:

يا قصر قد جمع فيك الشوم واللوم ✡ متى يعشش في اركانك البوم

يوم يعشش فيك البوم من فرحي ✡ اكون اول من ينعيك مرغوم

ثم ان الخادم قال له اجب امير المؤمنين فلما مثل بين يدي المأمون اعلمه الخادم بما كتب فقال له المأمون ويلك ما حملك على هذا فقال انه لن يخفى عليك ما حواه قصرك هذا من خزائن الاموال والحلى والحلل والطعام و الشراب والفراش والاوانى والامتعة والجوارى والخدم وغير ذلك مما يقصر عنه وصفي ويعجز عنه فهمي ـ واني قد مورت الان عليه وانا في غاية الجوع والفاقة فوقفت مفكراً في امري وقلت في نفسي هذا القصر عامر عال وانا جائع ولا فائدة لي فيه فلو كان خراباً ومررت به لم اعدم منه رخامة او خشبة او مسماراً ابيعه واتقوت بثمنه او ما علم امير المؤمنين ما قال الشاعر قال وما قال الشاعر قال

اذا لم يكن للمرء في دوله امرىء ✡ نصيب ولاحظ تمنى زوالها ←

اريد الحج قال الطريق امامك قال ليس لى نفقة قال سقط عنك الفرض قال جئتك مستجدياً لامستفتياً فضحك وبره .

وله جارية احسن الناس وجهاً واسبقهم الى كل نادرة فحسدتها الجوارى وقلن لاحسب لها فنقشت على خاتمها حسبى حسنى فاداديها المأمون عجباً وقال :

اختلست ريحانتى من يدى ✡ ابكى عليها اخر المسندى
كانت هى الانس اذا استوحشت ✡ نفسى من الاقرب والابعد
وروضة كان بها مرتعى ✡ ومنهلا كان بها موردى
كانت يدى كان بها قوتى ✡ واختلس الدهر يدى من يدى

وخطب يوماً وقال اتقوا الله عباد الله وانتم فى مهل بادروا الاجل ولا يغرنكم الامل وكان الموت قد نظر فشغلت المرء شواغله وتولت عنه بواطله وهيئت اكفانه وبكاه جيرانه وصار الى المنزل الخالى بجسده البالى قدفارق الى الرفاهية عاين الداهية فوجهه فى التراب عفير وهوالى ماقدم فقير .

[المباح] احد الاحكام الخمسة الشرعية لم يردفيه امرولانهى ولكن تركه اولى من فعله (مبادر) بن عبيدالله ابوسابق الرقى المتوفى سنة ٤٤٠ عامى لاباس به «خ»

[المبادرة] الى الشىء المسارعة اليه ، و(المبادى) التى يتوقف عليها مسائل العلم بلاواسطة «المبارزة» المقاتلة والغارات عندالعرب فى الجاهلية فلما جاء الاسلام حرم التقاتل بتاتاً « المبارك » من البركة والنماء والشىء الممدوح كليلة المباركة وهى ليلة القدر واسم جماعة منهم «المبارك» ابوطارق الشاعر «بيان» هوغيرابى عمرو البصرى

← وما ذاك من بغض لها غيرانه ✡ يرجى سواها فهويهوى انتقالها

فقال المامون ياغلام اعطه الف دينار « ثم » قال له هى لك فى كل سنة مادام قصرنا عامراً وانشد فى هذا المعنى :

اذاكنت فى امر فكن فيه محسناً ✡ فعما قليل انت ماض وتاركه
فكم رحلت الايام ارب دولة ✡ وقدملكوا اضعاف ماانت مالكه

الخياط المكى المذكور فى « جبل » (المبارك) بن ابى حمزة الراوى عن عبدالله بن فروخ عامى فيه نظر «ن» ج٥ ص٩ س١٤ .

[المبارك] بن ابى الفتح احمد بن المبارك اللخمى ابوالبركات شرف الدين المعروف بابن المستوفى الاربلى المتوفى بالموصل سنة ٦٣٨ كان رئيساً جليلا واسع الكرم كابيه وعمه صفى الدين على له مؤلفات مذكورة فى الوفيات ط مصر ج١ ص٤٤٢ وص٦٣١ والقمى فى القابه ج١ ص٣٩٤ قيل فى وصفيه:

ايها المولى الوزير ومن به ✡ فى الجود حقاً تضرب الامثال
ارسلت بدر التام عندكما له ✡ حسناً فوافى العبد وهو هلال
ما ناله النقصان الا انه ✡ بلغ الكمال كذلك الآجال

[المبارك] بن ابى طالب المبارك بن ابى الازهر ابوبكر الوجيه المعروف بابن الدهان النحوى الضرير الواسطى المتوفى سنة ٦١٢ ببغداد كان حنفياً ثم حنبلياً ثم شافعياً كما فى الوفيات ط مصر ج٢ ص٤٤٥ قيل : فى وصفه

الا مبلغ عنى الوجيه رسالة ✡ وان كان لا تجدى اليه الرسائل
تمذهب المنعمان بعد ابن حنبل ✡ وذلك لما اعوزتك المآكل
وما اخترت رأى الشافعى ديانة ✡ ولكن لان تهوى الذى منه حاصل
وعما قليل انت لاشك صائر ✡ الى مالك فافطن لما انا قائل

[المبارك] بن ابى الكرم محمد بن محمد ابوالسعادات الشيبانى مجد الدين ابوالسعادات المعروف بابن الاثير الجزرى المتوفى بالموصل سنة ٦٠٦ هو اشهر العلماء ذكراً واكبر النبلا قدراً كاخويه على ونصرالله «خك»

[المبارك] بن احمد بن زيد الحسنى امير مكة فى سنة ١١٣٢ - انظر تراجم (الاعلام)

[المبارك] بن احمد بن عبدالعزيز ابوالمعمر الانصارى الازجى كان من الحفاظ عالم بالحديث (المبارك) بن احمد زكى الدين ابوالسعادات البغدادى الفقيه حنفى (جواهر)

[المبارك] بن ثقبة بن رميثة الحسنى امير مكة المتوفى بشيراز ودفن بمشهد على ابن حمزة بن موسى الكاظم عليه السلام « المبارك » بن حسان ابويونس السلمى البصرى تابعى وثقه ابن معين «يب» ج١٠ ص٢٦ .

[المبارك] بن الحسن بن احمد الشهرزورى ابوالكرم عالم بالقراآت له كتاب مصباح الزاهر (المبارك) بن الحسن بن سعيد المتوفى سنه ٥٠٥ عامى هو غير ابن الحسن فخر الدين الحنفى «جواهر» (المبارك) بن الحسين ابوالخير الغسال المصرى المتوفى سنة ٥١٠ كان صالحا حسن الصوت (المبارك) الخباز الراوى عن الصادق عليه السلام وعنه يعقوب الياس لا بأس به (يب جخ) ص١٢ س١٥ .

[المبارك] بن الخل ابوالبقاء عامى هو الزنجى الفاشكارى الشاعر وغير ابن سحيم البنانى البصرى «المبارك» بن سعد اوابن سعيد البصرى اليمامى عامى هو غير ابن سعيد الضرير النحوى والد المبارك «المبارك» بن سعيد الحمامى ابوالفرج المؤدب توفى سنة ٥٨٨ كان ذاهيبة (معجم الادباء ج١٧).

[المبارك] بن سعيد بن مسروق ابوعبدالرحمن البغدادى الكوفى المتوفى سنة ١٨٠ اخوسفيان الثورى وعمروثقه الخطيب فى خ ج١٣ ص٢١٦ .

[مبارك شاه] السمرقندى العجمى عامى هو غير الظاهرى وغير نائب القدس المذكورين فى ضوء اللامع «مبارك شاه» العريضى جلال الدين والدالحسن والحسين اخوتاج الدين لاباس به (لب) ط نجف ص٢٣٤ «المبارك» بن شرارة ابوالخير طبيب الكتاب هو غير ابن الصباح امير الكويت كان من الشجعان «م» .

[المبارك] العامرى كان من بنى ابى عامر بالاندلس فى اواخر الاموية (تراجم الاعلام) ج٦ ص١٥٠ «المبارك» بن عبدالجبار ابوالحسن اوابوالحسن البغدادى الطيورى المعروف بابن الحمامى كان من ثقات العامة «ن» .

[المبارك] بن عبدالكريم الحسنى توفى بمكة هو ابن عبدالله الشيبانى الكوفى الامامى وغير ابن عبدالله بن محمد (المبارك) العقرقوفى فى الراوى عن ابى الحسن عليه السلام وعنه يونس بن عبدالرحمن لا بأس به (علل ط ٢ ص١٢٩ س٢٠) .

[المبارك] بن على المغانى عامى هو غير ابن على باشاه وغير ابن الفاخر النحوى المعروف بابن الدباس «معجم الادباء ج١٧ (المبارك) بن فضالة ابوفضالة البصرى مولى زيد بن الخطاب تابعى جالس الحسن البصرى «يب» « المبارك » بن كامل البغدادى

ابو بكر المفيد ابن الخفاف المتوفى سنة ٥٤٣ عامى «ن» ج٥ ص١١ .

[المبارك] بن كامل بن على ابو الميمون مجد الدين الكنانى سيف الدولة اخو شمس الدولة «المبارك» بن المبارك قدمر بعنوان ابن ابى طالب ابو طالب وجده ابو الازهر سعيد [المبارك] بن المبارك الكرخى الشافعى فقيه مات سنة ٥٨٥ « معجم الادباء

[المبارك] بن مجاهد المروزى الخراسانى عامى فيه نظر هو غير ابن محمد الطبرزد وغير ابن محمد الحنفى «المبارك» بن محمد الشيبانى هو المبارك بن ابى الكرم المعروف بابن الاثير المقدم ذكره (المبارك) بن محمد بن المبارك الزيات عامى لا بأس به ويقال ابن محمد بن اسمعيل « خ » ج١٣ ص ٢١٩ .

[المبارك] مولى اسماعيل بن على الكوفى امامى هو غير المولى الصباح المدائنى امامى

[المبارك] بن همام الانصارى مجهول هو غير ابن يزيد الراوى عنه ابنه سيف

[المبارك] اسم نهر بالبصرة وقرية بواسط منها ابو داود سليمان بن محمد المباركى

[المباركة] من قرى المباركية حصن بناه المبارك التركى احد موالى بنى العباس

[المباشرة] مع النساء المجامعة معهن سمى بذلك لمس البشرة اعنى ظاهر الجلد كما مر فى المعاشرة مع الاخوان والمصاحبة معهم ومفارقة الاشرار قد مر فى ج١٠ ص٢٦

[المبالغة] هى ان يذكر المتكلم وصفاً فيريد فيه حتى يكون ابلغ فى المعنى الذى قصده انظر كليات ابى البقاء «المباهلة» الملاعنة وهو ان يجتمع القوم اذا اختلفوا فى شىء فيقولون لعنة الله على الظالم منا كما فى نهاية ابن الاثير فى مادة بهل وذكره الطريحى ره صورة مباهلة النبى صلى الله عليه وآله مع النصارى فى المجمع فى مادة حجج ، وفى مادة بهل قال قصة المباهلة كانت يوم ٢٤ « ٢٥ » من ذى الحجة ووقتها ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس ، وصفتها ان تشبك اصابعك فى اصابع من باهلك وتقول (اللهم رب السموات السبع والارضين السبع ورب العرش العظيم ان كان فلان جحد الحق وكفر به فانزل عليه حسباناً من السماء وعذاباً اليماً) وذكره ابن فهد ره فى عدة الداعى

[المبتداء] والخبر على قسمين الاول هو الاسم المسند الذى لا يوجد فيه عامل

لفظى نحو زيد قائم وبعبارة اخرى كل اسم ابتدأته وعريته من العوامل اللفظية فهو المتبداء وعامله معنى الابتداء ، و العامل المعنوى لم يأت عند النحاة الافى موضعين هذا، والثانى وقوع الفعل المضارع موقع الاسم حتى اعرب والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص ٢٩٥ اقول:

للاسم اقسام فمنه الجامد ✡ ومنه مشتق كما يشاهد
ومنه مبدء اشتقاق الفعل ✡ والاسم وهو مصدر فى القول
لكنه يذكر فى المشتق ✡ لدى التصاريف بغير فرق
وليس فى عبارة الكلام ✡ الامثال هذه الاقسام
قل كتب الكاتب بالاقلام ✡ كتباً على الالواح للاعلام

مبتدأ زيد وعاذر خبر (وقال ابن مالك) ان قلت زيد عاذر من اعتذر

واول مبتدأ و الثانى ✡ فاعل اغنى فى اسار ذان
وقس وكاستفهام النفى وقد ✡ يجوز نحو فائزا ولو الرشد
والثان مبتدا وذا الوصف خبر ✡ ان فى سوى الافراد طبقا استقر
ورفعوا مبتدا بالابتداء ✡ كذاك رفع خبر بالمبتدا
والخبر الجزء المتم الفائدة ✡ كالله بر و الايادى شاهدة
ومفرداً ياتى وياتى جملة ✡ حاوية معنا الذى سيقت له
وان تكن معناً اياه اكتفى ✡ بها كنطقى الله حسبى وكفى
والمفرد الجامد فارغ وان ✡ يشتق فهو ذو ضمير مستكن
وابرزنه مطلقا حيث تلى ✡ ماليس معناه له محصلا
واخبروا بظرف او بحرف جر ✡ ناوين معنى كائن او استقر
ولا يكون اسم زمان خبراً ✡ عن جثة وان تفد فاخبرا
ولا يجوز الابتداء بالنكرة ✡ مالم تفد كعند زيد نمرة
وهل فتى فيكم فما خل لنا ✡ ورجل من الكرام عندنا
ورغبة فى الخير خير وعمل ✡ بريزين وليقس مالم يقل
والاصل فى الاخبار ان يوخرا ✡ وجوزوا التقديم اذ لا ضررا

فامنعه حين يستوى الجزان ✡ عرفاً وذكر أعادمى بيان
كذا اذا ما الفعل كان خبراً ✡ اوقصد استعماله منحصراً
اوكان مسنداً لذى لام ابتدا ✡ اولازم الصدر كمن لى منجدا
ونحو عندى درهم ولى وطر ✡ ملتزم فيه تقدم الخبر
كذا اذا عاد عليه مضمر ✡ مما به عنه مبيناً يخبر
كذا اذا يستوجب التصديرا ✡ كاين من علمته نصيراً
وخبر المحصور قدم ابداً ✡ كما لنا الاالتباع احمدا
وحذف ما يعلم جايز كما ✡ تقول زيد بعدمن عندكما
وفى جواب كيف زيد قل دنف ✡ فزيد استغنى عنه اذعرف
وبعد لولا غالباً حذف الخبر ✡ حتم وفى نص يمين ذا استقر
وبعد واوعنيت مفهوم مع ✡ كمثل كل صانع وماصنع
وقبل حال لايكون خبراً ✡ عن الذى خبره قد اضمرا
كضربى العبد مسيئاً واتم ✡ تبيينى الحق منوطاً بالحكم
واخبروا باثنين او باكثرا ✡ عن واحد كهم سراة شعرا

[المبتدع] بالفتح من البدعة بالكسر ثم السكون الحدث فى الدين وما ليس له اصل فى كتاب ولا سنة «المبدء» والمعاد هو الله الواحد القهار قال الله تعالى (كما بدأنا اول خلق نعيده) وغيره من الايات «مبذول» العذرى شاعر «بيان» ج٣ص٢٥٥ هو ابن مالك الخزرجى الجاهلى قتل بصفين مع على عليه السلام « مبرح » بن شهاب بن الحرب اليافعى الرعينى احد وفدهم نزل مصر وكان على ميسرة عمرو بن العاص ضعيف .

[المبرد] بضم الميم وفتح الموحدة وكسر الراء المشددة هو لقب محمد بن يزيد عبد الاكبر الآزدى البصرى ابو العباس النحوى المولود سنة ٢٠٦ (٢٠٧) ٢١٠ يوم الاثنين هو الفاضل المقبول القول عند الفريقين كان فصيحاً مفوهاً كثير الامانى حسن النوادر له كتاب الكامل والمقتضب فى الخطب ومعانى القرآن وغيرها وهو المعاصر للثعلب توفى ببغداد سنة ٢٨٥ ودفن بمقبرتد بباب الكوفة ذكره ابن خلكان فى الوفيات طمصر ج١

ص٤٩٥ و٧٠٦ والخطيب فى تاريخه ج٣ ص٣٨٠ والسيوطى فى البغية ص١١٦، وفى معجم الادباء ج١٩ ص١١١ وفى الروضات ط١ ص١٦١ باب الميم وفى القاب القمى ره ج ٣ص ١١٠ س٢١ كلمة الامامى الظاهر محرف الامام اى امام فى الفنون لانه الامامى الاثنى عشرى فتأمل قال الشاعر فى حقه :

واذا يقال من الفتى كل الفتى ✡ والشيخ والكهل الكريم العنصر
والمستضاء برأيه وبعلمه ✡ وبعقله قلت ابن عبدالا كبر
ذهب المبرد وانقضت ايامه «وله» وليذهبن اثر المبرد ثعلب
بيت من الاداب اصبح نصفه ✡ خرباً وباقى بينها فسيخرب
فابكوا لما سلب الزمان ووطنوا ✡ للدهر انفسكم على مايسلب
وتزودوا من ثعلب فبكأس ما ـ✱ـ شرب المبرد عن قرب يشرب
وارى لكم ان تكتبوا انفاسه ✡ ان كانت الانفاس ممايكتب

[المبرقع] البرقع بضم الموحدة والقاف ماتستر به المرأة وجهها ولقب به ابو حرب اليمانى وزيد بن محمد بن ابى بكر وموسى بن محمد الجواد عليه السلام ولقب به لانه وضع البرقع فى وجهه حين دخل قم وينسب اليه السادات البرقعية الذين كانوا اكثرهم بقم

[مبرمان] لقب محمد بن على، ومبروز بن اسماعيل امامى ومبروك لقب ابراهيم عامى

[المبشر] بضم الميم وفتح الموحدة وكسر الشين المشددة اسم جماعة منهم

[مبشر] بن ابيرق اسمه الحارث بن عمرو الاوسى الصحابى شهد احدا مع اخويه بشر وبشير «مبشر» بن احمد بن على ابو الرشيد الرازى المتوفى سنة ٥٨٩ عامى له معرفة فى الجبر والمقابلة (مبشر) بن احمد بن محمود ابو الفتوح الصحاف قرء عليه منتجب الدين القمى لابأس به (ضا) ص٣٩٠ س٢٠ .

[مبشر] بن اسماعيل الكلبى ابو اسماعيل الحلبى المتوفى سنة ٢٠٠ عامى ابن معين «يب» «مبشر» بن البراء بن معرور صحابى شهد الحديبية وبيعة الرضوان لابأس به ابوه ثقة (مبشر) بن الحسن بن مبشر ابو بشر القيس البصرى المتوفى سنة ٢٥٩ عامى وثقة

[مبشر] السعدى الراوى عن الزهرى عامى هو غير ابن عبدالله النيسابورى.

[مبشر] بن عبد المنذر الأوسى صحابى شهد بدراً مع اخويه رفاعة و لبابة لابأس بهم(مبشر)بن عبيد ابوحفص القرشى الكوفى عامى هوغيرابن العطاف الهمدانى الكوفى امامى (مبشر) بن عمارة الازدى الكوفى امامى « جخ ق » ص ٣١٧ هوغير ابن فاتك ابوالوفاء الاميرالمصرى (مبشر) بن هذيل الفزارى شاعرقيل جاهلى احد بنى شمخ من شعره :

ولاخيرفى حسن الجسوم وطولها ✡ اذا لم يزن حسن الجسوم عقول

[المبشرين بالجنة] من الرجال من قول النبى ﷺ على والحسن والحسين وجعفر الطيار وحمزة سيد الشهداء وسلمان وابوذر وعماروحذيفة بن اليمان والمقداد ابن الاسود وغيرهم ويأتى فى كتاب النساء « المبغض » ضد المحب ومنه مبغض على واولاده عليهم السلام انظرمجالس الصدوق ره ص٢٦٤ وغيره .

[المبنى] هوماكان حركته وسكونه لابعامل وحقه ان يبنى على السكون الاان تعرض علة توجب له الحركة والتى تعرض امور(احدها) اجتماع الساكنين مثل اين وكيف و« ثانيهما »كونه على حرف واحد مثل باء الزائدة ، وبعبارة اخرى المبنى مالزم وجهاً واحداً وهوجميع الحروف واكثر الافعال وهوالماضى وامر المخاطب وبعض الاسماء نحو من وكم وكيف واين وماشبه الحرف كالذى والتى ومن وما فى معنى الذى والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص٣٠٥ س٢٨ وفى منظومة الصرفية :

الاصل فى الحروف ان تبنى ولا ✡ تصير معمولا كما قدنقلا
كذلك البناء فى الافعال ✡ واعربوا الاسم لدى الاقوال
الا اذا شابه فى الصفات ✡ ما هو مبنى باصل الذات

[المبهوت] التحيروالمبين خلاف المجمل وهوالظاهروكذا المبين بالتخفيف والبيان بالقول اجماعى وبالفعل عند الاكثروتأخيره عن وقت الحاجة ممتنع اجماعاً ويأتى فى المجمل (المتاح) بالفتح وشد المثناة الطويل الممتدوالمتاع بالتخفيف كل ماينتفع به من عروض الدنيامن اللباس والفرش واثاث البيت وغيرذلك سوى الذهب والفضة

[متالع] بالضم وكسر اللام مجارى الماءوالمواضع العالية والجبال وجبل بنجد

والبحرين «المتباين» ماكان لفظه ومعناه مخالفاً للاخر كالانسان والشيطان «المتأيد» بالله هوادريس بن على «المتبولى» الاحمدى هوابراهيم بن على بن عمر العارف بالله واحمدبن محمد (المتجمل) والتجمل والجمال ومنه ان جميل يحب الجمال اى حسن الافعال والاوصاف «المتجنوش» هومحمد المهدى.

[متجوران] من قرى بلخ منها عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف وابنه محمد الاكبر «المتحرك» بالضم ثم الفتح وشد الراء ضدالساكن والساكن فى النحو اذاحرك حرك بالكسر لان حركة الساكن لايكون الاحركة البناء ، والمتحير هوالحيران والمتحى هومحمدبن احمد (المتخيلة) هى القوة التى تتصرف فى الصور المحسوسة والمعانى الجزئية المنتزعة عنها وهذه القوة متحركة دائماً لاتسكن فى النوم واليقظة كما ان السوداوى يرى فى المنام الادخنة ، والصفراوى النيران ، والبلغمى المياه والثلوج ـ ولذلك يستدل الاطباء بالمنامات على الامزجة ، ولكل نفسه خاصية فى تلك المحاكات فربما حاكته بامر يحاكيه غيرها بأمر آخر ـ ولذلك كان تعبير الرؤيا يختلف با ختلاف الاشخاص ـ ولابدفيه من حدس تام ، وقد يحاكى الشىء اضده فان الضدين يجتمعان فى الحس المشترك فربما انتقل من احدهماالى الاخر كما ان البكاء فى الرؤيامعبر بالفرح ، والموت بطول العمرالى غيرذلك .

[المتداخلة] من الدخول والخروج بين الاثنين وقال فى المنجداسم طائر صغير

[متعب] بن عبدالعزيز الرشيد من امراء آل رشيد بنجد كابيه (اعلام) ج٦ ص١٥٤

[المترادف] هواللفظ الذى يكون معناه الموضوع له واحداً فيكون لذلك المعنى لفظ آخر موضوع له وهوضدالمشترك كمااشرنا الى بعضها بعنوان فروق اللغات فى ج٢٣ ص١٩٩

[المتسق] من النسق والاتساق الانتظام بين الاجزاء السلسلة المتناهية عقلا بان يكون احدهما علة للاخر اووصفاً سواء كانت تلك الاجزاء موجودة اومفروضة وغيرذلك

[المتشابه] عند ارباب الاصول ما لاطريق لدركه اصلاحتى يسقط طلب مراده وحكمه وجوب التوقف فيه ، وعند الحكماء مايكون كل جزء مقدارمنه بحسب الحس مساوياً للكل فى الاسم الواحد (المتصرفة) هى قوة مرتبة فى التجويف الاوسط من

الدماغ ومن شأنها تركيب بعض مافى الخيال او الحافظة من الصور والمعانى مع بعض كما اذا تصور انسان ذا رأسين او بلا رأس وهذه القوة اذا استعملها العقل فى مدركاته بضم بعضها الى بعض او فصله عنه سميت مفكرة لتصرفها فى المواد الفكرية ، و اذا استعملها الوهم فى المحسوسات مطلقا اى بسمع او بصر او غير ذلك سميت متخيلة كما مر هنا .

[المتصلة] هى القضية الشرطية التى حكم فيها بصدق قضية او لاصدقها على تقدير صدق قضية اخرى كقولنا ان كان هذا انساناً حيوان وليس ان كان هذا انساناً فهو جماد

[المتصلة] اللزومية وهى الشرطية المتصلة التى يحكم فيها بصدق التالى او رفعه على تقدير صدق المقدم العلاقة بينهما فوجب ذلك ، «والمتصلة» الاتفاقية هى الشرطية المتصلة التى يحكم فيها بصدق التالى او رفعه و(المتصلة) المطلقة هى الشرطية المتصلة التى اكتفى بمجرد الحكم بالاتصال والتفصيل فى المنطق .

[المتصوفة] قال لهم ابن السماك ان كان لباسكم هذا موافقاً لسرائركم فقد احببتم ان يطلع الناس على سرائركم ولئن كان مخالفاً فقد هلكتم قد مر ذكرهم فى ج٢٠ ص٢٤٢ وذكره فى كتاب التنبيهات (المتطبب) من الطب علم يعرف منه احوال بدن الانسان هم جماعة كثيرة لاتحصى عدهم فى كل اقليم .

[المتعارف] المتداول وما يكون عليه العرف العام اى اكثر الناس قال الله تعالى (انا خلقناكم من ذكر وانثى و جعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم ان الله عليم خبير :

[متعب] بن عبد العزيز بن متعب كان من امراء آل رشيد بنجد خلف اباه على امارة حائل وحبل شمر فى اوائل سنة ١٣٢٤ وعقد صلحاً مع ابن سعود الملك عبد العزيز بن عبد الرحمن ذكره فى قاموس تراجم الاعلام ج٦ ص١٥٤ .

[المتعدى] فى اصطلاح النحاة كل فعل كان فهمه موقوفاً على فهم غير الفاعل كضرب بخلاف الزمان والمكان والغاية وهيئة الفاعل والمفعول لان فهم الفعل وتعلقه بدون هذه الامور يمكن ، وكل فعل لايتوقف فهمه على فهم امر غير الفاعل فهو غير المتعدى كعقد. وكل

فعل متعد فله مصدر نحو قارب ترابا ، وما لامصدر له كعسى فليس بمتعد، وكل فعل نسبته الى عضو معنى فهو متعد نحو ضرب بيده وركض برجله و نظر بعينه وذاق بفمه وسمع باذنه ، وكل فعل نسبته الى جميع الاعضاء كان من الافعال خلقة و طبيعة لاتعلق له بغير من صدر عنه فهو لازم نحو قام وصام وجلس وخرج ونحو ذلك - بعارة اخرى والتعدية اما بحرف الجر نحو ذهبت بزيد، وبالهمزة كاذهبت زيداً - والتعدية بالهمزة قياسية، وبالتضعيف كخرجت زيداً والتفصيل في كليات ابى البقاء ط ايران ص٢٩٦ قال سيدنا على بن محمد في منظومته الصرفية :

القول في اللازم والمعدى ✡ من حيث معنى كل باب عدا
يكون للافعال حتماً فاعل ✡ قل نظم الصرف عليم فاضل
فان يكن الفاعل ملازماً ✡ لم يتجاوزمنه كان لازما
وان عدا منه الى المفعول به ✡ فذاك فعل متعد فانتبه
تقول في اللازم مثل حسنا ✡ والمتعدى كنصرت محسنا
وان ترد تعدية اللازم من ✡ فعل الثلاثى المجرد استعن
بنقله بصيغة الافعال ✡ وصيغة التفعيل في الاقوال
تقول في مثال زيد كرما ✡ اكرم او كرّم زيد عالما
وعد كل لازم بحرف جر ✡ قل قرب الصديق من نور البصر
قل ذهب الحبيب بالفؤاد ✡ وانطلق المحب بالرقاد
ويفرح العاقل بالكمال ✡ ويعجب الجاهل من اقوال
لزوم افعال السجايا قد لزم ✡ تقول زيد شبع وقد نهم
ووجه عمرو قبح اوحسنا ✡ وقلب بكر شجع اوجبنا
ووزن اقشعر اواقعنسسا ✡ وما اقتضى نظافة اودنسا
او عرضا كطهر او قذرا ✡ اومرض اوكسل اوسكرا
وكل فعل طاوع المعدى ✡ لواحد كمده فامتدا

قطعه فانقطع اونصرا ✡ فانتصر كسّره تكسرا
باعدزيد حجراًود حرجا ✡ تباعد الاحجاراوتدحرجا
القولفى خواص المعانى ✡ بهذه الابواب والمبانى
فعل بالفتح لدى المقال ✡ معناه لايضبط بالاقوال
وللمغالبات عنه القائل ✡ من كل باب وزن باب الاول
قل كابر البدراخى فكبره ✡ يفاخر فيفخر معاشره
الامن المثال فى البيان ✡ فانه جاء بوزن الثانى
كذامن الاجوف والناقص فى ✡ ما اعتل بالبابلا تخلف
وفعل بالكسر فى النبيان ✡ يكثرفى العلة والاحزان
وضدها قل فرح او امنا ✡ اوسقم او مرض اوحزنا
وجاء ايضاً غيرهاقل علما ✡ اوشرب اوسمع او فهما
وفعل بالضم للسجايا ✡ والخلق فى طبايع البرايا
من ثم كان لازماً قل كبرا ✡ اوحسن او قبح اوصغرا
قدكثر او عظم الانوار ✡ وشذ مثل رحبتك الدار
وسدته بفتح عين الفعل ✡ اصلاكمايذكرفى المعتل
وجاء للعيوب والالوان ✡ بالكسروالضم لدى التبيان
قل آدم اوشمر اوحمقا ✡ اوعجم او عجف اوخرقا
افعل جاء غالباً للتعدية ✡ تقول اجلس الاديب قاربه
وادرس وابلغ واعلما ✡ واكمل واحسن واكرما
وجاء غيرها فقل اشغله ✡ املحه احمده انخله
اعجمه اباعه اقساله ✡ احصد زرعه فخذمناله
فعلّ للتكثير جاء غالباً ✡ اقول نظّمت لكم مطالبا
حوراءعلمى طوفت منازلك ✡ غلقت الابواب قالت هيت لك
وجاء للتعدية كحصلا ✡ وغيرها كجلد وزيلا

رمرّض وخطأ وطهرا ✡ وصدق وسبح وقصرا
وفاعل لنسبة الفعل الى ✡ من شارك الاخر نحو عاملا
وجاذب وكارم وشاعرا ✡ وجاء مثل ضاعف وسافرا
تفعّل يجيء للمطاوعه ✡ نحو تكسر لدينا المنفعة
وجاء غيرها فقل تهجّدا ✡ تحلم تفهم توسدا
تأثم تحرج تجرعا ✡ تكبّر تعظم تشجعا
تفاعل يجيء للمشاركة ✡ ما بين فاعل ومن قد شاركه
وجاء غيرها فقل تضاربا ✡ تغافل تماطل تقاربا
انفعل يجيء للمطاوعة ✡ كانصدع الشيء لمن قد صدعه
وانكسر وانقطع وانشرحا ✡ وانقسم وانفجر وانفتحا
افتعل يجيء للمطاوعة ✡ كاجتمع القضاة للمرافعة
وجاء غيرها تقول اكتسبا ✡ واختصم واكتحل واجتذبا
استفعل يكون للسؤال ✡ كاستبصر الطالب في المقال
واستكتب العلم ثم استعلما ✡ واستدرس واستكمل واستفهما
وجاء ايضاً غيره كاستحجرا ✡ واستجهل واستنثر واستحمرا
وجاء غير هذه المباني ✡ لدى المبالغات في المعاني
كاصفر ثم احمار واخشوشنا ✡ واخضوضر واخضار واغدودنا

[المتعة] بالضم فالسكون اسم من تمتعت وهي التلذ ذومنه متعه النكاح ومتعة الحج لانه انتفاع ، ونكاح المتعة هي النكاح بلفظ التمتع الى وقت معين كان يقول اتمتع بكذا مدة بكذا من المال كما في المجمع في مادة متع وفي البحار ط١ ج١٣ س/ ٢٠ س١٠ عن المفضل قال للصادق عليه السلام يامولاى فالمتعة قال عليه السلام حلال طلق والشاهد بها قول الله عزوجل (ولاجناح عليكم فيما عرضتم من خطبة النساء) الاية ، وقال ابن الاثير في النهاية في مادة متع المتعة كأنه ينتفع بها الى امد معلوم وهو النكاح الى اجل معين وقد كان مباحاً في اول الاسلام ثم حرم وهو الان جائز عند الشيعة .

اقول فى قوله تعالى (فمااستمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن) المراد به نكاح المتعة وكذا غيره من الايات الواردة فى هذا الموضع محكمة غير منسوخة تدلها على الجواز فما الدليل على الحرمة وعدم الجواز ومن قال بعدم الجواز خالف وردعلى نص كتاب الله تعالى وسنة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم ـ وقال الفيروز آبادى فى القاموس المتعة بالضم والكسر اسم للمتمتع كالمتاع وان تتزوج امرأة تمتع بها اياماً ثم تخلى سبيلها وهذا صريح ايضاً بالجواز وقال الفيومى فى المصباح نكاح المتعة وهو الموقت فى العقد وقال فى كتاب المعتاب كان الرجال يشار ط المرأة شرطاً على شىء باجل معلوم ويعطيها ذلك فيستحل بذلك فرجها وهذا ايضاً صريح بالجواز .وروى المسعودى فى المروج ج٣ ص٨١ س٢٠ ط بيروت عن جابر قال تمتعنا فى عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وخلافة ابى بكر وصدر من خلافة عمر وذكر غير ذلك من الادلة على حليته مطلقا وقال الوكيلى:

وانما كان النكاح المنقطع ✡ مسلماً بلاخلاف اتبع
اذ نطق الكتاب بين الامة ✡ بحله واهل بيت العصمة
وانكر الناس ومالهم خبر ✡ به سوى النسخ من الثانى عمر
وبعضهم افتوا على الحلية ✡ اذ قام الاجماع على الشريعة
وان مرء سئل ابن الثانى ✡ عن متعة الخيرات والحسان
فقال انها حلال هل تذر ✡ حكم نبينا ببدعة عمر
وان متعتين فى عهد النبى ✡ احلتا وعنهما نهى ابى
ولو ادام امر الانقطاع فى ـ✡ـ جوازه لما زنى الاشقى
وان عقدها كدائم وقد ـ✡ـ زيد عليه ذكر مهر والامد
والقدر فيهما يجوز ان كثر ـ✡ـ اوقل مثل ساعة بكف بر
موصولة بالعقد او مؤخرة ـ✡ـ عنه لكون هذه مستأجرة
فجاز حين كونها فى العقدة ـ✡ـ تزويجها بالغير بعد العده
وعدة المتعة عدة الامة ـ✡ـ بحيضتين او بطهرين سمه

[المتقابلان] هما الامران لا يجتمعان فى شىء واحد من جهة واحدة هما على

اربعة اقسام المتقابلان بالتضاد ، وبالتضائف ، وبالعدم والملكة وبالايجاب والسلب والتفصيل فى المنطق « المتقاربان » قال بعضهم المتقاربا المفهوم هما الهيئة والعرض الاان العرض يقال باعتبار عروضه اى حصوله فى شىء آخر ، والهيئة باعتبار حصوله اى فى نفسه

[المتقدم] كون الشىء اولا وهو خمسة لان المتقدم اما ان يكون مجامعاً للمتأخر اولا (الثانى) هو التقدم بالزمان كتقدم موسى على عيسى ، و(الاول) لايخلو اما ان يكون المتأخر محتاجاً اليه اولا ، و(الاول) اما ان يكون المتقدم علة تامة للمتأخر اولا ،

[والاول] التقدم بالعلية كتقدم طلوع الشمس على وجود النهار ، و(الثانى) المتقدم بالطبع كتقدم الواحد على الاثنين الى آخر ما ذكروه فى المنطق انظر هناك .

[المتقى] له ثلاث علامات- اخلاص العمل ، وقصر الامل ، واغتنام المحل ، وله هدى فى رشاد ، وتحرّج عن فساد ، وحرص فى اصلاح معاد .

[المتقى] بن المقتدر العباسى هو ابراهيم بن جعفر كان من اولاد المتوكل بعشرة اواسط ، والمتقى الهندى هو علاء الدين على بن عبد الملك المتوفى سنة ٩٧٥ له كتاب كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال (عات) ص١٦١٤ .

[المتكلم] من الكلام عبارة من اصوات متتابعة اعلم ان للانسان قوة نظرية ومعرفة الحقائق وقوة عملية والقيام بالامور على ماينبغى- واتفقت الملة والفلسفة بتكميل النفوس البشرية فى القوتين والغرض منها معرفة المبدء والمعاد وقد يطلق المتكلم على جماعة كثيرة لاتحصى عدها منهم جماعة من الحكماء كأرسطو وابن سينا وابى نصر والاشراقيون والمشائيون وافلاطون ، وسعيد بن طالب ، وعلى بن عبد الجليل ، والشيخ شهاب الدين وغيرهم .

قال ابو الحسن الجرجانى المتكلمون هم لسان الدين وحنيف الدين وبحر العلم بهم ضرب الدين بجرانه وبكلامهم حرس الملك ولولا كتبهم واستنباطهم لكان هذا الامر متزعزع الدعائم محلول الشكائم وقد علم ان الدهرى ومن عداه من ذوى البدع المزخرفة والمذاهب المختلفة لايزال ضاحكا مهتزاً مادام مكلمة ومناظره حشوياً فاذا طلع متكلم عبس واكفهر حرّ وصاق به ذرعاً وانحجر .

[المتكون] اسم شيطان يأتي الناس في اي صورة شاء كما ذكره في كش ط١ ص١٩٤

[المتلاحمة] هي الشجة التي تأخذ في اللحم وتقطعه ويقال الشبحة جراحة تختص بالوجه والرأس وهي عشرة ـ الخارصة وهي التي تخرص الجلد اي تحذشه ولا تخرج الدم والدامعة بالعين المهملة وهي التي تظهر الدم ولا تسيله بل تزمع في موضع الجراحة كالدمع في العين ، والدامية هي التي تسيل الدم ، و الباضعة هي التي تبضع الجلد اي تقطعه ، والسمحاق هي التي تصل جلدة رقيقة بين اللحم وعظم الرأس ، والموضحة هي التي توضح العظم اي تبينه ، و الهاشمة هي تكسر العظم ، و المنقلّة هي التي تنقل العظم بعد الكسر اي تحوله ، والامة هي التي تصل الى ام الدماغ وهو الذي فيه الدماغ قالوا انه جلد رقيق يجمع الدماغ ولو كانت مثل هذه الجراحات في الرأس والوجه لا يكون لها ارش مقدر وانما يجب حكومة عدل انظر الحدود الفقهية قال المحسن الكاظمي ره :

ان الشجاج انحصرت في البشرة ✡ خارصة تخدش جلد البشرة
دامية تدمي وما تلاحما ✡ وبعدها السمحاق جرح حرما
الى غشاء اسمه سمحاقة ✡ ثمة جرح لزم انفتاقة
موضحة سموه ثم الهاشمة ✡ وهاهنا انصداع عظمه سمه
وبعد ما يدعونه منقّلة ✡ اجزأ عظم هاهنا منقّلة
ديات هذا السبع من جنس الابل ✡ تعدها فاحفظ بترتيب وصل
احدى وثنتان ثلاث اربع ✡ خمس وعشرة وخذ ما يجمع
مما عدا العشرة للاخيرة ✡ واحكم بثلث الدية الكبيرة

[المتلمس] كالمتلمز هو لقب جرير بن عبد المسيح الضبعي صاحب الديوان المتوفى سنة ٥٥٠ (عات) (المتمتع) هو من يحرم بالعمرة في اشهر الحج وهي شوال وذو العقدة وتسع من ذي الحجة اقول نظماً:

احرم فلب ثمّ طف سبعا فصل ✡ فاسع فاقصر فاعتمر قد كمل
ثم ائت للحج باحرام فقف ✡ بالموقفين فالتقط كما وصف
ثم ارم فانحر فبحلق زينا ✡ فطف فصل فاسع سعيا بينا

فارجع فطف طوف النساء فصليا ✡ فعد فبت فارم بماقد بقيا

[متمم] بن نويرة اخو مالك ويزيد كان صحابياً حسناشاعراً محسناً رثالاخيه مالك قال

وكنا كندمانى جذيمة حقبة ✡ من الدهر حتى قيل لن يصدعا

فلما تفرقنا كأنى ومالكا ✡ لطول اجتماع لم نبت ليلة معا

[المتنبى] هو الذى ادعى النبوة فى بادية السماوة و تبعه خلق كثير خرج اليه امر حمص فاسره وتفرق اصحابه وحبسه طويلا ثم استتابه واطلقه وصار من الادباء والشعراء وفاق اهل عصره وقال بعض الاصحاب هو من الشيعة يدل عليه من شعره :

اباحسن لوكان حبك مذخلى ✡ جهنم كان الفوز عند جحيمها

وكيف يخاف النار من باب موقنا ✡ بان امير المؤمنين قسيمها

مولده بالكوفة سنة ٣٠٣ ونشأ بالشام واكثر المقام بالبادية ويقال له ابو الطيب احمد بن الحسين بن الحسن الجعفى الكندى الكوفى قتل سنة ٣٥٤ مع ابنه محسد بضم الميم وفتح الحاء والسين المهملة المشددة وغلامه مفلح بقرب النعمانية بين واسط وبغداد كمافى الوفيات ص٣٦ وص٥٠ كمامر فى ج٣ ص١٦١ وكان ابوه سقاء بالكوفة ذكره فى ضاط ١ ص٦١ [المتنحل] هومالك بن عويمر (المتنصر) هو جبلة بن الايهم آخر ملوك آل غسان

[المتنكب] الخزاعى هوعمرو بن جابر (المتن) الظهر و متن ارتفاعها ومن الكتاب خلاف شرحه (المتواتر) المتتابع وفى اصطلاح اهل الحديث يطلق على خبر الثابت باخبار قوم يوجب العلم واليقين بصدقه اذا بلغ حد التواتر وقيل المتواترات هى قضايا يحكم العقل بها بواسطة السماع من جمع كثير يستحيل توافقهم على الكذب مثل ان مكة موجودة (المتواطى) المتوافق و عند المنطقيين هو الكلى الذى افعاله موجودة او معدومة و بعبارة اخرى هو الكلى الذى يكون صدقه على افراده الذهنية الخارجية على السوية (المتوث) بالفتح و شد المثناة المضمومة و سكون الواو مدينة بين سوق الاهواز و قرقوب منها محمد بن عبدالله بن زياد القطان والدابى سهل و حليم بن يحيى (المتوج) بالضم وفتح المثناة والواو المشددة وجيم لقب سعيد جد احمد بن عبدالله بن المتوج (متوشلخ) بن ادريس بن اليارد بن مهلائل بن قينان بن

انوش بن آدم عليه السلام عاش ٩٣٢و (٩٨٢) سنة وابنه لمك مرذكره في ج١ ص٤٨ .

[المتوكل] بالضم و فتح المثناة والواو لقب جماعة منهم ابوبكر بن يحيى واحمد بن على ، واسماعيل بن القاسم ، و جعفر بن محمد المعتصم ابن هارون الرشيد العباسى كان شديد الوطأ على آل ابى طالب عليهم السلام غليظاً على جماعتهم مهتماً بامورهم بسوء الرأى والحقد عليهم وسوء الظن والتهمة لهم مشى على خلاف سيرة اخيه الواثق فهدم قبر الحسين عليه السلام بالحائر الشريف وما حوله من الدور والعقار واجرى الماء على قبره الشريف و قتل كثيراً من السادة العلوية والشيعة ، وكان يبغض علياً و ينقصه و يكثر الوقعية و فيه الاستخفاف به ومنع الناس من زيارة قبور الائمة الاثنى عشر عليهم السلام ـ فسقه وظلمه قد بلغ عنان السماء كتب اهل بغداد شتمه على الحيطان والمساجد وهجاه الشعراء وكان معروفاً بشرب الخمور واستعمل على المدينة و مكة عمر بن فرج الرخجى فمنع الناس من بر آل ابى طالب .وكان لا يبلغه منهم بشىء حتى كان القميص يكون بينهم من العلويات يصلين فيه واحدة بعد واحدة حتى قتل لعنه الله فعطف المنتصر ابنه عليهم واحسن اليهم وجّه بمال اليهم وفرقه فيهم و كان يؤثر مخالفة ابيه فى جميع احواله .

ولم يكن المتوكل ممن يوصف فى عطائه وبذله بالجود.ولم يكن احد ممن سلف من خلفاء بنى العباس ظهر فى مجلسه اللعب والمضاحك والهزل الا المتوكل فانه احدث اشياء من نوع مما ذكر فاتبعه فيها الاغلب من خواصه ورعيته،وكان له جماعة من الاماء والسرايا وطئهن كلهن وكان سعى لابى الحسن الهادى (ع) اليه وقيل له ان فى منزله سلاحا وكتباً وغيرها من شيعته فوجه اليه ليلا من الاتراك وغيرهم من هجم عليه فى منزله على غفلة ممن فى داره فوجدوه فى بيت وحده مغلق عليه وعليه مدرعة من شعر ولا بساط فى البيت الا الرمل والحصى و على رأسه ملحفة من الصوف متوجهاً الى ربه يترنم بآيات من القرآن فى الوعد والوعيد فأخذوه على ما وجدوه وحملوه الى المتوكل فى جوف الليل انظر الكافى والمرآة ج١ ص٣١٧ واشرنا اليه فى ج٢٢ ص٢٩٦ وفى ج١٤ ص٣١٧

وكانت امه شجاعة ام ولد، وابوه محمد المعتصم. وجده هارون الرشيد. وجد ابيه المنصور واخواه هارون المعروف بالواثق، واحمد المستعين، وابناه المعتز والمنتصر انظر تاريخ الخلفاء للسيوطى وتاريخ بغداد وحياة الحيوان الدميرى وغيرها من كتب التواريخ والسير ككامل ابن الاثير وتاريخ الطبرى ومروج الذهب وتاريخ ابى الفداء وربيع الابرار وغيرها ويطلق المتوكل على عبد العزيز بن يعقوب وابن عبدالله بن نهشل الليثى الشاعر. وابن عياض الشاعر، وفارس بن على المرينى. والقاسم بن الحسين، والمحسن بن احمد، و محسن بن اسماعيل الزيدى، ومحمد بن ابى بكر العباسى ومحمد بن عبدالله، ومحمد بن يحيى ومحمد بن يعقوب هو غير المرينى ومحمد بن يوسف هو غير الهودى، والمطهر بن يحيى، وموسى بن فارس ويحيى بن شرف الدين، ويحيى بن محمد وغيرهم ومنهم.

[المتوكل] بن عدى التابعى، والمتوكل بن عمرو بن المتوكل الامامى الذى كان من رواة الصحيفة الكامله والراوى عن يحيى بن زيد الشهيد وعن ابيه وجده المتوكل وغير ابن الفضل الحداد «المتوكل» بن الليث المحاربى هو غير الناجى وغير ابن هارون والد عمر او عمير، وغير بن يحيى القشيرى.

[المتوكلية] مدينة بناها المتوكل قرب سامراء وسماها الجعفرى سنة ٢٤٦ وبنى فيها قصراً (جم) (المتوكلى) هم جماعة منهم عيسى بن محمد، والمتوكلى ايضاً جماعة منهم ابو سعد عبدالرحمن بن مأمون ومحمد بن احمد

[متويه] بالفتح وشد المثناة وضمها وسكون الواو كذا ضبطه فى الوفيات ط مصر ج١ ص ٣٣٣ وص ٤٧٤ فى على بن احمد بن محمد هو لقب احمد بن الحسن بن ابراهيم طباطبا الحسنى اخو على كما فى (لب) ط نجف ص ١٦١ س ١٦ هو غير ابن السندى والد الحسن الراوى عن محمد ابن الحسن بن ابى الحطاب كما فى كامل الزيارة ص ١٨٧ س ٩.

[متى] بالفتح والقصر اسم استفهام عن الزمان واسم شرط يجزم فعلين، ومتى بالشد اسم والد عيسى عليه السلام (متيجة) بالفتح وشد المثناة بلد بافريقية على نهر كبير منها عبدالله بن ابراهيم بن عيسى (جم) ج٧ ص ٣٨٢ (المتيم) الافريقى هو محمد بن احمد

[متين] الصير في اخو عبد الحديد الاصطخرى الامامى (جخق) ص٢٣٦

[المثابة] الموضع الذى يثاب اليه اى يرجع مرة بعد اخرى ويقال للمنزل مثابة لان اهله ينصرفون فى امرهم ثم يثوبون اليه (المثار) بالفتح مدركه ومنشأة .

[المثال] بالكسر الشبه والمقدار ونفيس الشيء وذاته قوله تعالى) (ليس كمثله شيء اى ليس كذاته شيء فالمقصود منه التوضيح فى الجملة فلا يضره الاحتمال فلهذا السر شرطوا فى التمسك النصوصية دون المثال . وقد شاع عند العرب انهم تعتمدون كثيراً على المثال والاعتماد عليه.

[ضروب الامثال] قال الميدانى فى عقود الامثال يحكم بانها عديمة اشباه وامثال تتحلى بفرائدها صدور المحافل والمحاضر ويتلى بفوائدها قلب البادى والحاضر ويحتاج الخطيب والشاعر الى ادماجها وادراجها لاشتمالها على اساليب الحسن والجمال وكفى جلالة قدرها فى بطون الدفاتر والصحائف وان كتاب الله تعالى لم تعز من وشاحها وان كلام نبيه صلى الله عليه وآله وسلم لم يخل فى ايراده و اصداره و امثال التنزيل كثيرة منها قوله (ضرب الله مثلا كلمة طيبة) وقوله (تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون) وغيرهما، والمثال فى اصطلاح الصرفيين يقال لمعتل الفاء نحو وعد ويقال له المثال لان حركاته مثل حركات فعل الصحيح كضرب ونحوه (المتانة) بالفتح مستقر البول من الحيوان موضعها فى الرجال فوق المعى ومن النساء موضع الولد .

[المثانى] من الثانى والثانية بين الاول والثالث، ومثانى الشيء قواه ومثانى القرآن آياته و يقال لسورة الحمد فاتحة الكتاب السبع المثانى وفى قوله تعالى (وقد آتيناك سبعاً من المثانى) (المثبت) بالضم ثم السكون وفتح الموحدة الرجل المشدود به ومن لاحراك به من المرض (مثجور) بن غيلان الضبى خطيب ماهر بالانساب مقدماً فى المنطق كان من اشراف اهل البصرة (المثقال) درهم وثلاثة اسباع درهم ، والدرهم، ستة دوانيق ، والدانق قيراطان، والقيراط طسوجان، والطسوج حبتان ، والحبة سدس ثمن درهم وهو جزء من ثمانية واربعين جزءاً من درهم ؛ والقيراط خمس شعيرات كمامر

فى ج١٨ ص٥٠ وفى ج٢٤ ص١٢٦ والمثقال لقب عبدالوهاب بن محمد .

[مثقب] بالسكر ثم السكون وفتح القاف اسم رحل من حمير وطريق بين مكة والمدينة ، والمثقب بالضم وفتح المثلثة وشد القاف لقب لعائذ بن محص العبدى « اعلام » ج ٦ ص ١٥٧ (مثقل) لقب عبد الرحمن بن محمد بن سلام الطرسوسى الهاشمى مولاهم عامى وثقه النسائى (يب) .

[المثل] بالكسر ثم السكون الشبه والفرق بينه وبين المثال ان المثل مشارك فى جميع الاوصاف ، والمثال هو المشارك فى احد اوصاف سواء كان مشاركاً فى جميع الاوصاف اولا ولهذا قال الله تعالى ليس كمثله شيء فلا يقال ليس مثله شيء ، ولا بأس بان يقال له سبحانه تعال مثال لاكا لامثال كما يقال ان العقل مثال الشمس لانه كما لاينكشف المحسوسات بالشمس لاينكشف المعقولات ابالعقل ـ فالعقل يشارك الشمس والانكشاف ولا يقال ان العقل مثل الشمس .

والفرق بين الامثلة والشواهد ان الامثلة اعم من الشواهد لان الشواهد تستعمل فى كلام الله تعالى وكلام النبى صلى الله عليه وآله وسلم وكلام الفصحاء ، والفرق بين المثال والنظير ان المثال يكون جزئياً للممثل بخلاف النظير ، والفرق بين المثل والنحو قد جرت عادة اصحاب الحديث اذا رووا باسنادين او اكثر وساقوا الحديث باسناد واحد اولا (ثم) ساقوا اسناداً آخر يقولون فى آخره مثله ونحوه اختصاراً كما تقدم فى الحديث والخبر .

والمثل يستعمل بحسب الاصطلاح فيما اذا كانت الموافقة بين الحديثين فى اللفظ والمعنى ، والنحو يستعمل فيما اذا كانت الموافقة فى المعنى فقط ـ وقد يستعمل كل واحد منهما مقام الاخر ـ واعلم ان مثل وغير قد يراد بهما ما يضافان اليه اذا كانا مسنداً اليهما بفعل ـ والضابطة حينئذ ان الفعل الواقع بعد مثل يثبت لما اضيف اليه سواء كان مثبتاً نحو مثلك لايبخل اى انت لاتبخل ، ومثل الامير يعطى اى الامير يعطى ، والفعل الواقع بعد غير ان كان مثبتاً يثبت لما اضيف اليه منفياً وان كان منفياً يثبت له منفياً نحو غيرك لايجود اى انت لاتجود وغيرك يؤذى اى انت لاتؤذى و(المثل) بالتحريك بمعنى الوصف قال الله تعالى (وضرب الله مثلا) اى وصفاً .

[المثلث] هو الساعي باخيه عند السلطان لانه يهلك ثلاثة نفسه واخاه والسلطان وفي اصطلاح المهندسين هو السطح المحاط بثلاث خطوط مستقيمة وهو ينقسم تارة باعتبار الزاوية فهو باعتبار الاضلاع على ثلاثة اقسام متساوى الاضلاع ومتساوى الساقين، ومختلف الاضلاع والتفصيل في المنطق ، (والمثلث) من الشراب ماطبخ من عصير العنب حتى ذهب ثلثاه وبقي ثلثه ، و(المثلثة) ان يؤخذ قفيز ارز وقفيز حمص وقفيز باقلا او غيرها من الحبوب ثم تزرجميعاً وتطبخ ويسمى الكركور و (المثلثة) الحمى التي تأتي في اليوم الثالث كما ذكره الطريحي ره في المجمع في مادة ثلث .

[المثلم] بالضم وفتح المثلثة وشد اللام هو ابن حذافة بن غانم شاعر كان من رؤساء قومه (والمثلم) بن عامر القشيري كان من كبار بني قشير هو غير ابن عمرو التنوخي الشاعر، وغير ابن قرط البلوي الشاعر وغير ابن مسروح الباهلي (الاعلام) ج٦ ص١٥٨

[المثلة] بالضم ثم السكون وفتح اللام الافة والعقوبة والتنكيل وقطع بعض اعضاء الحي

[المثمن] بالضم ثم الشيء المبيوع ويأخذ البائع يعني عوضه من المشتري

[المثنى] بالفتح ثم السكون بالقصر من التثنية مابعد الاول فهي ضم واحد الى مثله بشرط اتفاق اللفظين والمعنيين او المعنى الموجب للتثنية واعرابه في حالة الرفع بالالف وفتح ماقبل الالف . وبالياء في حالتي النصب والجر وفتح ماقبلها ونون مكسورة في الاحوال الثلاثة « المثنى » بالضم وفتح المثلثة المفتوحة وشد النون بالقصر كذا ضبطه الممقاني ره في رجاله ج١ ص٣٧٩ في حميد بن المثنى وهو اسم جماعة ومنهم

[المثنى] بن اسداو ابن راشد الخياط الامامي الآتي ذكره .

[المثنى] بن انس اوابن عبدالله بن انس عامي هو غير ابن بكر ابي حاتم العبدي البصري العطار « المثنى » بن ثمامة بن عبدالله بن المثنى عامي الظاهر هو ابن عبدالله بن المثنى عن ثمامة (المثنى) بن جامع ابوالحسن الانباري عامي لا بأس به (خ)

[المثنى] بن حارثة الشيباني صحابي غزا بلاد الفرس والعراق في ايام التابعين

[المثنى] الحضرمي الظاهر هو ابن القاسم الاتي ذكره هو غير ابن دينار البصري

[المثنى] بن راشد الحناط ابوالوليد الكوفي الامامي (جخ ق) ص ٣١٢ هو غير ابن زهير الشاعر (بيان) (المثنى) بن سعيد الضبعي ابوسعيد البصري القصير الذارع تابعي لاباس به وثقه احمد « يب » .

[المثنى] بن سعيد او ابن سعد الطائي ابوغفار البصري عامي وثقه البزار (يب) ج١٠

[المثنى] بن الصباح الابناوي اليماني المكي كان من اعبد الناس لكن لا يعتنى بروايته « المثنى » بن عبد الرحمن ابوعبدالله الخزاعي تابعي هو غير ابن عبد السلام الامامي (جش) «المثنى» بن عبدالكريم المازني ابن عم النضر بن شميل عامي قيل صالح

[المثنى] بن عطية الخارفي الكوفي الهمداني امامي (جخ ق) هو غير ابن عمران العائذي «المثنى» بن عمرو عامي هو غير ابن عوف ابي منصور البصري العنزي وغير ابن القاسم الكوفي الامامي « المثنى » بن محمد بن المثنى ابوالهيثم الازدي المروزي المتوفى سنة ٣٨٦ عامي لابأس به (خ) ج١٣ ص١٧٤ .

[المثنى] بن مخربة العبدي التابعي حسن بصري شجاع هو الذي طلب ثار الحسين مع التوابين (اعلام) ج٦ ص ١٥٩ « المثنى » بن معاذ العنبري ابوالحسن البصري الراوي عن ابيه وعنه ابناه الحسن ومعاذ واخوه عبدالله عامي وثقه الخطيب في (خ) ج١٣ ص١٧٢ مات سنة ٢٢٨ (المثنى) بن الوليد الحناط الكوفي امامي حسن كان من اصحاب الصادق عليه السلام له كتاب «جش» «المثنى» بن يزيد البصري هو غير الثقفي الشامي وغير ابن يزيد الفزاري الشاعر (بيان) ج٢ ص ١٨٤ .

[المثنى] بن يحيى ابوعلي التميمي المعروف بالبارباتاذي المروزي المتوفى سنة ٢٢٣ عامي لاباس به «خ» ج١٣ (مثوح) بن محمود بن مروان شاعر (ن) ج٥ ص١٥

[المثول] هو القائم المنتصب (المثوة) بالفتح حصن باليمن .

[المجاج] بالضم الريق ترمي به من الفم ، ومجاج النحل العسل ، ومجاج العنب الخمر وغيرها (المجادلة) بالضم المنازعة لالزام الخصم (المجادي) هو عبدالقادر صاحب شرح المنظومة (المجاراة) بالخصم كالمدارة والمناظرة معه و(المخازاة) بالضم بمعنى العقوبة والمكافاة (المجاز) كل نسبة وضعت في غير موضعها بعلاقة مجاز عقلي

تامة كانت او ناقصة سمي به لتجاوزه عن مكانه الاصلي بحكم العقل - وقد يصير حقيقة عرفيه بكثرة الاستعمال فلا يخرج بذلك عن كونه مجازاً بحسب اصله ، وكذا الكناية قد تصير بكثرة الاستعمال في المكنى عنه بمنزلة التصريح كالاستواء على العرش و بسط اليدان استعملا في شأنه تعالى ولا يخرج بذلك عن كونه كناية في اصله والتفصيل في المنطق والمعاني والبيان والاصول وفي كليات ابي البقاء ص٢٩٤ س٢٤ :

[المجاشع] بالضم ابن دارم ابو قبيلة شاعر هو غير الراوي عن معلى بن محمد (كافي والمرآة)

[المجاشع] بن حريث الانصاري ولي بخارى في صدر الدولة العباسية (اعلام)

[المجاشع] الربعي شاعر (بيان) ج١ ص١٥١ هو غير مجاشع بن عمرو ابي يوسف

[المجاشع] بن مسعود بن ثعلبة السلمي صحابي شجاع استخلفه المغيرة بن شعبة على البصرة ضعيف (اعلام) .

[المجاشع] بن يوسف السلمي ابو يوسف (المجاشعي) هو اصبغ بن نباتة ، واعين ابن ضبيعة ، وسعيد بن مسعدة ، وعلي بن فضال القيرواني النحوي ، ومسلم المقتول مع علي عليه السلام (المجاعة) قليل الحياء ، ومجاعة بن ابي مجاعة الخراساني هو ابن ثابت عامي (خ) ج ١٣ ص ٢٦١ ومجاعة بن الزبير عامي هو غير ابن مرارة الحنفي اليمامي والدسراج وجد هلال (مجاعة) بن سعر التميمي السعدي المقتول في حرب الازارقة (اعلام) ج ٦ ص١٦٠ « مجالد » بن ابي راشد اخو مخول عامي وثقه الدارقطني هو غير ابن ثور العامري الصحابي الكوفي .

[مجالد] بن سعيد بن عمير الهمداني ابو عمرو الكوفي والد اسماعيل عامي وثقه النسائي « مجالد » بن عوف او عوف بن مجالد الحضرمي حجازي هو غير ابن مسعود السلمي اخي مجاشع (مجالد) النبال الراوي عن سليمان بن فرحان لا بأس به (خصال) ط١ ص١٤٢ س ٢ [مجالد] والد ابي عثمة الهجيمي صحابي هو غير الراوي عن عامر وعنه عبد الرحمن بن معزا «المجالس» موضع الجلوس قال الله تعالى «تفسحوا في المجالس» وفي الحديث المجالسة الالفة والمخالطة مؤثرة ومجالسة النساء تميت القلب وتفسد الدين ويحصل بسببها ملكات مهلكة مؤدية الى الخسران المبين وفي الحديث فرّ من الناس

فرارك من الاسد ولكن مجالسة اهل الدين شرف الدنيا والاخرة وقد مرّ في ج١٠ ص٣١ بالمناسبة مفصلا وفي الكافي والمرآة ج٢ ص٥٤٠ .

[المجان] بالفتح وشد الجيم هو العطية واعطاء الشيء بلا ثمن اى بلا بدل و بلا عوض كالمحابات «المجاوبة» خطاب الحق للعارفين من عالم الملك و الشهادة كالنداء من الشجرة لموسى عليه السلام «المجاورة» بالضم وفتح الواو الاقامة بقرب المكان والجار هو الذى يجاورك في المسكن وملاصقته بك وفي الحديث عليكم بحسن الجوار وحسن الجوار يعمّر الدار وليس حسن الجوار كف الاذى فقط بل تحمل الاذى منه ايضاً ومن جملة حسن الجوار ابتداؤه بالسلام وعيادته في المرض وتعزيته في المصيبة وتهنيته في الفرح والصفح عن زلاته وعدم التطلع على عوراته وترك مسابقته فيما يحتاج اليه من وضع جذوعه على جدارك وتسلط ميزابه الى دارك وما اشبه ذلك والشكر لمن انعم بها عليك واداء حقوقها ، والجار يصدق على كل اربعين داراً من الجوانب الاربع من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ، وفضل المجاورة بمكة والمدينة و النجف والكوفة وحائر الحسين عليه السلام قد مرّ في ج٢٤ ص٢٥٣ .

[المجاهد] هو من الجهاد في عبادة الله عزوجل قال الله تعالى «فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة» والمجاهد اسم جماعة منهم مجاهد بن احمد بن عبدالرحمن «مجاهد» بن اصبغ بن حسان ابوالحسن الاندلسي البجاني مورخ اديب له مؤلفات (اعلام) «مجاهد» بن اعين بن داود ابو الحجاج لابأس به يحتمل اتحاده مع ابن داود (خصال) ط١ ص ٩٤ س٥ « مجاهد» بن جبر ابوالحجاج المكي مولى بني مخزوم تابعي مفسر هو شيخ القراء بمكة اخذ عن ابن عباس (اعلام)

[مجاهد] بن راشد بن محراق النهدى الكوفي امامي (جخ ق) ص٣١٨ هو غير المجاهد الرسولي على بن داود (مجاهد) بن سليمان التميمي المصري الخياط يعرف بابن ابى الربيع كان من ادباء العوام بمصر (مجاهد) العامري قيل هو عبدالله وقيل ابن يوسف ابوالجيش موسس الدولة العامرية رومي كان من ملوك الاندلس .

[مجاهد] بن العلاء الكوفي امامي (جخ ق) ص٣١٩ هو غير ابن عمر الراوي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

(خصال) ط١ ص٧٨ س١٤ (مجاهد) بن فرقد عامي هو غير ابن موسى ابى على الخوارزمي المتوفى سنة ٢٤٤ الذى وثقه في (خ) ج١٣ ص٢٦٥ .

[مجاهد] بن وردان المدنى تابعى (المجاهدة) بالنفس الامارة بالسوء هى افضل المجاهدات «مجبر» لقب عبدالرحمن بن عمر بن الخطاب والد عبدالرحمن وجد عبدالله و محمد « المجبوب » هو مقطوع الذكر والخصيتين ، والخصى مقطوع الخصيتين ، والعنين لا يقدر على الجماع (المجتبى) من باب جبى يجبى اجتباءً اى اختاره واصطفاه لقب جماعة منهم «المجتبى» بن ابى محمد المرتضى بن سليمان بن حمزة شاعر محمود انتقل من يزد الى شيراز كان من ولد على العريضى (اب) ص٢٣٤ س١٠

[المجتبى] الامام الثانى الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام اخو الحسين لابيه وامه

[المجتبى] بن اميرة بن سيف النبى بدرالدين الجعفرى الزينى فقيه واعظ شهيد (جب) ص١٢ س٢٤ «المجتبى» بن حمزة بن زيد مجدالدين ابوهاشم الحسنى محدث ثقة (ضا) ط١ ص٥٦٥ س١١ فى المرتضى (جب)

[المجتبى] بن الداعى القاسم الحسنى ابوالحارث اخو المرتضى ابوتراب عالمان ثقتان «جب» ص١١ س١٨ «المجتبى» العراقى العالم الجليل المدير بمكتبة دارالتبليغ ومدرسة الفيضية قم اليوم سنة ١٣٩١ كما مر ذكره فى ج٢٠ ص٤٦ س١٢ .

[المجتبى] بن محمد الحسنى الكلينى عزالدين والد شمس الدين محمد فاضلان اماميان «جب» ص١١ س٣٣ «المجتبى» الموسوى هو ابن على اصغر اللارى المولود سنة ١٣١٤ شمسى له مؤلفات كان من المعاصرين (المجتمعان) امران احدهما مجموع ميزانى اى المزيد والمزيد عليه (ثانيهما) ما يحصل بتضعيف ميزان المضعف .

[المجتهد] (١) هو من يحوى على الكتاب والسنة و وجوه معانيهما وطرقهما

---

(١) وقال سيدنا البحر العلوم ره فى فوائده ص٧ ـ ان مقصد الفقيه وغرضه الاصلى معرفة تلك الاحكام وبذل الجهد فى تحصيلها من الادلة وهو التفقه فى الدين المأمور به فى الكتاب والسنة فان المعقول منه هو طلب الاحكام الواقعية الالهية التى سنها الله ←

ومتونهما قال شيخنا البهائي ره الاجتهاد ملكة يقتدر بها على استنباط الحكم الشرعي الفرعي من الاصل فعلا او قوة قريبة - قال العلامة ره في النهاية الاجتهاد استفراغ الوسع في طلب الظن بشيء من الاحكام الشرعية بحيث ينتفي اللوم عليه بسبب التقصير وقيل-

---

← لعباده وبيّنها لنبيه والائمه عليهم السلام وجعلوا العارفين بها حكماً ونواباً كما في الحديث المشهور (انظروا الى رجل منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً) وصرف الاحكام في هذا ونحوه الى الاحكام الظاهرية في غاية البعد بخلاف التصرف في العلم والمعرفة بالحمل على ما يشمل المظنة فانه قريب جداً - ومن المعهود المقرر بدلية الظن وقيامه مقام العلم اذا تعذر فيكون بدل العلم بالحكم الواقعي المتعذر هو الظن به لا القطع بغيره - وقول الفقهاء هذا حلال وهذا حرام وهذا صحيح وهذا باطل من دون تقييد بجهة مخصوصة يقتضي ان يكون ظرفها الواقع كما هو شأن القضاء المطلقة مع ظهور قصده في المسائل العلمية فيكون مقصوداً في غيرها فان كلامهم في الكل جار على نمط واحد ، ويدل على ارادة الواقع في تلك الاحكام نقلهم الخلاف في اكثرها ومحل الخلاف هو الحكم الواقعي لا الظاهري فانه في حق كل مجتهد ما ادّى اليه ظنه ولا مجال للخلاف فيه ، وكذا استدلالهم عليها بالادلة التفصيلية المتضمنة لاحكام الفروع ولاريب ان مدلولها الاحكام الواقعية دون الظاهرية فيكون الاحكام في المطالب كذلك لينطبق الدليل على المدلول ويتم التقريب من دون تكلف .

واذا كان المراد بالحكم في كلامهم هو الحكم الواقعي كان المراد بالعلم ما يعم الظن ضرورة امتناع القطع بالحكم الواقعي عن الدليل الظني على ان اشكال العلم لا يختص بالفقه بل يجري في سائر العلوم التي يكتفى فيها بالظن كاللغة والنحو والصرف وغيرها - والتوجيه بالحكم الظاهري لا يتأتى فيها الا بتكلف شديد فيما كان من مباحث الفقه ، واما غيرها من العلوم الظنية التي لا تعلق لها به كالطب والرمل والنجوم والقيافة والاعداد - فالوجه فيها في الظن الى آخر ما ذكره اعلى الله مقامه . ←

المجتهد قد يصيب وقد يخطى يعنى ان المجتهد فى المسألة الاجتهاديه قد يصيب ويصل الى ما هو الحكم عندالله تعالى ويكون مأجوراً على كده وسعيه واصابته و وصوله الى ما هو الحكم الصواب وقد يخطى عن الوصول اليه فيكون معذوراً ومأجوراً على

← وقد وجدت فى او اخر منظومته ارجوزة المسماة بالدرر البهية المنسوبة اليه قدس الله نفسه الزكية واحببت ذكرها هنا بالمناسبة لاخواننا المحصلين فهوهذا .

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

احمده شكراً على نواله ✡ مصليا على النبى وآله
وبعد هذى درر بهية ✡ اصول فقهنا بها محوية
صنفت اصله الاصيلا ✡ ارجوزة نظمتها تسهيلا
واستعين الله فى الا تمام ✡ بحسن توفيق الى الختام
الفقه علم بفروع الدين ✡ عن اجتهاد كامل متين
موضوعه فعل المكلفينا ✡ غايته الفوز بعليينا
اصوله الاجماع والكتاب ✡ والنص والفعل والاستصحاب
وبعضهم زاد عليه المشتهر ✡ وما اذا الخلاف لم يكن ظهر
بل قيل والرؤياوشرع قدسبق ✡ والفعل كالتقرير بالقول الاحق
علائم الوضع كما افادوا ✡ ان لايصح السلب والطراد
والسبق والتنصيص من اهل اللغة ✡ والمجاز الضد حتى يبلغه
ثم العبادات اسام للاعم ✡ ورجح الاغلب لا الاولى الاهم
فيما اذا تعارض الاحوال ✡ والاشتراك بعضهم احالوا
وفصل الحقايق الشرعية ✡ وقدم المعانى العرفية
ويصدق المشتق بالوضع على ✡ ملا بس المبدء لاالذى خلا
عموم الاشتراط والمجازان ✡ بحثها المعهود مغن فاعلمن

﴿فى الاوامر والنواهى﴾

والامر والنهى لحتمى الطلب ✡ فى الفعل والترك وفى الثانى وجب ←

كده وسعيه فقط لقوله ﷺ ان اصبت فلك عشر حسنات ، وان اخطأت فلك حسنة ، وفى حديث آخر قال جعل للمصيب اجرين وللمخطى اجراً واحداً وضمير جعل راجع الى الله تعالى ، وقيل حكمه اى الاثر الثابت بالاجتهاد غلبة الظن بالحكم مع احتمال

الفور والتكرار لافى الاول ✡ فالضد مسكوت فلاتقول
كذلك القضاء والمقدمة ✡ وتفسد العبارة المحرمة
فى غير نفى وعموم المنزلة ✡ كترك الاستفصال ايضاً نزلة
لاغيرو المفهوم ان تبا درا ✡ فحجة وصار ذامنحصرا
والشرط والغاية والتعليل ✡ والعد والحصر وعن قليل
حجية الوصف وليس يبعد ✡ لكنه مرجح يؤيّد
مفهوم قيل هكذا دون اللقب ✡ ولاجواز عند نسخ ماوجب
والامر بعد الحظر والنهى على ✡ اثر الوجوب رخصة قد جعلا

﴿فى الاجماع وما يتعلق به﴾

اجماعنا هواتفاق ينكشف ✡ من قول معصوم وقد ينكشف
ذامن وفاق خمسة مبيّنا ✡ ولويرى الخلاف من معينا
ولاارى وجود المجهول النسب ✡ شرطاً بل المناط قطع يكتسب
من كثرة الظنون والحدس ومن ✡ فى مثل عصرما ادعاء لايهن
وخرق اجماع مركب كشف ✡ عمامضى امنع ثم اجماع السلف
نقلا الينا خبر عالى السند ✡ ولوطوينا عنه باب الفقه سد

﴿فى العام والخاص﴾

وللعموم صيغ وضعوا له ✡ كالجمع ان يضف اواللام معه
ومن وما وكل فرد اشتهر ✡ من العمومات كمثل ماندر
ومطلقات الشرع ليس ينصرف ✡ الا الى الشايع ثم من يضف
والجمع ادناه ثلاثة وفى ✡ نهاية التخصيص واحد يفى

الخطاء فلا يجرى الاجتهاد فى القطعيات وفيما يجب فيه الاعتقاد الجازم من اصول الدين، وهذا مبنى على ان المصيب عند اختلاف المجتهدين واحد .

وقال عبد الرحيم التسترى فى منظومته الاصولية الذى كان من تلامذة المرتضى الانصارى

ان بعموم وخصوص وشبه ✡ يحقق العلاقة المطلبة
ماعام الاوهو قد خص وما -✡- خصص قد صار مجازاً فاعلما
والحق حجيته فى الباقى -✡- والفحص لازم على الاطلاق
وان مخصص تعقب الجمل -✡- ففى سوى الاخير قف لدى العمل
وارجع الى الاصل واما الحق -✡- بمضمر لبعضه خصص وثق
فى ذا واغلبية المخصص ✡ و الاول الظاهر بالمنصص
ان فهم العرف وكان ذا كذا -✡- فمطلقا خصص وراع المأخذا
حتى المناطيق بمفهوماتها -✡- والاى والاخبار ان تعمل بها
ان احتمال النسخ مرجوح ومن -✡- خصّصه القاء تخصيص الزمن

﴿ فى المطلق والمجمل ﴾

ماشاع فى افراده فمطلق -✡- وقيدنه بالذى لايطلق
بشرط ما مر وفى البابين -✡- اذا تعارضا فذو وجهين
فارجع الى المرجحات او الى -✡- ادلة اخرى واصل اصّلا
لنحو اجماع وحكم ماورد -✡- لاجله المطلق قبل لم يرد
لمجمل امثلة قالوها -✡- وحده ما احتمل الوجوها
مع التساوى واذا تعذراً -✡- حقيقة فخذ مجازاً اظهرا
وان تساوت المجازات هنا -✡- فمجمل قف كى ترى المبينا

﴿ فى الاخبار وما يتعلق بها ﴾

الخبر القطعى حجة وما -✡- يفيد ظناً فكذاك حيثما
يثبت بعد الفحص من ظن رجح -✡- ان سد باب العلم اصل متضح
فكم صحيح اوموثق ندر -✡- عليه قدّمنا الضعيف المشتهر ←

الاجتهـاد قـوة بهايرد ✡ الى الاصول كل فرع قدورد
وانما يحرم ما منه اعتلق ✡ برأى اوقياس اوبما اختلق
والظن كالعلم لديهم معتبر ✡ فى باب الاجتهادوالمنع ندر

← وحيث لاترجيح فى ظنين -✡- فخبر المشهورفى الحكمين
وقيل قف وارجع الى الاصل ومن -✡- حينئذ يعمل بالجزم اطمئن

﴿فى القياس وما يتعلق به﴾

ولا تقس ولو باولويّة ✡ الااذا نص على العلية
اونقح المناط قطعاً اوفهم ✡ فحوى من الخطاب لفظاً افافتهم

✡(فى الاصل والاستصحاب)✡

ماالاصل الاعام من اصلى الخبر -✡- كذاك الاستصحاب فى حق النظر
فخذهما وراع ماقد مرا -✡- من حكم الاخبار اذا تحرا
واخذ الاحكام بالاجتهاد ✡ فرض كفائى على العباد
ولاارى وجهاً لبحث التجزية ✡ وعنده الصواب قول التخطئة
وليشرط فيه علوم الادب ✡ اذورد الشرع بلفظ العرب
كذا اصول الفقه والرجال ✡ ومابه يعرف الاستدلال
وليحذر الخلاف فيما اجمعوا ✡ وقوة التفريع شرط انفع
والعادمون الشرط فليقلدوا ✡ من كان عدلا مؤمناً يجتهد
واعتبر الوصفين فى راوى الخبر ✡ منه وما عليه تجديد النظر
والاحتياط لازم اذعدما ✡ واعلم المفتين فقهاً قدماً
ولا تقلدميتاً فقد نقل ✡ عدة اجماع على ان لايحل
ولا اجتهاد فى ضروريانا ✡ وغير توقيفى موضوعاتنا
ويحرم التقليد ممن اجتهد ✡ وفى اصول الدين من كل احد
مرجحات النص فى الاخبار ✡ تعارضت عنداولى الابصار ←

لنفسه وغيره ان كان ✡ مطلقا بلاخلاف ان قمن
الاجتهاد فى قبال الخبر ✡ او الكتاب لاتجز بلاحظر
والحق امكان التجزى مطلقا ✡ للاصل لكن لا يساوى المطلقا
اذليس يعلم ان مالا يعلم ✡ ليس ينافى قدر مايستعلم
وكون الاخبار لنا مبوبة ✡ لايورث العلم بذا للتجربة
وفرض علمه بكل مدرك ✡ محض كلام هو كالمستدرك
والقرض فقدالنص بالخصوص ✡ ولاارى الاطلاق فى النصوص
وفرض اخذه لاصل المسئلة ✡ من مطلق لديهم لاوجه له
ومقتضى الاصول ايضاً مامضى ✡ من منعه على الصحيح المرتضى
بل حجج التقليد حيث لم تخص ✡ تشمله عندهم شمول نص
والقول بالدور او التسلل ✡ فى خيّر المنع او التامل
هذا ولكن منعه حيث قطع ✡ عن رتقة التحقيق قطعا انقطع
بل وكذا لواطمأن سيما ✡ ان بذل الجهد كبذل العلماء
بل جاز مطلقا اذا لم يكن ✡ سواه او تقليده لم يمكن
والنحووالصرف من الميزان ✡ وما تلوناه من القرآن
وماله دخل من الاخبار ✡ بالفقه شرطه لدى الاخيار
والعلم بالاصول والاوضاع ✡ وهكذا معاً مع الاجماع
كذا اصول الفقه والقريمة ✡ من قوة تكون مستقيمة
وقديرى الكلام والمعانى ✡ شرطاً كذا معرفة البيان
وفيه ما فيه وكالكتاب ✡ نبذ من الهيئة والحساب

فظن الاقوى حين ذاك يتبع ✡ والامر للمجتهدين يتسع
فرجحوا ايان ما يرجح ✡ من عقل او نقل وذا متضح

وقدوجدنا ايضاً نظير هذه الارجوزة فى اصول الفقه وادرجناها فى ج١٧ ص٢١٤

والعلم بـالاخبار والرجال ✡ لدى المشاهير من الرجال
والعلم بالجمع من الفروع ✡ وبالرؤس عند جمع روعى
وقدر كل مابه يرتفع ✡ حاجتنا كما عليه اجتمعوا
ومنكر الاصول والرجال ✡ فى الاجتهاد فاسد المقال
الحق واحد لدى العدلية ✡ فى النظريات من الشرعية
للعقل والنقل كذا العقلية ✡ موافقاً لمن عدا العدلية
اذ نصب الشرع عليها حججاً ✡ علمية لم ترفيها عوجاً
تكشف عن تقصير من لم يصل ✡ لاسيما اللطف على تامل
و للضرورى من الشرعى ✡ اجعل نظيرها من الفرعى
لكنه مع الخطاء معذور ✡ بل هو فى اجتهاده مأجور
وحجة التصويب تلك شائعة ✡ لكنها لدى البصير ضائعة
وليت شعرى حيثما الحكم فقد ✡ لاى شىء الفقيه يجتهد
والقول بالاشبه فاسد لدى ✡ اصحابنا الذين هم اهل الهدى
وقس على ماقد مضى ماقد بقى ✡ من كل علم وعلى هذا ارتقى
قيل عليهم ان يرو اصحة ما ✡ غيرهم هنا به قد حكما

قال الشيخ حسن بن الشهيد الثانى فى المعالم المطلب التاسع فى الاجتهاد والتقليد اصل الاجتهاد فى اللغة تحمل الجهد وهو المشقة فى امر يقال اجتهد فى حمل الثقل ولا يقال ذلك فى الحقير واما فى الاصطلاح فهو استفراغ الفقيه وسعه فى تحصيل الظن بحكم شرعى وقد اختلف الناس فى قبوله للتجزية بمعنى جريانه فى بعض المسائل دون بعض وذلك بان يحصل للعالم ماهو مناط الاجتهاد فى بعض المسائل فقط فله «ح» ان يجتهد فيها اولا ذهب العلامة فى يب والشهيد فى الذكرى والدروس وولدى الشهيد الثانى فى جملة من كتبه و جمع من العامة الى الاول وصار قوم الى الثانى الخ ثم قال للاجتهاد المطلق شرائط يتوقف عليها وهى بالاجمال ان يعرف جميع مايتوقف عليه فى اقامة

الادلة على المسائل الشرعية الفرعية بالتفصيل ان يعلم من اللغة ومعانى الالفاظ العرب ما يتوقف عليه استنباط الاحكام من الكتاب والسنة ولو بالرجوع الى الكتب المعتمدة وتدخل فى ذلك معرفة النحو والصرف ومن الكتاب قدراً ما يتعلق بالاحكام بان يكون عالماً بمواقعها و يتمكن عند الحاجة من الرجوع اليها ولوفى كتب الاستدلال ومن السنة الاحاديث المتعلقة بالاحكام بان يكون عنده من الاصول المصححة ما يجمعها ويعرف موقع كل باب بحيث يتمكن من الرجوع اليها ان يعلم احوال الرواة فى الجرح والتعديل ولو بالمراجعة وان يعرف مواقع الاجماع ليحترز عن مخالفته وان يكون عالماً بالمطالب الاصولية من احكام الاوامر والنواهى والعموم والخصوص الى غير ذلك من مقاصده التى يتوقف الاستنباط عليها وهواى الاصول اهم العلوم للمجتهد كما نبه عليه بعض المحققين ولابد ان يكون كله بطريق الاستدلال على كل اصل منها لما فيها من الاختلاف لاكما توهمه القاصرون وان يعرف شرائط البرهان لامتناع الاستدلال بدونه الامن فازبقوة قدسية تغنيه عن ذلك وان يكون له ملكة مستقيمة وقوة ادراك يقتدر بها على اقتباسى الفروع من الاصول ورد الجزئيات الى قواعدها والترجيح فى موضع التعارض .

[المجتهد] لقب الحسين بن الحسن ومحمود بن ابى بكر وغيرهما من العلماء

[المجد] العزوالعظمة والشرف والرفعة ومنه مجد الاشراف ومجدابادمن قرى همذان «المجد البهنسى» هوالحارث بن مهلب «مجدالدولة» هو احمد بن حمزة كان من ولد الصادق عليه السلام (مجد الدين) ابوالغنائم محمد نقيب البصرة اخوفخر الدين ابوالحسن محمد «لب» ط نجف ص٢٥٩ س١٥ .

[مجدالدين] الاربلى هومحمد بن احمد وهوغير الاسدى محمد بن سعد بن محمد المذكورفى « جب » ص١٢ س٢٨ « مجد الدين » الاصبهانى هوعباد بن يحيى النسابة الكلستانى «لب» ط نجف ص٦٦ س آخر (مجدالدين) الاعرجى الحسينى هو على بن نظام الدين سليمان ذكره فى «لب» ط نجف ص ٣٢٥ س٢٠ .

[مجد الدين] تاج الاسلام هوابوعبدالله الكعبى الحسين بن نصرالمعروف بابن

خميس «خك» «مجد الدين تاج الملوك ابوسعيد ابوه الملك الافضل نجم الدين واخوه صلاح الدين «خك» ج١ص١٣٢ (مجد الدين) الحسنى هوالمجتبى بن حمزة بن زيد ابوهاشم المقدم هنا ذكره «جب» ص١١ س٤ (مجد الدين) الحسينى المرعشى محمد ابن الحسن صالح دين ذكره الشيخ منتجب الدين فى فهرسته ص١٢ س٢٧.

[مجد الدين] الحلبى العريضى على بن الحسن بن ابراهيم كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام «القاب القمى» «مجد الدين » الطويل بن عبدالله الحسينى ابن ابى الفتح ناصر «لب» ط نجف ص٢٦٢ س١٤ (مجد الدين) الفيروز آبادى هومحمد بن يعقوب الشافعى صاحب قاموس اللغة كما يأتى ذكره.

[مجد الدين] محمد بن ابى الفتح على بن عبد الحميد ابوالحسين النقيب الحسنى جليل كاجداده «مجد الدين» محمدبن الحسن بن موسى بن طاوس الحسنى « لب » ط نجف ص ١٧٩ س١٢ «مجد الدين» محمد بن الحسين بن احمدبن عبيدالله الحسينى «لب » ط نجف ص٢٦٢س١٦ «مجدالدين» محمد بن على بن ناصر بن محمد ابن المعمر الحسينى فاضل «لب» ط نجف ص٢٦٣ س٣ «مجد الدين » محمدبن محمد ابن مانكديم الحسينى النسابة فاضل ثقة له كتاب الانساب.

[مجد الدين] محمد بن يحيى بن المظفر الحسينى العالم الفاضل «لب» ط نجف ص٣١٨

[مجد الدين] اليمنى هو ابن الحسن بن عزالدين الحسنى زيدى (اعلام)

[مجدر] لقب عقبة بن خالد (مجد الشرف) هوعبيدالله بن ناصر بن زيد «لب»

[مجدع] بالضم ثم الفتح وشد الدال المهملة المكسورة لقب المنتشر بن وهب «اعلام»

[مجدل] بالكسر ثم السكون وفتح الدال المهملة بلد طيب بالخابور فيها اسواق وتل عليه قصر منها مسعود بن ابى بكر المجدلى الشاعر (مجدليابة) مدينة بالرملة فيها حصن محكم « جم » « مجد الملك » الافضلى هو ابوالفضل جعفر بن شمس الخلافة الشاعر المتوفى سنة ٦٢٢ (خك) .

[مجد الملك] البراوستانى هوابوالفضل المستوفى اسعد بن محمد الامامى هو

البانى لقبورائمة البقيع بالمدينة قديماً وبانى قبرعبد العظيم الحسنى بالرى وحرم الكاظميين لابى جعفر الجواد محمدبن على و موسى بن جعفر عليهماالسلام كما فى منتخب التواريخ ص ٧٣٤ (مجدوان) بالفتح ثم السكون وضم المهملة من قرى نسف منها ابو جعفرمحمد بن النضرالعابد المتوفى سنة٣٨٧ .

[مجدود] بن آدم ابوالمجد المعروف بالحكيم السنائى الغزنوى العارف الشاعر الامامى الشيعى صاحب ديوان الفارسى المسمى بالحديقة ذكره فى الروضات ط١ ص ١٤٨ فى باب الميم من شعره .

اى سنائى بقوة ايمان ✡ مدح حيدربگوپس ازعثمان

بامديحش مدائح المطلق ✡ زهق الباطل است وجاءالحق

[المجدود] لقب ابى الحسين محمدالمعروف بابن طباطبا ، وابى هاشم الحسنى

[مجدول] بالفتح قرية بافريقية منهاعتيق بن عبدالعزيزالشاعرالمتوفى سنة٤٠٩

[مجدون] من قرى بخارى منهاابومحمدعبدالله بن محمدالمؤذن الازدى (جم) ج٧

[مجدويه] هواحمد بن ابى بكرابوالفضل النحوى الاديب المتوفى سنة ٦٢٠

[المجدى] اسم كتاب فى انساب آل ابى طالب عليهم السلام لابى الحسن العمرى النسابة ولقب احمد بن سعيد صاحب الانهارالاربعة ، ولقب الحسين الدمياطى (عات)

[مجدى] با شا اسمه محمد ، ومجدى محمد بن صالح ، ومجدى الضمرى والدعطاء صحابى «مجدى» بن قيس اخوابى موسى الاشعرى وابى برده كنيته ابورهم هاجروا الى المدينة (المجذر) بالضم ثم الفتح وفتح الذال المعجمة اخوعبدالله بن زياد البلوى الصحابى فارسى شاعر حسن قتله الحارث بن سويد يوم احد والتفصيل فى اسد الغابة ج ٤ ص ٣٢ « المجذوب » هو المجنون ولقب الشيخ ابراهيم صاحب كتاب حق الوالد على ولده والعكس .

[المجذور] بالفتح ثم السكون وهو الحاصل العدد المضروب فى نفسه واذا ضرب فى غيره هو المسطح «المجر» بالفتح ثم السكون الذى فى بطون الحوامل الحيوانات لايجوز بيعها والمجر بالتحريك بلاد النمسا «المجروح» المطعون قيل هو من الذين شاهدوا

الحجة وخرج اليهم توقيعاته ورأوا دلائله « المجرور » هوالاسم الذى دخل عليه احد حروف الجارة قال سيدنا على بن محمد فى منظومته الصرفية .

مئها حروف الجروهى الباومن ✡ والياء ولواو وحتى فى وعن
مذمنذ والكاف ولام والى ✡ كذا خلاحاشا عدارب على
وكلها تجر الاسماء التى ✡ تذكر بعدها فخذ امثلتى
والله ليس فى الهدى للناس ✡ كالفوز بالقدس عن الادناس
فاجتنبوا الرجس من الاوثان ✡ واعتصموا بعروة الايمان
بل اعرضوا عن صنم الشرك الخفى ✡ واخلصوالله بالقلب الرقى
لان تكونوا حنفاء الله ✡ فى منهج التوحيد فضل الله
واستخرجوا ارواحكم من الحفا ✡ فى سبل الهدى الى باب الرفا
اصغوا الى معاهد المعبود ✡ او فوابعهدى اوف بالعهود
واسهروا للعلم والعباده ✡ حتى شروف نير السعاده
واستمسكوا بالعروة الوثقى التى ✡ يعصمكم من ورطة المزلة
ولا تضيعوا عمركم فى الفلسة ✡ لانها عن الهدى منحرفة

[المجرة] بالتحريك خطوط مجتمعة من الصفرة و الخضرة و الحمرة يظهرفى او اخرالشتاء كالقوس « المجريط » بالفتح ثم السكون بلدة بالاندلس منها هارون بن موسى القيسى القرطبى المتوفى سنة ٤٠١ :

[المجريطى] قال الوجدى فى الدائرة ج ٨ ص٤٤٦ هو الحكيم القرطبى

[مجزأة] بن ثورالسدوسى صحابى شجاع كان من الابطال قتل بتستر انظراعلام ج٦ ص ١٦٤ وغيره «مجزأة» زاهرالاسلمى الكوفى الراوى عن ابيه عامى هوغيرابن سفيان البصرى الثقفى (يب) (مجزاة) الكوثرالكلابى المعروف بابى الوردكان من قواد جيش مروان بن محمد (اعلام) ج٦ص١٦٤ «مجزز» بالزائين بعد الجيم ابن الاعور الكنانى المدلجى صحابى هوغيرمحفية العتكى الشاعرالازدى .

[مجزم] بن بكربن عمروبن عوف المعمركان من بنى سامة بن لوى كان من

دعاميص العرب (الاعلام) (المجش) بالتحريك وشد المعجمة هو ابن ابى بن ضمرة النهشلى كان من الفوارس (اعلام) «مجفر» بالضم ثم السكون وكسر الفاء ابن كعب الجاهلى من احفاده معاذ بن معاذ «الاعلام» «مجفية» بالضم ثم السكون اومحقية ابن النعمان العتكى الازدى صحابى شهد فتح تستر «اعلام».

[مجلث] بن شبان بن شيث بن آدم عليه السلام وصى ابيه و اوصى هو الى محقوق كذا فى كمال الدين ط ١ ص ١٧٢ و فى ط٢ ص ٢١٢ ولكن فى نسخة المخطوطة منه محليث وفى نسخة ابوه شيبان بدل شبان كما مرفى ج١ ص ١٥ وفى ج ١١ ص٧٧ والله العالم بالصواب «مجلد» بن عليان قبيلة من همدان منهم الاصهب وربيعة وزرارة وقيس ومالك وغيرهم.

[المجلس] بفتح الميم واللام بينهما جيم ساكنة موضع الجلوس وهو الانتقال من سفل الى علو بعكس القعود يقال لمن نام اجلس ولمن قام اقعد، وقيل بالعكس وفى حديث القدسى انا جليس من ذكرنى، وفى الحديث قيل لعيسى عليه السلام ياروح الله لمن نجالس قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد فى عملكم منطقه، ويرغبكم فى الاخرة عمله (اقول) من لم يكن على هذه الاوصاف لاينبغى مجالسته ولا مخالطته وكيف من كان موصوفاً باضدادها كأكثر ابناء زماننا وطوبى لمن وفقه الله تعالى لمباعدتهم والاعتزال عنهم وانس بالله وحده فان مخالطتهم تميت القلب وتفسد الدين ويحصل بسببها للنفس ملكات مهلكة الى خسران المبين كما اشار الى بعضها الطريحى ره فى المجمع فى مادة جلس ووضأ وغيرذلك - وفى ربيع الابرار باب ٣١ قال اوصى ابوالاسود ابنه قال يابنى اذا جلست مع قوم فلاتكلم بما هو فوقك فيمقتوك ولابما هو دونك فيزدروك - وفى الحديث ايضاما من قوم جلسوا مجلساً فقاموا قبل ان يسألوا الجنة ويتعوذوا به من النار الاقالت الملائكة مساكين اغفلوا العظيمين - وقيل نعم المجلس مجلس تذكرفيه الحكمة وتنشرفيه الرحمة - وعن على عليه السلام قال اياك وصدر المجلس فانه مجلس قلعة وعادة النوكى الجلوس فوق القدر والمجىء فى غير الوقت، وسئل الصادق عليه السلام قال من قام من مجلسه تعظيماً لرجل قال مكروه الا لرجل فى الدين قال الشاعر بالفارسية.

ای صدر نشین چند کشی زحمت بیجا ✡ بالاتر از آن نیستکه پائین بنشینی

اذا لم یکن صدر المجالس سیداً (وله) فلا خیر فیمن صدّرته المجالس

وکم قائل مالی رأیتك راجلا ✡ فقلت له من اجل انك فارس

[المجلسی] من المجلس بالفتح وهو المصدر وبالکسر موضع الجلوس کما تقدم فی الظهر قال الجزری فی تذکرة القبور المجلسی هو لقب لمقصود علی النطنزی جد محمد باقر وقیل نسبة الی مجلس وهو اسم بلدة وقیل یقال له المجلسی لحضوره فی مجلس الامام المهدی الحجة علیه السلام فی المهد فی حال طفولیته ، وقیل یقال له المجلسی لکثرة مجالسه فی جماعة من اهل العلم فی حال الدرس والتدریس والتصنیف کما کان دیدن الروساء والسلاطین والعلماء بل الانبیاء والاوصیاء والرواة والمحدثین وغیرهم من صدر الاول الی زماننا هذا فصار لقباً له ، وقیل کان جده شاعراً متخلصاً بهذا اللقب (ثم) ورّث منه ابنه الشیخ محمد تقی ثم صار علماً لحفیده الشیخ محمد باقر صاحب البحار الانوار وینصرف اولا الیوم هذا اللقب الیه ثم ورّث اولاده بطناً بعد بطن الی یومنا هذا .

فلنبدء هنا بترجمة صاحب البحار الشیخ محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی فقد وجب علی العالمین شکره وبرّه فکم احی بجمیل ذکره ما قدمات وزد بحسن الثناء وکم له فی ذلك من النعم والایادی علی الحاضر والبادی ، ومن الفواضل البوادی علی المحفل و النادی فقد نشر فضائل العلماء و الفقهاء ، و ذکر محاسن الادباء و الازکیاء و نوه بذکر سکان زوایا الحمول وانار منار فضل من اشرف صوته علی الافول فکأنی بمدارس العلم لذلك قد هزت وبمجالس الفضل له قد ازلفت وزفت وبمحافل الادب قد اسست و آنست ، وکأنی بسکان الثری ورهائن القبور قد ارتقوا مدارج الطور ، والبسوا ملابس البهاء و النور ، وتباشروا بالتهنیة والسرور ، وطفقوا بلسان الحال ینشدون مادحهم هذا المقال .

احییتنا بثنائك السلسال ✡ فاذهب بنعما هارخی البال

فی النشأتین لك المهنّا والهنا ✡ نیل المنا والفوز بالامال

وهو اعلی الله مقامه من الذین ینبغی التاسی بفعالهم والنسج علی منوالهم ، ولما

من الله تعالى على عباده فى هذا القرب الذى قدهد الضلال باعه واسفر الظلم متاعه ، ودعى الشيطان المغوى اتباعه ، واجهد ولاة الكفر والبدع فى ترويج مذهبهم بكل طريق ودعموا ورعنوا الناس اليها من كل فج عميق .

وهو استادنا وشيخنا وشيخ الاسلام والمسلمين خاتم المجتهدين الامام العلامة المحقق المدقق جليل القدر عظيم الشان رفيع المنزلة وحيد عصره فريد دهره ثقة ثبت عين كثير العلم جيد التصانيف وامره فى علو قدره وعظم شأنه وسمو تبته وتبحره فى العلوم العقلية والنقليه ودقة نظره واصابة رأيه وثقته وامانته وعدالته اشهر من ان يذكر وفوق ما يحوم حوله العبارة ولم يوفق احد فى الاسلام مثل ماوفق هذا الشيخ المعظم والبحر الخضم والطود الاشم من ترويج المذهب واعلاء كلمة الحق وكسر صولة المبدعين وقمع زخارف الملحدين واحياء دارس سنن الدين المبين ونشر آثار ائمة المسلمين بطرق عديدة وانحاء مختلفة اجلها وابقاها التصانيف الرائقة الانيقة الكثيرة التى شاعت فى الانام وينتفع بها فى اناء الليالى والايام العالم والجاهل والخواص والعوام والمشتغل المبتدى والمجتهد المنتهى والعجمى والعربى واصناف الفرق المختلفة واصحاب الاراء المتفرقة وليس بلد فى بلاد الاسلام ولا بلاد الكفر خالياً من تصانيفه وافاداته .

وعن والده قال ان فى بعض الليالى بعد الفراغ من التهجد عرضت لى حالة عرفت منها انى لااسأل من الله تعالى شيئاً حينئذ الا استجاب لى وكنت اتفكر فيما اسئله عنه تعالى من الامور الاخروية والدنيوية واذا بصوت بكاء محمد باقر فى المهد فقلت الهى بحق محمد وآل محمد اجعل هذا الطفل مروج دينك و ناشر احكام سيد رسلك صلى الله عليه وآله وسلم ووفقه بتوفيقاتك التى لانهاية لها ، ومن خوارق العادات التى ظهرت منه لاشك انها من اثار هذا الدعاء فانه كان شيخ الاسلام من قبل السلاطين فى بلد مثل اصبهان وكان يباشر بنفسه جميع المرافعات وطى الدعاوى ولا تفوته الصلوة على الاموات والجماعات والضيافات والعبادات وبلغ كثرة ضيافته ان رجلا كان يكتب اسامى من اضيافه فاذا فرغ من صلوة العشاء يعرض عليه اسمه وانه ضيف عنده فيذهب اليه وكان له شوق شديد فى التدريس وخرج من مجلسه جماعة كثيرة من الفضلاء .

وصرح تلميذه الاجل الميرزا عبدالله الاصبهاني في رياض العلماء بان تلاميذه انهم بلغوا الى الف نفس وقال زار بيت الله الحرام وائمة العراق مكرراً وكان يتوجه امور معاشه وحوائج دنياه في غاية الانضباط ومع ذلك بلغ تحريره ما بلغ وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء وقال ره وبلغ في الفصاحة وحسن التعبير الدرجة القصوى والذروة العليا ولم يفته في تلك التراجم الكثيرة شيء من دقائق نكات الالفاظ العربية وبلغ في ترويجه الدين ان عبدالعزيز الدهلوي السني صاحب التحفة الاثني عشرية في رد الامامية صرح بانه لو سمي دين الشيعة بدين المجلسي ره لكان في محله لان رونقه منه ولم يكن له عظم قبله و لم يوجد له في عصره ولا قبله قرين في ترويج الدين واحياء شريعة سيد المرسلين ﷺ بالتصنيف والتأليف والامر والنهي وقمع المعتدين والمخالفين من اهل الاهواء والبدع سيما الصوفية والمبدعين وكان اماماً في الجمعة والجماء وهو الذي روج الحديث ونشره لاسيما في بلاد العجم وترجم لهم الاحاديث بالفارسية بانواعها من الفقه والادعية والقصص والحكايات المتعلقة بالمعجزات والغزوات وغير ذلك مما يتعلق بالشرعيات مضافاً الى تسلطه في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وبسط يد الجود والكرم لكل من قصده وعدم بلوغ احد في رتبته في ترويج الدين من جهة التأليف والتصنيف فهذا امر واضح لا ينكره الا من في قلبه ضغن وعلى بصره غشاوة فانه اكثر العلماء تاليفاً واجلهم تحقيقاً وتصنيفاً آية الله في العالمين رفع الله في الخلد مقامه كما يظهر من فهارس الاصحاب .

وان مؤلفاته في الكثرة على حد بحيث انها قد حوسبت فصار بازاء كل يوم من ايام عمره الف بيت من المصنفات ، ولا مرية في وفور علمه وغزارة مصنفاته في كل علم ونقل عن البحر العلوم انه كان يتمنى ان يكون جميع تصانيفه في ديوان علامة المجلسي ره ويكون احد من كتبه الفارسية التي هي ترجمة متون الاخبار الشايعة كالقرآن المجيد في جميع الاقطار في ديوان عمله وكيف لا يتمنى ذلك وما من يوم بل ولا ساعة من آناء الليل واطراف النهار خصوصاً في الايام المتبركات والاماكن المشرفات آلاف وآلاف الوف من العباد وفئام من الصلحاء والزهاد متمسكون بحبل ما الفه متوسلون بوسيلة

ما صنفه مابين داع وزائر و معقب و صارخ و باك متزورون من زاره متحلون بحليته مقتبسون من مقابسه وفى صحيح الاثار الذى استقرت عليه آراء الاخيار مشاركته مع كل واحد من هؤلاء الاصناف فيما يتلقونه من الفيوضات ويأخذون مما آتاهم رب البريات فهنيئاً لروح تتردد دائماً بين صفوف الزائرين والصارخين وتتقلب فى مصاف الداعين والمبتهلين بل فما اقيمت مأتم لابى عبدالله عليه السلام وليس له حظ فيها ونصيب منها وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء .

ومن خصائص فضائله انه كان المتصدى لكسر اصنام الهنود ، ورجع اليه احكام الشرع السلطان سليمان الصفوى سنة ١٩٨٦ باصبهان وقام باحكام الشرع كما ينبغى وقد حكى له عن صنم فى اصبهان يعبدونه كفار الهند سراً فارسل اليه وامر بكسره بعدان بذل الكفار اموالا عظيمة للسلطان على ان لايكسر بل يخرجونه الى بلاد الهند فلم يقبل فلما كسر كان له خادم يلازم خدمته فوضع فى عنقه حبلا وخنقه من اجل فراق الصنم

وقال السيد نعمة الله الجزائرى انى لما جلست فى اطراف البلاد لتحصيل مراتب الكمال و سمعت بطلوع كوكب اجتهاد مولانا المجلسى من افق بلدة اصبهان عطفت عنان الائمة نحو صوبه الاقدس بقصد الغوص فى مجار انواره والاقتباس من ضياء آثاره فلما وردت ماء مدين حضوره المسعود واستفدت من بركات انفاسه الشريفة زايداً على ما هو المقصود واطلعت على خفايا زوايا اموره وصرت من شدة التقرب الى جنابه المعظم كأحد من اهل دوره وطال مقامى لديه وقوى تجسرى عليه .

وكنت قد رأيت منه فى هذه المدة آثار العظمة والجلال والتزين بانواع مايكون فى الدنيا من اثواب التجمل بالجلال حتى ظهر لى ان سراويل جواريه وامائه الموكلات بامر مطابخه كانت من اقمشة وبرقشمير فوقع منه فى صدرى شىء وضاق خلقى من كثرة عكوف مثاله على هذه واعتنائه الكثير بشأن مازهد فيه ائمة الهدى عليهم السلام فاغتنمت خلوة منه ره وتكلمت معه كثيراً فى ذلك فلما رأيت قصور نفسى عن المصارعة لمثله فى العلميات وعجزى عن المقاومة فى ميدان المجادلات قلت يامولاى جنابك تقول ماشئت وانت غواص بحار الانوار وانا فى جنبك بمنزلة الذرة فما دونها فان كان رأى مولانا تركنا

الاحتجاج فی مثل هذا وعاهدنا الله تعالی ان یأتی من کان منا (ثم) ذکر من ابتداء مرضه ان توفی وحالات نزعه وقبره وسؤال منکر ونکیر فی قبره ومال امره کما ذکرنا بتمامه فی ترجمة السید نعمة الله الجزائری فی کتاب السادات ج١٣ ص ٢١٧ ولد سنة ١٠٣٧ وقیل سنة ١٠٣٨ وتاریخه غزل وتوفی سنة ١١١١ وقیل سنة ١١١٠ کما فی فیض القدسی ص٢٠ س٥ وس٧ وکان عمره ٧٣ سنة وتاریخ وفاته بالفارسیه .

مقتدای جهان زپا افتاد ـ وایضاً عالم علم رفت ازعالم ـ وایضاً رونق ازدین برفت وایضاً باقرعلم شد روان بجنان .قال الازهری .

مرقد او بحار انوار یست ✡ که زعین الحیوة داده نشان
روضه اش میدهد حیوة قلوب ✡ زجلاء العیون بین توعیان
اعتقادات اواست زادمعاد ✡ تو بحق الیقین یقین میدان
آیت رحمت الهی بود ✡ رفت مردم شدند سرگردان
کوئیا هاتفی زعالم غیب ✡ داده بودش بشارت یزدان
که دراین ماه میروی ببهشت ✡ زود بنما وداع پیروجوان
زان سبب گشت ختم تفسیرش ✡ آیة کل من علیها فان
چون شب قدر آن عظیم القدر ✡ شد نهان عشر آخر رمضان
ازهری گفت سال تاریخش ✡ باقرعلم شد روان بجنان
ماه رمضان چه بیست وهفتش کم شد وقیل تاریخ وفات باقراعلم شد

ودفن بجنب ابیه واجداده فی مقبرتهم فی جامع العتیق باصبهان رحمه الله

[المجلی] بالفتح ثم السکون مقدم الراس والمجلی بالضم وفتح المیم وکسر اللام المشددة السابق فی المیدان «مجلی» بن المحسن بن الحسین الحرانی ابو تراب کان فارساً عظیماً یطارد الجماعة هو غیر ابن جمیع المصری الشافعی المخزومی ابی المعالی القاضی المتوفی سنة ٥٥٠ کان من اعیان الفقهاء (خك) ج١ ص٤٤٥ وص٦٣٤ .

[المجمع] بفتح المیم وکسرها یطلق علی الجمع وموضع الاجتماع وتألیف ما قرره الاساتذة [مجمع] بالضم ثم الفتح وکسر المیم المشددة لقب قصی بن کلاب مر ذکره

فى ج١ ص٨٠ وفى ج٢٤ ص٧٤ «مجمع» البحرين الذى فى القرآن هو بحر فارس ممايلى المشرق وبحر الروم ممايلى المغرب كذا قيل «مجمع» بن جارية اوابن يزيد بن جارية الاوسى الانصارى احد من جمع القرآن وابنه يعقوب (به)

[مجمع] الحناط الكوفى امامى (جخق) ص٣١٧ هوغيرابن زياد الجهنى ، وغيرابن عبدالله المذحجى شهيد الطف «مجمع» بن مالك بن كعب الجعفى بطن من سعد العشيرة هوغيرابن محمد بن احمد الامامى الاديب النحرير (جب)

[مجمع] بن مزاحم اليربوعى شاعر (بيان) ج٣ ص٦٨ هوغيرابن معتب الكندى الكوفى الامامى (جخ ق) ص٣١٧ «مجمع» بن هلال بن خالد الفارس الشاعر هو من المعمرين الجاهلى ذكره فى الاعلام ج٦ ص١٦٦ .

[مجمع] بن يحيى ابن يزيد اوابن زيد الانصارى الكوفى تابعى وثقه ابوداود الظاهر هوابن اخى لاحقه (مجمع) بن يزيد قدمر بعنوان ابن جارية هو غيرابن يعقوب بن مجمع بن يزيد وغير المجمعى محمد بن عبدالباقى .

[المجمل] بالضم ثم السكون وفتح الميم على ثلاثة انواع نوع لايفهم معناه لغة كالهلوع قبل التفسير، ونوع معناه معلوم لغة ولكن ليس بمراد كالربا والصلوة والزكاة ونوع معناه المعلوم لغة ايضاً الاانه متعدد والمراد واحد منها لم يمكن تعيينه لانسداد باب الترجيح فيه و(قيل) ان المجمل هوما اجتمعت فيه المعنيان او المعانى من غير رجحان لاحدهما واشتبه المراد به اشتباهاً لايدرك الا البيان وقال شيخنا البهائى المجمل مادلالته غيرواضحة وهواما فعل اولفظ مفرد اومركب وقال الشيخ عبد الرحيم التسترى ره فى منظومته :

وسم بالمجمل مالم يتضح ✡ دلالة والامرعند نا يصح
بهمن الحكيم فالابهام قد ✡ يقصده ومن على المنع يرد
فعلا ولفظاً مفرداً مركباً ✡ وفى المثال بعضهم قداعربا
وان اضعف الحكم للاعيان ✡ فهو مبين لدى الاعيان
لان الاستقراء فى الكلام ✡ دل على تعين المرام

وقيل وهو الحق بالاجمال ✡ اذ ليس موضوعاً سوى الافعال
وحذف بعض لم يجز ولم يجب ✡ اضمار كل واحد لدى الدرب
وربما تشتمل العين على ✡ كثيرة منها متى ما استعملا
وربما الاجمال بالسوق ارتفع ✡ كالايتين وبذا الوهم اندفع
ثم نقيض مجمل مبين ✡ بنفسه او غيره يبين
وهو مبين بلفظ الفاعل ✡ قولا وفعلا عند كل فاضل
اما من الله او الامام ✡ او الرسول مقتدى الانام
وعن زمان حاجة المأمور لا -✡- يؤخر البيان عند الفضلا
لانه امر بما لا يقدر ✡ لقبحه بلا خلاف يذكر

[المجموع] يطلق على آحاد مقصودة المجتمعة المشتملة على الاتفاق او الاختلاف وغير ذلك « المجنقون » موبفتح الميم و النون موضع بالاندلس منه ابراهيم بن محمد ابو اسحاق الضرير.

[المجنون] بالفتح ثم السكون من الجنون هو زوال العقل واختلاله بحيث يمنع جريان الافعال والاقوال على نهج العقل الانادراً وهو من العوارض السماوية قال بعض الاجلة ولا يسقط به عنه بعض الحقوق كضمان المتلفات و وجوب الدية والاش ونفقة الاقارب والزوجات فانها لاتسقط بالجنون ـ وانما يسقط منه العبادات والحدود والكفارات والطلاق والعتاق والهبة وما اشبهها ـ مثلا سقوط الصوم عنه ان استوعب تمام شهر الصيام ، وسقوط الصلوة ان زاد على يوم وليلة ، وسقوط الزكاة ان يستغرق الحول ـ وفى الايمان والكفر تبع لابويه ـ وفى الحديث ان القلم يرفع عن ثلاثة عن الصبى حتى يحتلم ، وعن المجنون حتى يفيق ، وعن النائم حتى يستيقظ وقد مر في ج٢ ص٢٥ عن النبى ﷺ قال ياعلى لاتحامع امرأتك فى اول الشهر ووسطه واخره فان الجنون والجذام والخبل يسرع اليها والى ولدها ، ومر في ج١٥ ص١٢٧ فى الجنون مفصلا وفى الخصال ط١ ص ١٦١ س ٢٢ عن على عليه السلام قال مر رسول الله على جماعة قال ما اجتمعتم فقالوا يارسول الله هذا مجنون يصرع فاجتمعنا عليه فقال ﷺ ليس هذا بمجنون ولكنه المبتلى ثم قال الاخبركم بالمجنون قالوا بلى يارسول الله قال المتبختر فى

مشيته والناظر في عطفيه ، والمحرك جنبيه بمنكبيه يتمنى على الله جنته وهو يعصيه الذى لايؤمن شره ولا يرجى خيره فذلك المجنون وهذا المبتلى وفى حديث آخر قال انما المجنون المقيم على المعصية ولكن هذا مصاب ، وفى المجالس ص١٦١س٢قال ابوحاتم من قرء سند حديث سلسلة الذهب على مجنون لبرء .

[المجنون] يطلق على جماعة منهم ابوالشجاع الامير فاتك الرومى ، وبهلول المعروف بمجنون العاقل ، وقيس بن معاذ المعروف بمجنون عامر او العامرى وقيس الملوّح المعروف بمجنون ليلى العامرى كذا فى الاعلام ج٦ص٦٠قال لم يكن مجنوناً وانما لقب بذلك لهيامه فى ليلى بنت سعد نشأمعها الى ان كبرت وحجبها ابوها فنام على وجه ينشد الاشعار ويأنس بالوحوش الى ان مات وحمل الى اهله وقدجمع بعض شعره فى ديوان ـ وانكروجوده بعضهم وقال ان حديث المجنون وشعره وضعه فتى من بنى امية كان يهوى ابنة عم له ـ ولكن وجدت فى نسخة ان ابن الملوح هو مهدى الجعدى الذى كان من بنى جعدة وهو غير البكراوى المجنون .

[المجوجى] نسبة الى مجوجا وهولقب اجداد عمارة بن سويد ، والحسين ابن محمد بن الحسن .

[المجوس] بالفتح وضم الميم امة من الصقالبة من ولد يافث بن نوح عليه السلام روى الطريحى ره فى المجمع فى مادة مجس سئل الصادق عليه السلام تسمى المجوس مجوساً قال لانهم تمجسوا فى السريانية وادعوا على آدم عليه السلام وعلى شيث انهما اطلقا نكاح الامهات والاخوات والبنات والخالات والعمات والمحرمات من النساء ولم يجعلوا الصلاتهم وقتاً وانما هوافتراء على الله وعلى آدم وشيث ـ وفى حديث آخر كان لهم نبى فقتلوه وكتاب فحرقوه اتاهم زرادشت نبيهم بكتابهم فى اثنى عشر الف جلد ثور .

وفى مجالس الصدوق ره ص٢٠٦ س٢١ سئل امير المؤمنين كيف تؤخذ من المجوس الجزية ولم ينزل عليهم كتاب ولم يبعث عليهم نبى فقال عليه السلام بلى قد انزل الله عليهم كتاباً وبعث اليهم نبياً وكان لهم ملك سكرذات ليلة فدعا بابنته الى فراشه فارتكبها فلما اصبح تسامع به قومه فاجتمعوا الى بابه فقالوا ايها الملك دنّست علينا فاهلكته

فاخرج نطهرك و نقم عليك الحد فقال لهم اجتمعوا و اسمعوا كلامي فان يكن لي مخرجاً مما ارتكبت و الافشأنكم فاجتمعوا فقال لهم هل علمتم ان الله عزوجل لم يخلق خلقاً اكرم عليه من ابينا آدم وامنّا حواء قالوا صدقت ايها الملك قال افليس قدزوج بنيه بناته وبناته من بنيه قالوا صدقت هذا هو الدين فتعا قدوا على ذلك - فمحى الله مافي صدورهم من العلم ورفع عنهم الكتاب فهم الكفرة يدخلون النار بلاحساب ، والمنافقون اشدحالا منهم.

اقول وقد اشبعنا الكلام في رد قولهم في ج١ ص٤١ س٤ وهو قول سليمان بن خالد للصادق عليه السلام ان الناس يزعمون ان آدم زوج ابنته من ابنه الى ان قال قل عليه السلام ان الله تعالى زرق آدم من حواء قابيل فلما ادرك من يدرك الرجال اظهر الله له جنية واوحى الى آدم ان يزوجها قابيل ثم ولدله شيث فلما ادرك من يدرك الرجال اهبط الله له حوراء واوحى الى آدم عليه السلام ان زوجها من شيث ففعل الحديث .

وقال ايضاً في مادة دمس اسم نبيهم دامست ، وقال في مادة زندق الزنادقة قوم من المجوس يقال لهم الثنوية قيل زندقة مأخوذة من الزند وهو كتاب الفهلوية كان لزرادشت المجوس ثم استعمل في كل ملحد في الدين - وقال المسعودي في المروج ج١ ص١٩٣ زرادشت بن استيمان هو نبي المجوس الذي اتاهم بالكتاب المشهور بالزمزمة عند عوام الناس واسمه عند المجوس نسياه واتى زرادشت عندهم بالمعجزات الباهرات واخبر عن الكائنات من المغيبات قبل حدوثها من الكليات والجزئيات مثل زيد يموت ويمرض ويولد لفلان في وقت كذا وغير ذلك ومعجم هذا الكتاب يدور على ستين حرفاً من حروف المعجم - وقال في اخبار الزمان اتى زرادشت بكتابهم بلغة يعجزون عن ايراد مثلها ولا يدركون كنه مرادها وكتب ذلك الكتاب في اثني عشر الف مجلد بالذهب وفيه وعد ووعيد و امر و نهي وغير ذلك من الشرايع والعبادات فلم تزل الملوك تعمل بما فيه الى عهد اسكندر فاحرقه بعض ذلك الكتاب (ثم) الملك اردشير بن بابك فجمع الفرس على قرائة سورة منه يقال لها اسنادوهم لا يقرؤن غيرها .

ثم عمل زرادشت تفسيراً عند عجزهم عن فهمه (ثم) عمل التفسير تفسيراً ثم عمل

علمائهم بعد وفات زرادشت تفسيراً وشرحاً ـ فالمجوس يعجزون عن حفظ كتابهم المنزل فصار علمائهم يأخذون كثيراً ممن يحفظ اسباعاً وارباعاً واثلاثاً .

وكانت نبوة زرادشت فيهم ٣٥ سنة وهلك وهو ابن ٧٧ سنة ثم ولى مكانه حاماس العالم وهو اول موبذقام فيهم .

ثم قال كانت لهم عدة ملوك اكثرهم يعبد النار وقيل ان اردشير راى شيطانه فقال له علمنى علماً انتفع به فقال له تنكح امك فهى اقرب اهلك ففعل وصار دين المجوسية وكان الفرس تزعم ان نكاح اخوات من وقت آدم ثم اطلق لهم بعد ذلك زنادقتهم نكاح الام وقالوا لهم هى احق اليه من اخت ففعلوا و(منهم) النصارى يعبدون الشمس وكان بلدهم فى ناحية الشمال يحرقون انفسهم بالنار ويتعبدون لها ولهم كنائس فيها اجراس معلقة يضربونها كالنواقيس و«منهم» يعبدون الكواكب اذا مات منهم ميت عمدوا الى ماترك من خدم وماشية فجمعوهم واحرقوهم مع الميت ويقولون نحرقهم فى الدنيا فلا يحرقون فى الاخرة ولهم ناووس عظيم اذا مات الميت انزلوه فيه وانزلوا معه امرأته وحشمه فيبقون هناك حتى يموتوا ـ ومن بلادهم برجان مملكة كبيرة واسعة وهم يحاربون الروم والصقالبة والترك والخزر وهم اشد الامم حرباً ، ومن سننهم ان يورثوا النساء اكثر من الرجال . وليس لهم درهم ولادينار وانما مبايعتهم بالبقر والغنم وغير ذلك من الحيوان ، والتفصيل فى كتاب دبستان المذاهب بالفارسية وغيره من التواريخ والسير بالعربية والفارسية وذكرهم الوجدى فى الدائرة ج٨ ص٤٤٦ .

[المجوسية] قال الشهرستانى فى الملل ط مصر فى هامش ملل ابن حزم المجوس واصحاب الاثنين والمانوية وسائر فرقهم المجوسية يقال لهم الدين الاكبر والملة العظمى اذ كانت دعوة الانبياء بعد ابراهيم الخليل عليه السلام لم تكن فى العموم كالدعوة الخليلية ولم يثبت لها من القوة والشوكة والملك والسيف مثل الملة الحنيفية اذ كانت ملوك العجم كلها على ملة ابراهيم وجميع من كان فى زمان كل واحد منهم من الرعايا فى البلاد على اديان ملوكهم وكان لملوكهم مرجع هو موبذ موبذان اعلم

العلماء واقدم الحكماء يصدرون عن امره ولا يرجعون الا الى رأيه ويعظمونه تعظيم السلاطين لخلفاء الوقت و كانت دعوة بنى اسرائيل اكثرها فى بلاد الشام و ما وراها من المغرب و قلّ ما سرى من ذلك الى بلاد العجم . و كانت الفرق فى زمان ابراهيم عليه السلام راجعه الى صنفين « احدهما » الصابئة و (الثانية) . الحنفاء (الى ان قال) كان الخليل مكلفا بكسر المذهبين لقوله (يا ابت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يغنى عنك شيئاً (الى ان قال) فى ص ٩٢ س ١٠ (اما) بيوت النيران للمجوس فاول بيت بناه افريدون بيت ناربطوس وآخر بمدينة بخارا ، وآخر بسجستان وآخر بين فارس واصبهان ، وآخر بقومس ، واخر فى مشرق الصين ، واخر بارجان وهذه البيوت كانت قبل زرادشت (ثم) جدد هو بيت نار بنيسابور وآخر بنساء وبلاد الهند وغيرها

[المجهورة] بالفتح ثم السكون الحروف التى ينحصر جرى النفس مع تحركها فلا يخرج الا بصوت قوى قال فى المجمع انما سمى الحرف مجهوراً لانه اشبع الاعتماد فى موضعه ومنع النفس ان يجرى معه حتى ينقضى الاعتماد بجرى الصوت ـ والحروف المجهورة عند النحويين تسعة عشر يجمعها قولك (ظل قوربض اذا غزا جند مطيع)

[المجهول] بالفتح السكون ضد المعلوم هو الفعل الذى حذف فاعله وبنى للمفعول بان يضم اوله وكسر ما قبل آخره او يضم الثالث مع همزة الوصل او يضم الثانى مع التاء ان كان ماضياً وان كان مضارعاً يضم حرف المضارعة ويفتح ما قبل آخره ومن احكامه امتناع الحكم عليه وامتناع طلبه قال سيدنا على بن محمد قطب الدين ره فى منظومته الصرفية:

القول فى المعلوم والمجهول ✡ ميزهما يا منبع العقول
قل فيهما قد كتب الاخيار ✡ اشعارنا او كتب الاشعار
وهكذا قل يكتب الكتاب ✡ كتابنا او يكتب الكتاب
ففاعل المعلوم معلوم ولا ـ✡ـ تهمله كما مضى مفصلا
وكل ما قد مرّ فى الابواب ✡ امثلة المعلوم فى الكتاب
وذلك المبنى للفاعل فى ـ✡ـ عرف لسان العلماء فأعرف
وفاعل المجهول مجهول ولا ـ✡ـ يعلم لفظاً بل يكون مهملا

لكنه ينوب عند فائله ✡ مفعوله مقام لفظ فاعله
وذاك المبنى للمفعول فى -✡- لسان اهل العلم فاعرف واصرف
ولا يكاد يوجد المجهول من -✡- ماكان لازماً فلا تقل حسن
قل شكرو يشكر المنان ✡ وعرف ويعرف الرحمن
قد فتح ويفتح الابواب ✡ وحفظ ويحفظ الكتاب
قدحسب الدنيا مقر الرفقاء ✡ يحسب انها مقام للبقاء
قدغربل الاخلاق فاخترنا الوفاء ✡ يغربل النعوت نختار الصفاء
قد اكرم اويكرم الكرام ✡ عظم اويعظم العظام
شوهدفى الحكمة انوار الهدى ✡ يشاهد العزة فيمن اهتدى
تقبّل القربان بعد الاهتدى ✡ ويتقبّل ببذل السعداء
تعورف الاشراف من خلق الوفاء ✡ ويتعارف الكريم بالسخاء
واحتسب القوم ففاق العلماء ✡ يحتسب الناس يفوق الحكماء
واستعلم الحكمة بالمكارم ✡ يستعلم العلم بقلب سالم
القول فى اشتقاق فعل الماضى ✡ وصرفهم امثلة المواضى
فاول المعلوم منه حرّكا ✡ بالفتح اواول ما تحرّكا
وكسر تلك الالفات الطارى ✡ فى اول الفعل بلا اعتبار
فانها فى الابتداء ثابتة ✡ وعند وصل الكلمات ساقطة
لكنّ حكم همزة الافعال ✡ ليس كما فى سائر الافعال
فانها تثبت فى الدرج ولا -✡- تسقط قط فى كلام رتّلا
واول المجهول منه حرّكا -✡- بالضم اواول ما تحرّكا
كذاك فاء الفعل فى التفعل ✡ كذلك الفاء من التفاعل
كذاك كل همزة فى الابتداء ✡ واكسرهناماقبل حرف الانتهاء
امثله القسمين مما قدمضى ✡ قدظهرت وفازمن به ارتضى
لكن اذهان الكرام القابلة ✡ تكمل من فهم فنون الامثلة

لايتساوى علمهم بحالها ✡ وعلمهم مواقع استعمالها
قد غفرالله لمن قد عبده ✡ قدسمع الله لمن قد حمده
قدحصل العزلمن قد عقلا ✡ ونفع العلم لمن قد عملا
قدحسب الجاهل ان قد كبرا ✡ وسربل العزة لكن صغرا
قداكرم العالم حين علّما ✡ تلميذه وذاكر المعالما
تجمّل العارف بالجمال ✡ تبارك الخالق ذوالجلال
وانشرح الصدور بالانوار ✡ واعتصم التوّاب بالغفار
واصفروجه الخاشعين السعداء ✡ واستمسك المستغفرون بالدعاء
فاخضرقلبهم لدى الانابة ✡ واحمارّ الوجوه بالاجابة
وابيض وجه كل من قداهتدى ✡ هنالك اخضوضر بستان الهدى
تسربل العزة والكمالا ✡ من اقشعر جلده اجلالا
طوبى لمن قد اكمل العقولا ✡ بعلمه وبيّن المجهولا
قل درس التصريف عندى وسمع ✡ قد نظم الكتاب فيه واستمع
قد شرح الصدور حين لوفظا ✡ بنظمنا ثم الكتاب حوفظا
وجلبب العالم حين اكرما ✡ جلباب انوار الهدى وعظّما
بفضله صدّق حين استعلما ✡ واكرم الصديق اذ تعلما
واقتبس العرفان حين قوبسا ✡ وفى رحيق علمه تنوفسا
شرف منه منزل المحبّ ✡ احرق قلبنا بنار الحب
ضوعف من نيرانه انوارى ✡ نودى ان بورك من فى النار

[المجهولية] هم القائلون بان من عرف الله تعالى ببعض اسمائه فقد عرفه وهم قوم من الخوارج « المجيب » بالضم يقال فى الدعاء يا الله يا مجيب دعوة المضطرين ومجيب بن عمارة الكوفى امامى (جخق) ص٣٢١ .

[المجير] بالضم كان من اوصاف الله سبحانه ، و مجير بن ابى عتبة لابأس به

(خصال ط١ ج٢ ص٧٥) ومجير الجراد هومدلج بن سويد الطائى ومجير الدين ابن تيمم هو محمد بن يعقوب« المجيرى » هو احمد بن عبد الفتاح الشافعى المتوفى سنة ١١٨١ (المجيلدى) هو احمد بن سعيد :

[المحاباة] بالضم هو ان يبيع شيئاً بدون ثمن مثله فالزائد من قيمة المبيع عن الثمن عطية يقال حابيته فى البيع محاباة كذا ذكره الطريحى ره فى المجمع فى مادة حباوهو العطية بلاعوض وقال المحقق ره فى الشرايع فى اواخر كتاب الوصية اما منجزات المريض اذا كانت تبرعاً كالمحاباة فى المعاوضات والهبة والعتق والوقف (الخ) وفى الرياض ج٢ ص ٧٥ قال السحاباة فى المعاوضة من البيع باقل من ثمن المثل والشراء بازيد منه (الخ) .

[المحاذاة] بضم الميم من الحذاء والجنب والحيال منه سئل الصادق عليه السلام المرأة تصلى الى جنب الرجل قريباً منه فقال عليه السلام اذاكان بينهما موضع رحل فلابأس.وفى حديث آخر سئل والرجل والمرأة يصليان فى بيت اوفى وقت واحد والمرأة على يمين الرجل بحذاه قال عليه السلام لا الاان يكون بينهما شبراوذراع ، وفى حديث آخر سئل فى الرجل يصلى والمرأة تصلى بحذاه او الى جانبه فقال اذاكان سجودها مع ركوعه فلابأس كما ذكره الكلينى فى الكافى والمرآة ج٣ ص١١٨ باب المرأة تصلى بحيال الرجل اختلف الاصحاب فيه ذهب بعضهم على الجواز كما يستفاد من هذه الاخبار ، وذهب بعضهم الى التحريم وحمل بعضهم على الكراهية كما ذكره المجلسى ره فى شرحه .

[المحارب] بالضم المقاتل وبطن من هيب ديارهم فى المشرق اوالبرقة وتحوّل بعضهم الى مصر « محارب » بن خصفة بن قيس عيلان ايضاً بطن من ولده سوار بن حمدون والمؤمل بن اميل .

[محارب] بن دثار السدوسى الذهلى الكوفى القاضى المتوفى سنة ١١٦ تابعى وثقه العامة «محارب» بن صباح بن عتيك العنزى جاهلى هوغير ابن عمرو بن وديعة الجاهلى

[محارب] بن فهر بن مالك بن النضر ابوشيبان القرشى له اخوال واحفاد كثيرة

[محارب] بن قيس الكسعى شاعر يضرب به المثل فى الندامة والكسع قبيلة

في اليمن «محارب» بن محمد السدوسي ابو العلاء المحاربي الشافعي هو من ولد محارب بن دثار المقدم (محارب) بن مزيد بن مالك العبدي صحابي وقد مر هو وابوه على النبي وابنه الحطم

[المحاربي] نسبة الى سابقه هم جماعة منهم ابان المحاربي ، وابراهيم بن الحسن ، والاسود بن هلال ، والاشعث بن ابي الشعثاء ، وبكرويه ، وتليد بن سليمان ، وذريح بن محمد الامامي الثقة ، وعبد الحق بن غالب ، ولقيط بن بكير ، و محارب ابن محمد ، ومحمد بن الحسن بن علي ، ومحمد بن القاسم بن زكرياء ، وموسى بن ابراهيم وغيرهم «المحارم» جمع الحرام ضد الحلال قدمر في الحرام في ج١٥ ص٣٢٢ وفي ج١٧ ص٣ ويأتي في المحرمات.

[المحاسب] بالضم معروف (منها) المحاسبات العددية وهي الحساب الذي لا يتعلق بالمقادير من حيث نسبتها الى مقدار معين ، ولا يتعلق بمجهول يتصرف بحسب معطيات السائل وهو علم الجبر والمقابلة والجذر و(منها) محاسبة النفس اسم كتاب لابن طاوس ره انظر فيه وفي الحديث حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا فسرت المحاسبة بان ينسب ويوازن الانسان المكلف طاعاته الى معاصيه ليعلم ايها اكثر فان فضلت طاعاته نسب قدر الفاضل الى نعم الله سبحانه عليه التي هي وجوده وغيره من النعم التي لا تحصى كما قال (وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها) فان ساوت طاعاته معاصيه تحقق انه قام بشيء من وظائف العبودية وكان تقصيره اظهر ـ وينبغي ان يحفظ ظاهره وباطنه لئلا يصدر عنه شيء يبطل حسناته التي عملها وذلك ان يلاحظ احوال نفسه دائماً لئلا يقدم على معصيته.

[المحاسبي] هو الحارث بن اسد البصري الزاهد المتوفى سنة ٢٤٣ من قوله فقد نال اشياء حسن الوجه مع الصيانة ، وحسن القول مع الامانة ، وحسن الاخاء مع الوفاء ـ وكان اذا مديده الى طعام فيه شبهة تحرك على اصبعه عرق فكان يمتنع منه وسئل عن العقل ما هو فقال نور الغريزة مع التجارب يزيد ويقوى بالعلم والحلم ـ انظر الوفيات ط مصر ج١ ص١٢٦ وص١٧٧ .

[المحاسن] بالفتح وكسر المهملة من الحسن وهو الجمال ومحاسن المرأة المواضع الحسنة من بدنها التي امر الله تعالى بسترها ، ومحاسن الاعمال نقيض مساويها ، و(محاسن)

ابن عبدالملك ابوابراهيم ضياء الدين حنبلى فقيه ، والمحاسنى سليمان بن احمد، ومحمد بن تاج الدين ، وموسى بن اسعد وغيرهم (محاضر) بن المورع الهمدانى الكوفى المتوفى سنة ٢٠٦ عامى صدوق ، والمحاضرة هو حضور القلب مع الحق .

[المحاق] بالفتح ذهاب الشيء و نقصه يطلق على ليال الثلاث من آخر كل شهر من الشهور السنة وهو خلوّ وجه القمر المواجه لنا عن النور الواقع عليه وفى الحديث عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال يا على لا تجامع اهلك فى آخر درجة من الشهر اذا بقى منه يومان فانه ان قضى بينكما ولد يكون عشاراً اوعوناً للظالم ويكون هلاك فئام من الناس على يديه كما مرّ فى ج٢ ص٢٦ وفى المجالس الصدوق ره ص٣٣٩ .

[المحاكمة] القضاء بين الاثنين اوازيدوهو المفاصلة والممانعة والمنازعة بينهم

[المحال] بالكسر كل شيء يمتنع وجوده فى الخارج والكيد والمكر والجدال والشدة والعذاب وغير ذلك (المحامدة) هم محمد بن ابى بكر. ومحمد بن ابى حذيفة ومحمد بن جعفر بن ابى طالب عليهم السلام ، ومحمد بن الحنفية (كش ط١ ص٤٧ وط٢ ص٦٦

[المحامل] بالفتح وكسر الميم جمع المحمل كالمجلس الهودج وهو شقان يحمل على البعير فيها العديلان اول من اتخذها الحجاج الملعون كذا قيل ينسب الى بيعها جماعة (منهم) ابوالحسن احمد بن محمد بن احمد بن القاسم الشافعى المحاملى المتوفى سنة ٤١٥ وابنه محمد وحفيده يحيى واخوه القاسم ، والحسين بن اسماعيل بن محمد وصالح بن خالد وابنه شعيب وغيرهم .

[المحبّ] بالضم ضد المبغض ومحب بن حذلم المصرى ابوخيرة المتوفى سنة ١٣٥ فاضل ، ومحب الافندى صاحب كتاب تنزيل الايات المعروف بشرح شواهد الكشاف فاضل

[المحبّ] البغدادى هو احمد بن نصرالله ، و محب الدين الطبرى هو احمد بن عبدالله ، وعبدالسلام المحب وعبدالله بن الحسين العكبرى الضرير النحوى الحنبلى، ومحب الله العامرى فاضل (اعلام).

[محب الدين] محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة وهو غير ابن تقى الدين محمد بن ابى بكر «المجر» بالتحريك ابن قحذم الراوى عن ابيه وعنه ابنه داود عامى

هوغيرابن نصرالحنفي (محبوب)هوثابت المصري طبيب عفيف وكان ابوه مهندساً (انظر تراجم الاعلام ج٦ص١٧٠) (محبوب) بن الجهم الكوفي تابعي (محبوب) بن حسان السكوني ابوحسان امامي (جخق) ص٣١٨.

[محبوب] بن الحسن قيل اسمه محمد هوغيرابن حكيم وغيرابن سالم الجعفي الكوفي الامامي (جخ ق) (محبوب) بن صالح الفراء هوابن موسى الاتي ذكره هوغير ابن عبدالله العطار الكوفي «جخق» (محبوب) بن عثمان الجروي عامي هوغيرابن محرز التميمي ، وغيرابن موسى الانطاكي المقدم ذكره هنا.

[محبوب] والد الحسن هو ابن وهب بن جعفر بن وهب الزراد ابوالحسن حسن كان يعطي ابنه الحسن بكل حديث يكتبه عن علي بن رئاب درهما واحداً فصار من ثقات اصحابنا كما مرفي ج ١٦ص ١٠٨ وكان جد ابيه وهب عبداً سنديامملوكاً لجرير بن عبدالله البجلي زراداً فصار الى علي عليه السلام وسأله ان يبتاعه من جرير فكره جرير ان يخرجه من يده فقال الغلام حر اعتقته فلما صح عتقه صار في خدمة امير المؤمنين عليه السلام وحفيداه محمد ، و هارون يأتي ذكرهما وابن حفيده جعفر بن محمد كمامرفي ج١٤ص٣٢٢ ذكره في(كش) ط١ص٣٦١ س٧ وفي ط٢ص٤٨٩ س٨ .

[المحبوبي] هوعبيدالله بن مسعودبن محبوب تاج الشريعة له كتاب شرح مواضع المعلقة «المحبة» بالتحريك وشد الموحدة الوداد حالة لطيفة يجدها العبد بقلبه تحمله على ايثار محبوبه طوعاً وقيل المحبة عقل ذاهب و دمع ساكب وشوق شديد و ارادة الخير للمحبوب والحبيب يغفل مايريد وقال بعضهم :

حبك ياسؤلي ويامنيتي قد نحل الجسم وقد كده لوان مافي القلب من حبكم بالجندل الصلد لقد هده

[المحبي] هوفضل الله ، ومحمد امين بن فضل الله بن محب الله الشامي الحنفي المتوفى سنة ١١١١ «المحترق » هولقب الحسن بن محمد بن الحسن بن ابراهيم ابن علي بن عبيدالله الاعرج يقال لولده بنوالمحترق «المحتسب » هواحمد بن محمد المعروف بابن الرفعة هوغيرمحتسب بن عبدالرحمن ابي عائذ .

[المحتشم] الشاعر الفارسي المتوفى سنة ١٠٠٠ له كتاب جامع في مراثي اهل البيت ع

[المحتضر] من الاحتضار حالة يقرب الموت، (محتضر) بن اويس المزني صحابي

[محجن] بالكسر ثم السكون وفتح الجيم اسم جماعة منهم محجن بن ابن محجن الديلمي والد بسر الصحابي «محجن» بن الادرع الاسلمي صحابي نزل البصرة هو غير ابن حزن العنبري الشاعر (بيان) (محجن) مولى عثمان بن عفان تابعي هو غير محجن بن نصيب الشاعر المذكور في (جيل).

[المحدث] بالضم ثم الفتح وشد الدال راوي الحديث وهم الملائكة والانبياء و الاوصياء والائمة عليهم السلام ورواة الاحاديث من العلماء وغيرهم وفي الحديث ان اوصياء محمد هم محدثون اي تحدثهم الملائكه و فيهم جبرئيل من غير معاينة وفي كل امة محدثين من غير نبوة، ومنه في وصف فاطمة الزهراء عليها السلام بانها المحدثة العليلة، والمحدث بتخفيف الدال المفتوحة الذي كان بعد ان لم يكن وهو خلاف القديم، وفي الحديث اياكم ومحدثات الامور اى مالم يكن معروفاً من كتاب اوسنة اواجماع، وقدمر في ج٣ ص٦٤ بعنوان الاحاديث، وفي ج١٥ ص٣٠٥ بعنوان الحديث.

[محدج] اومجدح بن عمير الحنفي كما في العلل ط٢ ص٧٠ س٢٤ باب تسمية فاطمة عليها السلام وفي البحار ج١٠ ص٥ محمد بدل مجدح (محدوج) بالفتح ثم السكون ابن زيد الهذلي قيل صحابي روى عن جسرة بنت دجاجة عن ام سلمة.

[المحراب] بالكسر ثم السكون مقدم المجالس واشرفها وصدر البيت ومحراب المسجد في سمت القبلة و محراب المصلي مأخوذ من المحاربة لان المصلي يحاربه يحارب الشيطان ويحارب نفسه باحضار قلبه.

[المحرّر] كالمحدث من التحرير وهو الكتابة ويطلق على جماعة الكتّاب وغيرهم منهم محرر بن ابي هريرة المدني الراوي عن ابيه وعنه ابنه مسلم بقي الى سنة ١٥٠ هو غير ابن هارون التميمي (المحرز) بالضم ثم السكون وكسر الراء المال المحفوظ الممنوع في بيت اوصندوق اوغيره ذلك واسم جماعة منهم،

[محرز] بن حارثة العبشمي الصحابي كان من الشجعان هو غير ابن حازم الزيدلي

الكوفي الامامي «جخق» ص٣١٦ وغير ابن زهر اوزهير الاسلمي المدني الصحابي ،وغير ابن شهاب التميمي السعدي الامامي الذي كان من اصحاب علي وقتله معاوية مع حجر بن عدي وغير ابن صفوان الشاعر ، وغير ابن عامر الصحابي وغير ابن عبد الجبار ،وغير ابن عبدالله ابي رجاء الجزري مولى هشام بن عبدالملك ، وغير ابن علقمة ، وغير ابن عون ابي الفضل الفصل المتوفى سنة ٢٣١ هو الذي وثقه الخطيب في (خ) ج١٣ ص٢٦٣ .

[محرز] بن فضالة الازدي الكوفي امامي (جخق) ص٣١٦ هو غير ابن قتادة بن مسلمة الصحابي «محرز» القصاب صحابي هو غير محرز الكاتب . وغير ابن المكعبر الضبي الشاعر المذكور في الاعلام «محرز» بن نضلة الاسدي الصحابي الشجاع يعرف بالاخرم هو غير ابن الوضاح المروزي الراوي عن ابيه.

[محرز] بن هشام الراوي عن مطلب بن زياد عن ليث بن ابي سليم حسن ذكره الصدوق في (لس) ص ٩ س٢١ « محرش » بالضم ثم الفتح وكسر الراء المشددة قيل هو ابن سويد بن عبدالله الخزاعي الكعبي الصحابي المكي (المحرّق) بالضم ثم الفتح وكسر الراء المشددة وقاف في آخره لقب جفنة بن المنذر واخوه عمرو (اعلام) .

[المحرّك] للفلك السماوية بعيد و قريب و البعيد القوة المجردة عن المادة ذات ارادة كلية قال بعض الحكماء ان الفلك حيوان يتحرك بالارادة ، والمراد بالمحرك القريب المباشر لتحريك الفلك بلاواسطة محرك آخر- ومن كان له نور العقل يعلم من هذا الفرق بين المحرك القريب والبعيد بان المحرك البعيد مجرد عن المادة بخلاف المحرك القريب فانه مادي ، وبان المحرك البعيد له تصورات وللمحرك القريب تصورات جزئية - وقد مر في ج٢٠ ص١٠٩ وفي ج٢٣ ص٢٦٣ وفي ج٢٤ ص٩٣

[المحرمات] هن الف وار بعمأة وثمان واربعين حراماً ذكره الشيخ في اواخر البداية ثم قال والواجبات هن الف ومأة وخمس وثلاثين واجباً كما ذكره الشهيد ره ايضاً في الالفية ، والصدوق ره في المجالس ص٣٩٥ وفي العلل ط٢ ص١٨٧ باب ٣٥٧ العلة التي من اجلها حرم النخاع (الخ) كما مر في ج١٥ ص٣٢٢ وج١٧ ص٣ .

[محرّم] بالضم ثم الفتح وشد الراء اول شهر السنة القمرية قدمر بعنوان الشهور

[محرم] الشاعر هو احمد ، ومحرم الحقوقى هو محمد مصباح ، ومحرم بن محمد الزيلعى حنفى «م» «محرم» افندى وهوصاحب شرح الشافى هوغيراحمدافندى وغيرصاحب تاريخ الرومان وغيره «المحروم» بالفتح ثم السكون الممنوع من الخيرات والمحارف الذى ليس بعقله بأس ولايبسط له فى الرزق.

[محريط] بالفتح وسكون المهملة غيرالمجريط بالجيم كما مرمدينة بوادى الحجارة منها سعيدبن سالم الثغرى « محسد » بالضم وفتح الحاء المهملة وشد السين المكسورة ابن احمد بن الحسين بن الحسن المقتول مع ابيه المتنبى وجماعة بقرب النعمانية بسواد بغدادكما فى الوفيات ط مصرص٣٧ س٢١ وص٥٢ س١٠ .

[محسر] بالضم كسابقه اسم موضع بين مكة وعرفة وقيل بين منى والمزدلفة يقال وادى المحسر «المحسّن» بضم الميم وفتح الحاء المهملة وكسر السين المهملة المشددة ونون فى آخره كذا ضبطه ابن خلكان فى الوفيات ط مصرج١ ص٤٤٧ س٢ وص٦٣٧ وكذا ضبطه فى معجم الادباء ج١٧ ص ٨١ بالقلم ولكن المعروف المحسن بالضم ثم السكون وكسر السين المخففة كمافى القاموس وفى الحديث قيل لعايشة متى اكون محسنا قالت اذا علمت انك مسىء قال فمتى اكون مسيئاً قالت اذا ظننت انك محسن واسم جماعة منهم

[محسن] بن ابراهيم بن هلال ابوعلى الصابى صاحب الرسائل و التواريخ المتوفى سنة ٤٠١ اديب فاضل يعرف بصاحب الشامة الحمراء ابوه ابواسحاق، وابنه هلال واخوه سنان (معجم الادباء ج١٧) .

[محسن] بن ابى القاسم ابوعلى التنوخى القاضى بجزيرة ابن عمر المولود سنة ٣٣٣ بالبصرة و المتوفى سنة ٣٨٤ ببغداد فاضل له كتاب الفرج بعد الشدة ابوه على وجده محمد وابنه على كلهم من الوزراء الظرفاء الادباء الشعراء وهم اهل بيت معروفون قد مرّ ذكرهم فى ج١٤ ص١٣١ من شعره :

قل للمليحة فى الخمار الاسود ✡ ما اذا اردت بناسك متعبد

قد كان شمّر للصلوة ثيابه ✡ حتى قعدت له بباب المسجد

اذا ذكر القضاء وهم شيوخ (قال الشاعر) تخيرت الشباب على الشيوخ

ومن لم يرض لم اصفعه الا ✡ بحضرة سيدى القاضى التنوخى

[محسن] بن احمد ابو احمد البجلى القيسى الراوى عن الرضا عليه السلام وعنه البرقى حسن «جش» «محسن» بن احمد الصنعانى العنسى القاضى اليمانى استمر فى القضاء مدة

[محسن] بن احمد بن محمد الشهارى اليمانى زيدى كان من ابناء الهادى الى الحق

[محسن] اخو الشيخ عبد الرسول المعاصر بالنجف المتوفى سنة ١٣٥٥ كانا من أحفاد صاحب الجواهر لهما مؤلفات كثيرة المدفونان فى مقبرتهم بالنجف .

[محسن] بن اسماعيل بن الحسين الكوكبانى اليمانى صاحب كتاب شوارد الاخبار «م»

[محسن] بن اسماعيل بن القاسم شاعر كان اصغر اولاد المتوكل على الله الزيدى (م)

[محسن] الاعلمى احد اولادى بعد الحسن و الحسين المولود بالحائر الحسينى

بكر بلا خطيب فاضل «محسن» بن اعصم كان من تلامذة السيد جواد العاملى كما فى الروضات ط١ ص١٥٦ س٩ (محسن) بن ايوب الراوى عن الشهيد والفخر المحققين ابن العلامة جليل فاضل (ضا) ط١ ص٢١ س١٧ .

[محسن] بن جعفر بن على بن محمد بن على بن موسى ظهر فى اعمال دمشق سنة ٣٠٠ فى ايام المقتدر العباسى مع احمد بن كيغلغ قتله بعض الاعراب فى البادية تقربا الى العباسيين فحمل رأسه الى بغداد فنصب على الجسر الجديد بالجانب الغربى كما ذكره فى مقاتل الطالبيين (محسن) بن جعفر بن محمد بن جعفر ابو طاهر بن السلماسى المتوفى سنة ٤٣٦ عامى (خ) ج١٣ ص١٥٦ « محسن» بن حساس بن محمد بن القاسم الحسنى له اولاد واحفاد المذكورون فى (لب) ط نجف ص١٧٨ س٢١ .

[محسن] بن الحسن الحسينى الاعرجى المعروف بمحسن الكاظمى ابو الفضائل الدار السلامى الامامى احد الاعلام الفقهاء المتوفى حدود سنة ١٢٤٠ صاحب المنظومة الفقهية وغيره التى شرحها حجة البلاغى فى سنة ١٨٩٠ بقم الحق والانصاف مع اختصاره مفيدة احد نسخها المطبوعة مع منظومة البحر العلوم و فوائده الاصولية نقلنا منه فى مواضع من هذا الكتاب منها فى ج٢ ص٢٧ والتفصيل فى الروضات ط١ ص٥٤٩ والقمى فى القابه ج٣ ص١٢٩ وابنه الحسن صالح وفى تتمة المنتهى ص٦٠٢ وفى منتخب التواريخ

[محسن] بن الحسن بن حمزة بن عبدالله بن عباس بن الحسن بن عبيدالله بن ابى الفضل العباس عليه السلام كان سيداً رئيساً احد السادات كذا فى بحر الانساب اصاحب عمدة الطالب ط نجف ص ٣٥٢ س١١ عمه ابى الطيب محمد بن حمزة واخوه الحسين ابن حمزة وليس فيه ذكر المحسن هذا .

[محسن] بن الحسن بن القاسم الصنعانى اليمانى المورخ اديب فاضل انظر تراجم الاعلام

[محسن] بن الحسين بن احمد النيسابورى عم الشيخ المفيد عبد الرحمن الخزاعى الشيخ العدل ثقة حافظ له مؤلفات منها الامالى فى الحديث واعجاز القرآن وغير ذلك ذكره منتجب الدين فى فهرسه ص ١٠ س٣٣ ـ الملحق بمجلد آخر البحار وذكره الشيخ الحرفى «مل» الملحق برجال الكبير ص٤٩٤ .

[محسن] بن الحسين بن الحسن بن ابى نمى الحسنى كان من امراء مكة فى سنة ١٠٣٧ وكان حسن السيرة «محسن» بن الحسين بن زيد بن محسن الحسنى ايضاً من امراء مكة فى سنة ١١٠٣ (الاعلام) ج٦ ص١٧٤ .

[محسن] بن الحسين الطويل الصنعانى اليمنى احد القراء هناك كان مرجعاً فى قراآت السبع (م) «محسن» بن الحسين بن عبيدالله بن محمد بن عمر الاطرف ابو ابراهيم و الد الحسن الطبرى كان ابو محمد حافظ القرآن وابنه الاخر ابو الفوارس محمد ابو الكتائب ، وابو الحسن على ، و ابو الهيجا وغيرهم من اولاده واحفاده المذكورون فى « لب » ط نجف ص٣٥٧ س١٥ .

[محسن] بن الحسين بن على ابو القاسم ويقال هو ابن على ابو عبدالله العبسى الوراق المتوفى سنة ٤١٦ فى شوال اديب فاضل حسن الخط كأبيه واخيه على وابنه على (معجم الادباء ج ١٧ ص٨٩ « محسن » بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام ذكر الحموى فى المعجم ج٣ ص١٧٣ بعنوان الجوشن جبل فى غربى حلب يقال انه يطل منذ عبّر عليه سبى الحسين بن على عليه السلام ونساؤه وكانت زوجته حاملا فاسقطت هناك فطلبت من الصنّاع فى ذلك الجبل خبزاً اوماءاً فشتموها ومنعوها وندعت عليهم فمن

الان من عمل فيه لا يبرح ، وفى قبلى ذلك الجبل مشهد يعرف بمشهد الدكة والسقط يسمى مشهد محسن بن الحسين عليه السلام «محسن» بن الحسين بن على بن محمد بن جعفر الصادق عليه السلام كان من ولد على بن طاوس (اب ط نجف ص ٢٣٧ س ١٨

[محسن] الحكيم العالم المتبحّر المتوفى سنة ١٣٩٠ صاحب المستمسك العروة الوثقى فى مجلدات كثيرة هو جامع المعقول والمنقول والفضائل والكلمالات ومنبع الفوائد والخيرات قدوة ارباب الفهم والتحقيق وزبدة اصحاب الفضل والتدقيق مفخر اهل العلم والكمال رونق شجرة السودد وورق عصن السيادة والبهاء الحاوى مراتب التقى والايمان والعارج معارج العدل والاحسان واسع الاطلاع سريع الجواب مع ذكاء وحسن الاخلاق وكان من طبقة السيد محمد كاظم اليزدى والسيد ابو الحسن الاصبهانى والميرزا حسين النائينى و الشيخ ضياء الدين العراقى فى عصرنا الحاضر سنة ١٣٧٤ الذى انتهت الرياسة اليه بالنجف الاشرف انواع نعوته الجليلة واصناف صفاته الجميلة اكثر من ان توصف بمراتب الاعداد و اظهر من ان تفصّل بامداد المداد الموفق بتوفيق الملك المؤمن المهيمن العزيز الجبار امره فى الثقة والجلالة والفضل والنبالة والزهد والديانة والورع والامانه اشهر من ان نؤدى مكانه او نتصدى بيانه كيف وملكية صفاته مما يضرب به الامثال فى العالم كالخلق الجميل من النبى صلى الله عليه وآله وسلم وشجاعة الوصى وسخاوة الحاتم ينبغى ان يقال توفى حقه

بحر العلوم سيد الاصحاب ✡ سلالة الاطيات والانجاب
السيد العلامة المحقق ✡ والسند الفهامة المدقق
السيد المعظم المكرّم ✡ والسند المحترم المفخم
السيد القطب الامام الفاضل ✡ والسند الركن الوثيق الكامل
السيد العارف بالمسائل ✡ والسند الحاكم بالدلائل

آبائه واجداده وابنائه واحفاده واقاربه كلهم من الفحول الاجلاء النجباء

[محسن] بن حمزة بن محمد بن على بن الحسين بن على بن محمد بن جعفر الصادق عليه السلام حسن (لب) ص ٢٣٨ (محسن) بن حمزة بن ابى الطيب محمد ابو الفرج البصرى العاوى كان من ولد عمر الاطرف حافظ القرآن و ابنه حمزة ذكره فى بحر الانساب

صاحب عمدة الطالب ص٣٦١ وليس هذا فيه .

[محسن] بن حمزة بن علي بن محسن بن احمد سكين البغدادي كان من ولد زيد الشهيد (لب)

[محسن] الطهراني المولود سنة ١٣٣٠ - العالم الفاضل الواعظ المعاصر بالحائر الحسيني هو صهر العالم الفاضل الشيخ علي المازندراني الحائري المتوفى سنة ١٣٧٢ وابنه الفاضل الشيخ ابراهيم «محسن» الطهراني الشهير بالبغدادي هو احد المعاصرين بقم المولود في حدود سنة ١٣٦٠ فاضل (محسن) بن عبدالكريم ابن احمد بن الحسن الصنعاني المورخ له شعر (ذكره في الاعلام) ج٦ ص١٧٤

[محسن] بن عبدالكريم بن علي بن محمد العاملي الحسيني المولود سنة ١٢٨٢ بقرية سقراء بجبل عامل و المتوفى سنة ١٣٧١ بدمشق يعرف بمحسن الامين هاجر الى النجف بعد تكميل الادبيات واشتغل لدى الاعلام في عصرنا الحاضر (ثم) عاد الى مسقط رأسه سورية في حدود سنة ١٣١٩ فبلغ حد الاجتهاد واشتغل بالتدريس والافتاء والتأليف في كل فن من الفنون وكل علم من العلوم كما اشار بها في قاموس تراجم الاعلام ج٦ ص١٧٤ وفي احسن الاثر ص٣١ قال سيدنا الاديب السيد محمد حسن الطالقاني آل عبدالرسول الذي مر ذكره في ج١ ص٥ س١٩:

لاعداك الغيث ياقبر الامين ✡ بك دين الله قد بات دفين

فالامين الروح ينعى ارّخو ✡ قد مضى من كان للدين الامين

وينبغي يقال في حقه هو جامع المعقول والمنقول والفضائل والكمالات ومنبع الفوائد والخيرات قدوة ارباب الفهم والتحقيق وزبدة اصحاب الفضل والتدقيق مفخر اهل العلم والكمال رونق شجرة السودد العليا وورق غصن السيادة والبهاء الحاوي مراتب التقى والايمان و العارج معارج العدل والاحسان واسع الاطلاع سريع الجواب مع ذكاء وحسن الاخلاق كان من طبقة الميرزا محمد تقي والميرزا علي اقا والميرزا مهدي الشيرازيين والسيد ابوالحسن الاصبهاني والميرزا حسين النائيني والشيخ ضياء الدين العراقي النجفيين المعاصرين رضوان الله عليهم اجمعين انواع نعوته الجليلة واصناف صفاته الجميلة اكثر من ان توصف بمراتب الاعداد واظهر من ان تفصّل بامداد الموفق بتوفيق

الملك المؤمن المهيمن العزيز الجبار امره في الثقة والجلالة والفضل والنباله والزهد والديانة والورع والامانة اشهر من ان تؤدى مكانه او تتصدى بيانه كيف وقدسية ذاته وملكية صفاته مما يضرب الامثال في العالم كالخلق الجميع من النبي صلى الله عليه وآله وسلم وشجاعة الولى الوصى وسخاوة الحاتم ينبغي ان يقال في حقه :

مستجمع اوصاف الاولياء ✡ مصداق قوله كانبياء
للمسلمين مشفق رؤف ✡ للظالمين محسن عطوف
اكثر شوقافي ثواب الله ✡ اعظم خوفا من عذاب الله
فضيلة مستجمع الفضائل ✡ وملجأ الاقران والاماثل
علماً هوالمشهورفي البلاد ✡ زهداً من الابدال والاوتاد
فهماً هوالاستاذ للاصحاب ✡ في الكل فهوالقطب للاقطاب

[محسن] بن عبدالله البحراني البوشهري العالم الفاضل صاحب الاجازة لابنه محمد والدالسيد محمد طاهر المعاصر بالحائر الحسيني امام الجماعة في عصرنا الحاضر كما يأتي (محسن) بن عبدالله بن الحسين بن عبدالله الحسني شريف قومه بمكة المعظمة

[محسن] بن عبدالله بن محمد بن عمرو بن سعيد ابوالقاسم التنوخي اديب فاضل من شعره :

وكيف يداري المرأ حاسد نعمة ✡ اذا كان لا يرضيه الازوالها

[محسن] بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب عليه السلام السقط من امه فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهواول من انتقم امه بمن ظلمها كما ذكره ابن قولويه في كامل الزيارة ص ٣٣٤ س ١٧ .

[محسن] بن علي بن اسمعيل بن احمد بن اسمعيل كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام له اولاد واحفاد (لب) ص٢٢٩ (محسن) بن علي بن محمد بن علي بن عبيدالله الشعراني والد اسمعيل وعبدالمطلب ونوح ولهم اولاد و احفاد المعظمون كانوا من ولد علي العريضي ابن جعفر الصادق (ع) (لب) ص٢٣٤ س٥ (محسن) بن علي بن محمد بن الفرات كان من ابناء الوزراء في ايام المقتدر العباسي .

[محسن] بن علي بن محمد بن داود ابي الفهم قد مر بعنوان محسن بن ابي

القاسم ابى على التنوخى الحنفى كما فى الوفيات طمصر ج١ص٤٤٥ وفى تاريخ الخطيب ج١٣ ص١٥٥ وفى معجم الادباء ج١٧ ص ٩٢ وفى تراجم الاعلام ج٦ ص١٧٦ وفى جواهر المضية ص ١٥١ - ابوه على وابنه على وجده محمد هم بيت كبير كلهم من الادباء ولوزراء الظرفاء قدمر ذكرهم فى ج١٤ ص١٣١ وغيره فى مواضعها .

[محسن] بن على الوزير كان فى ايام الحاكم الفاطمى يقال له الدرزى (تراجم الاعلام) ج ٦ ص ١٧٦ « محسن » بن على بن هارون ابو القاسم المنجم اخو احمد والحسن والفضل عامى روى عن ابيه (خ) ج١٣ ص١٥٦ .

[محسن] بن عيسى ابو طالب الفقه المتوفى سنة ٤٥٦ شافعى لا بأس خ ج١٣ ص١٥٧

[محسن] الفيض الكاشانى المولود سنة ١٠٠٧ او المتوفى سنة ١٠٩١ والمدفون بها قبره معروف هناك صاحب المؤلفات الجليلة كالشافى والصافى والوافى وغيرها فى فنون المختلفة من العربية والفارسية ماينيف على ثمانين كتاباً يشتمل كثير منها على مجلدات جمة قال فى ديوانه بالفارسية :

سالك راه حق بيا نورهدى زما طلب ✡ نور بصيرة از درعترت مصطفى طلب
هست سفينهٔ نجات عترت وناخدا خدا ✡ دست در اين سفينه زن دامن ناخدا طلب
دم بدم بگوش وهوش مى فكنندم اين سروش ✡ معرفت ارطلب كنى از بركات ما طلب
خسته جهل را بگوهر زه مگرد كو بكو ✡ از بر ما شفا بجو از در مادوا طلب
مفلس بى نوا بيا از بر ما ببر نواء ✡ صاحب مدعى بيا از در ما دعا طلب

ومن نسب اليه مالاحقيقة لها واعتقد فى حقه الباطل رجع عنه بعد وفاته لما رآه فى المنام على هيئة حسنة يأمره بالرجوع الى بعض ماكتبه اليه فى او اخر عمره وهو فى مكان كذا وكذا فلما استيقظ فطلبه وجده كما نسبه اليه وكان تبرئة نفسه من جميع ماينتسب اليه من اقوال والله العالم بسرائر الاحوال ويظهر من اعتقاده الصحيح قوله بالفارسية.

كلمات طريقهٔ مارا ✡ شنووفهم كن بكار آور
برسانش بسمع گمشده گان ✡ ره نماشان بدين ديار آور
آنكه اوقابل هدايت نيست ✡ دردلش خارها ببار آور

زین سخنها که هر یکی بحریست ✡ آب در جوی روزگار آور
شد خزان باغ علم از شبهات ✡ چمن علم را بهار آور
کار دین شد کساد و بی رونق ✡ تازه آبی بروی کار آور
زین دو مصرع که آن دو تاریخ است ✡ کم کن بیش در شمار آور

حتی کتب الیه بعض الاجله الذی زعم انه یمیل الی طریقة الصوفیة فلما وصل الکتاب الیه کتب فی جوابه بسم الله الرحیم سبحانك هذا بهتان عظیم حاشاکه بنده تجویز کنم رسم تعبدی راکه درقرآن وحدیث اذنی درآن نشده باشد وتعبد رسمی که ازائمة علیهم السلام خبری درمشروعیت آن نرسیده باشد بلکه نص قرآن بخلاف اونازل شده باشد (الی آخر ماکتبه ـ وبناءاً علی هذا فکیف ینسبه الی التصوف ، یشهد ایضاً ببرائته من هذه الطریقة الفاسده ان شیخه و والدزوجته المولی صدرا الشیرازی وغیره من اساتذته کانوا منکرین من هذه الطریقة بحیث قد کتب فی ردهذه الطریقة کتباً ـ ولنعم ماقیل فی ترجمته انه کان من جهابذة المحدثین وامره فی الفضل والفهم والنبالة فی الفروع و الاصول والاحاطة بمراتب المعقول و المنقول وکثرة التألیف مع جودة التعبیرو التوصیف اشهرمن ان یخفی فی هذه الطائفة ـ والتفصیل فی الروضات ط١ ص٥٤٢ فی ج٤ منه فی اوائل حرف المیم ، والمحدث القمی ره فی القابه ج٣ص٣٢ وفی کتابنا الکبیر المخطوطة بهذا العنوان ، وقال الاردبیلی فی جامع الرواة ج٢ص٤٢ فی حقه العلامة المحقق المدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة فاضل کامل ادیب متبحّر فی جمیع العلوم له قریباً من مأة تألیفات رحمه الله تعالی ، ومرّ الاشارة الیه فی ج٢٣ ص٢٦٩ بعنوان الفیض وفی هامش ج٢٤ ص١٦٣ بعض اشعاره الی شقیقه عبدالرزاق جوابه بالفارسیة .

وابوه الشاه مرتضی کان من العلماء ، وکذا ابنه علم الهدی ، واخواه عبدالغفور ومحمد صاحب خلاصة البحار المجلسی ره ، وحفیده محمد مؤمن بن عبدالغفور کان من تلامذته ، ومن احفاده المیرزا احمد الفیضی الذی کان من تلامذة الشیخ المرتضی ، وآقا محمد مهدی ، ومن ولداخیه نورالدین ومن احفاده المعاصرین الشیخ ضیاءالدین الفیض المهدوی

[محسن] الكاظمي العالم المحقق المتبحّر قد مرّ ذكره بعنوان محسن بن الحسن الحسيني الاعرجي «محسن» الكشميري العالم الفاضل المعاصر بالحائر صهر الميرزا هادى الخراساني الحائري (محسن) بن محمد بن ابراهيم بن على بن محمد ابو القاسم شريف الدين الحلبي صديق العمرى النسابة وكان جدابيه محمد النسابة من ولد محمد بن الحنفية (لب) ط نجف ص٣٤٧ س ٢٠ (محسن) بن محمد بن احمد سكن ابوطالب ويقال ابو القاسم الحسيني البغدادى (لب) ط نجف ص٢٩٦ س٢٠

[محسن] بن محمد الديباج فقيه صالح ذكره منتجب الدين فى فهرسه ص١١ س ٣٣ ج اخر بحارا بوه محمد الديباج هو غير محمد الديباج الحسنى الاتى ذكره كما يظهر من لب ص١٥١ س١٣ وغير محمد الديباج بن جعفر الصادق عليه السلام الملقب بالمأمون كما فى لب ايضاً ص٢٣٥ س١٥ (محسن) بن محمد بن الحسن بن عبدالله ابوطاهر الجوهرى المتوفى سنة ٣٧٨ وثقه فى (خ) ج١٣ ص١٥٥ «محسن» بن محمد بن حمزة بن على بن محمد بن الحسين ابن المحسن كان من ولد الصادق عليه السلام حسن (لب) ص٢٣٨ س١١ «محسن» بن محمد الرضوى المشهدى القمى العالم فقيه امامى ثقة (انظر الروضات) ط١ ص٥٢٤ س٨ فى ابن الجمهور.

[محسن] بن محمد طاهر القزوينى هو صاحب العوامل المولى محسن فى النحو كما فى الذريعة ج٤ « محسن » بن محمد بن فلاح بن هبة الله الموسوى كان من ولد فخار بن معدله كرامات باهرة «محسن» بن محمد بن كرامة ابوسعد الجشمى البيهقى المتوفى سنة ٤٩٤ قال فى تراجم الاعلام ج ٦ ص ١٧٦ حنفى ثم معتزلى قتل بمكة شهيداً وفى الذريعة ج٥ ص١٢٢ «محسن» بن محمد بن موسى الجناحى الحلى المتوفى سنة ١٣٠٢ حسن كان من ولد الخضر بن يحيى النجفى له ديوان (م)

[محسن] بن محمد مؤمن الاسترابادى الامامى كان فاضلا محققا زاهدا عابداً

[محسن] بن موسى بن جعفر عليه السلام المتوفى بفراهان قم المعروف بزاهد محسن ذكره فى منتخب التواريخ ص٤٧٢ (محسن) الميثى الراوى عن يعقوب بن شعيب وعنه ابوداود المسترق لابأس به (كافى والمرآة ج٢ ص٩٥ س٢٩).

[المحصب] بالضم ثم الفتح وشد الصاد المهملة المفتوحة موضع بين مكة ومنى قال الشاعر:

نظرت اليها بالمحصب من منى ✡ ولي نظر لولا التحرج عازم
فقلت اشمس ام مصابيح بيعة ✡ بدت لك تحت السجف ام انت حالم
بعيدة مهوى القرط اما لنوفل ✡ ابوها وامّا عبد شمس وهاشم

[المحصلة] هي القضية التي لايكون حرف السلب جزء شيء من الموضوع والمحمول منها سواء كانت موجبة اوسالبة مثل زيد انسان وليس بحجر (انظر في المنطق)

[المحصن] بالضم ثم السكون وكسر الصاد يطلق شرعاً على الانسان البالغ حصل له الوطي بانسان بالغ بنكاح صحيح رجلا كان او امرأة حراً مسلماً عاقلا انظر كتب الفقهية «محصن» بالضم ثم السكون ابو علي الفهري المدني عامي هو غير ابن ابي قيس صيفي ابن الاسلت الصحابي « محصن » الانصار والد سلمة او والد عبدالله الصحابي هو غير ابن وحوح الانصاري الصحابي «المحضار» بالكسر ثم السكون والضاد المعجمة لقب احمد ابن محمد ، والحسين بن حامد (م) (المحض) بالفتح ثم السكون الشيء الخالص الذي لايخالطه غيره يطلق على عبدالله بن الحسن المثنى لانه هو الحسني الحسيني ابوه الحسن بن الحسن بن علي عليه السلام وامه فاطمة بنت الحسين عليه السلام ، والمحض بن جندل ابن يعصب بن مديد بن اومدين ابراهيم الخليل عليه السلام كما في المروج ٤ ص٦٤ .

[المحضر] من الحضر ضد البادية ومحضورية من قرى طي ، والمحضة قرية بين المدينة ومكة «المحطوري» بالضم ثم الفتح وسكون الطاء المهمله وفتح الواو هو ابراهيم بن علي (الاعلام) (محفر) بالضم ثم الفتح وكسر الفاء ابن ثعلبة بن مرة بن خالد كان من رجال بني امية ضعيف ملعون هو الذي ذهب برأس الحسين بن علي عليه السلام الى يزيد بن معوية كما ذكره في تراجم الاعلام ج٦ ص ١٧٨ .

[محفوظ] بن ابراهيم الفركي بكسر الفاء موضع ببغداد عامي لاباس به (خ) ج١٣

[محفوظ] بن ابي توبة عامي هو غير ابن احمد بن الحسن الكلوذاني ابي الخطاب الحنبلي (م) (محفوظ) بن بحر الانطاكي عامي هو غير الاسكاف الكوفي الامامي ، وغير ابن حامد الاصبهاني «محفوظ » بن خالد الراوي عن محمد بن زيد وعنه احمد ابن محمد لابأس به (ثواب الاعمال ط١ ص٨٣ .

[محفوظ] بن سليمان كان من اتباع هرون الرشيد بمصر في سنة ٢٥٤ وكان من ولاة الخراج « م » «محفوظ » بن سور الفهرى عامى هو غير ابن عبدالله الحضرمى الامامى الذكور في (جخ ق) ص٣١١ «محفوظ» بن علقمة الحمصى الحضرمى ابوجنادة الراوى عن ابيه واخيه نصر تابعى لابأس به .

[محفوظ] بن الفضل بن ابى توبة ابوعبدالله المتوفى سنة٢٣٧ يقال له ابن ابى توبة لاباس به (خ) ج١٣ ص١٩١ «محفوظ » بن معتوق عزالدين البغدادى ابوبكر المعروف بابن البنرورى مؤرخ (اعلام ج٦ ص١٧٨) «محفوظ» بن محمد ابوالاحوص القزوينى عامى قدم بغداد فى سنة ٣٤٧ (خ) ج١٣ ص١٩٣ .

[محفوظ] بن نصر الهمدانى الكوفى امامى ثقة له كتاب روى عنه سليمان بن حيان « جش » «محفوظ» بن وشاح بن محمد الحلى شمس الدين الامامى الثقة كان من اعيان العلماء الشيعة فى سنة ٦٧٦ روى عن السيد فخار بن معد الموسوى وعنه ابنه ابوعلى محمد تارج الدين «مل ضا » ط١ ص ٥٥٠ .

[المحقق] كمدرس يقال لمن حقق المسائل بدلائلها قد يطلق على جماعة العلماء الفقهاء منهم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلى صاحب الشرايع المتوفى سنة ٦٧٦ كما مر فى ج١٤ ص٣٠٢ ذكره الشيخ الحر فى امل الامل ص ٣٦٤ و فى الروضات ط١ ص٤٦ اوفى القاب القمى ج٣ ص١٢٧ ويقال فى رثائه .

اقلقنى الدهر وفرط الاسى ✡ وزاد فى قلبى لهف الضرام
لفقد بحر العلم والمرتضى ✡ فى القول والفعل وفصل الخصام
اعنى ابا القاسم شمس العلى ✡ الماجد المقدام ليث الزحام
ازمة الدين بتدبيره ✡ منظومة احسن بذاك النظام
قد اوضح الدين بتصنيفه ✡ من بعد ما كان شديد الظلام
بعدك اضحى الناس فى حيرة ✡ عالمهم مشتبه بالعوام
قد قلت للقبر الذى ضمه ✡ كيف حويت البحر والبحر تام
عليك منى حدى سائق ✡ اوغرد القمرى الفا سلام

[المحقق] الاعرجي هو السيد محسن الكاظمي الحسيني المقدم هنا بعنوان محسن ابن الحسن (المحقق) الثاني الكركي هو علي بن عبد العاملي المتوفى سنة ٩٣٧ ومافي ج٢٢ ص٢٧٥ س٨ سنة ٩٤٠ من الكتائب والتفصيل في «مل» ص ٤٤٣ وفي الروضات ط١ ص٤٠٢ وفي القاب القاب القمي ج٣ ص١٣٣ .

[المحقق] الخونساري هو آقا حسين بن آقا جمال المتوفى سنة ١٠٩٩ قدمر في ج٢

[المحقق] السبزواري هو محمد باقر الخونساري المتوفى سنة ١٠٩٠ (القاب القمي)

[المحقق] القمي هو الميرزا ابو القاسم صاحب القوانين المتوفى سنة ١٢٣١ (القاب القمي)

[المحقق] الكاظمي هو المحقق الاعرجي المقدم ذكره هو غير المحقق المناوي محمد بن عبد الرؤف .

[المحكم] بالضم ثم السكون وفتح الكاف هو المتقن المضبوط خلاف المتشابه ينقسم المحكم الى نص وهو الراجح المانع من النقيض ـ قيل ولو كان القرآن كله محكماً لتعلق الناس به لسهولة اخذه واعرضوعما يحتاجون فيه الى النظر والاستدلال، والمحكم هو شيء واحد فمن حكم بما ليس فيه اختلاف فحكمه من الله تعالى ، ومن حكم بأمر فيه اختلاف فقد حكم بحكم الطاغوت ، وقيل المحكم في ذاته لا يحتمل التبديل عقلا كالايات الدالة على وجود الصانع وصفاته وحدوث العالم ، والمحكمة هي المكان المتعين لحكم القاضي .

[محلات] بالتحريك بلدة بين كاشان وعراق العجم وقم بها كل من الفواكه باقسامها ومنها جماعة من السادة واهل العلم منهم السيد محمد باقر المعاصر بالنجف ، وابن عمه جلال الدين الشهيدي واسمعيل المتوفى سنة ١٣٤٣ ، والشيخ عبد الحسين بن اسمعيل الروحاني المعاصر ، والشيخ محمد حسن الانصاري ، ومحمد علي القدسي الساكن بقم ، والسيد حسين الرسولي وغيرهم .

[المحلاوي] هو عبد الرحمن الحنفي ويقال له المحلي حسن الحديث وابنه محمد

[المحلب] بفتح الميم واللام بينهما حاء ساكنة بليدة بين الموصل و سنجار

[المحلق] بالضم وفتح اللام المشددة ابن حنتم الكلابي العامري اسمه عبد العزى

[المحلقين] فى الاية الشريفة هم الذين حلقوا شعورهم فى الحج وفى الدعا اللهم اغفر للمحلقين انما خصهم دون المقصرين لان اكثرهم من احرم مع النبى ﷺ لم يكن معهم هدى انظر كتب الفقهية .

[المحل] بالضم ضد المحرم المكان الذى تحله ويسمى المحل هيولى مادة وعنصراً ويسمى المحل موضوعاً والحال عرضاً فالمحل اعم من المادة والموضوع لامن الهيولى انظر فى محلها (محل) بن خليفة الطائى الكوفى كان من اصحاب على عليه السلام حسن (جخ) ص٥٩ وثقه النسائى (يب) ج١٠ ص٦٠ «محل» بن محرز الضبى الكوفى الاعور تابعى مات سنة ١٥٣ وثقه احمد روى عنه الفضل بن دكين .

[المحلل] يطلق على من تزوج امراة التى طلقها زوجها ثلاثاً ثم طلقها فحل لزوجها الاول « المحلم » بالضم ثم الفتح وكسر اللام المشددة اسم نهر وعين وجماعة منهم محلم بن بكيل ملك جاهلى «م» (محلم) بن جثامة هو يزيد بن قيس الكنانى الليثى اخو الصعب هو غير ابن ذهل ابى عوف الجاهلى (محلم) بن سويط الضبى المعروف بالرئيس الاول كان من فرسان الجاهلية من اهل نجد (اعلا) ج٦.

[محلم] بن فراس شاعر هو غير محلول الصراف الشاعر كما ذكره الجاحظ فى البيان

[المحلة] بالفتح الموضع الذى يحل به ومدينة بالديار المصرية وهى عدة مواضع

[المحلى] الاسعد هو يعقوب بن اسحاق هو غير امين الدين محمد بن على ، وغير جمال الدين محمد بن احمد «المحلى» الحسين بن محمد هو غير عبدالرحمن وغير ناصح بن عبدالله ابى عبدالله الكوفى المحلى «محمداباد» قرى كثيره فى بلاد ايران لاتصى عددها ومنها قرية على باب نيسابور كما ذكره ياقوت الحموى فى المعجم ج٧ ص٣٩٨

الله اظهر دينه وأعزه بمحمد ✡ وأكرم بالخلافة جعفر بن محمد
والله ايدّ عهده بمحمد وباحمد ✡ ومؤيد لمؤيدين الى النبى محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

[محمد] بالضم وفتح الحاوالميم المشددة ودال المهملة فى الحديث حرس الله اسم نبيه فلم يسم به احد منذ خلق آدم عليه السلام الاانه لما قرب ميلاد النبى صلى الله عليه وآله وسلم اخبر الكهنة ان نبياً يبعث اسمه محمد فسمى قوم من العرب اولادهم بهذا الاسم رجاء ان تكون هووالله تعالى اعلم حيث يجعل رسالته (١) وفى العيون ط٢ ص١٩٨س آخرعن النبى صلى الله عليه وآله قال اذا سميتم الولدمحمداً فاكرموه واوسعوا له فى المجالس ولا تقبحوا له وجهاً ،وقال ما من قوم كانت لهم مشورة فحضرمعهم من اسمه محمد واحمدفادخلوه فى مشورتهم الاخيرلهم فنبدء هنا على من اسمه محمد على ترتيب الحروف ونقول

---

(١) وفى اسد الغابة ج٤ص٣١٠س٥ قال وذكروا فى حديث محمدبن عدى يعنى الذين سموا فى الجاهلية حين سمعوا انه يبعث نبى من العرب فسمى جماعة منهم ابنائهم رجاءاً ان يكون هوالنبى المبعوث - والذين سموا ابنائهم محمداً نفر(منهم)محمد بن سفيان ، ومحمدبن البراء البكرى اخو بنى عتوارة من بنى ليث ، ومحمد بن احيحة ومحمد بن حمران الجعفى ، ومحمد بن خزاعى السلمى ، ومحمد بن عدى بن ربيعة ومحمدبن مسلمة الانصارى وقيل غيرذلك والله العالم بالصواب واما احمد فلم يلهمه احد قبله صلى الله عليه وآله وفى الكافى والمرأة ج٣ ص ٥٣٢ باب الاسماء والكنى عن الصادق عليه السلام لايولنا ولد الاسميناه محمداً فاذا مضى لنا سبعة ايام فان شئنا غيّرنا وان شئنا تركنا وعن ابى الحسن عليه السلام لايدخل الفقر بيتاً فيه اسم محمد واحمد وعلى والحسن والحسين وجعفر وطالب وعبدالله وفاطمة .

[محمد] بن آتش ويقال له محمد بن الحسن بن آتش اليمانى عامى «يب» هو غير ابن آدم بن ابى اياس الشيبانى الراوى عن ابيه اخو عبيد عامى لاباس به كابيه ، وغير ابن آدم الجزرى ، وغير ابن آدم بن سليمان الجهنى .

[محمد] بن آدم بن كمال الهروى ابو المظفر المتوفى سنة ٤١٤ فاضل اديب نحوى كما فى البغية ص٤ «محمد» بن آدم المدائنى المعروف بزرقان امامى لاباس به «جخ ضا» ص٣٩٣ روى عن ابيه وعن الرضاء عليه السلام .

[محمد] بن ابان الافصارى المدنى تابعى (محمد) بن ابان البلخى ابو بكر المتوفى سنة ٢٤٤ كان من الحفاظ (محمد) بن ابان بن تغلب ابو سعيد البكرى الكوفى الراوى عن الصادقين عليهما السلام لاباس به كأبيه «محمد» بن ابان الجدلى عن الراوى عن عمار الدهنى فى مدح على عليه السلام لاباس به جده عمر بن عبدالله مر ذكره .

[محمد] بن ابان الخثعمى مولاهم كوفى امامى (جخ ق) ص٢٨٢ هو غير ابن ابان الرازى الراوى عن هشام بن عبيد (ن) (محمد) بن ابان بن سيد بن ابان اللخمى ابو عبدالله القرطبى المتوفى سنة ٣٥٤ نحوى فاضل «بغ» ص٤

[محمد] بن ابان بن صالح الجعفى الكوفى المتوفى سنة ١٧٥ مرجئى ضعيف

[محمد] بن ابان العلاف عامى روى حديث ان عثمان وعمر كانا يرزقان المؤذنين والائمة والمعلمين والقضاة (خ) ج٢ «محمد» بن ابان بن عمران السلمى ابو الحسن ويقال ابو عبدالله الواسطى المتوفى سنة ٢٣٩ عامى وثقه مسلمة .

[محمد] بن ابان بن على ابان البلخى عامى (يب) هو غير ابن ابان بن عمر الجدلى لاباس به يحتمل اتحاده مع الغنوى «محمد» بن ابان المخرمى عامى لاباس به روى حديث اولكم واردة على الحوض اولكم اسلاما على بن ابى طالب (خ) ج٢

[محمد] بن ابان بن وزير البلخى ابو بكر المعروف بحمدويه المتوفى سنة ٢٤٤ عامى وثقه الخليلى كما مر هنا «يب» «محمد» بن ابراهيم بن آدم بن ابى الرجال ابو جعفر الصلحى البغدادى عامى وثقه فى (خ) ج١ ص٤٠٣ .

[محمد] بن ابراهيم بن ابان المعروف بعلان الكلينى والد الحسين وعلى اخو احمد

امامي ثقة مر ذكرهم «محمد» بن ابراهيم بن ابان بن ميمون ابن عبدالله السراج المتوفى سنة ٣٠٦ عامي وثقه في (خ) ج١ ص٤٠١ (محمد) بن ابراهيم بن ابراهيم بن الحسن ابن زيد اخو الحسن والد الحسن وعلي الحسنيون «لب» ص٨٣ س٩.

[محمد] بن ابراهيم ابو بكر بن القربي البزاز البغدادي عامي هو غير ابن ابراهيم ابي بكر البرمكي الحكيمي (خ) ج١ «محمد» بن ابراهيم ابو جعفر الاطروش البرتي الكاتب المتوفى ٣١٣ عامي «خ» ج١ ص٤٠٤ .

[محمد] بن ابراهيم ابو جعفر الانماطي المعروف بمربّع صاحب ابن معين عامي

[محمد] بن ابراهيم ابو جعفر الغزال يلقب شمسة عامي روى حديث ملعون من ضار مسلماً او غيره «ح» «محمد» بن ابراهيم ابو حمزة الصوفي كان من كبار شيوخهم

[محمد] بن ابراهيم ابو عامر الصوري نحوي «بغ» ص٧ هو غير ابي نصر الكسائي السمرقندي

[محمد] بن ابراهيم بن ابي بكر الجزري شمس الدين ابو عبدالله الدمشقي عامي

[محمد] بن ابراهيم بن ابي البلاد اخو يحيى امامي ثقة له كتاب نوادر رواه عنه ابن محبوب (جش) «محمد» بن ابراهيم بن ابي الحزور ابو بكر عامي مات سنة ٣٤٢ هو غير ابن ابي حليمة الصايغ «محمد» بن ابراهيم بن سكينة الحلبي عامي هو غير ابن ابي عدي السلمي ابي عمرو البصري المتوفى سنة ١٩٤.

[محمد] بن ابراهيم بن ابي الفضل السهلي ابو حامد النيسابوري المتوفى سنة ٦١٣ شافعي « محمد» بن ابراهيم بن ابي القاسم ابو عبد الله شرف الميدومي نحوي

[محمد] بن ابراهيم بن ابي الورد الحربي عامي هو غير ابراهيم بن احمد ابي بكر الاصبهاني العطار (محمد) بن ابراهيم بن احمد ابو بكر الاردستاني المتوفى سنة ٤٢٧ عامي وثقه في (خ)

[محمد] بن ابراهيم بن احمد الحسن الحضرمي عامي هو غير ابن احمد ابي عبدالله الشيرازي فخر الدين « م ».

[محمد] بن ابراهيم بن احمد ابو نعيم الهمداني عامي هو غير ابن احمد بن ابي الحكم الختلي

[محمد] بن ابراهيم بن احمد بن اسود ابو بكر الغساني القاضي عامي

[محمد] بن ابراهيم بن احمد البيهقي ابو سعيد النحوي فاضل هو غير ابن احمد

ابن الحكم الطرسوسى «محمد» بن ابراهيم بن احمد بن حمويه التتارى الراوى عن ابيه حنفى (جواهر) ص٣ج٢ «محمد» بن ابراهيم بن احمد بن صالح ابوالحسن المعدل المعروف بابن حبيش عامى مات سنة٣٣٨ (خ)ج١.

[محمد] بن ابراهيم بن احمد بن عبد الرحمن ابوعبدالله النحوى التجيبى المراكشى مات سنة٦٩٨ (بغ) «محمد» بن ابراهيم بن احمد بن موسى بن ابراهيم بن موسى الكاظم ابواحمد ازرق العين هو شيخ الموسويين ببغداد (محمد) ابن ابراهيم بن احمد بن يونس الليثى حسن كان من مشايخ الصدوق (خصال) ط١ ص٧٧ س٢٥ .

[محمد] بن ابراهيم بن ادريس بن جامع ابواحمد البورانى عامى هو غير الازدى الكوفى الامامى «محمد» بن ابراهيم بن اسباط ابوعبدالله الرواى عنه احمد بن عيسى لابأس به (علل) ط٢ ص٤٤ س٦ .

[محمد] بن ابراهيم بن اسحاق بن ابراهيم ابوعبدالله ابن اخى محمد بن اسحاق السراج عامى (خ) «محمد» بن ابراهيم بن اسحاق ابوبكر الفاذجانى الاصبهانى عامى فيه نظر

[محمد] بن ابراهيم بن اسحاق السلمى المناوى صدرالدين ابوالمعالى المتوفى سنة ٨٣ شافعى «محمد» بن ابراهيم بن اسحاق الطالقانى ابوالعباس امامى حسن (جش)

[محمد] بن ابراهيم بن اسحاق بن عبيدالله ابوالحسن الكاتب الراوى عنه ابناه الحسن والحسين حنفى « محمد » بن ابراهيم بن اسحاق الفارسى ابوالحسين العزائمى حسن كان من مشايخ الصدوق .

[محمد] بن ابراهيم بن اسد ابوزيد القاضى الهروى المتوفى سنة ٤٦٦ حنفى «جواهر» «محمد» بن ابراهيم الاسدى المكى شاعر سافر الى اليمن والعراق وخراسان عامى

[محمد] ابن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن المثنى احدائمة الزيديه مات سنة ١٩٩ «محمد» ابراهيم الاصبهانى المتوفى بعد سنة١٢٦٣ كان من تلامة السيد محمد باقر حجة الاسلام حسن .

[محمد] بن ابراهيم الامام ابن محمد بن على بن عبدالله العباسى المعروف بابن الامام لابأس به «جش» (محمد) بن ابراهيم بن انوش ابوبكر الحصيرى البخارى

المتوفى سنة ٥٠٠ حنفي « م » «محمد» بن ابراهيم بن ايوب ابوعبدالله البزاز عامي روى حديث ورد في آخر الزمان «خ» ج١ ص٤٠٠ .

[محمد] بن ابراهيم الباهلي عامي هو غير البحراني شمس الدين ابن بنت الشيخ علي الكركي تلميذ السيد حسين الكركي امامي «محمد» بن ابراهيم البرجلاني الراوي عن ابيه عن بشر الحافي عامي « خ » ج١ ص٤٠١ «محمد» بن ابراهيم البصري عامي هو غير ابن ابراهيم بي بكر الطيالسي البصري صاحب ابي الوليد (ن).

[محمد ابراهيم] التبريزي الامامي العالم الفاضل ذكره الاستاذ في اعلام الشيعة

[محمد] بن ابراهيم التميمي الكازوني صاحب كتاب خواص القرآن (ضا) ط١

[محمد] بن ابراهيم التميمي المدني تابعي لا بأس به هو غير ابن ابراهيم بن ثابت الكناني الشافعي المتوفى سنة ٥٦٢ .

[محمد] بن ابراهيم بن جابر ابوعبدالله الجذامي النحوي هو غير الجذامي الغرناطي المتوفى سنة ٥٤٠ (بع) « محمد » بن ابراهيم الجرجاني الكيال الموفى سنة ٤٠٨ عامي جده احمد بن علي النيسابوري الظاهر حسنه «محمد» ابراهيم بن جعفر ابوعبدالله النعماني الكاتب الكاتب سنة ٤١٨ بالشام يعرف بابن زينب امامي ثقة (جش)

[محمد] بن ابراهيم الجعفري الراوي عن احمد بن علي بن محمد بن عبدالله ابن عمر الاطرف وعنه الحسين بن عبدالله الصغير كذا في الكافي والمرآة ج١ ص٣٥٥ س٢٤ باب مولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم وفي جامع الرواية ج٢ ص٤٣ يحتمل اتحاده مع سابقه و يحتمل هو محمد الاريس او الرئيس ابن جعفر السيد ابن ابراهيم بن محمد بن علي الزينبي ابن عبدالله بن جعفر الطيار المذكور في عمدة الطالب ط نجف ص٢٧ س٦١ ويحتمل هو ابويعلى الجعفري .

ويحتمل هو محمد العالم بن جعفر السيد في ص ٣٨ س ٨ منه او محمد بن ابراهيم الحبشي المذكور في ص ٣٥ س٥ منه او محمد بن سليمان بن جعفر السيد وغير ذلك المذكور هناك .

[محمد] بن ابراهيم بن الجنيد ابو بكر عامي هو غير الجويباري الهروي الراوي عن مالك بن سليمان (محمد) بن ابراهيم بن الحارث التيمي ابو عبدالله المدني المتوفى سنة ١٢٠ تابعي وثقه النسائي «محمد» بن ابراهيم بن حبيب بن سمرة بن جندب ابو عبدالله الفزاري الكوفي المنجم اديب فاضل (معجم الادبا) .

[محمد] بن ابراهيم بن حبيش البغوي الراوي عن عباس الدوري عامي «ن»

[محمد] بن ابراهيم بن الحسن ابو بكر الرازي الاسكندري المتوفى سنة ٤٩٣ حنفي (جواهر ص ٤ ج٢) (محمد) بن ابراهيم بن الحسن ابو طاهر الكوراني المدني المتوفى سنة ١١٤٥ شافعي (م) .

[محمد] بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام قبره الحزامون محلة كبيرة بواسطه له مشهد وقبة عالية وقبر عزرة بن هارون بن عمران يزوره المسلمون واليهود كذا ذكره الحموي في المعجم ج٣ ص٢٦٦ وفي هامش عمده الطالب ط نجف ص٨٧

[محمد] بن ابراهيم بن الحسن بن عبد الخالف ابو الفرج البغدادي الفقيه المعروف بابي السكرة كان من اصحاب الشافعي (ن) ج٥ ص١٩ هو غير ابن ابراهيم بن الحسين ابي جعفر النحوي المتوفى سنة ٥٤٩ .

[محمد] بن ابراهيم بن حفص ابو سفيان الترمذي عامي «خ» هو غير ابن ابراهيم ابن حفص البزار (خ) ج١ ص٤٠٨ «محمد» بن ابراهيم الحضيني الاهوازي اخو حمدان امامي حسن (كش) ط١ ص٣٤٨ هو غير محمد الحصيني الجعفري .

[محمد] بن ابراهيم بن حمدان ابو بكر قاضي دير العاقول المتوفى سنة ٣٨٠ عامي وثقه في «خ» ج١ ص٤١٥ (محمد) بن ابراهيم بن حمدون ابو الحسن الخزاز الكوفي المتوفى سنة ٢٦٧ عامي (خ) ج١ ص٣٩٩ .

[محمد] بن أبراهيم بن حمش اوخمس النيسابوري المتوفى سنة ٣٥٣ عامي كان من مشيخة الحاكم « محمد» بن ابراهيم الحمصي الراوي عن محمد بن موسى الطائي لا بأس به «علل ط٢ ص٦٠ س آخر باب ١٢٢ « محمد» بن ابراهيم الحميري الرندي ابو عبدالله المعروف بابن عباد المتوفى سنة ٧٩٢ صوفي «م»

[محمد] بن ابراهيم الحناط «الخياط» الراوي عن الصادقين عليهما السلام امامي لا بأس به

» » بن حوران ابو بكر الحداد المتوفى سنة ٤١٢ عامي صدوق

» » بن خارج ابو احمد الاصم البستي لا بأس به «علل» ط٢

» » بن خالد بن مخلد ابو بكر المقرىء عامي «خ» ج١ ص ٤١١

» » بن خلف اللخمي ابو عبدالله المتوفى سنة ٤٣٥ اديب فاضل

» » خليل التتائي المصري صاحب فتح الجليل المتوفى سنة ٩٤٢

(محمد) بن ابراهيم بن خيرة ابو القاسم الاشبيلي القرطبي اديب فاضل مات سنة ٥٦٤ «مم»

(محمد) بن ابراهيم بن داود ابو جعفر الاردستاني المتوفى سنة ٤١٥ فاضل اديب «باء» ج١٧ ص١٢٢ هو غير بن ابراهيم بن داود الاسدي الحنفي .

(محمد) بن ابراهيم بن دينار الجهني ابو عبدالله المدني المعروف بصندل المتوفى سنة ١٨٢ وثقه ابو حاتم .

(محمد) بن ابراهيم بن الرفاعي الكوفي امامي (جخ ق) ص ٢٨٠ هو غير ابن ابراهيم ابن زياد الطيالسي الرازي «خ» ج ١ ص ٤٠٤.

[محمد] بن ابراهيم بن زياد ابو عبدالله الاسكندري ابو عبدالله مالكي مات سنة ٢٧١

» » الرفاء عامي «خ» ج١ ص ٤٠ (محمد) بن ابراهيم بن ساعد ابو عبدالله الانصاري المعروف بابن الاكفاني هو غير السعدي و غير السمرقند الكسائي المقدم ذكره «محمد» بن ابراهيم بن سعدالله الكناني بدرالدين ابو عبدالله الحموي المتوفى سنة ٧٣٣ شافعي .

(محمد) بن ابراهيم بن سعيد ابو عبدالله البوشنجي المحدث المتوفى سنة ٢٩٠ عامي وثقه احمد

(محمد) بن ابراهيم بن سليمان الاسباطي الضرير ابو جعفر الكندي الكوفي عامي

» » بن شعيب اخو علي لا بأس به كأبيه وجده وجد ابيه صالح (كش)

» » شمس الدين القصير الحمصي المتوفى سنة ١٠٩٢ شافعي (م)

[محمد] بن ابراهيم الشيرازي صدر الدين الكبير سيد الحكماء ابو المعالي

صدر العلماء المقتول سنة ٩٠٣ على ايدى التركمانية الفجرة تلمذ على ابيه وعلى ابن عمه الامير نظام الدين احمد المتكلم الفقيه ، وفى الفنون الادبية عند ابن عمته الامير حبيب الله وغيرهم وجده محمد بن اسحاق الدشتكى وابنه الامير غياث الدين منصور الاتى ذكره ذكره فى الروضات ط١ ص١٣٤ س٣٠ فى ترجمه ابنه وحفيده محمد بن منصور صاحب التوبة النصوحية ، ومن احفاده السيد على خان الشيرازى كما فى القاب القمى ج ٢ ص٣٧٣ (محمد) بن ابراهيم الشيرازى الشهير بمولى صدرا الشيخ المتألهة الحكماء المتوفى سنة ١٠٥٠ قيل فى تاريخه :

ثم ابن ابراهيم صدر الاجل ✡ فى سفر الحج مريض (١٠٥٠) ارتحل
قدوة اهل العلم والصفاء ✡ يروى عن الداماد والبهائى

هو صاحب الاسفار الاربعة وشرح الكافى وشواهد الربوبية وغيرها من المؤلفات وابنه الميرزا ابراهيم صاحب عروة الوثقى فى التفسير والحاشية على شرح اللمعة ذكره القى فى القابة ج٢ ص٣٧٢ وفى السفينة ج١ ص٣١١ س٨ وفى تراجم الاعلام ج٦ ص١٩٣ وغير ذلك من كتب التراجم روى عن المحقق الداماد والشيخ البهائى وصهراه المولى محسن الفيض وعبد الرزاق اللاهيجى كما مر فى ج٢٤ ص ١٦٣.

[محمد] بن ابراهيم بن صدران بضم الصاد الازدى اجعفر البصرى المتوفى سنة ٢٤٧ عامى وثقه ابوداود (محمد) بن ابراهيم الصنعائى هو التيمى المقدم ذكره وهو غير ابن ابراهيم بن طلحة الذى يقال له ابن محمد (محمد) بن ابراهيم الضوفى ابو جمزة المتوفى سنة ٢٧٠ كان من كبارهم فى بغداد «م» هو غير بن ابراهيم الضرير الحنفى ابى بكر الميدانى

[محمد] ابراهيم الطهرانى المتوفى سنة ١٢٧٤ عالم فاضل حكيم خطيب اعلام الشيعة

[محمد] بن ابراهيم بن عباس ابو هشام الطائى الملطى عامى هو غير ابى مسير الموصلى

[محمد] بن ابراهيم بن عبد الحميد ابو بكر انجلوانى قاضى بلخ سن بغداد عامى

» » » » عبد الخالق بن ابراهيم المويلحى المتوفى سنة ٣٤٨ عامى

» » » » عبد الرحمن الدمشقى المتوفى سنة ١١٣٥ حنفى عمادى (م)

» » » » عبد الرحمن محمد الاريحاوى العارى سنة ١١٩٩ عامى

[محمد] بن ابراهيم بن عبدالرحمن الرعينى المفسر صاحب خط الحسن نحوى هوغير القرطبى المتوفى سنة ٦٧٣ (بغ)

(محمد) بن ابراهيم بن عبدالرحيم ابوالجود الانصارى الخليلى المتوفى سنة ٩٠٢

[محمد] بن ابراهيم بن عبدالسلام ابوعبدالله التميمى الكاتب المتوفى سنة ٩٣٩ نحوى فاضل (بغ) ص٥ (محمد) بن ابراهيم بن عبدالله ابوجعفر الجرجانى المعروف بابن السلاثائى عامى فيه نظر «خ» ج١ص٤٠٢ ،

(محمد) بن ابراهيم بن عبد الله رأس المذرى ابوعلى النسابة صاحب كتاب المنسوط فى النسب ذكره فى «لب» ط نجف ص٥ س١ وص٣٤٧ س١٥ جده عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحنفية ومن ولده ابوالفوارس مفضل بن الحسن بن محمد بن احمد واخوه عبدالله هوغير الشلبى الاندلسى المتوفى سنة ٥٦٠ .

[محمد] بن ابراهيم بن عبدالله ابوسعيد المتوفى سنة ٣٩٧ فاضل اديب صالح (معجم الادباء) ج١٧ص ١٢٠ «محمد» بن ابراهيم بن عبدالله بن معبد بن عباس بن عبد المطلب العباسى الراوى عن ابيه هوغير ابن عبدالله النحوى (بغ) .

(محمد) بن ابراهيم بن عبدالله المعروف بابن عبدوس القيروانى فقيه زاهد كان من اكبر التابعين «م» (محمد) بن ابراهيم بن عبدالملك ابوجعفر الواسطى عامى هوغير ابن ابراهيم بن عثمان الكوفى المعروف بابن ابى شيبة (خ) ج١ ص٣٨٣ .

(محمد) بن ابراهيم بن عبيدالله بن زياد بن ابيه هواول من ملك اليمن من بنى امية

(محمد) بن ابراهيم عزرة البصرى عامى هوغير ابن العلا الشامى الراهد ابى عبدالله الزبيدى الحمصى (محمد) بن ابراهيم بن على ابوعبدالله الحسنى القاسمى عزالدين المعروف بابن الوزير اخوالهادى مات سنة ٨٤٠ .

(محمد) بن ابراهيم بن على ابوالحسين النسابة الاسدى الكوفى المعروف بابن دينار كان من مشايخ ابى نصر البخارى (محمد) بن ابراهيم بن على بن عاصم ابوبكر اصبهانى المعروف بابن زاذان مات سنة ٣٨١ (م) .

(محمد) بن ابراهيم بن على العطار ابوبكر الاصبهانى عامى روى حديث السرعة فى المشىء تذهب بهاء المؤمن (خ) ج١ص٤١٨ (محمد) بن ابراهيم بن على بن نصر بن

اسمعيل اخوعثمان احد الكبار بفرغانة حنفي (جواهر) ص٤

[محمد] بن ابراهيم بن عمران ابو بكر الحوزي المتوفى سنة ٣٥٤ نحوي نسابة «معجم الادباء ج١٧ ص١١٩» (محمد) بن ابراهيم بن عمر بن مفلح كمال الدين المقدسي المتوفى سنة ١٠١١ مؤرخ محدث «م» ج٦ ص١٩٣ .

(محمد) بن ابراهيم بن عمر ابواسحق الفيروزآبادي جد صاحب القاموسي هو هوغير ابن ابراهيم بن عمر الراوي عن ابيه (محمد) بن ابراهيم بن عمر بن ميمون ابو بكر القاضي بعبكر احنفي مات سنة ٣٢٤ (جواهر) ج٢ ص٤ .

[محمد] بن ابراهيم العوامي المعروف بالقاضي النحوي المتوفى بعد سنة ٣٥٠ له كتاب الاصلاح والايضاح في النحو «محمد» بن ابراهيم بن عيسى ابو مسعود الهناء عامي هوغير ابن ابراهيم بن غنائم الحنفي المتوفى سنة ٧٣٣ .

[محمد] بن ابراهيم بن فارس الشيرازي الكاغذي صوفي هوغير الفارسي الصوفي

» « فرنة الخوارزمي عامي هوغير ابن ابراهيم الفروي الذي وثقه في خ

» » القرشي عامي هو غير ابن ابراهيم القطان ، و غير القطفاني المذكور في الخصال وان احتمل الاتحاد .

[محمد] بن ابراهيم القزويني قاضيها والدصاعد حنفي (جواهر) ص٦

» »الكتاني ابو شهاب الكوفي عافي هوغير ابن ابراهيم بن كثير الصوري الحسن ابي الغالي وغير الصيرفي (محمد) ابراهيم الكرباسي الامامي الكاخي الخراساني المجتهد قدمر ذكره في ج٢٤ ص١٨٠ وابنه ابو المعالي وحفيداه ابو الهدى وجمال الدين وابوه محمد حسن الخراساني الاصبهاني وهم بيت كبير من الشيعة الامامية :

[محمد] ابراهيم الكزازي المازندراني نزيل قم امامي عالم فقيه ورع اعلام الشيعة

» »الكسائي قدمر بعنوان ابراهيم ابو نصر السمرقندي المذكور في ج٢٤

» » الكلاباذي البخاري ابو بكر الحافظ صاحب بحر الفوائد عامي

» » الكوفي الظاهر حسنه الراوي عنه الحميري حديث عقيقة ابي محمد العسكري لابنه محمد المهدي عليه السلام .

[محمد] بن ابراهيم اللخمى المعروف بابن الرامى المتوفى سنة ٧٣٤ له مؤلفات
» » بن لؤلؤ الزركشى المتوفى سنة ٩٣٢ مورخ كان من اهل تونس
» » بن محمد بن ابراهيم ابو الحسن الاصبهانى المعروف بالمطرز
عامى لا بأس به (خ) ج١ ص ٤١٨ (محمد) بن ابراهيم بن محمد بن ابراهيم التركمانى عامى
[محمد] بن ابراهيم بن محمد ابو البقاء الانصارى بدر الدين البشتكى شاعر
» » » محمد ابو بكر الشاهد الربيعى المتوفى سنة ٣٦٤ عامى
لا بأس به (خ) ج ١ ص ٤١٤ .

(محمد) بن ابراهيم بن محمد ابو عبدالله القصار الرازى عامى كان فى سنة ٣٢٣ (خ) ج١
» » » محمد ابو عبدالله المؤدب القحطبى عامى لا باس به (خ) ج١
» » » محمد ابو الفتح فتح الدين ابن الشهيد كاتب السر بالشام
صاحب التفسير مات سنة ٧٩٣ .

(محمد) بن ابراهيم بن محمد ابو عبدالله السباعى المتوفى ٣٣٢ مؤرخ اصولى (م)
» » » بن ابى الحجيم ابو كثير الشيبانى البصرى عامى وثقه فى خ ج١
» » » بن ابى نصر ابو عبدالله المعروف بابن النحاس من شعره

اليوم شىء وغداً مثله ✡ من نخب العلم التى تلتقط
يحصّل المرأ بها حكمة ✡ وانما السيل اجتماع النقط

(محمد) بن ابراهيم بن محمد باقر الخلخالى العالم الفاضل امامى حسن (اعلام)
» » » البستى المالكى ابو الطيب المتوفى سنة ٦٥٨ نحوى فاضل
» » » بهاء الدين الحلبى النحوى المعروف بابن النحاس (بغ)
» » » بن جناح البستى ابو احمد صاحب حامد بن آدم عامى (خ)
» » » بن خالد ابو العباس المعروف بابن الشيرجى المروزى
عامى وثقه فى (خ) ج١ ص ٤١٢ (محمد) بن ابراهيم بن محمد الدشتكى الشيرازى
صدر الدين الحسينى الامامى الثقة قدمر ذكره فى ابن ابراهيم الشيرازى .

[محمد] بن ابراهيم بن محمد الرازى ابو جعفر المتوفى سنة ٦١٥ حنفى (م) ج٦ ص١٧٦
» » » بن زهرة الحلبى الامامى الثقة كان مدتلامذة بدر الدين (مل)
» » » السلامى ابو عبدالله شمس الدين المتوفى سنة ٨٧٩ فاضل شافعى
» » » بن طلحة التيمى الشاعر (بيان) رج ٢ ص ٢٨ هو غير ابن
ابراهيم بن محمد بن عبدان ابى جعفر القوهستانى وغير ابن ابراهيم بن محمد العلوى الامامى
(محمد) بن ابراهيم بن محمد بن على ابو الفتوح النحوى المتوفى سنة ٥٩٦ فاضل (بغ) ص٦
» » » على الطبسى كان من تلامذة الميرزا محمد بن عبد النبى الاخبارى
» » » بن على بن عبدالله الامامى كان من اجداد ابراهيم بن عبد الصمد
» » » الفزارى الراوى عنه عبد الرحمن بن محمد الحسينى
لا بأس به ذكره الصدوق فى المجالس س١٣ ص١٤٢ .
(محمد) بن ابراهيم بن محمد القرشى المدنى العامرى عامى هو غير ابن ابراهيم بن محمد النحوى
» » » بن محمد النوحى حنفى مات سنة ٤٥٩ (جواهر) ص٦
» » » المشهور بابن الدباغ النحوى هو غير ابن ابراهيم بن محمد
الهمدانى وكيل الناحية (محمد) بن ابراهيم بن محمد بن يزيد ابو الفتح البزاز الغازى
المعروف بابن البصرى عامى وثقه فى (خ) ج١ ص٣١٥ .

(محمد) بن ابراهيم بن المختار بن ابى عبيد الثقفى حسن هو وابوه كانا فى جيش
المختار تولّيا على قبر الحسين عليه السلام (محمد) بن ابراهيم المروزى عامى وثقه فى
(خ) هو غير ابن ابراهيم بن مسلم ابى عبدالله اليمانى (خ) ج١ ص٤٠٧ ،
(محمد) بن ابراهيم بن مسلم ابو امية الطرسوطى البغدادى المتوفى سنة ٢٧٣ عامى وثقه فى خ
» » المشهور بجلبى زاده الحلبى المتوفى سنة ٩٧١ لا بأس به (ضا) ط١
» » المصرى الراوى عن هارون بن يحيى الناشب لا بأس به (علل) ط٢ ص٩٣
» » بن المطلب بن ابى وداعة ابو عبدالله المدنى البصرى الراوى عن ابيه عامى
» » المعروف بابن السراج الانصارى الغرناطى طبيب عالم مات سنة ٧٣٠
» » المعروف بابن الكردى او الكرخى لا بأس به (كافى والمرآة) ج١

[محمد] بن ابراهیم المعروف بابن الصائغ المصری سری الدین المتوفی سنة ١٠٦٦ فاضل
» » المعروف بالامام العباسی المتوفی سنة ١٨٥ ببغداد امیر الخاج (خ) ج١
» » بن معمّر بن الحسن ابو بکر الهذلی الهروی اخو اسمعیل عامیان
» » بن مفضل الازدی ابو عبدالله الاندلسی المتوفی سنة ٥٥٥ شاعر المغرب
» » بن المفضل الیمانی حفید شرف الدین الشبامی المتوفی سنة ١٠٨٥ عامی
» » بن المنذر ابو بکر انیسابوری الحافظ المتوفی سنة ٣١٩ صدوق (خك)
» » بن موسی ابو عبدالله المتوفی سنة ٤٥٥ نحوی (بغ) ص٧
» » الموصلی امامی (جخظم) ص٣٦١ هو غیر ابن ابراهیم بن المهاجر الکوفی
» » المهدوی ابو عبدالله المغربی فقیه عامی مات سنة ٥٩٥ - م -
» » بن المولی اقارضا بن جانی بیك امامی کان فی سنة ١٢٩٢ فاضل جلیل اعلام
» » بن مهزیار الاهوازی الامامی ثقة کان من سفراء الحجة (کمال الدین) ط١ ص٢٦٨ س٨ ابوه وعمه علی وابنا عمه الحسن ومحمد ابنا علی بن مهزیار وحفید عمه محمد بن الحسن بن علی کلهم من ثقات الامامیة.

(محمد) ابراهیم النواب الطهرانی مدایح نکار المتوفی سنة ١٢٩٩ عالم فاضل امامی
(محمد) بن ابراهیم النوفلی الراوی عن السکونی والحسین بن المختار لا بأس به کافی والمرأة
» » بن نیروز ابو بکر الانماطی المتوفی سنة ٣١٧ - ٣١٩ عامی خ ج١
» » النیسابوری هو فرید الدین العطار المدفون فی خارج نیسابوری فی سنة ٥٨٩ کان من مشایخ صاحب المثنوی وکان من اهل التصوف والطریقه والتفصیل فی الروضات ص١٩٦ باب المیم وفی القاب القمی ره ج٢ ص٤٣١ وفی مجالس المؤمنین وغیرها ومن اشعاره بالفارسیة :

علی وآل او مار اتمام است ✡ کرفته این جهان وصف ستایش
کذشته زاینجان وصف سه نانش ✡ چه در سر عطا اخلاص اوراست
چنان شد اندرون فقر وفاقة ✡ که زر ونقره بودش سه طلاقة
اگرچه زر وسیم باحرمة آمد ✡ ولی کوساله این امت آمد

کجا گوساله هر گز رنجه کردد ✡ که باشیری چنین هم پنجه گردد

[محمد] بن ابراهیم بن هارون ابو العباس الدقاق السامری عامی کان فی سنة ٣٠٦ خ ج ١

» » الوراق السمرقندی الراوی عن سعد بن جناح امامی لا بأس به کش

» » بن یحیی بن احمد الخلال عامی وثقه الخطیب فی تاریخه ج ١ ص ٤١٢

» » بن یحیی بن علی الانصاری جمال الدین الکتبی المعروف بالوطواط ادیب

» » بن یحیی البغدادی المنقری ابو بکر الموفی سنة ٢٧٦ عامی هو غیر الیشکری

» » الیقوری بالفتح وضم القاف ابو عبدالله المتوفی سنة ٧٠٧ فاضل ادیب

» » بن یوسف الحلبی ابو البقاء عامی هو غیر تاج الدین المراکشی النحوی

» » بن یوسف جمال الدین الاشرفی الافضلی الجلادا لمتوفی سنة ٧٨٤ فاضل

» » بن یوسف الحلبی القادری رضی الدین المتوفی سنة ٩٧١ حنبلی مؤرخ

[محمد] ابو جعفر الصیقل الراوی عن منصور وعنه ابنه جعفر لا بأس به (کافی والمرآة)

[محمد] ابو الحسن او ابو الحسین الوردی الراوی عن یحیی بن عیاش لا بأس به (ثواب الاعمال)

[محمد] ابو الصقلی النحوی المعروف بالدمعة صالح هو غیر ابی عبدالله محمد الشاکری

[محمد] بن ابی بن کعب الانصاری ابو معاذ الراوی عن ابیه وعنه ابنه معاذ تابعی (یب)

» » ابراهیم ابو عبدالله السید بدر الدین اخو علی الحلبی (لب) ص ٢٤١ س ١٨

» » اسحاق احمد اللیثی الظاهر هو ابن احمد بن ابراهیم او ابن ابراهیم بن احمد

» » اسحاق القمی متکلم له کتاب رواه عنه احمد البرقی امامی حسن (جش)

» » اسماعیل السلمی ابو راشد الکوفی الموفی سنة ١٤٢ تابعی هو غیر

ابن ابی الاسود النحوی (محمد) بن ابی الاصبغ الراوی عن بندار بن عاصم وعنه سهل بن زیاد لا بأس به (کافی والمرآة ج ٣ ص ٢٠٥ س ٣)

[محمد] بن ابی امامة اسعد بن سهل بن سهل بن حنیف الراوی عن ابیه قابعی وثقه ابن معین

» » امیة الکاتب کان من ظرفاء الکتاب البغدادیین وشعراء بنی العباس

» » ایوب الانصاری الکوفی تابعی لا بأس به هو غیر ابن ابی ایوب الثقفی

[محمد] بن ابى ايوب النهروى الراوى عن جعفر بن سديد بن داود لا باس به (خصال ط١ ص١٦ س١٧) « محمد » بن ابى برزة الراوى حديث ليس من البر الصيام فى السفر لا بأس به صحابى (اسد الغابة ج٤ ص٣١٢) .

[محمد] بن ابى البركات الصوفى المتوفى سنة ٦٦٦ ضعيف هو غير ابن ابى البركات الصفار المتوفى سنة ٦١٠ (ن) (محمد) بن ابى البركات محمد بن زيد ابو طاهر النقيب الحسينى حسن كأبيه واجداده واحفاده «اب» ص٣٢١ (محمد) بن ابى البركات المعمر الحبوانى الحسينى و يقال له محمد بن اسعد بن على بن المعمر كما يأتى ذكره .

[محمد] بن ابى بشر الدقاق والديحيى عامى «خ» ج٢ ص ٩٠ يحتمل اتحاده مع ابن ابى بشير (لس) ص١٤٧ (محمد) بن ابى بكر بن ابى شيبة هو ابن عبدالله بن محمد ابن ابراهيم وهو غير ابن ابى بكر بن ابى عمرو ابن الجماعة .

[محمد] بن ابى بكر بن احمد ابو عبدالله اليمانى المتوفى سنة ٧٨٢ نحوى هو غير ابن ابى بكر بن ايوب «بغ» (محمد) بن ابى بكر احمد بن ابى خيثمة ابو عبدالله النسائى المتوفى سنة ٢٩٧ عامى «خ» ج١ ص٣٠٣ .

[محمد] بن ابى بكر بن ابى قحافة ابو القاسم التيمى المدنى التابعى المولود فى عام حجة الوداع بذى الحليفة او بالشجرة فى ذى القعدة امامى ثقة كان من اصحاب امير-المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام وكان فى حجره اذ تزوج بامه اسماء بنت عميس بعد ابى بكر وشهد معه صفين ثم ولاه عليه السلام مصر بعد مالك الاشتر ويثنى عليه ويفضله لانه كانت له عبادة واجتهاد وكان ممن حضر قتل عثمان فقال له عثمان لو رآك ابوك لم يرض هذا المقام منك - وقيل قال له يا ابن اخى لست بصاحبى فكلمه بكلام فخرج ولم ينل بدمه بشىء ومن شعره قال :

يا ابا ناقد وجدنا ماصلح ✡ خاب من انت ابوه وافتضح
انما اخرجنى منك الذى ✡ اخرج الدر من الماء الملح
يابنى الزهراء انتم عدتى ✡ وبكم فى الحشر ميزانى رجح

اناقد صح ولا ئى فيكم ✡ لاابالى اى كلب قدمنح

قيل فسار اليه عمرو بن العاص واقتتلوا فانهزم محمد فدخل فى خربة فيها حمار ميت فدخل فى ، جوفه فاحرق فى جوف الحمار، وقيل بل قتله معاوية بن خديج فى المعركة ثم احرقه فى جوف الحمار، وقيل اتى عمرو بن العاص بمحمد اسيراً فقال له هل معك عهد وعقد من عهد قال لانأمر بقتله ، وقيل انه اختفى فى بيت امرأة آواه فيه اخوها فكان الذى يطلبه معاوية بن خديج فليقتهم اخت الرجل الذى كان آواه وكانت ناقصة العقل فظنت انه يطلبون اخاها فقالت ادلكم على محمد بن ابى بكر على ان لاتقتلوا اخى قالوا نعم فدلتهم عليه فقتلوه وكان فى مصر قبراً ينسب اليه ولعل بعض اجزائه مدفون هناك اومحل مقتله وكان عمره ٣٨ سنة .

وبنوه زيد المبرقع والدعمران ، والقاسم فقيه المدينة والدعبدالرحمن ،ومن احفاده عبدالله ، ومحمد ، ومعاذ بنوعبدالرحمن ، و(منهم) عبد القاهر بن عبدالله بن محمد المولود بسهرود سنة ٤٩٠ والمتوفى سنة ٥٦٣ ببغداد و«منهم» الشيخ عصام بن هشام المولود باصبهان ، و (منهم) الشيخ ابوالفرج عبد الرحمن بن على بن محمد المتوفى سنة ٥٩٧ و(منهم) يوسف بن عبدالله او ابن عبدالرحمن الذى قتله التتار اوالترفى وقعة بغداد سنة ٥٥٦ و(منهم) الشيخ جمال الدين الحسين بن احمد بن يوسف .

و(منهم) نجم الدين محمود بن محمد بن عبداللطيف .

و(منهم) طاهر وعلى ابناعمر بن مسعود ولهما اولادواحفاد فى الرى واذربيجان وبغداد

و(منهم) عبدالعظيم بن يحيى بن طاهر، و(منهم) بالرى الحسن بن الحسين بن جعفر بن صالح الدين بن طاهر الملقب اخوى .

و(منهم) محمد بن القاسم وبنتاه اسماء التى ولدت بقرية شجرة المدينة كمافى معجم الحموى ج٥ ص٢٣٧ س٢٢ .

(محمد) بن ابى بكر بن ابى الليث الداورى المتوفى سنة ٦٧٢ حنفى (جواهر)

» » » عبدالرحمن عامى هو غير ابن ابى بكر بن عبدالعزيز الشافعى

» » » عبد القادر الرازى صاحب مختار الصحاح فى اللغة (ضا)

[محمد] بن ابى بكر بن عبد المحسن الرازى صاحب كتاب تحفة الملوك حنفى (جواهر) ص٣٤ هو غير ابن ابى بكر بن عبد الله وغير ابن ابى بكر بن ابى عطاء البلخى وغير ابن ابى بكر بن على بن سليمان وغير ابن ابى بكر بن عثمان الصابونى.

[محمد] بن ابى بكر بن على السبكى الهمدانى عامى هو غير ابن ابى بكر بن على المقدمى

« « « بن يوسف النحوى الذروى المكى المتوفى سنة ٣٢٧ «بغ»

[محمد] بن ابى بكر بن عمر بن ابى بكر المعروف بابن الدمامينى النحوى المتوفى سنة ٨٣٨ مالكى من شعره.

رمانى زمانى بماساءنى ✡ فجائت نحوس وغابت سعود

واصبحت بين الورى بالمشيب ✡ عليلا فليت الشباب يعود

[محمد] بن ابى بكر عمر بن ابى عيسى الاصبهانى المدينى ابو موسى الحافظ المتوفى سنة ٥٨١ صاحب المؤلفات المفيدة فى الانساب وغيره المذكور فى الوفيات ط١ مصر ص٤٨٦ و٦٩٣.

[محمد] بن ابى بكر بن عوف بن رباح الثقفى والد ابى بكر عامى وثقه النسائى روى عن انس (يب) (محمد) بن ابى بكر الفقيه الراوى عن احمد بن محمد النوفلى لا بأس به ذكره الصدوق فى المجالس ص٣٥٣.

[محمد] بن ابى بكر بن محمد الانصارى النجارى ابو عبد الملك المدنى القاضى الراوى عن ابيه

« « « محمد ركن الدين المفتى البخارى حنفى هو غير المفتى الواعظ

« « « منصور الجهنى السرخسى ابو الفتح الحافظ سمع منه الشيخ الضياء بمرو عامى (ن) ج٥ ص٩٥.

(محمد) بن ابى بكر همام بن سهيل ابو على الامامى البيزانى المتوفى سنة ٣٣٦ ثقة روى عنه التلعكبرى (محمد) ابن ابى بكر بن يوسف الفرغانى ركن الدين الاديب المختار المتوفى سنة ٥٩٤ حنفى (جواهر) (محمد) بن ابى البلاط عامى (ن) ج٥ ص٩٦ هو غير محمد بن ابى تراب المعروف بگلستانة صاحب شرح وصايا الصادق عليه السلام.

[محمد] بن ابى بلال البغدادى المتوفى سنة ٢٢٨ عامى صالح .

» الثلج هو ابن احمد بن محمد بن عبدالله بن ابى الثلج ويقال له ابن احمد بن ابى الثلج عامى (يب) ج٩ (محمد) بن ابى جرير القمى الراوى عن الرضا عليه السلام وعنه احمد بن على بن عبيد الجعفى امامى لا بأس به (كامل الزيارة ص١٤) (محمد) بن ابى الجعد الراوى عن الزهرى عامى هو غير ابن ابى جعفر المروزى اللغوى

» جعفر بن الفقيه امير كا زين الدين المصدرى الشهيد فقيه صالح (جب مل)

» جعفر القاسم بن الحسين المعروف بابن معية النسابة تاج الدين ابوعبدالله الحسنى الديباجى الحلى صاحب المؤلفات فى الفنون العديدة امامى ثقة

(محمد) بن ابى جعفر محمد بن ابى الحسن على ابوالحسن الحسينى الامامى العالم الفاضل الثقة (لب) ط نجف ص٣١٤ س١٦ .

[محمد] بن ابى جعفر المنذرى الهروى ابوالفضل اللغوى المتوفى سنة ٣٢٩ فاضل اديب (باء) ج١٨ ص٩٩ «بغ» ص٢٩ (محمد) بن ابى جمهور الاحسائى المتوفى سنة ٩٤٠ هو ابن على بن ابراهيم بن ابى جمهور امامى ثقة ياتى ذكره انظر القاب القمى ج١ ص١٨٣ وفى الروضات ط١ ص٥٢٣ مفصلا وغيرهما .

(محمد) بن ابى الجهم الازدى الثمالى الكوفى امامى (جخ ق) ص٣٠٦ هو غير القرشى العدوى الصحابى (محمد) بن ابى حبيش الراوى عن ابن بكير امامى فية نظر

(محمد) بن ابى حذيفة امامى ثقة كان من انصار امير المؤمنين عليه السلام وكان اشد الناس تأليباً على عثمان « محمد» بن ابى حذيفة القرشى العبشمى ابوالقاسم صحابى هو غير محمد بن ابى الحدرد الصحابى « محمد» بن ابى حرب بن محمد ابوجعفر الحسينى حسن كان يعرف طرفاً من فقه الشيعة قرء النهاية على الطوسى (ن) ج٥ ص١٢٠ .

[محمد] بن ابى حرملة ابوعبدالله المدنى القرشى والد اسحاق عامى و ثقه النسائى روى عن جماعة منهم «محمد» بن ابى الحسن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة ياتى فى محمد بن اسمعيل البخارى قدمر ذكره فى ج١٣ ص٦٦ .

[محمد] بن ابى الحسن البغدادى ابوالبركات النسابة العالم الفاضل اخو ابى

الحسين الطباطبائي «محمد» بن ابي الحسن بن عبدالصمد القمي الامامي حسن «ضا» ط١ ص٣٨٥ س٢٥ ويقال له ابن عبدالصمد .

[محمد] بن ابي الحسن علي بن محمد القرشي محي الدين الدمشقي المتوفى سنة ٥٣٦ شافعي «خك» ص٤٦٧ «محمد» بن ابي الحسن بن مسوسة الوراميني الشيخ افضل الدين فقيه واعظ فاضل امامي (جب) «محمد» بن ابي الحسن الهادي البغدادي اخو جعفر والحسن العسكري عليه السلام والحسين هو ممن شاهد الحجة عليه السلام .

[محمد] بن ابي الحسين ابو الحسين العبيدلي النسابة الشيخ الشرف «لب» ط نجف

» » الحسين زيد ابو البركات الحسيني والد محمد وجد زيد بن ابي طالب كلهم من النقباء «لب» ص٣٢ س٢١ .

[محمد] بن ابي الحسين السمناني ويقال له ابن جعفر كما يأتي عامي حافظ «يب»

» » » بن محمد ابو الفضل المعروف بابن ابي سعد الهروي عامي

» » حفص عمر الكوفي الانصاري العطار عامي هو غير ابن ابي حفصة البصري ابي سلمة «يب» «محمد» بن ابي الحكم بن المختار بن ابي عبيد الثقفي الكوفي امامي لا بأس به كان من اصحاب الصادق عليه السلام (جخ) ص٣٠٦ وفي نسخة هو ابو محمد الحكم بن المختار ويحتمل هو محمد بن ابي محمد الحكم كما في (كش) ط٢ ص١١٥

[محمد] بن ابي حمزة التيملي الكوفي كذا في نسخة «جخ» ص٣٠٦ وتبعه بعض الاصحاب وتخيّل بانه غير ابن ابي حمزة الثمالي والصواب اتحاده معه والتيملي تحريف الثمالي كما يظهر منه في ص٣٢٢ وفي «كش» ط١ ص٢٥٦ س١١ وفي ط٢ ص٣٤٦ س١٤ قال هو واخويه الحسين وعلي وابيهم كلهم ثقات فاضلون .

[محمد] بن ابي حميد ابراهيم الزرقي ابو ابراهيم المدني الانصاري لقبه حماد تابعي فيه نظر (يب) «محمد» بن ابي حميد الزهري يحتمل اتحاده مع سابقه هو غير ابن ابي خالد الاودي وغير ابن ابي خالد القزويني (محمد) بن ابي خالد الطبري عامي غير سابقيه وغير ابن ابي خداش علي الاسدي ابي هاشم الموصلي .

[محمد] بن ابى الخصيب الانطاكى المتوفى سنة ٢١٨ ثقة روى عن مالك عن ابن شهاب عن عروة قال قلت لعايشة من كان احب الى النبى ﷺ قالت على بن ابى طالب عليه السلام قلت اى شيء كان سبب خروجك اليه قالت لم تزوج ابوك امك قلت ذاك من قدر الله قالت وذاك من قدر الله ذكره ابن حجر فى اللسان ج٥ ص٤٦٥ .

[محمد] بن ابى الخير على بن ابى سليمان ظفر الحمدانى ابو الحارث برهان الدين والد محمد عالم امامى «جب» ص١١ .

[محمد] بن ابى داود الانبارى ابو هارون المتوفى سنة ٢٣٤ هو ابن سليمان الاتى ذكره عامى

» الدنيا الاشج عامى هو غير ابن ابى دوس ابى بكر النحوى وغير ابن ابى رزين الراوى عن ابيه «محمد» بن ابى الرضا فضل الله بن على الراوندى الحسنى تاج الدين فقيه فاضل (جب) ص١٢ س٢٣ «محمد» بن ابى زرعة الباهلى النحوى ابو يعلى المولود سنة ٢٥٧ كان من اصحاب المازنى «بغ» « محمد» بن ابى الزعيزعة عامى « ن» ج٥ ص١٦٥ هو غير ابن الى زياد الاعجمى الامامى الكوفى «جخ ق»:

[محمد] بن ابى زيد الرازى القمى الامامى (جخ د) ص٤٠٧ وفى نسخة ابن ابى يزيد هو غير ابن ابى زيد الكوفى.

[محمد] بن ابى زينب الاسدى البراد الكوفى ابو الخطاب الاجدع ضعيف جداً وفى كمال الدين ط١ ص ٢٦٧ س١٢ فى التوقيع قال عليه السلام اما ابو الخطاب فملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس اهل مقالتهم فأنى منهم برىء وآبائى عليهم السلام منه برآء وفى (كش) ط١ ص ١٧٨ وفى ط٢ ص٢٤٦.

[محمد] بن ابى سارة الكوفى امامى «جخ ق» ص٣٠٦ ـ الظاهر هو محمد بن الحسن بن ابى سارة واخوه على وهو غير محمد بن عبدالله بن ابى سارة وغير ابن السجاد الكوفى الامامى « محمد» بن ابى السرى البخارى هو ابن اسماعيل بن طرخون وهو غير الازدى وغير الدارى وغير ابن المتوكل .

[محمد] بن ابى السعادات عبدالرحمن بن محمد تاج الدين الخراسانى المروزى المتوفى سنة ٥٨٤ شافعى (محمد) بن ابى سعد الحسن بن محمد بن على بن حمدون

الكاتب ابو المعالى البغدادى المتوفى سنة ٥٦٢ هو وابوه واخواه ابو نصر وابو المظفر كانوا من بيت الرياسة والكتابة والفضل من شعره :

ياخفيف الرأس والعقل معاً ✡ وثقيل الروح ايضاً والبدن

تدعى انك مثلى طيب ✡ طيب انت ولكن بلبن

[محمد] بن ابى سعيد الثقفى الطائى شيخ للواقدى هو غير ابن ابى سعيد النحوى

» » سعيد بن عقيل بن ابى طالب شهيد الطف ثقة وقيل هو ابن سعيد كما يأتى

» » سفيان الاموى اخو معاوية هو غير ابن ابى سفيان ابى بكر الثقفى الدمشقى

» » سلمة الخثعمى الكوفى امامى «جخ ق» هو غير ابن ابى سلمة عبدالله بن عبدالاسد التابعى الذى كان مع على عليه السلام واصحابه ابوه صحابى وامه ام سلمة زوج النبى واخواه سلمة وعمر .

(محمد) بن ابى سليمان الكندى الكوفى امامى (جخ ق) ص ٣٠٦ هو غير ابن ابى السوداء الكوفى (محمد) بن ابى سويد الثقفى الطائفى عامى هو غير ابن سهل القرشى وغير ابى شبابة البصرى «محمد» بن ابى الشريف المقدسى عامى هو غير ابن ابى شمل وغير ابن الشمال البصرى العطاردى .

[محمد] بن ابى شيبة ابراهيم بن عثمان الخواستى العبسى الكوفى والد ابى بكر وعثمان وقاسم «خ» ج١ ص٣٨٣ «محمد» بن ابى الصباح ابراهيم بن نعيم الراوى عن ابى الحسن وعنه حماد بن عثمان حسن (يب جخ) ص٢٧٣ س٢ .

[محمد] بن ابى الصهبان هو محمد بن عبدالجبار القمى الثقة الامامى الراوى عن ابن بكير وابن ادريس «محمد» بن ابى الضيف الحجازى المخزومى عامى هو غير ابن طالب المعروف بعلى بن ابى الطالب الجيلانى .

[محمد] بن ابى طالب الاسترابادى الغروى الامامى شارح الجعفرية للشيخ على الكركى

» » طلحة ابو جعفر الصيرفى الامامى بياع السابرى لا بأس به (جخ ق) ص٣٢٢

» » طويل عامى هو غير ابن ابى ظيفور المتطبب الامامى وغير ابن ابى العاص ابى الجيش النحوى «محمد» بن ابى الطيب ابو الفتح البغوى المتوفى سنة ٣٥٣ عامى «خ»

[محمد] بن ابى عاصم قيل صحابى هوغيرابى الحسين بن ابى عباد وغيرابن ابى عايشة

» » عبادهوابن عبيدبن ميمون العلاف المدنى ويقال له ابى عبيد بن عباد

» » العباس احمدبن ابى تغلب الحسينى ابوعلى شمس الدين العالم النسابة حسن

[محمد] بن ابى العباس احمدبن محمد الابيوردى مات سنة ٥٥٢ ذكره فى الوفيات من شعره:

ملكنا اقاليم البلاد فاذعنت ✡ لنا رغبة او رهبة عظماؤها

فلما انتهت ايامنا علقت بنا ✡ شدائد ايام قليل رجاؤها

[محمد] بن ابى عبدالله الاسدى الكوفى ابوالحسين حسن كان من مشايخ الصدوق ويقال له محمدبن جعفر «محمد» بن ابى عبدالله الشافعى ابومحمد الراوى عن مجاهدبن احمد حسن كان من مشايخ الصدوق (خصال) ج٢ ص٤ .

[محمد] بن ابى عبدالله محمدبن على بن الحسين ابومحمد المدائنى الشيخ الرئيس بالمدائن حسن هوغير الهروى ابى الحسن «محمد» بن ابى عبيد العتكى المهلبى البصرى عامى (ن) ج٥ وفى «يب» ج٩ ص٣٣٤ ابن ابى عبيدة .

[محمد] بن ابى عبيدة بن الحسن الفهرى عامى هو غير الكوفى المسعودى الراوى عن ابيه وعنه ابنه ابراهيم والديحيى عامى وثقه ابن معين (يب) ج٩ ص ٣٣٤

[محمد] بن ابى عتاب ابوبكر الاعين واسم ابى عتاب الحسن عامى وثقه فى «خ» ج٢ ص١٨٢

» » العتاهية القاسم ابوعبدالله الشاعر الراوى عن ابيه عامى (خ) ج٢ ص٣٤

» » عتيق هوابن عبدالله بن ابى عتيق وهوغير ابن عبدالرحمن بن ابى بكر

» » عثمان موسى ابوبكر الحازمى زين الدين الهمذانى المتوفى سنة ٥٨٤ حافظ «خك» ط مصر ص٤٨٨ «محمد» بن ابى العلاء الراوى عن يحيى بن اكثم لا بأس به

[محمد] بن ابى على ابوعبدالله النحوى كان فصيحاً لسناً يعرف بالمحلى

» » » احمدبن ابراهيم الموصلى عامى كان من اهل الفهم والمعرفة

» » » عمارة الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابن ابى عمران ابى الخير المروزى « محمد » بن ابى عمران موسى بن على بن عبدربه ابوالفرج القزوينى

الكاتب امامي ثقة «جش» (محمد) بن ابي عمر الطيب الكوفي الراوي عن الصادق عليه السلام لابأس به «بب جخ» ص٤٦١ (محمد) بن ابي عمر العدني المكي الراوي عن ابي العباس لاباس به (لس) ص٢٤ س٢ .

[محمد] بن ابي عمير زياد بن عيسى ابو احمد الازدي الامامي ثقة كان من اصحاب الكاظم والرضا والجواد عليهم السلام هو من اصحاب الاجماع له مؤلفات كثيرة انظر في (جش)

[محمد] بن ابي عميرة الشامي المزني صحابي لابأس به هو غير ابن ابي عوف البخاري (محمد) بن ابي غالب ابو عبدالله البغدادي المتوفى سنة ٢٢٤ عامي روى عن هشيم (محمد) بن ابي غالب القومسي ابو عبدالله الطيالسي المتوفى سنة ٢٥٠ عامي روى عنه البخاري « محمد» بن ابي الغنائم محمد بن الحسين بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد ابو منصور الاغر نقيب البصرة (لب) ط نجف ص ٢٥٩ .

[محمد] بن ابي الفتح المتوفى سنة ٧٢٤ نحوي «بغ» ص٨٩ هو غير ابن ابي الفتح الحنبلي (محمد) بن ابي الفتوح الاوسط الذي كان في سنة ٨٧٩ وكان من ولد موسى الكاظم عليه السلام له كتاب نفحة العنبرية في انساب آل خير البرية الظاهر كونه من العامة ولكن لم يظهر العداوة لابائه .

[محمد] بن ابي فديك هو ابن اسماعيل الاتي ذكره هو غير ابن ابي الفرات الكوفي

(محمد) بن ابي الفرج المالكي الكتاني ابو عبدالله الصقلي المتوفى سنة ٥١٦ نحوي

(محمد) بن ابي الفضل ابو الطيب السليطي روى معجزة عن الرضا عليه السلام حسن كما في العيون ط٢ ص٣٨٦ س٦ (محمد) بن ابي الفوارس الحلي ابو عبدالله الاربلي المتوفى سنة ٦٠٨ نحوي (بغ) «محمد» بن ابي القاسم ابو بكر البغدادي المعاصر لابن همام متكلم امامي له كتاب (جش) (محمد) بن ابي القاسم ابو عبدالله المعروف بما جيلويه عبدالله ابن عمران امامي ثقة (محمد) بن ابي القاسم الحسن بن محمد بن علي بن محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد والد كمال الشرف محمد (لب) ص٢٥٤ س١١ ،

[محمد] بن ابي القاسم الخضر بن محمد الحراني ابو عبدالله الخطيب المعروف بابن التيمية حنبلي بل ناصبي منكر فضائل علي ضعيف عندنا جداً ولد سنة ٥٤٢ ومات سنة ٦٧١

رد على كتابه فى بغضه على الائمة جماعة من علمائنا منهم سيدنا المعاصر بالحائر الحاج آقا حسن المير ، ومنهم السيد محسن العاملى فى كتابه المسمى بكشف الارتياب كما اشرنا اليه فى ج٢٤ ص٢٢٦ اشعاره فى رد الوهابية فى تاريخ كربلاء انظر ان شئت وهو غير احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تيمية ايضاً ذكره فى الوفيات ط مصر ج١ ص٥١٨

[محمد] بن ابى القاسم الطوسى تلميذ الغزالى «ضا» ط ١ ص١٨٠ س٢٩ باب الميم هو غير الطويل الكوفى .

[محمد] بن ابى القاسم عبد الكريم ابو الفتح الشهرستانى المتكلم صاحب الملل والنحل فى المذاهب المولود سنة ٤٦٧ (٤٧٩) والمتوفى سنة ٥٤٨ كان من الاشاعرة والتفصيل فى الوفيات ط مصر ج١ ص٤٨٢ وص٦٨٨ وفى الروضات ط١ ص١٨٦ باب الميم وفى لسان الميزان ج٥ ص٢٦٣ وفى القاب القمى ج٢ ص٣٣٨ .

[محمد] بن ابى القاسم بن عبد الله السكسكى ابو عبد الله المعروف بابن المعلم اليمنى نحوى فاضل «بغ» ص٩٢ (محمد) بن ابى القاسم عبد الله بن على بن زهرة الحسينى الحلبى محى الدين ابو حامد امامى ثقة روى عن ابيه (مل) .

[محمد] بن ابى القاسم عبد الله بن عمران ابو عبد الله صهر احمد البرقى المعروف بماجيلويه كما مر قبيل هذا امامى ثقة كأبيه وجده وابنه على وحفيده محمد بن على كما مر ذكرهم عن (جش) ط١ ص١٩٤ س١٤ على بن ابى القاسم عبد الله بن عمران سقط بعد على كلمة محمد وبعد عبد الله كلمة ابن فى وص٢٠٧ ولكن فى ص٢٥٠ س١٦ بدل عبد الله والده عبيد الله ولهذا اختلف الاصحاب بان ابوه ابو القاسم اسمه عبد الله مكبراً او عبيد الله مصغراً كما عنونه العلامة فى الخلاصة ط١ ص٧٧ وفى رجال الكبير ص ٢٧٧ والتفرشى فى النقد ص ٢٢٦ وص ٢٨٥ والتفصيل فى رجال علامة الممقانى ج٢ ص٣٠٢ فى ابنه على بن محمد بن ابى القاسم بندار .

[محمد] بن ابى القاسم عبيد الله بن احمد الكاتب الحرانى المصرى المعروف بالمسبحى المولود سنة ٣٦٦ والمتوفى سنة ٤٢٠ صاحب تاريخ مصر وغيره من المؤلفات

المذكورة في الوفيات طمصر ص٥١٥ وص٧٣٦ وابوه مات سنة ٤٠٠ قال في رثائه:

خطب يقل له البكاء وينطوى ✡ عنه العزاء ويظهر المكتوم
خطب يميت من الصدور قلوبها ✡ اسفاً ويقعد تارة ويقيم
يادهر قد انشبت في مخالباً ✡ بالا سودين بوقعهن كلوم

[محمد] بن ابى القاسم محمد بن على الطبرى عماد الدين الفقيه امامى ثقة قرء على ابى على الطوسى «جب» «محمد» بن ابى القاسم بن محمد بن الفضل ابو جعفر التميمى الهروى حسن (عيون الاخبار ط٢ ص٣٨١ س آخر).

[محمد] بن ابى القاسم الهيثم بن حماد الواقدى ابو الاحوص الثقفى عامى «يب»

» » قرء امامى حسن ذكره الممقانى ره فى رجاله ج١ ص٦٥ فى ملحقاته

ومن قال ابن قريش غير صحيح «محمد» بن ابى كبشة الانمارى الراوى عن ابيه عمرو بن سعيد اخو عبدالله عامى (جيل) «محمد» بن ابى الكرام عبدالله بن محمد بن على بن عبدالله بن جعفر الطيار ابو المكارم يلقب احمر عينه ضعيف جداً وهو حامل رأس ابراهيم ومحمد ابنى عبدالله المحض الى الدوانيقى (لب) ط نجف ص٣٦ س٥.

[محمد] بن ابى كريمة عامى هو غير ابن ابى الليث القاضى وغير ابى ليلى الصحابى

» » المجالد الازدى الكوفى امامى هو غير ابن ابى محمد الاعلم الكوفى الامامى (جخ ق) ص٣٠٦.

[محمد] بن ابى محمد الانصارى مولا زيد بن ثابت تابعى روى عن ابيه «يب» ج٩

» » محمد الحكم بن المختار بن ابى عبيد قدمر فى محمد بن ابى الحكم وفى اسمه واسم ابيه خلاف «محمد» بن ابى محمد عبدالعلى بن نجدة ابو جعفر شمس الدين امامى ثقة له اجازة من الشهيد «ضا».

[محمد] بن ابى محمد عبدالله بن ابى احمد القاسم ابو الفضل كمال الدين الشهرروزى

» » » العنبر او العنبرى البصرى امامى (جخ ق) ص٣٠٦ وهو غير ابن ابى محمد ابى بكر الانبارى النحوى (محمد) بن ابى محمد بن محمد المقلب بحجة الدين ابو عبدالله صاحب التفسير المتوفى سنة ٦٥٦ فاضل «خك».

[محمد] بن ابى مروان عبدالملك الايادى ابوبكر الاشبيلى المتوفى سنة ٥٢٥ شاعر «خك» ج٢ ص٩٠ (محمد) بن ابى مسلم الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن ابى المعالى المتوفى سنة ٦٣٧ «خك» من شعره :

خبرت بنى الايام طراً قلم اجد ✡ صديقاً صدوقاً مسعداً فى النوائب

واصفيتهم منى الوداد فقابلوا ✡ صفاء ودادى بالقذى والشوائب

[محمد] ابن ابى معشر عامى هو غير ابن ابى مقاتل وغير ابن ابى المقدام وغير ابن ابى المكارم و غير ابن ابى منصور الامامى ، وغير ابن ابى نصر الحافظ المتوفى سنة ٤٨٨ (خك) ج١ ص٤٨٥ من شعره .

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً ✡ سوى الهذيان من قيل وقال

فأقلل من لقاء الناس الا ✡ لاخذ العلم او اصلاح حال

[محمد] بن ابى نصر السكونى اخو سعيد والد احمد بن محمد كما مر فى ج٣ ص٢١٩

» » نصر الطالقانى المتوفى سنة ٤٦٦ عامى وفى نسخة ابى محمد بن ابى نصر كما فى «ن» ج٥ ص٤٠٥ «محمد» بن ابى نصر القمى زين الدين اديب فاضل طبيب (جب) ص١٢ س٢٨ هو غير سابقه «محمد» بن «ابى» النوار عامى «ن» ج٥ ص٤٠٨ هو غير ابن ابى الوزير محمد بن عمر بن مطرف الهاشمى «يب» .

[محمد] بن ابى الوفاء ابوعبدالله المعروف بابن القبيضى النحوى اديب فاضل كان فى سنة ٦١٠ «بغ» ص ١١٢ « محمد » بن ابى هارون التميمى نحوى « ضا » ط١ ص٤٦٥ س٣٦ هو غير ابن ابى هاشم الامامى (جب) .

[محمد] بن ابى هريرة حفيد الذهبى هو غير بن ابى الهزهاز الراوى عنه صفوان بن يحيى حسن (لس) ص١٠٩ س١٩ «محمد» بن ابى هلال الكوفى امامى « جخ ق» ص٣٠٦ هو غير ابن ابى يحيى الاسلمى المدنى الراوى عن ابيه .

[محمد] بن ابى يزيد «زيد» الرازى القمى امامى هو غير ابن ابى يزيد الكوفى الامامى «جخ ق د» ص٣٠٧ و٤٠٧ .

[محمد] بن ابى يعقوب ابوبكر الدينورى عامى هو غير البلخى وغير الكرمانى

ابى عبدالله «محمد» بن ابى يعقوب ويقال ابن عبدالله بن ابى يعقوب او ابن ابى يعفور الامامى «محمد» بن ابى يونس هو ابن تسنيم ابوطاهر الوراق الحضرمى الكوفى الثقة

[محمد] بن احسان بن فيروز ابوجعفر الازرق المتوفى سنة ٢٥٧ عامى صدوق (ن)

[محمد] بن احمد بن ابراهيم ابواحمد الجرجانى عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم ابى الحسن الشافعى «خ».

[محمد] بن احمد بن ابراهيم ابوسعيد الخوارزمى عامى هو غير احمد بن ابراهيم ابى عبدالله الاصبهانى «خ» «محمد» بن احمد بن ابراهيم ابوعبدالله الرازى عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم ابى الفرج المقرى (خ) ج١.

(محمد) بن احمد بن ابراهيم بن بلال المتوثى ابوالحسن عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم بن بوزيذ الفارسى (محمد) بن احمد بن ابراهيم بن جعفر ابواسحاق العطار القديسى عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم بن خالد البصرى.

[محمد] بن احمد بن ابراهيم بن داود ابوجعفر السراج عامى هو غير ابن احمد ابن ابراهيم ابن سليمان الاصبهانى «محمد» بن احمد بن ابراهيم بن سليمان ابوالفضل الجعفى الكوفى الصابونى الامامى ثقة «جش».

[محمد] بن احمد بن ابراهيم بن شاذى ابوالحسن الهمدانى عامى هو غير بن احمد بن ابراهيم بن عبدالله البلخى.

[محمد] بن احمد بن ابراهيم طباطبا المتوفى سنة ٣٢٢ شاعر اديب «معجم الادباء

» » » القرشى ابوعبدالله المغربى الزاهد المجاهد ما الصرى عامى

» » » بن قريش ابوعبدالله الكاتب الحكيمى المتوفى سنة ٣٣٦ عامى هو غير الكوفى المعتزلى «محمد» بن ابراهيم بن كميسان البغدادى ابوالحسن المعروف بابن كيسان النحوى مات سنة ٢٩٩.

[محمد] بن احمد بن ابراهيم الكنبى المحبر المتوفى فى سنة ٧٧٨ عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم المعاذى «محمد» بن احمد بن ابراهيم المعافرى عامى هو غير ابن احمد بن ابراهيم المقرى غلام ابن شنبوذ المقدم ذكره.

[محمد] بن احمد ابو بكر الصيدلانى عامى هو غير ابى بكر النخاس المعروف بابن الرواس وغير ابى احمد الذهلى «محمد» بن احمد ابو جعفر الجرجانى المتوفى سنة ٣٦٨ نحوى شاعر اديب فاضل «بغ» ص٢١ من شعره :

فلا يغررك منى لين مسى ✡ تراه فى دروسى واقتباسى
فأنى اسرع الثقلين طراً ✡ الى خوض الردى فى وقت بأسى

[محمد] بن احمد ابو الحسن الزاهد الطوسى امامى حسن «جخ لم» ص٥٠٦ هو غير ابى الحسن الشامى وغير الواعظ البغدادى .

(محمد) بن احمد ابو الحسين الواعظ عامى هو غير ابى ريحان النحوى المتوفى سنة ٤٢٢ (بغ) (محمد) بن احمد ابو الريحان البيرونى الخوارزمى معروف انظر معجم الادباء

[محمد] بن احمد ابو سعيد المطبخى الاصبهانى عامى هو غير ابى عبدالله البزاطى

» » ابو الطيب البغدادى شافعى هو غير الدجاج و غير ابن احمد صاحب ديوان الجيش «ضا» ص٢٤١ «محمد» بن احمد ابو عبدالله الصفوانى ويقال له ابن احمد ابن عبدالله هو غير ابى المؤيد الخطيب الخوارزمى (ضا) ط١ ص٢١٣ س١٢ والصواب هو ابو الموفق بن احمد كما مر بعنوان اخطب خوارزم .

[محمد] بن احمد ابو الندى القندجانى نحوى واسع العلم هو غير ابن احمد بن ابى بكر النحوى «بغ» «محمد» بن احمد الابيوردى الكوفى ابو المظفر ويقال له ابن ابى العباس احد القراء «باء» ج١٧ ص٢٣٤ مات سنة ٥٠٧ باصبهان .

[محمد] بن احمد بن ابى احمد ابو منصور السمرقندى صاحب تحفة الفقهاء حنفى

» » » الثلج ويقال له ابن ابى الثلج هو ابن عبدالله وهو غير ابن احمد بن ابى ثمامة (خ) ج١ ص ٢٨٥ .

(محمد) بن احمد بن ابى جعفر محمد الحسنى ابو الحسن الاصبهانى صاحب كتاب نقد الشعر

» » » الحارث البزاز عامى هو غير ابن احمد بن ابى حسان ابى الحسن

» » » خلف السلمى ابو عبدالله القطيعى المتوفى سنة ٢٣٧ عامى

[محمد] بن احمد بن ابی داود احمد بن محمد بن ابی داود امامی «کافی والمرآة» ج٢
» » » دؤاد ابو الولید الایادی القاضی اخو حریز ضعیف مات سنة ٢٣٩
» » » رجا عامی هو غیر ابن احمد بن ابی سعید البزاز وغیر ابن احمد بن ابی سهل المتوفی سنة ٣٢٩ .
[محمد] بن احمد بن ابی طالب ابو الفیاض الکاتب المتوفی سنة ٣٩٩ عامی (خ) ج١
» » » العوام عامی هو غیر ابن احمد بن ابی عوف او محمد بن ابی عوف البخاری «کش» ط١ ص٧ . « محمد بن احمد بن ابی قتادة علی بن محمد ابن حفص بن عبید بن حمید ابو جعفر القمی امامی ثقة «جش»
(محمد) بن احمد بن ابی مسلم ابو الحسن الاصبهانی والد احمد عامی وثقه فی (خ) ج١
» » » مقاتل یونس ابو عبدالله القیراطی اخو صالح عامی «خ» ج١
» » » الندی لابأس به « ضا » هو غیر ابن احمد بن ابی نصر الترمذی الشافعی ابی جعفر .
«محمد» بن احمد بن ابی سعید احمد الکعبی الطبری قاضی البخاری المتوفی سنة ٦٢٤ حنفی
» » احمد بن حماد ابو العباس الاثرم المتوفی سنة ٣٣٦ عامی وثقه فی (خ)
» » احمد بن الخطاب البوذس المتوفی سنة ٣٣٦ حنفی (جواهر) ص٧
» » احمد الدلال ابو الحسین الزعفرانی المتوفی سنة ٣٩٤ عامی وثقه فی خ
» » ادریس الحلی الامامی الثقة المتوفی سنة ٥٩٨ هو ابن ٥٥ سنة له کتاب
«محمد» بن احمد الاردستانی ابو عبدالله صاحب کتاب صناعة الشعر امامی ثقه (جب)
» » بن الازهر ابو منصور اللغوی الهروی المتوفی سنة ٣٧٠ شافعی خک ط١
» » » اسحاق بن ابراهیم ابو عمرو النیسابوری عامی کان فی سنة ٣٣٩ هو غیر ابی علی السرخسی .
[محمد] بن احمد بن اسحاق الالماسی عامی هو غیر ابن احمد بن اسحاق بن بهلول ابی طالب التنوخی «خ» ج١ ص٢٨٧ (محمد) بن احمد بن اسحاق المعروف بالوشاء ابو الطیب اللغوی کان من تلامذة ثعلب من شعره :

لاصبر لي عنك سوى انني ✡ ارضى من الدهر بما يقدر
من كان ذا صبر ولا صبر لي ✡ مثلي عن مثلك لا يصبر

[محمد] بن احمد بن اسحاق المقتدر بالله ابو الفضل العباسي مات سنة ٤٠٩ (خ) ج١
» » » اسد ابو بكر الحافظ المعروف بابن البستنبان الهروي عامي
» » الاسدي هو ابن احمد بن علي بن اسد الذي كان من مشايخ الصدوق حسن
» » بن اسد بن مسكان الزوزني المسكاني صاحب الراي حنفي (جواهر)
» » » اسماعيل ابو سهل السراج الفقيه كان من كبار الحنفية (جواهر)
» » » اسماعيل ابو الفضل السليطي النيسابوري حسن كان من مشايخ الصدوق
» » » اسماعيل بن بزيع الظاهر هو ابن اسمعيل بن بزيع الامامي الثقة
» » » » عنبس ابو الحسين الواعظ المعروف بابن سمون

واحد دهره وفريد عصره ولد سنة ٣٠٠ ومات سنة ٣٨٧ (خ) ج١ ص٢٧٤

[محمد] بن احمد بن اسماعيل العلوي الراوي عن علي بن الحسين بن علي عليه السلام لا بأس به (علل) ط٢ ص١٦٦ س١.

[محمد] بن احمد بن اسماعيل بن يوسف ابو بكر القزويني المتوفى سنة ٦١٤ عامي كأخيه
» » » انس القرشي ابو عبدالله النيسابوري المتوفى سنة ٣٧٩ عامي (يب)
» » الايادي الراوي عنه احمد البرقي لا بأس به (خصال) ط١ ص١٤٣ س٩
» » بن ايوب بن الصلت ابو المقرى المعروف بابن شنبوذ عامي مات سنة ٣٢٨
» » بالويه ابو علي النيسابوري المعدل المتوفى سنة ٣٧٤ عامي وثقه في (خ)
» » بن البراء ابو الحسن العبدي القاضي عامي وثقه الخطيب في خ ج١
» » » بشر ابو عبدالله النيسابوري المعروف بابن بشرويه حنفي هو غير الامامي
» » البغدادي الوراق حسن كان من مشايخ الصدوق (خصال) ج٢ ص ٢٧
» » بن بندار ابو القاسم الارجاني المولود بعد سنة ٥٠٠ حنفي (جواهر)

[محمد] بن احمد البيروني الحكيم لا يحاد يفارق يده القلم وعينه النظر وقلبه

الفكر الافي يومي النيروز والمهرجان من السنة زاد تصانيفه على حمل بعير قال في حقه صاحب الروضات ط١ ص١٧٩ باب الميم الجراعماد والحكم الاستاد وفي القاب القمي ج١ ص٧٤ كان معاصراً لابن سينا مات في حدود سنة ٤٣٠ .

[محمد] بن احمد البيهقي الحكيم المتبحر الرياضي المعمورى المقتول في ايام ملكشاه «ضا» ط١ ص١٧٩ باب الميم «محمد» بن احمد بن تميم ابو الحسين الخياط القنطرى المتوفى سنة ٣٤٨ عامي لابأس به هو غير ابي نصر السرخسي المتوفى سنة ٤٧٠ وغير الانماطي (خ) ج١ ص٢٨٣ .

[محمد] بن احمد بن ثابت ابو الحسين التاجر البغدادي عامي فصيح متكلم هو غير ابي صالح

» » ثابت ابو عبدالله حسن روى عن محمد بن عمر الذي كان من مشايخ الصدوق

» » الجامورانى هو غير ابن احمد بن يحيى الاتى ضعيف هو غير ابن احمد الجراح الجوزجاني .

[محمد] بن احمد الجرامرد (جوامرد) الشيرازي ابو بكر المتوفى سنة ٥١٠ نحوى

» » بن جعفر ابو الحسن الفسطاطي عامي (خ) ج١ ص ٢٨٧

» » » جعفر بن حمدان ابو بكر القدرى والد احمد حنفي (جواهر) ص١٠

» » » جعفر القمي العطار وكيل العسكرى عليه السلام وادرك الهادى ثقة

» » » جعفر الكوفي ابو العلاء الوكيعي الذهلي الراوى عن ابيه

» » » الجنيد ابو جعفر الدقاق البغدادي المتوفى سنة ٢٦٧ عامي وثقه في خ

» » » الجنيد ابو علي الكاتب الاسكاف المتوفى سنة ٣٨١ ثقة امامي

» » » الجهم ابو بكر الوراق المتوفى سنة ٣٣٣ مالكي له مؤلفات (خ) ج١

» » » حاتم او حامد المعتزلي ابو جعفر المتوفى سنة ٢٦٧ يعرف بقاضي حلب

» » الحافظ ابو عبدالله الغنجار الراوى عنه ابو العباس المستغفرى عامي

» » بن حامد ابو جعفر الكندى البخارى حنفي هو غير ابن احمد بن الحباب المروزى وغير ابن احمد بن حبيب الذارع .

[محمد] بن احمد بن الحجاج بن هارون ابو عبدالله البزار عامى (خ) ج١ ص٢٤٩

» » الحسن ابو الحسين التميمى الدلال عامى هو غير ابن احمد ابن الحسن بن احمد ابى الحسن المستجد الامامى الطباطبائى واخوته محمد الصوفى ومحمد الرئيس وغيرهم المذكورين فى (لب) ط نجف ص١٦٢ س٦ .

[محمد] بن احمد بن الحسن ابو عبدالرحمن العسكرى حسن كان من مشايخ ابن قولويه

» » » بن اسحاق ابو على المعروف بابن الصواف المتوفى سنة ٣٥٩

» » » بن اسحاق البزاز ابو الحسن المتوفى سنة ٤١٧ عامى

» » » بابويه ابو العباس الحنائى الراوى عن ابى بكر بن ابى الدنيا عامى (خ) ج١ ص٢٨٨ .

(محمد) بن احمد بن الحسن بن خراش ابو الحسن المتوفى سنة ٣١٣ عامى هو غير ابن احمد بن الحسن بن شاذان القمى الامامى المذكور فى اسرار الشهادة ط١ ص٣٦٦ س آخر وغير ابن احمد بن الحسن بن الشخير ابى بكر.

[محمد] بن احمد بن الحسن اللؤلؤى لا بأس به خصال ط١ ج٢ ص٦٠ هو غير ابن احمد بن الحسن بن يحيى الشافعى (خ) (محمد) بن احمد بن الحسن بن يحيى ابو بكر الصفار المعروف بابن العسكرى عامى «خ» ج١ ص٣١٧ .

[محمد] بن احمد بن الحسين بن احمد ابو على السمين الازرق القمى (لب) ص٢٧ س٦

» » » بن الاصبغ اديب فاضل حسن التأليف كثير الادب (باء)

» » » الاهوازى الجريجى عامى هو غير ابن احمد بن الحسين الزعفرانى الامامى (جخ لم) (محمد) بن احمد بن الحسين الشامى ابو محمد لا بأس به هو غير ابن احمد بن الحسين الشافعى المتوفى سنة ٥٠٩ .

[محمد] بن احمد بن الحسين بن عبدالعزيز ابو نصر العكبرى المتوفى سنة ٤٢٠ عامى صدوق

» » » على البصرى ابو غالب بن ابى العباس حنفى (جواهر) ص١٠

» » » القاسم ابو احمد الجرجانى الحافظ المتوفى سنة ٣٧٧

» » » محمد ابو الحسن القطان المحاملى المتوفى سنة ٤٤٢ عامى

[محمد] بن احمد بن الحسين بن مدويه ابوعبدالرحمن الترمذي القرشي عامي

» » » النيسابوري ابوسعيد المفيد امامي ثقة كأبيه على وحفيده الحسين بن علي وسبطه احمد بن محمد وابن محفيده الحسين بن على تاج الدين (جب).

[محمد] بن احمد بن الحسين الواسطي عامي هوغير ابن احمد بن الحسين بن هارون الامامي

» » » بن يوسف ابوبكر البغدادي المعروف بابن رزين حافظ (خ)

» » » حكيم ابوالحسن السلمي البغدادي ابن اخي منصور بن عمار عامي

» » الحليمي كان من ولد حليمة السعدية لابأس به روى عن آدم بن ابي اياس

» » بن حماد ابوجعفر المعروف بابن المتيم المتوفى سنة ٣٧٠ عامي (خ)

» » » حماد الدياس ابن ابي الشوك عامي هوغير الوراق ابي بشر الدولابي المحدث الحافظ المؤرخ المتوفى سنة ٣٢٠ ذكره في الوفيات ج١ ص٧٢٣ وص ٥٧

[محمد] بن احمد بن حماد المحمودي ابوعلي المروزي الامامي الثقة كأبيه روى عن ابي الحسن الهادي (كش) ص٣١٧ .

[محمد] بن احمد بن حمدان ابوالطيب الرسعني عامي هوغير ابي عمرو النيسابوري الثقة الشيعي المتوفى سنة ٣٧٦ وهو ابن ٩٤ سنة وقد اثنى عليه غير واحد كان له السماعات الصحيحة (ن) ج٥ ص٣٨ .

[محمد] بن احمد بن حمدان اوحمران القشيري لابأس به ذكره الصدوق في الخصال ج٢ ص ٣١٧ وفي لس ص ١٩٦ ويحتمل اتحاده مع ابن احمد بن حمدان بن المغيرة العنبري غلام الزهري (ن) ج٥ ص ٥٤ .

[محمد] بن احمد بن حمدون بن عيسى ابوعبدالله الخولاني المتوفى سنة ٣٨٠ نحوى

» » » حمران القشيري اوحمدان كما مر قبيل هذا هوغير ابن احمد بن حمزة

» » » حمزة بن الحسين كان من ولد ابي الفضل العباس عليه السلام (جواهر)

» » » حمنال اوحمنان المرسي ابوالقاسم المتوفى سنة ٦٨٣ نحوى

» » » حميد المروزي المتوفى سنة ٢٨٢ عامي وثقه في (خ) ج١ ص٢٩٢ هوغير ابن احمد بن حنين .

[محمد] بن احمد بن خاقان ابو جعفر النهدى القلانسى المعروف بحمدان الكوفى ضعيف

« « «خالد بن شيرزاد ابو بكر البورانى قاضى تكريت عامى هو غير البخارى وغير الواسطى «محمد» بن احمد الخالدى عامى (ن) هو غير ابن احمد الخضرى المروزى الشافعى المتوفى سنة ٣٨٠ (خك) « محمد » بن احمد بن خشنام ابو منصور العطار النيسابورى عامى هو غير ابن احمد بن خلف العكبرى ابى الطيب .

[محمد] بن احمد بن الخليل ابو عبدالله النحوى المتوفى سنة ٦٩٣ شافعى له مؤلفات

« « « خنب ابو بكر الدهقان البخارى المتوفى سنة ٣٥٠ عامى

« « «داود بن ابى نصر السراج عامى هو غير ابن احمد بن داود بن سيار ابى بكر

« « « داود بن على ابو الحسن الداودى القمى امامى ثقة .

« « « الدوريستى امامى حسن روى عن الصدوق وعنه ابنه جعفر .

« « الديباجى لا بأس به هو غير ابن احمد بن رجاء ابى جعفر الكوفى الامامى

« « بن رجاء حنفى هو غير ابن احمد بن رضجان بدر الدين النحوى

« « « راشد الاصبهانى عامى هو غير ابن رزق بن عبدالله .

« « «روح ابو احمد الطرسوسى امامى هو غير ابن احمد بن روح الكسائى

« « « ريحان ابو نصر البغدادى عامى هو غير بن احمد بن زبارة

« « « زكريا الكوفى ابو على المعروف بابن دبس امامى هو غير المعافرى

« « « زنجويه النيسابورى عامى هو غير ابن احمد بن زيد الحنائى

« « « زين الدين الاحسائى اخو على ابوه احمد الاحسائى قد مر ذكره

« « السبائى الراوى عن محمد بن اسماعيل وعنه احمد بن ادريس لا بأس به

« « السبخى ابو بكر الشاهد عامى هو غير ابن احمد بن السرى ابى الحسن

« « بن سعيد الابيرى ابو عبدالله المتوفى سنة ٣٧٦ نحوى (بخ)

« « « سعيد الرازى ابو جعفر المتوفى سنة ٣٤٤ لا باس به (ن)

« « « سعيد بن فرقد المخزومى عامى كان من شيوخ ابن الاعرابى

« « « سفيان ابو بكر الترمذى عامى روى عن سريج بن يونس (ن)

[محمد] بن احمد بن سلمان بن يعقوب ابو عبدالله المتوفى سنة ٨١٠ نحوى

» » » سليمان ابو عبدالله الزاهرى الاندلسى فاضل (باء) ج١٧ ص ٢٧٧

» » السكرى ابو الحسن عامى هو غير ابن احمد بن سليمان النحوى الزهرى

» » بن سليمان النوقاتى بالنون والقاف ابو عمر السجستانى اديب فاضل

» » » سليمان ابو الفضل المعروف بابن القواس المتوفى سنة ٣٣٥ عامى

وثقه فى (خ) ج١ ص ٣٠٦ هو من مشايخ جعفر بن قولويه وهو غير ابن احمد بن سليمان ابى بكر

[محمد] بن احمد بن السكن ابو بكر القطيعى المعروف بابن خراسان عامى مات سنة ٢٦٨

» » » سليم الجعفى امامى له كتاب الفاخر لا باس به كما فى الروضات ص ٥٥٥

» » » سهل ابو غالب الواسطى اللغوى يعرف بابن الخالة وبابن بشران

» » » سهل الباهلى ابو الحسن الواسطى المؤدب عامى هو غير الحداد وغير ابى غالب اللغوى .

«محمد» بن احمد بن سهل بن عقيل ابو بكر الاصبانى البغدادى صاحب المواريث عامى «خ»

» » » سهل المعروف بابن بشران وبابن الخالة ابو غالب نحوى (باء)

» » » سيد بن عمر بن حبيب بن عمير اللخمى الاشبيلى نحوى مات سنة ٣٠٠

» » » شاذان بن نعيم ابو عبدالله ويقال له ابن شاذان امامى ثقة (جش)

» » « شجاع ابو بكر الفرغانى هو ابن الحسن بن احمد بن شجاع وهو غير ابن احمد الشروطى .

[محمد] بن احمد بن شعيب ابو منصور الروياني المتوفى سنة ٤٣٦ عامى

» » » شعيب ابو سعيد الخفاف حنفى هو غير ابن احمد بن شعيب بن هارون

» » الشنبوذى نحوى هو غير ابن احمد الشيبانى الامامى (ضا) ط١ ص ٥٩

» » بن شهريار الخازن بمشهد الغرى على ساكنه السلام فقيه صالح امامى

» » ؟ صالح بن احمد ابو جعفر الشيبانى الراوى عن ابيه عامى مات سنة ٣٣٠

» » » صالح التميمى الراوى عن ابيه لا بأس به ذكره الصدوق فى المجالس

» » » صالح التسينى شمس الدين الراوى عن ابن نما امامى حسن (ضا)

[محمد] بن احمد بن صالح بن على ابوبكر الازدى المتوفى سنة ٣٢٤ عامى (خ) ج١
» » » صديق بضم الصادر ابوبكر الاصبهانى عامى هو غير ابن احمد الصفوانى الامامى .
[محمد] بن احمد بن الصقر الراوى عن ابى قتادة لا بأس به (ثواب الاعمال) ط١
» » الصلت القمى الامامى ثقة روى عنه والد الصدوق (كش)
» » الصهبونى العاملى فاضل له اجازة لعلى بن عبد العالى الميسى
» » الصيرفى المعروف بابن الدلال القمى الامامى ثقة (ضا) ط١
» » بن طالب ابو الحسن الاخبارى البغدادى عامى خ ج١ ص٣١٠
» » » طاهر بن احمد الخازن ابو منصور المتوفى سنه ٥١٠
» » » طاهر الانصارى ابوبكر المتوفى سنة ٥٨٠ نحوى (بغ)
» » » طاهر بن عبدالله ابوعبدالله المتوفى سنة ٧١٣ نحوى
الظاهر هو ابن عبدالله « محمد » بن احمد بن طاهر النسوى ابوطالب حنفى روى عنه ابوالبركات بن السقطى (جواهر)
[محمد] بن احمد الطبسى ابوالفضل صاحب الشامل فى علم التسخير لا بأس به (ضا) ط١
» » بن طرخان الفارابى الملقب بالمعلم الثانى ابونصر الشيعى المتوفى سنة ٣٣٩ هو اول من اسلم من علماء الحكمة الفلاسفة ويقال له ابن طرخان
«محمد» بن احمد الطوال الراوى عن ابيه حسن كان من مشايخ الصدوق (كمال الدين)
» » احمد الطوسى الراوى عن محمد بن اسلم لا بأس به هو غير ابن عامر المؤرخ
» » بن الطيب ابوالحسين الواسطى الكمارى المتوفى سنة ٤١٧ حنفى
» » بن عباد ابوالعباس الخزاز الراوى عنه محمد بن ابراهيم الاصبهانى عامى
» » العباس ابوبكر الانصارى العياضى اخو احمد بن ابى نصر حنفى
» » العباس بن احمد ابوجعفر السلمى عامى وثقة فى (خ) ج١ ص٣٢٥
» » » نوح جد ابى العباس بن نوح امامى (جخ لم) ص٥٠٨

[محمد] بن احمد بن عبد الباقي بن منصور المتوفى سنة ٤٨٩ عامي كان من كبار الحفاظ

» » » عبد الجبار حنفي جواهر المضية .

» » » عبد الحميد الكاتب اديب له مؤلفات في احوال الخلفاء وغيرها (باء)

» » » عبد الخالق المصري تقي الدين هو امام القراء (ضا) ط١ ص٢١١

» » » عبد الرحمن ابو بكر الحراني هو غير ابن ابي عبد الرحمن بن اسحاق الحنفي وغير ابن عبد الرحمن بن عبيد ابي ذر المؤدب الذهيري الذي وثقة في (خ)

[محمد] بن احمد بن عبد الرحيم ابو سعيد الايادي عامي هو غير ابن احمد بن عبد الرحيم ابي الحسن المؤدب «محمد» بن احمد بن عبد العزيز ابو عبد الله الشاطبي مات سنة ٦١٤ (بغ)

[محمد] بن احمد بن العزيز القونوي الدمشقي حنفي هو غير ابي المعالي الحنفي (جواهر)

» » بن عبد الكريم ابو العباس البزار المخرص عامي (خ) ج١ ص٣١٦

» » » عبد الله بن ابراهيم ابو الحسن الجواليقي الكوفي المتوفى سنة ٤٣١

» » » عبد الله ابو بكر القبطي عامي هو غير ابي بكر الصابوني

» » » عبد الله بن ابي عون ابو جعفر النسوي المتوفى سنة ٣١٣ عامي

» » » عبد الله بن خالد ابو بكر البرمكي عامي هو غير الذهلي الفهري النحوي

» » » عبد الله الخطيبي حنفي هو غير ابي الحسن الفقيه وغير ابي الحسن الرافعي وغير ناصر الدين .

[محمد] بن احمد بن عبد الله بن زياد العرزمي الراوي عن علي بن حاتم لا باس به (لس)

» » » عبد الله بن سهل الحربي عامي هو غير ابن عبد الله الطوال الكوفي

» » » عبد الله بن عبد الجبار العامري المصري ابو بكر المتوفى سنة ٣٤٣

» » » عبد الله بن عبد الصمد المرزباني ابو العباس المقتول سنة ٢٥٠

» » » عبد الله العمري الراوي عن ابيه عن جده عن الصادق عليه السلام لا بأس به.

» » » عبد الله بن قضاعة بن صفوان بن مهران الجمال ابو عبد الله الصفواني امامي ثقة كان من تلامذة الكليني روى عن علي بن ابراهيم بن هاشم .

[محمد] بن احمد بن عبدالله المتكلم ابوالوليد الزاهد المتوفى سنة ٤٧٨ معتزلى
» » »عبدالله بن محمد ابوزيد المروزى المتوفى سنة ٣٧١ عامى هو غير الحرانى
» » » » محمود بن ابى نوح اللخمى ابوالحسين نحوى (بع) ص١٠٣
» » » المعروف بابى عبدالله المفجع البصرى لا بأس به نحوى (بغ)
[محمد] بن احمد بن عبدالله المروزى القاسانى ابوزيد المتوفى سنة ٣٧١ شافعى (خك)
» » » المقرى ابوالحسن المعروف بابن بشت عامى (ن) ج٥ ص٤٨
» » » بن مهران ابوجعفر الكرخى امامى ثقة كأبيه روى عن الرضا ع
» » » بن نصر ابوطاهر الذهلى القاضى المتوفى سنة ٣٦٧ عامى (خ)
» » » عبدويه ابوالفضل الافريقى المتوفى سنة ٢٩٧ عامى هو غير ابن احمد بن عبد الهادى .
[محمد] بن احمد بن عبسون الشامى عامى كان فى سنة ٣٥٠ (خ) ج١ ص٣٢٨
» » » عبيدالله بن احمد العباسى ابوالحسن امامى حسن روى عنه التلعكبرى
» » » عبيدالله الكاتب المعروف بالمفجع صاحب ثعلب انظر معجم الادباء
» » » عبيدالله اوعبدالله بن مروان ابويعلى الملطى عامى روى عن ابيه
» » » عثمان ابوطاهر المدينى المتوفى سنة ٢٥٣ عامى ضعيف (ن) ج٥
» » » عثمان ابوعبدالله المعروف بالذهبى الشافعى المتعصب ضعيف له كتاب الميزان فى الرجال وابنه عبدالرحمن وحفيده محمد بن عبدالرحمن
[محمد] بن احمد بن عثمان السوادى اوالسرارى البغدادى الرافضى اخو عبيدالله (ن)
» » » عثمان بن العنبر ابونصر المروزى عامى (ن) ج٥ ص٢٥ س٢٠
» » » » الفرج ابوطالب المعروف بابن السوادى اخو ابى القاسم الازهرى عامى مات سنة ٤٤٥ (خ) ج١ ص٣١٩ .
[محمد] بن احمد بن عثمان بن عمر التونسى المتوفى سنة ٨١٩ نحوى فاضل (بغ)
» » » المعروف بالبغدادى ابن اخى العمرى المعروف ذكره الممقانى
» » » عروة عامى هو غير ابن احمد العلقمى الوزير مؤيد الدين (ضا)

[محمد] بن احمد العلوى ابو جعفر امامى حسن (جخ لم) ص٥٠٦ وفى كمال الدين ط١ ص٢١٥ س ٩ وفى (ضا) ص ٥٥٢ س٨ .

[محمد] بن احمد بن على بن ابراهيم المهلبى ابو يعقوب المتوفى سنة٣٤٩ نحوى وثقه فى (بغ) [محمد] بن على ابو بكر القزازحنفى .

[محمد] بن احمد بن على ابو بكر المعروف بابن الريحانى عامى هو غير ابى بكر الزنجانى

» » » ابو الحسن الوراق المعروف بمشفر الشروطى عامى (خ) ج١

» » » ابو الحسين الفزارى اخو ابى الفضل الصيرفى عامى مات سنة ٤٥١

» » » ابو الفتح المعروف بالحداد عامى (خ) ج١ ص٣٢٢ هو غير ابى مسلم

» » » ابو طاهر الدقاق المعروف بابن الاشبانى عامى وثقه فى (خ)

» » » الاسدى ابو الحسن حسن كان من مشايخ الصدوق (لس) ص١٤٠

» » » بن جابر ابو عبدالله المعروف بابن جابر المالكى نحوى

» » » بن حامد ابو نصر المروزى المتوفى سنة ٤٨٤ عامى له مؤلفات

» » » الحسن بن شاذان الامامى ثقة ذكره ابن حجر فى (ن) ج٥

» » » الحسين ابو مسلم كاتب الوزير ابى الفضل عامى مات سنة ٣٩٩

» » » خالد ابو عبدالله الاوشى بالشين المعجمة وضم الالف حنفى

» » » سعيد البغدادى عامى هو غير ابن على بن سعيد ابى بكر البغدادى

» » » شاهويه الفارسى ابو بكر النيسابورى المتوفى سنة ٣٦٢

» » » شكرويه القاضى ابو منصور الاصبهانى عامى (ن)

» » » الصلت امامى ويقال له ابن احمد بن الصلت كمامر (كش)

» » » عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف ابو احمد الامامى

رئيساً بمصر مع ابيه واولاده هناك وهو شيخ آل ابى طالب فى زمانه (لب) ط نجف ص٣٥٧

(محمد) بن احمد بن على الفتال النيسابورى ابو على الفارسى الامامى ثقة له كتاب روضة الواعظين

» » » بن الفضل الراوى عن ابى طالب عبدالله بن الصلت لابأس به

[محمد] بن احمد بن علي بن القاسم بن الحسن ابو عبدالله المتوفى سنة ٧٣٤ نحوى فاضل
» » » محمد بن ابراهيم ابو يعقوب البغدادى المتوفى سنة ٣٤٩ نحوى وثقه فى (بغ) (محمد) بن احمد بن على بن محمد بن الاخرس ابى الفتح الموسوى شمس الدين فقيه (لب) ص٢٠٧ .
[محمد] بن احمد بن على بن محمد البارودى ابو يعقوب المصرى المتوفى سنة ٤٤٩ عامى
» » » محمد بن جعفر ابو الحسن المعروف بابن ابى شيخ عامى
» » » محمد الدامغانى ابو عبدالله قاضى القضاة حنفى مات سنة ٥٤٦
» » » محمد العلوى العمرى الصوفى ابو عبدالله ملقطة (بحر)
» » » مخلد ابو عبدالله الجوهرى المحتسب المعروف بابن المحرم
» » » المعمرى ابو بكر المتوفى سنة ٤٢٨ فاضل (معجم الادباء)
» » » بن مهران ابو عبدالله التميمى العنبرى البغدادى عامى هو غير الهمدانى (خصال) ص٧٦ س٦.
[محمد] بن احمد بن على بن نصير ابو عبدالله النصيرى النيسابورى عامى كان فى سنة ٣٧٥
» » » على بن بزيد ابو جعفر الهروى عامى هو غير ابن احمد بن على بن يعقوب
» » » عمران ابو بكر الخشمى المطرز عامى كان فى سنة ٣٧٤
» » » عمران ابو المنذر الخزاعى المعروف بابن ابى الحبال عامى (خ)
» » » عمر بن ابى بكر ابو جعفر المعروف بخالويه الاصبهانى حنبلى
» » » عمر بن احمد المعروف بابن الاربلى المتوفى سنة ٦٠٢ حنفى
» » » عمر الباغبان ابو بكر امامى حسن قرء عليه الشيخ منتجب الدين القمى
د » » عمر البخارى جلال الدين ابو بكر القاضى حنفى هو غير ظهير الدين
» » » عمر بن الحسين بن خلف القطيعى ابو الحسن المتوفى سنة ٦٣٦
» » » عمر الخلال ابو الغنائم نحوى هو غير ابن احمد بن عمر السلمى ابى عامر
» » » عمر الشعرانى عامى هو غير ابن احمد بن العوام الرماحى
» » » عمر بن على ابو الحسن المعروف بابن الصابونى عامى مات سنة ٤١٥

[محمد] بن احمد بن عمرو ابو بكر السجستاني عامي هو غير ابن حمد بن عمرويه الصفار

" " " عمرو بن عبد الخالق ابو العباس العتكي البزار المتوفى سنة ٣٣٩

" " " عياض بن ابي الطيب المصري الراوي عن ابيه عامي مات سنة ٢٩٣

" " " عمير ابو بكر البخاري عامي (خ) ج١ ص٣٢٩ .

" " " عيسى ابو بكر الرازي المتوفى سنة ٣٤٨ عامي هو غير ابن احمد ابن عيسى النسابه (اب) ط نجف ص٢٨٣ قال ذكر قريشاً وكنانة وهذيل وربيعة ومضر ماترك بيتاً منها الا ذكره ثم قال :

ان العباد تفرقوا من واحد ✡ فلاحمد السبق الذي هو افضل

هل كان يرتجل القرآن ابو كم ✡ ام كان جبريل عليه ينزل

ام من يقول الله حين يخصه ✡ بالوحي قم يا ايها المزمل

[محمد] بن احمد بن غيلان الكوفي الامامي ثقة هو ابن احمد بن قيس الاتي هنا.

" " " الفارسي شمس الدين المتكلم الحكيم المعروف بفاضل الخفري

" " " فرج ابو بكر عامي هو غير ابن احمد بن فرج النحوي المتوفى سنة ٣٠٣

" " " الفضل بن عمر الامامي كان من اصحاب الرضا عليه السلام لا بأس به بل ثقة

" " " القاسم ابو علي الروذ باري المتوفى سنة ٣٢٣ كان من كبار الصوفية

" " " القاسم بن اسماعيل ابو الحسين الضبي المعروف بابن المحاملي

" " " القاسم بن الخليل ابو جعفر عامي هو غير ابن احمد بن القاسم النيسابوري

" " " القشيري الراوي عن ابي الحريش لا بأس به ذكره في المعاني ط٢

" " " بن قبيصة ابو عبد الله عامي هو غير ابن احمد بن قطن السمسار (خ) ج١

" " " القلانسي الظاهر هو ابن احمد بن خاقان المقدم ذكره .

" " " بن قيس غيلان الكوفي له كتاب امامي ثقة (جخ ضا) ص٣٩٠

" " " الكاتب ابو الفضل النيسابوري لا بأس به خصال ط١ ص ٣٧ س٩

" " " بن كيسان النحوي ذكره في (ضا) ص٥٦ س٣٣ .

" " " مالك الاسكافي لا بأس به (ضا) ط١ ص٥٦٢ س٣١ هو غير ابن احمد

ابن مالك ابى الحسن الازدى العاجى الذى كان فى سنة ٣٢٦ (خ) ج١ ص٣٦٢

[محمد] بن احمد بن مأمون متكلم محدث روى عن ابيه عامى مات سنة ٤٢٨ (ن) ج٥

" " " محروم ابو الحسن او ابو الحسين المصرى المتوفى سنة ٣٣٠ كذاب

" " " مجاهد ابو الفضل الراوى عنه محمد بن جعفر لا باس به (ضا) ط١

[محمد] بن احمد بن محمد ابو ابراهيم الحرانى العلوى عالم فاضل كان من اولاد جعفر الصادق عليه السلام (لب) ص٢٤٠ .

[محمد] بن احمد بن محمد ابو بكر بن ابى الحسن الغازى النيسابورى هو غير الجرجانى

" " " ابو جعفر الجريرى المعروف بابن البصرى امامى حسن له كتاب

" " " ابو سعد العميدى المصرى المتوفى سنة ٤٣٣ نحوى

" " " ابو عبدالله السمرقندى الدهستانى حنفى (جواهر) ص ٢٤

" " " ابو عبدالله الساوى مات سنة ٤٩٦ شافعى (ن) ج٥ ص٦٣

" د " بن ابى بكر ابو عبدالله القاضى المتوفى سنة ٣٠١ عامى (خ)

" " " بن ابى جعفر بن الحسن بن الديباج ابو الحسن الحسنى

كان من وجوه بنى الديباج فى زمانه ورجالاتهم وكان كريماً فاضلا يقال له ابن احمد ابن ابى جعفر .

[محمد] بن احمد بن محمد بن ابى خيثمة ابو الحسن القيسى المتوفى سنة ٥٤٠ نحوى اديب

" " " صالح ابو بكر البلخى المتوفى سنة ٣٧٦ عامى لا بأس به

" " " موسى ابو على العباسى القاضى المتوفى سنة ٤٢٨ عامى

د " " احمد بن ابراهيم ابو الحسن الطباطبائى الاصبهانى شاعر

مات سنة ٣٢٢ موصوف بالذكاء والفطنة له مؤلفات والاولاد وهم ابو البركات، ابو الحسين وابو المكارم والقاسم ومن ولده الحسين بن محمد بن ابى طالب واحمد بن على وعلى بن محمد ومنهم السيد محمد مهدى البحر العلوم وهم بيت كبير من السادة والفقهاء الاجلاء المذكورين فى عمدة الطالب ط نجف ص١٦٢ س ١٠ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن احمد ابو بکر الصفار المعروف بابن ابی العباس عامی
〃 〃 〃 〃 بن الحسن ابو طاهر ذو الشرفین و الرؤساء
بقزوین و ابوه کانا من ولد جعفر الطیار «لب» ط نجف ص٢٥ س١٩ وفیه ذکر آبائه واجداده
واولاده واحفاده کلهم من الاجلاء الاشراف انظر هناك .

[محمد] بن احمد بن محمد بن احمد بن حسنون ابو الحسین المعروف بابن النرسی

[محمد] بن احمد بن محمد بن احمد بن رزق ابو الحسن البزاز المعروف بابن زرقویه
〃 〃 〃 〃 السمنانی المتوفی سنة ٤٤٤ ابو جعفر القاضی حنفی
〃 〃 〃 〃 بن عبدالله ابو عبدالله المتوفی سنة ٧٦٠ نحوی
〃 〃 〃 〃 عبیدالله ابو بکر الاسدی المقری البغدادی
المتوفی سنة ٣٥٠ وثقه فی (خ) ج١ ص٣٤٢ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن احمد بن الفرج ابو عبدالله الدقاق المعروف بابن البیاض عامی
〃 〃 〃 〃 محمد بن احمد ابو عبدالله السلمی المعرف بابن
عروس المولود سنة ٦٠٧ نحوی (بغ) .

(محمد) بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحاق ابو المظفر الابیوردی نحوی قال:

والمجد یعلم اینا خیر أباً ✡ فأساله تعلم ای ذی حسب ابی
جدی معاویة الاغر سمت به ✡ جرثومة من طینها خلق النبی

[محمد] بن احمد بن محمد بن ادریس ابو بکر البغدادی عامی هو غیر ابن احمد بن
محمد بن اسحاق الذی کان من مشایخ الصدوق .

[محمد] بن احمد بن محمد بن اسحاق ابو بکر الحجاری بالراء الراوی عنه الدارقطنی عامی
〃 〃 〃 اسماعیل المتوفی سنة ٥٢٣ هو غیر ابن احمد بن محمد بن اشرس
〃 〃 〃 بختویه ابو بکر البلخی عامی لا بأس به ذکر الخطیب فی (خ)
〃 〃 〃 بشیر البطال الرحال رحل ٥٠ رحلة من حج الی غزوة لا بأس به
〃 〃 〃 التلمسانی المعروف بابن مرزوق مالکی ذکره فی الروضات ط١
〃 〃 〃 بن جابر ابو الحسن البغدادی البصری عامی (خ) ج١ ص٣٤٣

[محمد] بن احمد بن محمد بن جعفر ابو بكر الاسترابادى حنفى ثقة فى حديثه (جواهر)

» » » جعفر ابو الحسن الآدمى عامى (خ) هو غير ابن احمد بن محمد بن جعفر بن على ابى عبدالله البزاز .

[محمد] بن احمد بن محمد بن جعفر الكنانى المصرى المعروف بابن الحداد المتوفى سنة ٣٤٥ شافعى (خك)

[محمد] بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد ابو عمرو المزكى النيسابورى البجيرى عامى

» » » الحارث الخطيب بساوة ابو الحسن المحاربى صاحب كتاب الامامه امامى ثقة (محمد) بن احمد بن محمد بن حامد بن نعيم بن الفضل بن سهل الكاتب النسفى اديب فصيح (ن) ج٥ .

(محمد) بن احمد بن محمد بن الحجاج ابو يوسف الصيدلانى الحافظ المتوفى سنة ٢٤٦ عامى

» » » الحسن ابو الفتح الخواص عامى هو غير ابن احمد بن محمد بن الحسن ابى الحسن الديباج المتوفى بمصر.

[محمد] بن احمد بن محمد بن الحسن العاملى امامى جليل حسن الخط فاضل اديب (مل)

» » » الحسن بن على بن عمر الاشرف قتله عبدالعزيز بن دلف بسوادقم وابنه احمد قتل ببغداد (لب) ط نجف ص٣٤٣ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن الحسين بن اسحاق بن جعفر الصادق ابو ابراهيم العالم الشاعر كان لبيباً عاقلا امامى حسن يعرف بمحمد الحرانى وابوه احمد الحجازى وجدابيه اسحاق المؤتمن وزوجته خديجة ام سلمة وابناه جعفر ابو عبدالله نقيب حلب وابى سالم محمد ولاعقابهما علم وسيادة انظر (لب) ط نجف ص٢٤٠ س١٥ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن الحسين بن الحسن بن دول القمى الراوى عن ابيه حسن

» » » الحسينى صاحب كتاب الرضاع امامى ثقه (جب) هو غير العاملى المعاصر لشيخ البهائى .

«محمد» بن احمد بن محمد بن حمدان ابو قلابة السراج البصرى عامى لا بأس به روى حديث فضل الصلوة فى مسجد المدينة (محمد) بن احمد بن محمد بن حمدويه اهو بو بكر الطوسى

[محمد] بن احمد بن محمد بن حمزة الانصارى المعروف بابن البرفطى الدسكرى «باء»
؟ ؟ ؟ خاقان ابو عبدالله الرئيس الفحام البخارى حنفى (جواهر)
؟ ؟ ؟ الخطاب ابو الحسن البزار المتوفى سنة ٣٥٠ لا بأس به
؟ ؟ ؟ خلف المعروف بابن المعتر الرقى ابو الحسن المتوفى سنة ٣٩٩ شيعى «ن» ج٢ ص ٢٥١ س١٥ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن خميس الموصلى الحلبى المتوفى سنة ٦٢٢ حنفى)
؟ ؟ ؟ رجاء البجلى ابو جعفر الكوفى المتوفى سنة ٢٦٦ ويقال محمد بن احمد ابن رجاء كما مر (محمد) بن احمد بن محمد رضوان ابو خالد النميرى المتوفى سنة ٦٩٤ نحوى من شعره :

اتيت الى خالقى خاضعاً ✡ ومن خده فى الثرى يخضع
وان كنت وافيته مجرماً ✡ فانى فى عفوه اطمع
وكيف اخاف ذنوباً مضت ✡ واحمد فى زلتى يشفع
فاخلص دعاءك يازائرى ✡ لعل الاله به ينفع

[محمد] بن احمد بن محمد بن زكريا المعافرى المتوفى سنة ٥٩١ هوغيرابن احمد ابن محمد بن سعيد الغرناطى .

[محمد] بن احمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الهمدانى ابو نعيم الشيعى هوغيرابى جعفر الرملى
؟ ؟ ؟ سلمان ابو عبدالله المعروف بعنجارمات سنة ٣١٠ (باء)
د د د سليمان الركبى الميني المتوفى سنة بضع ٦٣٠ نحوى بطال
؟ ؟ ؟ سنان ابو عيسى الزاهرى نزيل امامى روى عن ابيه وعن جده
؟ ؟ ؟ سهل ابو الفضل الصيرفى النيسابورى المتوفى سنة ١٤٧ عامى
؟ ؟ ؟ شاذان ابو بكر النيسابورى عامى هوغيرابن احمد بن محمد ابن عبدان الاسدى الصفار (خ) ج١ ص ٣٤٤ .

[محمد] بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن المصرى عامى مات سنة ٤٤٠ هوغيرابن احمد بن محمد بن عبدالله بن ابى الثلج .

[محمد] بن احمد بن محمد بن عبدالله الانصاري الاندلسي المتوفى سنة ٦٢١ عامي (ن)

" " " عبدالله بن الحسن بن محسن بن علي بن الحسين ابو الحسين الزاهد العالم ابوه ابو جعفر احمد زبارة كان بالمدينة اذا غضب قيل قدز برالاسد (لب) ط نجف ص٣٤٠ س٢ خرج بنسابور وبايع له خلق كثير فاخذه خليفة وحمله مقيداً الى بخارى وتوفى سنة ٣٣٩ بنسابور وابناه ابو منصور الغازى ظفر ويحيى نقيب نيسابور يلقب شيخ العترة .

[محمد] بن احمد بن محمد بن عبدالله بن الصمد بن المهتدى بالله ابو الحسن المولود سنة ٣٨٤

" " " " الشريشي ابو بكر الكبرى المالكي نحوى من شعره:

الجد يدرك مالا يدرك الطلب ✡ والجد من غير جد كله طيب

وكل شيء فبالاقدار موقعه ✡ ما للامور سوى اقدارها سبب

ان الامور اذا ما الله يسّرها ✡ اتتك من لا ترجو و تحتسب

وكل مالم يقدره الاله فما ✡ يفيد حرص الفتى فيه ولا النصب

ثق بالاله ولا تركن الى احد ✡ فالله اكرم من يرجى ويرتغب

[محمد] بن احمد بن محمد بن عبدالله بن عباس ابو بكر المتوفى سنة ٣٣٦ شافعي (خك)

" " " " منصور الراوي عن ابيه المتوفى سنة ٤٩٧ عامي ن

" " " عبدالمجيد القرني الزاهد سراج الدين المتوفى سنة ٦٥٦

" " " على ابو الحسين الابنوسي المتوفى سنة ٤٥٧ عامي لا بأس به

" " " على ابو العباس البزار المتوفى سنة ٣٥٤ عامي وثقه في (خ)

" " " عقبة القاضي ابو محمد المروزي المتوفى سنة ٣٥٣ حنفي

" " " عمرو ابو الحسن البغدادي عامي هو غير ابن احمد بن محمد ابن عمر ابي جعفر المعدل (خ) ج١ ص٣٥٦.

[محمد] بن احمد بن محمد بن غالب الانصاري القرطبي ابو عبدالله السراط المتوفى سنة ٦١٦

" " " فارس ابو الفتح المتوفى سنة ٤١٢ عامي وثقه في (خ) ج١

" " " فرج ابو عبدالله اللخمي المشرقي المتوفى سنة ٧٣٠ نحوى

[محمد] بن احمد بن محمد بن فضالة ابوجعفر المروزى عامى هو غير ابن احمد بن محمد بن قادم النحوى الناصبى «بغ» .

[محمد] بن احمد بن محمد بن القاسم ابواسامة الهروى المتوفى سنة ٤١٩ عامى جاور مكة

» » » كامل ابوعبدالله البخارى المعروف بغنجار حافظ (ضا)

» » » محمد الاعرج ابوالغنائم العكبرى ونقيبها حسن كان من ولد الصادق عليه السلام ط نجف (لب) ص ١٤٥ س ١٩ .

«محمد» بن احمد بن محمد بن محمد بن ابى بكر ابوعبدالله التلمسانى المتوفى سنة ٧٨١ نحوى

» » » المعروف بالحلال المحلى الفقيه نحوى (ضا) ط ١ ص ١٧١ س ٣٧

» » » المغربى ابوالحسن راوية المتنبى احد اعيان الادباء الشعراء فى ايام سيف الدولة (باء) ج ١٧ .

[محمد] بن احمد بن محمد الملقب ذوالبراعين امامى كان متصرفاً فى عمل السلطان

» » » بن منصور الملقب بالعتيقى المتوفى سنة ٤١٣ عامى وابنه ابوالحسن احمد (خ) ج ١ ص ٣٥٣ «محمد» بن احمد بن محمد بن موسى ابونصر البخارى الملاحمى المتوفى سنة ٣٩٥ عامى كان من اصحاب الحديث (خ)

[محمد] بن احمد بن محمد الوزيرى بهاء الدين الامامى العدل الثقة عدل (جب) هو غير ابن احمد بن محمد بن هشام المروزى .

[محمد] بن احمد بن محمد بن يحيى المعاذى ابوعلى حسن كان من مشايخ الصدوق عيون الاخبار

» » » محمد بن يعقوب ابوبكر المفيد عامى هو غير ابى عبدالله الطائى الذى قال

ايها المقتدى ليطلب علماً ✡ كل علم هو عبد لعلم الكلام

تطلب الفقه كى تصحح حكماً ✡ ثم اغفلت منزل الاحكام

[محمد] بن احمد بن محمود ابوجعفر النسفى القاضى المتوفى سنة ٤١٤ حنفى (جواهر)

» » » محمى ابوبكر الجوهرى اللؤلؤى المتوفى سنة ٣٨٨ عامى وثقه فى خ

» » » مخزوم ابوالحسن اوابوالحسين البغدادى المقرى مولى بنى هاشم امامى حسن مات سنة ٢٦٨ (خ) ج ١ ص ٣٦١ «جخ لم» ص ٥٠٢.

[محمد] بن احمد المدائنى الراوى عن فضل بن كثير لا باس به (عيون) هو غير ابن احمد بن مروان النحوى (محمد) بن احمد المزنى ابو الحسن احد اصحاب الادب والبلاغة (معجم الادباء ج١٧ ص١٣٥).

[محمد] بن احمد بن مصعب بن القاسم السلمى لا بأس به (خصال) ط١ ص٧٩ س٥

» » » المطلب بن عبدالله بن الواثق بن المعتصم ابو احمد العباسى (خ)

» » » معمر ابو عيسى الشداد الحربى المتوفى سنة ٣١٨ عامى «خ» ج١

» » » المعمرى ابو العباس المتوفى سنة ٣٥٠ نحوى «بغ» ص٢٠ هو غير احمد بن مكى النحوى وغير احمد الممشاد ابى بكر المؤدب «خ» ج١ ص٣٦٣

[محمد] بن احمد بن منصور البغدادى اللغوى ابو بكر الخياط السمرقندى المتوفى سنة ٣٢٠

» » » موسى ابو بكر العصفرى عامى هو غير ابى عبدالله الشيرازى الواعظ

» » » موسى البويطى عامى هو غير الموسوى الحسينى القاضى شمس الدين

» » » موسى الخازن الرازى حنفى هو غير ابن احمد بن موسى بن داود وغير ابى الطيب الرازى .

[محمد] بن احمد بن موسى السرخسى عامى هو غير ابى المثنى الدهقان الدردائى وغير الوزان ابى حنش «خ» وغير ابن احمد بن موسى بن سلام البخارى الحنفى القاضى

« محمد » بن احمد بن موسى الطائى الراوى عن ابيه عن ابن مسعود لا بأس به «علل» ط٢

« » » موسى المبرقع ابو على المتوفى بقم كان كريماً واسع الجاه وحفيده يحيى بن احمد بن محمد «محمد» بن احمد بن مؤمل ابو عبدالله الراوى عن محمد بن على بن خلف لا بأس به «خصال» ط١ ج٢ ص٥٠ س٥

[محمد] بن احمد بن المهدى ابو عمارة عامى «خ» ج١ ص٣٦٠ هو غير ابى القاسم العلوى

» » » المهدى الرقى لا بأس به « علل » ط٢ ص٣٠ باب ٥١

» » » مهران او ابن احمد بن حمدان كما مر سابقاً الذى صدقه الحاكم (ن)

» » » الميدانى ابو الفتح الواسطى النحوى اللغوى الراوى عن ابيه «ضا»

» » » بن نافع ابو بكر العبدى البصرى القيسى المتوفى سنة ٢٤٠ تقريباً عامى

[محمد] بن احمد بن نباتة ابو بكر البغدادي عامي .

» » النجار الراوي عنه محمد بن عبدالله الصوفي لا بأس به «ضا» ط١ ص٢٢٩

» » بن نصر ابو جعفر الترمذي المتوفى سنة ٢٩٥ شافعي هو غير ابي بكر العطار

» » نصر الجيها ابو عبدالله اديب كان في سنة ٣٠١ (معجم الادباء ج١٧

» » النضر ابو بكر المعنى المتوفى سنة ٢٩١ عامي وثقه في (خ) ج١

» » النطنزي عامي ذكره العلامه في الخلاصة ط١ ص ١٢٦ س٥٦

» » بن نعمة الله بن خاتون العاملي الامامي ثقة فاضل «ضا» ط١ ص٥٣٢

» » نعيم ابو عبدالله النيسابوري الملقب بشاذان وكذا ابن اخيه الخليل وابن عمه الفضل بن شاذان وهم من الثقات قدمر ذكرهم

[محمد] بن احمد النعيمي الاخباري ابو المظفر امامي له كتاب في فرق الشيعة (جش)

» » بن واصل ابو العباس المقرى الراوي عن ابيه المتوفى سنة ٢٧٣ عامي

» » الوليد ابو بكر الثقفي الاصبهاني كان من اولاد الملوك خرج الى الشام لا بأس به (ن) «محمد» بن احمد بن الوليد ابو بكر الكرابيسي عامي روى عن ابيه هو غير ابن احمد بن الوليد البغدادي (خ) ج١ ص٢٦٨ .

[محمد] بن احمد بن الوليد ابو الوليد الانطاكي المتوفى سنة ٢٧٨ عامي وثقه في (خ) ج١ ص٣٦٧ هو غير ابن وهب القطان «محمد» بن احمد بن هارون الريوندي المتوفى سنة ٣٥٥ لا بأس به روى عنه ابو عبدالله الحاكم .

[محمد] بن احمد بن هارون السامري ابو العباس الدقاق عامي هو غير ابي بكر العسكري الفقيه

» » هبة الله بن تغلب ابو عبدالله البهجة المتوفى سنة ٦٣ نحوي (بغ)

» » هبة الله بن محمد ابو عبدالله بن ابي جرادة المتوفى سنة ٦٥٦ حنفي

» » هشام بن ابراهيم ابو عبدالله البستي اللخمي نحوي كان في سنة ٥٥٧

» » هشام امامي حسن (جخ لم) ص٤٩٢ هو غير ابي نصر الطالقاني

» » هلال ابو بكر الشطوي المتوفى سنة ٣١٠ عامي هو غير ابن احمد ابن الهيثم المصري «ن» «محمد» بن احمد بن يحيى بن بكار ابو عبدالله عامي هو غير

ابن احمد بن يحيى بن بكار وغيرا بن احمد بن يحيى بن عبدالله «خ» .

[محمد] بن احمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعرى القمى امامى ثقة «جش»

» » يربوع ابو عبدالله الجيانى المقرى المتوفى سنة ٦٠٧ نحوى لا بأس به

» » يزيد البلخى عامى هو غير الزهرى وغير السلمى المتوفى سنة ٣٤٣

» » يزيد بن خالد الوراق عامى هو غير ابن احمد بن يزيد بن عبدالله ابى يونس المدنى «محمد» بن احمد بن يزيد النرسى عامى هو غير ابى الطيب البغدادى المذكور (فى خ

[محمد] بن احمد بن يعقوب ابو بكر الصفار المعروف بابن غزال عامى مات سنة ٣٥٣ «خ»

» » » ابو عبدالله الوزيرى المتوفى سنة ٣٣٩ عامى هو غير ابن احمد ابن يعقوب بن احمد « محمد» بن احمد بن يعقوب ابو عمر الانبارى الفرنجلى عامى هو غير ابن احمد بن اسحاق بن عمار الامامى .

[محمد] بن احمد بن يعقوب الجوزجانى الهروى لا بأس به روى عن محمد بن غورك الهروى

» » » بن شيبة ابو بكر السدوسى المتوفى سنة ٣٣١ لا باس به روى عن ابيه عن جده كما ذكره فى (جش) ط١ ص٣١٤ س٣ فى جده وفى (خ) ج١ ص٣٧٣ وقال ثقة

[محمد] بن احمد بن يعقوب الهاشمى عامى (ن) هو غير ابن احمد بن يعقوب بن يزيد

» » يوسف ابو الطيب البغدادى عامى هو غير ابن احمد بن يوسف بن اسماعيل ابى احمد الجريرى .

[محمد] بن احمد بن يوسف بهاء الدين ابو المحامد المرغيانى حنفى هو غير ابى عبدالله السلاوى

» » » النسفى عامى هو غير ابى بكر الصياد وغير ابى منصور البزار (خ)

» » «يونس ابو بكر البزاز عامى (خ) ج١ ص٣٧٩ هو غير ابن احمد بن يونس

«محمد» بن احمر العجلى الكوفى ابو عمارة امامى مات سنة ١٧٣ هو غير ابن الاحول ابن خاقان الشاعر «بيان» ج١ ص٢٧٩ «محمد» الاحول ابن عمر الاشرف المتوفى سنة ١٧١ كذا وجدت فى مسوداتى ولكن ليس فى لب ط نجف ص٢٩٨ والموجود فى ص ٣٠٠ س١٣ محمد الاخرس بن محمد بن الحسن بن على بن عمر الاشرف يحتمل بعيداً هو محمد بن عمر الاطرف .

[محمد] بن احيحة بضم الالف وفتح المهملتين صحابي ابوه وجده كانا من اهل الجاهلية لم يدركا الاسلام «محمد» بن اخي عرام الراوي عن عبدالله بن سنان لا بأس به «كافي والمرآة» ج٢ ص٥٢٠ س ماقبل آخر .

«محمد» بن ادريس ابو بكر التنوخي الانباري احد الشهود العدول المقبولين عند الحاكم بانبار

[محمد] بن ادريس أحد ائمة الاربعة هو ابو عبدالله الشافعي اقربهم الى الحق كان شديداً في التشيع توفي سنة ٢٠٤ بمصر كما مر في ج٢٠ ص٧ وتفصيل ذلك في (خ) ج٢ ص٥٦ وفي معجم الادباء ج١٧ ص٢٨١ ذكر تمام نسبه الى هاشم بن عبدالمطلب

[محمد] بن ادريس الاصبهاني عامي هو غير محمد بن احمد بن ادريس الامامي صاحب السرائر المقدم ذكره «محمد» بن ادريس الشامي ابو الوليد الراوي عن الحسن بن محمد الزعفراني لا بأس به «خصال» ص٩٢ س٣٣ .

[محمد] بن ادريس صاحب الكرابيس الراوي عن جحدر بن المغيرة الطائي الكوفي لا بأس به

[محمد] بن ادريس بن داود بن مهران الحنظلي ابو حاتم الرازي المولود سنة ١٩٥ و المتوفى سنة ٢٧٧ هو والد عبدالرحمن احد الحفاظ كان من ثقات العامة معروفاً بالعلم مذكوراً بالفضل (يب) ج٩ ص٣١ وفي «خ» ج٢ ص٧١ .

[محمد] بن ادريس بن وهب الاعور البغدادي المتوفى سنة ٣١٧ عامي «خ» ج٢ (محمد) الاردكاني العالم الفاضل الزاهد الامامي الراوي عن السيد علي الصائغ عن الشهيد

[محمد] الارقط ابن عبدالله الباهر ابن السجاد عليه السلام والد اسماعيل المحدث المدني «لب»

[محمد] الاريس او الرئيس ابن جعفر بن ابراهيم بن علي الزينبي والد ابراهيم وعبدالله وعيسى ويحيى «لب» ط نجف ص٢٨ س١ (محمد) الازرق ابن عبيدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنى «لب» ط نجف ص١٧٥ س٣.

[محمد] بن الازهر ابو جعفر الكاتب المتوفى سنة ٢٧٩ عامي لا بأس به (خ) ج٢ ص ٨٣

[محمد] بن الازهر الجوزجاني عامي وثقه الحاكم هو غير ابن الازهر بن عيسى بن جابر الكوفي (ن) ج٥ «محمد» بن الازهر بن نجم ابو بكر التميمي البخاري عامي قدم بغداد وحدث بها «خ» ج٢ ص٨٤ «محمد» بن اسامة ابو عمران البكري الكوفي امامي هو غير

ابن اسامة بن زيد بن حارثة الكلبى .

[محمد] بن اسامة بن محمد بن اسامة بن زيدحفيد سابقه روى عن ابيه وهو غير النخعى « محمد» الاسترابادى المعروف بموالى محمد امامى ثقة قرء عليه الشهيد الثانى «ضا» ط١ص٢٨٩ س٣٢ «محمد» بن اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعدالاشعرى القمى الامامى هوالذى شاهد الحجة عليه السلام كذا قيل ولكن الذى شاهد الحجة عليه السلام هوابنه على كما يظهر من كمال الدين ط١ص٢٧٤ س٢ واخواه آدم واحمد وابنا اخويه اسماعيل والحسين ابنا احمد وزكريا بن آدم .

«محمد» بن اسحاق بن ابراهيم ابوحاتم القاضى الهروى عامى هو غير ابن احمد الكوفى الهلالى

« « « بن ابى العنبس الصيمرى الشاعر عامى هو غير ابى الحسن الانصارى

« « « الاهوازى الملقب سكّرة عامى هو غير ابى بكر المقرى «خ»

« « « البغدادى المتوفى سنة ٤٨١ حنفى باقرحى (جواهر) ج٢

« « « بن عيسى ابوبكر المزنى المتوفى سنة ٣٢٠ عامى وثقه فى خ

« « « كامجر المتوفى سنة ٢٩٣ عامى هو غير ابن اسحاق بن ابراهيم بن محمد الاندلسى «محمد» بن اسحاق بن ابراهيم بن محمد بن عكاشة عامى هو غير ابن اسحق بن ابراهيم بن مخلد ابى الحسن المروزى المعروف بابن راهويه المتوفى سنة ٢٨٩ مدحه فى (خ) ص٢٤٣ «محمد» بن اسحاق بن ابراهيم بن مهران ابوالعباس السراج المتوفى سنة ٣١٣ من شعره :

اتذكر اذ لحافك جلد شاة ✡ واذ نعلاك من جلد البعير

فسبحان الذى اعطاك ملكا ✡ وعلّمك الجلوس على السرير

[محمد] بن اسحاق بن ابراهيم بن يزيد ابوبكر الصفار الضرير عامى وثقه فى (خ) ج١

« « ابوجعفر البغدادى المؤدب عامى هو غير ابى العباس الصيرفى الشاهد

« « ابوالطيب النحوى المعروف بابن الوشاء اديب حسن التصانيف «خ»

« « ابوعبدالله الشابستى المتوفى سنة ٣٩٩ فاضل (باء) ج ١٨ ص ١٦

« « ابوعبدالله الصريفينى المعدل عامى هو غير ابى الفتح المتوفى سنة ٢٩٢

[محمد] بن اسحاق ابو نوفل التغلبي الموصلي كذا في جخ ق) ص٢٨٢ ولكن لم يوجد في بعض النسخ منه [محمد] بن اسحاق بن ابي اسحاق العباس الصفار المعدل عامي ضعيف

[محمد] بن اسحاق بن ابي عثمان البرجمي الكوفي التديمي امامي (جخ ق) ص٢٨١

» » » اسباط ابو النضر الكندي المصري نحوي (بغ) ص ٢١ (باء)

» » » اسد ابو جعفر الخزاز الهروي المعروف بزريق المتوفى سنة ٢٨٤

» » » اسماعيل البغدادي الراوي عنه ابو القاسم الطبراني (خ) ج١

» » الاصمعي كان ناصبياً وليس هو بالاصمعي المعروف على فرض وجوده

» » بن بشار المديني كذا في كمال الدين ط١ ص١١٥ س٦ ولكن في تاريخ بغداد ج١ ص٢١٤ ابن يسار.

[محمد] بن اسحاق البصري الراوي عن علي بن حرب وعنه محمد بن احمد بن ازهر لا بأس به (كمال الدين) ط١ ص١٠٥ س٦ «محمد» بن اسحق البغوي البغدادي عامي (خ) ج١ ص٢٤٢ هو غير ابن اسحاق بن خليد البكري (محمد) بن اسحاق التغلبي هو ابن اسحاق بن عمار الثعلبي هو غير ابن اسحاق بن جعفر ابي بكر الصاغاني الذي وثقه في خ

[محمد] بن اسحاق بن حرب ابو عبدالله اللؤلؤي السهمي البلخي المعروف بابن ابي يعقوب

» » » حمزة الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن الخزاز وغير ابن اسحاق بن خزيمة ابي بكر النيسابوري [محمد] بن اسحق الخفاف الراوي عن ابيه وعنه علي بن ابراهيم حسن (كافي والمرآة ج١ ص٥١ حديث ٥)

[محمد] بن اسحق بن خليد البكري الوائلي الكوفي امامي (جخ ق) ص٢٨١ هو غير الخوارزمي شمس الدين الحنفي النحوي «محمد» بن اسحاق الخياط عامي هو غير ابن اسحاق بن راهويه الحنظلي المذكور في (ن) ج٥ ص٦٥ وفي (خ) ج١ ص ٢٤٤

(محمد) بن اسحق السجزي المعروف بابن شبّويه عامي هو غير ابن اسحاق بن ابراهيم السراج

» » بن سعيد ابو عبدالله السعيدي لا بأس به (كمال الدين ط١ ص١٦٩ س١٨

» » السكسكي عامي هو غير ابن اسحاق السلمي المروزي احد الغرباء المجهولين (خ) ج١ ص٢٣٧ «محمد» بن اسحاق بن سليمان ابو بكر المؤدب الخشاب

المتوفى سنة ٣٣٣ عامي وثقه في «خ» ج١ ص٢٥٧ .

[محمد] بن اسحاق بن شرق اوشرقا العدوى العبدى القرشى الكوفى (جخ ق) ص٢٨٢ هوغيرابن اسحاق شعر اوشغر امامى حسن « محمد» بن اسحاق صاحب السير والمغازى عامي هوغير صاحب الشقاق الكوفى الامامى وغيرابن اسحاق ابن مهران (جخ ق)

[محمد] بن اسحاق الصاغانى هوابن اسحاق بن جعفر ابو بكر المتوفى سنة ٢٧٠ عامى ثقة

" " الضبعى ابو العباس النيسابورى المتوفى سنة ٣٥٤ وهوابن ١٠٤ سنة

" " بن عاصم ابو عاصم البرادالرازى المتوفى سنة ٣٠٩ عامى هوغير العامرى

" " بن العباس بن سام ابن عم جعفر بن احمد بن العباس الراوى عن ابى الصلت الهروى (خ) ج١ ص٢٤٢ (محمد) بن اسحاق بن عبدالرحمن ابواحمد النيسابورى عامى هوغيرابن اسحاق بن عبدالرحيم ابى بكر السوسى .

[محمد] بن اسحاق بن عتاب البرجمى الظاهر هوابن اسحاق بن ابى عثمان هو غيرابن اسحاق بن عمار الدورى «محمد» بن اسحاق بن على بن داود البحائى الزوزنى ابوجعفر القاضى المتوفى سنة ٤٦٣ حنفى (باء) «محمد» بن عمار بن حيان التغلبى الصيرفى الكوفى امامى ثقة كان من اصحاب الكاظم والرضا عليهما السلام قدمر ذكرابيه وجده

[محمد] بن اسحاق بن عمر بن عبدالله السروجى المتوفى سنة ٧٣٣ حنفى

«محمد» بن اسحاق بن عون العامرى ابو بكر الكوفى المتوفى سنة ٢٦٤ «محمد» بن اسحاق عيسى ابو بكر القطيعى الناقد المتوفى سنة ٤١٧ عامى (خ) ج١ ص٢٦١ النيسابورى والحنظلى

[محمد] بن اسحاق الفيومى صدرالدين احد المشايخ الذى كان فى سنة ٦٧١ (ضا)

" " القمى الراوى عن احمد البرقى امامى لا بأس به (جخ لم) ص٥١٣

[محمد] بن اسحاق الكاهلى ابو على الاشعرى الراوى عن الحسن بن على الكوفى لا بأس به (كافى والمرآة) ج٢ ص٣١٥ .

[محمد] بن اسحاق الكوفى ابن اخى احمد بن محمد بن عبدالله بن حارثة الكرخى لا بأس به

" " بن محمد ابو بكر الازدى الانبارى المتوفى سنة ٤١٨ عامى (خ) ج١

" " بن محمد بن اسحاق ابو بكر النعالى المتوفى سنة ٣٧٠ عامى (خ) ج١

[محمد] بن اسحاق بن محمد بن اسحاق ابو الفرج المتوفى سنة ٤٣٥ يعرف بابن النديم صاحب الفهرست قال ابن حجر في اللسان ج٥ ص٧٢ لما طالعت كتابه ظهر لي انه رافضي معتزلي شيعي يسمي اهل السنة الحشوية والاشاعرة المجبرة كل من لم يكن شيعياً عامياً ونقله الذهبي في تاريخ الاسلام .

[محمد] بن اسحاق بن محمد بن عبد الرحمن ابو عبدالله المديني المسيبي المتوفى سنة ٢٣٦ عامي وثقه في (خ) ج١ ص٢٣٦ (محمد) بن اسحاق بن محمد بن عبدالله ابو جعفر الهروي عامي هو غير ابن اسحاق بن محمد بن عيسى المتوفى سنة ٣٣٣ .

[محمد] بن اسحاق بن محمد بن محمد بن اسحق بن عيسى ابو بكر القطيعي الناقد المتوفى سنة ٣٧٥ كما مر « محمد » بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده الاصبهاني المتوفى سنة ٣٩٥ كان من ثقات العامة على قول يعرف بابن منده .

[محمد] بن اسحاق المديني هو ابن يسار الاتي ذكره معتمد عند الفريقين والراوي عن الصادقين عليهما السلام قال الشهيد ره لم يكن عامياً وانما كان مخالطاً للعامة فلذا التبس امره على بعض الاصحاب .

[محمد] بن اسحاق المذكر الراوي عن محمد بن يعقوب الاصم لا بأس به (خصال)

» » بن المرزبان الفارسي عامي هو غير المروزي الذي وثقه ابو حاتم هو غير ابن اسحاق ابن موسى «ن» ج٥ ص٦٨ «محمد» بن اسحاق بن المنذر بن ابراهيم ابو بكر نحوي هو غير ابن اسحاق بن مطرف ابي عبدالله البصري (بغ) .

[محمد] بن اسحاق بن منصور ابو عبدالله الكرماني ثم البصري المتوفى سنة ٢٤٤ عامي وثقه ابن معين «محمد» بن اسحاق بن موسى ابو عبدالله البزار الخراساني هو غير ابن اسحاق بن موسى المروزي وغير ابن اسحاق بن موسى النسابة المؤرخ .

[محمد] بن اسحاق بن مهران ابو جعفر الشقاق لا بأس به هو غير ابي بكر المقرى

» » النديم ابو الفرج صاحب كتاب الفهرس الذي صنفه سنة ٣٧٧ (باء) ج١٨

» » الوشاء قدمر بعنوان محمد بن احمد بن اسحاق بن يحيى كما في بغ

» » بن هبة الله بن ابراهيم بن المهدي بالله ابو احمد العباسي مات سنة ٣٧٢

[محمد] بن اسحاق بن يزيد ابوعبدالله الصينى البغدادى عامى (خ) ج ١ ص ٢٣٨ هو غير ابن يناق الخوارزمى .

[محمد] بن اسحاق بن يسار بن خيار ابوبكر و يقال ابوعبدالله المدينى اخو ابى بكر وعمر صاحب السير والمغازى المتوفى سنة ١٥٣ (١٥٠) وثقه الخطيب فى تاريخه ج١ص٢٢٥س١٢وفى ص٢٢٤ قال يتشيع قال الشهيد ره لم يكن عامياً وانما كان مخالطاً للعامة فلذلك التبس امره على بعض الاصحاب (جخ ق) ص٢٨١ وعمه موسى بن يسار كما فى معجم الادباء

[محمد] بن اسحاق بن يعقوب ابوبكر الشيبانى الطبرى عامى هو غير ابن اسد بن عمر الطائى الكوفى الامامى «محمد» بن اسد ابوعبدالله الخراسانى الخشى بضم الخاء وشد المعجمة عامى هو غير ابن اسد بن ابى الحارث «خ» ج٢ .

(محمد) بن اسد المدنى الاصبهانى المعمر عامى هو غير ابن اسرائيل الكوفى الامامى

[محمد] بن اسد بن الحارث ابوالطيب الكاتب الاشقر عامى هو غير ابن اسد بن على ابى الحسن الكاتب المقرى «خ» ج٢ .

(محمد) بن اسرائيل بن يعقوب ابوبكر الجوهرى المتوفى سنة ٢٧٩ عامى روى عنه ابنه طلحة «خ» ج٢ ص٨٧ «محمد» بن اسعد ابوالمظفر العراقى المعروف بابن الحكم المتوفى سنة ٥٦٧ كذاب هو غير ابى سعيد التغلبى الكوفى .

[محمد] بن اسعد بن الحسين الحسينى ابوالفضل مجد الدين العالم الفقيه الامامى ثقة

» » » الحفدة الطوسى عمدة الدين المتوفى بتبريز قدمر ابوه سعد بن محمد

» » » حمزة القلانسى التميمى نجم الدين المتوفى سنة ٧٤٨ لابأس به

» » الدوانى جلال الدين الشيرازى امامى ذكره فى الروضات ط١ ص٥٤٩ فى الهامش فى ترجمة فاضل الهندى .

[محمد] بن اسعد بن سهل بن حنيف ويقال له ابن ابى امامة حسن وثقه ابن معين (يب)

» » عبدالكريم بن سليمان الثقفى كمال الدين ابوبكر المتوفى سنة ٧٣٧

» » على ابوعلى النسابة الحسينى الجوانى المدنى العالم المحدث الامامى ثقة كأبيه واجداده ولى نقابة الاشراف مدة بمصر ولد سنة ٥٧٥ وتوفى سنة ٥٨٨

ذكره ابن حجر في اللسان ج٥ ص٧٤ والياقوت في المعجم ج٦ ص٣٨٢ س آخر وهو من ولد الحسين الاصغر ابن علي بن الحسين عليه السلام .

[محمد] بن اسعد بن محمد بن اسعد البخاري المتوفى سنة ٦٥٣ حنفي هو غير الحكيمي

» » » الحسين بن القاسم ابو منصور الشافعي المتوفى سنة ٥٧١

«محمد» بن اسكندر بن ادريس اخو محمود ومسعود الامامي ون فقيهيون صالحيون (جب)

» اسلم بن بحر بن الحارث بن الخزرج تابعي هو غير ابن اسلم الطوسي ابي الحسن الامامي (خب) «محمد» بن اسلم الطبري البجلي الكوفي ابو جعفر الراوي عن الرضا عليه السلام امامي هو غير ابن اسلم بن العلاء الكوفي .

[محمد] بن اسلم بن مسلمة ابو عبدالله الازدي المتوفى سنة ٢٦٢ حنفي (جواهر المضية)

» اسماعيل بن ابان بن مهران الراوي عن عبدالله بن سعيد الوراق عامي لا بأس به

» » » ابراهيم بن اسماعيل ابو الحسن البلخي الزاهد عامي قدم بغداد

» » » بن المغيرة البخاري صاحب الصحيح احد صحاح الستة لاهل السنة والجماعة الذي شرحه القسطلاني وكان جد جد ابيه فارسياً على دين قومه ثم اسلم ولده المغيرة على يد يمان الجعفي و الى بخارا كما ذكره القسطلاني في شرحه ج١ ص١٢٨ والخطيب في تاريخه ج٢ ص٤ وابن خلكان في الوفيات ط مصر ص٤٥٥ وقدمر تفصيل ذلك في ج١٣ ص٦٦ س١٧ بعنوان البخاري وفي الروضات ط١ باب الميم ص١٥٩ بعنوان محمد بن الحسن كما مر هنا .

[محمد] بن اسماعيل بن ابراهيم بن مقسم ابو عبدالله الاسدي البصري المتوفى سنة ٢٦٤

» » » موسى بن جعفر عليه السلام ابو علي العلوي سكن بغداد امامي حسن (خ) ج٢ ص٣٧ وذكره ايضاً في ص٤٧ بعينه وفي الكافي والمرآة ج١ ص٤٢٣ حديث ٢ وص ٤٢٦ حديث ٢٣ وابنه احمد وجده ابراهيم الاصغر المرتضى ومن ولده ابو القاسم حمزة بن علي بن الحسين بن احمد بن محمد، وذو الفقار بن محمد بن معبد بن الحسن بن احمد بن اسماعيل بن محمد بن يوسف بن محمد كما في (لب) ط نجف ص١٩١ س٦ وس١٥ (محمد) بن اسماعيل ابو بكر البغدادي المقرى عامي

هو غير ابى حامد الذى كان من مشايخ قاضى عياض .

[محمد] بن اسماعيل ابو الحسن النيسابورى البندقى او بندفر الامامى ثقة روى عنه الكلينى

» » ابو عبدالله البخارى هو غير صاحب الصحيح وغير الصيرفى البغدادى

» » ابو عبدالله القرطبى المتوفى سنة ٣٣١ نحوى ويعرف بالحكيم (بغ)

» » ابو عبدالله المعروف بحمدون يلقب بالنعجة نحوى مات بعد سنة ٢٠٠

» » ابو على الرجالى الحائرى الامامى الثقة عالم فاضل جليل ذكر فى رجاله المعروفين واسقط منه المجهولين اصله من المازندران وسكن الحائر حتى توفى بها سنة ١٣١٥ ومولده سنة ١١٥٩ وذكره القمى فى القابه ج١ ص١١٩ وكذا فى الروضات

[محمد] بن اسماعيل بن ابى بردة ابو جعفر الموصلى عامى هو غير ابن اسماعيل بن ابى الحجاج النحوى (ضا) ط١ ص ٣٢٣ س٢٨ يقال له قاضى ضياء الدين ابو الحسين له اجازة من سليمان بن خلف المصرى .

[محمد] بن اسماعيل ابن ابى سمينة ابو جعفر وكان من بنى عبدالله البصرى المتوفى سنة ٢٣٠

«محمد» بن اسماعيل بن ابى ضرار بالكسر ابو صالح الرازى عامى صدقه ابو حاتم هو غير ابن اسماعيل بن احمد الازدى .

«محمد» بن اسماعيل ابن احمد بن بشر البرمكى صاحب الصومعة ابو عبدالله القمى الامامى الثقة

» » احمد بن الحسين ابو يعلى الخطيبى البخارى حنفى (جواهر)

» » الاحول ابو جعفر الحسينى نقيب الطالبيين بواسط وابوه قاضيها (لب)

» » الازدى الكوفى امامى «جخ ق» ص٢٨١ يحتمل اتحاده مع ابن اسماعيل

» » بن اسحاق ابو الحسن المروزى عامى هو غير ابن اسماعيل بن اسحاق ابو عبدالله الفارسى «خ» ج٢.

[محمد] بن اسماعيل بن اشرس النيسابورى عامى هو غير ابن اسماعيل الانصارى الصحابى الراوى عن ابيه «محمد اسماعيل» الاصبهانى هو ابن محمد جعفر عالم متكلم فاضل له كتاب (اعلام الشيعة) ص١٣٩ «محمد اسماعيل» الامامى صاحب المؤلفات عالم فقيه متبحر متكلم بارع توفى بعد سنة ١٢٥٥ (اعلام الشيعة) ص١٣٠ .

[محمد] بن اسماعيل البختري بفتح الموحدة والمثناة ابوعبدالله الواسطي الحساني

» » البصري الملقب بفهد عامي هوغيرابن اسماعيل بن بزيع ابي جعفر الامامي الثقة كاخيه حمزة .

[محمد] بن اسماعيل البلخي امامي (جخ ى) ص٤٢٤ هوغيرابن اسماعيل بن جعفر ابي جعفر القرشي (خ) ج٢ [محمد] بن اسماعيل بن بلال بن ميمون الراوي عن مسرور بن العاص لابأس به (كمال) الدين «محمد» اسماعيل بن جعفر ابوالطيب البقال عامي هوغيرابن اسماعيل بن جعفر الجعفري ويقال ابن اسماعيل بن جعفر السيد بن ابراهيم الاعرابي بن محمد الرئيس اوالاريس بن علي الزينبي بن عبدالله بن الطيار امامي ثقه كمافي (لب) ط نجف ص٣٣س٢ وفي (جش) ط١ص٢٦٢ .

[محمد] بن اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام امام الميمونية فيه نظر ومن تخيّل قبره ببغداد غير صحيح كما يظهر من لب ط نجف ص٢٢٣س٢ وص ١٠٥س٨ وفي كش ط١ ص١٧١ وفي ص١٧٢س١ وابناه احمد، ومحمد وبنته فاطمة قبرها بمصر بجنب قبر آمنة وقبر رقية بنت علي بن ابي طالب ، وقبر آسية وغيرهن

[محمد] بن اسماعيل بن جعفر العلوي امامي (جخ قر) ص١٣٦ هو غيرابن اسمعيل حالب الحجارة الحسني (محمد) بن اسماعيل بن الحسن بن ابي الحسين بن علي الهرملي امامي كان من تلامذة العلامة الحلي (مل) .

[محمد] بن اسمعيل بن الحسن بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد سليق ابوجعفر القاضي الواسطي الحسيني (بحر) (محمد) بن اسماعيل بن الحسن بن صهيب بن خميس شمس الدين البابي الحلبي المتوفى سنة ٨٠٣ نحوى .

[محمد اسماعيل] الحسيني ابن محمد علي المتوفى بعد سنة ١٢٢٩ فاضل جليل امامي

[محمد اسماعيل] الخالصي العالم الفاضل كان من تلامذة السيد عبدالله الشبر .

«محمد بن اسماعيل» بن خثيم الكناني له كتاب رواه خضر بن ابان امامي لابأس به (جش)

«محمد اسماعيل» الخراساني المنجم المتوفى قبل سنة ١٢٨٨ كان من الاكابر «اعلام الشيعة»

«محمد» بن اسماعيل الداري الراوي عن ابيه عامي لابأس به (علل ط٢ ص٥٤

باب س١٠٧ وفى اللسان ج٥ ص٨٠ هوغيرابن اسماعيل الدقاق المذكورفى «خ» ج١

[محمد] بن اسماعيل الرازى هوغيرابن اسماعيل بن موسى بن «هارون ابوالحسن وقيل هومن غلاة الشيعة (ن) .

«محمد» بن اسماعيل بن رجاء بن ربيعة الكوفى ابوعبدالله الزبيدى المتوفى سنة١٦٧

[محمد] بن اسماعيل بن زنجى ابوعبدالله الكاتب الانبارى المتوفى سنة ٣٣٤فاضل

» » زياد ابوبكراوابوعبدالله الدولابى المتوفى سنة٢٧٤عامى(خ)

» » سالم ابوجعفرالصايغ المتوفى سنة ٢٧٦سكن مكة عامى(خ)

» » سعدبن ابى وقاص ويحتمل هوابن محمدبن سعدالمذكورفى(ن)

» » سعيدبن عروةاوابن عزرةالجبلى الكوفى ابوسعيدالامامى (جخ)

» » السلمى الراوى عن عبدالله بن حماد لابأس به (يب جخ ص١٥س٢٢

» » بن السماك الراوى عن ابن ابى عمير امامى ذكره الصدوق فى الفقيه

» » » سمرة ابوجعفرالحمسى الكوفى السراج المتوفى سنة٢٦٠ عامى

«محمد اسماعيل» صاحب المنظومة الكلامية العالم الفاضل امامى (اعلام الشيعة ص١٣٠)

«محمد» بن اسماعيل بن صالح بن عبدالرحمن والدابى على الصفارعامى هوالمعروف بزنجى الكاتب كمامر (محمد) بن اسماعيل الصيمرى القمى امامى (جخ ق) ص٤٢٤ هوغير ابن اسماعيل الضبى وغيرالطبرانى .

«محمد» بن اسمعيل الطحان عامى هوغيرابن اسماعيل بن طريف بن ناصح وهوغير طريح الثقفى

» » بن عامر ابوبكر التمارالرقى البغدادى اسودالحية عامى (خ) ج٢ص٤٥

» » » عامر بن عبدالرحمن الجعفى هوغيرابن اسماعيل بن عامر بن عبدالرحمن

» » « العباس ابوبكر الوراق المتوفى سنه ٣٧٨عامى وثقه فى (خ)ج٢

» » » عبدالله بن محمد ابوجعفرالفقيه الميكالى المتوفى سنة٣٨٨نحوى

» » »على ابوعبدالله الهاشمى عامى ضعيف هوغيرابن اسماعيل عم العباس بن يوسف

» » » على بن النعمان ابوبكر البندارالبصلانى المتوفى سنة٣١١عامى

» » »عمر ابوالحسن البلخى المتوفى سنة٤٤٤عامى هواحدالشهودالمعدلين

[محمد] بن اسماعيل بن عنان ابو العباس الحلبي الراوي عنه ابن شاذان لا بأس به (ضا)

» » العوام عامي هو غير ابن عياش العنسي الحمصي الراوي عن ابيه (ن)

» » الغصن الموصلي الراوي حديث ان الميت ليسمع خفق نعالهم حين يولون عنه

» » الفارسي عامي هو غير ابن اسماعيل بن الفضل الهاشمي الامامي الذي كان من اصحاب الرضا عليه السلام .

[محمد] بن اسماعيل بن الفضل الهروي الفضيلي المتوفى سنة ٥٣٧ سمع اباه وابا الحسن الداودي (بغ) (محمد اسماعيل) القائني الخراساني المتوفى بعد سنة ١٢٤٣ عالم

[محمد] بن اسماعيل بن القاسم الرسي ابو عبدالله الشعراني الطباطبائي نقيب الطالبيين بمصر كآبائه واجداده اسماعيل وابنه اسماعيل ايضاً وجده ابراهيم طباطباء انظر (لب)

[محمد] اسماعيل القرميسيني المتوفى بعد سنة ١٢٤٦ عالم فاضل امامي له كتاب (اعلام)

[محمد] بن اسماعيل بن قريش بن عباد الاندلسي القاضي بها اول من ملك اشبيلية (مناهل الضرب) «محمد اسماعيل» الكرماشاهي ابن محمد علي بن محمد باقر البهبهاني عالم فاضل امامي (اعلام) ص١٤٣ (محمد) بن اسماعيل الكلوذاني عامي روى حديث كان التكبير في كل رفع ووضع في الصلوة (خ) ج٢ ص٣٧ .

[محمد] بن اسماعيل بن مالك البرمكي الشيعي الثقة على فرض اتحاده مع ابن اسماعيل ابن احمد صاحب الصومعة (ن) (محمد) بن اسماعيل بن المبارك البغدادي عامي هو غير ابن اسماعيل بن مجمع وعبير ابن اسمعيل بن محرز (خ) ج٢ ص٤ .

[محمد] اسماعيل بن محمد الارقط ابن عبدالله الباهر احد الشجعان هو الذي قتل اصحاب احمد بن عمر بساط (محمد) بن اسماعيل بن محمد الحسيني ابو جعفر المامطري الامامي الثقة (جب) هو غير ابن اسماعيل بن محمد المخزومي .

[محمد] اسماعيل بن محمد قاسم المتوفى بعد سنة ١٢٣٥ عالم فاضل كان في زمن احمد النراقي (اعلام) ص١٤٤ (محمد) بن اسماعيل بن محمد بن موسى ابو بكر القاضي المتوفى سنة ٣٥٧ عامي «خ» ج٢ ص٥٣ .

[محمد] بن اسماعيل المدني الراوي عن الصادق عليه السلام يحتمل اتحاده مع ابن اسماعيل

ابن مسلم «ن» ج٥ (محمد) بن اسماعيل المشهدى ابوالبركات الحسينى الفقيه امامى ثقة قرء على الحسين بن الظفر الحمدانى «جب» «محمد» بن اسماعيل بن مسلم بن ابى فديك الديلمى ابواسماعيل المدنى الراوى عن ابيه عامى «يب» .

[محمد] بن اسماعيل المصرى عامى هو غير المعروف بخير النساح ابى الحسن المذكور فى «خ» ج٢ ص٤٨ «محمد» بن اسماعيل بن موسى الكاظم عليه السلام ابوعلى اسن شيخ .من ولد النبى صلى الله عليه وآله وسلم بالعراق قال على بن محمد رأيته بين المسجدين وهو غلام كما فى الكافى ج١ ص٢٤٠ س آخر وفى ص٢٥٤ س١ روى عن احمد بن القاسم العجلى «محمد» بن اسماعيل بن موسى بن هارون ابوالحسين الرازى البغدادى المكتب عامى

» » مهاجر المتوفى سنة ٢٩٥ عامى هوغيرابن اسماعيل بن ميمون الامامى الثقة «محمد» اسماعيل النجفى صاحب كتاب مغنى الاديب امامى فاضل جليل (اعلام الشيعة) ص١٣٧ «محمد» بن اسماعيل بن نيزرابوجعفر الجزرى عامى «خ» ج٢ ص٤٧ هوغيرابن اسماعيل الوسواسى البصرى «محمد» اسماعيل الهمدانى امامى «جخ ق» ص٢٨١ هوغيرابن اسماعيل بن يوسف الترمذى السلمى الحافظ «يب» .

[محمد] بن الاسود التغلبى الكوفى امامى (جخ ق) ص٢٨٢ هوغيرابن اسود بن خلف الخزاعى

« « بن عمر او عمير الطائى الكوفى امامى (جخ ق) س٢٨٢ هوغيرابن الاسود الوراق «محمد» الاشتر هو محمد بن عبيدالله الثالث ابوعلى امير الحاج واخو احمد ومسلم «اب ط نجف ص٣٢١ س٨ » «محمد» بن اشرس الجعفى الكوفى امامى «جخ ق» هوغيرابن اشرس السلمى النيسابورى «ن» ج٥ ص٨٤ .

«محمد» بن الاشرف ابوالمظفر النسابة الحسينى الشاعر كان حسناً «لب» ط نجف

«محمد» اشرف بن عبدالحبيب بن احمد الحسينى العاملى فاضل كان له كتاب فضائل السادات «ضا» ط١ ص١١٦ س٣٢ «محمد» بن الاشعث بن احمد بن محمد بن العباس ابوالحسن الطائى المروزى عامى «خ» ج٢ ص٨٨ .

[محمد] بن الاشعث الراوى عن ابى سلمة هوغيرالراوى عن نافع ذكره ابن حجر فى اللسان ج٥

«محمد» بن الاشعث بن قيس الكندى الكوفى ضعيف جداً حضر مع بنى امية

كربلاء لقتل الحسين عليه السلام وابوه صار سبباً لقتل علي بن ابي طالب عليه السلام واخته اسماء يقال لها جعدة صار سبباً لقتل الحسن عليه السلام وامه اخت ابي بكر كانت عوراء وابنه عبدالرحمن كما ذكره الحموي في المعجم ج٤ ص١٣١ وخ٦ ص١٢٣ وفي مناهل الضرب وفي التهذيب لابن حجر وفي اللسان ج٢ ص٤٧٩ في زكريا بن دويد بن محمد ملعون وكذا في اسرار الشهادة

[محمد] الاشكوري قطب الدين صاحب النوادر في احوال العلماء (ضا) ط١ ص١٧٥ س٢٦ (محمد) بن اصبغ ابو ابو عبدالله الاستجي المتوفى سنة ٣٢٨ بمكة نحوي هو غير ابن اصبغ بن محمد (محمد) بن اصبغ بن نباتة الهمداني الكوفي الراوي عنه احمد البرقي امامي ثقة كان من اصحاب علي عليه السلام .

[محمد] الاصغر هو محمد الاقساسي بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد (لب) ط نجف وفي (جم) ج٦ ص٣٤٥ س٦ هو غير محمد الاصغر بن ابراهيم الغمر المعروف بالديباج المقتول بيد المنصور (بحر) «محمد» بن الاصم ابن عبيدالله بن معاذ الراوي عن الصادق عليه السلام وعنه عبدالرحمن بن خالد «يب جخ» ص١٨٣ س٣ .

[محمد] الاطروش ابن ابي الحسن محمد ابو الحسين الحسيني اخو منصور بن الحسن والد علي وشمس الدين محمد (لب) ص١٦ .

[محمد] الاعرابي اخوا ابراهيم بن عبدالله بن الحسن بن ابراهيم الحسني قتيل باخمراء (لب) ص٩٧ س٩ (محمد) الاعرج ابو الفوارس الحسيني مجد الدين كان من مشايخ ابن معية (ضا) ط١ ص٥١٣ س٢٥ « محمد » الاعرج هو محمد بن احمد بن موسى المبرقع كما مر ذكره هو غير محمد بن موسى بن ابراهيم بن الكاظم عليه السلام

«محمد» بن اعين الكاتب الكوفي الراوي عن ابن ابي عمير لا بأس به «كافي والمرآة» ج٢ ص٥١٩ س٩ يحتمل هو اخو زرارة الامامي وهو غير المروزي خادم ابن مبارك ابي الوزير (يب) «محمد» بن اغلب بن ابي الدوس ابو بكر المرسي نحوي «بغ» ص٢٣ وهو غير ابي الحسن المذكور في «خ» ج٢ ص٨٨.

(محمد) بن افلح البجّاني المتوفى سنة ٣٨٥ نحوي هو غير ابن امية الجياني (بغ)

«محمد» بن افلح بن عبدالملك النيسابوري تركي هو غير ابن معوية بن عدي بن

المغيرة ابو السفاح «يب» «محمد» بن افلح مولى ابى ايوب الراوى عن ابيه تابعى هو غير الاقساسى محمد الاصغر المقدم ذكره .

«محمد» الاكبر هو محمد بن جعفر الصادق عليه السلام المعروف بالديباج والمأمون وهو ابن اسماعيل «محمد» الاكبر هو محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر الحجة هو غير محمد ابن اكثم الذى كان من اصحاب على عليه السلام «محمد اكمل» والد اقا باقر البهبانى وزوجه بنت نور الدين بن محمد صالح المازندرانى .

«محمد» بن الياس المعروف بخيرى زاده نحوى هو غير القاضى زادة احمد بن محمود الخوارزمى «محمد» الامامى القاضى صدر الدين كان من علماء السلطان الحسين الصفوى حسن «ضا» ط١ ص٩٣ س١٧ «محمد» بن الامير الزاهد اسكندر بن ادريس اخو محمود ومسعود الفقية امامى فاضل صالح «جب» «محمد» بن امير كا ابن ابى الفضل الجعفرى القوسينى نجم الدين امامى فاضل له كتاب مقتل الحسين عليه السلام «جب»

«محمد» بن اميل التميمى الموصلى العارف الصادق عامى

«محمد» امين الاستر ابادى الاخبارى المجاور بمكة المتوفى بها سنة ١٠٣٣ «١٠٣٦» ثقة امامى «ضا» ط١ ص٩ س٢٣ :

«محمد» امين الانطاكى ويقال له احمد العالم المعاصر يظهر فضله من تقريظه على هذا الكتاب المذكور فى اول ج٢ «محمد» امين الجزائرى التسترى عالم فاضل امامى هو غير السواد كوهى وغير العاملى الملقب شرارة .

«محمد» الامين ابن هارون الرشيد العباسى ابو عبدالله ويقال ابو موسى ولد سنة ١٧١ ببغداد وقتل سنة ١٩٨ وهو ابن ٢٧ سنة ومدة خلافته اربع سنين وسبعة اشهر وامه زبيده ام جعفر بنت جعفر بن ابى جعفر المنصور الدوانيقى وكان طويلا سميناً ابيض ذكره الخطيب فى تاريخه ج٣ ص ٣٣٦ ابوه الرشيد وجده محمد المهدى وجدابيه الدوانيقى ابن محمد بن على «محمد» امين الذى كان من تلامذة الشيخ مرتضى الانصارى بالنجف الاشرف فى سنة ١٢٢٩ فاضل (اعلام) (محمد) امين بن محمد الكاظمى الفاضل الفقيه صاحب الرجال والاحاديث امامى ثقة «مل» «محمد» بن امية بن آدم القرشى الاموى ابو احمد عامى

هوغيرابن امية بن ابى امية الكاتب «خ» ج٢ص٨٦ قيل له .

تتيه جهلا بلادين ولا حسب ✡ على ذوى الدين والانساب والحسب
من هاشم انتم بخ بخ وانت غداً ✡ مولى وبعد غدجلف من العرب
ان صح هذا فانت الناس كلهم ✡ يا ها شمى يا مولى ويا عربى

[محمد] بن انس ابوجعفر الشغونى عامى هو غيرابن انس بن عبدالله بن عمر النسابة الاسدى «محمد» بن انس بن فضالة الانصارى المدنى الظفرى صحابى حسن وابوه وجده صحابيان (محمد) بن انس مولى عمرابوانس الكوفى العدوى الدينورى عامى وثقه ابوزرعة (يب) «محمد» بن اورمة بضم الهمزة واسكان الواووفتح الراء والميم والهاء ابوجعفر القمى امامى ثقة .

[محمد] بن اياس بن بكيرالليثى المدنى صحابى هو وابوه وعماه قاتل وخالد شهد وابدراً ثقات «محمد» بن ايران شاه بن ابى زيد الحسينى زين الدين فقيه صالح هوغير جمال الديباجى الحسينى (جب) (محمد) بن ايوب الرازى كان من مشايخ الحسين ابن على بن محمد النحوى القارى (ضا) ط١ص٢٣٨ س٣٧ .

[محمد] بن ايوب الرقى عامى هوغيرابن ايوب بن سليمان ابى عبدالله العودى

[محمد] بن ايوب بن سليمان القرطبى ملك النحاة كان عالماً باللغات حافظاً لها

[محمد] بن ايوب بن سويد الرملى الراوى عن ابيه عامى ضعفه الدارقطنى (ن)

[محمد] بن ايوب بن شاذى بن مروان ابوبكر الملقب بالملك العادل سيف الدين المولود سنة ٥٣٨ والمتوفى سنة ٦١٥ ودفن بالمدرسة النسوية وكان غالباً بالشام لاجل الفواكه و المياه الباردة وملك بلادها ثم ملك بلاد اليمن وكان ذارأى و معرفة تامة حسن السيرة جميل الطوية وافر العقل حازماً فى الامور صالحا محافظاً على الصلوات فى اوقاتها مائلا الى العلماء وكان رجلا مسعوداً ولما تمهدله البلاد قسمها بين اولاده فاعطى الملك الكامل الديار المصرية ،والملك المعظم البلاد الشامية ، والملك الاشرف البلاد المشرقية والملك الامجد باليمن قال الشاعر :

وله البنون بكل ارض منهم ✡ ملك يقود الى الاعادى عسكرا

من كان وضاع الجبين تخاله ✡ بدراً وان شهد الوغا فغضنفرا
مامدحه بالمستعار له ولاء (وله) آيات سودده حديث يفترى
بين الملوك الغابرين وبينه ✡ في الفضل ما بين الثريا والثرى
نسخت خلائقه الحميدة ما اتى ✡ في الكتب عن كسرى الملوك وقيصراً

ابوه قدم ذكره واخوه صلاح الدين وابنه ابو المعالي محمد الملك الكامل ناصر الدين وعمه اسد الدين شيركوه والتفصيل في الوفيات ج٢ ص٤٨ وص٥٠.

[محمد] بن ايوب بن عبد القاهر الحلبي بدر الدين المتوفى سنة ٧٠٥ حنفي (جواهر)

[محمد] بن ايوب الكلابي ابو هريرة الواسطي لا بأس به توفي سنة ٢١٤ مجالس الصدوق ص٣٤٧ «محمد» بن ايوب بن محمد ابو عبد الله الغافقي الاندلسي المولود سنة ٥٣٠ والمتوفى سنة ٦٠٨ نحوي «محمد» بن ايوب المصري عامي هو غير ابن ايوب بن ميسرة ابي بكر الراوي عن ابيه وغير ابن هشام الرازي.

[محمد] بن ايوب بن نوح ابوه قاضي الكوفة واخوه احمد على فرض وجوده وعم ابيه جميل حسن «محمد» بن ايوب بن يحيى كذا قيل ولم اجد له في «جخ لم» هو غير ابن يقطين وغير اليماني التابعي (علل ط٢ ص١٤١ س١١.

[محمد] بن بابشاذ البصري ابو عبيد الله عامي مات سنة ٣٠٦ (خ) ج٢ ص١٠٥ هو غير محمد بن باجة المعروف بالصائغ اللغوي الذي من شعره:

ضربوا القباب على اقامة روضة ✡ خطر النسيم بها فقاح غبيرا
مامرّ بي ريح الصبا من بعدهم ✡ الا شهقت له فعاد سعيراً

[محمد] بن بادالنجار الحسني امامي فقيه متكلم ويقال له محمد ماكاليجار كما في (جب) «محمد» الباز باز شمس الدين الحسيني لقّب باز باز لانه كان يحب الضيف ويجلب الناس على موائد المبسوطة ليلا ونهاراً ويصيح لخدمة وحشمه وباز باز بمعنى اتوا بالطعام مجدداً فاشتهر به وتوفي بالبصرة ودفن بقرب بهر الرباط وقبره معروف هناك وله الكرامات وله ٣٧ من ولد الذكور وهم بمحل من الشجاعة والسنى اصغرهم سناً و اكرمهم شأناً السيد احمد نقيب البصرة، ومعه من العشيرة زهي اربعمأة نفس - و منهم ابو المعالي

محمدکان من الاعلام بالبصرة . و(منهم) شریف الدین وتاج الدین ومنهم منصور جاء الی کربلاوتزوج باخت آقاباقر البهبهانی .

[محمدباقر] الاسترآبادی الحسنی الحسینی الملقب بالمیر الداماد لقب به لان والده محمدکان ختناً للمحقق الکرکی فخرجت هذه الدرة الیتیمة من صدف تلك الحرة الکریمة و طلعت هذه الطلعه الرشیدة من افق تلك النجمة السعیدة ولقّب الوالد بالداماد بالفارسیة الذی هو بمعنی الختن ثم غلب علیه وعلی ولده من بعده ذلك اللقب الشریف والتفصیل فی الروضات ط١ ص١١٤ کما مر ذکره فی ج١٨ ص ١١ مع الشاه عباس الماضی وشیخنا البهائی فی موکبه وامتحنهما السلطان ثم سجد سجدة الشکر بین موکبه انظر هناك وابنه محمد باقر المعروف بالطالبان « ضا » ط٢ ص١١٦ س ٢١ من قوله فی وصف علی عليه السلام بالفارسیة :

درمرحلهٔ علی نه چونست ونه چند	✡	درخانه حق زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد	✡	شك نیست که باشدش بجای فرزند
گویندکه نیست قادرازعین کمال	«وله»	برخلقت شبه خویش حق متعال
نزدیك شداینك رنك امکان گبیرد	✡	درذات علی صورت این امر محال

[محمدباقر] الاسکوئی التبریزی المتوفی سنة ١٢٥٣ عالم فاضل له مؤلفات

« » الاصبهانی الدرچئی العلامة المعاصر العالم المتبحر استاد سیدنا الحاج اقا حسین البروجردی توفی سنة ١٣٤٠ .

[محمدباقر] الاصبهانی هو صاحب البحار الانوار المعروف بالمجلسی الاول کما مر ذکره بعنوان المجلسی «محمد باقر» الاصبهانی ابن المجلسی الثانی هو ابن عبدالله بن محمد تقی المجلسی الاول (فیض القدسی ص ٢٥ س٢) .

[محمد باقر] الاصبهانی الطهرانی ایوانة کیفی العالم الفاضل کابیه الشیخ محمد تقی صاحب حاشیة المعالم (ضا) ط٢ ص ١٣٢ س٣٣ .

« محمد باقر » الاصبهانی ابن محمد تقی الرشتی الموسوی المعروف بالسید محمد باقر حجة الاسلام المتوفی سنة ١٢٦٠ والمدفون بباب مسجده باصبهان قرء علی

السيد مهدى بحر العلوم وعلى السيد محسن الكاظمى والشيخ جعفر النجفى وكتب له الميرزا القمى اجازة وهو اجرى اقامة الحدود الشرعية بيده فى زمانه حتى بلغ عدة ماقتله ره ثمانين اوتسعين اومأة اغلبهم المدفونين فى المقبرة الواقعة بباب داره وله مؤلفات الكثيرة المذكورة فى الروضات ط١ ص ١٢٤ وذكرنا بهذا العنوان فى كتاب السادات المخطوطة وبنوه السيد اسدالله والسيد مؤمن والسيد مهدى وابوه محمد نقى بالنون قبل القاف لا التقى كما فى بعض النسخ ومن مؤلفاته مطالع الانوار فى ست مجلدات لا الخمسة كما قال السيد موسى الزنجانى قيل فى رثائه :

لمن العزاء وهذه الزفرات ماهى الرمر ✡ تبكى السماء له وفى الارض الفساد بدا ظهر
وجرت عيون الدمع من صم الجبال وحاولت ✡ لتزول وانشقت جيوب الصبر واشتمل الضرر
واغبرت الافاق واختل السياق باسره ✡ وتغيرت شمس المشارق منه وانخسف القمر
ما اكثر الحزن الجديد واكبر الهول الشديد ✡ واعظم الرزء المفخم فى الخلائق للبشر
من فقد سيدنا الامام الباقر العلم الذى ✡ جلت عن العد المحامد منه والكرامات الكبر
وبكاء جوف الليل من خوف الاله ومقتدى ✡ طول النهار على نيابته الامام المنتظر

[محمد باقر] الترشيزى المتوفى سنة ١٢٧٥ فاضل كان من تلامذة السيد محمد باقر حجة الاسلام « محمد باقر » الجوهرى المتوفى سنة ١٢٤٠ فاضل امامى هو غير الجهرمى المتوفى سنة ٢٥٥ وغير الجيلانى الرشتى .

«محمد باقر» الخاتون آبادى الامامى حسن ذكره فى الروضات ط٢ ص٢٨٧ س ٢٤

« « الخراسانى السبزوارى صاحب الذخيرة والكفاية المتوفى سنة ١٠٩٠ كان ثقة امامياً فاضلا متكلماً فقيهاً محدثاً نبيلا سكن اصبهان فى ايام الشاه عباس الثانى الصفوى وصار ملقباً بشيخ الاسلام وكان بينه وبين محسن الفيض الفة وكذا بين سلطان العلماء والتفصيل فى الروضات ط١ ص١١٦ هو غير ابن محمد سميع الذى كان فى سنة ١٢١٣ وله مؤلفات ورسائل .

« محمد باقر » الخلخالى فخر الواعظين صاحب كتاب جنات الثمانية التى فرغ منه سنة ١٣٣١ (ذريعة) ج٥ ص ١٥٠ « محمد باقر » الخونسارى اخو محمد الجواد

صاحب الروضات فی احوال الرجال والعلماء والسادات المولود سنة ١٢٢٦ والمتوفی سنة ١٣١٣ ودفن بمقبرة تخت فولاد باصبهان وهو امام الائمة وموضع مشکلات المهمة فقیه الامة حجة الاسلام آیة الله العظمی ومربی فقهائنا المجتهدین افضل الاوائل والاواخر مولانا محمد باقر فی علو قدره وعظم شأنه وسمو رتبته وتبحره فی کل الفنون و اشتهاره بین المسلمین اشهر من ان یذکروا بین من ان یسطر ولقد تضیق الاوراق عن شرح ما علیه من العلم والفضل والمکارم والصولة والافتدار وقوة القلب وثبات الایمان وحسن المعاشرة مع الاخوان وبالحری ان لا یمدحه مثلی وقال فی روضاته ط١ ص١٢٦ س ١٨

انا العبد الخاسر والقن القاصر اقل العلویین والطلاب واحقر الموسویین فی الانساب ابن السید الجلیل و العالم النبیل الحاج امیرزین العابدین الموسوی الخونساری المشتهر اسمه فی کل منظر ابن السید العالم الزاهد المجاهد ابی القاسم جعفر بن فخر المجتهدین و المحققین ابی الفضل و سلیل الاعاظم و معمر دارسات المراسم السید حسین استاد مولانا المیرزا ابی القاسم القمی وشیخ اجازته ابن السید الفاضل العلامة ابی القاسم جعفر الکبیر المشتهر بین الطائفة بالمیر تلمیذ سمینا العلامة المجلسی المتوفی سنة ١١١١ وقال فی ص١٥٠ فی جده ابو القاسم جعفر بن الحسین بن القاسم بن محب الله ابن القاسم بن المهدی ، وفی ص٢٠٠ فی جدابیه قال ابو المفاخر الحسین بن السید الجلیل ابی القاسم جعفر بن الحسین - والذی وجدت فی آخر شرح تهذیب الاصول للعلامة الحلی للعمیدی فی نسخة مخطوطة التی کانت فی خزانة کتب سیدنا السید موسی ابن العلامة السید احمد الزنجانی هکذا وفرغ من کتابته فی یوم الاحد الثانی والعشرین من الشهر الثالث من السنة السابعة من العشر الثالث من المأة الثالثة من الالف الثانی من الهجرة النبویة المصطفویة علی هاجرها آلاف سلام و اکمل التحیة العبد المحتاج الی ربه الباری ابن السید العلامة السمی بآخر الائمة .

محمد صادق الخوانساری ابن السید حسن ابن السید حسین بن السید ابی القاسم جعفر بن ا لسید حسین ابن القاسم ابن محب الله ابن القاسم بن المهدی ابن زین العابدین بن ابراهیم بن کریم الدین بن رکن الدین بن زین الدین بن السید المعروف

الزاهد العابد السيد صالح بن محمد بن محمود بن الحسين بن الحسن بن احمد بن ابراهيم بن السيد عيسى بن الحسن بن يحيى بن ابراهيم بن الحسن بن عبدالله بن الامام الهمام موسى بن جعفر عليه السلام (ثم) ساق النسب الى آدم وقال بعضهم مكتوب على لوح قبره الشريف

قد طار من غرف الروضات طائرها ✡ نحو الجنان وابقى من مآثره

قال المؤرخ فى تاريخ رحلته ✡ تعطل العلم من فقدان بان قبره

[محمد باقر] الدماوندى امامى كان فى حدود سنة ١٢٨٣ هو غير الدهدشتى المتوفى سنة ١٢٢٢

« « الزرندى المتوفى سنة ١٢٢٤ فقيه فاضل كان بقم فى مدرسة الفيضية

« « الساروى المازندرانى امامى كان فى سنة ١٣٠٦ هو غير السجاسى القزوينى

« « الشيرازى شقيق الميرزا حسن الشيرازى مدرس باصبهان ثقة

« « الشيرازى الامامى كان حسن المحاضرة حلو الكلام والشمائل فى زمن الوحيد البهبهانى « محمد باقر » الطهرانى المتوفى قبل سنة ١٣٠٠ عالم جليل مدرس بمدرسة المروية « اعلام الشيعة » .

« محمد باقر » بن عبدالله بن محمد تقى حفيد المجلسى الاول امامى ثقة كما (فى فيض القدسى ص٢٥ س٢ « محمد باقر » الغازى القزوينى اخو الخليل امامى متكلم جليل له حاشية على حاشية العدة لاخيه « محمد باقر » القارى المتوفى بعد سنة ١٢٣٢ صاحب اللغة فى اربعة آلاف بيت وعشرة آلاف كلمة.

[محمد باقر] القزوينى المتوفى سنة ١٢٨٦ كان من تلامذة صاحب الجواهر امامى حسن كان من الاعاظم « محمد باقر » القزوينى الجوهرى الامامى ثقة له كتاب طوفان البكاء

[محمد باقر] القزوينى الموسوى معلم الشاه زاده محمد على بن فتح على شاه قاجار

« « القزوينى النجفى المتوفى سنة ١٢٤٦ هو عم السيد مهدى القزوينى عالم فاضل « محمد باقر » القمشهى الاصبهانى المتوفى سنة ١٢٩٦ كان من المدرسين بها فاضل

[محمد باقر] الكازرونى المتوفى بعد سنة ١٢٣٥ فاضل هو غير الكلبايكانى المدرس

« « الكاشانى عالم فاضل توفى سنة ١٢٣٨ له مؤلفات جليلة

« « گلستانة الاصبهانى الحسينى امامى ثقة له كتاب شرح نهج البلاغة

[محمد باقر] اللاهیجی یقال له المیرزا محمد النواب امامی ثقة له کتاب شرح نهج البلاغه (ضا) ط٢ ص٦٣٤ (محمد باقر) المراغی المتوفی سنة ١٢٧٤ عالم فاضل فقیه (اعلام الشیعة) ص١٧٦ (محمد باقر) بن محمد ابراهیم بن محمد باقر الحسینی الرضوی القمی امامی ثقة له کتاب شرح اصول الکافی توفی سنة ١٢١٨ .

[محمد باقر] بن محمد جعفر الاصبهانی المتوفی سنة ١٢٨١ صاحب رسالة - الجبر والتفویض «محمد باقر» بن محمد صادق الطباطبائی امامی فاضل جلیل کان من اولاد السید المجاهد «محمد باقر» بن محمد بن محمد بن علی الحسینی فدمر فی محمد باقر گلستانة کان ابوه علاء الدین (ضا) ط١ ص٥٥٢ باب المیم.

[محمد باقر] المرندی الباقری المولود سنة ١٣٢٨ عالم فاضل معاصر بقم له مؤلفات کثیرة «محمد باقر» المعروف باقا باقر البهبهانی کما مر فی ج٢ ص٢١٥ وکذا فی (ضا)

[محمد باقر] بن معز الدین محمد الحسینی الرضوی المعاصر لصاحب الوسائل امامی متکلم له کتاب الاربعین ابوه القاضی کان من اساتید المجلسی الاول وابنه الامیر تقی الدین الشاهی

[محمد باقر] المکی الراوی عن السید علیخان الشیرازی وعنه السید نصر الله الحائری حسن امامی (ضا) ط٢ ص٧٢٧ .

[محمد باقر] النجف آبادی الشفیعی العالم الفاضل الزاهد احد المعاصرین فی بلدة قم سنة ١٣٩١ وفقه الله (محمد باقر) النجف آبادی العالم الفاضل المعاصر بالنجف الاشرف کان من فی مدرسة الصدر هنا (محمد باقر) النقوی المتوفی سنة ١٢٧٠ هو فاضل جلیل کان من ولد دادار علی الهندی «محمد باقر» الهزارجریبی المازندرانی النجفی المتوفی سنة ١٢٤٥ بقمشه فی البقعة السید علی اکبر وله مؤلفات کثیرة وابنه آقا محمد (ضا)

[محمد باقر] الهمدانی المتوفی سنة ١٢١٨ - امامی فاضل هو غیر الهندی وغیر الیزدی المتوفی سنة ١٢٦٧ «محمد باقر» الیزدی ابن زین العابدین صاحب کتاب عیون الحساب هو من اساتید الشیخ البهائی «محمد باقر» الیزدی صاحب تفسیر فاتحة الکتاب امامی حسن

[محمد باقر] الیزدی النجفی ثم الحائری عالم فاضل زاهد احد المعاصرین بالعتبات

« « « البفروئی المتوفی سنة ١٢٥١ عالم فاضل (اعلام الشیعة)

[محمدباقر] اليزدى الحائرى المتوفى سنة ١٣٠٠ كان من تلامذة السيدابراهيم القزوينى «محمد» (بن) البترى او التبرى الراوى عن محمد بن المنكدر عن جابر تابعى لابأس به (معانى) ط٢ ص ٣٩ س١١.

[محمد] بن بجيد او بجيل اسمه عبدالرحمن الانصارى تابعى هو غير ابن بجيل بن بشير الهمدانى اخى على امامى (جخ ق) ص٢٨٣ «محمد» بن بحر اخو مغلّس امامى (جخ ضا)

[محمد] بن بحر الاصبهانى ابومسلم الكاتب المعتزلى مات سنة ٣٢٢ (باء) ج١٨

[محمد] بن بحر ابوالحسين الشيبانى الترماشيرى الكرمانى الرهنى يرمى بالتفويض (جخ لم ص ٥١٠ لابأس بحديثه يذاكر بثمانية آلاف حديث وكان عالماً بالانساب واخبار الناس كان شيعى المذهب غالياً فيه وفى معجم الادباء ج ١٨ س٣١.

[محمد] بن بحر بن سهل السيستانى ابوالحسين المتوفى سنة ٣٣٠ يحتمل اتحاده مع الشيبانى «كمال الدين» ط١ ص٢٥١ س١٨ .

[محمد] بن بحر بن مطر ابوبكر البزار عامى لابأس به (خ) ج٢ ص١٠٥ هو غير الهجيمى البصرى (ن) ج٥ ص٨٩ (محمد) بن بختيار ابوعبدالله الابلة البغدادى جمع بين الصناعة والرقة مات سنة ٥٨٠ (خك) من شعره .

دعنى اكابد لوعتى واعاننى ✡ اين الطليق من الاسير العانى

اليت لادع الملام يغرنى ✡ من بعد ما اخذ الغرام عنانى

[محمد] بن بدر الحمامى صحيح السماء له مذهب فى الرفضة وثقه ابونعيم مات سنة ٣٦٤ (ن) ج٥ ص٩٠ وفى (خ) ج٢ ص١٠٨ :

(محمد) بن بدر بن عبدالعزيز ابوبكر القاضى المصرى المتوفى سنة ٣٣٠ حنفى (جواهر) ج٢ ص٣٧ «محمد» بن بدر القاضى بمصر عامى وثقه ابن يونس روى عن قدام ابن داود مات سنة ٣٣٠ «ن» (محمد) بن بديل بن ورقاء الخزاعى الحجازى تابعى حسن نزل الكوفة وشهد مع على عليه السلام صفين مع اخيه عبدالله .

[محمد] بن البراء بن عازب الكنانى الليثى صحابى كأبيه لابأس به الظاهر هو محمد بن البراء البكرى «محمد» بن بركات السعيدى الصوفى ابوعبدالله المتوفى سنة

٥٢٠ فاضل اديب نحوى (باء) ج١٨ ص٣٩ (محمد) بن بركة السريهى المتوفى سنة ٣٢٧ عامى هوغيرابن بريرة ويقال له ابن محمد بن هارون الهاشمى .

[محمد] بزرج بضم الموحدة والزاى وكنيته ابوصالح والدعلى فيه نظر (جش)

« محمد » بن بزيع الراوى عن مالك عامى ليس هو ابن اسماعيل بن بزيع الامامى كماتوهّم بعضهم.

(محمد) بن بسطام الجعفى امامى (جخق) ص٢٨٣ هوغيرابن بسطام الحنظلى الراوى عن الحسن البصرى (محمد) بن بشار الانبارى شمس الدين المقرى نحوى له كتاب لابأس به (ضا) ط١ ص٤٦٨ س٣ .

« محمد » بن بشار بن عثمان بن كيسان البصرى ابو بكر البندار المتوفى سنة ٢٥٢ عامى وثقه فى «خ» ج٢ ص١٠١

[محمد] بن بشار العدنى اليمانى عامى هوغيرابن بشر الانصارى وغيرابن بشر بن بشير المتوفى سنة ١٦٣ «محمد» بن بشر ابوعبدالله الرقى عامى هوغيرابن بشر البغدادى «خ»

«محمد» بن بشر بن بشير بن معبد الاسلمى الكوفى امامى لاباس به مات سنة ١٦٣

« « بشر التنيسى عامى هوغيرابن بشر بن بطريق البكرى المصرى المتوفى سنة ٣٣٢ (ن) ج ٥ ص٩٠ (محمد) بن بشر بن حبيب البزار عامى هو غيرابن ابى بشر الدقاق وغير ابى بكر الوراق (خ) ج٢ ص٩٠ .

[محمد] بن بشر الحمدونى ابوالحسين السوسنجردى عالم زاهد ورع متكلم له مؤلفات جش ط١ ص٢٧٠ «محمد» بن بشر الخارجى شاعر هوغيرابن بشر بن شريك النخعى الكوفى و غيرابن بشر بن عمرو الحضرمى شهيد الطف « محمد » بن بشر بن الفرافصة الحافظ العبدى ابوعبدالله الكوفى المتوفى سنة ٢٠٣ عامى وثقه النسائى .

«محمد » بن بشر اللفافى امامى (جخق) هوغيرابن بشر المدائنى وغيرابن بشر ابن مروان ابى بكر القراطيسى وغير «محمد» بن بشر بن مطر ابوبكر الوراق اخوالخطاب المتوفى سنة ٢٨٥ عامى وثقه فى «خ» ج٢ ص٩٠ .

[محمد] بن بشر بن موسى بن مروان ابوبكر القراطيسى الانطاكى عامى يحتمل

اتحاده مع الدمشقي القراطيسي «محمد» بن بشر الوشاء حسن بل ثقة روى عن الصادق عليه السلام كما في الكافي والمرآة باب تحليل الميت ج٣ ص٢٠٦ في اواخر كتاب الزكاة .

[محمد] بن بشير بن هانى الراوى عن ابيه وعنه محمد بن ابى ايوب لا بأس به (خصال) ج١ ص٧٧ س٢٠ «محمد» بن بشير الراوى عن الكاظم عليه السلام واقفى فيه نظر (كش) ط١ ص٢٩٧ هو غير ابن بشير العلوى الامامى .

[محمد] بن بشير الكوفى اخو على النبال ثقتان هو غير ابن بشير بن مروان الكندى ابى جعفر المتوفى سنة ٢٣٦ «محمد» بن بشير المصرى عامى هو غير ابن بشر الهمدانى الامامى لا بأس به ذكره الطوسى فى (جخ ق) ص ٢٨٣ .

(محمد) البطحانى ابن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام العالم الفقيه حسن وبنوه ابراهيم و احمد وجعفر وعبدالرحمن وعلى وعيسى وهارون وبناته خديجة وفاطمه ومباركة (لب) ط نجف ص٥٧ س٦ «محمد» بن بقية بن على ابوطاهر نصير الدولة وزير عز الدولة ابن بويه جليل قتل سنة ٣٦٧ (خك) .

[محمد] بن بكار بن بلال ابوعبدالله الدمشقى والد الحسن وهارون عامى مات سنة ٢١٦ (يب) «محمد» بن بكار بن الحسن ابوعبدالله العنبرى الاصبهانى المتوفى سنة ٢٦٥ حنفى (جواهر) ج٢ ص٣٧ « محمد » بن بكار بن الريان ابوعبدالله البغدادى الرصافى التموفى سنة ٢٣٢ عامى وثقه ابن معين «خ» ج٢ ص ١٠٠

[محمد] بن بكار بن الزبير البصرى الصيرفى المتوفى سنة ٢٣٧ عامى هو غير ابن بكار المصرى وغير الخزاز الكوفى .

[محمد] بن بكران بن حمدان القمى المعروف بالنقاش امامى حسن روى عنه التلعكبرى (جخ لم) ص٥٠٣ «محمد» بن بكران بن عمران ابوجعفر الرازى الكوفى امامى حسن له كتاب موضع قبر على عليه السلام (جش) ط١ ص٢٨٠ .

[محمد] بن بكران بن عمران ابوعبدالله البزار المعروف بابن الرازى عامى وثقه فى «خ» ج٢ ص١٠٨ «محمد» بن بكر ابو يوسف الفقيه عامى هو غير الازدى الامامى يحتمل هو ابن بكر بن عثمان وغير ابن جناح ابى عبدالله الكوفى الثقة (جش)

[محمد] بن بکر البسطامی بکسر الموحدة وسکون المهملة مهمل ذکره فی معجم الادباء ج١٧ ص٣٣

«محمد» بن بکر بن خالد ابوجعفر القصیر کاتب ابی یوسف القاضی مات سنة ٢٤٩ (خ) ج٢ ص٩٤ «محمد» بن بکر بن عبد الرحمن ابوعبدالله الارحبی الکوفی امامی «جخ ق» هو غیر ابن عبدالله (خصال) ج٢ ص٩٤ .

« محمد » بن بکر بن عثمان ابو عبدالله البصری البرسانی الازدی عامی لابأس به (خ) ج ٢ ص ٩٢ « محمد » بن بکر العطار الفقیه عامی هو غیر ابن بکر الفاس او الفارس وغیر ابن بکر بن الفضل الهلالی (ن) ج٥ ص٩٥ .

[محمد] بن بکر بن محمد ابوجعفر الجاورسانی عامی مات سنة ٢٥٨ هو غیر ابن بکر بن محمد ابی النضر القرشی «محمد» بن محمد بن احمد بن مالك السنجی هو واجداده وابنه کانوا من الحنفیة (جواهر) ج٢ ص٣٧ «محمد» بن بکیر الحضرمی ابوالحسین البغدادی المتوفی سنة ٢٦٢ عامی وثقه فی (خ) ج٢ ص٩٣ .

[محمد] بن بکیر الکلابی الکوفی الراوی عن عمرو بن ثابت وعنه عبدالغفار لابأس به خصال ط٢ ج٢ ص١٣ س٥ «محمد» بن بکی بن محمد بن عبدالله ابوعبدالله الانصاری الاسدی نحوی (ضا) ط١ ص٥١ س١٨ وط٢ ص٥١ س٨ .

[محمد] پلاسیوش ابو الحسین بن ابی منصور نقیب نیسابور کابیه وجده وعمه یحیی «لب» ص٣٤٠ س١١ «محمد» بن بلال القرشی عامی هو غیر الکندی ابی عبدالله البصری التمار وغیر ابن بلال المعلم الامامی (جخ لم) .

[محمد] بن بلیل بن اسحاق بن ابراهیم بن بلیل بن خالد بن الهیثم ابو بکر القاضی حنفی

[محمد] بن بنان بضم الموحدة ابو اسحاق الخلال البغدادی عامی لابأس به (خ) ج٢

[محمد] بن بندار بن عاصم ابوجعفر الذهلی القمی الراوی عنه الحسین بن محمد بن عامر امامی ثقة (جش) ط١ ص٢٤٠ «محمد» بن بندار الملقب بماجیلویه امامی ثقة قدمر بعنوان محمد بن ابی القاسم عبدالله او عبیدالله بن عمران .

[محمد] بن البهلول الکوفی الراوی عنه یحیی بن زکریا اللؤلؤی امامی له

كتاب (جش) ط٢ ص٢٨٦ «محمد» بن بهلول بن مسلم العبدى الراوى عن الصادق عليه السلام امامى لابأس به (كافى والمرآة ج٢ ص٢٢ حديث ١٠.

[محمد] بن بيان بن حمران المدائنى الراوى عن ابيه عامى هو غير ابى العباس الثقفى الذى وثقه فى (خ) ج٢ ص٩٧ «محمد» البيدابادى هو محمد بن محمد رفيع الجيلانى الاصبهانى الحكيم الثقة المتوفى سنة ١١٩٧ (ضا) ط١ ص٥٥١ .

«محمد» بن تاج الدين الحسن بن محمد الاصبهانى الملقب بفاضل الهندى امامى ثقة (ضا) ط١ ص٥٤٨ «محمد» بن تاج الدين ابن الحسين بن محمد الحسينى الكيسكى شهاب الدين العالم واعظ كابيد وجده واخيه الحسن و ابنا اخيه الحسين بن الحسن اوابن محمد وابنيه عماد الدين المرتضى ، وكمال الدين المنتهى وسبطه صدر الدين مهدى بن المرتضى كلهم من الاجلاء الثقات (جب) ص١١ س٥.

[محمد] بن تركى شمس الدين العالم الفاضل الامجد له فوائد جمة وتحقيقات مهمه تاريخها سنة ٩١٧ (ضا) «محمد» بن تسنيم يقول له محمد بن ابى يونس ابو طاهر الوراق امامى ثقة هو غير ابن حسن بن تسنيم .

[محمد تقى] ابن خال آغا احمد الكرمان شاهى امامى كان فى سنة ١٢٢٣ وكان من تلامذة كاشف الغطاء « محمد تقى» بن ابى الحسن الحسينى الاسترابادى الامامى عالم فاضل له كتاب فى تلامذة الشيخ البهائى «محمد تقى» الاحسائى اخو الشيخ على يقال له الشيخ محمد بن احمد امامى لابأس به (م) ص٢٠٨ .

[محمد تقى] الاردكانى المتوفى سنة ١٢٦٨ كان من اعاظم العلماء الفقهاء (م)

« « الالماسى ابن محمد كاظم بن عزيز الله هو حفيد اخى محمد تقى المجلسى الثانى ثقة « محمد تقى» الايرانى النجفى وكان لايخرج من النجف اربعة سنة فى سنة ١٣٠٤ فاضل « محمد تقى » ابن السيد رضا بن بحر العلوم المولود سنة ١٢١٩ والمتوفى سنة ١٢٨٩ عالم جليل كان من تلامذة صاحب الجواهر وغيره ذكره الاستاذ فى اعلام الشيعة ص ٢١٧ « محمد تقى » بحر العلوم العالم الفاضل المعاصر المدرس فى مدرسة القوامية بالنجف الاشرف بجنب دارهم كان فى سنة ١٣٤٠ (الى) اليوم

سنة ١٣٩٢ وفقه الله تعالى «محمد تقى» البرغانى المتوفى سنة ١٢٦٣ يعرف بالشهيد الثالث ولد فى برغان من قرى الرى وهو احد الاعلام المجتهدين المبرزين ذكره الاستاذ فى اعلام الشيعة ص٢٢٦ قيل فى رثاه .

فلاغروفى قتل التقى اذاقضى ✡ قضى وهو محمود النقيبة والاصل

له اسود بالطهر حيدرة الرضا ✡ وقاتله ضاهى (ابن ملجم) بالفعل

[محمد تقى] البروجردى عالم جليل متبحر خطيب بارع ماهر كان فى سنة ١٢٤٥ (اعلام الشيعة) ص ٢٠٨ « محمد تقى » البهبهانى هو من احفاد آغا باقر الوحيد البهبهانى وهو من الاعلام فى عصره ذكره فى (اعلام الشعة) ص ٢١٩ .

[محمد تقى] التبريزى المتوفى بعد سنة ١٢٠٤ عالم فاضل امامى (اعلام الشيعة)

« «التسترى الموسوى عالم فاضل نزيل النجف فى ايام الشيخ مرتضى الانصارى

[محمد تقى] التسترى العالم المعاصر صاحب قاموسى الرجال وغيره من المؤلفات

[محمد تقى] الحائرى المتوفى بعد سنة ١٢٢٨ عالم فاضل

[محمد تقى] الخراسانى هما اثنان لهما كتاب المذكوران فى اعلام الشيعة ص ٢٠٢ وص ٢٠٣ « محمد تقى » الخشتى المتوفى فى حدود سنة ١٢٧٥ عالم فاضل متكلم له آثار جليلة « م » .

[محمد تقى] الخونسارى احد الاعلام المجتدين المعاصر المتوفى سنة ١٣٦٣ والمدفون فى المسجد فوق الرأس بحضرة المعصومة «محمد تقى» الدزفولى الكاظمى المتوفى قبل سنة ١٢٩٠ هو ابن الشيخ اسدالله صاحب المقابيس فاضل .

[محمد] بن تقى الدين الاصبهانى امامى كان من تلامذة ابراهيم القطيفى هو غير القزوينى «محمد تقى» الرشتى العالم الفقيه فاضل هو غير محمد تقى الرشتى المعاصر فى الحائر بمدرسة الهندية «محمد تقى» الزنجانى المتوفى بعد سنة ١٢٥٣ عالم فاضل كان من تلامذة محمد باقر حجة الاسلام .

[محمد تقى] السابسى ابو الحسن النقيب ببغداد كان من ولد زيد الشهيد «لب» ط نجف

[محمد تقى] الساوجى المتوفى بعد سنة ١٢٨٧ عالم فاضل ذكره الاستاذ فى اعلام الشيعة

« « الشاهرودى المتوفى بعد سنة ١٢٤١ عالم فاضل جليل» اعلام الشيعة

« « شرف الدين المتوفى سنة ١٢٨٧ فاضل هو غير محمد تقى شمس الدين العاملى النجفى «محمد تقى» الشيرازى المتوفى قبل سنة ١٢٩٠ ملك الاطباء عالم فاضل له آثار جلية « محمد تقى » الطهرانى المعاصر بالنجف احد الاعلام اليوم سنة ١٣٩٢ الساكن بطهران «محمد تقى» الطهرانى ابن عبد الرحيم الايوانكيفى صاحب الحاشية على المعالم امامى ثقة هو صهر الشيخ جعفر الكبير النجفى وتلمذه وتلميذ المحسن الكاظمى توفى سنة ١٢٤٨ و اخوه محمد حسين صاحب كتاب الفصول الاتى ذكره وابنه محمد باقر المقدم ذكره قيل فى رثاه :

واحسرتا اهل المدارس اذ جبت ✡ ايدى الحوادث فى امام المسجد

واكربتاه لمسلمى هذى الحمى ✡ من ثلمة الاسلام مى المتجدّد

من ثلمة لايسددنّ وبدّدت ✡ شمل الفضائل والعلا والسودد

مهما اخال زحام حلقة درسه ✡ ينشق قلبى من شديد تجدد

واحسرتا اهل المدارس اذ جنت ✡ ايدى الحوادث فى امام المسجد

نقصت طلاع الارض من اطرافها ✡ فى موت مولانا التقى محمد

ومن الذى يحى الليالى بعدكا ✡ بتفقه وتضرع وتهجد

[محمد تقى] العاملى المتوفى بعد سنة ١٢٤٧ هو جد آل صدر الدين عالم فاضل واخوه محمد على يأتى ذكره (م) «محمد تقى» القزوينى المتوفى سنة ١٢٧٠ يعرف بالشهيد الثانى والد محمد صالح صاحب مخزن البكاء .

[محمد تقى] القمشئى احد اساتيذى العظام فى السطوح بالنجف الاشرف المتوفى فى حدود سنة ١٣٧٠ بقمشة اعلى الله مقامه وهو من تلامذة آخوند الخراسانى والسيد محمد كاظم صاحب العروة والسيد ابو الحسن الاصبهانى ومن عاصرهم وقرائتى عنده فى كل يوم من ايام السنة فى ايام التحصيل فى الحوزة و ايام التعطيل منفرداً الا يوم

العاشوراء ويوم الحادي والعشرين وكنت في كل يوم وليلة في اثنى عشر سنة تقريباً احد مباحثاتي بين الطلوعين بعد فراغي من صلوة الصبح مع الجماعة في جماعة شيخنا الشيخ مشكور العرب اعلى الله مقامه في جوار حرم امير المؤمنين عليه السلام .

[محمد تقي] الكاشاني المتوفى سنة ١٢٥٨ كان من اعاظم العلماء الشيعة الامامية الذي كان من تلامذة السيد عبدالله شبر وابوه عبدالحي بن ابراهيم (اعلام الشيعة ص ٢١٩.

« محمد تقي » الكرمانشاهي المتوفى سنة ١٢٩٦ عالم فاضل و بنوه عبدالله و محمد مهدي ومحمود «محمد تقي» الكرماني المعروف بمظفر علي شاه احد الاعلام توفي سنة ١٢١٥ مؤلفات « محمد تقي » الكشميري المولوي الذي كان من ولد الدار على المنقوي

« محمد تقي » الگلپاني المتوفى سنة ١٢٩٢ عالم في علم الكلام وغيره (اعلام الشيعة)

« « المجلسي الاول ابن مقصود علي كان وحيد عصره وفريد دهره قدمر بعنوان المجلسي « محمد تقي » بن محمد كاظم بن عزيز الله بن محمد تقي المعروف بالالماسي كما مر وهو من احفاد سابقه وبنوه ابوطالب وابوالقاسم وعزيز الله واخوه محمد علي بن محمد كاظم وابن اخيه آقا محمد رضا .

[محمد تقي] المدرس بالمشهد الرضا عالم جليل توفي سنة ١٢٨٠ هو غير المراغي المتوفى بعد سنة ١٢٥٠ (اعلام) ص ٢٢٤ «محمد تقي» ملا كتاب النجفي المتوفى قبل سنة ١٢٥١ كان من المشايخ يقال له الاحمدي «محمد تقي » بن المظفر القزويني امامي كان مشايخ الشيخ محمد الجزائري المعروف بابن دجلة .

[محمد تقي] الموسوي المتوفى بعد سنة ١٢١٩ عالم جليل ذكره الاستاذ في اعلام الشيعة

« بن موسى بن محمد بن الشيخ يوسف البحراني والد محمد علي ابوه وجده ياتي ذكرهما (يعه) ج٥ ص١٢٤ (محمد تقي) النقوي المتوفى سنة ١٢٨٩ العالم الفاضل هندي انظر (اعلام الشيعة) ص ٢١١ «محمد تقي» النوري الطبرسي المتوفى سنة ١٢٦٣ كان من اكابر العلماء هو غير المتوفى بعد سنة ١٢٧٣ ذكره الاستاذ في (اعلام الشيعة)

[محمد تقي] اليزدي المتوفى سنة ١٢٧٧ عالم فقيه هو غير المتوفى سنة ١٣٠٠ (اعلام الشيعة) ص ٢٠٦ «محمد» بن تمام النتوخي المصري عامي هو غير الكوفي الامامي

(جخ ق) وغير النهروانى الحمصى (ن) ج٥ .

[محمد] بن تميم البرمكى ابو المعالى اللغوى صاحب كتاب منتهى اللغة كان فى سنة ٣٩٩ (ضا) ط١ ص١١١ «محمد» بن تميم الدمشقى عامى هو غير المخرمى المذكور فى (خ) ج٢ ص١٠٩ وفيه قصة ابليس مع موسى عليه السلام .

[محمد] بن تميم السعدى عامى هو غير النهشلى البصرى الامامى الراوى عن الكاظم عليه السلام (جش) «محمد» بن تميم الهمدانى امامى (جخ ق) هو غير ابن واقد العنبرى الافريقى المتوفى سنة ٢٥٩ «محمد» التميمى السعدى الكوفى امامى روى عنه يحيى بن مساور (جخ ق) ص٣٠٥ يحتمل هو ابن تميم السعدى .

[محمد] بن ثابت ابو نصر المروزى قاضيها مات سنة ٤٠٧ واخواه على وعورة عاميون

« « بن احمد ابو بكر الواسطى الراوى عنه ابن شاهين عامى وثقه فى خ

« « بن اسلم البنانى البصرى الراوى عن ابيه عامى لا بأس به هو غير الراوى عن ابى حكيم (محمد) بن ثابت بن ثوبان عامى هو غير ابن ثابت بن سماع وغير ابن شرحبيل الحجازى والد ابراهيم ومصعب «محمد» بن ثابت بن شريح الراوى عن الكاظم عليه السلام امامى جش

[محمد] بن ثابت العبدى ابو عبدالله البصرى تابعى فيه نظر هو غير ابن ثابت بن عبدالله الصيرفى «محمد» بن ثابت بن قيس بن شماس الانصارى الخزرجى المدنى والد اسماعيل ويوسف الراوى عن ابيه تابعى .

[محمد] بن ثابت بن محمد ابو بكر الاصبهانى امام جامعها فى باب كوشك (باه) ج١٨ ص٣٤ عامى « محمد » بن ثعلبة بن سواء البصرى السدوسى الراوى عن عمه محمد بن سواء وعنه ابن ماجة عامى (محمد) بن ثمامة الازدى ابو العلاء العطار الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابى بكر السراج (خ) .

[محمد] بن ثوابا الكوفى امامى ثقة كان قليل الحديث وقيل ثوابا لقبه هو غير ابن ثوبان او ابن ثابت بن ثوبان «محمد» بن ثواب بن سعيد ابو عبدالله الكوفى امامى مات سنة ٢٦٠ هو غير ثور العابد «محمد» بن جابر بن ابى عياش عامى هو غير ابن جابر الاعمى شارح الالفية (ضا) ط١ ص ٨٥ س١٨.

[محمد] بن جابر بن بجير المحاربي الكوفي عامي روى عنه ابنه بجير مات سنة ٢٥٦

« « الجعفي امامي حسن يحتمل هو ابن جابر بن عبدالله والد احمد

« « الحلبي عامي هو غير الراوي عنه ايوب بن سويد (ن) ج٥ ص٩٨

« « بن سنان الحراني ابو عبدالله الحاسب المنجم فاضل مات سنة ٣١٧

« « « سيّار ابو عبدالله اليماني الكوفي حنفي يحتمل اتحاده مع اليماني «محمد» بن جابر بن عباس النجفي الراوي عن ابيه وعنه صاحب مجمع البحرين امامي

«محمد» بن جابر بن عبدالله الانصاري المدني السلمي تابعي روى عن ابيه وعنه ابنه جابر

[محمد] بن جابر بن علي بن سعيد الانصاري ابو بكر السقطي نحوي مات سنة ٦٣١

« « اليماني اسند عنه (جخ ق) ص٢٨٣ يحتمل اتحاده مع ابن جابر بن سيار (محمد) بن الجارود بن دينار ابو جعفر القطان عامي مات سنة ٢٥٨ (خ) ج٢ ص١٦٠

[محمد] بن جامع البصري ابو عبدالله العطار عامي هو غير ابن جبرئيل الاهوازي الامامي

«محمد» بن جبلة ويقال له ابن خالد بن جبلة الرافقي قيل هو ابو عمر الخراساني

«محمد» بن جبير بن حية الثقفي عامي هو غير ابن جبير بن مطعم النوفلي الامامي الثقة الراوي عن ابيه وعنه بنوه ابراهيم وجبر و سعيد وعمرو وعمه نافع (يب)

[محمد] بن جحادة الاودي الكوفي الراوي عن انس تابعي وثقه العامة فقالوا شيعي

« « جحرش كجعفر بتقديم الجيم الراوي عن حكيمة بنت موسى الكاظم عليه السلام لا بأس به (كافي والمرآة ج١ ص٢٩٦).

[محمد] بن جحش هو ابن عبدالله بن جحش صحابي او تابعي روى عنه ابنه ابراهيم (محمد) بن جذاعة الفارسي امامي (جخ ضا) هو غير ابن الجراح الطرسوسي وغير الهمداني الكوفي.

[محمد] بن جرير بن رستم ابو جعفر الطبري الامامي الثقة صاحب كتاب التاريخ المسترشد (جش) ط١ ص٢٦٦ وفي لسان الميزان ج٥ ص١٠٣ قال رافضي له تواليف منها كتاب الرواة عن اهل البيت رماه بالرفض ذكره ابن بابويه في تاريخ الري وكان من اجلة المتكلمين شيعي المذهب هذا غير شافعي المذهب وهو صاحب التاريخ والتفسير

ذكره ابوالفرج الاصبهانى و الخونسارى فى الروضات ط ١ باب الميم ص ١٦٣ وفى معجم الادباء ج١٨ ص٤٠مات ببغداد سنة ٣١٠ « ٣١٦ » وفى الوفيات ج١ ص٣٥٦و ص٦٥١ وفى اللسان ج٥ ص١٠٠ وفى تاريخ الخطيب ج٢ص١٦٢ ومن شعره :

اذااعسرت لم يعلم رفيقى (شقيقى) ✡ و استغنى فيستغنى صديقى
حيائى حافظ لى ماء وجهى ✡ و رفقى فى مطالبتى رفيقى
ولوانى سمحت ببذل وجهى ✡ لكنت الى الغنى سهل الطريق

[محمد] بن جزك الجمال امامى كان من اصحاب ابى الحسن الهادى عليه السلام هوغير ابن الجعد الاسدى الامامى (محمد جعفر) الابادئى ابن محمد صفى احدالحفاظ الفقهاء الامامية كان من تلامذه محمد باقرحجة الاسلام .

[محمد] بن جعفر بن ابراهيم بن محمد بن على بن عبدالله بن جعفر الطيار يحتمل اتحاده مع ابن ابراهيم بن محمد ومع ابن على بن ابراهيم الهمدانى ابوه وجده قدمر ذكرهما (كش) ط١ ص٣٧٣ (محمد) بن جعفر ابوبكر العطار النحوى يلقب خرتك بفح الخاء والمثناة لاباس به (خ) ج٢ ص١٣٨ .

«محمد» بن جعفر ابوبكر القاضى المعروف بغندر عامى هوغير ابى بكر الكنانى الاحول المؤدب المتوفى سنة ٣٦٦ «محمد» بن جعفر ابوجعفر البغدادى عامى هوغير ابى جعفر المدائنى المتوفى سنة ٣٠٦ «خ» ج٢ ص١١٦ .

[محمد] بن جعفر ابوجاتم الزاهد الواعظ النيسابورى كان من مشاهير اصحاب ابى حنيفة «محمد» بن جعفر ابوالحسن الجهرمى شاعر مات سنة ٤٣٣ هوغير ابى العباس المذكور فى الكافى والمرآة ج٢ ص٢٢ « محمد » بن جعفر ابوعلى الغندر عامى هو غير ابن جعفر بن ابى ابراهيم نقيب حلب «لب» ط نجف ص٢٤١ « محمد » بن جعفر بن ابى داود الانبارى عامى «خ» ج٢ ص١٣٤ هوغير ابن جعفر المصرى الشيعى .

[محمد] بن جعفر بن ابى طالب المعروف بمحمد الاكبر واخوه محمد الاصغر كذا فى « لب » ط نجف» ص٢٠ س٥ «محمد» بن جعفر بن ابى كثير المدنى الزرقى الانصارى عامى وثقه ابن معين هوغير ابن ابى مواتية اوموائة الكلبى .

[محمد] بن جعفر بن احمد ابو بكر البغدادي الراوي عن ابيه لا بأس به (خصال)

« « بن احمد ابو بكر التميمي عامي هو غير ابن جعفر بن احمد ابي بكر القاضي المعروف بابن الصابوني «محمد» بن جعفر بن احمد بن ادريس ابو علي البغدادي عامي هو غير ابن جعفر بن احمد بن بطة الثقة .

[محمد] بن جعفر بن احمد بن جعفر ابو بكر الحريري المعدل المعروف بزرج الحرة المتوفى سنة ٣٧٢ عامي «محمد» بن جعفر بن احمد بن خلف ابو عبدالله المرسي المتوفى سنة ٥٨٦ نحوي «ضا» ط١ ص١٨٨ باب الميم .

«محمد» بن جعفر بن احمد بن عمر ابو الحسن الصيرفي المعرف بابن الكوفي عامي

«محمد» جعفر بن احمد بن عوسجة البغدادي عامي هو غير ابن جعفر بن احمد بن عيسى المعروف بابن الكدوش وثقة في (خ) «محمد» بن جعفر بن احمد بن محمد بن زرقان الراوي عن ابيه عن جده امامي لا بأس به (جش) ط١ ص٢٦٢ س١ .

[محمد] بن جعفر بن احمد بن يزيد ابو بكر الصيرفي المتوفى سنة ٣٣٥ عامي وثقه خ

« « الاحمر الراوي عنه ابو نصر البغدادي لا بأس به (خصال) ط١ ص٥٤

« « الاخشيدي ابو بكر النسفي عامي هو غير ابن جعفر الاديب الامامي

« « الاسترآبادي المعروف بالحاج ملا جعفر امامي ثقة هو غير ابن جعفر الاسدي الثقة «محمد» بن جعفر بن اسحاق بن عمر بن حماد بن ابي حنيفة (جواهر المضية)

[محمد] بن جعفر الاسلمي هو الذي شهد رضية الكاظم عليه السلام وهو ابن جعفر بن سعد الاتي (عيون) ط٢ ص٢١ «محمد جعفر» بن اسمعيل بن عبد العظيم الكجوري المتوفى سنة ١٢٩٥ عالم فاضل امامي «م»

(محمد) بن جعفر بن اسمعيل العبدي عامي هو غير ابن الاشعث المذكور في الخصال

«محمد جعفر» بن آقا محمد علي بن الوحيد البهبهاني عالم فاضل توفي سنة ١٢٥٤ بكرمانشاهان (محمد) بن جعفر بن اميركا السروي ابو جعفر الكهلاني امامي حسن «مل» هو غير ابن جعفر البحراني الثقة « محمد » بن جعفر بن بديل الخزاعي احد القراء مات ٣٠٨ هو غير ابن جعفر البصري الخفاف .

[محمد] بن جعفر بن بطة ويقال ابن بطة لا بأس به روى عن محمد بن علي بن محبوب

« « البغدادي عامي هو غير الراوي عنه المفيد الذي يحتمل اتحاده مع ابن جعفر بن فضالة « محمد » بن جعفر البندار ابو احمد الفرغاني شافعي كان من مشايخ الصدوق (خصال) ط١ ج٢ ص٩٠ س٢٠ .

«محمد» بن جعفر البزاز عامي هو غير ابن جعفر بن بكار وغير ابن بكر ابي الحسين البزاز المعروف بابن الخوارزمي (خ) ج٢ ص١٣٤ «محمد» بن جعفر التميمي ابو الحسن المعروف بالنجار النحوي هو ابن جعفر بن محمد بن هارون (باء) ج١٨)

[محمد] بن جعفر التميمي القزاز القيرواني ابو عبدالله النحوي مات سنة ٤١٢ (بغ)

«محمد جعفر» الجاسبي المتوفى سنة ١٢٥٤ عالم فاضل امامي له كتاب (اعلام الشيعة)

« « الجزائري التستري المتوفى سنة ١٢١٦ منجم طبيب عالم (م)

[محمد] بن جعفر الحائري امامي فاضل جليل له كتاب في فضائل الائمة عليهم السلام «مل»

« « بن الحارث الخزاز القنطري عامي ضعيف ذكره الخطيب في (خ)

« « بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنى ابو الفضل ظهر بالكوفة واخذ فمات في الحبس اخوته ابو احمد محمد وابو الحسن محمد وابو الحسين محمد وابو العباس محمد وابو علي محمد كانوا ببغداد وغيره (منهم) الشريف الصوفي المنجم وابو الحسن محمد بن محمد المعروف بابي الضوء وحفيده محمد بن جعفر بن محمد ابو قيراط ويحتمل اتحاده مع ابن جعفر بن الحسن البغدادي المذكور في المعالي ط٢ ص٣٢ س٥ الذي كان من مشايخ الصدوق وفي (لب) ط نجف ص١٧٤ س٢٠ .

[محمد] بن جعفر بن الحسن بن سليمان ابو الفرج المتوفى سنة ٣٧٤ عامي فيه نظر «خ» ج٢ ص١٥٤ «محمد» بن جعفر بن الحسين ابو بكر الوراق الاحول يلقب غندراً كان جوّ الاعامياً وكان من ثقاتهم «خ» ج٢ ص١٥٢ .

[محمد جعفر] بن الحسين بن علي الجابلاقي المتوفى سنة ١٢٢٦ عالم فقيه امامي له كتاب «م» «محمد» بن جعفر بن حشيش ابو عبدالله عامي هو غير ابن جعفر بن حفص المعروف بابن عايشة شاعر « محمد » بن جعفر بن حمدان ابو عبدالله البغدادي عامي

هو غير ابى الحسين القماطرى «خ» ج٢ ص١٣٩ .

[محمد] بن جعفر بن حمكويه بفتح الحاء والكاف ابو العباس الرازى عامى لا بأس به

[محمد جعفر] الحويزى الجزائرى المتوفى سنة ١٢٤٥ عالم فاضل (اعلام الشيعة)

(محمد) بن جعفر الجزاز امامى كان من اصحاب الرضا عليه السلام هو غير ابن جعفر ابن ربيع المسكنى امام اهل اللغة (جب)

«محمد جعفر» الدجيلى المتوفى سنة ١٢٦٦ كان من تلامذة السيد عبدالله الشبر (م)

[محمد] بن جعفر بن دران بن سليمان ابو الطيب يلقب عندراً عامى مات سنة ٣٥٨

« « » راشد ابو جعفر الفارسى يلقب لقوق عامى لا بأس به وثقه فى خ

« محمد» بن جعفر الرزاز ابو العباس الفرشى الكوفى امامى ثقة كان من تلامذة محمد بن جعفر بن قولويه وهو خال محمد بن محمد بن سليمان والد احمد بن محمد ابى غالب الزرارى (جش) ط١ ص٢٩٩ س٧ .

[محمد] بن جعفر بن رميس ابو بكر القصرى البغدادى المتوفى سنة ٣٢٦ عامى

«محمد جعفر» الروحى المتوفى قبل سنة ١٣٠٠ كرمانى فاضل مدرس هو غير الريزى الامامى

[محمد] بن جعفر بن الزبير بن العوام الاسدى تابعى مات سنة ١١٠ وثقه الدارقطنى

« « » زياد ابو عمران الوركانى الخراسانى عامى وثقه فى (خ)

« « « زيد ابو الطيب المكتب المتوفى سنة ٣٨٧ عامى «خ» ج٢

« « « سعد الاسلمى كاتب الوصيه لموسى بن جعفر عليه السلام امامى حسن (كافى والمرآة) ج١ ص٢٣٤ س٢ .

«محمد» بن جعفر بن سعيد ابو بكر الجوهرى عامى روى حديث لا يقرء الجنب والحائض شيئاً من القرآن (خ) «محمد» بن جعفر بن سليمان بن نوح النهروانى عامى هو غير ابن جعفر السمنانى وغير ابن جعفر بن سهل «خ» .

«محمد جعفر» شعر يعتمدار امامى توفى سنة ١٢٦٣ .

« محمد » بن جعفر الصادق عليه السلام محل توقف خرج بمكة مع محمد السليق سنة ١٩٩ (لب) ط نجف ص٣٠٦ س١ وفى مجالس الصدوق ص٣٣٢ س١٥ روى عن ابيه عن آبائه

عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال من تظاهرت عليه النعم فليقل الحمدلله رب العالمين ، ومن الح عليه الفقر فليكثر من قول لاحول ولاقوة الا بالله العلى العظيم فانه كنز من كنوز الجنة وفيه شفاء من اثنين وسبعين داءاً أدناها الهم وفى تاريخ بغداد ج٢ ص ١١٣ ص ١٤٦

[محمد] بن جعفر بن صالح بن جعفر ابو الفرج المتوفى سنة ٣٦٤ عامى «ن» وهو غير ابن جعفز الصيد لانى النحوى (بغ).

[محمد] بن جعفر بن طرخان ابو الله عبد الاسرابادى حنفى (جواهر المضية)

« « « طريف البجلى ابو غالب الحنفى قيل زيدى مات سنة ٤٩٣

« « « الطيار ويقال له ابن جعفر ابى طالب كما مر ويقال له محمد الاكبر قتل مع عمه على عليه السلام بصفين و اخوه محمد الاصغر قتل مع اخيه عون مع ابن عمهما الحسين عليه السلام يوم الطف ه واخوهم عبدالله الجواد الاكبر و عبدالله الاصغر و الحسين وحميد والتفصيل فى «لب» ط نجف ص ٢٠ س ٣

«محمد» بن جعفر بن العباس ابو بكر النجاد المتوفى سنة ٣٧٩ عامى وثقه الخطيب فى خ

« « « عبدالرحمن الشجرى كان سيد المدينة كأخيه احمد «لب» ط نجف ص ٧٨ س ٢ «محمد جعفر» بن عبد الصاحب الخشتى المتوفى سنة ١٢٩٠ صاحب التفسير الدوانى «م» ص ٢٦١ «محمد» بن جعفر بن عبدالعزيز المتوكل على الله ابو العباس الهاشمى العباسى «خ» ج٢ ص ١٥٨ .

[محمد] بن جعفر بن عبدالله ابو الحسين المقرى الصابونى البغدادى عامى «خ»

« « «عبدالله بن جابر ابو جعفر الراشدى المتوفى سنة ٣٠١ عامى وثقه فى

« « « عبدالله بن جعفر بن دينار ابو المعالى البندنيجى عامى لا بأس به

« « « عبدالله بن الحسين الاصغر العقيقى فى اولاده رياسة منهم احمد

« « « عبيدالله بن العباس بن عبدالمطلب اديب فاضل «خ» ج٢

« « « العتبى امامى (جخ ضا) ص ٣٩٣ هو غير محمد بن جعفر العطار ابى بكر النحوى «بغ» ص ٢٩ «محمد جعفر» العظيم آبادى المتوفى بعد سنة ١٢٦٠ عالم فاضل

[محمد] بن جعفر بن عقبة ابو نصر الراوى عنه سهل بن زياد لا بأس به (خصال) ط١ ص١٥

« « علان ابو جعفر الوراق الشروطى الطوابيقى المتوفى سنة ٤٢١ عامى

« « على بن احمد بن محمد بن الاحنف بن قيس ابو بكر الخوارزمى التميمى

« « على بن جعفر الحائرى المشهدى امامى هو غير ابن جعفر بن عنبسة والد على (محمد) بن جعفر الفارسى المعروف بابن جرموز لا بأس به (كمال الدين) ط١ ص٢٤٢

[محمد جعفر] القائنى عالم فاضل امامى له كتاب تاريخه سنة ١٢٤٦ (م) ص٢٣٨

«محمد» بن جعفر القزاز المؤدب ابو عبدالله التميمى المتوفى سنة ٤١٢ نحوى (باء)

(محمد جعفر) القزوينى المتوفى سنة ١٢٧٥ عالم فاضل (اعلام الشيعة ص٤٥٧

« محمد » بن جعفر القطنى الراوى عن الحسين بن سعيد و عنه التلعكبرى امامى حسن (جخ لم) ص ٥٠٦ «محمد جعفر» الكلباسى المتوفى سنة ١٢٩٢ قد مر بعنوان ولده ابراهيم (اعلام الشيعة) ص ٢٤٠ .

«محمد» بن جعفر الكوفى ابو جعفر المعروف بشيطان الطاق عند العامه وعند الخاصة من الطاق «محمد جعفر» النكرودى الطهرانى كان من اجلاء العلماء الامامية (اعلام)

(محمد) بن جعفر بن محمد بن ابراهيم طباطبا المقتول المسلوب بكرمان هو غير ابى العباس الخواتيمى (محمد) بن جعفر بن محمد ابو الفتح الهمدانى المراغى النحوى اللغوى ثقة امامى «خ» ج٢ ص ١٥٢ .

[محمد] بن جعفر بن محمد بن احمد السلمى ابو جعفر المؤدب كان عظيم المنزلة عند الشيعة « محمد جعفر » بن محمد باقر النراقى الكاشانى المتوفى سنة ١٢٧٣ عالم فاضل كابيه (م) ص ٣٤٦ .

[محمد] بن جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنى هو المعروف بابى قيراط امامى ثقة روى عنه التلعكبرى سنة ٣٢٨ واله منه اجازة وهو نقيب الطالبين ببغداد ابوه جعفر المحدث وجده محمد ابو الحسن وجد ابيه جعفر الغدار واجداده كلهم من الاجلاء وابنه عبيدالله وحفيده محمد الازرق ومنهم آل ابى

خصية بالجزائر والحائر وهو ابو الغنائم بن سالم بن علي بن غنيمة انظر «لب» ط نجف ص١٧٥

[محمد] بن جعفر بن محمد ابو الحسن الفريابي المولود سنة ٢٤٧ عامي وثقه في «خ»

« « محمد التميمي ابو الحسين النحوي المشهور بابن النجار مات سنة ٤٠٢

« « حاتم ابو عبدالله الواسطي غلام ثعلب نحوي مات سنة ٣٢٧ «باء»

« « محمد بن حبيب ابو عمر القنات الكوفي المتوفى سنة ٣٠٠ عامي «خ»

« « محمد بن الحسن مجد الدين كال نجيباً وجيهاً جده يأتي ذكره «لب»

« « محمد بن الحسن بن المستفاض ابو الحسن بن ابي بكر الفريابي عامي وثقه في «خ» ج٢ ص١٤١ .

«محمد جعفر» بن محمد حسين المعروف بآقا بزرگ الشهرستاني الحائري توفي سنة ١٢٦٠

[محمد] بن جعفر بن محمد بن زياد الزعفراني ابو حصين لا بأس به «خصال» ط١ ص٩ س٢

« « بن محمد بن زيد الشهيد الجماني شاعر ضعيف (لب) ط نجف ص٢٩٣

«محمد» بن جعفر بن محمد بن سهل ابو بكر الخرائطي السامري المتوفى سنة ٣٢٧ عامي

«محمد جعفر» بن محمد صادق اللاهيجي امامي توفي سنة ١٢٥١ علامة (اعلام الشيعة)

[محمد] بن جعفر بن محمد صفي الفارسي الفقيه امانتي باصفهان امامي معاصر لصاحب الروضات

« « محمد طاهر الخراساني ثم الاصبهاني الفاضل المتتبع امامي حسن

« « محمد بن عبدالكريم ابو الفضل الخزاعي الجرجاني عامي (خ)

« « محمد بن عبدالله ابو جعفر الرازي امامي مات سنة ٣٥٤

« « محمد بن عبدالله المؤدب ابو بكر النحوي امامي حسن (جش)

« « محمد علي بن آقا باقر البهبهاني اخو آقا عبد الحسين كما مر في ج٢

« « محمد بن عون الاسدي ابو الحسين الكوفي الرازي امامي ثقة كأبيه وهو الذي خرج اليه التوقيع في زمن السفراء الحجة وهو الواسطة بين الكليني وسهل في العدة المذكور في الكافي توفي سنة ٣١٢ ويقال له محمد بن ابي عبدالله الكوفي ومحمد بن جعفر الاسدي كما مر (جش) ط١ ص٢٦٤.

[محمد] بن جعفر بن محمد بن غسان ابو الحسن المدائني عامي ذكر الخطيب في تاريخه

[محمد] بن جعفر بن محمد الغوري ابو سعيد اللغوي صاحب (المؤلفات (باء) ج١٨

[محمد] بن جعفر بن محمد بن فضالة ابو بكر الآدمي البغدادي القاري المتوفى سنة ٣٤٨ عامي

« « محمد القصار ابو جعفر الرازي امامي هو من المشاهير روى عنه الصدوق

« « محمد بن كنانة المؤدب المتوفى سنة ٣٦٦ عامي روى عن ابي مسلم الكديمي (ن) «محمد» بن جعفر بن محمد المراغي الهمذاني معلم عز الدولة بختيار ابن بويه توفي سنة ٣٧١ (باء) ج١٨ «محمد» بن جعفر بن محمد المستغفري ابو ذر الخطيب كابيه لا بأس به (ضا) ط١ ص١٦١ .

[محمد] بن جعفر بن محمد بن نما الحلي مجيب الدين ابو ابراهيم امامي ثقة كان من مشايخ صاحب الشرايع ويقال له جعفر بن هبة الله روى عن ابيه وعنه ابنه احمد (ضا)

[محمد] بن جعفر بن محمد بن نوح ابو نعيم الحافظ البغدادي المتوفى سنة ٣٢٧ عامي «خ» ج٢ ص١٤٠ «محمد» بن جعفر بن محمد وهب ابو عيسى المقرى عامي هو غير ابن جعفر بن محمد بن هارون وغير ابن جعفر بن الهيثم .

«محمد» بن جعفر المدائني ابو جعفر البزار عامي هو غير ابن جعفر المزني البلبلاني المقرى

[محمد] بن جعفر بن مسرور ويقال له ابن جعفر بن موسى بن مسرور ومحمد بن قولويه المتوفى بقم سنة ٢٩٩ (٣٠١) قبره بقرب قبر علي بن ابراهيم كما مر في ابيه في ج١٤ ص٣١٣ في جعفر بن قولويه امامي ثقة روى عن ابيه جعفر وابنه علي بن محمد بن جعفر بن موسى بن مسرور ابو الحسين قال النجاشي في فهرسه ط٢ ص١٩٩ روى الحديث ومات حديث السن وابوه يلقب مملة واخوه جعفر مر ذكره.

[محمد] بن جعفر بن المظفر ابو عمرو الراوي عن ابي يعلى الموصلي لا بأس به (كمال الدين «محمد جعفر» المعروف باقا بزرك الشيرازي عالم فاضل توفي سنة ١٢٩٥ (اعلام الشيعة)

[محمد] بن جعفر المعروف بابن التبان عامي هو غير ابن جعفر المقرى ابي عمرو الجرجاني

« « المنذري الهروي اللغوي ابو الفضل فاضل (ضا) ط١ ص٦٧ س١٣

« « بن موسى بن قولويه هو ابن جعفر بن مسرور المقدم هنا ذكره

[محمد جعفر] النوري چاله ميداني الطهراني المتوفى سنة ١٢٩٦ كان من الاعاظم (م)

[محمد] بن جعفر الواسطي المعروف بشعبة عامي فيه نظر (ن) ج٥ص١٠٧.

«محمد» بن جعفر بن هارون بن اسحاق بن الحسن بن زيد بن الحسن قتله رافع بمازندان مشهده معروف هناك يزوره الشيعة (لب) ط نجف ص٨١ س٢١ .

[محمد] بن جعفر الهذلي البصري ابو عبدالله الكرابيسي ويقال له غندر مات سنة ١٩٣

« « الهرمزاني الراوي عن ابان بن تغلب لا بأس به واخوه علي مر ذكره

« « بن يحيى صاحب الديلم صار الى مصر فطلب فدخل المغرب واجتمع اليه خلق من الناس فظهر فيهم بعدل وحسن استقامة ومات مسموماً .

[محمد] الجعفي الكوفي امامي كذا في (جخ ق) ص ٣٠٥ يحتمل هو ابن الاشرس وغيره «محمد» بن جلال بن احمد بن يوسف التباني المتوفى سنة ٨١٨ نحوي حنفي (بغ) ص ٢٩ « محمد» بن جماز بن ادريس الحسني كان شديد التوجه مقدماً عند السلاطين محتشماً ولي النقابة بالنجف عدة سنين ابوه واخوه شرف الدين وابنه علي وهم من الاجلاء ذكرهم صاحب (لب) في بحر الانساب .

[محمد] بن جمال الدين الدين الاسترابادي الامير صفي الدين صاحب شرح تهذيب الاصول جليل فاضل روى عن الشيخ علي الكركي (ضا) ط١ ص١٥٤ س٢٣

«محمد» بن جمعة بوقريش القهستاني الحافظ وثقه الخطيب في تاريخه ج٢ ص١٦٩

« محمد » بن جمهور العمي هو محمد بن الحسن بن جمهور ابو عبدالله والد الحسن ضعيف «محمد» بن جميل صالح الاسدي امامي له كتاب روى عنه احمد البزقي (جش)

[محمد] بن جميل بن عبدالله بن نافع الخثعمي الكوفي امامي الظاهر اتحاده مع الطائي (محمد) بن جميل الهروي وهو غير ابي جميلة الراوي عن النافع يحتمل اتحادهما مع سابقه « محمد » بن جنادة الازدي الكوفي امامي (جخ ق) ص ٢٨٣ هو غير ابن الجنيد الراوي عن المسعودي .

[محمد الجواد] ابو جعفر الامام التاسع ابن علي بن موسى الكاظم عليهم السلام قد مر ذكره في ج١١ ص٢٥٥ وفي ج١٥ ص١٤٨ بالمناسبة يتوسل به في الحوائج سيما في المعايش و الارزاق « محمد الجواد » الاصبهاني المجاور بالحائر والمدفون بباب

الکشوانیة الشرفیة الحسینیة فی حدود سنة ١٣٥٠ هو احد الاوتاد الزهاد الاسخیاء واحد اساتیدی العظام وله فی کل یوم مجلس جمع عندد لاصغاء النصائح و المواعظ عموم العلماء وغیرهم اعلی الله مقامة ونحن جماعة من خواصه قال لنا اعرضوا حوائجکم علی امام عصرنا الحجة المهدی ارواحنا له الفداء سیما فی وقت السحر وطلوع الفجر وکونوا علی الوضوء دائماً وناموا فی اول اللیل وقاموا فی اواخر اللیل اقلاساعة قبل طلوع الفجر لان فیها الحوائج المهمة وغیر ذلك .

[محمد الجواد] التستری المتوفی سنة ١٢١٦ شاعر ادیب فاضل ماهر کان بیده تولیة مسجد الجامع «محمد الجواد» الحسینی المتوفی بعد سنة ١٢٣٠ عالم فاضل ادیب (اعلام الشیعة) ص٢٧٧ «محمد الجواد» الخالصی المتوفی بعد سنة ١٢٠٤ نزیل مشهد الکاظمین کان من تلامذه البهبهانی « محمد الجواد» الخونساری المتوفی قبل سنة ١٢٧٥ واخوه صاحب الروضات جلیل فاضل « اعلام الشیعة » ص٢٨٣ هو غیر المتوفی بعد سنة ١٢٧٢ المذکور فی ص٢٨٤ منه «محمد الجواد» الشیرازی المتوفی بعد سنة ١٢٥٧ عالم فاضل له آثار من المؤلفات (اعلام الشیعة) ص٢٧٤ .

[محمد الجواد] الطارمی صاحب الحاشیة علی القوانین المتوفی سنة ١٣٢٥ عالم متبحّر امامی «محمد الجواد» العامل المتوفی سنة ١٢٣٦ کان معاصراً لصاحب الجواهر له شرح الشرایع کبیر (م) ص٢٧٨ «محمد الجواد» النراقی المتوفی سنة ١٢٧٨ کان من اعاظم العلماء کوالده احمد صاحب المؤلفات .

«محمد» بن جوان بن سعید ویقال له بن شعبة ابن جوان ابوعلی المتوفی سنة ٢٥٨ عامی (خ) ج٢ «محمد» الجوانی الحسینی کان کریماً جواداً عالماً فاضلاً وکان وصی ابیه عبیدالله الاعرج ومن ولده ابی الحسن الحسن المحدث ابن الحسن بن محمد والدابی محمد الحسن و (منهم) نقیب الری ابوعلی عبید الله بن محمد بن الحسن صاحب الجوانیة ابن الحسن بن محمد الجوانی توفی وهو ابن ٣٢ سنة (لب) ص٣١٢

[محمد] بن جوبر المحدث نحوی هو غیر ابن الجور بن جعفر بن الحسین بن علی بن محمد بن جعفر الصادق ﷺ المقتول بالری علی ید المعتصم کما ذکره فی (لب) ط

نجف ص٢٣٧ س١٧ هو غير محمد بن جويبر المدنى الامامى المعروف بن الجويبر

[محمد] بن جهضم الثقفى ابو جعفر البصرى عامى صدقه ابو زرعة هو غير ابن الجهم البرمكى الشاعر المتوفى سنة ١٢٩ وغير ابن الجهم السامى اخى على الشاعر وغير ابن الجهم السمرى البصرى ابن هارون وغير ابن جيلان ابى عبدالله الراوى عن ابيه .

[محمد] بن حاتم بن بزيع البصرى ابو بكر المتوفى سنة ٢٤٩ عامى وثقه نسائى

«محمد» بن حاتم بن خزيمة عامى نزل النيسابور هو غير ابن حاتم بن سليمان ابى جعفر المؤدب المكتب الخراسانى المتوفى سنة ٢٤٦ ، وغير ابن حاتم القطان الامامى على الظاهر الراوى عن حماد بن عمرو وقيل هو ابن ميمون البغدادى ابى عبدالله القطيعى المشهور بالسمين المتوفى سنة ٢٣٦ كما فى (العلل) ط٢ ص١٧٤ س٢١ باب ٢٨٩ فى باب نوادر كتاب النكاح وفى (الخصال) ط١ ص٨١ س٣ وص٩٧ .

محمد» بن حاتم بن نعيم المروزى ابو عبدالله عامى وثقه النسائى هو غير ابن حاتم ابن يونس ابى جعفر العابد المعروف بحبى الجرجرائى الراوى عن ابيه المتوفى سنة ٢٢٥

[محمد] بن الحارث الاندلسى الخشنى المتوفى فى حدود سنة ٣٣٠ صاحب التواريخ قيل هو ابن عبد السلام (باء) ج١٨ ص١١١

« محمد » بن الحارث الانصارى هو من شهود و صيّة الكاظم عليه السلام كما يظهر من (الكافى والمرآة) ج٢ ص٢٣٤ س٢ حديث ١٥ هو غير ابن الحارث بن احمد ابى عبدالله النحوى المتوفى سنة ٤٧٣ ، وغير ابن الحارث الثقفى ، وغير ابن الحارث الجزائرى الذى كان من تلامذة الشيخ على الكركى ، وغير ابن الحارث بن راشد بن طارق الاموى ابى عبدالله المصرى المتوفى سنة ٢٤١ ، وغير ابن الحارث بن زياد بن الربيع البصرى ابى عبدالله الحارثى وغير ابن الحارث بن سفيان بن عبدالاسد المخزومى الهلالى امير مكة الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام ولم يذكره فى (جخ) ، وغير ابن الحارث بن شداد ابى بكر بن ابى الليث القاضى الايادى المصرى المتوفى سنة ٢٥٠ وغير ابن الحارث القرشى الكوفى ، وغير ابن الحارث بن محمد الليثى التموفى سنة ٢٤٣ ، وغير ابن الحارث بن وقدان العتكى ، وغير ابن الحارث بن هانى بن الحارث العدوى

اوالعبدري «محمد» بن حازم بن شميلة بن ابى نمى الحسنى شيخ بنى هاشم كان شجاعاً شديد الايد بمكه فى زمن السلطان اويس المتوفى بالحجاز كمافى (لب) ط نجف ص١٣٢

[محمد] بن حاطب بن الحارث ابوالقاسم الكوفى تابعى روى عن على عليه السلام وعنه بنوه ابراهيم والحارث و عمر ، و حفيده عثمان بن ابراهيم المولود بالحبشة والمتوفى سنة ٨٦ لابأس به امه ام جميل .

«محمد بن الحاكم بن منصور بن على بن عبدالله الزيادى الرئيس امامى (ضا) ص٣٦٢

[محمد] بن الحامد ابواحمد السلمى الخراسانى عامى هو غير ابن حامد ابى رجاء البغدادى المتوفى سنة ٣٤٣ ، وغير ابن حامد بن ابى القاسم الطويل القصاب امامى الذى قرء عليه الشيخ منتجب الدين الدين القمى (ضا) ص٣٩٠ ، وغير ابن حامد بن اسماعيل الحنفى ، وغير ابن حامد بن الجراح ، وغير ابن حامد على الحنفيون وغير ابن حامد القرشى ، وغير ابن حامد بن محمد ابى بكر النيسابورى ، وغير ابن حامد بن محمد المسعودى الامامى المذكور فى (ضا) ط١ ص٣٨٠ س١٠ ، وغير ابن حامد بن محمود السامانى الحنفى «محمد» بن الحباب الجلاب الكوفى امامى حسن يظهر توثيقه من (كش)

«محمد» بن حبان ابوحاتم البستى الحافظ صاحب كتاب الجرح والتعديل كذا فى بعض النسخ ويحتمل هذا الكتاب لعبد الرحمن بن ابى حاتم كما مر فى باب العين وهو غير ابن حبان بن الازهر الباهلى البصرى المتوفى سنة ٣٠١ كمافى (ن) ج٥ ص١١٥

«محمد» بن حبيب ابوجعفر المتوفى سنة ٢٤٥ نحوى فاضل هو غير ابن حبيب بن ابى حبيب الجرمى الراوى عنه ابنه عبد الرحمن قصة خالد القسرى ، وغير ابن حبيب بن امية البغدادى المتوفى سنة ٢٤٥ وهو ضعيف ، وغير ابن حبيب الجارودى ، وغير ابن حبيب الخولانى ، وغير ابن حبيب النخعى الكوفى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام ، وغير البكرى الكوفى ، وغير النصرى او المصرى الصحابى .

[محمد] بن حبيب الله الاصبهانى المعروف بافضل الدين الامامى المذكور فى (ضا) ط١ ص٥٩ س١٩ هو غير ابن حبيب الله الشيخ نور الدين الراوى عن السيد مهدى الرضوى المذكور فى (ضا) ص١٩٠ «محمد» بن الحجاج بن ابراهيم الحضرمى المعروف بابن مطرف

ابو عبدالله الوزير المتوفى سنة ٧٠٦ نحوى .

[محمد] بن الحجاج ابو نصر المقرى اوالرقى لابأس به كمافى (المعانى) ط٢ ص٧٢

[محمد] بن الحجاج البجلى عامى هو غير البرجمى الكوفى ، وغير ابن الحجاج بن جعفر الكوفى المتوفى سنة ٢٦١ ، وغير ابن الحجاج الراوى عن ابيه الذى هو من ولد ابى لبابة وجده السائب ، وغير ابن الحجاج بن رشدين الهروى الراوى عن ابيه عن جده وعنه ابنه احمد مات سنة ٢٤٢ كلهم كانوا من الضعفاء (ن) ، وغير ابن الحجاج الكاتب الشاعر كما فى (لبيان) ج١ ص٢٩٧ .

«محمد» بن الحجاج اللخمى الواسطى ابو ابراهيم المتوفى سنة ١٧١ امامى نزل بغداد، وغير ابن الحجاج المدنى الامامى المتوفى سنة ١٨١ (جخ ق) ص٢٨٥

«محمد» بن الحجاج المصغر البغدادى الشيعى المذكور فى لسان الميزان ج٥ ص١١٧ كان فى سنة ٢١٦ «محمد» بن الحجاج بن يوسف شاعر ابوه ملعون مر ذكره (بيان) ج١ ص٢٩٧ «محمد» بن حجارة الراوى عن بكير بن عبدالله المدنى لابأس به (خصال)

[محمد] الحجارى المالقى ابو عبدالله المتوفى سنة ٦٢٠ نحوى فاضل كما فى البغية ص١٢٥ (محمد) بن حجر بن زائدة الكندى الكوفى الحضرمى امامى (جخ ق) هو غير الذى كان من اصحاب العسكرى عليه السلام .

[محمد] بن حجر بن عبدالجبار عامى هو غير ابن الحداد ابى بكر المصرى المذكور فى «ضا» ص٤٤٨ س٣٧ (محمد) الحداد الكوفى صاحب المعلى بن خنيس امامى لابأس به يحتمل هو ابن جعفر بن عنبسة .

[محمد] بن حذيفة الاسدى عامى هو غير ابن حذيفة بن داب (ن) ج٥

«محمد» بن حذيفة بن منصور هو وابوه واخوه الحسن كلهم من رواة الصادق عليه السلام

[محمد] الحرانى هو ابن احمد بن محمد بن الحسين بن اسحاق بن الامام الصادق عليه السلام ابناه جعفر نقيب حلب ، وابو سالم محمد كانوا من بنى زهرة وهم من الثقات الامامية «لب» ص٢٤٠ س١٢ و١٦ .

(محمد) بن حرب بن اوس الذهلى الكوفى اخو سماك تابعى وثقه النسائى

[محمد] بن حرب بن حرمان ابو عبدالله الواسطي عامي مات سنة ٢٥٥ صدقه ابو حاتم

[محمد] بن حرب الخولاني الابرش المتوفى سنة ١٩٥ عامي وثقه النسائي

« « بن عبدالله الحلبي ابو المرجاء المتوفى سنة ٥٨٢ نجوي كان من اعيانهم «محمد» بن حرب الهلالي الراوي عن الصادق عليه السلام اميرمكة والمدينة الظاهر حسنه (علل) ط٢ ص٦٩ باب ١٣٩ وفي المجالس ص١٣٨ س١٧ ولم يذكره (جخ ق) في رجاله «محمد» الحرفوشي هو ابن علي بن محمد العاملي الراوي عن ابنه ابراهيم كما يأتي (محمد) بن حزابة بضم المهملة المروزي ثم البغدادي ابو عبدالله الخياط العابد عامي

[محمد] بن حزم الانصاري صحابي لا بأس به.

«محمد» بن حسام الدين الجزائري الراوي عن الشيخ البهائي امامي لا بأس به

(محمد) بن حسام العاملي الامامي الراوي عن ابيه عن عمه جعفر بن حسام امامي (ضا) ص٥٤٢ س٢٣ هو غير ابن حسام بن عمران البلخي المذكور في (الخصال) ط١ ج٢ ص٩١

[محمد] بن حسان ابو حسان النملي اديب فاضل له كتاب اخبار النساء وغيره كان في ايام المتوكل (باء) ج١٨ «محمد» بن حسان الاموي هو غير البكري الكوفي الامامي المذكور في (كش) ط١ ص١٦٣ س٩ وغير ابن حسان بن خالد الضبي ابي جعفر البغدادي المتوفى سنة ٢٢٨، وغير ابن حسان الرازي ابي عبدالله الزيني الذي ضعفه بعض الاصحاب (جش) ط١ ص٢٣٩، وغير ابن حسان بن سعد التميمي الشاعر المذكور في «البيان» ج٣ ص٢٥، وغير ابن حسان السكسكي وغير السلمي والسمتي، وغير ابن حسان الضبي ابي عبدالله النحوي المتوفى سنة ٢٢٤ وغير ابن حسان بن عرزم المذكور في «جخ لم» ص٤٩٩ وغير ابن حسان بن فيروز الشيباني المتوفى سنة ٢٥٧ «٢٦٠» وغير ابن حسان الكوفي الخزاز، وغير ابن حسان النهدي النهدي الكوفي الامامي الذي كان من اصحاب الصادق عليه السلام

«محمد» بن الحسن بن آتش اليماني ابو عبيدالله ويقال له ابن آتش عامي

« « ابراهيم الاسترابادي الجرجاني ابو عبدالله توفي سنة ٣٣٦

« « ابراهيم بن زياد ابو شيخ الاصبهاني عامي قيل هو ابن الحسين

« « ابراهيم الكرخي ابو نصر الكاتب حسن كان من مشايخ الصدوق

(خصال) ط١ ج٢ ص٥٨ س آخر ويقال له ابن الحسن الكرخي هو غير ابن الحسن بن ابراهيم الوراق وغير محمد حسن الابرقوهي الذي كان في سنة ١٣٣٧ .

[محمد] بن الحسن ابو بكر النخاس المعروف بالقصير عامي (خ) ج٢ ص١٩٢

[محمد] بن الحسن بن ابي الحسن البراد المديني اخو علي عامي هو غير ابن الحسن بن ابي حمزة البلخي «محمد» بن الحسن بن ابي خالد القمي الاشعري المعروف بشنبولة او شينولة امامي حسن .

[محمد] بن الحسن بن ابي الرضا هبة الله بن محمد العلوي البغدادي العمري صفي الدين العالم الفاضل الاديب المصنف النقيب امامي ثقة وابنه العالم عز الدين الحسن كان في سنة ٧٨٧ انظر في «لب» ط نجف ص٣٦٠ س١٧ وفي (ضا) ط١ ص٥١٣ س١٩

[محمد] بن الحسن بن ابي سارة ابو جعفر الرواسي الكوفي الانصاري امامي ثقة سكن هو وابوه النيل ورويا عن الصادقين عليهما السلام واخوه علي وعمه مسلم وابنا عمه عمر، ومعاذ ابنا مسلم ، وحفيد عمه الحسين بن معاذ بن مسلم هم بيت كبير من الشيعة الامامية بالكوفة وهو استاد الكسائي والفراء (جش) ط١ ص٢٢٧ .

[محمد] بن الحسن بن ابي القاسم ابو عبدالله المتوفى سنة ٣٥٩ حنفي يعرف بابن الداعي

« « ابي يزيد الهمداني ابو الحسن الكوفي امامي حسن (جخ ق) وفي (خ)

« « احمد ابو بكر الواعظ الجوهري عامي هو غير ابن الحسن بن احمد القمي الامامي «محمد» بن الحسن بن احمد بن الحسن ابو عبدالله الحسني ويقال له محمد الجواد الكريم والد الامير صالح .

[محمد] بن الحسن بن احمد بن شجاع ابو بكر الفرغاني ويقال له ابن احمد لا بأس به «محمد» بن الحسن بن احمد بن علي بن محمد الحسيني ابو الحسن النقيب بالبصرة هو الذي يشبه علي بن الحسين عليه السلام وابنه ابو المعالي علي نقيب الحائر احد الفضلاء الادباء بحر

[محمد] بن الحسن بن احمد بن علي بن محمد ابو الحسن نجم الدين بهاء الشرف الامامي ثقة روى الصحيفة السجادية عن محمد بن احمد بن شهريار الخازن الغروي المذكور في صدر الصحيفة وابوه ابو محمد وجده شمس الدين وعمه نجم الدين

اسامة بن احمد كلهم من الاجلاء الفضلاء توفي سنة ٤٠٧ (لب) ط نجف ص٢٥٨ س آخر في الهامش «محمد» بن الحسن بن احمد بن قشيش ابو بكر السمسار المتوفى سنة ٣٨٨ عامي

[محمد] بن الحسن بن احمد بن المحسن بن الحسين القصري الفيومي ابو طالب النقيب الزكي الثاني حسن و ابوه ابو منصور الزكي الاول و ابنه ابو منصور الزكي الثالث . ومن احفاده النقيب جلال الدين ابي جعفر القاسم بن الزكي الثالث ، وتاج الدين جعفر بن الشاعر ابن محمد بن الحسن الزكي الثالث ، والقاسم بن الحسن الزكي الثالث جلال الدين «لب» ط نجف ص١٥٣ س١٥ .

[محمد] بن الحسن بن احمد بن محمد بن اسحاق ابو المظفر المروزي المتوفى سنة ٤٣٢ عامي

« « « محمد بن موسى الاهوازي المعروف بابن ابي على الاصبهاني المتوفى سنة ٤١٥ الظاهر كونه من العامة ذكره ابن حجر في «ن» ج٥ ص ١٢٤

[محمد] بن الحسن بن احمد بن الوليد ابو جعفر القمي الامامي ثقة توفي سنة ٣٤٣ (جش)

[محمد حسن] الارومي المتوفى بعد سنة ١٢٦٠ عالم فاضل كان من علماء محمد شاه قاجار (اعلام الشيعة) ص٣٦٠ .

«محمد حسن» الاربجاني المتوفى قبل سنة ١٣٠٠ عالم زاهد ورع كان بشيراز «اعلام الشيعة»

[محمد] بن الحسن الازدي المهلبي عامي هو غير ابن ابي الحسن الازهر الاطروش عامي

« « بن ازهر ابو بكر القطايعي الاصم المتوفى سنة ٣٢٠ عامي فيه نظر

« « الاستر ابادي العصار الظاهر كونه من العامة هو غير الاستر آبادي النحوي امامي المعروف بالرضي صاحب شرح الرضي كما مر في ج١٨ ويأتي هنا

[محمد] بن الحسن بن اسحاق العلوي ابو عبدالله الشريف امامي ثقة

« « « بن خزيمة ابو بكر النيسابوري لا بأس به (علل) ط٢ ص٨١ س٢٣ باب ١٥٠ «محمد» بن الحسن الاسدي عامي لا بأس به هو غير ابن الحسن الاشج (خصال) ط١ ص٤٧ س٢٦ .

(محمد حسن) الاشتياني المتوفى بعد سنة ١٢٦٣ عالم فاضل بارع (اعلام الشيعة) ص٣١٩

«محمد» بن الحسن الاشعري القمي الراوي عن مشايخه عن ادريس بن عبدالله

القمى لابأس به «محمد حسن» الاصبهانى المتوفى سنة ١٢٦٣ له مؤلفات امامى حسن

[محمدحسن] الاعلمى المولود بالنجف الاشرف فى حدود سنة ١٣٥٠ هو نجل مؤلف هذا الكتاب عالم فاضل قدمر ذكره فى مقدمة ج٧ ويأتى فى ترجمة ابيه محمد حسين الاعلمى

[محمد] بن الحسن الاعور ابوجعفر الكوفى المقتول بفيد امامى ثقة ومن ولده العالم المحدث بهمدان ابى طالب على بن الحسين كان جواداً واخوه الحسين قدمر ذكره

[محمدحسن] البارفروشى المتوفى سنة ١٢٩٢ يلقب بالكفاش امامى لابأس به «اعلام الشيعة» ص٢٩٦ «محمد» بن الحسن بن باكير او باكين الشيرازى الشيعى كان سيداً اديباً (ن)

[محمد] بن الحسن الباهلى ابوعوانة البصرى عامى هو غير ابن الحسن بن بخيت ابى بكر الخطيب العكبرى وغير ابن الحسن البرائى الامامى (جخ لم)

[محمد] بن الحسن البرجى الاصبهانى المتوفى سنة ٤٤٨ فاضل «باء» ج١٨ .

« « البريانى او البرانى الراوى عن الحسن بن على بن كيسان امامى

« « بن بركات الخطيب امامى على قول المذكور فى «ن» ج٥ ص١٣٥

« « البزار الكوفى امامى حسن ويقال له ابن السمعى مات سنة ٤٢٩ (ن)

« « البغدادى ابوالفرج كان من فقهاء الشيعة له مختصر مصباح الطوسى

كما ذكره الحموى فى المعجم ج٥ ص٤١ س١٧ هو غير ابن الحسن البلخى بهاء الدين البكرى وفى (خ) ج٢ ص ١٩١ .

« محمد» بن الحسن بن بندار القمى امامى حسن روى عن محمد بن يحيى العطار واخوه الحسين بن الحسن وجده بندار الظاهر هو ابن الحسن بن عبدالله او عبيدالله المقدم ذكره ، وعمه محمد بن ابى القاسم بندار كما فى «كش» ط١ ص٨٥ س٢١ وص٩٠ س١٦ وص ١١٩ وغير محمد بن الحسن بور البلخى، وغير محمد حسن البيات النيسابورى وغير محمدحسن البرجندى الامامى، وغير محمد حسن التسترى المتوفى سنة ١٢٩٧ ببمبئى، وغير محمد بن الحسن بن تسنيم الازدى المتوفى سنة ٢٥٦ وغير محمد بن الحسن بن تميم ابى غسان ، وغير محمد حسن التنكابنى الامامى المتوفى قبل سنة ١٢٩٠، وغير محمد حسن التويسركانى الامامى الذى كان فى سنة ١٢٧٨ .

[محمد] بن الحسن الجبلي المقتول سنة ٤٠٥ نحوي اديب (معجم الادباء ج١٨ ص١٨٥) هو غير ابن الحسن بن الجعد ابي جعفر البزاز.

«محمد» بن الحسن بن جعفر بن محمد الحسني ابو يعلى الاديب الشجاع نقيب نصيبين (اب)

« « جمهور العمي البصري ويقال له ابن جمهور الراوي عنه ابنه الحسن غال

« « الجهم امامي حسن يحتمل هو ابن عبدالله بن الحسن بن الجهم او ابن سليمان بن الحسن «محمد حسن» الحائري المتوفى بعد سنة ١٢٣٩ كان من تلامذة صاحب الرياض وابنه السيد المجاهد (اعلام الشيعة) ص٣٤٤.

« محمد » بن الحسن الحائري هو الذي ارسل كفنه على يد الحسن بن محمد الصيدلاني كان من وكلاء الحجة عليه السلام في زمن الغيبة (كمال الدين) ط١ ص٢٧٢.

«محمد حسن» الحائري ابن محمد كاظم الحسيني عالم باع (اعلام الشيعة) ص٣٤٨

«محمد» بن الحسن بن حازم ابو جعفر الامامي حسن توفي سنة ٢٦١ روى عنه حميد اصولا كثيرة

« « الحر العاملي هو محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين الاتي ذكره

« « بن الحسن بن اسماعيل بن ابراهيم الغمر بن الحسن المثنى ابو جعفر الحسني

« « الحسن بن علي بن عبيدالله الاعرج المحدث المقتول هو واخوه ابراهيم

« « حسونة صالحان القمي الخطيب الفاضل جليل روى عن شاذان بن جبرئيل

« « الحسين ابو بكر بن فورك الاصبهاني عامي (القاب القمي) ج١

« « الحسين بن حمزة بن جعفر بن العباس ابو يعلى الاطروش البغدادي الامامي الثقة المعروف بخليفة الشيخ المفيد والجالس مجلسه وهو صهره على ابنته وتولى غسله توفي سنة ٣٣٣ (٤٦٣) باختلاف في (جش) وغيره وعماد الحسين وعقيل ابنا حمزة وله كتاب مولد الحجة وغيره وله اولاد مذكورون في (اب) ط نجف ص٣٠ س ١٨ وهو من ولد جعفر بن ابي طالب عليه السلام.

[محمد] بن الحسن بن الحسين بن الخطاب ابو بكر العجلي الكاراتي عامي (خ) ج٢ ص١٩٤

« « « بن عثمان ابو جعفر البغدادي عامي (خ) ج٢ ص ١٩١

« « « المركب ابو جعفر امامي فقيه هو شيخ (جب) هو غير ابن

الحسن الحسيني مجد الدين المرعشي الامامي صالح دين (جب) :

[محمد] بن الحسن بن حفص ابوبكر الكاتب عامي (خ) ج٢ ص ١٩٨ هو غير ابن الحسن بن حيدرة المعدل وغير ابن حسن بن حماد المروزي .

[محمد] بن الخراساني المشهدي العالم الفاضل كان من تلامذة صاحب الرياض مات سنة ١٢٥٧ «محمد حسن» الخونساري المتوفى بعد سنة ١٢٨٠ هو عم محمد علي الخونساري .

[محمد] بن الحسن بن دريد الازدي اللغوي ابوبكر البصري المولود فيها سنة ٢٢٣ والمتوفى سنة ٣٢١ كان امام في اللغة والادب والشعر الفائق كان يذهب في الشعر كل مذهب فطوراً يجزل، وطوراً يرق ذكره الخطيب في تاريخه ج٢ ص١٩٥ وفي الوفيات طمصر ص٤٩٧ وفي معجم الادباء ج١٨ ص١٢٧ وفي الروضات ط٢ ص٦٧٦ وفي البغية للسيوطي ص٣٠ ، وفي القاب القمي ره ج١ ص٢٧٣ من شعره في اهل البيت:

اهوى النبي محمداً ووصيه ✡ وابنيه وابنته البتول الطاهرة
اهل العباء فانني ولائهم ✡ ارجو السلامة والنجا في الاخرة
واري محبة من يقول بفضلهم ✡ سبباً يجير من السبيل الجائرة
ارجو بذاك رضى المهيمن وحده ✡ يوم الوقوف على هو غير ظهور الساهرة

[محمد] بن الحسن الدوري عامي (خ) ج٢ ص١٨٩ «محمد» بن الحسن بن دينار ابوالعباس الاحول العالم الاديب نحوي وثقه الخطيب (ضا) ط١ ص١٥٦.

[محمد] بن الحسن الرازي مختص الدين امامي فاضل (جب) هو غير ابن الحسن رجب البحراني

« « الرضي الاسترآبادي نجم الائمة الساكن في النجف الاشرف

« « بن رمضان نحوي هو غير ابن الحسن بن روزبه ابي بكر المدائني

« « زبالة المخزومي المدني عامي روى عنه ابنه عبدالعزيز

« « الزبيدي الاشبيلي ابوبكر اللغوي ذكره في لبغية ص٣٤.

« « بن الزبير الاسدي ابوعبدالله ويقال ابوجعفر الكوفي عامي (يب)

« « بن زعلان كذا في نسخة واخرى ابن الحسن بن علان كما في العيون

ط ١ ص ٢٢٧ س ٢٠ وفي ط ٣ ص ٢٠٤ والصواب هو ابن الحسين بن ابراهيم بن الحر بن زعلان العامري كما يأتي ذكره.

[محمد] بن الحسن بن زياد العطار الكوفي امامي ثقة له كتاب روى ابوه عن الصادق عليه السلام

« « زياد الميثمي ابو جعفر الاسدي امامي ثقة روى عن الرضا عليه السلام

« « زيد بن الحسين بن محمد ابو الحسن النيلي النقيب امامي حسن

« « زيد الزيات الراوي عنه سهل بن زياد الآدمي لا بأس به

(خصال) ط ١ ج ٢ ص ٩٤ هو غير ابن الحسن بن زيد السامري.

[محمد] بن الحسن بن زين الدين العاملي فخر الدين العالم الفاضل كأبيه صاحب المعالم وجده الشهيد الثاني قال الاستاد ره في الذريعة ج ٣ ص ٤٣٣ توفي بمكة ودفن في مزار المعلى وابناه على وزين الدين تقدم ذكرهما.

(محمد حسن) الساوجي المتوفى سنة ١٢٦٧ عالم فاضل امامي (اعلام الشيعة) ص ٣١٥

[محمد] بن الحسن بن سباع بن ابي بكر المصري ابو عبدالله المعروف بابن الصائغ نحوي

« « السري الراوي عن عمه علي بن السري عن الصادق عليه السلام لا بأس به

(كافي والمرآة) ج ٢ ص ٥٣٥ هو غير ابن الحسن بن سعيد ابي جعفر الاصبهاني (خ)، وغير ابن الحسن بن سعيد بن الخشاب ابي العباس المخرمي الصوفي المتوفى سنة ٣٦١

[محمد] بن الحسن بن سعيد الهاشمي الكوفي لا بأس به كان من مشايخ الصدوق «خصال»

« « سليمان القزويني ابو بكر عامي هو غير ابن الحسن السكوني او السكري، وغير ابن الحسن بن سليم ابي بكر النجاد الذي وثقه في (خ) ج ٢ ص ٢١٤

«محمد» بن الحسن بن سماعة ابو الحسن الحضرمي المتوفى سنة ٣٠٠ عامي هو غير ابن الحسن بن سنان (محمد) بن الحسن السيوطي شمس الدين المتوفى سنة ٨٠٨ وابنه شمس الدين محمد نحوي.

[محمد حسن] الشراهي امامي هو غير محمد حسن الشعبان كردي المذكور في (اعلام الشيعة) ص ٢٩٨ «محمد حسن» الشرقي النجفي المتوفى سنة ١٢٧٧ كان من اكابر تلامذة صاحب الجواهر (م) (محمد) بن الحسن بن شمون ابو جعفر او ابو الحسن

البصرى البغدادى واقفى ضعيف (جش) .

[محمد] بن الحسن الشوهانى العالم الفاضل الامامى كان من مشايخ ابن شهر آشوب حسن جب

« « الشيبانى ابوعبدالله حنفى مات سنة ١٨٩ (جواهر المضية)

«محمد الحسن» الشيرازى يأتى بعنوان الميرزا الحسن الشيرازى التموفى سنة ١٣١٠

[محمد] بن الحسن الشيروانى المشهور بمولى ميرزا الاصبهانى كان من اصهار المجلسى الاول على ابنته صاحب حاشية المعالم وغيره توفى سنة ١٠٩٨ وابنه المولى حيدر على كان من اصهار المجلسى الثانى على ابنته من اخت ابى طالب خان (ضا) ط١ ص٥٤٣

[محمد] بن الحسن صاحب البرسى الخوارزمى المتوفى سنة ٢٩٤ (ن) ج٥

«محمد الحسن» صاحب الجواهر الامامى الثقة المولود سنة ١١٩٦ (١٢٠٠) والمتوفى سنة ١٢٦٤ (١٢٦٦) (١٢٦٧) والمدفون فى مقبرته بجنب داره و مسجده بالنجف الاشرف معروف ظاهر له قبة هو خاتم العلماء و المجتهدين واوحد عصره ولم يرمثله الى الان فى تفريع المسائل ، ولاشبهه فى توزيع نوادر الاحكام على الدلائل قداناف على ثلاثين مجلداً قال الشاعر :

فاكرم به بحراً من العلم كافلا ✡ لتطهيرمن اقذار خبث الجهالة

واعظم به من صاحب تصحب الورى ✡ بطول كلام ماله من كلالة

كتاباً مبيناً فيه ماالمرء شأنه ✡ من الفقه والاحكام بالاستطالة

كغصن لطوبى رس فى الطوراصلها ✡ وفى كل دارفرعها بالاصالة

وفى كل سطرمنه عطر بمجمر ✡ وفى كل بيت منه بدر بهالة

له الفضل كالموحى به فى كلامهم ✡ اوالعرش فى جنب العشاش المشالة

وله غير الجواهر من الرسائل الفقهية المتعددة المذكورة فى (ضا) ط١ ص١٨١

وقال مدالله فى اطناب ظلاله. وبلغة نهاية آماله هوواحد عصره فى الفقه الاحمدى واوحد زمانه الفائق على كل اوحدى معروفاً بالنبالة التامة فى علوم الاديان وموصوفاً بين الخاصة والعامة بالفضل على سائر العلماء الاعيان واليه انتهت رياسة الامامية العرب منهم والعجم فى زمانه ـ ونقل ان عدة فقهاء مجلسه المسلّم لديه اجتهادهم ستين رجلا

(منهم) السيد اسدالله بن السيد محمد باقر حجة الاسلام الاصبهانی كما نقله القمی فی القابه ج٢ ص ١٥٦ س١٢ و(منهم) الحسين بن رضا البروجردی الحسينی صاحب نخبة المقال فی علم الرجال الذی قال فی ص٨٥ س آخر منه فی تاريخ وفاته بالنظم :

ثم محمد حسن بن الباقر ✡ شيخ جليل صاحب الجواهر
منه اسفتد نا برهة مما سلف ✡ كان وفاته علی ارض النجف ١٢٦٦

وابوه الشيخ باقر وبنی اخوانه واعمامه واحفاده قدم ذكر بعضهم فی ج٢ ص٢٤٢

[محمد] بن الحسن صاحب الزمان ويقال له الحجة المهدی والقائم المنتظر الغائب عليه الصلوة والسلام المقدم ذكره فی ج١١ ص٢٦٥ وفی ج١٥ ص٢٧١ وقلنا لما قبض العسكری عليه السلام خرج من قم جماعة باموال الی سامراء فطلب جعفر منهم المال فأبوا لما لم يجدوا عنده علامات الامامة فلما خرجوا من البلد خرج عليهم غلام وناداهم باسمائهم وقال اجيبوا مولاكم قالوا فسرنا معه حتی دخلنا دار مولانا الحسن بن علی عليه السلام فاذا ولده القائم عليه السلام قاعد علی سرير كأنه فلقة القمر عليه ثياب اخضر فسلمنا عليه فرد علينا السلام (ثم) قال جملة المال كذا وكذا ديناراً حمل فلان وفلان ولم يزل يصف حتی وصف الجميع ثم وصف ثيابنا ورحالنا وما كان معنا من الدواب فخررنا سجداً لله تعالی شكراً لما عرفنا وقبلنا الارض بين يديه (ثم) سألناه عما اردناه فاجاب فحملنا اليه الاموال . وفی العيون ط٢ ص٣٤ س آخر فی حديث المعراج بعد ذكر الائمة عليهم السلام تمثالهم تحت العرش والحجة بن الحسن عليه السلام القائم فی وسطهم كأنه كوكب دری الذی يشفی قلوب الشيعة من الظالمين والجاحدين والكافرين ويخرج اللات والعزی طريين هو الذی يحل حلالی ويحرم حرامی وبه انتقم من اعدائی وهو راحة لاوليائی.

﴿قال شيخنا البهائی اعلی الله مقامه﴾

خليفة رب العالمين وظله ✡ علی ساكن الغبراء من كل ديار
امام هدی لاذ الزمان بظله ✡ والقی اليه الدهر مقود خوار
علوم الوری فی جنب ابحر علمه ✡ كغرفة كف او بكفة منقار
امام الوری طود النهی منبع الهدی ✡ وصاحب سر الله فی هذه الدار

ومنه عقول العشر تبغى كمالها ✡ وليس لها فى التعلم من عار

[محمد] بن الحسن صاحب وسائل الشيعة فى احاديث الشريعة فى مجلدات هو محمد بن الحسن بن على بن محمد بن الحسين الحر العاملى المولود بها سنة ١٠٣١ (١٠٣٣) وله كتاب هداية الامة فى احكام الائمة فى ثلاث مجلدات فى الفقة مع حذف الاسانيد والمكررات وكون كل مطلب منه اثنى عشر من اول الفقه الى آخره ، وفهرس الوسائل يشتمل على عنوان عدد الابواب وعدد احاديث كل باب ومضمون الاحاديث فى مجلد واحد سماه من لا يحضره الامام - وعلق عليه الشيخ عبد الصاحب الجواهرى فى توضيح قوله تقدم ويأتى مطبوع وعلق عليه ايضاً السيد الشبّر الاول هو غير السيد عبد الله الشبّر الثانى وهو بمنزلة المستدرك فى مجلد واحد غير مطبوعة عندى نسخة من اول الطهارة الى كتاب الجهاد و الامر بالمعروف الموجودة فى خزانة كتبى بالحائر الشريف فى المدرسة الهندية وكان الاطلاع عليها من اعظم الفوائد بخطه الشريف ، ومن كتبه اعلى الله مقامه الجواهر السنية فى الاحاديث القدسية وهو اول ما الفه ولم يجمعها احد قبله ، والصحيفة الثانية ، وفوائد الطوسية مشتمل على مائة فائدة فى مطالب المتفرقة ، وكتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات مجلدان يشتمل على اكثر من عشرين الف حديث واسانيدها تقارب سبعين الف سند منقولة من جميع كتب الخاصة والعامة مع حسن الترتيب والتهذيب واجتناب التكرار بحسب الامكان ، وله رسالة فى الرجعة وفيها اثنا عشر باباً ، ورسالة فى الرد على الصوفية يشتمل على اثنا عشر باباً وفيها الف حديث فى الرد عليهم عموماً وخصوصاً ، ورسالة فى خلق الكافر ، و رسالة فى تسمية المهدى عليه السلام سماه كشف التعمية ورسالة فى الاجماع ، ورسالة فى تواتر القرآن ، ورسالة فى احوال الصحابة وكتاب الفصول المهمة فى احوال الائمة عليهم السلام فيه اكثر من الف باب يفتح كل باب الف باب وغير ذلك من المؤلفات الجليلة ومنها كتاب تاريخ المعصومين فى احوال النبى والائمة عليهم السلام بالنظم غير المطبوع عندى نسخة ادرجنا فى هذا الكتاب فى احوال كل منهم عليهم السلام وله منظومة فى المواريث وهو عندى ايضاً ومنظومة فى الزكاة قرء على ابيه وعمه محمد وجده لامه

عبدالسلام وخال ابيه على بن محمود و غيرهم وكان فى قرية جبع اربعين سنة وحج مرتين (ثم) سافر الى العراق وزار قبور الائمة - قال السيد عليخان فى سلافة العصر تصانيفه فى جبهات الايام غرر ، وكلماته فى عقود السطور درر.

وقال فى الروضات ط٢ ص٦١٦ هو الشيخ المحدث الفقيه والعين المقدس الوجيه من شعره:

فضل الفتى بالبذل والاحسان ✡ والجود خير الوصف للانسان
اوليس ابراهيم لما اصبحت ✡ امواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا افنى اللها اخذ ابنه ✡ فسخا به للذبح و القربان
ثم ابتغى النمرود احراقاً له ✡ فسخا بمهجته على النيران
بالمال جاد وبابنه وبنفسه ✡ وبقلبه للواحد الديان
اضحى خليل الله جل جلاله ✡ ناهيك فضلا خلة الرحمان
صح الحديث به فيالك رتبة ✡ تعلو باخمصها على التيجان

وله قصيدة ثمانين بيتاً خالية من الالف فى مدح النبى والائمة عليهم السلام وهى هذه:

وليّى على حيث كنت وليّه ✡ ومخلصه بل عبده عبد لعبده
لعمرك قلبى مغرم بمحبتى ✡ له طول عمرى ثم عبد لولده
وهم مهجتى هم منيتى هم ذخيرتى ✡ وقلبى بحبيهم مصيب لرشده
وكل كبير منهم شمس منير ✡ وكل صغير منهم شمس مهده
وكل كمى منهم ليث حربه ✡ وكل كريم منهم غيث وهده
بذلت له جهدى بمدح مهذب ✡ بليغ ومثلى حسبه بذل جهده
وكلفت فكرى حذف حرف مقدم ✡ على كل حرف عند مدحى لمجده

ومن جملة ماحكى ايضاً من قوة نفسه انه ذهب فى بعض زمن اقامته باصبهان الى عالى مجلس سلطان ذلك الزمان الشاه سليمان الصفوى الموسوى فدخل على تلك الحضرة المجللة من قبل ان يتحصل له رخصة فى ذلك وجلس على ناحية من المسند الذى كان السلطان متمكناً عليه فلما رأى السلطان منه هذه الجسارة وعرف بعد ما استعرف انه شيخ جليل من علماء العرب يدعى محمد بن الحسن الحر العاملى التفت

اليه وقال له بالفارسية شيخنا فرق ميان حروخرچه قدراست فقال له الشيخ ره بديهة ومن غير تأمل يك مسنديك مسند وفيه مالا يخفى من المباهتة والتعريض والمعارضة مع الشخص بلسان عريض (ثم) انه لما بلغ الى المشهد المقدس ومضى على ذلك زمان اعطى منصب قضاء القضاة وشيخوخة الاسلام فى تلك الديار وصار بالتدريج من اعاظم علمائها الاعيان واركانها المشار اليهم بالبنان وتوفى سنة ١١٠٣ فى ٢١ شهر رمضان و هو ابن ٧٣ سنة ودفن فى الايوان الشمالى فى الصحن الرضوى عليه السلام بجنب باب المدرسة الميرزا جعفر له صندوق من الحديد فوق قبره ظاهر .

ابوه الحسن وجده على و جد ابيه محمد بن الحسين ، و عماه محمد بن على بن محمد ، والحسين بن على ، وابنا عمه الحسن ومحمد ابنا محمد بن على بن محمد ، وجده لامه عبدالسلام ، وخال ابيه على بن محمود ، واخواه زين العابدين وعلى ، وابنه محمد الرضا كلهم من الاجلاء الفقهاء هم بيت كبير بجبل العامل المذكورون فى الامل الآمل وفى الروضات ط١ ص٥٤٦ وفى ط٢ ص ٦١٦ .

[محمد] بن الحسن بن الصباح ابوالحسن الكاتب (خ) ج٢ هو غير الصدفى

[محمد] بن الحسن الصفار ابوجعفر الاعرج الملقب بمولة القمى امامى ثقة

[محمد] بن الحسن الصيرفى الكوفى امامى له كتاب التحريف والتبديل (جخ ق)

[محمد] بن الحسن الصيرفى المقيم ببلخ يحتمل هو ابن حسن بن عبيدالله بن عمر

[محمد] بن الحسن الصميعى المتوفى سنة ٦٧٢ نحوى هو غير ابن الحسن الضبى العطار الكوفى الامامى (جخ ق).

[محمد حسن] الطالقانى المعاصر بالنجف الاشرف اديب فاضل شاعر يظهر فضلة من تقريظه على هذا الكتاب المطبوع فى ظهر المجلد الاول ص٤.

[محمد حسن] الطريحى النجفى ابن الشيخ ضياء الدين عالم فاضل (اعلام) ص٣٢٧

[محمد] بن الحسن الطوسى ابوجعفر الشيخ الطائفة ورئيسها جليل القدر عظيم المنزلة ثقة عين صدوق عارف بالاخبار والرجال والفقه والاصول والكلام والادب وجميع الفضائل تنسب اليه و مصنف فى كل فنون الاسلام وهو المهذب للعقائد فى الاصول

والفروع الجامع لكمالات النفس في العلم والعمل وهومن تلامذة الشيخ المفيد ولد سنة ٣٨٥ في شهر رمضان بالطوس وقدم العراق سنة ٤٠٨ ودخل بالغرى بعد تكميل نفسه عند المفيد في بغداد(ثم) تلمذ على الشريف المرتضى بعدوفاة شيخه المفيدوكان يجرى السيد عليه في كل شهر اثنى عشر ديناراً كما يجرى على تلامذته كل سنة،وكان وروده بالعراق وهوابن ٢٣ سنة وكما عمر السيد ٥٣سنة وكان معه سنة ٢٨ وبقي بعد السيد المرتضى ٢٤ سنة وكان حديد الذهن شديد الفهم حريصاً على كثرة التصانيف وجمع التواليف .

ونقل صاحب الروضات ط٢ ص ٥٦١ س٢٥ - ان الشيخ ره كان قدرزق الخط الاوفرفي مصنفاته و اشتهارها بين العلماء و اقبال الطلبة على نسخها وكان كل كراس يكتبه يبادرالناس الى نسخه وقرائته عليه وتكررالنسخ من ذلك الكراس .

(ثم) يطلع بعدذلك الكراس وكتابته على اخبار تناسب الابواب السابقة ولكندلم يتمكن من الحاقها بهالسبق الطلبة الى كتابته وقرائته فهوطاب ثراه تارة يذكرهذا الخبرفي ابواب غيرمناسبة له ، وتارة اخرى يجعل له باباً ويسميه باب الزيادات والنوادروينقل فيه الاخبار المناسبة للابواب السابقة وقدوقع مثل هذا لصاحب البحاراعلى الله مقامه.

وقال في ص٥٥٧ س٢٦ ومن تتبع كتابه التهذيب الحديث ان وضعه انما هومطلق جمع الاحاديث وماورد منهاعلى سبيل الوفاق والخلاف بخلاف كتاب الاستبصار فانه مقصورعلى جمع المخالفات من الأخبار وكل منهما في بيان احاديث اهل البيت عليهم السلام المتعلقة بفقههم وفروعهم في ضمن ثلاثين كتاباً من ابواب الفقه وكتابه المبسوط كان قد اشتمل على ثمانين كتاباً منهاالاان التهذيب ابسط من الاستبصار بكثيروكتبه باشارة استاذه المفيد ره بعنوان الشرح لكتاب المقنعة الذى هوفي الفقه كتاب سديد .

الى ان قال وسبب عدم تنقيح احاديث التهذيب اما لشدة حرصه على محض الجمع اولسعة دائرته في ميدان الفتوى والرواية مضافاً الى مانمى اليه من الاهمال في مرحلة تعريف الرجال مع ان الظاهر كون علم الرجال من جملة مسلماته ومعظم رجوع الطائفة الى توثيقاته- وقيل لا يسوغ تقليد الشيخ في معرفة الرجال واحوالهم في هذا الباب مضطرب

ومن اضطرابه انه يقول فى موضع ان الرجل ثقة وفى اخرانه ضعيف كما فى سالم بن مكرّم وسهل بن زياد ، وقال فى الرجال محمد بن على بن بلال ثقة ، وفى كتاب الغيبة قال انه من المذمومين وفى عبدالله بن بكير انّه ممّن عملت الطائفة بخبره بلاخلاف وفى الاستبصار فى او اخر الباب الاول من ابواب الطلاق منه صرح بما يدل على فسقه وكذبه ، وانه يقول برأيه ، وفى عمار الساباطى انه ضعيف لايعمل بروايته وكذا فى الاستبصار وفى العدة ان الطائفة لم تزل تعمل بما يرويه وامثال ذلك منه كثير جداً وكتب فى اصحاب الائمة اسمائه بنحو الفهرس بانه ان يكتب تفصيل احوالهم وترتيبهم ولم يمهله الاجل وطبعه اخيراً كما هوالان بايدينا وهكذا فى بعض مؤلفاته وهذا لايوجب التشنيع واطلاق اللسان على الشيخ ره .

واما كتابه النهاية فنزيدك بياناً بنقل ما اورده محمد صالح الحسينى الخاتون آبادى فى كتابه حدائق المقربين قال رايت على ظهر كتاب عتيق من نهاية الشيخ حدثنى جماعة من الثقات ان جمعاً من اجلاء الشيعة مثل الحمدانى القزوينى وعبدالجبار الرازى وابن بابويه المعروف بحسكا تكلموا فى بغداد على نهاية الشيخ وترتيب ابوابه وفصوله واعترض كل منهم على الشيخ فى مسائل ذلك الكتاب وقالوا لايخلو هذا الكتاب عن خلل وقصور فانتقلوا جميعاً الى النجف الاشرف لاجل الزيارة وكان هذا فى حيوة الشيخ فتذاكروا هناك لماجرى بينهم فتعاهدوا ان يصوموا ثلثة ايام ويغسلوا ليلة الجمعة ويدخلوا الحرم المطهر ويصلوا هناك لعمل امر الكتاب لينكشف عليهم ففعلوا ذلك فرأوا امير المؤمنين عليه السلام فى منامهم انه قال ماصنف فى فقه اهل البيت كتاب يحق للاعتماد عليه والاقتداء به والرجوع اليه مثل النهاية التى انتم تتنازعون فيها وذلك لان مصنفه قد اخلص النية فيه لله سبحانه فلاترتابوا فى صحة ماذكر فيه واعملوا به وافتوا بمسائله فانه مغن من جهة حسن ترتيبه وتهذيبه عن سائر الكتب ومشتمل على المسائل الصحيحة فكلم فيه على اطرافها فلما قاموا قال كل واحد منهم للاخر لصاحبه رايت رؤيا تدل على صحة كتاب النهاية والاعتماد على مصنفه فاستقرت آرائهم على ان يكتب كل منهم وافعته قبل ان يحكيها ثم يوازنها مع مارآه الاخر فلما كتبوا وقابلوها ماوجدوا

فيها اختلافاً بمقدار كلمة فاظهروا السرور من اجل ذلك ودخلوا جميعاً على الشيخ المصنف بالتحية والاكرام فلما رآهم الشيخ قال اما كفاكم الذى كنت اقول لكم فى فضل كتاب النهاية حتى سمعتم من لفظ مير المؤمنين فى المنام مثل ماظهر لكم وحكى لهم ما رآه فاوجب ذلك عمل علماء الشيعة لفتاوى النهاية فى الاعصار المتمادية حتى ان جماعة من العلماء ذكروا ان الشيعة لم يكن فيهم مجتهد بعد زمن الشيخ الى ثمانين سنة وكان علماء الشيعة يعمون بنهاية الشيخ فى تمام هذه المدة ويعتمدون على فتاويه وظهر من مطاوى ماذكر وجه تسمية رجال مجلس الشيخ وتلاميذ حضرته المقدسة باتباعه ومقلديه لندرة مايتفق بينهم وبينه من المخالفة فى الفتاوى والاحكام - توفى سنة ٤٦١ فى ليلة الثانية والعشرين من المحرم بالنجف الاشرف ودفن فى داره و قبره مزار معروف و اثاره باقية الى الان وقد جدد مسجده فى حدود سنة ١١٩٨ فصار من اعظم المساجد فى الغرى وكان ذلك بترغيب بعض الصلحاء من اهل السعادة والمسجد المذكور الواقع فى خلف الحضرة المقدسة مشهور بمسجد الطوسى من هذه الجهة بل الباب المفتوح الى تلك المحلة من الصحن المطهر ايضاً يعرف بهذه النسبة ومن كرامته نقل فى تاريخ مصر والقاهرة لبعض الاشاعرة ان اباجعفر الطوسى فقيه الامامية وعالمهم وصاحب التصانيف (منها) تفسير الكبير فى عشرين مجلداً جاور النجف ومات فيه وكان رافضياً قوى التشيع - وحكى جماعة انه وشى اى سعى بالشيخ الى الخليفة العباسى انه واصحابه يسبون الصحابة وكتابه المصباح يشهد بذلك فانه ذكر ان من دعاء يوم عاشوراء.

(اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى وابدأ به اولا ثم الثانى ثم الثالث ثم الرابع اللهم العن يزيد بن معاوية خامساً) الى آخره.

فدعى الخليفة بالشيخ والكتاب فلما حضر الشيخ ووقف على القصة الهمه الله ان قال ليس المراد من هذه الفقرات ماظنه السعاة بل المراد (بالاول) قابيل قاتل هابيل وهو اول من سن القتل والظلم و(بالثانى) قيدار عاقر ناقة صالح و(بالثالث) قاتل يحيى بن زكريا الذى قتله لاجل بغى من بغايا بنى اسرائيل و(بالرابع) عبدالرحمن بن ملجم قاتل على بن

ابى طالب عليه السلام فلما سمع الخليفة من الشيخ تاويله وبيانه قبل منه ورفع شأنه وانتقم من الساعى واهانه .

[محمد] بن الحسن العاملى المعروف بدرويش محمد امامى فاضل جليل روى عن الشيخ على الكركى (مل)(محمد حسن) العاملى يلقب مروة المتوفى بعد سنة ١٢٥٠ عالم فاضل امامى (م) (محمد) بن الحسن بن عبّاد هو الذى ذكر تاريخ ابى محمد العسكرى عليه السلام ووفاته ويقال له ابن الحسين (محمد) بن الحسن بن العباس ابو جعفر الخزاعى الراوى عن الحسن بن الحسين العرنى لا بأس به كما (فى مجالس الصدوق ره) ص ٤٠

[محمد] بن الحسن بن العباس ابو عبدالله عامى هو غير ابى يعلى المطرز المعروف بابن الكرجى (خ) ج٢ ص ٢١٧ .

[محمد] بن الحسن بن عبدان ابو بكر الصيرفى عامى ونقه فى (خ) ج٢ ص ٢١٤

« « عبد الرحمن ابو بكر الرازى المعروف بابن الوارث عامى (خ) ج٢ ص ٢١٦ (محمد) بن الحسن بن عبدالعزيز النيسابورى لا بأس به ذكره الصدوق فى التوحيد باب ٣٦ .

[محمد] بن الحسن بن عبدالله الاشبيلى ابو بكر الزبيدى المتوفى سنة ٣٧٩ نحوى من شعره

ايا مسلم ان الفتى بجنانه	✡	ومقوله لا بالمراكب والملبس
وليس ثياب المرء تغنى قلامة	✡	اذا كان مقصوراً على قصر التنفس
وليس يفيد العلم والحلم والحجا	✡	ايا مسلم طول القعود على الكرسى
الفقر فى اوطا ننا غربة	(وله)	والمال فى الغربة اوطان
والارض شىء كلها واحد	✡	والناس اخوان وجيران

[محمد] بن الحسن بن عبدالله الجعفرى ضعفه بعض الاصحاب (لب) ص ٢٠٥

« « عبدالله بن الحسن الجوانى وقيل هو ابن الحسن بن عبيدالله

« « عبدالله بن الحسن ابو عبدالله البزاز المعروف بابن الشمعى عامى مات سنة ٤٢٩ (خ) ج٢ ص ٢٩١ .

[محمد] بن الحسن بن عبدالله بن الحسن بن علی العابد کان من لد الحسن المثلث دخل بلاد النوبة (لب) ١٧٢ (محمد) بن الحسن بن عبدالله بن علی بن محمد ابو المعروف بابن ابی الشوارب اموی (خ) ج٢ ص٢٠٠ .

[محمد] بن الحسن بن عبیدالله بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبیدالله بن الحسین الاصغر امامی حسن جده الاعلی محمد بن الحسن بن محمد الجوانی، وابنه عبیدالله ابوعلی الرازی کما فی (لب) ط نجف ص٣١٢ ص١٦ وفی (جش) ط١ ص٢٨١ هو ابوعبیدالله الجوانی سکن آمل طبرستان کان فقیهاً وسمع الحدیث وله کتاب ثواب الاعمال «محمد» بن الحسن او الحسین بن عبیدالله بن عمر بن حمدون الصیرفی ابو یعلی النحوی المعروف بابن السراج الحافظ صاحب المؤلفات ولد سنة ٣٧٣ ومات سنة ٤٢٧

[محمد] بن الحسن بن عطیة بن سعد بن جنادة ابوسعد العوفی اخو ابراهیم روی عن ابیه ابوه وجده وابنه سعد وحفیده محمد بن سعد کما مر ذکرهم وثقه ابن معین .

[محمد] بن الحسن بن العلاء ابوعبدالله السمسار الخواتیمی اخو علی عامی توفی سنة ٣٠٣ وثقه فی (خ) ج٢ ص١٨٩ .

[محمد] بن الحسن بن العلاء بن حارثة العجلی امامی (جخ ق) هو غیر ابن الحسن بن علان او زعلان «محمد» بن الحسن بن علی بن ابراهیم ابوبکر الدقاق المعروف بابن الکوفی عامی وثقه فی (خ) ج٢ ص ٢٠٨ « محمد» بن الحسن بن علی ابوعبدالله المحاربی امامی حسن روی عنه احمد بن محمد بن سعید (جش).

«محمد» بن الحسن بن علی ابو المثنی الکوفی الراوی عنه محمد بن محمد بن هارون الکندری امامی ثقة (جش) «محمد» بن الحسن بن علی بن احمد بن علی ابوعلی الفتال الواعظ الفارسی النیسابوری امامی ثقة له صاحب کتاب روضة الواعظین قدمر فی محمد ابن احمد بن علی الفتال (ضا) ط١ ص٥٩١ .

[محمد] بن الحسن بن علی بن اسباط کما فی کمال الدین ط١ ص١٢٨ س٨ ولکن الصواب هو محمد بن الحسین بن ابی الخطاب الراوی عن علی بن اسباط کما یظهر منه اخر تلك الصفحة

[محمد] بن الحسن بن علی ثابت بن احمد ابوبکر المعروف بالنعمانی عامی

[محمد] بن الحسن بن علي بن الحارث ابو اسحاق القلانسي الهروي عامي (خ) ج٢
« « « حامد ابو بكر البخاري عامي لا باس به (خ) ج٢ ص١٩٢
« « « الحسن بن محمد ناضر الدين امامي حسن كابيه جلال الدين كان ولد زيد الشهيد بعشرين واسطة (لب) ط نجف ص٣ س٨ في الهامش
[محمد] بن الحسن بن علي الحسين الراوي عن ابيه عن جده لا بأس به (علل) ط٢ ص٦٨ س آخر
« « « الحلبي امامي فاضل محقق كان من تلامذة الشيخ الطوسي
« « « بن راشد الانصاري هو الذي روى حديث المهدي عليه السلام ونزول عيسى كما في (ن) ج٥ ص١٣٠ «محمد» بن الحسن بن علي بن سعيد الترمذي عامي هو غير ابن حسن بن علي بن شاذان الامامي (جخ لم).
[محمد] بن الحسن بن علي الطوسي الامامي ثقة قدمر بعنوان محمد بن الحسن الطوسي
« « « بن طوق ابو بكر الحربي المعروف بالختلي عامي لا بأس به
« « « العلوي البغدادي عز الدين ابو الحارث امامي فاضل (مل)
« « « بن عمر الاشرف ابو جعفر خرج بالري فاخذ اسيراً فحبس حتى
« « « بن الفرج ابو عبدالله العسكري عامي يعرف بابن حبابة «خ»
« « « بن فضال الفطحي ثقة كجده علي واخويه علي و احمد وابنه احمد كمامر ذكرهم (كش) ط١ ص٢٢١ س١٢ وفي (جش) ط١ ص٢٠٦ س٧
[محمد] بن الحسن علي بن مالك الشيباني المعروف بابن الاشناني عامي (خ) ج٢ ص١٩٤
« « « احمد بن علي بن الصلت القمي امامي ثقة (كش) ط١ ص٣٤٤
« « « محمد بن الحسين الحر العاملي قدمر بعنوان محمد بن الحسن صاحب الوسائل (محمد) بن الحسن بن علي بن محمد بن شداد المرادي ابو عبدالله المؤذن المتوفى سنة ٦٦٩ «محمد» بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى الكاظم عليه السلام حسن كمال الدين ط١ ص٢٩٣ «محمد» بن الحسن بن علي بن محمد بن عيسى ابو جعفر اليقطيني البزاز المتوفى سنة ٣٦٧ عامي وثقه في «خ» ج٢ ص٢١١ وهو غير ابن الحسن ابن علي بن محمد القطان المعروف والده بابن علويه .

[محمد] بن الحسن بن على المدائنى الانصارى المتوفى سنة ٣١٥ عامى روى عن الزبير بن بكار

« « « بن معية ابوعبدالله المقرى كان يعمل الشعر وجيد التلاوة قتل باليمن (بحر) «محمد» بن الحسن بن على بن مهزيار ابوجعفر الراوى عن جده وعم ابيه ابراهيم وابن عم ابيه محمد بن ابراهيم وهومن مشايخ جعفر بن قولويه الظاهر حسنه كما يظهر من (كش) ط١ ص ٣٤١ س ٢٣ وفى (جش) ط١ ص ١٧٨ وكذا فى كمال الدين

[محمد] بن الحسن بن على بن يقطين اخو القاسم الظاهر حسنه روى عن نادر الخادم

« « عمار الراوى عن على بن جعفر امامى حسن (كافى والمرآة ج١)

« « عمران المزنى القاضى بواسط عامى وثقه ابوداود مات سنة ١٨٧

« « عمر بن الحسن ابوالحسن المؤدب المعروف بابن ابى حسان عامى

« « عيسى بن عبدالله ابوطاهر المعروف بابن شرارة الناقد عامى (خ)

« « عيسى بن عمر بن محمد ابوالفتوح الحسينى فقد تعرض لذكره اكثر اصحاب النسب والتواريخ واثنى عليه وكان شديد البطش كثير الغلبة حتى اشتهر بابى الفتوح قيل فى حقه انه لجم العباسيين بسطوته وقضى شطراً وافياً من عمره فى مدينة جده ثم انتقل الى رحمة ربه (لب) ط نجف ص ٢٧٣ س ١٦ .

[محمد] بن الحسن بن الفرج ابوبكر المقرىء المؤذن الانبارى عامى هو غير الهمدانى المعدل (خ) ج٢ ص ١٨٦ .

[محمد] بن الحسن بن الفرج الانماطى عامى هو غير ابى بكر البصرى المتوفى سنة ٣٧٥ (ن)

« « فرقد ابوعبدالله الشيبانى صاحب ابى حنيفة (خك ج١ ص ٦٣٧

« « فروخ ويقال له محمد بن الحسن الصفار امامى ثقة كما مر ذكره .

« « الفضل بن عباس ابويعلى البصرى صوفى فيه نظر

« « الفضل بن المأمون ابوالفضل الهاشمى عباسى فيه نظر (خ) ج٢

« « فلان بن اسامة بن زيد بن حارثة عامى (ن) ج٥ ص ١٢٩

« « فورك ابوبكر الاصبهانى الواعظ الاديب فاضل نحوى (خك) ج١

« « القاسم ابواحمد الكاتب الراوى عنه ابن رزقوية عامى (خ) ج٢

[محمد] بن الحسن بن القاسم بن على ابوعبدالله الحسينى نقيب بغداد فى زمن معزالدولة ابن بويه الديلمى فاضل كان من الاجلاء الكرام بايعه الزيدية فى بلاد رشت مولده سنه ٣٠٤ وتوفى سنة ٣٥٩ ابناه احمد وعلى واحفاده انظر فى (لب) نجف ص٦٩

[محمدحسن] القزوينى الحائرى الشيرازى المتوفى سنة ١٢٤٠ كان من تلامذة الوحيد البهبهانى عالم محقق (م) ص ٣٥٤ .

[محمد] بن الحسن القزوينى رضى الدين العالم الفاضل المعاصر لشيخنا الحر له تاريخ علماء قروين المسمى بضيافة الاخوان توفى سنة ١٠٩٦ (ضا) ط١ ص٥٥٠

(محمدحسن) القزوينى الشبرازى الحائرى له شرح بداية الشيخ الحر العاملى توفى سنة ١٣٣٠ «محمدحسن» القوشچانى العالم المعاصر بالنجف الاشرفى المدرسة القوامية فاضل زاهد عالم «محمد حسن» الكاظمى المتوفى بعد سنة ١٢٥٤ عالم مدرس هو من تلامذة محمدحسن الصدر الكاظمى هو غير (محمدحسن) كبة المتوفى سنة ١٢٤٨

[محمد] بن الحسن الكتانى الراوى عد جده عن الصادق عليه السلام وفى نسخة ابن الحسين بدل ابن الحسن «لس» ص٢٤١ س١٥ ويحتمل اتحاده مع ابن الحسن الكندى الامامى «محمد حسن» الكرخى ابونصر الكاتب الراوى عن الحسن العسكرى عليه السلام امامى حسن «محمد» بن الحسن بن كوثر بن على ابوبحر البربهارى المتوفى سنة ٣٦٢ عامى كذاب (خ) ط٢ ص٢٠٩ .

[محمدحسن] الممقانى المولود سنة ١٣٨٢ والمتوفى سنة ١٣٢٢ والمدفون فى مقبرته بالنجف الاشرف فى اواخر باب السلطانية له حاشية على المكاسب وشرح الشرائع وغير ذلك وابنه الشيخ عبدالله المعاصر بالنجف صاحب المؤلفات الكثيرة الشيخ محى الدين واحفاده جماعة كثيرة من الاعلام .

[محمد] بن الحسن بن متيل بالميم المفتوحه امامى حسن روى عنه الصدوق (جش)

« « المثنى بن الحسن عليه السلام قال الشيخ هاشم الخراسانى فى المنتخب ص٧٢٤ س٨ قبره بشيراز (محمد) بن الحسن بن محبوب امامى ثقة كابيه واخيه هارون وابنه جعفر ومن اجداده وهب جد جد حسن بن محبوب (كش) ط١ ص٣٦٠ س١٧

[محمد] بن الحسن بن محسن بن عبد الرحيم الفهري عامي كان من رهط ابي عبيدة بن الجراح

[محمد] بن الحسن بن محمد ابو طاهر الجنداباذي اللغوي كان من اكابر النحويين

« « محمد ابو العلاء الوراق المتوفى سنة ٤١٣ عامي وثقه (خ)

(محمد) بن الحسن بن محمد بن احمد ابو بكر البصري عامي (خ) ج٢ ص٢١٦

« « محمد بن اسماعيل ابو عبدالله الانباري المصري المتوفى سنة ٣٤٦ عامي

« « محمد الاصبهاني المعروف بالفاضل الهندي امامي ثقة

« « محمد الانصاري شيخ للسلفي قال ابن حجر في «ن» ج٥ ص١٣٥ رافضي

« « محمد بن بردبضم الموحدة ابو عبدالله السروي المتوفى سنة ٣٧٤ عامي

« « محمد بن جعفر ابو الفضل الكاتب عامي لا بأس به (خ) ج٢ ص٢١٣

« « محمد الجواني ابو الحسن المحدث صاحب الجوانية امامي حسن

جده محمد الجواني وابناه ابراهيم أبو علي والحسن ابو محمد ومن احفاده عبيدالله بن محمد بن الحسن بن عبيدالله نقيب الري تقدم ذكرهم (لب) ط نجف ص ٣١٢ س١٣

(محمد) بن الحسن بن محمد بن الحارث ابو عبدالله الانباري المعروف بالقرنجلي عامي

[محمد] بن الحسن بن محمد بن الحسن ابراهيم ابو جعفر نقيب الحائر المعروف بابن الاعجمية كان من ولد الحسين الاصغر وابن اخيه محمد بن محمد بن الحسن نقيب الموصل «محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن حيدر العامري حنفي هو غير ابن الحسن بن محمد بن الحسن الدلقفاني .

[محمد] بن الحسن بن محمد بن زياد ابو اسحاق القلانسي الهروي المتوفى سنة ٣٥١ ضعفه بعض العامة كما ذكره ابن خلكان في الوفيات ط مصر ص٦٩٨ وفي «خ» ج٢

« محمد» بن الحسن بن محمد بن عبدالله الاشتر ابو جعفر النقيب بالكوفة كأخيه الحسين كان من ولد الحسن المثنى ذكره في «لب» ط نجف ص٩٣ س ١٥ .

[محمد] بن الحسن بن محمد بن عبيدالله بن الحسين الاصغر امامي حسن «كافي والمرأة ج٢ ص٢٤٩ حديث ٢٥ .

« محمد » بن الحسن بن محمد بن عبيدالله القطان رضي الدين المتوفى سنة ٦١٣ عامي « ن » ج ٥ ص ١٢٧ « محمد » بن الحسن بن محمد بن علي

ابو الحسن كمال الشرف ويقال له ابن ابى القاسم ابوه وجده وجدابيه على الزاهد وجدّ جدّ ابيه محمد الاقساسى وابناه حمزة وعلى ومن احفاده الحسن بن على بن حمزة وحيدرة ابن على بن نصر الله كلهم كانوا من ولد زيد الشهيد «لب» ط نجف ص٢٥٤ س ١١.

[محمد] بن الحسن بن محمد بن على بن احمد الخزاعى الانماطى الوكيل الكوفى المعروف بابن داود الامامى حسن توفى سنة ٤٧٢ (ن) ج٥ ص ١٣٥ هو غير ابن الحسن بن محمد بن القاسم الكوفى الامامى المتوفى سنة ٤٧٦.

«محمد» بن الحسن بن محمد المالقى المالكى الشامى المتوفى سنة ٧٧١ نحوى (بغ)

« « محمد بن يوسف ابو عبدالله الفاسى المتوفى سنة ٦٥٦ حنفى هو غير ابن الحسن بن المحسن ابى جعفر.

[محمد] بن الحسن المحمدى ابو عبدالله الملقب بالتقى النقيب الفاضل النسابة موصلى (بحر) «محمد» بن الحسن المخزومى المعروف بابن زبالة عامى هو غير ابن الحسن بن مرداش الحنفى «محمد» بن الحسن بن مسعود الحسن المتوفى سنة ٥٠٥ حنفى يعرف ابوه بابن الوزير.

[محمد] بن الحسن بن المظفر الكاتب ابو على البغدادى المفروف بالحاتمى اللغوى مات سنة ٣٨٨ ذكره فى معجم الادباء ج١٨ ص١٥٣ وفى الوفيات ط مصر ج١ ص٥١٠ وص٧٢٨ وفى تاريخ الخطيب ج٢ ص٢١٤ والسيوطى فى البغية ص ٣٥ وفى الروضاى ط٢ ص٦٨٦ من شعره:

يشقى رجال ويشقى آخرون بهم ✡ ويسعد الله اقواماً بافواه
وليس رزق الفتى من فضل حيلته ✡ لكن جدود وارزاق باقسام
كالصيد يحرمه الرامى المجيد وقد ✡ يرمى فيحرزه من ليس بالرامى

«محمد حسن» المظفر المعاصر بالنجف سكن بالبصرة غالم فاضل له مولفات جليلة

[محمد] بن الحسن بن معية السيد مجد الدين الراوى عن ابن شهر آشوب وعنه ابنه جعفر امامى ثقة كذا ذكره فى الروضات ط ١ ص ٥١٢ س ١٦ فى ترجمة محمد بن محمد بن محمد الاوى هو محمد بن الحسن بن احمد بن المحسن

ابن الحسین بن محمد بن الحسین بن علی بن الحسین بن معیة اخو القاسم کما فی «لب» ط نجف ص١٥٣ س١٨ ویقال له ابن الزکی الثالث ومحمد بن الحسن بن علی

[محمد] بن الحسن بن منصور الموصلی النقاش الراوی عن ابی علی الطوسی حسن یحتمل اتحاده مع محمد بن الحسن بن محمد زیاد.

[محمد] بن الحسن بن المکفوف الراوی عنه الحسن بن الحسین (الکافی والمرآة ج١ ص٤٢٦ حدیث ٢٤) لابأس به.

[محمد] بن الحسن بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد ابن محمد الطاوس مجد الدین الحسنی صاحب کتاب بشارة الاخبار والاثار وهو الذی لما وصل السلطان هولاکوحان الی قرب بغداد خرج الیه مع جماعة من سادات الحلة وعلمائها واکابرها واوصل هذا الکتاب الیه فاجله السلطان واعظمه وامن الحلة والمشهدین وتلك الاعمال فلم یصل الی اهلها من عساکر السلطان قتل ولاغارة ولما دخل السلطان الی بغداد امر فنودی فی بغداد من کان من اهل الحلة واعمالها فلیخرج فخرج من کان هناك منهم وتوجه الی الحلة سالمین کما ذکره فی «لب» ط نجف ص١٧٩ س١٢ وابوه معز الدین الحسن واعمامه احمد وعلی ومحمد بنو موسی بن طاوس، وبنو اعمامه عبد الکریم ابن احمد، ورضی الدین علی وقدام الدین احمد وغیرهم الذین تأتون ذکرهم فی بنی طاوس وغیره فی مواضیعها (محمد) بن الحسن بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون ابن عبدالله بن الحسن المثنی فاضل جلیل کأبیه واجداده توفی فی ضیعته بین باکسایا ودجلة (ضرب)

[محمد] بن الحسن بن موسی الکندی ابو جعفر البصری الکوفی اخو موسی عامی وثقه فی (ن)

« « موسی المقری ابو تمام الراوی عنه صاحب مقامات الحریری عامی (ضا

« « نافع ابو عوانة الباهلی البصری عامی لابأس به. (خ) ج٢ ص١٨٤

«محمد حسن» النجفی کان من تلامذة البحر العلوم وله اجازه منه (اعلام الشیعة) ص٣٠١ هو غیر محمد حسن نجف وغیر محمد حسن النوری.

«محمد» بن الحسن النفس الزکیة المقول قبل ظهور الحجة عليه السلام المذکور فی کمال الدین ط ١ ص١٩١ انظر (محمد حسن) النهاوندی کان فی سنة ١٢٧٨

فاضل هو غير محمد حسن الهندى الذى كان فى سنة ١٢٧٣ .

[محمد] بن الحسن بن الوازع ابوداود الجمال المروزى عامى هو غير ابن الحسن الواسطى الامامى الذى كان من موالى ابى جعفر الجواد عليه السلام وهو من مشايخ الفضل بن شاذان (كش) ط١ ص٣٤٥ .

«محمد» بن الحسن والدخاجة نصير الطوسى روى عنه ابنه فاضل جليل.

« « الوزان الراوى عن يحيى بن سعيد الاهوازى لا بأس به (مجالس الصدوق)

« « بن هارون ابوجعفر الموصلى التموفى سنة ٣٠٨ عامى لا بأس به «خ»

« « الهاشمى الراوى عن ابن جريج عامى هو غير ابن حسن بن هبة الله وغير

محمد ابن حسن الهروى المتوفى سنة ١٢٥٤ .

[محمد] بن الحسن بن هلال القرشى ابوجعفر البصرى الملقب بمحبوب الراوى عنه ابنه الحسن عامى (محمد) بن الحسن بن يزيد ابوبكر الرقى المتوفى سنة ٣٣٦ عامى (خ) ج ٢ ص ١٩٨ هو غير ابن الحسن بن يعصين .

« محمد الحسن » اليزدى المتوفى بعد سنة ١٢٥٥ عالم فاضل (اعلام الشيعة) ص٣٠٣

«محمد الحسن» اليزدى المدرسى كان من تلامذة صاحب الجواهر (اعلام الشيعة)

[محمد] بن الحسن بن يعقوب بن الحسن ابوبكر المقرى العطار المتوفى سنة ٣٥٤ عامى يعرف بابن مقسم ذكره الخطيب فى (خ) ج٢ ص٢٠٦ هو غير ابن الحسن بن يعقوب الحاجب المذكور فيه فى ص١٨٥ وغير ابن الحسن بن يعقوب السلمى الراوى عن ابيه وعنه ابنه سوار وغير ابن الحسن اليمانى «محمد» بن الحسن بن يوسف بن الحسن ابوبكر النحوى المولود سنة ٦١٥ لا بأس به (بغ) ص٣٧ .

[محمد] بن الحسن بن يوسف بن على بن المطهر ابوطالب الملقب بفخر المحققين المولود سنة ٦٨٢ والمتوفى سنة ٧٧١ (٧٧٠) هو ابن ٨٩ سنة كما مر فى ج٢٣ ص١٧٨ وابوه العلامة الحلى مر ذكره فى ج١٦ ص١٣١ .

[محمد] بن الحسن بن يونس ابوالعباس الكوفى الهذلى المتوفى سنة ٣٣٢ نحوى

[محمد] الحسين آل كاشف الغطاء النجفى المعاصر المولود سنة ١٢٩٤ والمتوفى

سنة١٣٧٣هومن كبار رجال الاسلام اخيراً ومشاهير علمائنا الشيعة ولما بلغ السنة العاشرة من عمره شرع بدراسة العلوم العربية الادبية ثم بالسطوح من الفقه والاصول لدى الاعلام كآخوند مولى كاظم الخراسانى والسيد محمد كاظم اليزدى واقارضا الهدانى وغيرهم وعدّ من المبرزين (ثم) شرع بالتدريس والتأليف يظهر فضله و تبحرّه من مؤلفاته وتقاريظه على كتب الاعلام كتقريظة على الذريعة فى تصانيف الشيعة المطبوع فى ج١ منه وتقريظه على هذا الكتاب المطبون فى مجلد الاول و غيرهما من التقاريظ ومن تصانيفه كتاب اصل الشيعة وكتابه المراجعات والمطالعات و المراسلات وارخ ولادته السيد موسى الطالقانى :

سروربه خصّ اهل الغرى ✡ فعمّ المشارق المغربين
بمولد من فيه تمّ الهنا ✡ و قرّت برويته كل عين
وقد بشّر الشرع مذارّ خوا ✡ ستثنى و سايده للحسين

والفتصيل فى طبقات اعلام الشيعة لصاحب الذريعة ص٦١٢ ورثاه محمد حسن الطالقانى:

دارت بارجاء الفضاصرخة ✡ فطبقت امواجها الخافقين
هزت عمود الدين بل ضعضعت ✡ اركانه وانهار من جانبين
قضى حسين بكرند فذى ✡ النعاة قد عادت بخسفى حنين
ياحسرة الاسلام مذأرّ خوا ✡ ابكى الهدى والنضل فقد الحسين

[محمد حسين] آل مظفر النجفى المولود سنة١٣١٢ عالم فاضل معاصر (م) ص٦٤٦

[محمد حسين] آل ياسين المتوفى بعد سنة ١٣٠٠ عالم فاضل احد تلامذة المولى حسيقلى الهمدانى (اعلام الشيعة) .

[محمد] بن الحسين بن ابراهيم بن الحر بن زعلان ابوجعفر العامرى المعروف بابن اشكاب عامى

« « ابراهيم بن زياد ابوشيخ الاصبهانى عامى هوغير ابن الحسين بن ابراهيم بن محمد الوراق «محمد» بن الحسين ابوجعفر الدقاق عامى هوغير المعروف بابى شيخ البرجلانى المتوفى سنة ٢٣٨ .

«محمد» بن الحسين ابوحازم اخو القاضى ابى يعلى بن الفراء المتوفى سنة ٤٣٠ عامى

[محمد] بن الحسين ابو جعفر البذار المتوفى سنة ٢٦٢ عامي (خ) ج٢ ص ٢٢٤

« « ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري المتوفى سنة ٤١٢ صوفي

« « ابو عبد الله جد ابي سعيد الحرفي لامه عامي (خ) ج٢ ص ٢٣٠

« « ابو العز بالمهملة القلانسي قيل رافضي وثقه احمد حسن الخط جيد الفهم هو احمد الائمة الاعيان في علوم القرآن توفي سنة ٥٢١ وقيل ليس برافضي لقوله:

ان من لم يقدم الصديقا ✡ لم يكن لي حتى الممات صديقا

والذي لا يقول قولي في الفا ✡ روق اهوى لشخصه تفريقا

وبنار الجحيم باغض عثما ✡ ويهدى منها مكاناً سحيقا

من يوالي عندي عليا وعادا ✡ هم جميعاً عدته زنديقا

[محمد] بن الحسين ابو نصر الدهقان عامي « خ » ج٢ ص ٢٢٥ هو غير ابن الحسين ابي الحسين القزويني الامامي « محمد » بن الحسين بن ابي حليمة القصري ابو جعفر عامي هو غير ابن الحسين بن ابي خالد وقيل ابن الحسن.

[محمد] بن الحسين بن ابي الخطاب ابو جعفر الزيات الهمداني الامامي المتوفى سنة ٢٦٢ ثقة

« « ابي سليمان ابو الحسين بن الحراني الشاهد المتوفى سنة ٤٣٨ عامي

« « احمد الازرق عامي هو غير ابن الحسين بن احمد بن الحسن الازدي

« « احمد بن الحسين ابو الفتح الازدي الموصلي المتوفى سنة ٣٧٤ عامي خ

« « احمد بن طحان الشيخ الفقيه امامي صالح (جب) هو غير ابن الحسين بن احمد بن عبد الله.

[محمد] بن الحسين بن احمد بن عبيد الله بن ناصر بن زيد مجد الدين النقيب امامي حسن (اب)

« « اخي يونس ابو الحسن البغدادي لا بأس به (مجالس الصدوق) ص ١٣٤

(محمد حسين) الاردستاني المتوفى سنة ١٢٧٣ كان من اعاظم علماء الامامية (م) ص ٣٧٨

هو غير اليزدي «محمد» بن الحسين بن اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى الكاظم عليهم السلام يعرف بابي عبد الله بن نعمة حسن.

«محمد» بن الحسين الاشعري يحتمل هو ابن الحسن بن ابي خالد الامامي هو

غير ابن الحسين الاشنائي (محمد حسين) الاصبهاني المتوفى سنة ١٢٣٧ خطيب فاضل هو غير المتوفى بعد سنة ١٢٦٣ ، و غير محمد حسين الايوانكيفي المتوفى سنة ١٣٠٨ هو جد محمد تقي المقدم ذكره المذكور في «اعلام الشيعة» ص ٥٣٩ .

[محمد حسين] الاصبهاني المعروف بالكمپاني النجفي العالم المتبحّر الاستاذ المتوفى سنة ١٣٦١ «م» ص٥٦٠ هو غير العالم الفاضل المتوفى سنة ١٢٤٨ ، وغير العالم الفاضل المتوفى بعد سنة ١٣١٩ وهو الملقب بذكاء الملك ذكرهم الاستاذ في (علام الشيعة)

[محمد] بن الحسين بن الاعرابي ابو جعفر عامي مات سنة ٢٧٠ هو غير محمد حسين الاعسم المتوفى سنة ١٢٨٨ الذي كان من تلامذة الشيخ مرتضى الانصاري ، وغير محمد بن الحسين العجلي الامامي الثقه .

[محمد الحسين] الاعلمي الحائري المولود سنة ١٣٢٠ في بلدة المهرجان من بلاد الجندق مؤلف هذا لكتاب كما ذكره الاستاذ الشيخ آغا بزرك الطهراني صاحب الذريعة في اعلام الشيعة ونقباء البشر في القرن الرابع عشر في ص٨٩٣ بعنوان الشيخ محمد حسين الجندقي الحائري الملقب بالاعلمي ، و ذكره العالم النحرير الحاج الشيخ عبدالله الفقيهي البروجردي في تراجم الاعلام كما يظهر في مقدمة ج٧ من هذا الكتاب وذكر هناك من اولادنا الشيخ محمد حسن والشيخ محمد حسين والشيخ محمد محسن وصهرنا السيد حسين الخطيب الشهرستاني ، وذكره الاديب الشاعر المعاصر بالحائر السيد سلمان آل طعمة في كتابه المسمى بتراث كربلاء في ذكر علمائها و شعرائها وذكره خان بابا المشار في فهرس كتب المطبوعة ص٨٩ بعنوان مقتبس الاثر وغير ذلك من مواضيعها انظران شئت .

(محمد حسين) البحراني البصري المتوفى في حدود سنة ١٢٥٦ فاضل عالم امامي «م»

[محمد] بن الحسين البخاري الراوي عنه ابناه ابراهيم وعمر عامي «ن» ج٥

«محمد حسين» البروجردي المتوفى بعد سنة ١٢٨٨ عالم فاضل امامي نزل طهران هو غير المتوفى سنة ١٢٦٢ وغير المتوفى في حدود سنة ١٣١٥ «م»

(محمد حسين) البروجردي المتوفى بعد سنة ١٣٠٦ عالم فاضل كأبية اغاباقر «م»

[محمد الحسين] البروجردى الامامى العالم الفاضل كان من علماء زمن المجلسى «ضا»

« « البسطامى والمتوفى بعد سنة ١٢١٧ عالم فاضل «م» ص٣٧٩

[«محمد] بن الحسين البغدادى عامى هو غير ابن الحسين البكرى، وغير البهبهانى الامامى

[محمد حسين] التمامى المتوفى سنة ١٣٣٥ عالم فاضل فقيه شيرازى امامى «م»

« « التبريزى الاشلقى امامى فاضل مات سنه ١٣١٩ هو غير المعروف بشريعتمدار المتوفى سنة ١٣٢٠.

«محمد حسين» التبريزى المتوفى بعد سنة ١٢٤٠ فاضل جليل هو غير المتوفى بعد سنه ١٣٠٦

« « الترشيزى المتوفى بعد سنه ١٣٢٠ عالم فاضل «م» هو غير محمد حسين التسترى «م» «محمد» بن الحسين بن جابر بن اشكاب عامى يعرف ببنان هو غير محمد حسين الجزائرى الامامى «محمد حسين» الجزائرى المتوفى سنة ١٣٥٠ كان من ولد السيد نعمة الله الجزائرى عالم فاضل «محمد حسين» الجباوى الحلى المتوفى سنة ١٣٥٢ عالم فاضل اديب امامى ذكره فى «م» ص٣٧٢ «محمد» بن الحسين بن جعفر ابو الطيب الكوفى قال الخطيب فى (خ) ج٢ ص٢٤٥ ثقة يتشيّع.

[محمد الحسين] الحائرى المولود سنة ١٣١٨ والمدفون فى سنة ١٣٥٨ ومافى الذريعة ج٤ ص٢٨ مولده سنة ١٣٢٨ سهو من الكاتب هو العالم الفاضل الزاهد الورع صلى بالناس بالحائر الشريف فى مسجد السوق بباب قاضى الحاجات له كتاب تذكرة الاخلاء ابوه الشيخ غلام رضا الفيروزآبادى عالم واخوه الشيخ عباس فاضل واصهاره من الاجلاء منهم ابنى الشيخ محمد حسين صاحب مؤسسة الاعلمى للمطبوعات فى لبنان.

[محمد] بن الحسن بن حبيب القاضى الكوفى المتوفى سنة ٢٩٦ عامى وثقه فى «خ»

« « حديد فخر الدين الدين ابو جعفر الاسدى حسن هو من اجداد صاحب «لب» لامه ص٥ «محمد» بن الحسين الحر العاملى جد صاحب الوسائل امامى فقيه عالم فاضل وابناه على ومحمد وحفيداه الحسن والحسين ابنا على ومن اولاده محمد بن الحسن بن على بن محمد صاحب الوسائل «محمد» بن الحسين بن حريقا البزار عامى «محمد» بن الحسين بن الحسن بن ابراهيم بن على بن عبد العالى العاملى امامى حسن (جب)

[محمد] بن الحسين بن الحسن بن اسحاق بن علي العريضي امامي يلقب رقاقا «بحر»

« « الحسن الاعرجي الكركي الموسوي امامي حسن كأبيه وجده الحسن ابن جعفر الاعرجي واخويه احمد وحبيب الله ابنا الحسين ، وابنا اخيه علي رضا ومهدي ابنا حبيب الله ، وابنه ابراهيم القاضي كلهم من اجلاء الامامية (ضا) ط١ ص ١٨٩

[محمد] بن الحسين بن الحسن البيهقي قطب الدين الكيدري ابو الحسن صاحب شرح نهج البلاغة امامي حسن هو من ولد ذو الشهادتين خزيمة بن ثابت توفي بسبزوار «ضا» ط١ ص٦٠٤ باب الميم « محمد » بن الحسين بن الحسن جعفر بن محمد بن القاسم ابو يعلى الحسني النسابة نقيب فاضل (بحر)

(محمد) بن الحسين بن الحسن الجوهري ابو نصر الديلمي لا بأس به كان من مشايخ الصدوق ذكره في المعاني ط٢ ص٨٣ س آخر هو غير بن الحسين بن الحسن بن حسنويه الحسنوي المتوفى سنة ٣٦٤ «محمد» بن الحسين بن حفص الكاتب عامي (خ) ج٢ ص٢٣٥

[محمد] بن الحسين بن حفص الخثعمي الاشناني الكوفي ابو جعفر المتوفى سنة ٣١٧ امامي حسن «جخ لم» ص٥٠٠ وفي مجالس الصدوق ص٣٤٩ س٩ وفي تاريخ الخطيب ج٢

[محمد] بن الحسين بن حميد بن الربيع ابو الطيب اللخمي الكوفي المتوفى سنة ٣١٨ عامي وثقه في «خ» ج٢ ص٢٣٦ (محمد) بن الحسين بن حمدويه الجرفي او الجرتي عامي هو غير المعروف بحمدي (خ) ج٢ ص٢٣٠ .

«محمد حسين» الخاتون آبادي هو ابن الحسن بن محمد حسن الصغير ابن عبد الباقي امامي ثقة

« « الخاتون آبادي هو ابن الحسين محمد صالح بن عبد الواسع سبط المجلسي الثاني «محمد» بن الحسين بن خالد ابو الحسن القنبيطي المتوفى سنة ٣٠٤ عامي وثقه في (خ) ج٢ ص ٢٣١ « محمد حسين » الخبوشاني المتوفى سنة ١٢٦٢ امامي فاضل جليل ذكره في (اعلام الشيعة) ،

(محمد حسين) الخراساني الامامي كان من تلامذة الوحيد البهبهاني هو غير المتوفى سنة ١٣٤٧

« « الخراساني المتوفى بعد سنة ١٢٥٨ عالم فاضل جليل ذكره في «اعلام الشيعة»

« محمد حسين » الخرسان النجفي المتوفى سنة ١٣٢٢ عالم فاضل جليل

كان من تلامذة الميرزا حسين الخليلي (محمد) بن الحسين الخشاب الراوي عن محمد ابن محصن لا بأس به (خصال) ط١ ص٨٨ .

[محمد] بن الحسين بن الخليل الراوي عن عبد الكريم حسن كان من مشايخ الصدوق «محمد حسين» الخونساري الامامي العالي الفاضل توفي سنة ١٢٩١ هو غير المتوفى سنة ١٣٢٨

«محمد حسين» الخيابانى المولود سنة ١٣٠٠ عالم فاضل من تلامذة الشريعة الاصبهانى

[محمد] بن الحسين بن داود ابو الحسن المحدث الحسنى جليل كأبيه ابى عبدالله المحدث (محمد الحسين) الدزفولى المتوفى سنة ١٣٦٢ كان من سادات گوشة عالم فاضل ذكره فى (اعلام الشيعة) « محمد » بن الحسين بن درست ابو جعفر السروى لا بأس به كان من مشايخ الصدوق «محمد حسين» الدهلوى المتوفى سنة ١٣٢٨ يلقب بشمس العلماء اديب فاضل له مؤلفات «م» ص٥٠٠ «محمد حسين» الدهملائى الامامى المتوفى بعد سنة ١٣٠٦ هو ابن محمد باقر عالم فقيه (م) ص٥٣٨ .

[محمد] بن الحسين الدينارى او الديباجى الابى الفاضل الاديب امامى حسن كان من المشايخ

« « الرازى الراوى عن على بن محمد بن على المفتى لا بأس به (مجالس) الصدوق ص٣١٩ «محمد حسين » الرشتى المتوفى فى حدود سنة ١٣٥٦ كان من تلامذه محمد كاظم الخرانى عالم فاضل (م) ص٥٣٠ .

«محمد» بن الحسين بن زريق ابو بكر القصار البغدادى عامى «خ» ج٣ ص٢٣٥

« « زياد او ابن زيد الزيات هو ابن الحسين بن ابى الخطاب المقدم ذكره

« « زيد بن على الراوى عن ابيه وعنه سليمان بن جعفر الجعفرى لا بأس به ذكره الصدوق فى (الخصال) ط١ ص١٦١ وفى المجالس ص٣٦٠ س ١٨.

«محمد حسين» الزين الانصارى الخزرجى عالم ورع كابيه له كتاب تاريخ الشيعة «م»

« « الساروى المازندرانى كان احد تلامذة صاحب الضوابط وصاحب الجواهر

« محمد » بن الحسين السارجى نظام الدين القرشى امامى حسن كان من تلامذة الشيخ البهائى الذى اتم الابواب العشرين من الجامع العباسى بعد وفات شيخة بامر الشاه عباس الصفوى .

[محمد] بن الحسین بن سعید بن ابان ابوجعفر الهمدانی عامی وثقه فی (خ) ج٢ ص٢٣٨

« « سعید ابوجعفر المتوفی سنة ٢٨٩ عامی «خ» ج٢ ص٢٢٦

« « سعید الصائغ ابوجعفر الکوفی المتوفی سنة ٢٦٩ هو الذی ضعفه فی

« « سعید بن عبدالله بن سعید ابوجعفر الطبری الراوی عن عم ابیه ابراهیم بن عبدالله وعنه التلعکبری امامی حسن هو غیر محمد حسین السبزواری

[محمد] بن الحسین بن سفرجلة ابوالحسن الخزاز الکوفی الامامی ثقة (جش) ط١ ص٢٧٦

« « السکن عامی هو غیر محمد حسین سمیسم الامامی المولود سنة ١٣٠٣

«محمد حسین» السلطان آبادی الکرهرودی المتوفی سنة ١٣١٤ کان من اکابر الاعلام «م»

[محمد] بن الحسین الشاشی عامی هو غیر محمد حسین الشاه عبدالعظیمی الامامی

«محمد حسین» شراره العاملی النجفی العالم الفاضل جلیل توفی بعد سنه ١٢٧٥

« « شمس الدین الامامی العالم الفاضل کان من احفاد الشهید الاول (م)

[محمد] بن الحسین شمس الدین الملقب بالتاج عامی فاضل ذکره ابن حجر فی «ن» ج٥

« « الشوهانی ابوجعفر نزیل مشهد الرضا امامی صالح ثقة (جب)

«محمد الحسین» الشهرستانی الحائری المتوفی سنة ١٢٩٣ کذا ذکره الاستاذ فی «م» ص٤١٣ وقال فی ص٦٢٧ منه توفی سنة ١٣١٥ لعل هذا غیر ذاک .

«محمد حسین» الشهرابی الارجستانی الاصبهانی العالم الفاضل توفی بعد سنة ١٣٠ «م» ص٥٩٩

«محمد» بن الحسین بن شهریار ابوبکر البلخی المتوفی سنة ٣٠٦ عامی «خ» ج٢ ص٢٣٢

«محمد حسین» الشیرازی العالم الفاضل صاحب المثنویات الخمسة امامی توفی سنة ١٢٤٩ هو غیر المتوفی سنة ١٣٣٩ وغیر المتوفی سنة ١٣٠٠ کما فی اعلام الشیعة ص٦٢٦

«محمد حسین» صاحب الفصول قدمر ذکره هو غیر صاحب التفسیر الکبیر الفارسی

« « بن ضرس الخولانی ابوعبدالله المتوفی سنة ٣٢٧ نحوی (بغ) ص٣٨

« « طباطبائی المولود سنة ١٣٢١ امامی حسن «اعلام الشعیة» ص٦٤٥.

« « الطبسی العالم الفاضل المتوفی سنة ١٣١٦ هو غیر محمد الحسین الطریحی النجفی المتوفی سنة ١٣٢١ .

[محمدحسين] الطهرانى ثم الحائرى هوالذى جمع فتاوى العلماء لابأس به .

« « « القزوينى المولود سنه ١٢٩٢ عالم فاضل كأبيه واخوته «م»

«محمد» بن الحسين الطوسى امامى فاضل كان من تلامذة المجلسى الثانى «فيض القدسى»

(محمدحسين) العاملى الساكن بكاظمين امامى حسن هوغير المتوفى سنة ٣٢٤ (م)

« « بن عبدالباقى بن محمد الحسين بن محمدصالح بن عبدالواسع جده سبط المجلسى

«محمد» بن الحسن بن عبدالجبار الطوسى نزيل قاشان امامى ثقة (جب)

« « عبدالحميد شرف الدين النسابة حسن كابنه عبد الحميد

« « عبدربه الانبارى عامى محدث ذكره فى (ضا) ط ١ ص ٤٢٦ س ١٣

« « عبد الرحمن ابوالعباس الانماطى المتوفى سنة ٢٩٣ (٢٩٠)

عامى وثقه الخطيب فى تاريخه ج ٢ ص ٢٢٧ هوغير بن الحسين بن عبدالرحمن بن عمر الخلال

«محمد» بن الحسين بن عبدالصمد الحارثى المنسوب الى الحارث الهمدانى المعروف بشيخ البهائى امامى ثقة كابيه وجده وهم بيت كبير فى جبل العامل المتوفى سنة ١٠٣١ قدمر فى ج ١٣ ص ٢٥٩ ذكره.

وقيل مولده ببعلبك سنة ٩٥٣ وتوفى سنة ١٠٣٠ باصبهان ونقل جسده الى مشهد الرضوى عليه السلام ودفن بجنب مسجد الكوهرشاد قبره هرله قبة وضريح بيّن وهوعلم الاعلام فى الاسلام و بحر العلم المتلاطمة با لفضائل امواجه و فحل الفضل النا بحة لديه فهوعلامة البشر، ومجدد دين الاسلام اليه انتهت رياسة المذهب والملة ، وبه قامت قواطع البرهان والادلة جمع فنون العلم ، وانعقد عليه الاجماع وتفرد بصنوف الفضل:

وكل وصف قلت فى غيره ☆ فانه تجربة الخاطر

وانتقل به والده وهوصغير الى الديار العجمية . فنشأفى حجره لتلك الاقطار المحمية ـ واخذ والده وغيره من الجهابذ وولى بها شيخ الاسلام وفوّضت اليه امور الشريعة على صاحبها افضل الصلوة والسلام ثم صنف من العلوم فى كل فن من الفنون «ثم» اخذ فى السياحة فساح ثلاثين سنة . واوتى فى الدنيا حسنة وفى الاخرة. واجتمع فى اثناء ذلك بكثير من ارباب الفضل والحال ، من نال فيض صحبتهم منهم سيدنا الداماد كان بينهما

خلطة تامة ومواخات عجيبة قل مايوجد نظيرها فی سلسلة العلماء كماذكرنافی ج١٨ ص١١ كتب اليه الداماد هذه الرباعية بالفارسية .

ای سرّره حقيقت ای كان سخا ✡ درمشكل اين حرف جوابی فرما
گوئی كه خدا بود دگر هيچ نبود ✡ چون هيچ نبود پس كجا بود خدا
ای صاحب مسألة توبشنوازما (فأجابه) تحقيق بدان كه لامكان است خدا
خواهيكه تورا كشف شود اين معنی ✡ جان در تن تو بگو كجا دارد جا

يابدردجی فراقك اللحم اذاب (وله) قدود عنی فغاب صبری اذغاب
بالله عليك ای شیء قالت ✡ عيناك لقلبی المعنّی فاجاب
يابدردجی بوصله احيانی ✡ اذزاروكم بهجره افغانی
بالله عليك عجلن سفك دمی ✡ لاطاقة لی بليلة الهجران

﴿ومن نظمه الذی سمّاه رياض الارواح﴾

الايا خائضاً بحر الامانی ✡ هداك الله ماهذا التوانی
اضعت العمر عصياناً وجهلا ✡ فمهلا ايها المغرور مهلا
مضی عصر الشباب وانت غافل ✡ وفی ثوب العمی والغی راقل
الی كم كالبهائم انت هآئم ✡ وفی وقت الغنائم انت نائم
وطرفك لايری الاطموحاً ✡ ونفسك لم تزل ابداً جموحاً
وقلبك لايفيق من المعاصی ✡ فويلك يوم يؤخذ بالنواصی
بلال الشيب نادی فی المفارق ✡ بحیّ علی الذهاب وانت غارق
ببحر الاثم لاتصغی لواعظ ✡ وان اطری واطنب فی المواعظ
وقلبك هائم فی كل واد ✡ وجهلك كل يوم فی ازدياد
علی تحصيل دنياك الدنية ✡ مجداً فی الصباح وفی العشية
وجهد المرء فی الدنيا شديد ✡ وليس ينال منها مايريد
وكيف ينال فی الاخری مرامه ✡ ولم يجهد لمطلبها قلامه

﴿اشارة الى حال من صرف العمر فى جمع الكتب وادخارها﴾

على كتب العلوم صرفت مالك ✡ وفى تصحيحها اتعبت بالك
وانفقت البياض مع السواد ✡ الى ماليس ينفع فى المعاد
تظل من المساء الى الصباح ✡ تطالعها وقلبك غير صاح
وتصبح مولعاً من غير طائل ✡ فتحرير المقاصد والدلائل
وتوضيح الخفا فى كل باب ✡ وتوجيه السؤال مع الجواب
لعمرى قداضلتك الهداية ✡ ضلالا ماله ابداً نهاية
وبالمحصول حاصلك الندامة ✡ وحرمان الى يوم القيمة
وتذكرة المواقف والمراصد ✡ تسد عليك ابواب المقاصد
فلاتنجى النجاة من الضلالة ✡ ولايشفى الشفاء من الجهالة
وبالارشاد لم يحصل رشاد ✡ و بالتبيان مابان السداد
وبالايضاح اشكلت المدارك ✡ وبالمصباح اظلمت المسالك
وبالتلويح مالاح الدليل ✡ وبالتوضيح ما اتضح السبيل
صرفت خلاصة العمر العزيز ✡ على تنقيح ابحاث الوجيز
بهذا النحو صرف العمر جهل ✡ فقم واجهد فمافى الوقت مهل
ودع عنك الشروح مع الحواشى ✡ فهن على البصائر كالغواشى

﴿اشارة الى نبذة من حال من تصدى للتدريس فى زماننا هذا﴾

مرادك ان ترى فى كل يوم ✡ وبين يديك قوم اى قوم
كلاب عاويات بل ذئاب ✡ ولكن فوق اظهرهم ثياب
اذا ماقلت اصفو للمقال ✡ وان حدثت بالامر المحال
فليس لهم جميعاً من بضاعة ✡ سوى سمعاً لمولانا وطاعة
وان شمرت عن ساق الافادة ✡ جلست لهم على عالى الرفادة
واسست السؤال لمن تكلم ✡ ودلست الجواب لكى يسلم
وقررت المسائل والمطالب ✡ ولست لوجه الله طالب

وسقت لهم كلاماً فی كلام ✡ وقلبك من ظلام فی ظلام
وان ناظرت ذا نظر دقيق ✡ وفكر فی مطالبه عميق
عدلت به عن النهج القويم ✡ وزلت عن الصراط المستقيم
تكابره على الحق الصريح ✡ وان ماجاك فی النقل الصحيح
طفقت تروغ عن النهج السبيل ✡ وتقدح فی الكلام بلا دليل
واوّلت المراد من العبارة ✡ بتأويل كثلج فی خياره
وعبت ائمة قالوا بذاكا ✡ وفی تجهيلهم فغرّت فاكا
وازعجت العظام الدارسات ✡ وبعثرت القبور الطامسات
لئن لم ترتدع عن ذی الظلامة ✡ فبئس الحال حالك فی القيامة

﴿وقدمر فی ج٩ فی ص١٨٧ بعض اشعاره ومنها قوله فی المواعظ﴾

قد صرفت العمر فی قيل وقال ✡ يا نديمی قم فقد ضاق المجال
واسقنی تلك المدام السلسبيل ✡ انها تهدی الى خير السبيل
واخلع النعلين يا هذا النديم ✡ انها نار اضائت للكليم
هاتها صهباء من خمر الجنان ✡ دع كؤساً واسقنيها بالدنان
ضاع (ضاق) وقت العمر عن آلاتها ✡ هاتها من غير عصر هاتها
قم ازل عنی بها رسم الهموم ✡ ان عمری ضاع فی علم الرسوم
ايها القوم الذی فی المدرسة ✡ كلما حصلتموه وسوسة
فكركم ان كان فی غير الحبيب ✡ مالكم فی النشأة الاخرى نصيب
فاغسلوا بالراح عن لوح الفؤاد ✡ كل هم ليس ينجی فی المعاد
كان فی الاكراد شخص ذو سداد ✡ امّه ذات اشتهار بالفساد
لم تخيّب من نوال راغباً ✡ لم تمانع عن وصال طالباً
بابها مفتوحة للداخلين ✡ رجلها مرفوعة للفاعلين
فهی مفعول بها فی كل حال ✡ فعلها تمييز افعال الرجال
كان ظرفاً مستقراً وكرها (ای ملاها) ✡ جاء زيد قام عمرو ذكرها

جائها بعض الليالى ذواهل ✡ فاعتراها الابن فى ذاك العمل
شق بالسكين فوراً صدرها ✡ فى محاق الموت اخفى بدرها
مكّن الغيلان من احشائها ✡ خلص الجيران من فحشائها
قال بعض القوم من اهل الملام ✡ لم قتلت الامّ يا هذا الغلام
كان قتل المرأ اولى يافتى ✡ ان قتل الام شىء ما اتى
قال ياقوم اتركوا هذا العتاب ✡ ان قتل الامّ ادنى للصواب
كنت لو ابقيتها فيما تريد ✡ كل يوم قاتلا شخصاً جديد
انها لولم تذق حدّ الحسام ✡ كان شغلى دائماً قتل الانام
ايها المأسور فى قيد الذنوب ✡ ايها المحروم من سرّ الغيوب
انت فى اسر الكلاب العاوية ✡ من غوى النفس الكفور الجانية
كل صبح مع مساء لاتزال ✡ مع دواعى النفس فى قيل وقال
كل داع حية ذات انتقام ✡ قل مع الحيات كم هذا المقام
ان تكن من لسع ذى تبغى الخلاص ✡ اوترم من عضها تيك المناص
فاقتل النفس الكفور الجانية ✡ قتل كردى لامّ زانية
ايها الساقى ادر كأس المدام ✡ واجعلن فى دورها عيش المدام
خلّص الارواح من قيد الهموم ✡ اطلق الاشباح من اسر الغموم
فالبهائى الحزين الممتحن ✡ من دواعى النفس فى اسر المحن
يارب انى مذنب خاطىء (وله) مقصّر فى صالحات القرب
وليس لى من عمل صالح ✡ ارجوه بالحشر لدفع الكرب
غير اعتقادى حبّ خير الورى ✡ وآله والمرء مع ماحبّ
لى اربعة وعشرة هم ثقتى ✡ فى الحشر هم حصنى من الاعدائى

ابوه الحسين وجده عبد الصمد خلّف اربع ذكور الحسن والحسين وعلى ومحمد وجده الاعلى على بن الحسين بن محمد خلف خمسة اولاد ذكور احمد وتقى الدين ورضى الدين ، وشرف الدين ، ومحمد ، واخوه عبد الصمد المسمى باسم جده وابن

اخيه الحسين هم بيت كبير قي جبل العامل ذكرهم في الامل الامل وفي الروضات ط٢ ص٦٠٣

[محمد] بن الحسين بن عبد العزيز المهتدى امامي حسن (جش) ط١ ص١٧٢ س١

« « عبدالله ابو بكر الاجرى المتوفى سنة ٣٦٠ بمكة عامي (خ) ج٢

« « عبدالله ابو عبدالله الدمشقي القاضي الحسيني له منزلة (لب)

« « عبدالله بن احمد ابو سعد المولود سنة ٣٨٠ عامي لا بأس به (خ) ج٢

«محمد الحسين» العبودي المتوفى بعد سنة ١٢٢٠ عالم فاضل امامي «م» ص٣٩٣

[محمد] بن الحسين بن عبيد ابو عبدالله المطبخي السامري عامي لا بأس به (خ) ج٢ ص٢٣٥

« « عبيدالله بن عمر بن حمدون ابو يعلى الصيرفي المعروف بابن السراج المتوفى سنة ٤٢٧ عامي وثقه في (خ) ج٢ ص٢٥١ .

[محمد] بن الحسين بن عثمان بن الحسن ابو بكر الهمداني الصيرفي المتوفى سنة ٤٤٨ عامي

« « علاء بن حارثة العلجي امامي كان من اصحاب الصادق عليه السلام

«محمد الحسين» العلوي السبزواري العريضي المتوفى سنة ١٣٥٢ عالم جامع حكيم (م)

[محمد] بن الحسين بن علي بن ابراهيم ابو سليمان الحراني البغدادي المتوفى سنة ٣٥٧ عامي وثقه في (خ) ج٢ ص٢٤٢ .

(محمد) بن الحسين بن علي بن الحسين هو محمد الباقر الامام الخامس عليه السلام

«محمد» بن الحسين بن علي الاحول ابو الحسين جليل كريم فاضل حسيني «لب»

« « علي التميمي عامي هو غير ابن الحسين بن علي الجعفي النحوي

« « علي بن الحسين عليه السلام ابو عبدالله المدني نزيل الكوفة امامي حسن

« « علي بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام (خ) ج٢ ص٢٤٥

[محمد حسين] فضل الله نسبة الى جده الاعلى السيد العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٧١ (م)

«محمد» بن الحسين بن علي بن حمدون ابو الحسن البعقوبي المقتول سنة ٤٣٠ عامي (خ)

« « علي الخزاعي تاج الدين الشيخ الفاضل الورع امامي ثقة كأبيه ابي الفتوح (جب) «محمد» بن الحسين بن علي الشهيد تاج الدين ابو الفضل الحسيني المقتول هو واولاده بذي الكفل قصتهم مفصلة مذكورة في عمدة الطالب ط نجف ص٣٣٥

[محمد] بن الحسين بن على بن عبد الصمد التميمى الشيخ ركن الدين الامامى ثقة جب

« « على كتيلة ابو الحسن الحسينى نقيب الكوفة واخواه زيد الاسود وعلى الدخ امامى كان من ولد حسين بن زيد الشهيد (اب) ط نجف ص٢٦٠ س١٤

[محمد] بن الحسين بن عمران ابو عمر عامى (خ) ج٢ ص٢٤٤ هو غير الغزال ابى الحسن

« « عمر المقدسى عامى هو غير ابن الحسين بن عمر النحوى « بغ »

« « الفرج ابو ميسرة الهمدانى عامى كان احد من يفهم شأن الحديث (خ)

[محمد حسين] الفشاركى المتوفى سنة ١٣٥٣ عالم فاضل كابيه محمد جعفر (م)

« « القائنى الاصبهانى ثم النجفى المتوفى فى حدود سنة ١٣١٠ هو من تلامذة السيد حسين الكوه كمرى .

«محمد حسين» القائنى العالم الفاضل المعاصر جليل قد ذكرناه فى ابيه الشيخ عبد الرزاق المعاصر (محمد حسين) بن القاسم البصرى عامى هو غير محمد حسين القاضى التبريزى المتوفى سنة ١٢٩٣ « محمد» بن الحسين القرظى الطوسى عالم واعظ هو غير القرقانجاهى السمنانى العالم الفاضل الامامى .

[محمد حسين] القزوينى المتوفى سنة ١٢٨١ امامى حسن ذكره الاستاذ فى اعلام الشيعة

« « القمشهى النجفى الصغير امامى كان من اكابر المعاصرين بالنجف الاشرف له آثار جليلة توفى سنة ١٣٣٧ هو غير محمد حسين القمشهى الكبير المتوفى سنة ١٣٣٦

«محمد الحسين» القمى صاحب الحاشية فى توضيح القوانين كان من تلامذة الميرزا القمى امامى حسن «محمد حسين» القمى النجار المتوفى سنة ١٣٥٩ عالم كبير فقيه صالح كأبيه الحسن (م) ص٥٦٨ «محمد» بن الحسين القوارىرى الغزارى قرابة على بن عبيد لا بأس به (ثواب الاعمال) «محمد حسين» الكازرونى نزيل بوشهر عالم فاضل توفى سنة ١٣٣٤ ذكره الاستاذ فى (اعلام الشيعة) ص ٦٢٣ .

«محمد حسين» الكاشانى الذى كان فى زمن الناصر الدين شاه امامى حسن توفى بعد سنة ١٣٠٦

« « الكاظمى العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٤٦ هو غير المتوفى سنة ١٣٠٨ (م)

« « كبة بن محمد البغدادى الامامى عالم فاضل توفى سنة ١٢٨٤ هو غير محمد حسن كبة

[محمدحسين] الكشتوى الحائرى اليزدى المتوفى بعد سنة ١٢٨٥ عالم فاضل (م)

« « بن كثير الخزاز الراوى عن الصادق عليه السلام لابأس به (كافى والمرآة) ج٢

« « الكرباسى العالم المتبحر المعاصر بالنجف ثم هاجر الى قم واشتغل بالتدريس والتأليف كان من تلامذة الشيخ ضياء الدين العراقى و السيد ابوالحسن الاصبهانى وغيرهما من الاعلام بالنجف مولده سنة ١٣٢٣ والتفصيل فى اعلام الشيعة للشيخ آغا بزرك الطهرانى ره فى ص٥٨٣ وابنه الفاضل المعاصر محمد تقى جليل وقدمر ذكره بعنوان الكرباسى فى جده الاعلى فى (ج) ٢٤ ص١٧٩ هو غير الذى فى مشهد الرضا المتوفى سنة ١٢٤٠

محمدحسين الكركانى العالم الفاضل اديب له مؤلفات جليلة توفى بعد سنة ١٣٥٣ «م»

(محمدحسين) الكرمانشاهى العالم الفاضل كان من احفاد المولى المحسن الفيض جليل ماهر توفى سنة ١٢٧٠ «محمد حسين» الكرمانى الشيرازى المتوفى بعد سنة ١٣٠٠ عالم فاضل كأبيه على اكبر اليزدى (محمد حسين) الكرمانى ايضاً المتوفى سنة ١٢٣٥ عالم فاضل مدرس عارف (م) (محمد حسين) الكرمانى المتوفى سنة ١٣٣٠ عالم فاضل هاجر الى اصبهان (م) (محمدحسين) الكرهرودى والد اقاصابر عالم فاضل فقيه

[محمدحسين] الكلپايكانى المتوفى سنة ١٣٥٩ يعرف بحافظ الصحة فاضل (م)

« « الكمپانى الاصبهانى ثم النجفى العالم الزاهد المتبحر احد الاعلام

« « المازندرانى المولود سنة ١٣٤٤ بالحائر العالم الفاضل المعاصر المقدم فى مازندران «محمد» بن الحسين بن مت الجوهرى لابأس به كان من مشايخ جعفر بن قولويه «محمد» بن الحسين المحتسب الامامى الثقة كان من مشايخ المنتجب الدين القمى

[محمدحسين] المحلاتى ثم التسترى عالم فاضل كان من تلامذة الميرزا حسن الشيرازى «محمد» بن الحسين بن محمد بن ابراهيم ابوبكر الحربى عامى لابأس به (خ) ج٢ ص٢٤٦

[محمد] بن الحسين بن محمد ابوبكر المعروف بفخر القضاة المتوفى سنة ٢١٢ عامى جواد كان من قضاة مرو «ن» ج٥ ص١٤٣.

«محمد» بن الحسين بن محمد ابوعبدالله النقار عامى (خ) ج٢ ص٢٤٥.

« « محمد ابوالمعالى الحمدانى الشيخ الامام ناصر الدين عالم

ورع امامى «جب» « محمد » بن الحسين بن محمد بن اسحاق ابوبكر الحضرمى الكوفى المتوفى سنة ٣٦٣ عامى لابأس به (خ) ج٢ ص٢٤٣ .

[محمد] بن الحسين بن محمد الاموى ابوعبدالله المالقى المقرى نحوى (بغ)

« « محمد بن جعفر ابوالفتح العطار الشيبانى المتوفى سنة ٤٣٤ عامى يعرف بقطيط (خ) ج٢ ص٢٥٣ « محمد» بن الحسين بن محمد الجعفرى الشريف المحدث السيد الفقيه الفاضل الصالح ورع «جب»

«محمد» بن الحسين بن محمد بن حاتم ابوالحسن المعروف والده بعبيد العجلى عامى

« « محمد بن الحسن بن اسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام الظاهر هو ابن الحسين بن احمد بن الحسن بن محمد بن الحسن المذكور فى (لب) ط نجف ص٢٤٠ س١٠ وابن عمه جعفر الشدقم «محمد» بن الحسين بن محمد بن الحسن بن على بن بكران ابوعلى المعروف بالجازرى النهروانى مات سنة ٣٥٢ .

[محمد] بن الحسين بن محمد بن الحسين بن عبدالوارث ابوالحسين المتوفى سنة ٤٢١ نحوى

« « « الحسين بن على بن عبيدالله الثالث ابومنصور الحسينى حسن يقال له اثير الدولة كما فى «لب» ط نجف ص٣١٦ س٢ هو غير ابن الحسين بن محمد ابن الحسين بن يحيى بن محمد ابى الحسين الملقب بسطلين له ذكاء و بصيرة يحفظ القرآن

[محمد] بن الحسين بن محمد الحسينى الكيسكى الرئيس تاج الدين وجه السادة فى الرى فاضل فقيه له نظم روى عن والد منتجب الدين القمى ، وابنه تاج الدين، وسبطه محمد وابنا سبطه المرتضى والمنتهى كلهم من اجلة السادة «جب»

[محمد] بن الحسين بن محمد بن خلف ابويعلى المعروف بابن الفراء اخو ابى حازم حنبلى «خ» ج٢ ص٢٥٦ « محمد » بن الحسين بن محمد بن سعدون ابوطاهر البزاز الموصلى عامى (خ) ج٢ ص٢٥٥ .

[محمد] بن الحسين بن محمد صالح بن عبدالواسع الحسينى الامامى المتوفى سنة ١١٥١ (١١٣٣) هو سبط المجلسى الثانى وهو غير محمد صالح المازندرانى الذى هو ختن المجلسى الاول وابناه عبد الباقى ومحمد مهدى و حفيده محمد الحسين بن

عبدالباقي . وابن خالته محمد تقي الالماسي كما مرّ ذكرهم وكان ماهراً في فنون الحكمة والاداب وكان حسن الخط يروي عن ابيه وجده من قبل امه وعنه ابنه عبدالباقي امام الجمعة باصبهان له كتاب اسرار الصلوة والحديقة السليمانية وغير ذلك من المؤلفات المذكور في الروضات ط١ ص١٩٨ «محمد» بن الحسين بن محمد الطبري المعروف بابن نجدة نحوي هو غير ابن الحسين بن محمد بن عبدالرحمن الشجري.

[محمد] بن الحسين بن محمد بن عبدالله بن ابراهيم ابوشجاع ظهيرالدين الاهوازي الوزير للمقتدي ولم يكن في الوزراء من يحفظ امر الدين وقانون الشريعة مثله ، وكان صعباً شديداً في امور الشرع سهلا في امور الدنيا لايأخذه في الله لومة لائم ، وكان احسن الناس خطاً ولفظاً وله فضل كامل وعقل وافر ورأى صائب ثم صرف عن الوزارة فحج ورجع وجاور المدينة المنورة الى ان مات فيها سنة ٤٨٨ ودفن بالبقيع عند قبر ابراهيم ابن النبي ﷺ - قيل فلما قرب وفاته حمل الى مسجد النبي فوقف عند الحضرة وبكى وقال يارسول الله قال الله تعالى (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً) ولقد جئتك معترفاً بذنوبي وجرائمي ارجو شفاعتك وبكى ورجع وتوفي في يومه وله ذيل على كتاب تجارب الامم لابن مسكويه والتفصيل في الوفيات ج٢ ط مصر ص٦٩ من شعره :

ايذهب جل العمر بيني وبينكم ✡ بغير لقاء ان ذا لشديد
فان سمح الدهر الخؤون بوصلكم ✡ على فاقتي اني اذا السعيد

[محمد] بن الحسين بن محمد بن القريب جمال الدين قاضي قاشان فقيه امامي حسن

« « « الفضل ابوالحسين الازرق القطان المتوفى سنة ٤١٥ عامي وثقه في (خ) ج٢ ص٢٤٩ «محمد» بن الحسين بن محمد بن موسى ابوعبدالرحمن السلمي المتوفى سنة ٤١٢ صوفي نيسابوري «خ» ج٢ ص٢٤٨ .

[محمد] بن الحسين بن محمد بن الهيثم ابوعمر البسطامي الواعظ المتوفى سنة ٤٠٧ بنيسابور شافعي «خ» ج٢ ص٢٤٧ «محمد» بن الحسين بن المبارك ابوجعفر المعروف بالاعرابي او عرابي عامي مات سنة ٢٧٠ «خ» ج٢ ص٢٢٥ .

[محمد الحسين] المشهد سرى المازندرانى ابن محمد على عالم فاضل امامى «م»

« « مروة المتوفى قبل سنة ١٣٢٠ عالم فاضل هو غير معتمد الشريعة المتوفى بعد سنة ١٣١٣

[محمد حسين] مروة العاملى الظاهر هو غير محمد حسن مروة المذكور فى ص ٣١٦ وص٥١٣ (محمد) بن الحسين بن معدان ابو جعفر البجلى المعروف بمهيار الوراق عامى توفى سنة ٢٦٢ (خ) ج٢ ص ٢٢٤

(محمد) بن الحسين المعروف بحمدى عامى هو غير بن الحسين بن مكرم ابى بكر البغدادى المتوفى سنة ٣٠٩ .

[محمد حسين] المقتدى المتوفى قبل سنة ١٣٣٠ كان من علماء دماوند كأخيه المولى غلامرضا (م) ص٥١٤ «محمد» بن الحسين بن المنتهى الحسينى ناصر الدين امامى عالم صالح واعظ كأبيه وقيل هو ابن المنتهى بن المرتضى بن المنتهى بن الحسين وسبطه المنتهى بن المرتضى كلهم من اجلاء السادة .

« محمد» بن الحسين بن موسى بن ابى الحنين ابو جعفر الخزاز الحنينى الكوفى المتوفى سنة ٢٧٧ عامى وثقه فى (خ) ج٢ ص٢٢٥ .

[محمد] بن الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن ابراهيم بن موسى الكاظم ﷺ ابو الحسن العلوى نقيب الطالبيين ببغداد المعروف بشريف الرضى اخو الشريف المرتضى كذا ذكره الخطيب فى تاريخه ج٢ ص٢٤٦ وقال كان من اهل الفضل والادب والعلم تلقن القرآن فجمع حفظه فى مدة يسيرة وصنف كتاباً فى معانى القرآن يتعذر وجود مثله- وكان شاعراً محسناً اشعر قريش من شعره :

اشتر العز بما شئت فما العز بغال ✡ بقصار الصفر ان شئت او السمر الطوال

ليس بالمغبون عقلا من شرى عزاً بمال ✡ انما يدّخر المال لاثمان المعالى

وقدمر ذكر ابيه فى ج١٦ ص ٢٧٢ وفى ج١٨ ص ٢٥٩ فى الرضى وفى ج٢٢ ص٢٥٤ فى اخيه على « محمد حسين» الموسوى الشيرازى المتوفى سنة ١٣٥٢ عالم حكيم كابيه انظر اعلام الشيعة ص٥٧٧ .

[محمدحسين] المهدوى المعروف بمستجاب الدعوة مصلح الدين مولده سنة ١٣٣٤ (م) ص٥٥٦ قال محمد حسن الطالقانى :

يامصلح الدين من لفظه ✡ طابق معناه فما انوره
فضلك لاينسى ولا تنمحى ✡ آثاره حيث غدت نيّره
ياحسن الذكر ويامرتضى الا -✡- فعال وابن العترة الخيره

[محمد] بن الحسين الموصلى ابوالفتح المعروف بابن وحنا نحوى .

[محمدالحسين] النائينى النجفى المعاصر المجتهد امامى توفى سنة ١٣٥٥ (م)

« « النجم آبادى العالم الفاضل امامى جليل .

« « النقوى المتوفى سنة ١٣٢٥ امامى فاضل يعرف ببحر العلوم «م»

(محمد) بن الحسين الواسطى الراوى عنه محمد بن عيسى بن عبيد لابأس به (كافى والمرآة) ج١ ص٢٢٨ هوغير الوادعى القاضى المذكور فى المجالس ص٢٠٢ س١٩ ، وغير الوراق المعروف بابن الخفاف المتوفى سنة ٤٨٠ .

[محمد] بن الحسين بن هارون الكندى الامامى هوغير الهزارجريبى المازندرانى الامامى (محمد) بن الحسين الهمدانى جد سعيد بن ابان ابوجعفر الصياد الجهنى عامى هوغير الهمدانى الطبيب المتوفى بعد سنة ١٣٠٨ الامامى المذكور فى الاعلام ص٦٢٤، وغير الهمدانى المتوفى بعد سنة ١٣٠٦ وغير الهمدانى الكاظمى المتوفى فى حدود سنة ١٣١٦

« محمد حسين» الهندى المتوفى فى حدود سنة ١٣٤٠ امامى عالم فاضل يلقب بالمحقق

« « الهندى المتوفى بعد سنة ١٣١٨ عالم فاضل هوغير المتوفى سنة ١٣٥٥

[محمد] بن الحسين بن يحيى بن سعيد ابوسعيد الصفار المتوفى سنة ٤٦١ عامى

« « « يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد نقيب البصرة

(لب) ط نجف ص٢٥٩ س١٥ « محمد » بن الحسين بن يزيد الراوى عن الرضا عليه السلام لابأس به (كافى والمرآة) ج٤ ص٣٩٧ حديث ٤٨٠ .

« محمد » الحسينى مجدالدين المؤرخ العالم الفاضل صاحب زينة المجالس (ضا) ط١ ص ٢٣٨ س ٣١ «محمد» الحسينى المعاصر لصاحب الوسائل ابوالغنائم

الشاعر عامي هو غير المعروف بمحمد الطباطبائي .

[محمد] بن الحصين الاهوازي الذي كان من اصحاب الهادي عليه السلام يحتمل اتحاده مع لاحقه «محمد» بن الحصين الفهري الذي كان من اصحاب الهادي عليه السلام ملعون الظاهر اتحاده مع سابقه «محمد» بن الحصين التميمي قيل اسمه ايوب وثقه في (يب) ج٩ ص١٢٢ هو غير الكوفي الامامي «محمد» بن حطاب الجمحي صحابي اسن من ابن عمه محمد بن حاطب هو اول من سماه محمداً بعد النبي صلى الله عليه وآله .

[محمد] بن الحكم اخو هشام الراوي عنه ابن ابي عمير لا بأس به (ثو) ط١ ص٣٢ هو غير ابن الحكم البكري الكوفي الامامي (جخ ق) وغير ابن الحكم الاسدي الكاهلي. وغير ابن الحكم بن محمد ابي جعفر النحوي المتوفى سنة ٥٣٨ وغير ابن الحكم بن سالم المروزي ابي عبدالله الاحول (يب) .

[محمد] بن حكيم ابو جعفر الخثعمي امامي كوفي له كتاب (جخ ق) هو غير ابن حكيم الساباطي اخي حديد ومرازم وذبيان ، و ابن اخيه احمد بن يحيى بن حكيم كما في (جش) ط١ ص٣٠٠ س٨ ، وغير ابن حكيم الذي كان من اصحاب الكاظم عليه السلام الذي يحتمل اتحاده مع الخثعمي او الساباطي (كش) ط١ ص٢٨٠ .

(محمد) الحلي ابو الحسين الراوي عن الحسين بن عبدالحق (ضا) ط١ ص١٨٥ س٢٤

[محمد] بن حماد ابو الاشعث المزني الكوفي امامي (جخ ق) هو غير ابن حماد الابيوردي الزاهد المتوفى سنة ٢٤٩ ، وغير ابن حماد الجزائري الامامي المعاصر لصاحب الوسائل حسن ، وغير ابن حماد الخزاز اخي يوسف اوسيف المذكور في (الخصال) ط١ ج٢ ص٥٩ س٢٥ ، وغير ابن حماد الرازي ابي عبدالله الحافظ المتوفى سنة ٢٧١ .

«محمد» بن حماد بن زيد الحارثي ابو عبدالله الكوفي الامامي ثقة له كتاب (جش)

[محمد] بن حماد السامري عامي هو غير ابن حماد بن عبدالرحمن الكوفي الانصاري الامامي (جخ ق) «محمد» بن حماد بن ماهان الدباغ عامي مات سنة ٢٨٥ هو غير ابن حماد الهمداني الكوفي الامامي وغير ابن حماد الراوي عن اخيه احمد عن ابيه حماد عن الكاظم عليه السلام (كافي والمرآة) ج١ ص١٦٩ .

[محمد] بن حمدان بن بغداد ابو بكر الصيدلاني عامي يحتمل اتحاده مع ابن حمدان بن حماد الذي وثقه في خ ج٢ ص٢٨٧ هو غير ابن حمدان بن سفيان وغير ابن حمدان بن صالح الضبي المتوفى سنة ٣٢٩ ، وغير ابن حمدان الصباح النيسابوري وغير ابن حمدان القشيري المذكور في الخصال ط١ ص٣٤ س٨ .

[محمد] بن حمدان بن مالك ابو الحسن العاجي عامي مات سنة ٣٢٨ هو غير ابن حمدان بن الهيثم (خ) ج٢ ص٢٨٨ « محمد » بن حمدان بن محمد الحمداني ناصر الدين ابو اسماعيل القزويني الامامي العالم واعظ .

[محمد] بن حمد بن خلف ابو بكر البندنيجي المتوفى سنة ٥٣٢ عامي هو غير ابن احمد بن محمد البروجردي «محمد» بن حمدون الغافقي الوراق القرطبي المتوفى سنة ٨٣٥ نحوي (بغ) ص٢٩ «محمد» بن حمران بن اعين الشيباني الامامي ثقة كان من اصحاب الصادق عليه السلام كأبيه وجده واخويه حمزة وعقبة وابنه ابراهيم على احتمال وعمومته بكير وزرارة وعبد الاعلى كلهم من الشيعة الامامية .

[محمد] بن حمران الكوفي الامامي (جخ ق) هو غير ابي جعفر الكوفي الامامي

[محمد] بن حمزة بن ابيض الكوفي الحنفي امامي (جخ ق) هو غير ابن حمزة ابن احمد بن اسماعيل بن محمد الارقط القمي اخو علي النقيب بقم (بحر)

[محمد] بن حمزة بن احمد بن جعفر ابو علي الدهان المتوفى سنة ٤٣٣ عامي لا بأس به (خ) ج٢ ص٢٩١ «محمد» بن حمزة بن اسماعيل بن الحسين بن القاسم بن محمد بن القاسم ابن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام ابو المناقب العلوي الهمداني المولود سنة ٤٦٦ طلب بنفسه وكتب الكثير بخطه وهو مليح الخط حسن الشعر جمع وصنف توفي سنة ٥٣٢ في شوال كما ذكره ابن حجر في اللسان ج٥ ص١٤٧ .

« محمد » بن حمزة الاشعري الراوي عنه احمد بن محمد بن عيسى لا بأس به (كافي المرآة) ج٣ « محمد» بن حمزة بن جعفر الملك الملتاني العمري النقيب جليل له اولاد كثيرة «محمد» بن حمزة بن الحسن بن عبيد الله بن ابي الفضل العباس عليه السلام كان احد السادة تقدماً لسناً وبراعة (بحر) هو غير ابن حمزة الحسيني

بهاء الدين المكرم الحافظ الامامي صالح حسن له مؤلفات (جب)

[محمد] بن حمزة الرقي الاسدي ابووهب عامي هو غير ابن حمزة بن زياد ابي علي الطوسي «محمد» بن حمزة بن عبدالله بن العباس بن الحسن بن عبيدالله بن ابي الفضل العباس عليه السلام ابوالطيب كان من اكمل الناس مروة وسماحة وجاهاً قتل في بستان بطبرية في سنة ٢٩١ كما في (البحر) وبنوه ابوالفضل جعفر وابوالحسن علي وابومحمد الحسن كانوا بطبرية ويقال لولده بنوالشهيد كما قال في (اب) ط نجف ص٣٥٢ س ١١ وقال ابوالطيب كنية لابنه محمد اقول لامنافاة بأنه كنية له ولابنه ايضاً .

[محمد] بن حمزة العلوي الراوي عن ابي جعفر الجواد عليه السلام وعنه علي بن مهزيار امامي ثقة الظاهر اتحاده مع ابن حمزة بن القاسم المقدم هنا ذكره وهو غير ابن حمزة بن عمر بن ابراهيم العلوي الكوفي الذي قال في حقه ابن حجر في «ن» ج٥ ص١٣٩ كان جده زيدياً من العلماء واما هذا صاحب الترجمة كان رافضياً .

«محمد» بن حمزة بن عمر الاسلمي الحجازي الراوي عن ابيه وعنه ابناه حمزة وابوبكر عامي «يب» «محمد حمزة» المازندراني الملقب بشريعتمدار العالم الفاضل هو جد الشيخ علي بن محمد حسن المتوفى سنة ١٣٤ .

«محمد» بن حمزة بن محمد بن محمد الرومي الفنري شمس الدين المتوفى سنة ٨٣٤ نحوي

«محمد» بن حمزة بن اليسع بن عبدالله ابوطاهر القمي الراوي عن ابي الحسن الهادي عليه السلام ابوه واخوه احمد رويا عن الرضا عليه السلام «جش» ط١ ص٣١٨ س٢ هو غير ابن حمزة بن يوسف

[محمد] بن حماد الجزائري الشيخ العالم الفاضل المعاصر لصاحب الوسائل كذا قيل ولم اجده فيه «محمد» بن حمويه ابوبكر الفرغاني عامي هو غير ابن عبّاد ابي بكر النيسابوري «خ» ج٢ ص٢٩٣ «محمد» الحموي شمس الدين المتوفى سنة ٨٢٨ المعروف بابن العيار نحوي «بغ» ص١٢٥ .

[محمد] بن حميد ابوبكر اللخمي الخزاز عامي وثقه الازهري مات سنة ٣٩١ «ن»

[محمد] بن حميد ابوسفيان العسكري المعمري المتوفى سنة ٢٨٢ عامي وثقه في «خ»

[محمد] بن حميد بن حيان التميمي ابوعبدالله الحافظ الرازي المتوفى سنة ٢٤٠

عامي وثقه ابن معين (محمد) بن حميد بن حيدرة بن الحسين الارقط ابوالحسين الحسيني المتوفى سنة ٥٣١ نحوى (بغ).

[محمد] بن حميد الراوى عن الباقر عليه السلام هوغيرابن حميد بن سهيل ابى بكر المخرمي «خ» ج٢ ص٢٦٣ «محمد» بن حميدصاحب السامرى عامي هوغيرابن حميد الطوسى وغيرابن حميد الكوفى الامامى (محمد) بن حميد بن عبدالرحمن الغفارى صحابى والظاهرهومحمد الراوى عن حميد «محمد» بن حميد القتات ابوبكر المقرى عامي هوغيرابن حميد المدنى الكوفى الامامى (جخق)

[محمد] بن حميد بن الحسين المتوفى سنة ٣٩١ عامي وثقه فى «خ» ج٢ ص ٢٦٥ والظاهر هو اللخمى المقدم «محمد» بن حمير بن انيس القضاعى الحمصى ابوعبدالله المتوفى سنة ٢٠٠ عامي وثقه ابن معين «محمد» بن حمير الجزرى الراوى عن ابيه عن ابى جعفر الباقر عليه السلام عن ابيه عن جده عليهم السلام لابأس به (يب)

[محمد] بن حميم كذا فى نسخة فى العلل ط٢ ص١٨٩ س٢٨ الظاهر هوابن خثيم كما يأتى «محمد» الحناط امامى حسن هوغيرابن حنان الجلاب والظاهر هوابن خالد بن حنان

[محمد] بن حنبل الشيبانى والد احمد احدالائمة الاربعة كمامر في ج٣ ص٢٣٣

[محمد] بن حنبلة الراوى عنه ابنه حنبلة لابأس به كما فى الروضات ط١ ص٢٩

[محمد] بن حنظلة ابوسلمة الكوفى العبدى امامى هو غير القيسى الامامى وغير الخزرجى المدنى.

[محمد] بن الحنفية نسبة الى امه خولة بنت جعفر بن قيس التى كانت من قبيلة بنى حنيفة من سبى اليمامة فى ايام ابى بكر وامها بنت عمر وبن ارقم الحنفى اشتراها امير المؤمنين عليه السلام فولدت له محمد هذا لسنتين بقيتا من خلافة عمر سنة ١٨ من الهجرة و هو كثير العلم و الورع و الزهد و العبادة و الشجاعة و هو افضل ولد على عليه السلام بعد الحسن والحسين عليهما السلام وكان شديد القوة حكاه المبرد فى كتاب الكامل ان اباه علياً عليه السلام استطال درعاً كانت له فقال لينقص منها كذاوكذا حلقة فقبض محمد باحدى يديه على ذيلها وبالاخرى على فضلها ثم جذبها فقطع من

الموضع الذى حدّه ابوه وقال ان ملك الروم فى ايام معاوية وجه اليه ان الملوك قبلك كانت تراسل الملوك منا ويجهد بعضهم ان يغرب على بعض افتأذن لى فى ذلك فأذن له فوجّه اليه برجلين احدهما طويل الجسم والاخر آيد ثم وجّه معاويه الى محمد بن الحنفية فحضر فخبّر جادعى له فقال قوا واله ان شاء فليجلس وليعطنى يده حتى اقيمه ويقعدنى، وان شاء فليكن هو القائم وانا القاعد فاختار الرومى الجلوس فاقامه محمد وعجز الرومى عن اقعاده (ثم) اختاران يكون محمد القاعد فجذبه محمد فاقعده وعجز الرومى عن اقامته فانصرفا مغلوبين - وكانت راية ابيه يوم الجمل بيده.

ويحكى انه توقف اول يوم فى حملها لكونه قتال المسلين ولم يكن قبل ذلك شهد مثاله فقال له على عليه السلام هل عندك شك فى جيش مقدمه ابوك فحملها وقيل لمحمد كيف كان ابوك يقحمك المهالك ويولجك المضايق دون اخويك الحسن والحسين فقال لانهما كانا عينيه وكنت يديه فكان يقى عينيه بيديه - وفى نسخة اخرى ان علياً عليه السلام اعطاه الراية فى يوم الجمل وقال له احمل فداك ابى وامى فحمل فكانت هزيمة اهل البصرة بيده (ثم) قال له احمل فنكس فضربه على عليه السلام بقائم السيف وقال ادركك عرق من امك وكان يقول :

احمل فلن تنالك الاسنة ✡ فان لله عليك حسبه

ثم اخذ الراية وحمل على اهل البصرة فانهزموا ثم رجع ورد الراية عليه وقال:

اطعن بها طعن ابيك محمد ✡ لاخير فى الحرب اذا لم توقد

فلما انصرف ابوه عليه السلام من قتال يوم صفين قال له قف مكانى فان طالب وتر يأتيك فوقف عند مصرع كريب فأتى احد بنى عمه وقال ابن الفارس الذى قتل ابن عمى قال محمد وما سؤلك عنه فأنا انوب عنه فغضب وعمل على محمد وحمل عليه محمد فصرعه فبرز اليه آخر فقتله حتى قتل من الشاميين سبعة فأتاه شاب وقال لمحمد انت قتلت عمى واخوتى فبرزت اليك لاشتفى او الحق بهم فلما تكافحا ملياً فصرعه محمد كما ذكره ابن خلكان فى الوفيات ط مصر ص ٣٤٩ ثم قال ولما دعا ابن الزبير الى نفسه وبايعه اهل الحجاز بالخلافة دعا عبدالله بن العباس و ابن الحنفية الى البيعة فأبيا ذلك

وقالا لانبايعك حتى يجتمع لك البلاد ويتفق الناس فأساء جوارهما وآذاهما وقال لهما لئن لم تبايعا احرقتكما بالنار فخرج محمد الى الطائف هارباً منه فمات هناك فى اول المحرم سنة ٨٣ وقيل مات بالمدينة ودفن بالبقيع وهو ابن ٦٧ سنة .

ولا يخفى عليك حسنه ووثاقته وماورد مناز عته فى الامامة مع على بن الحسين عليه السلام وادعائه الامامة واذعانه بامامته عليه السلام بعد شهادة الحجر الاسود ونطقت به الاخبار بل فى بعضها وقوعه على قدمى السجاد عليه السلام كماورد عن الباقر قال لما قتل الحسين عليه السلام ارسل ابن الحنفية الى السجاد عليه السلام فخلا به فقال يا بن اخى قد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وآله دفع الوصية والامامة من بعده الى على عليه السلام ثم الحسن ثم الى الحسين وقد قتل ابوك ولم يوص واناعمك وصنو ابيك وولادتى من على وانا فى سنى وقدمى احق بهامنك فى حداثتك فلاتنازعنى فى الوصية والامامة ولاتحاجنى - فقال له على بن الحسين عليه السلام ياعم اتق الله ولا تدّعى ماليس لك بحق انى اعظك ان تكون من الجاهلين ان ابى ياعم اوصى الىّ قبل ان الى يتوجّه الى العراق وعهد الىّ فى ذلك قبل ان يستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله عندى فلاتتعرض لهذا فانى اخاف عليك نقص العمر وتشتت الحال ان الله تعال جعل الوصيّة والامامة فى عقب الحسين عليه السلام فاذا اردت ان تعرف ذلك فانطلق بنا الى الحجر الاسود حتى نتحاكم اليه ونسئله عن ذلك - قال ابو جعفر عليه السلام وكان الكلام بينهما بمكة فانطلقا حتى اتيا الحجر فقال عليه السلام لمحمد ابدء انت فابتهل الى الله وسله ان ينطق لك الحجر وسأل الله تعالى ثم دعى الحجر فلم يجبه - فقال ياعم لوكنت وصياً واماماً لاجابك ثم قال لمحمد فادع انت يا بن أخى واسئل الله فدعا الله على بن الحسين عليه السلام بما اراد (ثم) قال عليه السلام اسئلك بالذى جعل فيك ميثاق الانبياء وميثاق الناس اجمعين لما اخبرتنا من الوصى والامام بعد الحسين عليه السلام قال فتحرّك الحجر حتى كاد ان يزول عن موضعه ثم انطقه الله بلسان عربى مبين (اللهم انّ الوصيّة والامامة بعد الحسين وابن فاطمة بنت رسول الله لك) قال فانصرف محمد وهو يتولى على بن الحسين عليه السلام

واما تخلّفه عن الحسين عليه السلام فلعله كان لعذر او مصلحة والرواية الواردة فى ذمه

لذلك ان كانت صحيحة فلعله ايضاً كانت لمصلحة كما نبّه على ذلك المولى الوحيد ره وفى سؤالات مهنّا ابن سنان من العلامة ره ما يقول سيدنا فى محمد بن الحنفية هل كان يقول بامامة الحسن والحسين وامامة زين العابدين عليهم السلام ام لا ، وهل ذكر اصحابنا له عذر فى تخلفه عن الحسين عليه السلام وعدم نصرته له بالطف ام لا اوضح لنا ذلك جعلك الله من اهل السعادة وكيف يكون الحال أن تخلف عنه لغير عذر وكذلك عبدالله بن جعفر وامثاله قال العلامة ره الجواب قد ثبت فى اصول الامامة ان اركان الايمان والتوحيد والعدل والنبوة والامامة والسيد محمد بن الحنفية وعبدالله بن جعفر و امثالهما اجلّ واعظم شأناً من اعتقادهم خلاف الحق وخروجهم من الايمان الذى يحصل بارتكابه الثواب والخلاص من العقاب .

و اما تخلفه عن نصرة الحسين عليه السلام فقد نقل انه كان مريضاً ، و يحتمل فى غيره عدم العلم بما وقع لمولانا الحسين عليه السلام (واقول) ما نقل من كونه مريضاً ان صحت فأنما هو عند رجوع اهل البيت الى المدينة لا عند ذهاب الحسين كما لا يخفى على من راجع الاخبار و السير ـ و تحقيق الجواب عن سؤال مهنّا ان المستشهدين بين يدى الحسين عليه السلام كانوا اشخاصاً معينين اثنين و سبعين شرفهم الله تعالى فى قضائه بهذه الموهبة المخصوصة لمصالح كامنة ولم يوفق غيرهم لذلك وان كان فى المتخلفين من هو اجلّ شأناً من بعض المستشهدين بين يديه لولا الشهادة التى بها نالوا رتبة لم ينلها غيرهم والحسين عليه السلام حين حركته من الحجاز وان كان يدرى هوانه يستشهد بالعراق الا انه فى ظاهر الحال لم يكن ليمضى الى الحرب حتى يجب على كل مكلف متابعته وانما كان يمضى لعلم الامامة بمقتضى طلب اهل الكوفة فالمتخلف عنه غير مؤاخذ بشىء وانما يؤاخذ لترك نصرته من حضر الطف او كان بالقرب منه على وجه يمكنه الوصول اليه ونصرته ومع ذلك لم يفعل وقصر فى نصرته فالمتخلفون بالحجاز لم يكونوا مكلفين بالحركة معه حتى يوجد تخلفهم الفسق ولذا ان جملة من الاخيار والابدال الذين لم يكتب الله تعالى لهم نيل هذا الشرف الدائم بقوا فى الحجاز

ولايتأمل احدفي عدالتهم - ويدل على ذلك ايضاً ماورد في الصحيح عن احدهما ان الحسين عليه السلام كتب من كربلاء الى بني هاشم بالمدينة (اما بعد فمن لحق بي منكم استشهد ومن لم يلحق لم يبلغ مبلغ الفتح والسلام)

[محمد] بن حنيفة ابوحنيفة العصبي الواسطي عامي .

[محمد] بن حنين اخوعبيد تابعي وقيل هوابن جبير بن مطعم هوغيرابن حيان ابي الاحوص البغوي المتوفى سنة ٢٢٧ . وغيرابن حيان البكري الكوفي الامامي . وغير الكندي ابي اسماعيل الكوفي ، وغيرابن حيان الهمداني الكوفي الذي يحتمل اتحاده مع الكندي البكري سابقه (جخ ق) .

«محمد» بن حيدر الحداد الشيخ الصالح امامي ثقة (جب) «محمد» بن حيدر الحسني الطباطبائي المعروف بميرزا رفيعا النائيني الامامي الثقة المتوفى سنة ١٠٨٢

«محمد» بن حيدر بن علي بن ابي الحسن الموسوي العاملي العالم المعاصر لصاحب الوسائل امامي ثقة «محمد» بن حيدر بن نجم الدين العاملي السيد الفاضل اديب صالح شاعر

[محمد] بن حيدرة بن عمر الربذي الكوفي المولود سنة ٥٥٠ والمتوفى سنة ٥٩٣ قال ابن حجر في (ن) ص ١٥٠ رافضي .

[محمد] بن حيوية بن معقل الكرخي المتوفى سنة ٣٧٣ عامي هوغير ابن حي ابن امية الراوي عن ابيه «محمد» بن خاتون العاملي العالم الفاضل الراوي عن الشيخ علي الكركي امامي حسن « محمد » بن خازم بالخاء المعجمة و الزاي ابومعاوية التميمي الضرير الكوفي عامي مات سنة ١٩٥ « محمد » بن خالد بن ابراهيم الراوي عنه سويد بن عبد العزيز لابأس به (مجالس الصدق) ص٢٠٧ س٣ .

[محمد] بن خالد ابوحفص اخوسفيان ذكره في المعاني ط٢ س٥٦ ص٦ لابأس به

[محمد] بن خالد الاحمسي البجلي الكوفي امامي ثقة (جش) هوغيرابن خالد الاشعري القمي (جش) (محمد) بن خالد الاصم امامي (جش) ط١ ص٢٤٢ هوغيرابن خالد البرائي البغدادي الراوي عنه ابنه احمد .

[محمد] بن خالد البرقي الامامي الثقة كان من اصحاب الكاظم والرضا عليهما السلام

[محمد] بن خالد البصري يقال له ابن خالد بن عثمة الراوي عنه ابنه بندار عامي

[محمد] بن خالد البلخي مولى الرضا عليه السلام هو غير ابن خالد بن جبلة وغير ابن خالد الجندي «محمد» بن خالد الجهني الراوي عن خارجة بن الحارث وعنه احمد بن ثابت الحجازي عامي «محمد» بن خالد بن الحسن او ابن الحسين المطوعي البخاري كان من مشايخ الصدوق لا بأس به (ن).

[محمد] بن خالد بن حمزة بن ابي اسيد عامي هو غير ابن خالد بن الحويرث المخزومي المكي «محمد» بن خالد الختلي عامي هو غير ابن خالد بن خداش بالكسر ابي بكر الضرير البصري الراوي عن ابيه «محمد» بن خالد الخزاعي الكوفي امامي (جخ ق) هو غير ابن خالد بن خلي ابي الحسين الحمصي.

[محمد] بن خالد الدمشقي عامي هو غير ابن خالد الراوي عن ابيه، وغير الراوي عن حنظلة بن قيس «محمد» بن خالد الرازي ابو العباس امامي كان من اصحاب ابي الحسن الهادي عليه السلام «محمد» بن خالد بن رافع الجهني عامي هو غير ابن خالد بن زياد الكوفي الامامي المتوفى سنة ١٨١ «محمد» بن خالد السري الاودي الكوفي امامي لا بأس به (جخ ق) هو غير ابن خالد السلمي.

[محمد] بن خالد السناني امامي حسن كان من مشايخ الصدوق على الظاهر

[محمد] بن خالد الضبي ابو خبينة الكوفي الملقب بسؤر الاسد لا بأس به هو غير ابن خالد بن طارق «محمد» بن خالد الطيالسي التميمي ابو عبدالله الكوفي امامي الظاهر حسنه توفي سنة ٢٥٩ «محمد» بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علي هو ابن خالد البرقي المقدم ذكره «محمد» بن خالد بن عبدالله البجلي القسري الكوفي عامل ابي جعفر المنصور ابوه ملعون «محمد» بن خالد بن عبدالله بن عبدالرحمن الطحان الراوي عن ابيه المتوفى سنة ٢٣٠ ضعفه العامة.

[محمد] بن خالد بن عمر الطيالسي الكوفي هو المقدم هنا بعنوان ابن خالد الطيالسي «محمد» بن خالد بن عمرو حنفي يقال له ابن خليل هو غير ابن خالد العمري الراوي عن مالك «محمد» بن خالد الفهفكي يحتمل هو ابو بكر بن ابي طيفور المتطبب

هو غير ابن خالد القرشي «محمد» بن خالد المخزومي عامي هو غير ابن خالد بن ميمون المذكور في (الكافي والمرآة) ج٢ ص١٨١ .

[محمد] بن خالد الوهبي ابو يحيى الحمصي ويقال له ابن خالد بن موسى عامي

« « الهاشمي الراوي عنه محمد بن الحسن بن الوليد لا بأس به (خصال)

« « بن يزيد ابو جعفر البردعي المقتول سنة ٣٢٧ عامي نزل مكة «يب»

[محمد] بن خاوند شاه صاحب روضة الصفا في التاريخ بالفارسية (ضا) ص٣٩٨

[محمد] بن خثيم بضم المعجمة وفتح المثلثة ابو يزيد المحاربي صحابي فيه نظر «به» «محمد» بن خداهي الراوي عنه احمد بن يحيى المعروف بكرد لا بأس به (كمال الدين) ط ١ ص ٢٩٦ س ١٦ .

[محمد] بن خراسان الصقلي ابو عبدالله المتوفى سنة ٣٨٦ نحوي هو غير ابن خراشة

[محمد] الخزاز الكوفي الراوي عنه ابن مسكان امامي (جخ ق) ص ٣٠٥ هو غير ابن خزيمة ابي بكر القرشي « محمد » بن الخصيب بالصاد المهملة او المعجمة الاهوازي امامي (جخ ضا) ص٣٩٢ «محمد» بن الخطاب ابو عبدالله المتوفى سنة ٣٩٣ نحوي هو غير ابن الخطاب الثقفي البصري .

[محمد] الخطيب العالم الفاضل المعاصر بالحائر الحسيني المتوفى في حدود سنة ١٣٨٠ ودفن في مقبرته في الصحن الشريف يظهر فضله تبحره من تقريظه لهذا الكتاب المذكور في ج٣

[محمد] الخطيب الشاعر المعروف بالحماني ضعيف يرمى في دينه بخلاف ما هو عليه

[محمد] الخفري الحكيم الالهي شمس الدين المعروف بفاضل الخفري كان من اعاظم تلامذة صدر الشيرازي هو امامي فاضل جليل له مؤلفات كثيرة في الحكمة والكلام وغير ذلك (ضا) ط١ ص١٣٥ في حرف الميم في ترجمة منصور الشيرازي من شعره بالفارسية في مدح علي عليه السلام.

بازوقت است كه از طبق تقاضاى فلك ✡ افكند برسر ايوان چمن گل توشك

[محمد] بن خلاد بن كثير ابو بكر البصري الباهلي المتوفى سنة ٢٣٢ عامي وثقه بعضهم «محمد» بن خلاد بن هلال الاسكندراني المتوفى سنة ٢٣١ عامي وثقه العجلي

يحتمل اتحاده مع سابقه «محمد» بن خلصة ابو عبدالله الشذونى البصرى المتوفى سنة ٤٧٠ نحوى (بغ) «محمد» بن خلف ابو بكر الرازى الراوى عن ابى الحسن الهادى عليه السلام لا بأس به (يب جخ) ص٢٣٩ س٢٣ «محمد» بن خلف بن جعفر السلمى المنجم ابو الخطاب المعبّر «ن» ج ٥ ص ١٥٨ «محمد» بن خلف الحدادى المقرى ابو بكر البغدادى المتوفى سنة ٢٦١ عامى وثقه بعضهم «محمد» بن خلف بن حيان ابو بكر البغدادى نحوى كان من اجداد الحسن بن على المعروف بابن وكيع .

[محمد] بن خلف الرابط المغربى ابو الفضائل المتوفى سنة ٤٨٧ هو شارح صحيح البخارى (ضا) ص١٧٩ باب الميم «محمد» بن خلف بن طارق بن كيسان ابو عبدالله الدارى الشامى المتوفى سنة ٢٤٩ عامى (يب) (محمد) بن خلف الطاطرى الراوى عن هرثمة بن اعين امامى لا بأس به (عيون) ط٢ ص٣٥٥ .

[محمد] بن خلف بن عبد السلام ابو عبدالله المروزى المتكلم جليل فاضل (جش)

« « عمار ابو نصر المتوفى سنة ٢٦٠ عامى هو غير ابن خلف النحوى المعروف بالشمنى (بغ) «محمد» بن خلف بن محمد ابو بكر المقرى المتوفى سنة ٥٨٦ نحوى هو من كبار اصحاب شريح (بغ) «محمد» بن خلف بن محمد الهمدانى ابو بكر المتوفى سنة ٥٧٣ نحوى يعرف بابن قيلال محدث (بغ)

[محمد] بن خلف بن المرزبان ابو بكر الاخبارى المتوفى سنة ٣٠٩ عامى له مؤلفات (ن) «محمد» بن خلف المروزى عامى مات سنة ٢٨١ هو غير ابن خلف بن وكيع القاضى

[محمد] بن خليد بن عمرو الكرمانى يقال له ابن خالد بن عمرو الد ابراهيم قيل عامى «محمد» بن خليفة ابو عبدالله البصرى الصيرفى المتوفى سنة ٢٤٠ عامى «يب»

[محمد] بن خليفة بن دجلة الجزائرى شمس الدين امامى ثقة له اجازة من الشيخ محمد تقى الجزائرى «محمد» بن خليفة بن صدقة ابو جعفر الديرعاقولى المتوفى سنة ٢٧٦ عامى يعرف بغندر «محمد» بن خليفة القرطبى عامى ضعّفه بعضهم هو غير محمد ابن خليلان المذكور فى (كمال الدين) ط١ ص٢٤١ .

[محمد] بن الخليل ابو جعفر السكاك البغدادى امامى له كتاب لا بأس به (جش)

ط١ ص٢٣١ الظاهر اتحاده مع الفلاس البغدادي المخرمي المتوفى سنة ٢٦٩ الذي وثقه مسلمة ويقال له ابن ابراهيم «محمد» بن الخليل بن اسد الثقفي او النخعي ابو عبدالله الكوفي قيل هو ابن خليل بن راشد ثقة «محمد» بن الخليل بن حماد ابو عبدالله الخشني البلاطي عامي هو غير الذهلي البلخي «محمد» بن خوط الباهلي المدني عامي هو غير ابن خير بن عمر الاموي النحوي ابي بكر.

[محمد] بن داب المدني او المديني عامي هو غير ابن داود البكري الكوفي وغير ابن داود الاسترابادي الذي كان من تلامذة الشيخ علي الكركي الامامي الفقيه (ضا)

[محمد] بن داود الانصاري الكوفي امامي (جخ ق) هو غير ابن داود الجراح وغير ابن داود بن دينار الفارسي، وغير ابن داود ابي بكر الدينوري النحوي «لس» ص٣٥١ س٤

[محمد] بن داود بن رزق المهري ابو عبدالله عامي روى عن ابيه مات سنه ٢٥٠ وثقه احمد «محمد» بن داود الرملي او البرمكي عامي هو غير ابن داود بن سفيان، وغير ابن داود بن سليمان النيسابوري المذكور في (كمال الدين) ط١ ص١٦٩ وغير ابن داود بن سليمان الكاتب ابي الحسن الامامي الراوي عنه التلعكبري سنة ٣١٣ (جخ لم)

[محمد] بن داود بن صبيح ابو جعفر عامي هو غير ابي عبدالله المعروف بابن اجروم صاحب كتاب الاجرومية (ضا) ط١ ص٢٠٣ س١٣ وغير ابن عبد النحوي الجياني

[محمد] بن داود بن علي بن خلف الاصبهاني ابو بكر الظاهري المتوفى سنة ٢٩٧ شاعر اديب ظريف يناظر ابن سريج في مجلس الوزير ابن الجراح ذكره في الوفيات ط مصر ج١ ص٦٨١ من شعره:

لكل امرء ضيف يسر بقربه ✡ ومالي سوى الاحزان والهم من ضيف
له مقلة ترمي القلوب باسهم ✡ اشد من الضرب المدارك بالسيف
يقول خليلي كيف صبرك بعدنا ✡ فقلت وهل صبر واسال عن كيف

[محمد] بن داود بن يزيد ابو جعفر القنطري المتوفى سنة ٢٥٨ عامي لا بأس به هو غير ابي بكر الخطيب «محمد» بن دراج القلاء الراوي عن ابي الحسن الهادي عليه السلام

وعنه صفوان بن يحيى لا بأس به (محمد) بن درستويه الفارسي لا بأس به ذكره الصدوق في المجالس) ص٧ س٨ «محمد» بن درهم الشامي القيسي تابعي هو غير ابن درباب او الدرباب الرقاشي الراوي عن ابي محمد العسكري عليه السلام هو غير محمد الدوسي الصحابي وقيل هو ابن سعيد «محمد» الديباج الاصغر بن ابراهيم الغمر بن الحسن المثنى الذي قبضه المنصور و قال انت الديباج الاصغر قال نعم قال اما و الله لاقتلنك قتلة ما قتلتها احد من اهل بيتك (ثم) امر باسطوانة فنقرت (ثم) ادخل فيه (ثم) سد عليه وهو حي - وفي نسخة امر به فدفن حياً وبنيت عليه اسطوانة فمات دارجاً (لب) ط نجف ص١٥١ س١٣

[محمد] الديباج الاكبر بن جعفر الصادق عليه السلام ابو الحسن والملقب بالمأمون ايضاً خرج داعياً الى آل محمد بمكة وبويع له جماعة في ايام المأمون واخذ وعفى عنه في سنة ١٩٩ وتوفي سنة ٢٠٣ وهو ابن ٥٥ سنة وصلى عليه المأمون وبنوه اسحاق والحسن وعلي والقاسم وموسى ويحيى وغيرهم كما في «لب» ط نجف ص ٢٣٥ هو غير محمد الديباج والد المحسن «محمد» بن ديسم البكري الكوفي امامي لا بأس به هو غير ابن دينار الازدي البصري وغير ابن دينار العراقي او العرقي.

[محمد] بن ذكوان الازدي الكوفي بياع الاكسية لا بأس به ذكره الصدوق في (اس)

« ذكوان المعروف بالسجاد حسن هو غير ابن ذويب العماني الشاعر و غير ابن ذهل الكوفي (جخ ق) «محمد» الرازي الملقب بشعر الانف ابن محمد بن حمزة ابن احمد الحسني الشجري امامي لا بأس به (بحر) هو غير الرازي محمد الموسوي نقيب الموصل في ايام ناصر الدولة كان من ولد اسماعيل بن موسى الكاظم عليه السلام

[محمد] بن راشد ابو جعفر الخفاف الجبلي شاعر (بيان) ج٢ ص١٤٤ هو غير ابن راشد بن ابي سكينة الراوي عن ابيه وغير ابن راشد البرمكي المذكور في الخصال ط١

[محمد] بن راشد التميمي البصري المنقري المكفوف الراوي عن الصادق عليه السلام لا بأس به «محمد» بن راشد الخزاعي ابو عبدالله المكحولي المتوفى سنة ١٦٠ عامي (يب)

[محمد] بن راشد بن صدرة عامي هو غير ابن راشد الكلابي المرادي وغير ابن الراشدي ابي بكر النحوي «محمد» بن رافع بن ابي زيد ابو عبدالله النيسابوري القشيري

المتوفى سنة ٢٤٥ عامي زاهد (يب) «محمد» بن رافع البجلي الكوفي المتوفى سنة ١٧٥ هو غير ابن رافع بن خديج «محمد» بن الرئيس او الاريس ابن علي الزينبي اخو اسحاق الاشرف امامي حسن (لب) ط نجف ص٢٨ .

[محمد] بن رباح القلاء الراوي عن الكاظم عليه السلام امامي حسن (خصال ط١ ج٢)

[محمد] بن الربيع ابو بكر والد ابراهيم بن ابي بكر ويقال له ابن ابي السمال امامي ثقة (جش) ط١ ص١٦ س٧ « محمد » بن الربيع بن ابي صالح الاسدي امامي حسن «جخ ق» هو غير ابن الربيع بن سويد السائي امامي كان من اصحاب العسكري عليه السلام (كافي والمرآة) ج١ ص٤٢٥ حديث ٢٠ ، وغير ابن الربيع الشمشاطي ، وغير ابن الربيع بن كعب البكري ، وغير ابن الربيع مولى بني ذهل الكوفي الامامي (جخ ق)

[محمد] بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم المدني صحابي (جخ)

«محمد» بن ربيعة الكلابي الرواسي الكوفي ابو عبدالله ابن عم وكيع عامي وثقه جماعة منهم (محمد) بن رجاء بن ابراهيم بن عمر بن يونس ابو الحسين الاصبهاني استاذ منتجب الدين (ضا) ط١ ص ٣٩٠ س ٢٠ هو غير ابن رجاء الحناظ او الخياط الامامي الذي كان من اصحاب الجواد والهادي عليهما السلام .

«محمد» بن رداد الليثي المدني امامي (جخ ق) هو غير ابن رزام البصري الامامي وغير ابن رزيق وغير ابن رزين بن علي الازدي الامامي الراوي عن الصادق عليه السلام وعمه دعبل الشاعر لا بأس به « محمد » بن رستم امامي (جخ قر) الظاهر حسنه روى عن الاصبغ بن نباته وعنه ابن طاوس « محمد » بن رشيد الهجري ابو سعيد الراوي عن الحميري وعنه الكشي لا بأس به (كش) ط١ ص١٨٥ «محمد رضا» الآغولي الذي كان في سنة ١٣١٢ امامي حسن ذكره الاستاذ في «الاعلام الشيعة» ص٧٢٥ .

[محمد رضا] آل كاشف الغطاء المتوفى سنة ١٣٦٦ كان من بيت جليل في النجف «م»

[محمد رضا] آل المرتضى امامي كان من تلامذة محمد حسين الكاظمي توفي سنة ١١٨٥

[محمد رضا] آل ياسين النجفي كان من الاعلام توفي سنة ١٣٧٠ ذكره الاستاذ في الاعلام ص٧٥٧ «محمد» بن ابي طاهر الحسيني الامامي الثقة هو غير ابن الرضا القمي المذكور

فى امل الآمل امامى « محمد رضا» الاصبهانى ابو المجد المتوفى سنة ١٣٦٢ امامى يعرف باغارضا كان من فحول الفقهاء «م» .

[محمدرضا] الاصبهانى العالم الفاضل المعاصر فى الحائر كان من فحول علمائنا له مؤلفات منها الرسالة فى وجوب صلاة الجمعة فى زمن غيبة الامام عليه السلام .

[محمدرضا] الاصبهانى المتوفى سنة ١٣٣٤ كان من تلامذة المولى محمد كاظم الخراسانى (اعلام الشيعة) ص٧٢٦ «محمد رضا» البحرانى الصائغ العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٣٩ هو غير محمدرضا البروغنى الامامى .

[محمدرضا] البهارى الهمدانى عالم فاضل صالح امامى ذكره فى اعلام الشيعة

[محمدرضا] التبريزى المتوفى سنة ١٢٤٢ عالم فاضل جليل هو غير المتوفى سنة ١٣٣٢

«محمدرضا» التبريزى المتوفى سنة ١٣١٠ عالم فاضل هو غير المتوفى سنة ١٣٣١ «م»

«محمد رضا » التسترى العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٦٩ هو غير التنكابنى المولود سنة ١٣١٢ «محمدرضا» الجزائرى المتوفى سنة ١٣٢٩ عالم فاضل صالح امامى ذكره الاستاذ فى الاعلام ص٧٥٣ «محمدرضا» الحسينى منشىء الممالك العالم الفاضل صاحب كتاب كشف الايات فى ٣٠ مجلد .

[محمدرضا] الحلى المتوفى سنة ١٣٤٦ هو من اجلة السادة المذكور فى الاعلام للاستاذ «محمدرضا» الحولاوى عالم فاضل امامى ذكره الاستاذ فى «م» ص٧٥٤ هو غير المتوفى سنة ١٣١٣ «محمدرضا» الخراسانى المتوفى سنة ١٣٠٢ عالم فاضل جليل كأبيه ذكره الاستاذ فى الاعلام ص٧٨٠ (محمدرضا) الخطيب المتوفى سنة ١٣٦٥ عالم فاضل اديب واعظ انظر اعلام الشيعة ص ٧٧٨ « محمدرضا » الدزفولى المتوفى سنة ١٣٥٢ كان من المعاصرين بالنجف الاشرف (م) ص٧٤٤ .

[محمد رضا] الدماوندى المتوفى سنة ١٣١٣ عالم فاضل جليل كان من تلامن تلامذة الميرزا الشيرازى «م» «محمد رضا» الرشتى امامى فاضل كان فى حدود سنة ١٣٣٥ «محمدرضا» الزنجانى المتوفى سنة ١٣٦٦ عالم فاضل جليل صالح ذكره الاستاذ فى الاعلام ص٨٩٩ «محمد رضا» شالچى المتوفى سنة ١٣٧٠ عالم فاضل معاصر

ذكره الاستاد في الاعلام ص٩٠٠ «محمد رضا» الشاه عبدالعظيمي العالم الفاضل كان من المعاصرين بالطويريج «م» ص٧٦٢ «محمد رضا» الشبيبي المولود سنة ١٣٠٦ بالنجف الاشرف عالم فاضل جليل كأبيه الشيخ جواد «م» ص٧٤٥ .

[محمدرضا] الشفيعي المولود سنة ١٣٢٧ عالم فاضل كأبيه السيد محمد علي الدزفولي «م» ص٧٦٣ «محمدرضا» الشيرازي هم جماعة من الاعلام منهم المتوفى بعد سنة ١٣٠٠ «م» ص٧٣٨ «محمدرضا» الشيرازي المتوفى سنة ١٣٠٦ عالم فاضل مجتهد «م» ص٧٧٤ هو غير المتوفى قبل سنة ١٣٢٠ .

[محمدرضا] الشيرازي كان من تلامذة الميرزا ابراهيم المحلاتي (اعلام الشيعه)

[محمدرضا] الصيقلاني المتوفى سنة ١٣٣٨ عالم فاضل كان من المعاصرين بالنجف الاشرف «م» «محمدرضا» الطالقاني المتوفى سنة ١٣٣٦ كان من عظماء العلماء المعاصرين ذكره الاستاذ في (م) ص٧٣٠

«محمد رضا» الطبسي العالم الفاضل المعاصر في الحائر كان من اجلّة السادة كأبيه السيد كاظم المدفون بالحائر، واخيه السيد علي نقي الساكن اليوم بمشهد الرضا وابنه السيد محمد علي فاضل جليل .

[محمدرضا] الطبسي العالم الفاضل المولود سنة ١٣٢٤ كان من اجلة العلماء المعاصرين بالنجف ثم هاجر الى قم سنة ١٣٩٢ له مؤلفات كثيرة منها درر الاخبار، وذرايع البيان ، والدر الثمين ، والشيعة والرجعة ، وغير ذلك .(م) ص٨٩٩

[محمدرضا] الطهراني المتوفى بعد سنة ١٣١٠ عالم فاضل هو غير المتوفى بعد سنة ١٣٢٣ وغير المتوفى سنة ١٣٢٤ «محمد رضا» الطهراني المعروف بالحاج قاضي عالم فاضل فقيه كان من علماء النجف المتوفى سنة ١٣٠٦ .

[محمد رضا] العاملي المتوفى سنة ١٣٦٦ عالم فاضل جليل يعرف بالزين الانصاري «م» ص٧٧٣ «محمد رضا» الغراوي المولود سنة ١٣٠٣ عالم فاضل هو غير الفال أسيري المتوفى سنة ١٣٠٨ (محمدرضا) القائني عالم فاضل ذكره في «م» ص٧٤١ هو غير القزويني العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٤٨ «محمدرضا» القمشهي العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٠٦ «م» ص٧٣٢ هو غير القمي الفقيه المذكور في ص٧٣٤ «محمدرضا»

الكاشانى العالم الفقيه المذكور فى الاعلام ص٧٣٩ هو غير الكلباسى المذكور فى ص٧٥٩.

[محمدرضا] الكلپايگانى العالم المتبحّر الفقيه التقى النقى المعاصر فى بلدة المباركة قم المولود سنة ١٣٢٦ هاجر من مسقط رأسه بعد تكميله من الادبيات والسطوح الى بلدة عراق العجم سنة ١٣٣٥ ه وحضر بحث شيخنا عبدالكريم الحائرى اعلى الله مقامه وصار من اجلة تلامذته وخواص مجلس درسه وبحثه هناك ثم انتقل الى بلدة المباركة قم واشتغل بالبحث والتدريس فى الفقه والاصول وحضر عند مجلس درسه جماعة من فحول حوزة قم وصار من خواص سيدنا البروجردى ره ثم صار مستقلا ومرجعاً للعموم الى يومنا هذا سنة ١٣٩٢ وينبغى ان يقال فى حقه :

السيد العلامة المحقق ✡ والسند الفهامة المدقق
مؤسس المبانى الاصلية ✡ ممهّد القواعد الفرعية
مميّز الحلال والحرام ✡ وحافظ الحدود والاحكام

وله آثار جليلة من المدارس والمساجد والمستشفيات فى البلاد المتفرقة الى يومنا هذا سنة ١٣٩٢ وابوه السيد محمد باقر من اجلة السادة كأجداده ، وابو زوجته الميرزا مهدى البروجردى وبنوه السيد جواد ، والسيد مهدى ، والسيد باقر الشاب المقبل . واصهاره السيد مرتضى العلوى ، والسيد على رضا الابطحى ، والشيخ لطف الله الصافى ، و الحاج اغا جعفر ، والشيخ المحقق كلهم من فحول العلماء الاعلام انظر آثار الحجة واعلام الشيعة ص٧٤٢ .

[محمدرضا] اللاهيجى الشيخ العالم المتوفى بعد سنة ١٣٣٠ هو غير المتوفى بعد سنة ١٣٢٠ «م» ص٧٣٥ «محمدرضا» اللنكرانى العالم الفاضل المتوفى سنة ١٣٢٢ ذكره الاستاذ فى الاعلام الشيعة ص٧٧٠ «محمد رضا» المازندرانى العالم الفاضل الفقيه المتوفى سنة ٣٢٢ «م» ص٧٩٢ هو غير المتوفى سنة ١٣٧١ :

[محمدرضا] بن محمد بن الحسن المتوفى سنة ١١١٠ هو غير محمد رضا بن محمد صاحب كتاب جنّات الخلود «ضا» ط١ ص٥٤٧ س٨ .

[محمدرضا] بن محمد بن عبد الفتاح اخو محمد صادق امامى حسن هو غير

محمدرضا بن محمدمهدی المتوفی بالنجف «محمدرضا» المظفر المولود سنة ١٣٢٣ عالم فاضل جليل كان من المعاصرين بالنجف الاشرف «محمدرضا» المشهدی امامی فاضل كان من تلامذة الشيخ البهائی حسن (روضات) ط١ ص٣٩٠ س٨ .

[محمدرضا] المرعشی المتوفی فی حدود سنة ١٣٤٢ كان من المعاصرين بالنجف الاشرف احد الاعلام الفقهاء برفسنجان كابيه السيدعلی المجتهد الكبيروابنيه العلمين التوئمين السيد محمد كاظم والسيد مهدی الاتی ذكره «م»

[محمدرضا] النائينی المتوفی سنة ١٣٦١ عالم فاضل كان من تلامذة الميرزا حسن الشيرازی هومن اساتيذی العظام بالنجف الاشرف فی المدرسة القوامية «اعلام الشيعة» ص٧٦١ (محمد رضا) النوری الطهرانی المتوفی فی حدود سنة ١٣٣٥ عالم جليل (م) ص٧٣٥ «محمد رضا» الهاشمی المولود سنة ١٣٠٧ عالم حكيم يعرف بميرزا آقا جليل فاضل (اعلام الشيعة) ص٧٤١ .

[محمدرضا] الهمدانی المتوفی سنة ١٣١٨ عالم فاضل كبيرجليل فقيه ذكره استاذ فی الاعلام ص٧٦٤ (محمد رضا) اليزدی العالم الفاضل المعاصر بالنجف الاشرف الذی كان فی سنة ١٣٥٨ (م) «محمد» بن رضوان بن ابراهيم زين الدين المتوفی سنة ٧٠٠ نحوی هوغير النميری المتوفی سنة ٦٥٧ «محمدرضی» الرضوی المولود سنة ١٣٥٠ بالنجف صاحب المولفات الكثيرة عالم فاضل جليل معاصر كابيه السيدمحمد القشميری

[محمدرضی] الزنجيفوری العالم الفاضل المعاصر كان من علماء الهندی (اعلام)

[محمد] بن رفاعة بن ثعلبة المدنی الراوی عن ابيه عامی هوغير ابن رفاعة الكوفی الامامی «محمد رفيع» الاسترابادی المتوفی بعد سنة ١٣٠٦ عالم فاضل هوغير التبريزی المتوفی سنة ١٣٣٠ «محمدرفيع» الكزازی النجفی المتوفی بعد سنة ١٣٠٠ عالم فاضل فقيه «م»

[محمد رفيع] الجيلانی ثم المشهدی الرضوی الراوی عنه الشيخ يوسف البحرانی حسن (ضا) «محمد» بن ركانة بن عبديزيد المطلبی الراوی عن ابيه وعنه ابنه ابوجعفر حديث مصارعة النبی ﷺ عامی (يب)

[محمد] بن رمح بن المهاجر ابوعبدالله المصری الحافظ المتوفی سنة ٢٤٣ عامی

وثقه بعضهم «محمد» بن رنجويه الراوى عنه محمد بن حسان لابأس به (كافى والمرآة) ج١ ص٢٦٢ حديث١٦ «محمد» بن روح القنبرى اوالقنطرى البزاز المتوفى سنة٢٤٥ عامى صدقه ابوحاتم « محمد » بن الرومى هوابن عمر بن عبدالله بن فيروز المعروف بابن الرومى الباهلى عامى (يب) ج٩ ص٣٦٠.

[محمد] الرويد شتى الايجى شريف الدين امامى حسن كان من تلامذة المولى عبدالله التسترى (ضا) ٣٦٦ « محمد» بن الريان بن الصلت الاشعرى القمى اخوعلى امامى ثقة (جش) ط١ ص٢٦٢ «محمد» بن زائد الخزار امامى حسن هوغير ابن زائدة الكوفى ابى سعيد الصيرفى الاشج الراوى عن ابيه .

[محمد] بن زادويه اوبابويه الراوى عنه حسن بن راشد امامى كان من اصحاب الرضا عليه السلام (كش) «محمد» بن زاذان المدنى الراوى عنه ابنه عبدالله عامى ضعفه بعض الاصحاب

[محمد] الزاهد بن احمد بن محمد ابوالحسين الذى ادعى الخلافة بنيسابور (لب) ط نجف ص٣٤٠ «محمد» الزاهد بن عبيدالله بن على بن الحسن بن الحسين بن جعفر الحجة بن عبيدالله الاعرج حسينى «محمد» الزاهد بن علان بن جعفر الملك الملتانى العمرى كذا وجدته فى بعض النسخ « محمد » الزاهد بن عمر بن صالح المنجورانى اولاده احمد وعبدالله وعمر كانوا بالهند .

[محمد] بن الزبرقان بكسر الزاى وسكون الموحدة ابوهمام الاهوازى عامى وثقه ابن المدينى (محمد) بن الزبير التميمى الحنظلى البصرى الراوى عن ابيه تابعى فيه نظر (يب) ج٩ (محمد) بن الزبير الرسان اخو الفضيل وعبدالله الظاهر كونهم من الامامية (كش) ط ١ ص ٧١٧ س ٥ (محمد) بن الزبير امام مسجد حران عامى هو غير الراوى عن أنس (ن) ج ٥ (محمد) بن زرقان صاحب موسى بن جعفر بن الحباب امامى روى عنه ابنه احمد (جخ ظم) .

[محمد] بن زرارة بن اعين الشيبانى امامى حسن ابوه واخوته قدمر ذكرهم

[محمد] الزعفرانى الراوى عن الصادق عليه السلام وعنه ابن ابى عمير امامى حسن «كافى والمرآة» ج٣ «محمد» بن زكريا ابوجعفر الانصارى عامى هوغير البصرى الغلابى

ابن دینار الاتی ذکره «محمد» بن زکریا التمیمی عامی هوغیر ابن زکریا الجوهری المذکور فی « مجالس الصدوق » ص ٨٤ س١٢ .

[محمد] بن زکریا بن جندب البجلی الجریری الکوفی امامی «جخ ق» هو غیرابن زکریا الخطیب(محمد)بن زکریابن دوید الکندی عامی هوغیرابن زکریابن دینار الغلابی الامامی الثقة (محمد) بن زکریا الرازی ابوبکر الطبیب المتوفی سنة ٣١١ کان فی ایام المکتفی (خکث) ج٢ ص ٧٨ .

[محمد زکی] البهبهانی المتوفی سنة ١٣٢٦ عالم فاضل جلیل ذکره الاستاذ فی الاعلام ص ٧٩٢ (محمد زمان) الحسینی والد حکیم مؤمن هو وابوه و ابنه کانوا من الاطباء الامامیة (ضا) ص٢١٨ س ١٨ باب المیم .

[محمدزمان] بن کلبعلی التبریزی امامی کان من اجلاء تلامذة المجلسی الثانی

[محمد زمان] المازندرانی المتوفی سنة ١٣٢٢ عالم فاضل کان من اکابر العلماء فی عصره (م) ص٧٩٢(محمد زمان)بن محمد جعفر الرضوی المشهدی العالم الفاضل المتوفی سنة ١٠٤١ امامی (ضا) ط١ ص٣٣٢ س٣٣ .

[محمد] بن زنبور جعفربن ابی الازهرعامی مات سنة ٢٤٩ وثقه النسائی یب

[محمد] بن زهیر ابو یعلی الایلی المتوفی سنة ٣١٨ عامی هو غیر ابن زهیر السلمی وغیر ابن زهیر التابعی وغیر ابن زهیر التغلبی الکوفی الامامی(جخ ق)

«محمد» بن زیادابوعبدالله المعروف بابن الاعرابی الکوفی اللغوی الذی من شعره

الی الله اشکو من خلیل اوده ✡ ثلاث خلال کلها لی غائض

رفیقان شتی الف الدهر بیننا ✡ و قد یتلقی الشتی فیأتلفان

(محمد)بن زیاد الاسدی الراوی عن مالك عامی هوغیرابن زیاد الاشجعی الکوفی

(محمد) بن زیاد الالهانی ابو سفیان الحمصی عامی روی عنه ابنه ابراهیم هو من ثقات العامة(محمد)بن زیاد الانصاری عامی هوغیر البجلی الکوفی صاحب السابری وغیر ابن زیاد البرجمی (محمد)بن زیاد البصری ابو زیاد الراوی عنه محمد بن علی القوسی الکوفی لابأس به(خصال) ط١ ج٢ ص٩٣ س٢٤.

[محمد] بن زياد البغدادى المعروف بالنقاش نحوى (غ) هو غير ابن زياد التميمى الكوفى الامامى «محمد» بن زياد الجريرى الكوفى عامى هو غير ابن زياد الجمحى المدنى وغير ابن زياد الرقى (محمد) بن زياد الراوى عن ابى محمد العسكرى عليه السلام وعنه ابنه يوسف لابأس به «توحيد الصدق» باب ٣١ .

«محمد» بن زياد الراسبى عامى هو غير ابن زياد السجاد الغزالى الكوفى الامامى «محمد» بن زياد السكسكى عامى هو غير ابن زياد السلمى وغير ابن زياد بن عبيدالله الزيادى

«محمد» بن زياد العطار الامامى ثقة الظاهر هو ابن الحسن بن زياد العطار المقدم ذكره وذكره ابيه «محمد زياد القلزمى الراوى عن محمد بن زياد الجودى وعنه محمد بن عمر الكاتب لابأس به (عيون) «محمد» بن زياد المكى عامى هو غير ابن زياد بن مروان اليشكرى وغير مولى بنى هاشم «محمد» بن زياد الهمدانى الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابن زياد اليشكرى الطحان الكوفى الاعور .

«محمد» بن زياد اليمانى عامى هو غير ابن زيد ابى العباس وغير ابن زيد ابى عبدالله النحوى «محمد» بن زيد بن اسماعيل بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على عليه السلام هو الذى نبره باستراباد «محمد» بن زيد بن الاصم اخو يزيد الرقى عامى هو غير ابن زيد الانصارى الصحابى «محمد» بن زيد الثمالى البترى الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابن زيد الجزرى (علل) باب ١٤٣ ،

«محمد» بن زيد بن الخطاب قيل صحابى يحتمل هو ابن زيد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب (جخ ل) «محمد» بن زيد الرزامى خادم الرضا عليه السلام حسن روى عنه محمد بن حسان (كافى والمرآة) ج١ ص٢٩٠ «محمد» بن زيد الشحام امامى حسن كأبيه زيد بن يونس «كش» ط١ ص٢٣٥ «محمد» بن زيد الطبرى الكوفى امامى «جخ ضا» «محمد» بن زيد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب العدوى الراوى عنه بنوه ابو بكر وزيد وعاصم

«محمد» بن زيد العلوى الحسينى الراوى عن على بن شاذان كان معظماً وافر الحشمة عند ارباب الدولة ذا ثروة عظيمة بحيث كان يوصل كل سنة الفى دينار الى الفقراء توفى سنة ٤٧٩ وعلى فرض كون اتحاده معه حسنى كما ذكره فى «لب» ط نجف

«محمد» بن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام ابو جعفر المدني هو اصغر ولد ابيه و كان في غاية الفضل و نهاية النبل امامي كان من اصحاب الصادق عليه السلام حسن كابيه زيد الشهيد وابنه محمد وحفيده ابي عبدالله جعفر الشاعر ابن محمد بن محمد كما في (لب) ط نجف ص٢٩٣ س١٤ ولكن في بحر الانساب قال جعفر الشاعر ابن محمد بن زيد ليس بحفيده بل كان ابنه «محمد» بن زيد بن علي الفارسي الشيخ الجليل الفقيه امامي ثقة قرأ عليه المفيد النيسابوري (جب) .

[محمد] بن زيد بن علي الكندري البصري الجرمي العبدي قاضي مرو عامي «يب»

« « عنان الوابشي الكوفي المتوفى سنة ١٤٩ وهو ابن ٥٧ سنة (جخ ق)

« « محمد البغدادي الظاهر حسنه (خصال) ط١ ص١٥٧ س١٢

« « محمد بن القاسم ابو الحسن نقيب ارجان كأبيه قتل مع صمصام الدولة (لب) ط نجف ص ٢٦٠ س٣ (محمد) بن زيد بن مسلمة ابو الحسن المعروف بابن ابي الشملين نحوي هو غير ابن زيد بن المهاجر المدني .

(محمد) بن زيد الواسطي ابو عبدالله المتكلم المعتزلي البغدادي توفي سنة ٣٠٧

(محمد) بن زيد بن الهيثم البردعي الاذربيجاني نحوي ثقة امين كان في سنة ٣٠٠ «بغ»

« زين الدين بن علي العاملي الراوي عن الكفعمي امامي حسن صالح «مل»

« زين العابدين العاملي الموسوي المحدث الراوي عن الشيخ الحر العاملي وعنه ابنه صدر الدين محمد الاصبهاني لا بأس به (ضا) ط١ ص ٣٣٣ س١٧ .

(محمد) بن زين العابدين بن محمد العاملي عم صاحب الوسائل اديب فاضل قرء على ابيه (مل) (محمد) بن زين العرب الحسني القمي السيد ناصر الدين امامي فاضل صالح

[محمد] بن سابق التميمي ابو جعفر ويقال ابو سعيد الكوفي المتوفى سنة ٢١٣ وثقه العامة «محمد» بن سابور الرقي هو ابن عبيدالله بن سابور الاتي ذكره هو غير ابن الساج

[محمد] بن سالم ابو سهل الكوفي امامي (جخ ق) هو غير ابن سالم الكندي الراوي عن ابيه (جش) (محمد) بن سالم الازدي العامري الكوفي امامي «جخ ق» هو غير ابن سالم الاطرابلسي النحوي .

[محمد] بن سالم بن الافلح الانصاري الامامي المتوفى سنة ١٨٧ ذكره الطوسي في «جخ»

« « بياع القصب زيدي (كش) ط١ ص١٥١ س١ هو غير سالم الجعابي

« « الجمحي البصري المتوفى سنة ٢٣١ له كتاب طبقات الشعراء (ضا)

« « الربعي البصري عامي هو غير ابن سالم السلمي وغير ابن سالم بن شريح الكوفي الامامي الثقة «محمد» بن سالم الطائي الكوفي امامي.

«محمد» بن سالم بن عبد الحميد الكوفي فطحي كان من اجلة الفقهاء والعدول حسن «كش» ط١ ص ٣٤٨ « محمد» بن عبد الرحمن الاشل الكوفي المصاحفي امامي

[محمد] بن سالم القمي امامي «جخ ضا» هو غير ابن سالم المنيجي وغير ابن سالم بن نصر الله النحوي المتوفى سنة ٦٩٧.

[محمد] بن سالم النهدي الكوفي امامي حسن (جخ ق) هو غير ابن سالم الهمداني الكوفي ابي سهل العامي «محمد» بن السائب بن بشر الكلبي ابو النضر الكوفي النسابة المتوفى سنة ١٤٦ المفسر امامي لا بأس به ذكره الطوسي في «ست جخ ق» ص ٢٨٩ وابن النديم في فهرسه ص ١٣٩ وقال ابن خلكان في الوفيات ط مصر ص ٤٩٣ وص ٧٠٤ شهد دير الجماجم مع عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بن قيس الكندي الذي خرج ونازع الحجاج الملعون كما ذكره الحموي في المعجم ج٤ ص ١٣١ س آخر وابن الاثير في كامله ج٤ ص ٩٥ وفي (جش) ط١ ص٩ س ١٣ وجده بشر مر ذكره.

«محمد» بن السائب الثقفي امامي هو غير الحازي وغير ابن السائب بن عطية الغامدي الازدي الكوفي (جخ ق) وعمومته السائب وعبد الرحمن وعبيد حضروقعة الجمل مع علي عليه السلام واخواه سفيان ومحمد وابنه هشام كما مر ويأتي ذكرهم «محمد» بن السائب النكري الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن السري الرازي وغير التمار «محمد سجاد» الهندي العالم الفاضل توفي سنة ١٣٠٦ ذكره الاستاذ في الاعلام ص ٨٠٩.

« محمد » بن السري بن سهل ابو بكر المعروف بابن السراج المتوفى سنة ٣١٦ هو احد الائمة المشاهير الاديب الفاضل النبيل له المؤلفات المذكور في الوفيات ط مصر ج١ ص ٤٩٣ وص ٧١٧ وفي «ضا» ط اباب الميم ص ١٦٥ وفي كمال الدين ط١ ص ١١٨ س ٢٢

[محمد] بن سعدان ابوجعفر الضریر الکوفی المتوفی سنة ٢٣١ نحوی ثقة فی قرائته

« « الجعدی او الجعفری الکلابی الکوفی امامی حسن « جخ ق »

« « البزار عامی هوغیر ابن سعد ابی عبدالله کاتب الواقدی الامامی الثقة الاتی هنا ذکره «محمد» بن سعد بن ابی وقاص الزهری ابوالقاسم المدنی القرشی الملقب ظل الشیطان لقصره تابعی روی عن ابیه وعنه ابناه ابراهیم و اسماعیل وثقه العجلی قتله الحجاج «محمد» بن سعد الازدی قیل هو ابن سعید عامی هوغیر الاندلسی وغیر الانصاری الاشهلی ابی سعد المدنی الراوی عن ابیه مات سنة ٢٠٠ هو الذی وثقه النسائی

[محمد] بن سعد الخطمی ابو سعید عامی هو غیر ابن سعد بن زرارة المدنی وغیر ابن سعد بن عبیدالله (محمد) بن سعد بن محمد بن الحسن بن عطیة العوفی المتوفی سنة ٢٧٦ عامی ابوه وجده واعمام ابیه قد مر ذکرهم هوغیر ابن سعد بن محمد الدیباجی المروزی النحوی الراوی عن ابیه المتوفی سنة ٦٠٩ .

[محمد] بن سعد بن منیع الهاشمی ابوعبدالله کاتب الواقدی کان احد الفضلاء والنبلاء الاجلاء (یب) ج٩ ص١٨٢ وفی (خك) ج١ ص٥٠٧ وص٧٢٣ مات ببغداد سنة ٢٣٠

[محمد] بن سعید بن ابراهیم بن سعید یقال له ابن سعید بن نبهان امامی حسن (ن)

« « بن ابی سعد عامی هوغیر ابن سعید بن ابی شحمة المذکور فی (لس)

« « الازرق المتوفی سنة ٢٩٠ هوغیر ابن سعید الاسود الکوفی الامامی

« « البصری عامی هوغیر ابن سعید البورقی المتوفی سنة ٣١٨ (ن)

« « البصیر الموصلی ابوجعفر العروضی الراوی عنه ابنه علی نحوی ذکی الفهم (محمد) بن سعید الجمحی الراوی عن هشام بن سالم عن الصادق عليه السلام الظاهر حسنه (کافی والمرآة) ج٢ ص ٣٠٧ .

[محمد سعید] الحائری المتوفی سنة ١٣٥٠ عالم فاضل هوغیر الحبوبی النجفی

[محمد] بن سعید بن حسان الاسدی یقال له ابن سعید بن عبدالعزیز عامی فی نسبه اختلاف

« « بن حماد الحرانی ابواسحاق البزار الانصاری المتوفی سنة ٢٤٥ عامی

« « بن الخلیل الراوی عن یعقوب بن سلیمان لا باس به هوغیر ابن سعید

ابن حمادبن عبدالله (محمد)بن سعيد الدهقان الراوى عنه محمدبن احمد بن على بن الحسن بن شاذان حسن (ضا) (محمد) بن سعيد بن رمانة بضم الراء اليمنى الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن سعيد الرواسى الامامى .

[محمد] بن سعيد بن زياد امامى حسن هوغير ابن سعيدبن زياد الكريزى الاثرم المتوفى سنة ٢٣١ «محمد» بن سعيدبن سابق الرازى الراوى عن ابيه عامى و ثقه الخليلى مات سنة ٢١٦ بقزوين (محمد سعيد) السكافى المتوفى سنة ١٣١٩ عالم فاضل شاعر ذكره الاستاذ فى (م) .

[محمد] بن سعيد السكونى يحتمل هو ابن سعيد بن غزوان الاتى ذكره هو غيرابن سعيد بن سليمان المتوفى سنة ٢٣٠ (محمد)بن سعيد صفى الدين حسن كان من مشايخ ابن معية(ضا) ص٥٣٠ س١٥ هو غير ابن سعيد الطائفى.

[محمد] بن سعيد بن عبد الرحمن بن عنبسة بن سعيدبن العاص الاموى فيه نظر هوغيرابن سعيد بن عبدالملك (محمد) بن سعيد العجلى الكوفى امامى (جخ ق) هو غير ابن سعيد بن عبد العزيز الذى يقال له ابن سعيدبن حسان.

[محمد]بن سعيد بن عزيز ابو الحسن السمرقندى حسن كان من مشايخ الصدوق (معابى) ص ٨ باب ٩ (محمد) بن سعيدبن عقيل بن ابى طالب عليه السلام يقال له ابن ابى سعيد المقتول بالطف مع عميه عبد الرحمن وعثمان . و من ولده منصور بن الحسن ابن ذاذان كذا فى بعض كتب المقاتل .

[محمد] بن سعيد بن عمارة الليثى امامى (جخ ق) هوغيرابن سعيدبن عمر بن الخطاب

» » بن غالب البغدادى ابو يحيى العطار عامى و ثقه ابو حاتم

» » بن غزوان امامى روى ابوه عن الصادق و عنه ابنه غزوان لا بأس به وجده غزوان الشامى وعمه الفضيل وابن عمه محمد بن الفضيل بن غزوان كلهم من ثقات الامامية (محمد)بن سعيدبن القاسم الحسنى امامى عالم فاضل ولد سنة ١١٠٢ و توفى سنة ١٠٩٢ له كتاب شرح آيات الاحكام للاردبيلى هوغير ابن سعيد الكشى ابى الحسن الامامى (جخ لم) ويقال له ابن سعيدبن يزيد .

[محمد] بن سعید بن کلثوم المروزی الذی کان خارجیا ثم رجع الی التشیع

[محمد] بن سعید الکندی اخو معاویة امامی جخ ق هو غیر ابن سعید بن محمد النحوی

« بن محمد بن هشام الکنانی الحنفی نحوی هو غیر ابن سعید بن محمد الاسدی (محمد) بن سعید الاملی الطبری الکاتب الکرخی شیعی ذکره ابن حجر فی اللسان

[محمد] بن سعید بن مسعود ابو عبدالله الشافعی المتوفی سنة ٣٠١ نحوی فقید (بغ)

« بن المسیب المخزومی المدنی الراوی عن ابیه وعنه ابناه طلحة وعمار عامی (محمد) بن سعید الملقب بحکیم کوچك القمی امامی جلیل له منزلة عند السلطان (ضا) ط١ ص ٣٠٢ .

[محمد] بن سعید بن موسی الزجالی نحوی (بغ) ص٤٦ یعرف بالاصمعی لعنایته بالادب

« بن سعید بن نبهان ابو علی الکاتب الشیعی حسن روی عن جده لامه ابو الحسین الصابونی وعنه حفیده محمد بن احمد ولد سنة ٤٢٥ ومات سنة ٥١١ وهو ابن مأة سنة و جده ابراهیم مر ذکر.

[محمد] بن سعید بن الولید الخزاعی البصری ابو عمرو المعروف بمردویه المتوفی سنة ٢٣٠ عامی «یب» «محمد» بن سعید بن هبة الله بن دعویدار رکن الدین القاضی الامامی فاضل له نظم «جب» (محمد) بن سعید بن هبة الله الراوندی ظهیر الدین ابو الفضل امامی ثقة کأبیه «جب» «محمد» بن سعید بن هلال الرسعنی المعروف بابن البناء عامی هو غیر ابن سعید بن یحیی البزوری المذکور فی الخصال ط١ ص٥ س١ وغیر ابن سعید ابن یزید النستری «محمد» بن سفیان بن ابی الزرد بفتح الزای عامی هو غیر ابن سفیان الفسانی ابی الحسن حسن «محمد» بن سفیان بن مجاشع التمیمی الدارمی الصحابی لا بأس به هو غیر ابن سفیان بن وردان الکوفی .

[محمد] بن سفیان الهمدانی الشاکری الکوفی العمانی امامی صالح حسن «جخ ق»

« السکن عامی هو غیر محمد اسکران بن الحسین بن الحسن الافطس

« بن سکین بن عمار الجمال النخعی الامامی ثقة روی ابوه عن الصادق علیه السلام له کتاب «محمد» بن سلام البکری الکوفی یقال له ابن سالم امامی «جخ ق» هو غیر ابن

سليمان التميمى «محمد» بن سلام الخزاعى الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن سلام بن السكن البيكندى «محمد» بن سلام بن سيار اويسار الكوفى امامى حسن ذكره ابن قولويه فى كامل الزيارة ص ٢٦٠ .

[محمد] بن سلام بن عبدالله بن سلام الجمحى ابو عبدالله البصرى اللغوى اخو عبدالرحمن

«محمد» بن سلام العرزمى الكوفى ويقال له ابن سلامة امامى (جخ ق) هو غير ابن سلام بن فرج السلمى «محمد» بن سلام المصرى الحمراوى عامى هو غير ابن سلامة الكوفى الهمدانى الامامى (جخ ق) (محمد) بن سلامة القضاعى ابو عبدالله الشافعى المتوفى سنة ٤٥٤ ذكره فى الوفيات ط مصر ج١ ص٦٥٩ .

[محمد] بن سلطان بن ابى غالب بن الخطاب ابو غالب البغدادى نحوى هو غير الاصبهانى الامامى «ضا» (محمد) بن سلطان بن محمد ابو الفتيان الغنوى صفى الدولة هو احد الشعراء الذى من شعره .

كفى الدين عزاً ما قضاه لك الدهر ✡ فمن كان ذا نذر فقد وجب النذر
ثمانية لم تفترق مذ جمعتها ✡ فلا افترقت ما ذب عن ناضر شفر
يقينك والتقوى وجودك والغنا ✡ ولفظك والمعنى وعزمك والنصر
صبرنا على حكم الزمان الذى سطا ✡ على انه لولاك لم يكن الصبر
وما بى الى الالحاح والحرص حاجة ✡ وقد عرف المبتاع وانفصل السعر
وانى بآمالى اديك مخيم ✡ وكم فى الورى ثاو وآماله سفر
وعندك ما ابغى بقولى تصنعاً ✡ بايسرما توليه يستعبد الحر

[محمد] بن سلمة بن ارتبيل ابو جعفر اليشكرى الكوفى اللغوى امامى ثقة فقيه «جش»

« « البنانى الكوفى امامى هو غير ابن سلمة الازدى الكوفى

« « بن جهل اخو يحيى الكوفى شيعى حسن وثقه ابن حبان روى عن ابيه

« « بن عبدالله ابو الحارث المصرى المتوفى سنة ٢٤٨ عامى وثقه النسائى

(محمد) بن سلمة بن عبدالله الباهلى ابو عبدالله الحرانى المتوفى سنة ١٩١ عامى وثقه النسائى

(محمد) بن سلمة بن قربا البغدادى عامى هو غير ابن سلمة الشامى وغير ابن سلمة بن

كهيل الامامي «محمد» بن سلمة المخزومي اخو ايوب لا بأس به هو غير ابن سلمة المدني

[محمد] بن سلمة الهمداني الكوفي امامي هو غير ابن سليط المدني الامامي «جخ ق»

[محمد] بن سليمان ابو احمد عامي هو غير ابن سليمان ابي علي البصري المالكي

« « بن ابي خيثمة المدني الراوي عن ابيه عامي «يب»

« « داود الخزاني ابو عبدالله المعروف ببومة بضم الموحدة عامي

« « سليمان بن نوفل عامي هو غير ابن سليمان بن ابي ضمرة

« « فاطمة عامي هو غير ابن سليمان بن ابي كريمة

[محمد] بن سليمان بن احمد الآدمي عامي هو غير ابن سليمان بن اخت غانم النحوي

« « اسحاق المخزومي عامي هو غير ابن سليمان الاسدي الامامي

« « الانصاري المكفوف المتوفى سنة ٣٢٢ نحوي هو غير ابن سليمان

البزار الكوفي (محمد) بن سليمان بن بزيع الخزاز الراوي عن اسماعيل بن أبان ابي عوانه لا بأس به «محمد» بن سليمان البصري الديلمي هو ابن سليمان بن زكريا الاتي الراوي عن ابيه عن الصادق عليه السلام «محمد» بن سليمان الجرعي عامي هو غير ابن سليمان الجزائري الامامي النحوي

[محمد] بن سليمان بن جعفر الجعفري كان ابو موجده جعفر بن ابراهيم كانوا من الثقات

[محمد] بن سليمان الجلاب الامامي الراوي عن الهادي عليه السلام لا بأس به هو غير ابن سليمان الجوهري «محمد» بن سليمان بن الحارث الباغندي الرواي عنه ابنه محمد عامي

[محمد] بن سليمان بن حبيب الاسدي ابو جعفر العلاف الكوفي المعروف بلوين عامي

« « الحسن بن الجهم بن بكير بن اعين ابو طاهر الزراري الامامي ثقة كجده وحفيده ابي غالب الزراري احمد بن محمد بن محمد وفي نسخة هو ابنه ومن ولده محمد بن عبيدالله بن احمد بن محمد بن محمد كان مولده سنة ٢٣٧ وتوفي سنة ٣٠١

[محمد] بن سليمان الحكري شمس الدين قاضي المدينة عامي وثقه ابن حجر (ضا)

« « الحمداني او الحمراني ابو زكريا حسن كان من مشايخ الطوسي (ضا)

« « بن داود البربري الحسني خرج بالمدينة ايام ابي السرايا

« « بن رجاء الانصاري المدني امامي لا بأس به (جخ ق)

[محمد] بن سليمان بن زياد البصري عامي هو غير ابن سليمان بن دبير بالدال المفتوحة

« « زكريا الديلمي ابو عبدالله البصري الراوي عن ابيه عن الصادق عليه السلام حسن

« « سعد بن مسعود محي الدين الكافجي الحنفي المتوفى سنة ٨٧٩ نحوي

« « سلمان المدني القباثي عامي هو غير ابن سليمان بن سويد الجعفري

« « صالح الدرازي البحراني الامامي فقيه حسن كأبيه «ضا» ص ٣٠٤

« « الصعلوكي ابو سهل شافعي هو غير ابن سليمان بن طريف الهاشمي

« « العابد عامي هو غير ابن سليمان بن عبدالله الكوفي الامامي (جخ ق)

« « بن عبدالله الازرق الازدي امامي هو غير ابن سليمان بن عبدالله الكوفي

ويقال له ابن سليمان الاصبهاني امامي ثقة روى عن ابيه وعن الصادق عليه السلام وعنه ابنه يحيى وابن اخيه محمد بن سعيد له كتاب مات سنة ١٨١ .

[محمد] بن سليمان بن عبدالله الديلمي يحتمل اتحاده مع ابن سليمان بن زكريا ضعيف «محمد» بن سليمان بن عبدالله المحض ابن الحسن المثنى المقتول شهيدا مع ابيه ومع الحسين بن علي العابد بفخ روى عن ابيه عن جده قضية الطف وعنه ابنه عبدالله

[محمد] بن سليمان العبدي عامي هو غير ابن سليمان بن عثمان الامامي

« « بن عطية الهمداني الناعظي الكوفي امامي (جخ ق) هو غير الهاشمي امير البصرة (محمد) بن سليمان بن عمار الازدي امامي هو غير ابن سليمان ابن عمار ابي عمارة المدني (جخ ق) .

[محمد] بن سليمان الفراء امامي هو غير ابن سليمان القمي بالموحدة بعد القاف

« « الفهمي ابو عبدالله المعروف بابن ابي الربيع نحوي هو غير ابن نصر النحوي (محمد) بن سليمان الكاتب امامي «جخ ضا» هو غير ابن سليمان بن محمد ابي جعفر المتوفى سنة ٣٤٨ (محمد) بن سليمان بن مسلم ابو زينبة امامي هو غير ابن سليمان المخزومي المكي «محمد» بن سليمان بن معاذ القرشي البصري عامي هو غير ابن سليمان المعداني « محمد » بن سليمان النصري بالنون البصري يحتمل هو النصيري او البصيري «محمد» بن سليمان النوفلي الظاهر حسنه يحتمل هو ابن سليمان

بن ابى سليمان المقدم «محمد» بن سليمان بن هشام بن سليمان بن عمرو ابو جعفر اليشكرى البغدادى عامى (محمد) بن سليمان اليمامى القارى الراوى عنه ابنه احمد لا بأس به «ن»

[محمد] بن سليمان بن يوسف ابو الفضل الهمدانى الشيخ الفاضل الاديب صاحب الاجازة كان فى سنة ٥٦٨ «محمد» بن سليم بالضم مصغراً ومكبراً ابو عثمان المكى عامى وثقه ابن معين «ن» ج٥.

«محمد» بن سليم ابو هلال البغدادى القاضى الكوفى عامى هو غير الازدى الكوفى الامامى «محمد» بن سليم الذى قتل مع على عليه السلام فى يوم الجمل امامى حسن (جخ) هو غير ابن سليم بن الوليد «محمد» بن سماعة ابو الاصبغ الرملى الراوى عنه ابنه سماعة عامى

[محمد] بن سماعة العاملى الامامى اديب حافظ صالح قرء على والده وجده صاحب الوسائل «محمد» بن سماعة بن عبيد الله التميمى ابو عبد الله الكوفى المتوفى سنة ٢٣٦ عامى هو غير ابن سماعة العنزى البكرى الكوفى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام

«محمد» بن سماعة بن موسى بن رويد بن نشيط الحضرمى ابو عبد الله الامامى ثقة الظاهر هو غير ابن الحسن بن سماعة وبنوه ابراهيم والحسن وجعفر وحفيده المعلى ابن الحسن ذكرناهم فى مواضيعها وهو من اصحاب الرضا عليه السلام (جش) ط١ ص٢٣١

«محمد» بن سماعة بن مهران الراوى عن ابيه وعنه ابنه الحسن امامى حسن

«محمد» بن السماك ويقال له ابن صبيح بن السماك الكوفى ابو العباس المتوفى سنة ١٨٣ عامى «محمد» بن سمعان الاسلمى المدنى امامى الظاهر هو غير ابن سمعان بن هبيرة الاسدى «محمد» بن سمير او ابن شمير هو غير ابن السميفع اليمامى الذى هو احد القراء (ن) ج٥ «محمد سميع» الميثمى العراقى اديب فاضل خطيب واعظ ذكره الاستاذ فى «الاعلام الشيعة» «محمد» بن سنان ابو جعفر الظاهرى الهمدانى امامى ثقة كان من ولد عمرو بن الحمق.

[محمد] بن سنان الاموى مولاهم عامى مات سنة ٢٧١ واخوه يزيد يأتى ذكره

» » » الباهلى ابو بكر البصرى عامى وثقة ابن معين مات سنة ٢٢٣

» » » الحنظلى الراوى عن عبد الله بن عاصم لا بأس بدتوحيدا الصدوق

[محمد] بن سنان الراوى عن ابن نوح امامى لا بأس به (جخ لم) هو غير ابن سنان الشيرازى (محمد) بن سنان بن طريف الهاشمى اخو عبيدالله امامى هو غير ابن سنان بن عبدالرحمن .

[محمد] بن سنجر الجرجانى المتوفى سنة ٢٥٨ عامى هو غير ابن سندى الامامى اخى على ويحتمل هو ابن اسماعيل بن سندى وفى نسخة محمد بن على بن سندى كما فى (جخ لم) . (محمد) بن سواء بن اسرائيل الشاعر الشيبانى نجم الدين المعروف بابن اسرائيل صوفى مات سنة ٦٧٧ .

[محمد] بن سواء الدوسى ابوالخطاب البصرى المكفوف المتوفى سنة ١٨٧ عامى

» » سوادة الازدى الكوفى امامى هو غير ابن سوار البصرى الراوى عن ابن عيينة (محمد) بن سوار بالراء فى آخره ابن راشد الازدى ابوجعفر الكوفى المتوفى سنة ٢٤٨ عامى هو غير ابن سورة بن ابراهيم ابى عبدالله النحوى.

[محمد] السوراوى نجيب الدين الراوى عن الحسين بن هبة الله السوراوى امامى حسن

» بن سوقة البجلى الخزاز امامى هو اخو حفص وزياد حسن اسند عنه (جخ).

» » الغنوى ابوبكر الكوفى العابد تابعى هو غير ابن سويد الاسدى امامى

» سويد الثقفى الطائفى عامى هو غير ابن سويد بن كلثوم الفهرى الراوى عن عم ابيه الضحاك (محمد) بن سويد الوابصى اوالوابضى الهمدانى الكوفى امامى (جخ ق) ص٢٩٠ هو غير ابن سهل (محمد) بن سهل بن ابى حثمة الانصارى عامى روى عن ابيه هو غير الازدى الكوفى الامامى البارقى .

[محمد] بن سهل الاسدى الكوفى امامى هو غير ابن سهل البحرانى الذى كان من اصحاب الجواد عليه السلام (كش) « محمد » بن سهل بن زادويه القمى الراوى عن ابيه امامى ثقة «جش» ط١ ص١٣٧ س٢٢ «محمد» بن سهل صحابى هو غير ابن سهل بن صباح بالموحدة نحوى «ضا» ط٢ ص٥٠٣ س٨ -

[محمد] بن سهل بن عسكر العسكرى التميمى البخارى البغدادى المتوفى سنة

٢٥١ عامی وثقه مسلمة «محمد» بن سهل بن عطاء الادمی الخزاز الراوی عن الرضا عليه السلام وعنه ابنه احمد لا بأس به «محمد» بن سهل العطار البغدادی قیل هو ابن سهل ابن الحسن او ابن سهل بن الفضل عامی «ن» (محمد) بن سهل بن کردی البصری الفسوی عامی هو غیر ابن سهل المزنی الکوفی امامی .

[محمد] بن سهل النسائی الراوی عنه النسائی عامی «یب» هو غیر ابن الیسع الامامی الکوفی «محمد» بن سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی امامی حسن هو من اصحاب الرضا والجواد عليهما السلام «محمد» بن سهیل الطائی الکوفی امامی «جخ ق» یحتمل هو النجرانی کما فی المجالس الصدوق ص ٨٥ س ٢٠ .

[محمد] بن سیار الراوی عنه ابناه علی ویوسف عن ابی محمد العسکری عليه السلام حسن «معانی» ط٢ ص ٢ س ٧ «محمد» بن سیرین الانصاری ابوبکر البصری تابعی لا بأس به مات سنة ١١٠ و اخواه أنس و یحیی و حفیده عبد الملك بن عبدالله هو المعروف بابن سیرین (ضا) ط١ ص١٥١ باب المیم (محمد) بن سیف الدین ابوعبدالله العلائی امامی هو غیر ابن سیف النبی الحسینی نظام الدین الثقة (جب) .

[محمد] السیلق او السلیق هو ابن عبدالله بن محمد بن سلیمان بن الحسین الاصغر حسن (لب) «محمد» بن شاذان بن احمد بن عثمان ابو عبدالله لا بأس به کان من مشایخ الصدوق (علل) باب ١٩ (محمد) بن شاذان النیسابوری هو من وکلاء الناحیة امامی حسن ویقال له ابن احمد بن نعیم (محمد) بن شاذان الواسطی عامی هو غیر ابن شاذان بن یزید ابی بکر الجوهری المتوفی سنة ٧٨٦ .

[محمد] الشاعر هو ابن صالح بن عبدالله بن الجون الحسنی الشهید ببغداد خرج علی الحاج واخذ وحبس بسامراء فی ایام المتوکل کما فی (لب) ط نجف ص١٠٣ س٥

[محمد] الشاکری ابوعبدالله الامامی وشاکر معرّب چاکر خادم العسکری عليه السلام حسن

» بن الشافعی ابی عبدالله محمد بن ادریس المطلبی ابوعثمان المتوفی سنة ٢٤٠ هو اخو محمد بن محمد بن ادریس (خ) ج٢ ص ١٩٧ .

[محمد] بن الشافعی ابن محمد طاهر ابوبکر الصنوبری عامی مات سنة ٣٥٢ (ن) ج٥

[محمد] الشاهرودى العالم الفاضل المعاصر الذى يصلى بالناس فى الصحن الحسينى بكربلاء احد الاعلام كأبيه واجداده واخويه الشيخ احمد والشيخ حسين والشيخ حميد كما مر ذكرهم فى ج ٣ ص ١٧٥ و صهره الخطيب الشيخ مرتضى الشاهرودى.

[محمد شاه] القاجار بن محمد حسن خان بن فتح على خان هو من سلاطين القاجارية يلقب باخته المقتول بحوالى التفليس سنة ١٢١٢ و المدفون فى حجرة وسط الرواق من طرف الرأس بالنجف الاشرف وهو ابن ٥٦ سنه وهو سر سلسلة له اعمال خيرية منها تذهيب قبة الحسين عليه السلام بكربلاء و ضريح ابى الفضل العباس عليه السلام وغير ذلك له قصة عجيبة مع نادرشاه ذكره فى منتخب التواريخ ص ٥٧٦.

[محمد شاه] بن قاضى نورالله التسترى الحسينى شمس الدين جليل فاضل «ضا» ط١ ص٢٢٣ س٢٢ باب الميم (محمد) الشبّر العالم الفاضل المعاصر الذى كان اليوم سنة ١٣٩٢ فى بلدة خانقين يصلى بالناس هناك.

[محمد] بن شبيب البصرى الزاهرنى عامى وثقه ابن معين هو غير ابن شبيب المتكلم الشاعر (بيان) «محمد» بن شبيب النهدى الكوفى اخو جعفر المعروف بالبرذون امامى

[محمد] بن شجاع البغدادى ابوعبدالله المعروف بابن الثلجى عامى مات سنة ٢٦٦

« « « القطان شمس الدين امامى فاضل صالح «مل» هو غير ابن شجاع المروزى ابى عبدالله (محمد) بن شجاع بن نبهان النبهانى المروزى امامى حسن سكن المدائن ومات سنة ٢٠٠ قيل ضعيف (محمد) بن شداد الكوفى عامى هو غير ابن شرحبيل الانصارى التابعى الراوى عن ابى هريرة «يب».

[محمد] بن شرف الدين على الحسينى الجزائرى المعاصر للشيخ الحر العاملى المحدث العابد حافظ يعرف بالسيد ميرزا الجزائرى الامامى الثقة ذكره الاستاذ ره فى الذريعة ج٥ ص٢٥٣ س١٠ وفى الروضات ط١ ص٥٤٢ ابوه وجده قدمر ذكرهما.

[محمد] بن شرف اوابن جزك الراوى عن ابى الحسن الهادى عليه السلام امامى حسن ذكره الصدوق فى الفقيه ص١٤٣ (محمد) بن شرف شاه بن محمد بن زياد الحسينى النيسابورى شرف الدين امامى حسن (جب).

[محمد] بن شریح ابو عبدالله المقری لا بأس به له کتاب فی القراآت السبع (ضا)

[محمد] بن شریح الحضرمی ابو عبدالله امامی ثقة (جش) هو غیر ابن شریح الکندی الکوفی (جخ ق) «محمد» بن الشرید بن سوید الثقفی الراوی عن ابی هریرة تابعی او صحابی (به) (محمد شریف) التویسرکانی المتوفی سنة ١٣٢٢ عالم فاضل هو غیر الخراسانی المتوفی سنة ١٣٠٦ «محمد» الشریف الرویدشتی الامامی ثقة کان من مشایخ المجلسی الثانی (فیض القدسی) ص ١٤ س ٥ .

[محمد شریف] الکابلی المتوفی سنة ١٣٣٩ عالم فاضل هو غیر الونکی المتوفی سنة ١٣٢٢ (م) «محمد» الشریف المشهدی الامامی حسن کان فی زمن المجلسی الثانی یحتمل اتحاده مع سابقه « محمد » بن الشریك ابو عثمان المکی الراوی عن عکرمة وجماعة عامی وثقه ابوذرعة «محمد» الشعرانی کان سیدا جوادا مقدماً شریفاً بمصر واولاده بیت کبیر هناك منهم ادریس بن عبدالله (بحر) .

[محمد] بن شعیب البوجاکنی امامی حسن کان من اصحاب العیاشی ذکره الشیخ فی (جخ لم)

» » » الراوی عن الرضا لا بأس به هو غیر ابن شعیب بن شابور الاموی

» » » بن صالح النیسابوری امامی حسن هو من الذین شاهدوا الحجة عليه السلام وخرج الیهم توقیعاته وهو من غیر الوکلاء وغیر ابن شعیب الصیرفی الامامی (خصال)

[محمد شفیع] البوشهری المتوفی سنة ١٣٢٩ عالم فاضل هو غیر التبریزی المتوفی سنة ١٣٠١

» بن رفیع الدین محمد الواعظ العالم امامی حسن معاصر لصاحب الوسائل

» اللاهیجانی الراوی عنه محمد سراب المازندرانی امامی ثقة (ضا) ص ٥٤٧

» بن محمد علی الاسترآبادی شیخ اجازة محمد بن علی العاملی امامی ثقة

[محمد] بن شمس الشرف بن ابی شجاع الحسینی السلیقی الشجاعی عالم محدث کأبیه وجده

» » شمعون او شمون النجاشی امامی وفی نسخة ابن سمعان او سمعون (جخ ق)

» » شمیر او سمیر کما مر هو ابو الصباح المصری الرعینی الهمدانی التجیبی

» » شهاب الجرمی الکوفی امامی هو غیر ابن شهاب الزهری الذی یقال له ابن مسلم

[محمد] بن شهاب بن زيد ابو الحسن البارقي الكوفي امامي هو غير ابن شهاب بن العلاف
» » الكنيبي او الكندي الكوفي امامي هو غير محمد بن شهيد المهري النحوي
» » شيبة بن نعامة الضبي الكوفي الراوي عن ابي اسحاق السبيعي عامي (يب)
[محمد] الشيرازي الرسي الحسيني قطب الدين نقيب النقباء صاحب المشجرة
[محمد] الشيرازي العالم الفاضل المتبحّر المعاصر بالحائر هو جامع المعقول والمنقول صاحب المؤلفات الكثيرة من الفقه والاصول والكلام والتفسير و المعارف الاسلامية وغير ذلك المذكورة مع ترجمة احواله في ظهر كتابه الوصول الى كفاية الاصول وكتابه القول السديد في شرح التجريد مولده الشريف في عصرنا سنة ١٣٤٧ بالنجف الاشرف يظهر فضله وتبحّره من مؤلفاته هاجر مع والده العلامة آية الله السيد ميرزا مهدي الشيرازي ره الى الحائر الحسيني واشتغل بالادبيات سنة تسع من عمره ثم اشتغل بالسطوح من الفقه و الاصول والتفسير و البحث والتنقيب كبّ وجدّ وخاض في العلوم الدينية وحضر عند والده المعظم والسيد محمد هادي الميلاني والسيد محمد طاهر البحراني وغيرهم من فحول علماء عصرنا في الحائر الحسيني بكربلاء المقدسة بلغ ما بلغ و اشتغل بالتدريس والتأليف حتى بلغ حدّ الاجتهاد و قام مقام ابيه بعد وفاته وصلى بالناس في جوار الحرم الحسيني ثم انتقل الى كويت بسبب بعض الحوادث و الانقلابات التي وقعت في العراق حفظه الله تعالى وجميع المسلمين من فتن آخر الزمان وينبغي ان يقال في حقه :

السيد العارف بالمسائل ✡ و السند الحاكم بالدلائل
مؤسس المباني الاصلية ✡ ممهد القواعد الفرعية
مميز الحلال والحرام ✡ وحافظ الحدود والاحكام
مروّج الشرع قوام الدين ✡ محيي الطريق الازهر المتين
وقائد الابرار و الاخيار ✡ وخلف الائمة الاطهار

كما يأتي في ترجمة ابيه واخوته السيد حسن والسيد صادق والسيد مجتبى
[محمد] بن شيران الابلي والد علي بن محمد الامامي لا بأس به روى عن ابيه (جش)

[محمد صادق] آل بحر العلوم المولود سنة ١٣١٥ عالم جليل فاضل شاعر اديب كان من المعاصرين فی النجف الاشرف الذی كان فی المدرسة القوامية بجنب داره ولكن اليوم صار قاضی القضاة فی العراق والتفصيل فی اعلام الشيعة ص ٨٦٥ واخوه السيد محمد تقی العالم الفاضل النجفی المقدم ذكره .

[محمد صادق] آل مسعود المتوفی سنة ١٣٣٦ هو العالم الفاضل المعاصر بالنجف الاشرف (م) ص ٨٧٦ (محمد صادق) الاردستانی العارف الذی كان فی زمن المجلسی امامی حسن توفی باصبهان (محمد صادق) الارومی المتوفی سنة ١٣٣٠ عالم فاضل جليل هو الذی باحث علماء النصاری فی عهد الناصر الدين شاه كان من اهل البحث والتنقيب والاطلاع الواسع فی علوم الاديان «م» ص ٨٥٠.

[محمد صادق] البلوری المتوفی فی حدود سنة ١٣١٧ كان من افاضل الفقهاء المدرسين بطهران «م» «محمد صادق» البروجردی ثم الطهرانی عالم فاضل هو غير الذی توفی بعد سنة ١٣٠٦ « م » ص ٨٥٢ .

[محمد صادق] التنكابنی العالم المحدث الفقيه كان من تلامذة المجلسی هو غير اخيه محمد رضا «محمد صادق» الخالصی المتوفی سنة ١٣٤١ بالكاظمية عالم فاضل كأخيه الشيخ مهدی « م » ص ٨٦٨ « محمد صادق » الخونساری الموسوی عالم فاضل هو الذی وقف كتبه بالنجف (م) «محمد صادق» الدارابی المتوفی سنة ١٣٠٤ فاضل عارف شاعر يعرف بالعندليب

« محمد صادق » الروحانی العالم الفاضل المعاصر بقم هو من اعاظم الفقهاء الاعلام كآبائه واخيه السيد مهدی الروحانی صاحب المؤلفات الكثيرة منها الفقه الصادق .

[محمد صادق] الساروی العالم الفاضل كان فی سنة ١٢٩٢ فی ايام الناصر الدين شاه

« « الشيرازی المتوفی سنة ١٣١٨ عالم فاضل كان من تلامذة الميرزا الشيرازی (محمد صادق) الصباغ هو من العلماء والحكماء والفقهاء والصلحاء كان من تلامذه المولی هادی السبزواری «محمد صادق» الصدر المتوفی فی حدود سنة ١٣٢٠ عالم فاضل كان من علماء جبل عامل «م» ص ٨٦٩ «محمد صادق» الطباطبائی المتوفی

سنة ١٣٣٧ المعروف بالحجة المجاهد الساكن بالحائر .

[محمدصادق] الطبسى المتوفى بعد سنة ١٣٠١ عالم فاضل خطيب جليل واعظ

« « الطهرانى المتوفى سنة ١٣١٤ عالم فقيه مدرس ذكره الاستاذ فى الاعلام

« « القره داغى المتوفى سنة ١٣٥١ الملقب بالمجتهد كان من فحول علماء التبريز (م) «محمدصادق» القزوينى المتوفى بعد سنة ١٣٣٣ عالم فاضل جليل ذكره فى (م)

[محمدصادق] القمى المتوفى قبل سنة ١٣٥٠ عالم فاضل فقيه ذكره فى اعلام الشيعة

« « الكرباسى المعاصر بالحائر المولود سنة ١٣٦٧ عالم فاضل كأبيه واجداده له مؤلفات «محمدصادق» الگلپايگانى المتوفى فى حدود سنة ١٣١٥ عالم فاضل كان من تلامذة آغا رضا الهمدانى .

«محمدصادق» المحلاتى ثم التسترى عالم فاضل امامى هو غير المدرس المتوفى سنة ١٣٤٨

[محمدصادق] بن محمد الباقر العالم الفاضل هو الذى كتب ابوه المجلسى الثانى بالتماسه المرآة العقول فى شرح التهذيب توفى فى حياة ابيه المجلسى وامه بنت علاء الدين محمد گلستانة و اخوته محمد رضا وميرزا عبدالله و اخته ام محمد حسين بن محمد صالح زوجة زين العابدين قدمر ذكره بعنوان المجلسى .

[محمد صادق] المازندرانى العالم الفاضل امامى كان من تلامذة المجلسى «فيض القدسى» ص١٧ س٢٢ «محمدصادق» بن مقصود على العالم الفاضل اخو المجلسى الثانى وابنه محمدالرضا العالم الفاضل كان من تلامذة المجلسى واخوه الاخر محمد طاهر كما فى «فيض القدسى» ص١٧ وص ١٩ .

[محمدصادق] النراقى المتوفى بعد سنة ١٣٠٠ عالم فاضل هو غير النيسابورى امامى

« « اليزدى المتوفى بعد سنة ١٣٠٠ عالم فاضل هو غير المتوفى سنة ١٣١٤

[محمدصالح] الارمنى امامى كان من اصحاب العسكرى عليه السلام هو غير الاشج الهمدانى

« « الانصارى التمار ابوعبدالله المدنى الراوى عنه ابنه صالح تابعى مات سنة ١٦٨ (محمد صالح) البلخى عامى هو غير ابن صالح الثقفى ابى الحسن القاضى المتوفى سنة ٤١٥ (ن) (محمد صالح) بن جعفر البغدادى عامى هو غير ابن صالح

الجمحي البصري الامامي وغير ابن صالح الحلبي الامامي .

« محمد » الصالح الخاتون آبادي العالم الفاضل المحقق صهر المجلسي الثاني على ابنته له كتاب شرح الفقيه والاستبصار وغيرهما من المؤلفات بالعربية والفارسية ـ وقد نقل ان المجلسي لما طولب بتصنيف زاد المعاد قال ارجعوا في هذا المراد الى كتاب السيد بن طاوس فان به كفاية لكم من هذا المقصود وابناه محمد الحسين وزين العابدين وحفيداه عبد الباقي ومحمد مهدي ابنا محمد الحسين ، وابن حفيده محمد الحسين عبد الباقي ومن ولده القاسم بن محمد محسن بن المرتضى بن محمد مهدي كما في «ضا» ط١ ص١٩٩

«محمد» الصالح الخثعمي امامي كان من اصحاب العسكري عليه السلام هو غير ابن صالح السمان الراوي عن ابيه (محمد) الصالح بن سمرة عامي هو غير ابن صالح السهمي وغير ابن صالح ابي بكر اليماني البصري (محمد) الصالح السيبي شمس الدين الشيخ الفاضل كان من تلامذة صاحب الشرايع (ضا) ط١ ص٥١١ .

(محمد) الصالح الضمري او الطبري عامي هو غير ابن صالح بن عمر وغير ابن صالح ابن فيروز (محمد) الصالح بن عبد الرحمن البغدادي الانماطي ابو بكر الحافظ المتوفى سنة ٢٧١ صوفي (محمد) الصالح بن عبد الله بن موسى الجون ابو عبد الله الشاعر الذي يقال له محمد الشهيد حسن (محمد) الصالح بن علي بن محمد بن قنبر مولى الرضا الراوي حديث وفاة العسكري عليه السلام حسن .

« محمد » الصالح القزويني صاحب نوادر العلوم اخو محمد التقي حسن هو غير محمد الصالح الساكن بالحائر «محمد» الصالح الكشفي الترمذي الفاضل المحدث المعاصر للشيخ البهائي حسني حسن «محمد» الصالح المازندراني صاحب شرح الكافي وغيره بالفارسية هو ختن المجلسي الاول على ابنته الفاضلة آمنة بيگم عالم فاضل متبحر له قصة في تدريسه عند المجلسي الاول واولاده واحفاده من الفضلاء منهم آقا هادي وآقا نور الدين وآقا احمد وآقا محمد حسين وآقا عبد الحسين ومحمد اسماعيل ومحمد اكمل ومحمد علي وآقا عبد الباقي وغيرهم .

(محمد) الصالح بن محمد باقر القزويني المعروف بالروغني صاحب

ترجمة عيون الاخبار وترجمة نهج البلاغة وصحيفة السجادية وغير ذلك امامي ثقة «ضا»

[محمد] الصالح بن محمد بن زين العابدين الموسوى العاملى الامامى الثقة كان من افاضل علماء وقته فى الفقه والاصول والحديث و فنون الادب وغير ذلك من العلوم توفى سنة ١٢٦٣ بالغرى و المدفون مما يلى الرأس الشريف فى الصحن ابوه وجده كانا من تلامذة الشيخ الحر العاملى .

«محمد» الصالح بن محمد الهمدانى الدهقان وكيل الحجة عليه السلام هو الذى رأى معجزاته فخرج اليه توقيعه ثقة كان من اصحاب العسكرى عليه السلام كما ذكره فى الكافى والمرآة ج١ ص٤٣٥ حديث١٥ وفى (كش) ط١ ص٣٣٢ س٣ .

[محمد] الصالح المزنى الازرق المدنى عامى هو غير ابن صالح بن مسعود الجدلى الكوفى الامامى «محمد» الصالح بن معاوية بن عبدالله بن جعفر الطيار الجعفرى المدنى امامى كأبيه وجده وعمومته هم من الاجلاء الفضلاء هو غير ابن صالح بن مهران البصرى

[محمد] بن الصامت الجعفى امامى حسن هو غير ابن الصباح الجرجرائى الاموى

« «الصباح الدولابى ابوجعفر الرازى البغدادى صاحب السنن المتوفى سنة ٢٢٧

« « الزعفرانى نحوى هو غير ابن الصباح البصرى السمان وغير ابن الصباح الكوفى الامامى «محمد» بن صبيح ابوعبدالله البغدادى عامى هو غير ابن صبيح السعدى وغير ابن صبيح بن رجاء .

[محمد] بن صبيح بن السماك الواعظ عامى (ن) ج٥ ص٢٠٤ والموجود فى (خك) ابن صبح بغير التحتانية هو المعروف بابن السماك القاص الكوفى الزاهد العابد المتوفى سنة ١٨٣

«محمد» بن صخر الترمذى عامى هو غير ابن صدقة الجيلانى ابى عبدالله الحمصى المؤدب « محمد » بن صدقة العبدى ابومحمد الربعى ويقال له ابوبشر امامى روى عن الصادق والكاظم عليهما السلام «محمد» بن صدقة العنبرى البصرى ابوجعفر الراوى عن الكاظم والرضا عليهما السلام امامى ثقة (كما فى كمال الدين) ط١ ص٢٣ س٢٤ هو غير ابن صدقة الفدكى وغير ابن صدقة المرادى النحوى.

« محمد » الصدوقى العالم الفاضل المعاصر احد الاعلام والرؤساء صاحب الزهد

والتقى و مراتب الصفات الجليلة ومكارم الاخلاق الحميدة اليوم سنة ١٣٩٢ كان في بلدة اليزد من بلاد ايران وفقه الله تعالى.

[محمد] بن صرار بن ريحان عامي روى عن ابيه هو غير ابن صعصعة بن صوحان الراوي عنه ابنه عمرو (محمد) بن صغير بن شعيب الراوي عن جده عن الصادق عليه السلام لا بأس به (كافي والمرآة) ج٢ ص٢٣٣ حديث ٤ «محمد» بن صغير المعروف بابن القيسراني ابو عبدالله شاعر (خك) هو غير محمد بن نصر بن صغير «محمد» بن صفوان الانصاري المدني صحابي وقيل هو ابن صيفي وهو غير الجمحي قاضي المدينة.

[محمد] بن الصلت البصري الفارسي المتوفى سنة ٢٢٨ عامي هو غير ابن الصلت بن الحجاج الاسدي الكوفي الاصم المتوفى سنة ٢١٩ وغير ابن الصلت بن مالك القرشي الكوفي الامامي (جخ ق) «محمد» الصورائي المعروف بابن شبه الموسوي ابو جعفر المقتول بشيراز يقال لولده بنو الوارث وبنو الحسين بن اسحاق ابوه الحسن بن الحسين ابن اسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام حسن (لب) ط نجف ص٢٢١ س٨.

«محمد» الصوفي ابو الحسين الواعظ ببخاري الامامي كان من ولد علي بن الحسين ابن الحسن البطحاني (لب) ص٦٧ «محمد» الصوفي بن القاسم بن علي بن عمر الاشرف ابو جعفر الحسيني الخارج بالطالقان في ايام المعتصم واقام بها اربعة اشهر ثم حارب عبدالله بن طاهر وقبض عليه وانفذه الى بغداد وحبسه المعتصم ومات في حبسه «لب» ط نجف ص٢٩٩ س٢.

[محمد] بن صيفي بن امية القرشي المخزومي قيل صحابي امه هند بنت خديجة

« الانصاري الحظمي المدني عامي هو غير ابن صيفي الكوفي الامامي الذي كان من اصحاب الهادي عليه السلام « محمد » بن ضباري بن مالك الطائي الكوفي امامي لا بأس به (جخ ق) ص٢٩١ هو غير ابن الضحاك.

«محمد» بن ضمرة بن اسود صحابي لا بأس به هو غير ابن ضمرة بن مالك العنزي الكوفي الامامي «محمد» بن الضوء الشيباني الزاهد عامي مات سنة ٢٨٠ هو غير ابن الضوء بن الصلصان الراوي عن ابيه «محمد» بن طارق التغلبي امامي هو غير الطائي الكوفي ،وغير ابن طارق المكي التابعي.

(محمد) بن طالب بن عمير العبدى الامامى هو غير ابن طالب الراوى عن ابى عوانة

[محمد] الطاطرى الراوى عن الصادق عليه السلام وعنه ابنه سعيد امامى لا بأس به (جخ ق)

« الطاوس الحسنى جد بنى الطاوس سمّى بذلك لجماله وحسن وجهه كان ولده بسواد المدينة ثم انتقلوا الى بغداد كما ذكرنا فى بنى الطاوس مفصلا.

[محمد] بن طاهر ابو نصر الوزير امامى انحرف من السنة الى التصوف.

« « بن جمهور امامى كان من غلمان العياشى حسن هو غير ابن طاهر النحوى المتوفى سنة ٥٩٠ (محمد) بن طاهر بن على بن احمد المقدسى الحافظ المعروف بابن القيسرانى احد الرحّالين عامى.

(محمد) بن طاهر بن على بن عيسى ابو عبدالله الوسواسى الاندلسى الانصارى نحوى

[محمد طاهر] البحرانى العالم الفاضل المعاصر بالحائر جامع المعقول والمنقول هو فى الحقيقة مصدر العلوم والحكم والآثار ومركز دائرة الفضل النبلاء الاخيار وقطب الشريعة فى هذه الاعصار ورکن الشيعة وشيخها وسيدها تصدّى امر الامامة ويصلى بالناس فى الحائر الحسينى فى عصرنا فى اول اوقاتها يظهر فضله من اجازة ابيه له وهو هذه قال اجازتى لولدى وقرة عينى وفلذة كبدى وسرور قلبى النور الظاهر السيد محمد طاهر حرسه الله من كل بلاء وبلية (الى ان قال) زاد الله فى توفيقاته ولعمرى انه ممن لم يزل فى طلب العلم والكمال ناصباً ذراعه مفترشاً باعه كادحاً نفسه شاغلا حسه ساهراً ليله قاصداً نيله الى آخر الاجازة ينتهى نسبه الشريف الى ابراهيم المجاب بسبعة وعشرين واسطة توفى فى سنة ١٣٨٤ ودفن فى مقبرته الواقعة فى محلة المعروفة بباب الخان فى الحائر الحسينى اعلى الله مقامه وقام مقامه ولده العالم الفاضل السيد محمد على وصلى بالناس فى الصحن الشريف بكربلاء (محمد) الطبرى الراوى عن الرضا عليه السلام حسن هو غير الطبرى الذى رأى ابن جبير (محمد) بن طحان المقدادى الحائرى العالم الفاضل الراوى عنه على بن ثابت بن عصيدة امامى (مل) هو غير ابن طحلاء المدنى.

[محمد] بن طرخان ابو نصر الفارابى الحكيم التركى المعروف بالمعلم الثانى ويقال له محمد بن محمد بن طرخان كما ذكره الحموى فى (جم) ج٦ ص٣٢٢ وفى

الروضات ط١ ص١٧١ باب الميم وفى (خك) ط مصر ج٢ ص٧٦ والقمى فى القابه ج٣ ص ١ وقد مر فى ج ٢٣ ص ١٦٣ .

[محمد] بن طريف بن خليفة البجلى ابوجعفر الكوفى الراوى عن ابيه وعنه ابنه ابوزيد عامى وثقه الخطيب مات سنة ٢٤٢ هو غير ابن طريف بن عاصم الرازى وغير الراوى عن جابر بن زيد وغير الراوى عن سعيد بن المسيب وغير ابن ابى عتاب

[محمد] بن طغج و يقال له ابن ابى محمد ابوبكر الفرغانى الاخشيد صاحب مصر والشام والحجاز كان فى زمن المعتصم وكان ابوه وجده طغج بن جف وابن اخيه ابومحمد الحسن بن عبدالله هم جماعة كثيرة من الوزراء والملوك المذكورون فى الوفيات ط مصر ج٢ ص٤١ انظر هناك «محمد» الطفاوى هو ابن عبدالرحمن الطفاوى ابوالمنذر البصرى

«محمد» بن طفيل الحرانى ابواليسير المتوفى سنة ٢٤٠ عامى هو غير النخعى الكوفى الامامى «محمد» بن طلحة البكرى الكوفى الامامى (جخ ق) هو غير ابن طلحة ابن الحسن الشافعى (محمد) بن طلحة بن عبد الرحمن التيمى ابوعبدالله المعروف بابن الطويل المتوفى سنة ١٨٠ عامى هو غير ابن طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابى بكر بن ابى قحافة المدنى اخى شعيب .

[محمد] بن طلحة بن عبيدالله بن عثمان ابوالقاسم التيمى المعروف بالسجاد عامى ضعيف وابوه طلحة هو الذى خرج مع الزبير وعائشة لقتال على عليه السلام بالبصرة ملعون

[محمد] بن طلحة بن على الرازى ابوسعد الصوفى المتوفى سنة ٥٣٨ (ن) ج٥

« « محمد بن عبدالملك الاموى المعروف بابن طلحه النحوى «بغ»

« « مصرف اليامى الكوفى الهمدانى الراوى عن ابيه وعنه ابنه عبدالرحمن عامى وثقه العجلى مات سنة ١٦٧ .

[محمد] بن طلحة النعالى جدابى عبدالله الحسين بن احمد بن محمد المتوفى سنة ٤١٣ شيعى حسن ذكره ابن حجر فى اللسان ج٥ ص٢١٢

(محمد) بن طلحة النهدى اخوعبدالله امامى هو غير ابن طلحة بن يحيى الراوى عن ابيه عن جده (محمد) بن طلحة بن يزيد بن ركانة المطلبى تابعى وثقه ابوداود

مات سنة ١١١ اخوه يزيد وعماه عبدالرحمن وعلى ابنا يزيد وابناعمه عبدالله ومحمد ابنا علي بن يزيد «محمد» بن طليب بن عمارة الخثعمي الكوفي امامي هو غير ابن طوسي النحوي المعتزلي (محمد) بن طهمان عامي هو غير محمد الطيار الذي يقال له ابن عبدالله

[محمد] بن الطيب بن محمد بن جعفر بن القاسم ابوبكر المعروف بالقاضي الباقلاني البصري المتكلم المعتزلي الاشعري المتوفى سنة ٤٠٣ ببغداد وصلى عليه ابنه الحسن

[محمد] بن ظفر بن محمد بن احمد ابوالحسن العلوي الحسيني العالم الفاضل نحوي

» ظهير ابوعمارة المزني الكوفي امامي ومن قال كنية ابو عبدالله سهو من الكاتب (محمد) ظهير الدين ابوالفضائل امامي كان من مشايخ سعيد بن هبة الله حسن

[محمد] بن ظهير الراوي عن ابي الحسن البغدادي امامي حسن كان من مشايخ فرات بن ابراهيم (اس) ص١٣٤ (محمد) بن ظهير الكندي شاعر (بيان) هو غير ابن عابد البغدادي الخلال الراوي عنه ابنه عبيدالله .

(محمد) بن عابد الجزائري العالم الفاضل امامي معاصر لصاحب الوسائل حسن «مل»

» العابد بن موسى الكاظم عليه السلام امامي حسن بنوه ابراهيم المجاب وجعفر ومحمد الزاهد النسابة قيل توفي بشيراز ودفن بجنب اخويه احمد وحمزة وقيل قبره بكناباد له قبة عالية كما في منتخب التواريخ ص٤٦٩ و ص ٦٦٤ وبناته حكيمة و بريهة وفاطمة وكلثوم كما في (لب) ط نجف ص ٢٠٥ .

[محمد] بن عاصم الاصبهاني المتوفى سنة ٢٩٩ شافعي فقيه هو غير الثقفي الاصبهاني

» بن ثابت صحابي قتل ابوه سنة ٣٠ هو غير ابن عاصم بن جعفر المصري

» الرازي هو غير ابن عاصم صاحب الخانات المذكور في «خ» ج ٣ ص ١٣٨ .وغير ابن عاصم الطريفي و غير القرشي و غير مولى عثمان و غير ابن عاصم النحوي العاصمي المتوفى سنة ٣٨٢ (بغ) .

«محمد» العالم بن اسماعيل بن جعفر بن ابراهيم بن محمد بن علي الزينبي امامي حسن

» بن جعفر هو عم سابقه وله اخوة كثيرة المذكورة في «لب» ط نجف ص٢٨

(محمد) العالم شمس الدين هو من ولد الحجة صاحب العصر على خمس اواسط كما في المنتخب

[محمد] بن عامر بن ابراهيم بن و اقد الاصبهانى ابو عبدالله روى عن ابيه

« « الانطاكى ابوعمر البغدادى عامى هوغير ابن عامر الخراسانى وغير ابن عامر الخشمعى .وغير ابن عامر بن عمار الازدى .

[محمد] بن عايذ بن الحسين الخلال والد عبيدالله عامى روى عن على بن داود القنطرى

« « الازدى الكوفى امامى هو غير ابن عائذ القرشى ابى احمد

[محمد] بن عباد بن آدم ابوعبدالله البصرى الهذلى المتوفى سنة ٢٦٨ عامى لا باس به

« « ابوعبدالله البغدادى عامى ذكره الخطيب فى تاريخة ج٢ ص٣٧٦

« « بن جعفر بن رفاعة المخزومى المكى عامى وثقه ابوزرعة

« « بن الزبرقان المكى المتوفى سنة ٢٣٥ عامى وثقه ابن قانع «يب»

« « بن سريع البارقى امامى هوغير ابن عباد الطائى الكوفى (جخ ق)

« « بن عباد الازدى المتوفى سنة ٢١٤ كان من ولد المهلب بن ابى صفرة

« « بن عبدالله بن زبير الاسدى القرشى الراوى عن ابيه عن جده عامى

« « بن عمرو الثقفى الكوفى امامى هوغير ابن عباد بن عباد المهلبى عامى

« « الكاتب شاعر (بيان) ج١ ص٥١ هوغير ابن عباد بن معاذ العنبرى

« « بن موسى بن راشد العكلى ابوجعفر البغدادى الراوى عن ابيه عامى

« « الهنائى ابوعباد البصرى عامى هو غير ابن عباد ة بن ابى روق الهمدانى الكوفى الامامى (جخ ق) (محمد) بن عبادة البخترى الاسدى اوالعجلى الباهلى ابوجعفر الواسطى عامى وثقه ابو حاتم .

[محمد] بن عباس ابوجعفر الراوى عن محمد بن يزداد وعنه احمد بن محمد بن صقر حسن كان من مشايخ الصدوق «محمد» بن عباس ابو الحسين المتوفى سنة ٣٤٣ نحوى هوغير ابن عباس ابى العباس البغدادى (خ) ج٣ ص ١١١ .

[محمد] بن عباس ابوعبدالله المودب مولى بنى هاشم المتوفى سنة ٢٩٠ عامى يلقب بلحية الليف « محمد » بن عباس ابو عبدالله مولى بنى هاشم يعرف بصاحب الشامة مات سنة ٢٣٩ عامى وثقه فى (خ) ج٣ ص١٠٩ .

[محمد] بن عباس ابو علي البغدادي الراوي عن محمد بن ابي الملیح عامي (ن) ج٥

« « بن احمد ابو بكر النسائي عامي هو غير ابن عباس بن احمد ابي مقاتل المروزي المتوفى سنة ٣٣٩ خ «محمد» بن عباس بن احمد العصمي ابو عبدالله الضبي المتوفى سنة ٣٧٨ عامي ذكره في (خ) ج٣ ص١١٩ .

«محمد» بن عباس بن احمد بن محمد ابو زرعة الصيرفي عامي هو غير ابن العباس ابن احمد بن محمد بن الفرات «محمد» بن عباس بن ايوب الاصبهاني ابو جعفر الحافظ المتوفى سنة ٣٠١ يعرف بابن الاخرم عامي « محمد » بن عباس بن بسام الراوي عن محمد بن خالد بن ابراهيم لا بأس به ذكره الصدوق في المجالس ص٣٠٧ س٤.

«محمد» بن عباس التستري الامامي الثقة صاحب المصنفات الكثيرة ذكره في الذريعة

[محمد] بن عباس جمال الدين الدشناوي المحدث الفصيح المتوفى سنة ٧١٨ نحوي

« « بن حرب البزاز عامي.

« « بن الحسن بن ماهان المروزي المتوفى سنة ٢٧٧ عامي وثقه الدارقطني

« « بن الحسين ابو بكر القاص المتوفى سنة ٤٣٠ عامي هو غير ابن عباس بن حمدون الكرابيسي المهرانی .

[محمد] بن عباس الخوارزمي هو ابن اخت محمد بن جرير الطبري عامي

[محمد] بن عباس بن سهيل عامي وثقه في (خ) ج٣ ص١١١ هو غير ابن عباس ابن عبدالله بن كلثوم السرخسي ، وغير ابن عباس بن عبدة الاصبهان و غير ابن عباس بن عثمان الشافعي الراوي عن ابيه وعنه ابنه ابراهيم .

[محمد] بن عباس بن علي بن ابي طالب عليه السلام شهيد الطف ذكره الدربندي في اسرار الشهادة ص ٤٨٤ س٩ نقلا عن ابن شهر آشوب وكذا في البحار ج١٠ .

[محمد] بن عباس بن علي بن مروان ابو عبدالله المعروف بابن الحجام امامي ثقة

« « عيسى ابو عبدالله الغاضري امامي ثقة روى عن ابيه.

« « الفضل ابو جعفر المروزي عامي هو غير ابن عباس بن الفضل

البزاز وغيرا ابن عباس بن الفضل المؤدب .

[محمد] بن عباس القمي الامامي الثقة كان من وكلاء الحجة عليه السلام (كمال الدين)

» » بن محمد ابو عبدالله اليزيدي المتوفى سنة ٣١٠ اديب (خك)

» » بن محمد بن ابي محمد ابو عبدالله اليزيدي المتوفى سنة ٣١٠ عامي

» » بن محمد بن ثوابة الانباري عامي هو غير ابن عباس بن محمد بن زكريا

» » بن محمد بن عبيدالله ابو جعفر المتوفى ٢٨٢ عامي يعرف والده بدبيس

» » بن مرزوق امامي له كتاب روى عنه احمد بن ميثم لا بأس به (جخ لم)

» » مولى بني هاشم الملقب بلحية الليف عامي مات سنة ٢٩٠ (ن) ج٥

» » بن مهران ابو عبد الله المستملي المتوفى سنة ٣٢٩ عامي هو غير ابن عباس بن مهروى الصوفي (خ) .

[محمد] بن عباس بن نجيح ابو بكر البزاز المتوفى سنة ٣٤٥ عامي وثقه في (خ) ج٣

» » الوليد ابو الحسين النحوي امامي حسن .

» » الوليد ابو العباس النسائي عامي هو غير ابن عباس بن الوليد ابن مهدي ابي بكر الصائغ وغيرا ابن عباس الهروي «كمال الدين» ط١ ص ١٦٩ .

[محمد] بن عبد الاعلى القيسي ابو عبدالله البصري المتوفى سنة ٢٤٥ عامي وثقه ابو حاتم هو غير ابن عبدالاعلى بن كناسة الكوفي النحوي المتوفى سنة ٢٠٧ (بخ) .

[محمد] بن عبد الباقي ابو الفتح المتوفى سنة ٥٥٧ يعرف بابن البسطي لا باس به «ضا»

» » الباقي المعمر الانصاري المتوفى سنة ٥٣٥ لا باس به (ن) «خ»

» » عبدالبر بن يحيى ابو البقاء النحوي المتوفى سنة ٦٧٧ شافعي «بغ»

[محمد] بن عبدالجبار الاندلسي النظام شاعر (ضا) ط١ ص ٤٣ س ١٤ هو غير ابن عبد الجبار الانصاري الحجازي وغير ابن عبد الجبار بن ابي الصهبان وغير ابن عبد الجبار السمعاني وغيرا بن عبد الجبار صاحب ثعلب وغير ابن عبد الجبار القرشي الهمداني وغيرا بن عبد الجبار بن محمد النحوي وغيرا بن عبدالجبار بن مهران العبدي

[محمد] بن عبدالحسين الحسيني البحراني الامامي المعاصر للشيخ الحر حسن

» » عبدالحكم البغدادي ثم الانطاكي عامي ذكره في (خ) ج٢ ص٣٩٤

» » عبد الحميد بن بكير بن اعين امامي حسن كأبيه وجده وجدابيه واخويه الحسين وعلي وعمومته كانوا من الامامية (محمد) بن عبد الحميد بن سالم العطار ابو جعفر الكوفي امامي ثقة روى عن الكاظم عليه السلام (جش) ط١ ص٢٣٩ .

[محمد] بن عبدالحميد السمرقندي المناظر المتوفى سنة ٥٦٣ ضعيف (ن)

» » الفرغاني الراوي عن احمد بن بديل لا بأس به (خصال ط١

» » بن محمد بن عبد الحميد بن التقي عبدالله بن اسامة شمس الدين ابوطالب النسابة حسن كأبيه و اجداده وبنيه عبد الحميد وعبد العزيز وعبدالكريم وعلي قدمر ذكرهم (لب) ط نجف ص٢٦٩ س٢١ .

[محمد] بن عبد الحميد الواسطي قاضيها عامي (خ) ج٢ ص٣٩٣ .

» » عبد بن خالد ابو بكر النخعي البلخي عامي وثقه في (خ) ج٢ ص٣٨٥

» » عبدالخالق بن احمد بن عبدالقادر اليوسفي اخوابي الحسين عامي

» » عبد ربه الانصاري الراوي عن سعد بن عبدالله امامي حسن «جخ لم» .

» » عبدالرحمن ابوجابر البياضي المدني عامي كذاب هو غير ابي جعفر الصيرفي المتوفى سنة ٢٦٥ وغير ابي علي الطبري وغير ابي بكر الخياط المقرى وغير ابن عبدالرحمن ابي عيسى المؤدب وغير ابي المنذر الطفاوي البصري المتوفى سنة ١٨٧ الآتي هنا ، خ ج٢ ص٣٠٨ وغير ابي بكر القاضي المعروف بابي قريعة .

[محمد] بن عبدالرحمن بن ابي بكر بن ابي قحافة اخو عبدالله تابعي قيل صحابي

» » » » التيمي المكي المدني الراوي عن الصادق عليه السلام وابيه وعم ابيه لا بأس به (محمد) بن عبدالرحمن بن ابي بكر القرشي المكي عامي هو غير ابن عبدالرحمن بن ابي ذئب ، وغير ابن عبد الرحمن بن ابي الزناد ، وغير ابن عبدالرحمن بن ابي لبية جد يحيى بن عبدالرحمن .

[محمد] بن عبدالرحمن بن ابي ليلى القاضي بالكوفة ابوعبدالرحمن الانصاري

الفقيه المعروف بابن ابى ليلى عامى و ثقه يعقوب روى عن الباقر وعن ابيه واخيه عيسى ، وابن اخيه عبدالله وعنه ابنه عمران مات سنة ١٤٨ ذكره فى الوفيات ج١ ص٤٥٢

[محمد] بن عبدالرحمن بن احمد ابو بكر البغدادى عامى (خ) ج٢ ص٣٢٠

» » » » الفهمى المتوفى سنة ٥٣٠ نحوى هو غير ابن عبد الرحمن بن اسعد بن زرارة الانصارى المدنى ، و غير ابن عبد الرحمن بن الاشعث بن نافع، وغير ابن عبدالرحمن بن اقبال ، وغير ابن عبد الرحمن الانصارى .

[محمد] بن عبدالرحمن بن بحر، هو غير ابن عبدالرحمن البرقى ، وغير ابن عبدالرحمن الخزاز او البزاز الكوفى الامامى ، وغير بن عبد الرحمن البغدادى، وغير ابن عبدالرحمن البصرى المعروف بثعلب النحوى المقدم ذكره، وغير ابن عبدالرحمن البيلمانى الكوفى النحوى الذى ضعفه الحميدى ، وغير ابن عبد الرحمن الثقفى ، و غير ابن عبدالرحمن بن ثوبان العامرى ، وغير ابن عبدالرحمن بن جعفر ابى بكر الصوفى البغدادى المذكور فى (خ) ج٢ ص٣٢٣ وغير ابن عبد الرحمن ابى الحسن الدقاق الذى وثقه فى (خ)، وغير ابن عبدالرحمن بن حارث المدنى ، وغير ابن عبدالرحمن بن حارثة النجارى، وغير ابن عبدالرحمن الحجازى ، وغير ابن عبد الرحمن بن حرة الطبرى ، و غير ابن عبدالرحمن بن الحسن بن على الجعفى الكوفى ، و غير ابن عبد الرحمن بن الحسن ابن القاسم ابى الحسن النحوى المتوفى سنة ٥٥٦ ، وغير ابن عبدالرحمن بن حكيم الانطاكى المتوفى سنة ٢٤٣، وغير ابن عبدالرحمن بن حنشام (خشنام) ابى الحسن البيّع المتوفى سنة ٣٩٢ ، وغير ابن عبدالرحمن بن خالد ابو عمرو الكوفى الراوى عن ابيه وعنه ابنه اسباط وغير ابن عبدالرحمن بن خلف النحوى المعروف بالقفال ، وغير ابن عبدالرحمن الذهلى البصرى الامامى المتوفى سنة ١٨٧ ، وغير ابن عبد الرحمن بن الرداد المدينى ، وغير ابن عبدالرحمن بن سعد او اسعد بن زرارة كمامر ، وغير ابن عبد الرحمن السعيدى ، و غير ابن عبد الرحمن السمرقندى ، و غير ابن عبد الرحمن السلمى الكوفى الامامى ، و غير ابن عبد الرحمن بن سهم الانطاكى الذى وثقه فى (خ) ج ٢ ص ٣١٠ .

[محمد] بن عبدالرحمن بن السندس ابوبكر الهمدانى عامى وثقه فى (خ) ج٢ ص٣١٦ ، هو غير ابن عبد الرحمن بن سهل « محمد» بن عبد الرحمن الشجرى الحسنى كان شريفاً مع اخوته جعفر و الحسين و على بالمدينة و ابنه عبيدالله كان سيدا بالمدينة (ب) ط نجف ص ٧٣ س١٦ .

[محمد] بن عبد الرحمن بن شداد المقدسى الراوى عن ابيه عن جده عامى

» » » صبرابوبكر القاضى المعتزلى مات سنة ٣٨٠ (خ) ج٢

» » الصفار ابو عبدالله لا بأس به كان من مشايخ الصدوق ذكره فى المجالس ص١١٠ [محمد] بن عبدالرحمن بن صرد المعتزلى قيل حنفى (ن)

[محمد] بن عبدالرحمن الطفاوى ابوالمنذر البصرى عامى هو غير ابن عبدالرحمن ابن طلحة المكى [محمد] بن عبد الرحمن بن عبد الصمد العنبرى البصرى المتوفى سنة ٢٣٤ عامى هو غير ابن عبدالرحمن الازدى النحوى المتوفى سنة ٥٨٣ ، وغير ابن عبدالرحمن بن عبدالله بن الحارث وغير ابن عبدالرحمن بن عبدالله بن الحصين التيمى.

[محمد] بن عبدالرحمن بن عبدالله بن سعد اواسعد ، هو غير ابن عبدالرحمن ابن عبدالله بن نمير الاموى المتوفى سنة ٦٢٢ ، وغير ابن عبدالرحمن بن عبيد القرشى الكوفى ، وغير ابن عبد الرحمن بن عبيدالله بن ابى رافع ، و غير ابن عبد الرحمن بن عثمان اشهلى المدنى ، وغير ابن عبدالرحمن بن عزوان بالعين المهملة المذكور فى (خ) ج٢ ص٣١١ ، وغير ابن عبدالرحمن العرزمى الكوفى الامامى ، وغير ابن عبدالرحمن بن عرق الشامى . وغير ابن عبدالرحمن بن على الجعفى .

[محمد] بن عبدالرحمن بن عباس ابوطاهر المخلّص المتوفى سنة ٣٩٣ عامى وثقه فى (خ) ج٢ ص٣٢٢ [محمد] بن عبدالرحمن بن على الزمردى المعروف بابن الصائغ الحنفى شمس الدين المتوفى سنة ٧٧٦ نحوى (ضا) ط١ ص ٢٠٦ باب الميم هو غير ابن عبدالرحمن بن عمر بن اذينة الراوى عن الصادق عليه السلام حسن (جش) ط١ ص٢٠٢

[محمد] بن عبدالرحمن بن عمر (و) بن احمد ابوالمعالى جلال الدين العجلى القزوينى المتوفى سنة ٦٢٣ شافعى يعرف بالخطيب الدمشقى صاحب تلخيص المفتاح

هو قاضي القضاة بالديار المصرية والشام واخوه امام الدين الرافعي الذي من شعره بالفارسية.

درجامهٔ صوف بسته زنار چه سود ✡ درصومعه رفته دل بيازار چه سود
زآزار كسان راحت خود مي طلبي ✡ يك راحت وصد هزار آزار چه سود

[محمد] بن عبد الرحمن بن عمير الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن عبد الرحمن بن غزوان ، وغير ابن عبد الرحمن بن غنج ، وغير ابن عبد الرحمن بن فنتي الامامي ، وغير ابن عبد الرحمن بن فرقد ، وغير ابن عبد الرحمن بن فهم والد الحسين .

[محمد] بن عبد الرحمن بن قبه ابو جعفر الرازي المستبصر من الاعتزال الى الامامة ثقة

» » القرشي عامي هو غير ابن عبد الرحمن القشيري الكوفي ، وغير ابن عبد الرحمن بن كامل القرقساني (خ) وغير ابن عبد الرحمن بن ماعز العامري ، وغير ابن عبد الرحمن المجير البصري العمري ، وغير ابن عبد الرحمن بن مجير او ابن جبير المتوفى سنة ٢٩٢ ، وغير ابن عبد الرحمن بن محمد ابو طاهر الاشتر .

[محمد] بن عبد الرحمن بن محمد ابو سعيد النحوي المتوفى سنة ٥٢١ شافعي

» » » ابو الفضل النيسابوري المتوفى سنة ٤٤٦ عامي يعرف بالحريصي (خ) ج ٢ ص ٢٤ « محمد » بن عبد الرحمن بن محمد بن جعفر ابو سعيد النحوي الظاهر هو غير سابقه .

[محمد] بن عبد الرحمن بن محمد بن خالد المخزومي القاري المعروف بقنبل كما مر في ج٢٤ ص ١٠٣ ولد سنة ١٩٥ ومات سنة ٢٩١ وهو ابن ٩٦ ذكره في الروضات ط ١ ص ٥٢٨ س ٢٩ وفي (ن) ج ٥ ص ٢٤٩ .

[محمد] بن عبد الرحمن بن محمد السخاوي المذكور في القاب القمي ج٢ ص ٢٧٨

» » » بن عبيد الله العرزمي الراوي عن ابيه عن جده ثقة

» » » بن عمار اخو عبد الله بن شبرمة الضبي توفي سنة ٢٨٢

» » المعروف بابن قرية او قريعة ابو بكر القاضي ببغداد عامي

» » بن المغيرة ابو الحارث العامري المدني المتوفى سنة ١٥٧ في الكوفة (خك) و في خ ج ٢ ص ٢٩٦ قال اخوه المغيرة .

[محمد] بن عبدالرحمن بن مهران المزنى الراوى عن ابيه تابعى هوغير ابن عبد الرحمن بن مهران ابى العباس المتوفى سنة ٢٧٠ وغير ابن عبد الرحمن المهلبى ، وغير ابن عبد الرحمن بن نبيه بضم النون مصغراً .

[محمد] بن عبد الرحمن بن نعيم الازدى ابو محمد الغامدى الامامى ثقة جليل كأبيه وابنه بكر وحفيده محمد بن بكر وعمومته شديد وعبد السلام والحسين وعلى ومحمد وابن عمه موسى بن عبدالسلام وهم بيت كبير جليل بالكوفة (جش)

[محمد] بن عبدالرحمن بن نوفل بن خويلد ابوالاسود المدنى الاسدى المتوفى سنة ١١٧ (١٣٧) يعرف بيتيم عروة تابعى وثقه الواقدى هوغير ابن عبدالرحمن النيسابورى النحوى ، وغير ابن عبدالرحمن بن هشام الاوقص المخزومى المتوفى سنة ١٦٩، وغير ابن عبد الرحمن الهمدانى الراوى عن ابى محمد الغفارى عن الرضا عليه السلام كما فى العيون ط٢ ص ٣٣٦ باب ٤٦ ، وغير ابن عبدالرحمن بن الوليد الزهرى العوفى، وغير ابن عبدالرحمن بن يزيد بن قيس النخعى ابى جعفر الكوفى الذى وثقه ابن معين روى عن ابيه

(محمد) بن عبدالرحمن بن يزيد بن محمد المخزومى ابوعمر المكى القاضى ببغداد عامى (خ) ج٢ ص ٣٠٩ ، وغير ابن يونس .

«محمد» بن عبدالرحيم بن ابراهيم ابوبكر الاصبهانى المقرى عامى هو غير ابن عبدالرحيم بن ابى زهير ابى يحيى البزاز المتوفى سنة ٢٥٥ الذى وثقه فى (خ) ج٢ ص٣٦٣ ، وغير ابن عبدالرحيم بن احمد ابى بكر المازنى الكاتب المتوفى سنة ٣٨٢، وغير ابن عبدالرحيم بن سعد ابى الحسين الدينورى ، وغير ابن عبدالرحيم بن سليمان ابى حامد الغرناطى العنسى المتوفى سنة ٥٦٥ عامى فاضل من شعره :

يكتب العلم ويلقى فى السفط ✡ ثم لايحفظ لايفلح قط

انما يفلح من يحفظه ✡ بعد فهم وتوق من غلط

« محمد » بن عبدالرحيم بن الشماخ اوابن عمر بن الشماخ عامى هو غير ابن عبدالرحيم بن عبدالواحد المقدسى ابى عبدالله وغير ابن عبدالرحيم بن محمد الميلانى النحوى

«محمد» بن عبدالرزاق اللاهيجى اخوالحسن المدرس بشاه جهان آباد الهند ذريعة

«محمد» بن عبد الرؤف النحوی الازدی ابو عبد الله المتوفی سنة ٣٤٣ یعرف بابن خنیس

«محمد» بن عبد السلام بن ثعلبة الخشنی ابو عبد الله المتوفی سنة ٢٨٦ نحوی بصری

» » » سهل ابو بکر المعدل المتوفی سنة ٣١٦ عامی (خ) ج٢

» » الکوفی امامی (جخ ق) هو غیر ابن عبد السلام بن سعید التنوخی

» » بن نعمان البصری عامی هو غیر ابن عبد السلام التنوخی المقدم هنا

» عبد الصمد ابو بکر الیمانی عامی هو غیر ابن عبد الصمد ابی الطیب الدقاق البغوی (خ) ج ٢ ص٣٧٧ هو غیر ابن عبد الصمد بن احمد ابی عبد الله الخواص .

[محمد] بن عبد الصمد الاصبهانی الحسینی الشهشهانی المعاصر لصاحب الروضات حسن

» » بن بنان ابو بکر الداودی عامی وثقه فی (خ) ج٢ ص٣٧٨

» » بن جابر الراوی عن ابیه عامی هو غیر ابن عبد الصمد بن محمد العاملی (محمد) بن عبد الصمد النیسابوری اخو علی امامی فاضل جلیل القدر کان من مشایخ ابن شهر آشوب (محمد) بن عبد عامر بن مرداس ابو بکر التمیمی السمرقندی السغدی عامی (خ) ج٢ ص٣٨٦ (محمد) بن عبد العالی الکرکی العاملی شمس الدین امامی کان من مشایخ الشهید الاول قیل فی حقه.

قدمت بطالع السعد السعید ✡ و حیاك القریب مع البعید

و احییت القلوب و کان کل ✡ من الاصحاب بعدك کالفقید

نعمت بحجج بیت الله حقا ✡ و بلغت الامانی فی الصعود

وزرت المصطفی و بنیه حتی ✡ وصلت الی المکارم والصعود

و عاودت العقارب فی نعیم ✡ من الرحمن اتبع بالخلود

و دام لك الهناء بهم وداموا ✡ مع الایام فی رغم الحسود

ولو حلّفت حاکیت المثانی ✡ بطاعة والد رؤف و دود

و انی مشفق والعزم منی ✡ لقاؤك من قصیر او مدید

(محمد) بن عبد العزیز بن ابراهیم ابو الحسن الصیدلانی المتوفی سنة ٤٠٩ عامی

» » ابو الفتح المقری عامی (خ) ج٢ ص٣٥٣

[محمد] بن عبدالعزيز بن ابى رجاء عامى هو غير ابن عيدالعزيز بن ابى رزمة اليشكرى ابوعمرو المروزى الراوى عن ابيه عامى مات سنة ٢٣١ (خ) ج٢ ص ٢٥٠ وغير ابن عبدالعزيز بن ابى طالب القمى الشيخ الفقيه الامامى الثقة .

[محمد] بن عبدالعزيز بن اسماعيل ابوالحسن الكاتب عامى كان فى سنة ٢٩٠

« « « اسماعيل الجارودى عامى هو غير ابن عبد العزيز الادريسى ابى عبدالله الشريف ، وغير ابن عبدالعزيز الاصبهانى المعروف بسيبويه النحوى المقدم ذكره فى ج ١٩ ص ٣٠٥ وغير ابن عبد العزيز الانصارى ابى عمر و الكشى الامامى الثقة ، وغير ابن عبدالعزيز البلخى الامامى الراوى عن العسكرى عليه السلام ، وغير عبدالعزيز التيمى ، وغير ابن عبد العزيز بن جعفر البرذعى المكى المتوفى سنة ٤٢٣ وغير ابن عبد العزيز بن خلف ابى بكر النحوى المتوفى سنة ٦٠١ ، وغير ابن عبدالعزيز الدينورى المتوفى سنة ٢٦٠ (خصال) ط١ ج٢ ص ٨٠ س ١٣ وغير ابن عبد العزيز الراسبى ابوروح البصرى الجرمى غير ابن عبد العزيز بن زياد البارقى الكوفى الامامى ، وغير ابن عبدالعزير الشيبانى الكوفى الامامى (جخ ق) .

[محمد] بن عبدالعزيز بن صالح ابومنصور البزاز المعروف بابن المغازلى المتوفى سنة ٤٣٤

« « العباس ابوالفضل العباسى الهاشمى مات سنة ٤٤٤ (خ) ج٢ ص ٣٥٥

« « عبدالرحيم الادريسى المقرى المتوفى سنة ٦٤٣ عامى الظاهر حسنه يعرف بالاجلح «ن» ج٥ ص ٢٦٢ .

[محمد] بن عبدالعزيز بن عمر بن عبدالرحمن بن عوف الزهرى الراوى عنه ابنه ابراهيم قال الخطيب فى «خ» ج٢ ص ٣٤٩ كان من اهل الفضل موصوفاً بالسخا والفضل وكان من اصحاب الصادق عليه السلام ابوه وجده وجد ابيه وابنه ابراهيم و اخواه عبدالله وعمران تقدم ذكرهم ويحتمل اتحاده مع عبدالعزيز العوفى .

[محمد] بن عبد العزيز بن محمد بن ربيعة ابومليل الكلابى الكوفى الراوى عن ابيه عامى وثقه فى «خ» ج٢ ص ٣٥٢ .

[محمد] بن عبد العزيز بن محمد العمري ابو عبدالله الرملي المعروف بابن الواسطي عامي وثقه العجلي هو غير ابن عبد العزيز بن محمد بن محمود المعروف بسيبويه كما مر هنا ، وغير ابن عبد العزيز المكي المتوفى سنة ٤٢٣ ، وغير ابن عبد العزيز بن نقيع البارقي الكوفي الامامي ، وغير ابن عبد العزيز بن هانى الكلابي الكوفي الامامي المذكور في (جخ ق) و غير ابن عبد العزيز بن يحيى ابى عبدالله المتوفى سنة ٣٩٢ المعروف بابن القصار، وغير ابن عبد العزيز بن يوسف الشافعي جلال الدين (ضا) ط١ ص٤٩٩ س٣٠

[محمد] بن عبد العظيم الحسني الزاهد العابد قيل قبره بقرب البلد كما في منتخب التواريخ ص ١٧٣ و قبر ابيه الشاه عبد العظيم المعروف بالرى ظاهر يزاره الشيعة كما في (لب) ط نجف ص ٨٠ س ٤ .

[محمد] بن عبد الغفار الورقاني عامي روى عن موسى بن خاقان (ن) ج٥ ص٢٦٢

« عبد الغني بن ابى بكر بن شجاع ابو بكر معين الدين البغدادي المتوفى سنة ٥٨٣ حنبلي محدث يعرف بابن نقطة بضم النون كما ذكره في الوفيات ج١

[محمد] بن عبد الغني الاردبيلي جمال الدين صاحب شرح الانموذج هو غير ابى بكر النحوى (محمد) بن عبد الفتاح التنكابني المازندراني المعروف بمحمد سراب امامي ثقة كان من تلامذة صاحب الذخيرة له مؤلفات كثيرة المذكورة في الروضات ط٦١ ص٥٤ باب الميم وفاته سنة ١١٢٤ ودفن باصبهان له قبة .

[محمد] بن عبد القادر الجيلي ابو الفضل عامي كأبيه واخوته عبد الجبار وعبد العزيز وعبد الوهاب ولد سنة ٥٤٢ ومات سنة ٦٠٠ وقبر ابيه عبد القادر ببغداد معروف.

[محمد] بن عبد القادر بن السماك المتوفى سنة ٥٠٢ عامي جده احمد بن الحسين كان كاتباً للحكم (ن) (محمد) بن عبد القادر الشيخ ابو الصلت امامي ثقة كان من تلامذة الشيخ الطوسي (ضا) ط١ ص٥٨٣ س٢٥ هو غير ابن عبد القادر العرضي شمس الدين الذي كان من تلامذة الشهيد الثاني (محمد) بن عبد القوى بن بدران ابو عبدالله المتوفى سنة ٦٩٩ حنبلي هو غير ابن محمد بن عبد القدوس ، وغير ابن عبد القوى النحوى الاخفش المعروف بابن القضاعي .

[محمد] بن عبدك بن سالم القزاز المتوفى سنة ٢٧٦ عامي وثقه في (خ) ج٢ ص ٣٨٤

« « سليم الراوي عن الحسن بن عرفة عامي هو غير سابقه لا بأس به «خ»

[محمد] بن عبدالكريم بن احمد ابو الفتح صاحب الملل والنحل وغيره ويقال له ابن ابي القاسم عبدالكريم كما مر ذكره .

[محمد] بن عبدالكريم بن احمد بن موسى ابو الفضل الحسني المعروف بابن طاوس حسن

« « الرافعي القزويني عامي هو غير ابن عبدالكريم جمال الدين الواعظ الامامي «جب» «محمد» بن عبدالكريم العامري الحراني عامي هو غير ابن عبدالكريم بن محمد ابي جعفر المتوفى سنة ٦٤٦ .

«محمد» بن عبدالكريم المرافعي ابو القاسم المتوفى سنة ٦٢٣ امامي فاضل جليل (ضا) ط١ ص٢٦٨ س٣٥ هو غير ابن عبدالكريم المروزي ، وغير ابن عبدالكريم الوزان القاضي الرازي المعروف بحيص بيص (ضا) ط١ ص٣٠٨ س٥ وغير «محمد» بن عبدالكريم الوزيري القاضي الامامي الثقة ، وغير ابن عبدالكريم بن الهيثم ابي بكر الديرعاقولي الذي وثقه في (خ) ج٢ ص ٣٩٣ .

«محمد» بن عبدالله بن ابان ابو بكر المتوفى سنة ٤١٠ عامي هو غير ابن عبدالله بن ابراهيم بن احمد فخر الدين المتوفى سنة ٧٨٣ نحوي عارف بالحساب ، وغير ابن عبدالله ابن ابراهيم بن ثابت ابي بكر البغدادي الاشناني العنبري البزاز عامي . وغير ابن عبدالله ابن ابراهيم بن عبدة ، وغير ابن عبدالله بن ابراهيم الاكفاني ، وغير ابن عبدالله بن ابراهيم بن القاسم الحارثي النحوي الملقب بجراب كذاب «بغ» (محمد) بن عبدالله ابن عم الحسين بن ابي العلاء امامي حسن روى عنه عبدالله بن محمد المزخرف .

[محمد] بن عبدالله ابو جعفر الخوارزمي السامري عامي هو غير ابن عبدالله ابي الدهماء البصري ، وغير ابن عبدالله ابي رجاء الحبطي ، وغير ابن عبدالله ابي شكر المستوفي الامامي شيخ (جب) حسن ، وغير ابن عبدالله ابي عبدالرحمن السمرقندي ، وغير ابن عبدالله ابي عبدالله النحوي ، وغير ابن عبدالله ابي المغيث الحموي وغير ابن عبدالله ابي المفضل الشيباني الكوفي المتوفى سنة ٣٨٧ الامامي (ن) ج٥ ص ٢٣١ وفي

(جش) ط١ ص٢٨١ وغير ابن عبدالله ابى النعمان النخاس المتوفى سنة ٢٦٠ .

[محمد] بن عبدالله بن ابى الاسود ابو بكر البخارى عامى هو غير ابن عبدالله بن ابى جعفر الرازى الراوى عن ابيه، وغير ابن عبدالله بن ابى حرة الاسلمى المدنى الذى وثقه ابن معين وغير ابن عبدالله بن ابى حماد الطرسوسى القطان .

[محمد] بن عبدالله بن ابى رافع الراوى عن ابيه حسن مات سنة ٥٠٧ وعمه عبيدالله بن ابى رافع ويحتمل هو ابن عبدالله بن على بن ابى رافع ذكره ابن حجر فى (ن) ج٥ ص٢٢٤ وفى ص٢٧٣ س١٣ قال هو ابن عبيدالله مصغراً ابن ابى رافع .

[محمد] بن عبدالله بن ابى سلول اخو عبدالله قيل هو ابن عبدالله بن سلام الصحابى هو غير ابن عبدالله بن ابى سبرة ، و غير ابن عبدالله بن ابى سليم او ابى سليمان المدنى الذى وثقه النسائى، وغير ابن عبدالله بن ابى صعصعة الذى يقال له ابن عبدالله بن عبدالرحمن وغير ابن عبدالله بن ابى عتيق محمد بن عبدالرحمن بن ابى بكر بن ابى قحافة المدنى الراوى عن ابيه ، وغير ابن عبدالله بن ابى غانم القزوينى الامامى المذكور فى كمال الدين ط١

[محمد] بن عبدالله بن ابى قدامة الجهنى حنفى هو غير ابن عبدالله بن ابى مريم المدنى الخزاعى، وغير ابن عبدالله بن ابى مليكة ويقال له ابن عبيدالله ، وغير ابن عبدالله ابن ابى هدبة ، وغير ابن عبدالله بن ابى يعقوب البصرى التميمى الذى وثقه النسائى .

[محمد] بن عبدالله الاحسائى السبعى العالم الفاضل الزاهد الفقيه امامى معاصر للشيخ الحر

« « بن احمد بن جبلة و فى نسخة ابن احمد بن خالد الواعظ ابو عبدالله حسن « محمد » بن عبدالله بن احمد بن عمر الاسدى عامى فيه نظر هو غير ابن عبدالله بن احمد بن محمد الشافعى .

[محمد] بن عبدالله الازدى ابو جعفر البصرى البغدادى المتوفى سنة ٢٣١ عامى

« « الاسكافى ابو جعفر البغدادى المتوفى سنة ٢٤٠ معتزلى متكلم

« « بن اسماعيل ابو بكر البغدادى يقال له ابن ابى الثلج عامى

« « بن اسماعيل بن ابراهيم بن محمد امامى حسن كان من ولد عبدالله بن جعفر الطيار ذكره فى منتخب التواريخ ص٩٤ س١٤ قبره بين الرى وقزوين قتله بعض الاشرار

[محمد] بن عبدالله بن اسيد عامى هو غير ابن عبدالله الاشعرى الامامى (جخ ضا)
« « الاعلم الكوفى امامى هو غير ابن عبدالله بن افلح الطائفى
« « بن انسان الثقفى الراوى عن ابيه عامى لا بأس به هو غير ابن عبدالله الانصارى « محمد » بن عبدالله بن ايوب ابو بكر القطان الراوى عن محمد بن جرير امامى سماعه صحيح (ن) ج٥ ص٢٢٤ .

[محمد] بن عبدالله الباهر ابو عبدالله الارقط المدنى فيه نظر لبحثه مع الصادق عليه السلام
« « البزار الراوى عن احمد بن محمد بن ابراهيم العطار لا بأس به
« « بن بزيع ابو عبدالله البصرى عامى مات سنة ٢٤٧ وثقه ابو حاتم
« « بشير الحذاء عامى هو غير ابن عبدالله البصرى الراوى عن انس
« « بكر بن سليمان الخزاعى ابو الحسن المقدسى عامى صدقه فى خ
« « البينونى عامى هو غير ابن عبدالله بن جبلة البغدادى.
« « التيمى الراوى عن ابيه عامى (ن) .
« « بن تومرث ابو عبدالله المعروف بالمهدى عامى مات سنة ٥٢٤
« « ثعلبة بن زيد الخشنى ابو عبدالله المتوفى سنة ٢٨٦ هو غير الفهرى
« « جحش الاسدى صحابى هو غير ابن جرير المتوفى سنة ٦١٦

وغير ابن جعشم (محمد) بن عبدالله بن جعفر بن ابى طالب عليه السلام شهيد الطف مع اخيه عون الذى امه زينب الكبرى وقاتله عمر بن نهشل التميمى ابوه عبدالله الجواد وجده جعفر الطيار كذا فى (جخ) وليس له ذكر فى (لب) ط نجف ص٢٢ فى ولد عبدالله بن جعفر

[محمد] بن عبدالله بن جعفر بن (الحسين) بن جامع بن مالك ابو جعفر الحميرى القمى الامامى ثقة روى عن ابيه هو كاتب صاحب الامر عليه السلام وسأله مسائل الشرعية ابوه واخوته احمد وجعفر والحسين وعلى تقدم ذكرهم (جش) .

[محمد] بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحنفية الراوى عن ابيه وعنه اخوه جعفر امامى ثقة كأبائه (جش) ط١ ص٨٧ س٣ فى ترجمة اخيه جعفر المقدم ذكره «محمد» بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحسين ابو بكر البغدادى

عامی یعرف بابن صرد (ن) «محمد» بن عبدالله الجعفری الظاهر هو ابن الحسن بن عبدالله الذی کان من ولد جعفر الطیار (جش)

[محمد] بن عبدالله بن جعفر الملك ابن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف قیل کان اسود الشعر عمر ١٢٠ سنة و قبره بهراة هو غیر ابن عبدالله الجعفی الذی یحتمل هو الجلاب الواقفی (محمد) بن عبدالله الجملی المرادی الکوفی امامی لابأس به (جخ ق) وذکره فی (جیل) ص٣٦٨ .

[محمد] بن عبدالله بن الجنید ابوالحسن الراوی عن ابی ابکر عمرو بن سعید لابأس به (علل)

« « الجویباری عامی هو غیر ابن عبدالله بن الحارث بن نوفل المدنی التابعی

« « بن حامد الاصبهانی صاحب کتاب جریدة العصر والبر، مات سنة ٥٩٧

« « الحائری امامی حسن ذکره الممقانی فی رجاله هو غیر ابن عبدالله الحجری

« « بن حرب الاسدی عامی هو غیر ابن عبدالله بن الحسن بن جهم

« « الحسن المثنی ابوعبدالله ویقال له ابوالقاسم المعروف بالنفس الزکیة المدنی الملقب بالمهدی المقتول باحجار الزیت قتله المنصور وبعث برأسه الی ابیه عبدالله المحض وله قصة مفصلة ولادته سنة ١٠٠ وقتله سنة ١٤٥ فی شهر رمضان وهو ابن ٤٥ سنة قال الشاعر

فتی کان یحمیه من الناس سیفه ✡ ویکفیه سوآت الذنوب اجتنابها

[محمد] بن عبدالله بن الحسین بن ابی بکر الناصحی النیسابوری المتوفی سنة ٤٨٤ لابأس به

« « « احمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق عليه السلام الذی کان قبره عند مشهد الخضر بدمشق کذا ذکره الحموی فی المعجم ج٤ ص٨٠ س٥ هو غیر ابن عبدالله بن الحسین بن اسحاق النحوی «محمد» بن عبدالله بن الحسین بن علی بن حسن ابن علی بن عمر الاشرف ابوعلی الزیدی (لب) ط نجف ص ٣٠٤ .

[محمد] بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین عليه السلام امامی کان من اصحاب الصادق عليه السلام والظاهر هو محمد بن عبیدالله الجوانی لان عبدالله بن الحسین الاصغر لیس له ولد اسمه محمد کما فی «لب» ط نجف ص٣٠٩ س٣ ویحتمل اتحاده مع سابقه .

[محمد] بن عبدالله بن الحصین الاسلمی عامی هو غیر ابن عبدالله الحضرمی

الذى يقال له ابن عبدالله بن سليمان .

[محمد] بن عبدالله بن حفص بن هشام بن زيد بن انس بن مالك الانصارى البصرى عامى (يب)

« « الحكيمى ابوعمرو الحاكم بنوقان لابأس به كان من مشايخ الصدوق

« « بن حكيم ابوعبدالله المنقرى الراوى عنه ابن عبدالبر لابأس به (ضا)

« « حمدان الدلفى العجلى ابوالحسن المتوفى سنة ٤٦٠ نحوى فاضل

« « حمزة بن اخى الحسن بن حمزة المرعشى امامى جليل روى عن عمه الحسن لابأس به (محمد) بن عبدالله بن حوشب الطائفى الكوفى عامى هو غير ابن عبدالله ابن خالد الامامى حسن «محمد» بن عبدالله الخراسانى خادم الرضا عليه السلام الظاهر اتحاده مع ابى لقمان توفى سنة ٢٦٠ الظاهر حسنه .

[محمد] بن عبدالله الخطيب الاصبهانى ابوعبدالله الاسكافى المتوفى سنة ٤٢٠ لغوى

« « الخطيب ولى الدين هو من ابناء اهل السنة (ضا) ط١ ص ٢٤٢

« « بن خلصة ابوعبدالله المتوفى سنة ٥٩١ نحوى هو غير ابن عبدالله بن خليفة المتوفى سنة ٣٢٧ «محمد» بن عبدالله بن دمام نحوى هو غير ابن عبدالله الدؤلى الذى يقال له ابن عبدالله ابى قدامة .

[محمد] بن عبدالله بن رباط البجلى امامى ثقة كأبيه وعمومته اسحاق والحسن والحسين وعلى (جش) ط١ ص ٢٥٣ (محمد) بن عبدالله الرضوى القمى السيد جمال الدين امامى فقيه صالح (جب) هو غير ابن عبدالله الرعينى .

[محمد] بن عبدالله الرملى ابواحمد الراوى عن الوليد بن مسلم لابأس به هو غير ابن عبدالله الرواسى (محمد) بن عبدالله بن الزبير بن عمر الاسدى ابو احمد الكوفى المتوفى سنة ٢٣٠ قال ابن حجر فى (ن) ج٥ شيعى ثقة .

[محمد] بن عبدالله بن زرارة بن اعين امامى ثقة روى عنه على بن الحسن بن فضال

« « رالخزاعى ابو الشيص الشاعر ابن عم دعبل زين الشاعر حسن

« « زيد ن عبد ربه الانصارى المدنى الراوى عن ابيه و عنه

ابنه عبدالله تابعي لا باس به (محمد) بن عبدالله بن زيد النهشلي ابو الوضاح لا باس به ذكره ابن طاوس في مهج الدعوات في طريق دعاء الجوشن .

[محمد] بن عبدالله بن سابور الرقي النجار الواسطي عامي هو غير ابن عبدالله بن السائب

» » السجاد الكوفي امامي هو غير ابن عبدالله بن سعيد بن حيان الكوفي الامامي حسن كآبائه وعمه عبد الملك بن سعيد وعم ابيه جبلة وابن عم ابيه عبدالله بن جبلة بن حيان كانوا بيتاً كبيراً بالكوفة .

[محمد] بن عبدالله بن سلام الاسرائيلي صحابي كابيه وابن اخيه محمد بن يوسف كانوا من الحسان «محمد» بن عبدالله السلمي الطرسوسي عامي هو غير ابن عبدالله ابن سليمان الحضرمي الحافظ المتوفى سنة ٢٧٧ (ن) «محمد» بن عبدالله بن سليمان الخراساني لا بأس به هو غير ابن عبدالله السمندري الراوي عن الصادق عليه السلام .

[محمد] بن عبدالله بن سنان الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن عبدالله بن سوادة الخارفي الكوفي الامامي « محمد» بن عبدالله او ابن عبيدالله بن سوار بن وراق الراوي عن عبد الغفار بن الحكم لا باس به (كمال الدين) ط١ ص١٥٨ وفي المجالس ص١٨٦ س١٥ هو غير ابن عبدالله بن سوار النحوي المتوفى سنة ٣٠٢ .

[محمد] بن عبدالله بن سهل كذا ذكره الاصحاب ويحتمل هو ابن عبدالله بن سهيل ابو الفرج

» » بن سهمان جمال الدين والد احمد شارح الفية ابن معط (ضا)

» » الشافعي البغدادي المشرفي ابو بكر الصيرفي المتوفى سنة ٣٣٠ (خك)

» » بن شاهوية ابو الحسن النحوي هو غير ابن عبدالله بن شبيب البصري

» » بن شهاب ابو عباد العبدي الكوفي امامي هو غير ابن عبدالله الشيباني

» » بن عبدالله الصائري العامري الدمشقي عامي هو غير ابن عبدالله المالكي

» الصرخدمي شمس الدين المتوفى سنة ٧٩٢ نحوي عارف باصول الفقه له كتاب

[محمد] بن عبدالله الصوفي لا باس به (ضا) ط١ ص ٢٢٩ س ١٥ هو غير ابن عبدالله الصيرفي خادم الرضا عليه السلام (محمد) بن عبدالله الصيقل الراوي عن الرضا عليه السلام لا بأس به (كافي والمرآة) ج٣ ص ٢٣٧ باب صيام الترغيب .

[محمد] بن عبدالله الضبي النيسابوري الحاكم ابو عبدالله الحافظ المتوفى سنة ٤٠٥ لاباس به (ن) ج٥ ص٢٣٢ قال شيعي مشهور بذلك من غير تعرض للشيخين و وقال ان عليا وصى وقيل حصل له تغير وغفلة في آخر عمره وذكره (خك) في الوفيات ج١ ص٦٩١ بعنوان محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدويه بن نعيم المعروف بابن البيّع

[محمد] بن عبدالله الضرير المروزي ابو الخير المتوفى سنة ٧٩٩ نحوي من شعره

قنا في المال والعقل فما بينهما شكل ✡ هما كالورد والنرجس لا يحويهما فضل

﴿فعقل حيث لا مال ، ومال حيث لا عقل﴾

[محمد] بن عبدالله بن طاوس بن كيسان اليماني الراوي عن ابيه عن جده تابعي لا بأس به

« « طاهر الامير كان قصره على دجلة ينظر فيه فاذا هو بحشيش على وجه الماء في وسطه قصبة على راسها رقعة فدعى بها فاذا فيها - احسنت ظنك بالايام اذ حسنت

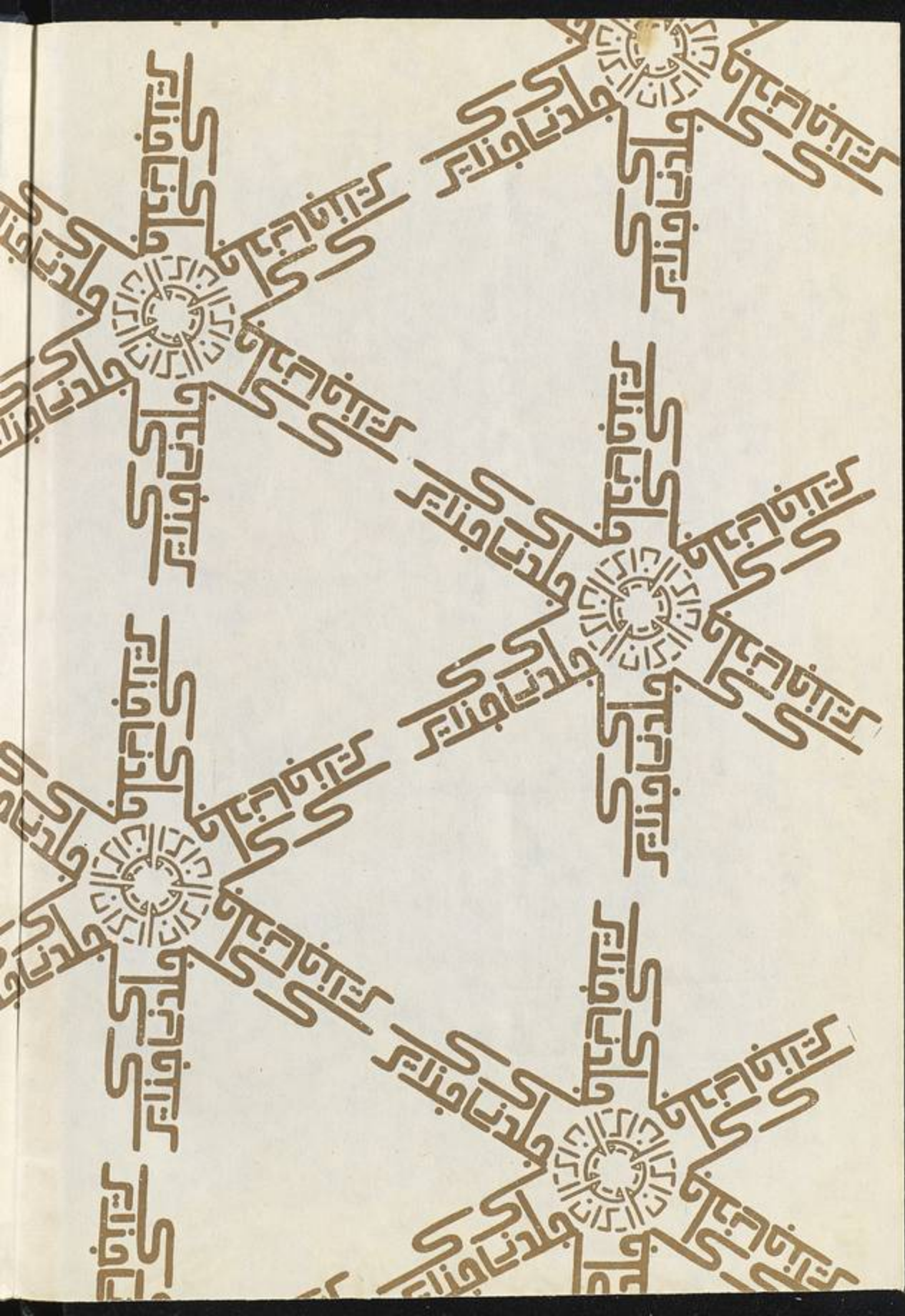
[محمد] بن عبدالله بن طاهر الراوي عن ابيه لا بأس به (خصال) ط١ ص٢٨ س٦

« « الطاهري امامي هو غير ابن عبدالله الطهوري كانا من اصحاب الرضاع

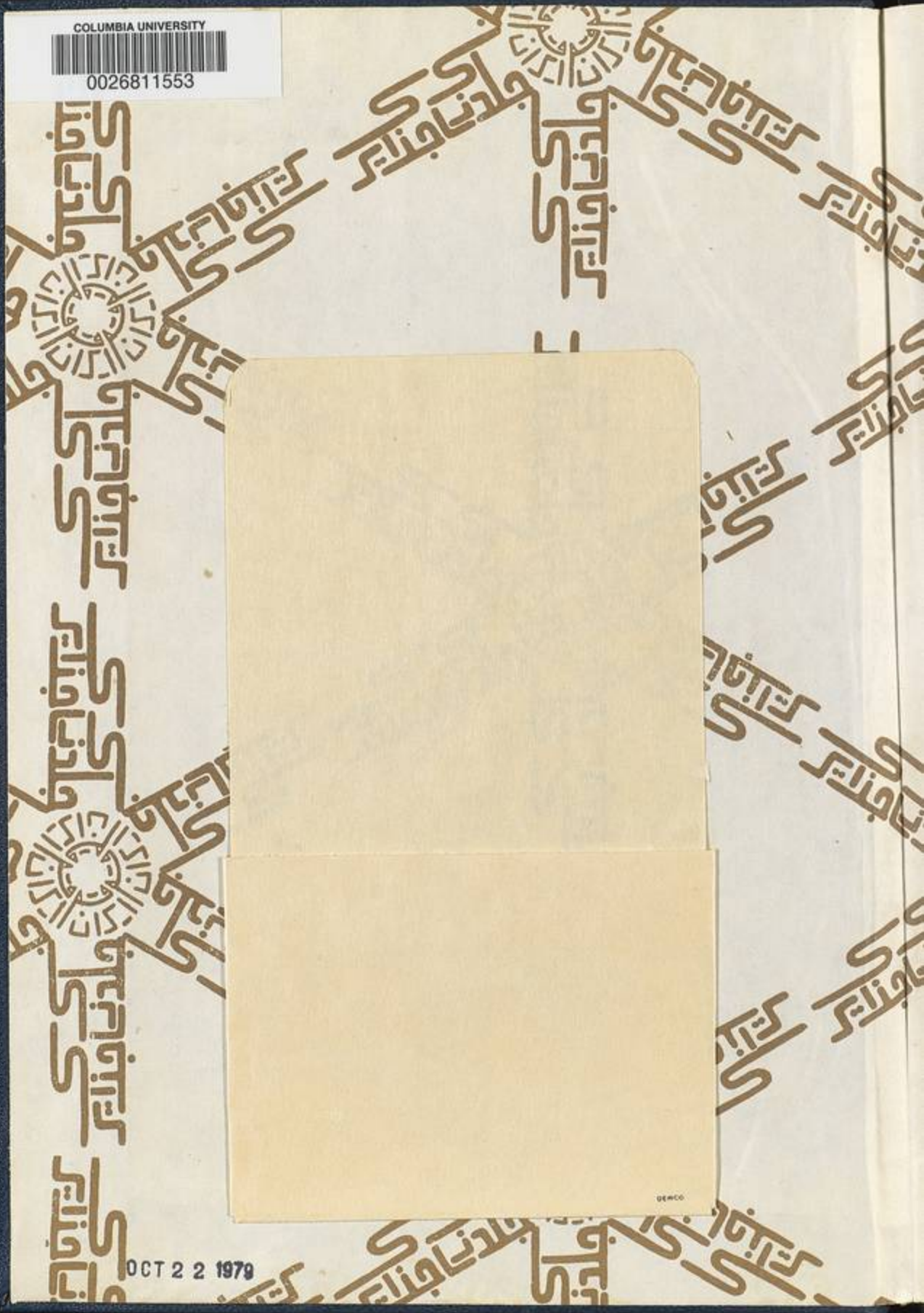
« « الطرسوسي ابو بكر العبسي نسابة حسن كما في (لب) ط نجف ص٣

« « الطيار ويقال له محمد الطيار والد حمزة الظاهر هو من ولد جعفر الطيار لا بأس به «محمد» بن عبدالله بن طيفور ابو جعفر الدامغاني الواعظ حسن كان من مشايخ الصدوق «محمد» بن عبدالله بن عامر الراوي عن عسام بن يوسف حسن كان من مشايخ الصدوق ايضاً .

[محمد] بن عبدالله بن عباد تابعي هو غير ابن عبدالله بن عباس النحوي ، التابعي ايضاً ، وغير ابن عبدالله بن عبد الاعلى الاسدي ، وغير ابن عبدالله بن عبد الحكيم الشافعي ، وغير ابن عبدالله بن عبد الحميد النحوي ، وغير ابن عبدالله بن عبد الرحمن الكوفي وغير ابن عبدالله بن عبد الرحمن الانصاري ، وغير ابن عبدالله بن عبد الرحمن المدني ، وغير ابن عبدالله بن عبد الرحمن النحوي وغير ابن عبدالله بن عبد الرحمن الراوي عن عمار بن ياسر ، وغير ابن عبدالله بن عبد الرحيم المصري ، وغير ابن عبدالله بن عبد العزيز الرازي ، وغير ابن عبدالله بن مالك النحوي ، وغير ابن عبدالله بن عبد المطلب بن ربيعة الهاشمي التابعي .



COLUMBIA UNIVERSITY
0026811553



OCT 2 2 1979